انتشارات دانشگاه تهران

۴۲۷

تاریخ
علوم عقلی در تمدن اسلامی
تا اواسط قرن پنجم

مجلد اول

تألیف

دکتر ذبیح‌الله صفا

چاپ دوم

۱۳۳۶

چاپخانه دانشگاه

يها: ١١٠ ريال

مقدمه

بنام ایزد بخشایندهٔ بخشایشگر

تمدن اسلامی بدرجه‌یی از عظمت و درمرتبتی از کمال وپهناوری‌است که آگهی از همهٔ ابواب و احاطه برهمهٔ انحاء آن بواقع دشوار است واگر کسی یافته شود که درصدد این ادعا برآید ، باید بقلت اطلاع و گستاخی وی حکم کرد .

مهمترین عنصر ازعناصر این تمدن ، علوم شرعی وعقلی وادبی آنست که بزبانهای عربی وفارسی تألیف و تدوین شده ونه تنها احاطه برهمهٔ آنها واطلاع از تمامی کتب وعلماء هرفن برای این حقیرمیسر نشده است، بلکه تصور نمیرود جز برای کسانی که مؤید بتأییدات الهی باشند ممکن باشد . اینست که اگر من گستاخی کرده ودر راهی درآمده‌ام که باید با زاد فراوان وتوشهٔ بسیاروصبرجزیل وزحمت کثیرپیموده شود،نه ازآن بابست که تصورفهم‌علوم اسلامی وادعای بهره‌مندی ازآنها کنم، یا مدعی آن باشم که‌تاریخ‌این دسته ازدانشهای مسلمین را خوب شناخته وبنیکی از کیفیت و کمیت کتب وعلمان آن‌سخن گفته‌ام ، بلکه تنها ازآنجهت است که بابی را در تحقیقات تاریخی بزبان پارسی گشوده وقدری از مشکلات کارجویندگان اطلاعات رادراین‌زمینه کاسته باشم .

این کتاب نه‌تنها کامل نیست، بلکه ناقص وحتی ناقص‌ترازآنست که خواننده بیندیشد ونگارنده خود بموارد نقص آن بیش ازدیگران معترفست لیکن چون رشتهٔ تحقیق رادر آن رها نخواهدکرد ، شاید بتأیید خداوند متعال‌توفیق یابدکه درآینده ازشمارهٔ نقائص آن تا آنجاکه میسراست‌بکاهد، وکتابرا بوضعی که شایستهٔ نام وموضوع آنست‌درآورد.

فعلا این یك مجلد بمنزلهٔ «پیش‌درآمد» وآنهم «پیش درآمد» ناقصی از نحوهٔ عمل در تاریخ علوم عقلی اسلامیست ، که رسیدن باصل وحقیقت آن درنظر حیر واقعاً دشوار است .

چنانکه خوانندهٔ گرامی آگاهست علوم عقلی درتمدن اسلامی اطلاق میشودبرتمام انواع حکمت واصول و فروع هریك از چهار علم الهی وطبیعی وریاضی واخلاق ، ازین علوم بحث در علوم الهی وکلیات علم طبیعی وعلم اخلاق‌را امروز باید ذیل عنوان‌حکمت یا فلسفه مورد مطالعه درآوریم واجزاء علوم طبیعی وعلوم ریاضی را جداگانه مورد بحث قرار دهیم وچون علم کلام نیز از بسیاری جهات بستگی بحکمت دارد بابی‌خاص‌را مخصوص آن کنیم .

پس معلوم میشود که تحقیق نسبهٔ مفصل در علوم عقلی اگرچه بچند قرن معین هم مقصور ومنحصر باشد ، دریك مجلد میسر نیست . اینست که نگارنده این مجلد را تنها بذکر مقدمات وبحث در تاریخ حکمت در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم مخصوص کرده است وتاریخ باقی علوم را درمجلداتی دیگر بازخواهد گفت .

نکته یی که اینجا قابل ذکراست آنکه : در تاریخ علوم عقلی هیچگاه بحث درحقیقت وچگونگی یك یا چند علم مراد نیست، بلکه سیر آن علوم وتکاملی که نزدهریك ازعلماء فن یافته مورد نظر ومطالعه است . پس خوانندهٔ گرامی نباید دراین کتاب منتظر آن باشد که فی المثل عین مباحث عام فلسفه وطب وریاضی را بیابد ، بلکه اگر هم بذکر عقاید حکیم و ریاضی وطبیبی مبادرت شود مراد بیان موارد تکاملی است که او در آن علوم بوجود آورده است ، واگر عقاید حکیمی باختصار آورده شود ، مقصود اشاره بموارد اصلی واساسی مبحث اوست وکاری باثبات سخنان او ودفاع ازآن نمیتوان داشت .

نکتهٔ دیگر قابل طرح آنست که درهمهٔ مجلدات این کتاب دامنهٔ بحث تامیانهٔ قرن پنجم کشیده خواهد شد زیرا کار اصلی واساسی مسلمین درعلوم عقلی خاصه درقسمت شرقی ممالك اسلامی تا همین ایام بوده است . دیگر آنکه تحقیق تاریخ علوم عقلی درهمهٔ ادوار تمدن اسلامی ازقدرت یك تن خارج است و وقت و زمان کافی وفرصت موسع میخواهد .

درمجلد حاضر بعد ازآنکه شمه یی ازمقدمات آشنایی مسلمین با علوم عقلی ومراکز مهم علمی ، پیش ازرواج علوم عقلی، درمیان مسلمانان، وکیفیت نقل علوم عقلی، سخن گفته شد ، بحثی مختصر در وضع علوم عقلی درتمدن اسلامی وسپس مطالعه یی درتاریخ فلسفه درتمدن اسلامی ، صورت گرفت وابواب کتاب بنحوی که درفهرست مطالب ذکر شده است ترتیب یافت .

و اما کیفیت تدوین وطبع کتاب و پاره یی ملاحظات که باید بنظر خوانندهٔ عزیز برسد :

این کتاب ناچیز چنانکه بامختصر دقتی درآن معلوم میشود حاصل مطالعات پراگنده یی است که مؤلف از چندسال پیش درتاریخ علوم عقلی میکرده وگاه بصورت مقالاتی درپاره یی از مجلات مانند دورهٔ جدید مجلهٔ شیروخورشید سرخ ایران ومجلهٔ مهرویغماودانش وجز آن منتشر میساخته است .

سه سال پیش بنا براجازهٔ دانشگاه تهران برآن شدم قسمتی از مقالات خود را که از حدود سال ۱۳۱۲ ببعد درمجلات انتشار داده بودم بصورت کتابی درآورم. نخست بطبع یکی از مقالات خود بعنوان «ترجمه ومترجمان درتمدن اسلامی و کیفیت انتقال طب وفلسفه وعلوم ریاضی باسلام» که از شمارهٔ دوازدهم سال اول مجلهٔ شیر وخورشید

سرخ ایران (اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۸) تا چند شماره انتشار یافته بود، آغاز کردم و دراین حال بجای آنکه قرار اصلی خود را اجرا کنم بهتر آن دیدم مقالات دیگری را که درزمینه تاریخ علوم درهمان مجله و بعض مجلات دیگر انتشار داده بودم ، برمقالهٔ مذکور بیفزایم وفواصل مطالب را پر کنم تا مجموعهٔ آن مقالات وتحریرات جدید بصورت کتابی درآید و کتابی که اکنون تقدیم خوانندهٔ گرامی میشود بدین طریق فراهم آمده است .

پس نخستین مطلبی که باید ملحوظ نظر خوانندهٔ گرامی باشد آنست که این کتاب پیش از طبع تنظیم وتدوین نشده بود تا چنانکه باید ترتیب کامل یابد وابواب وفصول آن منظم شود، بلکه قسمت اعظم آن بصورت یادداشتهایی درحین طبع تهیه گردیده و بمطبعه فرستاده شده است و بدین سبب اگر عدم تناسب یا نقصی دربعض موارد آن مشاهده شود برنویسندهٔ ناچیز آن خواهند بخشید .

چون درایراد نام مترجمان ومؤلفان ، مراد بیان مجموعهٔ کارهایی بود که در فن خود انجام داده‌اند نه ذکر مؤلفات موجود ومطبوع آنان، این کار در ملحقاتی که برکتاب افزوده شد ، انجام یافت ودرآنها سعی شد غیر ازکتب موجود که درمتن کتاب مذکور افتاده است ، از باقی کتب موجود تا آنجا که اطلاعی بدست آمده یاد شود، وپیداست که دراین مورد هم مدعی نیستم که کاری خالی از نقص انجام یافته است وشاید بسیاری از نسخ خطی و کتب مطبوع دیگر باشد که از وجود آنها اطلاع حاصل نشده و بذکر آنها درملحقات مذکور مبادرت نگردیده است وامید است این نقص نیز بعداز این جبران شود.

مطلب دیگری که تذکار آن لازمست آنکه : اگر ترجمه‌یی ازمتنهای عربی واروپایی دربعض موارد این کتاب صورت گرفته باشد از آنجهت نبود که بیك ترجمهٔ ادبی تحت‌اللفظ که هیچیك از اجزاء کلام درآن ساقط نشده ویا عندالزوم تغییر نیافته باشد ، دست‌زده باشم بلکه مراد آن بود که با حفظ مطلب ومقصود اصلی خلاصه‌یی که بکار خواننده آید ترتیب داده شود . اینست که دربعض موارد تطبیق ترجمه را کلمه بکلمه بامتن اصلی ضمانت نمی کنم .

بعد از اتمام این مقدمه چند صحیفه خاص اصلاحات واضافاتیست که نسبت بپاره‌یی از موارد کتاب بعد از طبع تا موقع تنظیم این مقدمه بنظر رسیده است . ازخوانندهٔ عزیز تقاضا میکنم پیش ازخواندن کتاب باین قسمت مراجعه کند .

درمتن کتاب چند جا که تحریر کلمات ایرانی یا هندی قدیم بحروف لاتین لازم بود، حرف c بجای حرف چ و a بجای فتحه و â بجای «آ» بکار برده شد .

در فهرست عام کتاب هرجا که زیر دوعدد خطی نهاده شد (مثلا ۳۵۲ – ۳۵۵ علامت آنست که راجع بکتاب یا کسی یا قومی از صحیفهٔ ۳۵۲ تا صحیفه ۳۵۵ بحث شده

است ودرغیر این صورت هرعدد نشانهٔ ذکر اسم دریك صحیفه است .
در چند مورد معدود کتاب از ذکر مآخذ غفلت شده است واز این بابت پوزش میخواهم .

تهران ۲۰ دیماه ۱۳۳۱

ذبیح‌الله صفا

اینك بنا بردستور دانشگاه تهران بطبع دوم این کتاب که‌ازمدتی‌پیش نایاب شده است همت میگمارم وازخداوند متعال دراین کار توفیق می‌طلبم .

تهران ۱۳۳۶ شمسی

فهرست مطالب

مقدمه ز

اصلاحات واضافات یا

مراکز مهم علوم عقلی مقارن ظهوراسلام ۱ ـ ۲۸

۱ ـ حوزهٔ علمی اسکندریه : ۱ـ۸

۲ ـ انتقال علوم ازاسکندریه ببلاد شرق ادنی : ۸ـ۱۰

۳ ـ مراکز علمی سریانی : ۱۰ـ۱۷

٤ ـ مراکز علمی ایران : ۱۷ـ۲۷

٥ ـ معارف هندوان : ۲۷ـ۲۸

ترجمه و نقل علوم درتمدن اسلامی ۲۹ ـ ۱۳۱

۱ ـ اطلاعات عرب درجاهلیت : ۲۹ـ۳۱

۲ ـ تازیان مسلمان وعلوم عقلی : ۳۱ـ۳۳

۳ ـ سوختن کتابهای اسکندریه وایران : ۳۳ـ۳٤

٤ ـ تأثیر ایرانیان درتدوین علوم عقلی : ۳٤ـ ۳٥

٥ ـ علل تأثیر ایرانیان درنقل وتدوین علوم عقلی : ۳٥ـ ۳٦

٦ ـ آغاز توجه بنقل علوم : ۳۷ـ۳۸

۷ ـ از منصور تا مأمون : ۳۸ـ٤۲

۸ ـ عهد مأمون : ٤۲ـ٤٥

۹ ـ رجال وخاندانهای ایرانی : ٤٥ـ٤۸

۱۰ ـ بیت‌الحکمة : ٤۸ـ٥۰

۱۱ ـ مترجمان بزرگ : ۵۰ـ۹۱

۱ ـ اصطفان القدیم (۵۱) ۲ ـ خاندان ماسرجیس (۵۲) ۳ـخاندان بختیشوع (۵۲) ٤ـابن المقفع (۵٦) ۵ـثیوفیل الرهاوی (۵۸) ٦ـخاندان نوبخت (۸۵) ۷ـعمر بن فرخان (۵۹) ۸ـ ابوالحسن علی بن زیاد التمیمی (٦۰) ۹ـر بن الطبری (٦۰) ۱۰ـابوزکریا یوحنا بن ماسویه (٦۱) ۱۱ـ ابو یحیی البطریق (٦۲) ۱۲ـابن البطریق (٦۲) ۱۳ـ محمد بن ابراهیم الفزاری (٦۳) ۱٤ـخاندان حنین (٦۳) ۱۵ـقسطا بن لوقا البعلبکی (۷۱) ۱٦ـحبیش بن الحسن (۷۳) ۱۷ ـ عیسی بن یحیی (۷٤) ۱۸ـ حجاج بن یوسف بن مطر (۷۵) ۱۹ ـ سرجیس الرأسی (۷۵) ۲۰ ـ ثابت بن قرة (۷۵) ۲۱ـ عیسی بن اسید (۷۹) ۲۲ـموسی بن خالد (٦۹) ۲۳ـابوعثمان سعید بن یعقوب الدمشقی (۷۹) ۲٤ ـ اسطفن بن بسیل (۸۰) ۲۵ ـ ابراهیم بن الصلت (۸۰) ۲٦ـ اسطاث (۸۰) ۲۷ ـقویری (۸۱) ۲۸ـ خاندان کرخی (۸۱) ۲۹ـ ابن بکوس (۸۱) ۳۰ـابن ناعمه (۸۲) ۳۱ ـ عیسی بن چهار بخت (۸۲) ۳۲ـایوب الابرش الناقل (۸) ۳۳ ـ ابوبشر متی بن یونس (۸۳) ۳٤ ـ ابوزکریا یحیی بن عدی (۸۳) ۳۵ـ ابن زرعه (۸٤) ۳٦ـابوالخیر بن الخمار (۸٤) ۳۷ ـ یوحنا القس (۸۵) ۳۸ـ نظیف القس الرومی (۸۵) ۳۹ـ یوسف الناقل (۸۵) ٤۰ ـ ابوالحسن الحرانی الصابی (۸٦) ٤۱ـابن وحشیة الکلدانی (۸٦) ٤۲ ـ کنکه هندی (۸۷) ٤۳ـابن دهن (۸۹) مترجمان دیگر (۸۹) .

۱۲ ـ کتب وعلماء مستفاد : ۹۱ـ۱۲۱

الف ـ درفلسفه (۹۱ـ۱۰٤) ب ـ در ریاضیات (۱۱٤ـ۱۱۳)
ج ـ درطب (۱۱۳ـ۱۲۱) :

علوم عقلی در تمدن اسلامی **۱۲۲ـ۱۵۵**

۱ ـ حدود استفادهٔ مسلمین از علوم عقلی : ۱۲۲ـ۱۲٦

۲ ـ عهد اعتلای علوم : ۱۲٦ـ ۱۳۳

۳ ـ دورهٔ انحطاط علوم : ۱۳٤ـ۱۳۸

٤ ـ مشکلات علوم وعلما درتمدن اسلامی : ۱۳۸ـ ۱۵۱

۵ ـ مراکز مهم علوم عقلی : ۱۵۱ـ۱۵۵

فلسفه ۱۵۶ـ۳۲۴

مقدمه : ۱۵۶ـ۱۶۲

یعقوب بن اسحق الکندی : ۱۶۲-۱۶۵

احمد بن الطیب السرخسی : ۱۶۵

احمد بن سهل البلخی : ۱۶۵

محمد بن زکریاء رازی : ۱۶۵ـ ۱۷۹

ابو نصر محمد فارابی : ۱۷۹-۱۹۴

یحیی بن عدی : ۱۹۴-۱۹۵

ابوسلیمان منطقی سجستانی: ۱۹۵-۱۹۸

ابوحیان توحیدی : ۱۹۸-۲۰۰

ابن زرعة : ۲۰۰

ابن مسکویه : ۲۰۰ـ۲۰۲

شهبد البلخی : ۲۰۲ـ۲۰۴

ابن الطیب الجاثلیق: ۲۰۴ـ۲۰۶

ابو القاسم الکرمانی : ۲۰۶

ابوعبدالله الناتلی : ۲۰۶

ابوعلی سینا : ۲۰۶ـ۲۸۱

ابوالخیر خمار : ۲۸۱

ابوالریحان البیرونی : ۲۸۱-۲۸۷

ابوسهل المسیحی : ۲۸۷

ابوعبید الجوزجانی : ۲۸۷-۲۸۹

ابوالحسن بهمنیار : ۲۸۹ـ۲۹۰

ابن زیله : ۲۹۱

ابوعبدالله المعصومی : ۲۹۱ـ ۲۹۲

ابن‌الهیثم : ۲۹۲-۲۹۵
اخوان‌الصفا : ۲۹۶-۳۲۰
ابن‌هندو : ۳۲۱
ابن‌بطلان : ۳۲۲-۳۲۳
ابن‌رضوان : ۳۲۳
سعیدبن هبةالله : ۳۲۳- ۳۲٤

ملحقات **۳۲۵-۳۸۲**

ملحق اول - آثار موجود مترجمان : ۳۲۷-۳۷۲
ملحق دوم - زیاداتی برآثار حکما : ۳۷۳-۳۸۲

فهرست عام **۳۸۳-۴۵۱**

۱ - فهرست اعلام تاریخی : ۳۸۵-٤۱۱
۲ - فهرست اسماء کتب و رسالات ومقالات : ٤۱۲- ٤۳۹
۳ - فهرست اسامی قبایل واقوام وفرق : ٤٤۰-٤٤۳
٤ - فهرست اماکن واعلام جغرافیایی : ٤٤٤-٤٥۱

فصل اول

مراکز مهم علوم

مقارن ظهور اسلام

علوم عقلی درتمدن اسلامی که دراین کتاب مورد بحث ومطالعهٔ ماست ازآمیزش اطلاعات وآثار علمی چند قوم واختلاط تمدنهای یونانی وایرانی و هندی و عربی پدید آمد ودراین امر بیش‌ازهمه ایرانیان و گروهی ازمترجمان و ناقلان مسیحی و سریانی وصابئی وهندی و نبطی شرکت داشتند و بیاری‌آنانست که بنیاد علوم درخشان اسلامی نهاده شد. پس برای آنکه مبادی نقل علوم و کیفیت ظهور مترجمان در تمدن اسلامی آشکارشود لازم‌است راجع بیکایك این مبادی ووضع علوم ومعارف درآنها سخن گوییم.

پیش ازآنکه دین اسلام ازآسیای مرکزی تا جبال پیرنه را تحت تسلط و نفوذ درآورد، دراین قسمت ازجهان متمدن آنروزگار چهار حوزهٔ عمدهٔ علمی شهرت داشت که نخست مرکز علمی اسکندریه و دوم مراکز علمی شام و شمال بین النهرین و متصرفات غربی ساسانیان وسوم دارالعلم گند شاپور وسایر مراکزتعلیم درایران وچهارم هندوستان بود:

۱ ـ حوزهٔ علمی اسکندریه

مرکزیت علمی اسکندریه ازدورهٔ بطالسه یعنی جانشینان بطلیموس (بطولوماوس) اول سوتر[۱] (۳۲۳ـ۲۸۲ ق. م.) سردار معروف اسکندر، که پس از انقسام ممالك وی صاحب مصر گشت، آغاز شد واز این عهد است که اسکندریه جانشین آتن ووارث تمدن یونان و یکی ازمراکز تلاقی افکار علمی وفلسفی و عرفانی شرق و غرب شد ودر

۱ـ Ptolémée (Ptolemaios) Soter

آن‌مدرسه و کتابخانه‌و رصد خانه برپا گشت‌و فلاسفه ودانشمندان بزرگی درریاضیات و نجوم و طبیعیات و طب و جغرافیا ازآنجا ظهور کردند که اگرچه غالباً بر اثر دانشمندان و فلاسفهٔ قدیم یونان گام نهاده‌اندولی بهرحال در تمدن و علوم دنیای بعد از خویش صاحب تأثیر بسیار بوده‌اند . از جملهٔ این بزرگان یکی اقلیدس[۱] مهندس بزرگ بود که‌اورا برخی معاصر بطلیموس دوم فیلادلفوس (بطولوماوس فیلاذلفوس)[۲] (۲۸۳-۲٤٦ ق . م .) دانسته‌اند لیکن حق آنست که اورا معاصر بطلیموس اول سوتر بدانیم . وی درسال ۳۰٦ ق . م .ولادت‌یافت و بسال ۲۸۳ یا ۲۸۵ ق . م . در گذشت و تنها یك یا سه سال از سلطنت بطلیموس فیلادلفوس را درك کرد . اقلیدس معلم مدرسهٔ اسکندریه و از بنیان گذاران بزرگ علم هندسه است . دیگر از این بزرگان ارشمیدس[۳] صقلی (سیسیلی) ازاهل سیراکوز (۲۸۷-۲۱۲ ق . م .) ریاضی‌دان و صاحب اکتشافات بزرگ‌است که‌از تربیت‌یافتگان‌حوزهٔ علمی‌اسکندریه محسوب میشود ودیگر ابولونیوس (ابلونیوس)[٤] ریاضی‌دان مشهور معروف به ابلونیوس‌النجار صاحب بحث های مختلف در قطع مخروطات و مؤلف کتابی در این علم است که قسمتی ازآن بعربی ترجمه شده بود . وی درقرن سوم قبل از میلاد میزیست . دیگر اراتوستنس[۵] (۲۷٦-۱۹٦ ق. م.) فیلسوف وریاضی‌دان‌بزرگ‌ودیگر هیبارخوس (ابرخس)[٦] (متوفی بسال ۱۲۵ ق . م .) منجم بزرگ‌و صاحب نظریه هـای خاص در مسائل فلکی و دیگر بطلیموس القلوذی[۷](قرن دوم میلادی) که با پیروی ازآراء ابرخس کتاب معروف خود المجسطی[۸]را نگاشت .

شهرت حوزهٔ علمی اسکندریه درطب وتشریح نیز بسیار بود . درآن حوزه روش اطبای‌بزرگ‌یونانی‌علی‌الخصوص ابقراط‌پسر هراقلیدس[۹] طبیب‌نامبرداریونانی(٤٦۰-۳۵۵ قبل‌ازمیلاد) ادامه‌یافته و کتب آنان موردبحث ومطالعه وتفسیر وتوضیح قرار گرفته‌بود.

۱- Eukleides (Euclide) d'Alexandreia
۲- Ptolémée Philadelphe
۳- Archimedes (Archimède) de Syraköusai
٤- Apollonios de perga
۵- Eratosthenes de Kyrene
٦- Hipparchos (Hipparque)
۷- Ptolemaios. Klaudios d'Alexandreia
۸- L'Almageste
۹- Hippokrates (Hippocrate) de Kos fils de Herakleides

طبیبان اسکندریه ومتخرجین این‌حوزهٔ علمی در پزشکی خود نیز تألیفات واکتشافاتی در طب و داروشناسی و تشریح داشته‌اند که نزدیك بهمهٔ آنها مورد استفادهٔ مترجمان و طبیبان حوزه های علمی بعد خاصه حوزهٔ علمی بغداد قرار گرفت. از اجلهٔ اطباء اولین این حوزهٔ علمی و از بنیان گذاران آن یکی ارسسطراطس[۱] طبیب‌بزرگ‌قرن چهارم وسوم قبل ازمیلاد (متوفی بسال ۲۸۰ ق. م.) را باید شمرد. وی در ازمیر یك مدرسهٔ معروف را بنیان گذاشت و خود درتشریح و طب عمومی از مشاهیر عصر خویش بود. دیگر از این بزرگان هیروفیلوس[۲] طبیب و عالم تشریح بزرگ یونانی است که در حدود ۳۳۵ پیش از میلاد ولادت یافته و اولین کس بود که بفرمان بطلیموس به‌پیروی از روش ایرانیان پیش ازاسلام به‌تجارب طبی درمحکومین ومحبوسین مبادرت کرد. وی در ایجاد و تشکیل حوزهٔ علمی اسکندریه سهم بزرگی داشت. شهرت حوزهٔ علمی اسکندریه در طب یکی از اطبای مشهور دنیای قدیم را باین شهر کشانید و او درآنجا تربیت یافت و از مشاهیر اطبای عالم گشت، این طبیب مشهور جالینوس القلوذی[۳] از اهل برغامس بود که بسال ۱۳۱ میلادی ولادت یافت ودر حدود ۲۰۰ یا ۲۰۱ میلادی درگذشت و مدتی از زندگانی خودرا در رم گذراند. جالینوس در فلسفه و طب تحصیل کرد ودر این هردو علم از وی درحدود صد کتاب ورساله باقیست و غالب آنها بچاپ رسیده. جالینوس نه تنها غالب کتب ابقراط را شرح و تفسیر کرده بلکه خود نیز در طب و داروشناسی وتشریح تألیفات و مطالعات مهم داشته است که همهٔ آنها مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفت. بعد ازجالینوس از بزرگترین و مشهورترین اطبای اسکندریه که کتب وی در تمدن اسلامی شهرت بسیار داشته و بعربی ترجمه شده و از ذکر نام او گزیری نیست اوریباسیوس برغامسی[٤] است (۳۲۵-٤۰۰ میلادی). وی شاگرد زنون قبرسی[٥] و مؤلف کتابهای مهم و معتبری در طب و شروحی برابقراط بود.

۱- Erasistrates (Erasistrate) ۲- Herophilos (Hérophile) de Chalkedonia

۳- Galenos (Galien) Klaudios de Pergamon (Pergame)

٤- Oreibasios (Oribase) de Pergamon ٥- Zénon de Chypre

اهمیت حوزهٔ علمی اسکندریه درفلسفه نیزچه دراواخر عهد بطالسه وچه دردورهٔ تسلط روم بسیاروهمپایهٔ شهرت آن درریاضیات ونجوم وطب وطبیعیات بوده‌است. خاصیت حوزهٔ اسکندریه علاوه برایجاد شروح متعددی برارسطووافلاطون،علی‌الخصوص درآنست که درآنجا ازتوافق‌عقاید افلاطون وارسطو وهمچنین آراء فلسفی‌ودینی یونانی با عقاید دینی و فلسفی یهود ونصرانی روشهای جدیدی در فلسفه ظهور کرد مانند روش افلاطونی جدید وروش فیثاغوری‌جدید. ازفلاسفهٔ مشهوراین‌شهر، یکی‌فیلون اسکندرانی معروف به فیلون‌یهودی[۱](۲۰ ق م ـ ٤٠ میلادی) ودیگر امونیوس (الحمونیوس‌ـالحموموس؟) سکاس[۲] (آخر قرن دوم واوایل قرن سوم میلادی) بنیان گذار فلسفهٔ افلاطونی جدید وشاگردان مشهور او فلوطین[۳] صاحب تاسوعات[٤] (۲۰۳ یا ۲۰۵ـ۲۷۰ میلادی) و لونگین[٥] واوریگن[٦] وفرفوریوس[۷] (۲۳۲ یا ۲۳۳ـ۳۰٤ میلادی) بوده‌اند که فلسفهٔ افلاطونی‌را بکمال رسانیدند ودرتحکیم مبانی این‌فلسفه سهم عمده با امونیوس وفلوطین و فرفوریوس بوده است. درقرن چهارم ازمعروفترین‌مدافعان فلسفهٔ افلاطونی‌جدید یکی یامبلیخس(ایامبلیخس)[۸](متوفی‌درحدودسال ۳۳۰یا۳۳۳میلادی)است که‌معتقدبحصول علم‌از طریق کشف‌و شهود بود. بعداًاین دبستان بوسیلهٔ اشخاصی مانند سوریانوس[۹] و برقلس(ابرقلس)[۱۰] بآتن‌منتقل‌شد. این‌نکته‌را باید بیادداشت که مؤسسین این‌طریقت نخست درآتن‌ورم وسپس‌دراسکندریه وبازدرآتن‌وبرخی‌از بلادآسیای‌صغیر بسرمیبرده‌اند وسرانجام دردورهٔ خسرو انوشروان دسته‌یی‌از پیشروان‌آن چنانکه خواهیم دید بایران پناهنده شدند.

بر روی هم حوزهٔ علمی اسکندریه در مسائل مختلفی از قبیل طب و نجوم و ریاضیات و کیمیا و جغرافیا و فلسفه شهرت داشت. این حوزه چنانکه خواهیم دید تا اواخر قرن اول هجری یعنی تا عهد عمربن‌عبدالعزیز دایر بود وبنابربعضی‌اقوال درعهد

۱ــ Philon d'Alexandreia (Philon le Juif) ۲ــ Ammonios Saccas
۳ــ Plotinos (Plotin) de Nikopolis ٤ــ Ennèades (Neuvaines) ٥ــ Longin
٦ــ Origène ۷ــ Porphyrios (Alias Malchos) de Batanea ou de Tyron
۸ــ Jamblichos (Jamblique) ۹ــ Syrianos
۱۰ــ Proklos (Proclus) de Byzantion قرن پنجم میلادی

این خلیفه بانطاکیه منتقل گشت .

پس‌ازآنکه بیزانتیوم (بیزنطه) یعنی قسطنطینیه مرکز امپراطوری‌روم شرقی گشت بر اثر توجه امپراطوران روم شرقی مرکز علمی خاصی نیز درآنجا تأسیس شد ولی نه‌تنها هیچگاه باهمیت اسکندریه نرسید بلکه چون دورهٔ رونق‌آن مصادف با عهد تسلط متعصبین گردید پیشرفت قابل‌ملاحظه‌یی نکرد . دراین‌شهرفلسفه برای‌اثبات دین بخدمت گرفته شد و بهمین سبب فلسفهٔ خاصی که متوجه اثبات عقاید دین عیسی بود بوجودآمد ومهمترین کسی که دراین مکتب شهرت دارد یوحنا دمشقی[۱] است که در اواخر قرن اول واوایل قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) میزیست . علاوه براین درشهر رم نیز پس ازفتح یونان بدست رومیان و با حمل مقادیری کتاب از یونان‌بروم، مرکز علمی‌بزرگی ایجاد گشت و بفرمان اوغسطس (اوگوستوس) مدرسهٔ‌بزرگ‌روم تأسیس یافت واین شهر نیز ازرقبای اسکندریه بود واگرچه با وجود این رقبا ورقیبان دیگری که مقارن تسلط اسلام بوجودآمده‌بودند وبعداً راجع بآنها سخن‌خواهیم گفت ازاهمیت ومرکزیت علمی‌این‌شهربسیارکاسته شد لیکن‌مسلم‌است که مدرسهٔ اسکندریه مقارن فتح مصر بدست عرب دائر بود .

شهر اسکندریه بنا براطلاعاتی که بما رسیده است کتابخانهای متعدد داشت که بعض‌آنها درگیرودار اختلافات وتعصبات ازمیان رفت . اولین و مهمترین آنها کتابخانهٔ معروف اسکندریه بود که بطلیموس اول سوتر آنرا بنیاد نهاد . این کتابخانه بانضمام کتابخانهٔ سراپیون[۲] تا حدود ۷۰۰ هزارمجلد کتاب داشت. کتابخانهٔ اسکندریه بعد از ورود قیصر درسال ۴۷ بفرمان اوسوخته شد وباز بایجادآن همت گماشتند وسپس در سال ۳۹۰ ویران گشت و بقایای‌آنرا عربان بعد از تسلط براسکندریه (۶۴۱ میلادی مطابق با سال ۱۹ هجری) سوختند .

کتابخانهٔ سراپیون در عهد ثیوذوسیوس اول[۳] امپراطور معروف روم و پراگنندهٔ‌بزرگ‌آیین مسیح (۳۷۹-۳۹۵ م .) بسال ۳۹۱ میلادی بغارت رفت وبعد از

۱- Ioannes de Damaskos (Jean de Damas)

۲- Sérapéion

۳- Théodose 1

آخر قرن چهارم میلادی کتابخانهٔ بزرگی در اسکندریه وجود نداشت . علاوه بر این چون تعصبات دینی دراین عهد بسیار شدت یافته بود مدرسهٔ فلسفی مهمی‌هم نمیتوانست برای معلمان ومتعلمان بت‌پرست وغیرعیسوی باقی بماند . با تمام این‌احوال مدارس و کتابخانهای خصوصی‌دراسکندریه همچنان موجود بود و وجود قرائن مختلف باین‌امر گواهی میدهد و مثلا بعضی اوراق پاپیروس متعلق باواخر قرن پنجم میلادی وجود کتابخانهایی‌را درآنها ثابت میکند .

درحدود سال ۵۰۰ میلادی امونیوس پسر هرمیاس[۱] شاگرد ابرقلس (برقلس) سابق‌الذکر، یکی‌ازافلاطونیون جدید که درعین‌حال ازشراح ارسطونیز بود واورا برخی با امونیوس سکاس اشتباه کرده‌اند ، در فلسفه شهرت داشت و رئیس یکی از مدارس و اسامی شاگردان اومانند سنبلیقیوس[۲] و دمسقیوس[۳] و اسقلیبیوس[٤] و الامفیدورس الاصغر[۵] مفسرین کتب ارسطو وبعضی‌ازآثار افلاطون وازافلاطونیون‌جدید نزد علمای مسلمین معروف بوده است و بعد ازاین دسته نیز از علمای دیگری مانند زکریای[٦] مدرسی و دوست اوسویرس[۷] که بعداً بانطاکیه منتقل گشت اطلاعاتی‌داریم‌وهمچنین است از یحیی‌النحوی[۸] معروف به یحیی محب‌الاجتهاد (محب‌التعب)[۹] (منسوب بجماعت دوستداران اجتهاد) فیلسوف معروف یونانی که از مدافعان مشهور تثلیث در مذهب مسیح و یکی از شخصیات بزرگ مدرسهٔ اسکندریه در اواخر قرن پنجم و نیمهٔ اول قرن ششم میلادی بوده و نزد علمای مسلمین و نویسندگان کتب اطبا وحکما شهرت بسیار داشته است . یحیی النحوی بعضی از کتب ارسطو را تفسیر کرد و بر اوو برابر قلس (پروکلوس) سابق‌الذکر ردودی نوشته و شروح و تألیفاتی‌هم در طب داشته است. دیگرازفلاسفهٔ مشهورقرن‌پنجم‌میلادی که‌ذکرنامش‌لازم‌بنظرمیآید مارینوس[۱۰]

۱— Hermias ۲— Simplikios (Simplice) de Kilikia قرن ششم میلادی
۳— Damaskios de Damaskos (Damascius de Damas) قرن ششم میلادی
٤— Asclépios de Tralles ۵— Olympiodore (Olympiodoros) le Jeune
٦— Zacharie ۷— Sévère d' Antioche ۸— Ioannes Grammaticus
۹— Ioannes (John) Philoponos
۱۰— Marinus

فیلسوف افلاطونی جدید از شاگردان ابرقلس بوده است که شرح حالی برای استاد خود داشت .

دراخبارتاریخی متعلق بیك قرن قبل از اسلام وایام مقارن ظهوراسلام کمتر از حوزهٔ علمی اسکندریه سخن بمیان میآید. با اینحال درقرن ششم وقسمتی ازقرن هفتم میلادی مجاهدات سابق علمای اسکندریه کم وبیش ادامه داشت . ازتربیت یافتگان مشهور این حوزه درقرن ششم میلادی یکی طبیب فیلسوف سرجیوس الرأس عینی[۱] متوفی بسال ۵۳۶ در قسطنطنیه ازمترجمین معروف جالینوس وارسطو و فرفوریوس وعلمای دیگر یونانی بسریانی ودیگر پزشك نامبردار ایتیوس آمدی[۲] وازمتخرجین آن درقرن هفتم میلادی بولس (فولس ـ فولیس) الاجانیطی[۳] پزشك و صاحب تألیفات مهم در طب و اهرون الاسکندرانی[٤] طبیب معروف به« اهرون القس » صاحب کناش معروف بوده‌اند و کتب این علما تأثیری عظیم درایجاد مقدمات علوم اسلامی داشته است .

بسیاری از مورخان اسلامی متفق القولند که درعصر یونانی متأخر در اسکندریه مقدار زیادی ازجوامع کتابهای طبی مانند مجموعه‌یی ازشانزده کتاب ازآثار جالینوس (ستةعشر) وبعضی از کتب ابقراط ترتیب یافت که نام آنهارا ابن‌الندیم و القفطی و ابن ابی اصیبعه آورده‌اند و در مسائل مختلفی مانند تشخیص و نبض و علل امراض و طرز تداوی آنها بود . هریك ازاین جوامع کتاب واحدی شمرده میشد و همهٔ آنها برای استفادهٔ متعلمین ترتیب می‌یافت . این جوامع نخست بسریانی ترجمه شد و بعداً چنانکه خواهیم دید بعربی درآمد و وجود آنها خود دلیل بارزی است بر اینکه تدریس طب در مدارس اسکندریه پیش از ورود عرب رواج داشت . علاوه برآنچه از اشارات ابن الندیم[۵] و القفطی[٦] و ابن ابی اصیبعه[۷] برمیآید و بعد نیز خواهیم دید بعضی از متأخرین اسکندرانیون کتب جالینوس را تفسیر کرده‌اند مانند اصطفن الاسکندرانی[۸]

---

۱ – Sergios de Rechaina,ou Sergius de Théodosiopolis

۲ – AEtius (Aëtius) d'Amide از شهر آمد درکنار دجله .

۳ – Paulos d'Aigina (Paul d' Egine) قرن هفتم میلادی ٤ – Aaron d' Alexandrie

۵ – الفهرست چاپ مصر از ص ٤۰۲ ببعد . ٦ – اخبار الحکما ص ۷۱ ۷ – عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۰۳–۱۰٤ ۸ – Stephano Alexandrino (Stephen d'Alxandrie)

(که کیمیاوی و فیلسوف بوده و نباید بـا اصطفن آتنی که او نیز از شرّاح ابقراط و جالینوس است اشتباه شود) و جاسیوس(طبیب ودانشمند قرن پنجم میلادی) وانقیلاؤس (نیقولاوس)(۱) و ثاونوسیوس الاسکندرانی(۲) النحوی و مارینوس و فلاذیوس(۳) و یحیی النحوی .

این دانشمندان کتب جالینوس مخصوصاً مجموعهٔ «ستة عشر» را جمع وتفسیر و تلخیص کردند وانقیلاؤس از کلام پراگندهٔ جالینوس سیزده مقاله دراسرارحرکات ترتیب داد ودرجمع آوری مجموعه‌ها بحدی زحمت کشید که اغلب جوامع را باو نسبت میدهند. شرح دیگری ازستة عشر جالینوس به«جاسیوس» نسبت داده میشود وازجملهٔ متأخرین شرّاح جالینوس و ابقراط در اسکندریه بنـا بر نقل مورخان اسلامی « یحیی النحوی الاسکندرانی الاسکلائی » است که میگویند تا فتح مصر بردست عمروبن‌العاص (٦٤١ میلادی) زنده بود اما چنانکه ازقرائن تاریخی برمیآید این مرد از رجال اواخر قرن پنجم ونیمهٔ اول قرن ششم میلادی است وزنده‌بودنش ازاواخرقرن پنجم تا اواسط قرن هفتم بکلی دور ازعادت وعقل است .

۲ـ انتقال علوم از اسکندریه ببلاد خاورنزدیك

چنانکه میدانیم بعد از تسلط اسلام برمصر اسکندریه از رونق و اعتبار افتاد و حوزهٔعلمی آن دچار انحطاط شد و علمـای این حوزه در بلادخاورنزدیك پراگنده و متفرق گردیدند ، نخستین مرکز انتقال تعلیم از اسکندریه شهر انطاکیه(٤) بـود و راجع بکیفیت این انتقال مخصوصاً ازمنقولات علمای اسلامی اطلاعاتی دردست داریم . بنا بروایت ابن‌ابی‌اصیبعه وچنانکه بعداً خواهیم‌دید، انتقال تعلیم‌ازاسکندریه‌بآن‌شهر بعد از ظهور اسلام صورت گرفته ومدتی درآنجا باقی‌مانده است .(٥) بروایت مسعودی درالتنبیه والاشراف تعلیم درعهد عمربن‌عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ه) ازاسکندریه بانطاکیه

۱ــ Nikolaos (Nicolas) d'Alexandreia ۲ــ Théodosios d'Alexandreia
۳ــ Palladius ٤ــ Antioche ٥ ــ طبقات الاطبا ج۲ ص ۱۳۵.

نقل شد ودر عهد خلافت المتوکل (۲۳۲ - ۲۴۷ه) ازانطاکیه به« حران » واین تعلیم درعهد معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹) بابواسحق ابراهیم قویری و یوحنا بن حیلان (جیلان - جیلاد) و ابراهیم المروزی و از ابراهیم قویری بابوبشر متی بن یونس شاگرد او انتقال یافت واز متی بن یونس بفارابی وابو یحیی المروزی . ابن ابی اصیبعه[۱] کیفیت انتقال تعلیم را در عهد عمربن عبدالعزیز از اسکندریه بانطاکیه واضح تر بیان میکند ومیگوید عبدالملک بن ابجر کنانی طبیب وعالم ماهری بود که درآغازکار دراسکندریه میزیست و بعد از اسکندرانیانی که ذکر آنان قبلا گذشت (مرادوی مؤلفان جوامع جالینوس است) در دورهٔ تسلط نصاری متولی تدریس درآنجا بود و چون مسلمین بر اسکندریه غلبه یافتند ابن ابجر بردست عمربن عبدالعزیز ، پیش از خلافت و هنگامی که درمصر حکومت داشت ، اسلام آورد وچون عمربن عبدالعزیز درصفر سال ۹۹ هجری بخلافت رسید تدریس را ازاسکندریه بانطاکیه و حران برد ودر بلاد پراگنده شد . در صحت اسم این ابن ابجر تردید است و گویا همان ابن الحبر باشد که قاضی صاعد اندلسی از او یاد میکند[۲] و طبیب عمربن عبدالعزیز بود . ماحصل کلام ابن ابی اصیبعه و مسعودی آنست که مدرسهٔ اسکندریه تا بعدازفتح مصر باقی بود وتقریباً ۸۰ سال پس از این واقعه بخاورنزدیك منتقل گردید . دلیل انتقال مرکز تعلیم را ازاسکندریه بخاور نزدیك ، قدما معلوم نکرده‌اند لیکن ظاهراً باید آن باشد که بعد از فتح اسکندریه بدست عرب رابطهٔ آن شهر با بیزانس (بیزنطه) قطع شد ومرکزیت اقتصادی آن ازمیان رفت وچون مرکز خلافت درشام بود و براثر نزدیك بودن سریانیان بآنجا طبعاً زبان سریانی اهمیت بیشتری داشت ، ناگزیر مراکزعلمی بجانب خاورنزدیك انتقال یافت و کتب بزبان سریانی نقل شد وعلت انتقال مرکزتعلیم بانطاکیه وترجیح آن برسایرنقاط خاورنزدیك نیزآن بود که این شهرنزدیك مرز دوامپراطوری عرب وبیزانس قرارداشت و برای نقل نسخ یونانی ازامپراطوری بیزانس بامپراطوری عرب محل مناسبی بنظرمیرسید. دراینجا باید بیاد داشت که آشنایی دانشمندان انطاکیه با معارف اسکندریه مدتی پیش از نقل مرکز تعلیم از آنشهر یعنی در قرن چهارم میلادی صورت گرفته بود[۳]. در

۱- طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۱۶ ۲- طبقات الامم چاپ بیروت ص ۴۸

۳- De Lacy O'Leary: How Greek Science passed to the Arabs. London, 1948, p. 48.

این شهر برای تعلیمات مذهبی از قدیم‌الایام مدرسه‌یی موجود بود واز همین شهراست که علوم یونانی بشهرهای شمالی و شرقی عراق رسید . علاوه براین سر جیوس الرأس عینی که از تربیت یافتگان اسکندریه بود مدتی دراین‌شهر بنشر تعالیم اسکندرانیان اشتغال داشت . انطاکیه مهمترین مرکز انتشار علوم یونانی دربلاد خاورنزدیك گردید واز جملهٔ این بلاد یکی شهر **حرّان** واقع درنواحی علیای عراق عرب بین رها و رأس عین بود(۱). شهر حران همانست که نزد رومیان کاره(۲) نامیده میشد و بعد از تسلط اسکندر یکی از مراکز مهم فرهنگ یونانی و ادبیات آرامی بوده است . پس از ظهور و نفوذ دین مسیح غالب اهالی این شهر برآیین بت پرستی قدیم باقی ماندند وحتی بعد از تسلط مسلمین هم قسمت بزرگی از اهالی این شهر کیش ستاره پرستی را از دست ندادند . حرانیان ازقدیم‌الایام بریاضیات ونجوم وبعد ازآن بفلسفه توجه بسیارداشتند. مرکزتعلیم ازانطاکیه بحران بنابرآنچه مسعودی درالتنبیه‌والاشراف آورده است بعهد المتوکل انتقال یافت وازعلمای‌این‌حوزه گروهی‌مانند ثابت‌بن‌قرة (متوفی‌بسال۲۸۸ه.) ومحمدبن جابرالبتانی (متوفی بسال ۳۱۷ ه .) درتمدن اسلامی شهرت و اهمیت بسیار داشتند . حرانیان بعد ازغلبهٔ ادبیات سریانی آثار خودرا بدین‌لهجه نگاشتند .

۳- مراکز علمی سریانی

لهجهٔ سریانی یکی از شعب زبان آرامی است . درآغاز دورهٔ مسیحیت قومی از اقوام سامی یعنی آرامیان درناحیهٔ وسیعی شامل سرزمین سوریه (نواحی غربی فرات) و الجزیره وبین‌النهرین وشوش پراگنده بود . ساکنان این سرزمینها بلهجات مختلفی که همه ازریشهٔ آرامی بود تکلم میکردند .

دراین‌نواحی بلاد مهمی‌وجود داشت که غالباً میان ایرانیان ورومیان دست‌بدست میگشت ونفوذ هردو تمدن در آنها آشکار بود . ازجملهٔ این بلاد مهم یکی شهر رها(۳) درشمال غربی الجزیره ودیگرنصیبین(٤) درشمال شرقی این‌سرزمین ودیگرقنسرین(٥) ودیگر آمد(٦) بوده است .

۱- این شهر اکنون بصورت قریهٔ کوچکی درولایت حلب موجود است ۲- Carrhae (Carre)
۳- Orfa (Urfa) یا Edessa (Edesse) ٤- Nisibis (Nisibe) ٥- Kennesrin ٦- Amid

ازمیان این‌شهرها ازهمه زودتر شهر **رها** دردورهٔ سلطنت آبگار نهم[۱] (۱۷۹-۲۱٤ میلادی) یعنی دراواخر قرن دوم میلادی میدان نفوذ وانتشار آیین مسیح گردید. این شهر در طول سه قرن ونیم پایتخت سلسلهٔ مشهوری از سلاطین بود که ازسال ۱۳۲ ق . م تا ۲٤٤ میلادی برآنجا حکومت میکردند . پس از آنکه آیین مسیح بوسیلهٔ این سلسله قبول شد شهرمذکور یکی ازمهمترین مراکز مسیحیت درشرق ادنی گردید و دیرگاهی مرکزمهم تبلیغ این کیش تا داخلهٔشاهنشاهی ایران وبهمین‌سبب مرکزعلوم دینی و همچنین علوم عقلی مسیحیان این نواحی بوده است . پیش از غلبهٔ مسیحیت و بعد از تسلط اسکندر و سلوکیان ، سوریهٔ خاص (مغرب فرات) و نواحی قریب بآن بسرعت باتمدن‌یونانی آشنا گشت‌وزبان‌یونانی‌دراین‌حدودزبان ادبی‌شد ولی درهمان حال یك لهجهٔ آرامی یعنی **سریانی** که با اندکی اختلاف بلهجهٔ معمول درالجزیره‌وبین‌النهرین قرابت داشت میان مردم متداول ولهجهٔ عمومی بود . بعدازقبول دین مسیح در شهر رها کتب مقدس بیونانی‌خوانده میشد لیکن تفسیرآن بزبان متداول عمومی بود واین رسم درکلیساهای‌آن شهر استمرار داشت ودر همین اوقات ترجمهٔ قسمتی از انجیل بسریانی ترتیب یافت . پس از غلبهٔ فرقهٔ مونوفیزی[۲] برکلیسای رها لهجهٔ سریانی مذکور از حال لهجهٔ عامیانه بصورت زبان کلیسایی درآمد و بسرعت در جانب مشرق فرات انتشار یافت و بعد ازآنکه لهجهٔ ادبی عیسویان این نواحی یعنی همهٔ متکلمین بآرامی گردید خودرا سورئی[۳] یعنی « سریانی » نامیدند تا ازآرامیان غیرمسیحی متمایز باشند[٤].

ادبیات سریانی بزودی بر اثرمجاهدت علمای دینی عیسوی وکسانیکه با علوم وادبیات یونانی آشنایی داشته واز گنجینه‌های زوال ناپذیرآن زبان ونیز ادبیات پهلوی استفاده میکردند غنی‌ترین ادبیات خاور نزدیك و میانه گردید و چندین حوزهٔ علمی در بلادی که ادبیات سریانی درآن رائج بود تشکیل شد که در رأس همهٔ آنها رها قرار داشت .

نفوذ علوم یونانی به شهر رها بیشتر ازطریق انطاکیه صورت گرفت لیکن آغاز دورهٔ تعلیم در رها از وقتی است که آیین مسیح دراین شهر رسمیت یافت . بلافاصله بعد از قرن دوم در اوایل قرن سوم یك مرکز تعلیم اصول دیانت مسیح دراین شهر بوجود

۱- Abgar IX ۲- Monophysite ۳- Syroï
٤- E. R. Hayes: L'Ecole d'Edesse, Paris, 1930. p. 18 sqq.

آمد که تـا دو قرن بشهرت خود باقی و از رقبای مدارس اسکندرانی و انطاکی بود . نخستین کتابی که دراین حوزهٔ علمی بزبان سریانی نقل شد ، متن یونانی انجیل بود که بعداً «پشیتو»[۱] یعنی «ساده» نام یافت . اندکی بعد یکی از رؤسای معروف کلیسا بنام تاتین[۲] چهار انجیل را ترجمه کرد که « دیاتسارون»[۳] خوانده شد . یکی از نخستین معلمین معروف رها مردی از اهالی سوریه بنام « البردیصانی »[٤] است که در رها بسر میبرد ودر همانجا مشغول تعلیم بود . ولادت او ظاهراً درحدود سال ۱۵٤ میلادی اتفاق افتاد واو برادر رضاعی آبگار نهم بوده است. این استاد پس از قبول آیین مسیح دراواخر قرن دوم (درحدود ۱۷۹ یا ۱۸۰) با عقاید بعضی از فرق مسیحی مانند مرقیونیان[۵] بمخالفت برخاست. وی شاعری زبردست ومرد جدلی ومنطقی ومطلع ازهمهٔ علوم عهدخود و صاحب تألیفاتی درآنها وعلی الخصوص بروش افلاطونیان جدید نزدیك وازمدافعین بزرگ آن بود. بعداز البردیصانی پسرش هرمونیوس[٦] که درآتن ادبیات وعلوم یونانی رافرا گرفته بود در رها برمسند درس وی نشست وتعلیم اورا ادامه داد و شاگردان بسیار گردآورد .

ازحدود قرن چهارم رها براثر تشکیل دبستانی جدید بنام « دبستان ایرانیان »[۷] شهرت فراوان یافت . تأسیس این دبستان را بهقدیس ابراهیم[۸] نسبت میدهند که بعد از سال ۳٦۳ میلادی براثر تصرف نصیبین بدست ایرانیان مدرسه یی را که درآنشهر ایجاد کرده بود ترك گفت و به رها رفت و آنجا بتأسیس مدرسهٔ جدید خود همت گماشت . درعلت تسمیهٔ این دبستان به « دبستان ایرانیان » گفته اند یا بدان سبب است که غالب شاگردان آن ایرانی بوده و یـا از آن جهت که بیشتر متخرجین آن قبول خدمت در کلیساهای ایرانی میکرده اند . از این دبستان بعد از ظهور نسطوریوس[۹] درقرن پنجم عده یی پیرو مذهب نسطوری[۱۰] شدند و بهمین سبب دچار مخالفت سخت مونوفیزیان گردیدند چنانکه درحدود سال ٤۸۳ گروه بزرگی از آنان بایران پناه بردند و مذهب نسطوری را دراین کشورپرا گندند. دبستان ایرانیان درسال ٤۸۹ میلادی بفرمان زینون بسته شد وضعف آن در رها چنانکه خواهیم گفت ازسال ٤۳۱ میلادی شروع شده بود .

۱- Peschito ۲- Tatien ۳- Diatessaron ٤- Bardesane
۵- Marcionites منسوب بمرقیون (Marcion) ٦- Harmonius ۷- Ecole des Perses
۸- Saint Ephrem (Ephræm) d'Edesse ۹- Nestorius ۱۰- Nestorianisme

ازمیان پرورش یافتگان این دبستان افرادی مانند هیبا[۱] ومارون الیثا[۲] و کومی[۳] و بروبا[٤] از مترجمان معتبر آثار ارسطو بوده‌اند . دراین دبستان ترجمه و تفسیر آثار ارسطو و امثال وی بسیار متداول بود چنان که ایساغوجی فرفوریوس سه بار از اواسط قرن پنجم تا اواسط قرن‌هفتم ترجمه شد. تعلیم ریطوریقا (خطابه) وجغرافیا وطبیعیات ونجوم نیز دراین دبستان وسایر دبستانهای رها معمول بود وحتی ازمعلمین قدیمتر این دبستان افرادی مانند تاتین و البرد یصانی هم بتحقیق و تعلیم فلسفهٔ یونانی اشتغال وافر داشته‌اند و اصولا قصد عمده از تعلیم درمدارس رها آن بوده که محصلین نه‌تنها در کلام بلکه درعلوم عقلی واثباتی‌هم مطلع و ورزیده باشند .

درمدارس‌دیگرنیزاین کیفیت عیناً موجود بود مثلادر**مدرسهٔ نصیبین**[٥]راجع به یکی از استادان‌آن بنام حنانه[٦] نوشته‌اند که او درتعلیمات خود نه تنها بتفسیر کتب مقدس میپرداخت بلکه ببحث در مسائلی که مأخوذ از کتب فلسفی بود نیز مبادرت می کرد . مدرسهٔ نصیبین نیز ازحیث تشکیلات و نظامات کاملا از روی حوزهٔ علمی رها ترتیب یافته بود . مدرسهٔ نصیبین‌بار دوم بدست برسوما[۷] یکی از اسقفان ایرانی‌نژاد دراواسط قرن پنجم پدیدآمد . وی درحدود ٤٤۹ یا ٤٥۰ میلادی بفرمان فیروز پادشاه ساسانی مطران نصیبین گردید و در اینجا از جهت حفظ سرحد ایران و روم غالباً نقش مرزبانی را بازی کرده است . از کسانی که با برسوما در ایجاد دبستان نصیبین در دورهٔ دوم همراهی کردند نرسی[۸] یکی دیگراز اسقفان ایرانی بوده است . تشکیل دبستان ایرانیان‌درنصیبین باعث‌قوت‌مذهب‌نسطوری واشاعهٔ‌آن‌مذهب درایران گردید ودرعین‌حال بنشرادبیات سریانی‌درکلیساهای ایرانی‌یاوری‌بسیار کرد . چون‌طرفداران‌مذهب‌نسطوری بـا امپراطوری روم و کلیساهای رومی دشمنی شدید داشتند همواره مورد حمایت دولت ساسانی بودند و بدینجهت کلیسا های ایرانی بسرعت مذهب نسطوری را قبول کردند . مدرسهٔ نصیبین از مدارس معتبر قدیم شمرده میشد چنانکه عدد شاگردان آنرا گاه تا ۸۰۰ تن ذکر کرده‌اند .

۱- Ipas ۲- Elitha ۳- Koumi ٤- Probus ٥- ازبلاد قدیم‌عربی بودکه‌ازعهد سلوکوس اول عده‌یی ازمهاجران یونانی‌هم درآنجا سکونت‌گزیدند . ٦- Hannana ۷- Barsauma
۸- Narsès

درقرن هفتم میلادی ازمیان مدارس‌سریانی **مدرسهٔ قنسرین**[١] از بلاد سوریه در ساحل علیای فرات شهرت بسیار داشت و باستادان معتبر خود معروف بود . این همان شهر است که در قدیم الایام خالسیس[٢] نامیده میشد و گویا همان باشد که اصطفن بیزنطی[٣] بدان اشاره کرده و گفته است که بانی آن عربان بوده‌اند . نام کنونی آن اسکی حلب و از بقایای ابنیهٔ شهر قدیم هنوز آثاری درآن موجود است . شهرت این مدرسه بیشتر درتعلیم فلسفهٔ یونانی واسکندرانی بزبان یونانی بوده ودر اینجا گروهی بزرگ‌از دانشمندان‌سریانی زبان تربیت یافتند و از جملهٔ آنان نام اسقف سویرس سبخت[٤](متوفی بسال٦٦٧ م .) را برده‌اند که‌ازتعلیمات استادان اسکندریه‌برخوردار بود و بفلسفه وریاضیات اشتغال داشت و کتبی دراین فنون از یونانی بسریانی درآورد و شرحی بر انالوطیقای ارسطو داشت و اکنون برخی ازآثار او در موزهٔ بریتانیا محفوظ است . از شاگردان این دانشمند مردی بنام یعقوب‌الرهاوی[٥] (متوفی بسال ٧٠٨ م.) شهرت داشت که واضع علم نحو سریانیست وتألیفات او و اثناسیوس البلذی[٦] شاگرد سویرس متمم کارهای استادشان بود و دیگر جرجیوس معروف به اسقف العرب[٧] (متوفی بسال ٧٢٤ م .) مترجم قسمتی از منطق ارسطوست که اکنون در دست است . گذشته ازاینان دانشمندان دیگری درین‌مدرسه تربیت‌یافتند که بترجمهٔ کتب فلاسفه و پزشکان بزرگ‌یونان‌واسکندریه همت گماشتند .

دانشمندان سریانی زبان درعین اثبات اصول معتقدات دینی و مذهبی‌خود بعلوم یونانی از منطق و ریاضیات و طبیعیات و الهیات و نجوم و کیمیا و طب سرگرم بوده و بترجمهٔ کتب معتبر یونانی خاصه ارسطو وافلاطون و افلاطونیان جدید بسریانی توجه بسیارداشته واز کتب پهلوی‌نیز ترجمه میکرده‌اند(مانندکلیله‌ودمنه منقول ازسانسکریت واسکندرنامه منقول از یونانی بپهلوی وسندباد نامه).

مدارس سریانی تا مدتی‌از دورهٔ اسلامی با رونق پیش ازاسلام باقی‌مانده‌بود واین قوم واسطهٔ نقل علوم یونانی بعربی شده و تقریباً همهٔ کتب فلاسفه واطباء و ریاضیون و

١- Kennesrin ٢- Chalcis ad Belum ٣- Stéphane de Byzance
٤- Severos (sévère) Sebokht ٥- Jacob d'Edessa
٦- Athanase (Atanasio) de Baladh ٧- Georgios (Georges), Evêque des Arabes

منجمین یونانی واسکندرانی وسریانی رابعربی ترجمه کرده ویا عامل این امر بوده‌اندو ازاین روی‌اثر آنان درنقل‌علوم یونانی‌بتمدن اسلامی‌بیش ازاقوام دیگر بوده‌است. رابطهٔ مسلمین‌با علمای عیسوی این مدارس‌ازدورهٔ بنی‌امیه شروع‌شده ودردمشق‌استادان‌سریانی بسرمی‌برده وبتعلیم مشتغل بوده‌اند مانند اثناسیوس الرهاوی [۱] معلم عبدالعزیز برادر عبدالملك اموی وسرجیوس (سرجون) وزیر وپسراوقدیس یوحنا الدمشقی [۲] که از مطلعین بعلوم یونانی ودر آنشهر بتعلیم مشتغل بوده است[۳].

علاوه برمدارسی که‌ذکرشد سریانیان دردیرهانیزمدارسی داشتند که راجع‌بآنها اطلاعاتی‌دردست داریم. این‌مدارس‌را «**اسکول**» میگفتند وهمین‌لفظ درتألیفات مسلمین هم معمول [٤] و مراد ازآن مدارس وابسته بدیرها بوده است و متخرجین آن هـا را **اسکولائیین** دربرابر «**رهبان**» میخواندند. این مدارس عادة جنبهٔ دینی داشت لیکن دربعض‌آنها بعلوم دنیویه مانند نحو ومعانی وبیان وفلسفه وطب وموسیقی و ریاضیات و فلك نیز توجه میشد وتعلیم فلسفه دراین مدارس بیشتر مقصور بمطالعه و تحقیق درآثار ارسطو و افلاطونیون جدید وآموزش طب علی الاغلب منحصر بآثار ابقراط وجالینوس بود وظاهراً مهمترین مدرسه‌یی‌ازمدارس دیر که در آنها بعلوم یونانی‌توجه‌میشداسکول دیر**قدیس افثیمیوس** درقنسرین بود که مخصوصاً در دورهٔ اسلامی رونق و اهمیت بسیار یافت ودیگر **اسکول مرماری** (مارماری) در دیرقنی نزیاك‌بغداد که دانشمند ومترجم شهیر متی‌بن‌یونس درآن تربیت‌شد [٥].

دانشمندان سریانی معمولا از رجال دینی‌بودند. غالب علمای طب این مدارس‌در عصر قبل از اسلام از اسکندریه میآمدند درصورتیکه متفلسفین و متکلمین مسیحی در میان آنان بیشتر وعلاوه برتحقیق در فلسفه غالباً بترجمهٔ کتب ارسطو خاصه منطقیات

۱- Athanase d'Edsse ۲- Saint Jean Damascène

۳- Henri Lammens: Etude sur le siècle des Omiyyades, Beyrouth 1930, p. 211-212

وآقای سهیل افنان : مقدمهٔ نامهٔ ارسطودربارهٔ هنرشعرص ٤٦-٤٧

٤ - رجوع شود به الفهرست چاپ مصرص ٣٦٨

٥ -اسم مرماری Mar Mari بهمین نحودرکتب اسلامی آمده است (الفهرست ص ٣٦٨). جزء اول آن یعنی«مر» یکی‌ازعناوین است چنانکه دراین اسامی می‌بینیم : مربابای جندیسابوری (Mar Papa de Beit Lapat) ومر کورس(Mar Cyoré) ومرخنایاس(Mar Xenaias de Tahal de Beit Garmai)ومانندانها.راجع باین اسامی‌رجوع‌شود به : E. R. Hayes: l'Ecole d'Edesse, Paris, 1930, p. 213. امادیرقنی‌ازدیرهابست که Saint Ahduo آنرا درحدودسال ٤٠٠ میلادی بنانهاد، درقرن نهم میلادی بعهد المتوکل‌آنرا ویران‌کردندولی بازآباد شد وگویا این بار آنرا مرماری خواندند.

وشرح آن نیزمشغول بوده‌اند . ازجملهٔ رجال عهد ماقبل اسلام درمدارس سریانی یکی هیبا ملقب به«الترجمان»مطران‌رها ازدانشمندان‌قرن‌پنجم‌وشاگرداو«بروبا»است که‌هر دو بفرقهٔ نسطوریان منسوب بوده‌اند . ازجملهٔ یعقوبیان افرادی‌را مانند « یونان ابامی» و سرجیوس رأس عینی که اصلا ازتربیت یافتگان اسکندریه بوده ودرقرن‌ششم‌میلادی میزیسته‌اند ، میتوان نام برد .

در قرن هفتم میلادی از نسطوریان حنانیشوع[١] جاثلیق (از ٦٨٦ تا ٧٠١) صاحب شرحی بـر انالوطیقای ارسطو[٢] و سلوانوس[٣] القردی و شمعون الراهب[٤] معروف به «طیبوية» صاحب‌آثار مشهور درطب واز یعقوبیان سویرس سبخت و شاگرد او اثناسیوس‌البلذی‌وایوب‌الرهاوی وشاگرد اواسقف‌العرب جورجیوس، اسقف‌اعرابیان مسیحی منطقهٔ حوران سوریه که از شراح و مترجمان معروف آثار ارسطو و جالینوس شناخته شده ، شهرت داشته‌اند . درقرن هشتم ازاسقفان نسطوری مارأبای‌دوم[٥] که از ٧٤١ تا ٧٥١ میلادی‌جاثلیق بوده است واورا برای تمییزاسم «ابا»[٦] یا اباالقشقری[٧] میخوانده‌اند شهرت بسیار داشت . وی در فلسفه وطب ونجوم استاد بوده و بر قسمتی از منطق ارسطو شرحی نوشته است . شاگرد او ثوماالرهاوی[٨] در تمدن اسلامی دارای شهرت واهمیتی است زیرا اولا ترجمهٔ کتبی‌را بعربی باونسبت داده‌اند[٩] وثانیاً پسرش ثیوفیل‌الرهاوی[١٠] درشمارمترجمان مشهوربوده است[١١]. جاثلیق طیماثاوس‌اول[١٢] متوفی بسال ٨٢٣ میلادی هم نزد خلفای عباسی اعتبار ومقامی داشت .

اثر نسطوریان علی‌الخصوص‌درنشرمنطق ارسطو بسیاراست‌چنانکه‌اثرمونوفیزیان در نشر فلسفهٔ افلاطونی جدید . ازطرفی دیگرآشنایی مسلمین بـا فلسفهٔ یونانی بیشتر بوسیلهٔ نسطوریان صورت گرفت وازاینجاست که آثار ارسطو خاصه منطقیات او بیشتر درمیان مسلمین نفوذ یافت . با این حال باید دانست که نسطوریان از منطقیات ارسطو بیشتر بقسمتهایی که بکار مناقشات مذهبی آنـان میآمد توجه میکردند یعنی از هشت رسالهٔ ارغنون ارسطو بـه قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و هفت فصل اول از انالوطیقای

١- Hanan- Isho

٢- De Lacy O'Leary : How Greek Science passed to the Arabs, p . 71

٣- Silvanus ٤- Simon de Beit Garmai ٥- Mar Aba (Abha) II.

٦- Aba ٧- Aba de Kashkar ٨- Thomas d'Edessa ٩- طبقات‌الاطبا ج١ ص٣٠٨

١٠- Théophilos d'Edessa ١١- رجوع شود به‌همین‌کتاب‌درشرح مترجمان ١٢- Timothée

اولی اکتفا مینموده و چنانکه ابن ابی اصیبعه اشاره کرده است تا آخر اشکال وجودیه را از کتب منطق مورد مطالعه وتحقیق قرارمیداده ومابقی‌را مضر بنصرانیت میپنداشتداند وقراءت قسمتهای بعد ازعهد فارابی معمول شد[۱].

٤ ـ مراکز علمی ایران

علوم یونانی واسکندرانی در پیشرفت خود درمشرق اندك اندك بکشورهای تابع شاهنشاهی ساسانی، چنانکه دیده‌ایم، راه جست وبایران وارد شد ودرمداین و گندشاپور وریواردشیر ودیگر مواضع مراکزعلمی جدید و مهمی بوجودآورد.

این نکته را فراموش نمی کنیم که ملت ایران تا این‌هنگام، یعنی‌دورهٔ ساسانی، ازترقیاتی درعلوم برخوردار شده بود ودر موسیقی وطب وریاضیات براثر ارتباطی که از مشرق و مغرب بـا ملل بزرگی مانند هندوان و بابلیان و ملل آسیای صغیر یـافته و اطلاعاتی که خود ازقدیم‌الایام گردآورده بودند، پیشرفتهایی داشتند. ونیزاین‌مطلب را ازنظر دورنمیداریم که درایران دورهٔ ساسانی کتابخانهایی شامل کتب پهلوی ویونانی در آتشکدها ویا درخارج ازآنها مانند سارویه ازشهرجی(گی)[۲] وجودداشت واینهاهمه بانضمام کتب متعددی که از پهلوی بعربی درآمد، دلیل توجه ایرانیـان بعلوم مختلف است، لیکن دراینجا مراد ما تحقیق در کیفیت نفوذ علوم یونانی درایرانست.

آشنایی ایرانیان با زبان یونانی از دورهٔ هخامنشی‌وخاصه ازعهد تسلط یونانیان شروع شد وحتی‌اردشیر پاپکان‌هم در کتیبهٔ نقش رستم زبان یونانی‌را همراه زبان پهلوی بکار برده است. بنا بروایات مؤلفین عرب وایرانی پادشاهان ساسانی از اردشیر پاپکان و شاپوربعد وسایل‌آشنایی‌ایرانیان‌را با علوم مختلف مهیا میکردند. ابن‌الندیم میگوید که‌اردشیر برای گردآوردن کتب‌ازهندوروم وجست‌وجوی بقایای‌آثاری که‌درعراق‌مانده بود کسان بدان ناحیتها فرستاد وازآنها هرچه‌را متفرق بود گردآورد وآنچه‌را متباین بود تألیف‌داد وپسرش‌شاپورنیزاین‌کاررا دنبال کرد چنانکه همهٔ این کتب بپهلوی‌ترجمه شد[۳] و حتی مسعودی[٤] آشنایی با مذهب سقراط و افلاطون را به تنسر[٥] روحانی

۱ــ طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۲۵ ۲ــ سنی ملوك الارض ص ۱۷۲ چاپ برلین. الفهرست چاپ مصر ۴۴۵ــ ۴۴۶
۳ــ الفهرست ص ۴۳۳ــ۴۳٤ ٤ــ مروج‌الذهب چاپ بغداد ج ۱ ص ۲۱۰ ٥ــ دراصل تیس

معروف عهد اردشیر پاپکان نسبت میدهد . نسبت بشاپور پسر اردشیرهم برخی‌مانند ابن العبری گفته‌اند که او پزشکان یونانی را برای تعلیم طب بایران خواست و در دینکرت نسبت ترجمهٔ بعض کتب هندی ویونانی بشاپور داده شده[۱] ودر تاریخ ابی‌الفداء هم این نسبت تکرار گردیده وآمده است که شاپورفرمان داد تا کتب یونانی بپهلوی‌درآید ودر جندیشاپورنگاه داشته شود[۲]. برای تحریر کتب طب وفلسفه ومنطق‌دوخط یکی بنام نیم کستج (نیم گشتك) ودیگری باسم «راس‌سهریه» وجود داشته[۳] وظاهراً خط کستج (گشتك) هم برای نگارش کتب علمی بکارمیرفته است.[٤]

نفوذ علوم یونانی درایران بیشتر همراه با رواج‌آیین مسیح درشاهنشاهی ساسانی بود . دراوایل عهد ساسانی ازشهر رها مبلغین عیسوی برای نشر دعوت خود ببلاد غربی شاهنشاهی‌ساسانی روی مینهادند ودرهمانحال اسرای رومی که درلشکر کشی‌های‌شاهان بداخلهٔ ایران کوچانده میشدند در این امر بی‌دخالت نبودند[٥] و کار نفوذ نصرانیت در ایران اندك اندك بجایی کشید که در اواخر عهد ساسانی رئیس عیسویان سمت بطریق داشت که بزرگترین مناصب روحانی نصرانیان‌آن عهد بود وایران بچندین‌حوزهٔ دینی (متروپولیتن[٦]) تقسیم میشد .

درهمان اوان که دبستان ایرانیان دررها تشکیل می‌یافت، گروهی‌ازایرانیان که قبول عیسویت کرده بودند درکلیساهای الجزیره وسواحل فرات اهمیت یافتند وتألیفات مشهور بوجودآوردند .

ازجملهٔ این قوم یکی « فرهاد »[۷] رئیس دیر مارمتی درموصل است که در قرن چهارم میلادی میزیست و تألیفات او بسریانی شهرت دارد و دیگر مارآبای اول که در آغاز امر زردشتی بود و بعد از قبول دین مسیح کسب شهرت کرد ودر سال ٥۳٦ بمقام جاثلیقی ارتقاء یافت . یکی دیگراز مشاهیر عیسویان ایرانی این‌عهد بولص ایرانی[۸] رئیس‌حوزهٔ روحانی نصیبین است که کتابی‌مشتمل بربحث دربارهٔ منطق ارسطو بسریانی برای خسرو انوشروان نوشت ودرآن نسبت باثبات وجود واجب وتوحید وسایرنظرهای

۱ــ درباب این اشارات رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان بر ترجمه « نامهٔ ارسطو دربارهٔ هنرشعر» ص ۳۷ــ۳۸
۲ــ ج ۱ ص ٥۰ ۳ــ الفهرست ص ۲۰ــ۲۱ ٤ــ الفهرست ص ۳۲۳
٥ - A. Christensen : L'Iran sous les Sassanides, 2 ème Ed. Paris, 1935 P. 266
٦- Metropolitaine ۷ - Aphraate ۸ - Paulus Persa

فلاسفه ببرتری روش حکما برروش اهل ادیان اشاره کرد(۱).

از ایرانیان معروف دبستان رها که شمعون بیت ارشامی(۲)نقل کرده اینـان را ذکر می کنیم : آکاسیوس آرامی(۳)ـ بارسوما(٤)ـ معنی بیت اردشیری(٥)ـ یوحنابیت گرمایی(٦) ـ میکا(۷) ـ بولص پسر کاکی کرخه‌یی(۸) ـ ابراهیم مـادی(۹) ـ نرسی مجنوم (۱۰) ـ ازآلیاس(۱۱) مطران‌دیر کفر(۱۲)ـ ماری(۱۳). این گروه مدافع عقاید هیباالترجمان بودند وعدهٔ دیگری‌راهم ذکر کرده‌اند که بمقالات هیبا اعتقادی‌نداشتند وآنان عبارتند ازمربابا گند شاپوری(۱٤) و مرخنایاس بیت گرمایی(۱٥) و برهاد بشابا کرد(۱٦) و بنیامین آرامی(۱۷). شمعون بیت ارشامی در دنبال این فهرست گوید بعد ازمرك هیبا همهٔ ایرانیان بهمت مرکورش(۱۸) وبامر زینون‌شاه رومی‌ازرها رانده‌شدند ومدرسه‌یی که ایرانیان دررها داشتند ازمیان رفت(۱۹).

بعد از بسته شدن مدرسهٔ ایرانیان رها از اواخر قرن پنجم میلادی اعضـاء این دبستان بنابرنقل مسیحازخا(۲۰)بکشورخود(ایران) باز گشتند وچندین دبستان‌دربلاد ایرانی‌تشکیل‌دادند. برسوما(۲۱)مطران نصیبین‌آنانرا بنیکی‌پذیرفت ودانشمند معروف نرسی(۲۲) توانست درآنجا مدرسهٔ بزرگی پدیدآورد(۲۳) وبسیاری ازمحصلان‌را درآن تربیت کند(۲٤).

یکی‌از علل بزرك رونق مدرسهٔ نصیبین‌آن بود که پادشاه ایران فیروز (٤٥۹ ـ ٤۸۳ میلادی) بااستدلالات‌وراهنماییهای برسوما دریافت که‌نسطوریان باوضعی که‌برای آنان پیش‌آمده دشمن رومیان شده‌اند ومیتوان ازخطرشان درایران ایمن بود . برسوما

۱ــ رجوع سود بایران درزمان ساسانیان از آرتورکریسن‌سن چاپ دوم ص ٤۲۷. مقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ۳٥.

۲ Siméon de Beit Arscham - ۳ Acacius l'Araméen حاتابق ساوکیه درآغاز قرن ششم.
٤- Barsauma ٥- Maana de Beit Ardachir مطران رواردشیر. ٦- Jean de Beit Garmai
۷- Mika ۸- Paul fils de Kakı de Karka ۹- Abraham le Mède
۱۰- Narsès le Lepreux ۱۱- Ezalias ۱۲- Kafar ۱۳- Mari
۱٤- Mar Papa de Beit Lapat ۱٥- Mar Xenaias de Beit Garmai
۱٦- Berhadbeschaba le Kurde ۱۷- Benjamen l' Araméen ۱۸- Mar Cyoré
۱۹- رجوع شود به : Hayes : l'Ecole d'Edesse, p. 213
۲۰- Msiha Zkha ۲۱- برای اطلاع ازاحوال وآثار او رجوع شود بکتاب دبستان رها از ص ۲۱٥ ببعد.
۲۲- ایضاً ازصفحهٔ ۲۳٤ ببعد. ۲۳- نرسی درسال ٤٥۷ یعنی پیش‌از بسته‌شدن دبستان ایرانیان رها (درسال٤۸۹) به‌نصیبین رفت ومدرسهٔ خودرا ایجادکرد . ۲٤- l'Ecole d' Edesse, P. 210

با عده‌یی سپاهی که از فیروز گرفته بود تمام عیسویان مخالف خودرا درشهرهای عیسوی نشین متصرفی ایران از میان برد و ۷۷۰۰ تن را بقتل آورد و آکاسیوس را که بمرتبهٔ جاثلیقی سلوکیه وطیسفون رسیده بود مجبور بقبول مذهب نسطوری کرد وبدین‌ترتیب مذهب مذکورنشر وقوت بسیار درایران یافت چنانکه‌نسطوریان دربسیاری‌از بلاد ایران بتبلیغ آیین مسیحی بنا برمذهب خود پرداختند وکلیساهایی‌دربلاد مختلف برپا کردند وکار نشر عیسویت را بجایی کشاندند که دراواخر عهد ساسانی دربلاد شرق ایران مانند هرات و مرو وسمرقند کلیساهایی وجود داشت .

نسطوریان بجای‌ادبیات یونانی بیشتر بادبیات سریانی‌توجه داشته و کتب خودرا باین‌لهجه تألیف میکرده‌اند وباید دانست که تحکیم بنیان ادب سریانی بیشتر مرهون زحمات پیشروان « دبستان ایرانیان » و نسطوریان ایرانی است . معلمین کلیساهای نسطوری در ایران همان روش کار دبستان ایرانیان رها را تعقیب کردند و چون بآثار ارسطو توجه بسیار داشتند در کلیساهای خود که در ایران ترتیب دادند با قوت بسیار بتحقیق در روش این استاد یا شراح اسکندرانی او توجه کردند وبسیاری کتب بسریانی تألیف وعده‌یی از کتب فلسفی و منطقی‌راهم بپهلوی ترجمه نمودند .

عده‌یی از دوستان وهمراهان برسوما مانند ابراهیم مطران ماد و بولص ویوحنا بیت‌سلوخی(کرکوکی)[۱] ومعنی‌بیت اردشیری‌نیزهریك درناحیتی‌شروع بادارهٔ‌کلیساها وادامهٔ تعلیمات دردیرها کردند وازاین‌طریق مراکزتعلیمی مهمی درایران پدید آمد . ازجملهٔ این‌مراکز مهم یکی **بیت اردشیر** یا **ریو اردشیر** بود که معنی‌بیت اردشیری معروف به معنای ایرانی[۲] درآن ریاست یافت . معنی‌از دوستان برسوما وازطرفداران معروف مذهب نسطوری بود . وی درهمان سال که برسوما بایران برگشت بوطن خود معاودت نمود یعنی چند سال پیش از ۴۳۵ وشاید درحدود سال ۴۳۱ که نخستین مرتبهٔ بیرون راندن ایرانیان ازرها بعهد سلطنت ثیودوسیوس امپراطور روم بوده است . معنی ببت‌اردشیری مدتی بابرسوما درنشرمذهب نسطوری همکاری‌مینمود وبعداً ریاست‌کلیسای ریواردشیر(بیت‌اردشیر- ریشهر) ازقصبات ناحیهٔ ارجان را که پیش‌ازوهم خالی‌ازاهمیت

۱- Jean de Beit Slokh ۲- Ma'na (Maana) de Perse

نبود ، تحصیل کرد[۱]. وی درشیراز ولادت یافته وترجمه‌هایی‌ازسریانی بپهلوی‌داشته و اشعاری نیز برای اجراء مراسم دینی درکلیسا سروده بود و تألیفات او در بلاد دور دست حتی درهندوستان شهرت ورواجی داشت . معنی درآغاز امر جانبدار برسوما بود ولی‌در اواخر عهد خود جانب آکاسیوس را گرفت[۲]. بسبب وجود این مرد دانشمند که مانند همهٔ نسطوریان توجه تام بفلسفهٔ ارسطوداشت تعلیم علوم یونانی‌درحوزهٔ دینی ریواردشیر رواج یافت وبهمین‌سبب‌است که‌درروایات مؤلفین اسلامی‌راجع باهمیت علمی ریواردشیر (ریشهر) مطالبی می‌یابیم وازآن‌جمله است درروایت یاقوت درمعجم‌البلدان که‌میگوید درآنجا عده‌یی ازدانشمندان گردآمده بودند وبا خطی بنام کستج مطالبی درطب ونجوم و علوم غریبه تدوین می کردند .

در **سلوکیه** مقابل تیسفون بعد از تشکیل مدرسهٔ نصیبین دبستانی پدیدآمد که مارأبا جاثلیق دورهٔ انوشروان ، از دانشمندان بزرگ مسیحی در مشرق در آن بتدریس فلسفهٔ یونانی اشتغال داشت . وی درباب مسائل فلسفی و بحث درتثلیث تألیفاتی دارد .

البته ذکر دیرهای متعدد که درشهرهای غربی ایران خواه خارج ازحدود فعلی وخواه داخل مرزهای کنونی آن موجود بوده، ومعلمین هریك که غالباً شهرت واهمیت داشته‌اند،وهمچنین ذکردیرهای مشرق،دراین‌مختصرمیسر نیست لیکن‌توضیحات بیشتری در باب یکی از این مراکز که اهمیت علمی‌آن قابل ملاحظه است واز جملهٔ مراکز مهم نصرانیت درایران شمرده میشد لازم وآن :

بیت لاباط[۳] یا **گند شاپور** است . معرب این اسم **جندیسابور** میباشد و جغرافیادانان‌اسلامی آنرا بخصب‌نعمت‌و نخل‌وزرع‌ورودخانهای‌بسیارستوده‌اند[٤] واین‌اسم نام‌عربی‌شدهٔ« گندشاپوهر»است که‌اصلا«وه‌اندوشاپوهر»[٥] یعنی« بهازانطاکیه،شاهپور» وبعبارت دیگر« شهرشاپور بهترازانطاکیه» است . محل‌آن در خوزستان واقع درشرق شوش وجنوب شرقی دزفول وشمال غربی‌شوشتر کنونی بوده است . بانی‌آن بنابرمشهور شاپوراول (۲٤۱-۲۷۱ میلادی) بوده که از اسیران رومی دسته‌یی‌را بکار بنای آن شهر

۱ــ اورا نباید با معنای دیگری که در ٤۲۰ بمرتبهٔ جاثلیقی رسیده بود اشتباه کرد . این معنا هم مدتی مطران بیت اردشیر بود . ۲ــ مخصوصاً رجوع شود به l'Ecole d'Edesse P. 249-250

۳ــ Beit Lapat ٤ــ صورةالارض چاپ دوم ، لیدن ص ۲۵٦ ومسالك‌الممالك اصطخری چاپ لیدن ص ۹۳

۵ــ Vèh-Andiv-i-Shâhpuhr

گماشت. گندشاپوراز همان اوایل امرمرکزیت علمی یافت وحتی بنقل بعضی ازمورخان شاپور فرمان داد عده‌یی از کتب یونانی بپهلوی ترجمه شود وآنهارا درشهرمذکور گرد آورند وگویا بفرمان شاپور گندشاپور مرکزیت طب یونانی یافته بود. درعهد شاپوردوم ذوالاکتاف(۳۱۰-۳۷۹م.) تیادورس[۱] طبیب نصرانی برای معالجهٔ شاهنشاه بدربارخوانده شد وشاپور اورا در گندشاپور مستقرساخت. وی درآن شهر اشتهاریافت وطریقهٔ طبابت او معروف شد وکتابی‌را منسوب بدو بنام «کناش تیادورس» بعداً بعربی درآوردند[۲]. بعد ازنشر مذهب نسطوری درایران بیت‌لاباط که سابقهٔ ممتد درعیسویت داشت یکی‌از بزرگترین مراکز مذهبی عیسویان ایران و یك حوزهٔ دینی(متروپولیتن) بزرگ واز مهمترین‌مراکز تجمع علمای عیسوی ومحل تعلیم طب یونانی‌وآمیزش‌آن باطب‌ایرانی وهندی شد واین ترقی خصوصاً درعهد انوشروان بیشتر برای‌آن حاصل گشت چنانکه دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زردشتی در آنجا مشغول کار بودند. توجه این علما کمتر بفلسفه وریاضیات وبیشتر بطب بوده واصولا مدرسهٔ طب گندشاپور و بیمارستان آن‌دراواخرعهد ساسانی بمراحل عالی‌شهرت ارتقاء جسته‌بود. دراین‌مدرسه از تجارب ملل مختلف یعنی طب ایرانیان وهندوان ویونانیان واسکندرانیان و علمای سریانی زبان استفاده میشد ولی همهٔ آنها را با تصرفاتی قبول کرده بودند چنانکه طب ایرانی بقول قفطی از طب یونانی کاملتر شده بود[۳]. در بیمارستان گند شاپور عده‌یی ازاطباء هندی میزیستند که بآموختن اصول طب هندی اشتغال داشتند وچند کتاب از آثار طبی هند بپهلوی ترجمه شده بود که بعداً بعربی درآمد[۴] ودرطب اسلامی ازاین آمیزش اثرفراوان باقی‌مانده وازایران پیش‌ازاسلام بتمدن اسلامی‌نقل‌شده‌است. شهرت بیمارستان ومدرسهٔ طب گند شاپور محصلین ملل مجاور را هم بآنجا جلب می کرد و از آنجمله‌است الحارث بن‌کلدة الثقفی طبیب معروف عرب[۵]. این مدرسه و بیمارستان و شهرت رؤسای‌آن تا مدتی‌ازدورهٔ اسلامی‌هم با قوت سابق‌باقی‌ماند چنانکه‌چون‌ابوجعفر منصوردوانیقی درسال۱۴۸ ببیماری معده گرفتارشد وطبیبان در گاه درعلاج اوفروماندند ویرا برئیس‌بیمارستان مذکوریعنی‌بختیشوع‌پسرجورجیس‌راهبری کردند. جورجیس با

۱- Théodoros ۲- الفهرست ص ۴۲۲ ۳- اخبارالحکما ص ۹۳ ۴- الفهرست ص ۴۲۱
۵- طبقات‌الاطبا ج۱ ص۱۰۹

واگذاشتن ریاست بیمارستان بپسرخود بختیشوع بخدمت‌خلیفه درآمد وپس‌ازمعالجت منصور نزد وی تقرب‌یافت وباصرارخلیفه چندی دربغداد بماند. وی ازدوستداران تألیف وترجمه بود وچون یونانی وپهلوی وسریانی وعربی نیك میدانست چندین کتاب درطب از زبانهای مذکور بعربی‌درآورد. حوزهٔ علمی گند شاپور ازقرن سوم هجری که‌بغداد شهرت یافت مقام سابق خودرا ازدست داد.

مجاهداتی که‌پیش‌ازخسروانوشروان(۵۳۱ـ۵۷۹م.)شده‌بود دربرابرتوجه‌اوبعلوم فاقد اهمیت‌است. این پادشاه که هم فرمانروایی مدبر وهم سرداری شجاع بود بحکمت نیزعلاقه داشت وازفلسفهٔ افلاطون وارسطوآگاه بود و ترجمهٔ پهلوی کتب این دواستاد را میخواند. آگاثیاس مورخ معروف یونانی که تعصب شدیدی نسبت باین پادشاه فاتح خارجی که تنها از لحاظ صفت نظامی مورد توجه‌اوبود اظهارمیکرد، متحیربود چگونه پادشاهی باآنهمه اشتغالات سیاسی و نظامی میتوانست بعلوم یونانی توجه داشته باشد و آنهارا بزبان ابتدائی وخشن(مراد پهلوی است) دریابد. این‌مرد با وجود اظهار عناد بانوشروان این مطلب را اعتراف میکند که خسرو از دوستداران بزرگ‌آثار ارسطو و افلاطون بوده است و بنا برنقل همین مورخ اورانیوس[۱] طبیب و فیلسوف که از اهل سوریه ودرنظرآگاثیاس مردی بی‌اطلاع بود، فلسفه را بخسروآموخت وخسرو موبدان راگردآورد تا باآن فیلسوف درباب مسائلی مانند خلقت عالم ومطالبی نظیرآن ازقبیل تناهی ابعاد وتوحید بحث کنند[۲] وابن توجه انوشروان و همچنین پادشاهان سلف او مانند شاپور بعلوم یونانی وبابلی وهندی وسریانی ازمآخذ شرقی نیز برمی‌آید[۳].

ازجملهٔ اتفاقات مساعد علمی‌دردورهٔ انوشروان پناهنده‌شدن هفت‌تن‌ازدانشمندان مشهور یونانیست بایران.

دراین اوان در بیزانس برائر تعصب امپراطور روم هیچگونه‌آزادی عقیده وجود نداشت. یوستی‌نیانوس[٤] درسال ۵۲۹ فرمان داد دبستانهای فلسفی آتن[۵] واسکندریه ورها بسته‌شود. هفت‌تن‌ازبزرگان مدرسهٔ‌آتن(اثینه) که ابرقلس‌دایر کرده وپراگنندهٔ روش افلاطونی‌جدید بود، ازقلمروحکومت‌آن امپراطوربیرون‌آمدند وبه تیسفون روی

۱ـ Uranios ۲ـ آگاثیاس‌کتاب ۲ بند ۲۸ـ۲۹ ۳ـ الفهرست چاپ مصر ص۳۳٤.
٤ـ Ioustinianos ۵ـ Athenai (Athènc)

آوردند و از جانب انوشروان بگرمی پذیرفته شدند . اسامی این هفت تن چنین است : دمسقیوس ازاهل سوریه ، سنبلیقیوس ازاهل کیلیکیه ، یولامیوس[١] ازاهل فریگیه ، پریسکیانوس[٢] از اهل لیدیه ، هرمیاس از فینیقیه ، دیوجانوس[٣] از فینیقیه ، ایسیدوروس[٤] ازاهل غزه، که چند گاهی در ایران ماندند وخسرو هنگام عقد پیمان صلح با یوستی‌نیانوس درعهدنامه ماده‌یی مبنی برآزادی‌فلاسفهٔ مذکوردربازگشت باوطان خود بامپراطور قبولاند[٥]. انوشروان شخصاً با بعضی‌ازاین فلاسفه خاصه پریسکیانوس مباحثاتی داشت وسؤالاتی ازوی کرد و پریسکیانوس کتابی درپاسخ پرسشهای او ترتیب داد که ترجمهٔ ناقصی ازآن بلاتینی دردست است[٦] وشامل جوابهای مختصر درمسائل مختلف علم‌النفس و وظایف الاعضاء وحکمت طبیعی و نجوم و تاریخ طبیعی است . از دمسقیوس نیز رساله‌یی باقی مانده است[٧].

از تسلط یونانیان ببعد وخاصه در عهد تسلط اشکانیان و ساسانیان بعضی از بلاد شرقی‌ایران تحت تأثیرتمدن یونانی‌بوده ودرآن نواحی‌مراکزی برای تعلیم علوم وجود داشته است وازآنجمله میتوان **مرو** و **بلخ** و **سغد** را نام برد که دراواخرعهد ساسانی‌و آغاز عهد اسلامی دانشمندانی درآنها وجود داشته و علی‌الخصوص در ریاضیات و نجوم کار میکرده‌اند . ازجملهٔ دانشمندان معروف شهر مرو درآغاز عهد عباسی واوایل دورهٔ نقل علوم یکی ماشاءالله بن اثری است که درعهد منصور میزیسته واز مشاهیر منجمین بوده است . دیگر ربن‌الطبری که‌ازعلما و کتاب مرو وازجملهٔ مترجمان‌عالیمقام کتب ریاضی بوده ونام اورا درشرح مترجمان خواهیم دید[٨].

با توجه باین‌مقدمات مسلم میشود که درآغازتمدن اسلامی ترجمه‌های متعددی

١ــ Eulamios ٢ــ Priskianos

٣ــ Diogène ٤ــ Isidoros ٥ــ کتاب دوم بند ٣٠ــ٣١ ٦ــ نسخهٔ خطی‌آن اکنون درکتابخانهٔ Saint-Germain درپاریس بعنوان « حل مسائلی دربارهٔ مشکلات خسرو پادشاه ایران » :

Prisciani philosophi solutiones corum de quibus dubitavit Chosroes Persarum rex.

موجود است . (رجوع شود بمقالهٔ «خسرو انوشیروان وحکمت یونانی» بقلم آقای‌سعید نفیسی‌سال اول‌مجلهٔ مهر)

این‌رساله‌باحواشی‌وتوضیحات‌چاپ‌شده‌است: Supplementum Aristotelium. Vol. I, part. II edit. Bywater, Berlin. 1886.

رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ٤٠

٧ــ Dubitationes et Solutiones. Paris, 1889 رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ٤٠ .

٨ــ برای اطلاع ازمراکز علمی مشرق ایران رجوع شود به :

De Lacy O' Leary : How Greek Science passed to the Arabs. P. 110--119.

از کتب فلسفی وعلمی یونانی بپهلوی موجود بود . بعضی ازاین ترجمه‌ها را ابن‌المقفع یا پسراومحمد (۱) بعربی ترجمه کردند واز آنجمله است قاطیغوریاس وباری‌ارمینیاس و انالوطیقای ارسطو وایساغوجی فرفوریوس (۲) .

دراینجا باید یادآور شویم که درایران‌دورهٔ ساسانی بریاضیات‌ونجوم توجه‌بسیار میشده‌است. وجود زیجهایی‌ازقبیل‌زیج شهریار (زیك‌شتریار) ومراصدی که‌موردتقلید گروه بزرگی از منجمین‌اسلامی‌قرار گرفته‌است ، وپیشرفت‌خارق‌العادهٔ‌ایرانیان‌اوایل تمدن‌اسلامی درریاضیات ونجوم وهیئت، وترجمهٔ کتابهایی درباب ریاضیات‌ونجوم،دلیل بارز ترقیات ایرانیان عهد ساسانی در علوم ریاضی است . صاعداندلسی درطبقات الامم گوید : از خصائص مردم ایران توجه آنانست بطب واحکام نجوم وعلم تأثیر کواکب در دنیای فرودین ، وآنانرا در باب حرکات کواکب ارصاد قدیم‌بوده و مذاهب مختلف در فلکیات داشته‌اند ویکی ازآنها طریقه‌ییست که ابومعشر جعفربن محمد بلخی‌زیج خود را برآن ترتیب داد ودرآن زیج گفت که‌آن‌مذهب‌علماءمتقدم‌ایران وسایرنواحی است ... ابومعشرمذهب‌ایرانیان را درتنظیم ادوار عالم‌ستوده و گفته است که اهل‌حساب از ایران وبابل‌وهند وچین واکثر امم که معرفت باحکام نجوم‌دارند متفقند که درست ترین ادوار دوری‌است که ایرانیان تنظیم کرده و «سنی‌العالم» نامیده‌اند وعلماءِ عهد ما آنرا «سنی اهل فارس» میگویند . صاعداندلسی دنبال این مطالب میگوید : ایرانیان کتب مهمی در احکام نجوم داشته‌اند ویکی ازآنها کتابی درصور درجات فلك منسوب بزردشت ودیگر کتاب‌جاماسب‌است (۳) وبهرحال اطلاعات نجومی ایرانیان تحت‌تأثیر عقاید چینیان‌و کلدانیان ویونانیان، وبا افزایش این‌تأثیرات‌براطلاعات اصلی‌این‌قوم،در اواخر عهدساسانی کمال‌وتوسعهٔ بسیار یافته بود (٤) . برای‌آگهی‌از اصطلاحات‌نجومی وفلسفی وپزشکی در کتب پهلوی و اطلاعات ایرانیان زردشتی از این علوم رجوع شود

۱ ــ برای اطلاع از اینکه آیا ابن المقفع مترجم‌کتب منطق است یاپسر او محمد رجوع شود بمقالهٔ «ترجمه‌های ارسطوئی منسوب باین المقفع » از بول‌کراوس در مجموعهٔ التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیة چاپ مصر۱۹٤٦ میلادی ص ۱۰۱ ــ ۱۲۰ .

۲ ــ الفهرست ابن‌الندیم ص ۳۲۷ . طبقات الامم صاعد اندلسی چاپ بیروت ص٤۹ . اخبار الحکماءالقفطی‌طبع‌مصر ص ۱٤۸ــ۱٤۹ . عیون‌الانباء چاپ قاهره سال۱۲۹۹ هجری ج۱ص۳۰۸

۳ ــ ترجمهٔ فارسی این‌کتاب اینك موجود است (فهرست کتابخانه‌مجلس ج ۲ص۹۲ ــ ۹۳)

٤ ــ P. Pierre Jean de Menasce : Shkand-gumânik Vičar, Fribourg, 1945. p. 45 sqq.

به کتاب شکند گمانیك ویچار ودینکرت‌وداتستان دینیگ‌وزاتسپرم وجز آن .«بیلی» بسیاری از این اصطلاحات را گردآورده وبااصل یونانی تطبیق کرده است [۱] .وسعت اطلاعات ایرانیان در موسیقی خود محتاج بحث مفصل جداگانه‌ییست .

ایرانیان‌از اطلاعات علمی هندوان‌نیز فوایدی خاصه در علم طب بردندوچنانکه در ذکر بیمارستان گند شاپور آورده‌ایم برای آمیزش طب ایرانی و هندی پزشکانی از هندوستان دعوت شده و درآنجا باقی مانده‌بودندواز جملهٔ این‌طبیبان‌درعهدبنی‌عباس کسانی مانند کنکه وابن دهن شهرت یافته ومباشر نقل‌برخی‌از کتب‌طبی‌هندبوده‌اند. بنابریك روایت قدیم که در کتاب مادیگان چترنگ [۲] نقل شده‌است ایرانیان بازی شطرنج را از هندوان فرا گرفتند ونیز درجزء کتب منقول از هندی بپهلوی‌رمانی‌بوده است بنام«بلوهرو بوذاسف» که پس ازنقل بپهلوی از آن زبان بسریانی‌ترجمه شده‌واز روی ترجمهٔ سریانی رمانی بیونانی ترتیب یافت [۳] ونیز کتاب مشهور کلیله‌ودمنه بنا برروایات مشهور از زبان‌سانسکریت بوسیلهٔ برزویه [٤] طبیب بپهلوی نقل شد .

---

۱ - Biley : Zoroastrian problems in the Ninth Century Books

چون بدین‌کتاب دسترس نداشتم خواننده را بمقدمهٔ نامهٔ ارسطو در بارهٔ هنر شعرص ٤١ راهبری‌می‌کنم .

۲ - Barlaam et Ioasaph - Mâdhîghân î tchatrang

٤ - این اسم را عالباً بفتح اول میخوانند و همچنین نام « برزو » پسر سهراب پسر رستم را واین تلفظ مبتنی بر لغت نامهای فارسی است‌که‌برزویه را بفتح وضم اول ضبط‌کرده‌اند وحال آنکه تلفظ‌آن فقط باید بضم اول‌باشد. ریشهٔ اوستائی این‌کلمه bərəzô(درحالت اسمی یافاعلی) بمعنی بلندی ، وصورت وصفی‌آن برز bərəza یابرزنت bərəzant بمعنی «بلند» است‌واین رادرکلماتی از اوستامانند برزت ورزی bərəzat-varezi (پهلوی‌بولندور ژشنیه - buland varjishnîh)یعنی‌بلند رفتاری(بلوشه ، فرهنگ قطعات‌اوستا ص ۱۱٦)وبرزئیذی bərəzaidhi یعنی بلند همت(آقای پورداود ، یشتها . ج ۲ ص۳٦٦) می بینیم. وصف‌کوه هرا Harâ که منعوت ببلندی‌است‌در اوستا برزئیتی bərəzaitî یعنی بلندوبرافراخته ومجموعاً هرا برزئیتی Harabərəzaitî (= بهلوی:هربرز Harburz ، فارسی البرز) میآید یعنی «هرای بلند . هرای برافراخته» .

ازاین ریشه دربهلوی‌برزburz یعنی‌بلند داریم‌چنانکه درکلمات بورزنیشن burzênishn یعنی‌بلندی‌و بزرگی، وبورزوانگیهاburz-vangîha یعنی بیانگ بلند وبورزنشنیك burzênishnik یعنی بلندومحترم‌وقابل احترام از مصدر burzênitan یعنی بلندکردن وبزرگ داشتن؛وهمچنین است در نام ترکیبی هربورزHar-burz که معادل فارسی آن البرز میباشد . از همین ریشه در پهلوی وفارسی برز (بضم اول) ونام برزویه وبرزودار‌یم‌ودر اینجا اضافهٔ او (û) واویه (ûyah) بآخر اسم از باب افادهٔ معنی صفت‌است مانند دادویه وسیبویه‌ومشکویه‌ونفنویه. در باب ریشه ومشتقات‌این اسم رجوع‌کنید به :

آقای پور داود ، یشتها ج ۲ ص ۳٦٦ وبه :

C. de Harlez : Manuel de pehlevi, p. 219

H.S. Nyberg : Hilfsbuch des Pehlevi, Vol . II . P . 30

E . Blochet : Lexique des fragments de l' Avesta, P . 119

۵ـ معارف هندوان

دیگر از مراکز علمی که از تأثیر آن در علوم اسلامی اطلاع داریم، هندوستان است. رابطهٔ علمی مسلمانان با هندوان بیشتر بوسیلهٔ ایرانیان صورت پذیرفته و بزرگترین مرکزی که واسطهٔ این ارتباط شده گندشاپور است که دانشمندان و اطباء هندی آن در آغاز دورهٔ عباسی در نقل کتب هندی بعربی مباشرت داشته‌اند. از میان پزشکان هندو در اوایل دورهٔ عباسی گروهی مانند کنکه و ابن‌دهن و نظایر آنان شهرت و در ترجمهٔ بعضی کتب چنانکه خواهیم دید دخالت داشته‌اند [۱]. در ریاضیات نیز مسلمین از عهد منصور ببعد بسیاری از کتب هندی را خاصه بوساطت ایرانیانی چون محمدبن ابراهیم الفزاری بعربی درآوردند و از آخرین مترجمان بزرگ کتب ریاضی و نجومی هندوان ابوریحان بیرونی خوارزمی است که علاوه بر ترجمهٔ برخی کتب هندی بتحقیقاتی در مذاهب آنان در نجوم هم مبادرت کرد [۲] و ماچون در باب کتب منقولهٔ هندی بعربی بعداً بتفاریق سخن خواهیم گفت فعلا از این بحث چشم میپوشیم.

سابقهٔ علمی هندوان بنا بر مدعیات آنان بسیار طولانی است اما حقیقت امر آنست که اهمیت علمی آنان خصوصاً از دوره‌یی آغاز شده است که با یونانیان ارتباط یافتند یعنی بعد از حملهٔ اسکندر بر مشرق و تشکیل حکومتهای یونانی در هند، و پیش از این تاریخ علوم هندی بدرجات بلندی از ترقی نایل نشده بود. مهمترین آثار طبی و ریاضی و نجومی هندوان در فاصلهٔ میان قرن سوم پیش از میلاد و قرن هشتم میلادی بوجود آمده و این دوره را باید دورهٔ ترقی و اعتلای علوم در هندوستان شمرد.

از میان کتب طبی هندوان که پاره‌یی از آنها در دورهٔ تمدن اسلامی بعربی درآمد مهمتر از همه آثار کاراکا [۳] و سُسرُد [۴] و واگبهاتا [۵] هستند که سه رکن اصلی طب هندی بشمار میروند. ترجمهٔ کاراکا بانگلیسی بدست کیسوری موهان گانگولی [۶] (متوفی بسال ۱۹۰۸) صورت گرفته و بسال ۱۸۹۰ ـ ۱۹۲۵ در کلکته چاپ شده. ترجمهٔ

---

۱ ـ طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۲ـ۳۴. الفهرست ص ۳۴۲ و ۳۷۸ و ۴۲۱ ۲ ـ اخبار الحکماء القفطی ص ۱۷۷ ـ ۱۷۸، رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمدبن زکریا. باریس ۱۹۳۶ از ص ۳۰ ببعد ۳ ـ Karaka ۴ ـ Susruta ۵ ـ Vâgbhata ۶ ـ Kisori Mohan Ganguli

سسرد بانگلیسی بدست «کاویراج کونجالال بهیشاگراتنا»[۱] از ۱۹۰۷ در کلکته بچاپ رسید. از واگبهاتا نیز کتابی توسط لوئیز هیلگنبرگ[۲] و ویلیبالد کیرفل[۳] بآلمانی ترجمه شده است.

از بزرگترین ریاضیدانان ومنجمین هندی آریابهاتا[٤] (قرن پنجم میلادی) و واراهامیهیرا[٥] (اوایل قرن ششم) وبرهماگوپتا[٦] (قرن هفتم میلادی) رانام میبرند و از مهمترین روشهای نجومی هندوان که مسلمین بدانها توجه کرده‌اند السند هند (سیدهانتا)[۷] و ارکندوارجهیر را باید شمرد. از آریابهاتا کتاب «آریابهاتیا» واز واراهامیهیرا قسمتهایی از السند هند یا «پنچاسیدهانتیکا»[۸] باقی مانده است.

برای اطلاع از درجهٔ تأثیر علوم هندی درعلوم اسلامی و کتبی که ازسانسکریت مستقیماً یا بواسطهٔ زبان پهلوی بعربی نقل شد باید بمباحث بعدی ما درباب مترجمان و کتب وعلماء مستفاد مراجعه کرد.

۱ــ Kaviraj Kunja Lal Bhishagratna ۲ــ Luise Hildenberg ۳ــ Willibald Kirfel
٤ــ Aryabhata ٥ــ Varâhamihira ٦ــ Brahmagupta ۷ــ Siddhânta
۸ــ Pañcasiddhântikâ

فصل دوم

ترجمه و نقل علوم

در تمدن اسلامی

بعداز آنکه مسلمین براثر فتوح پیاپی خوداندلس وشمال افریقا وقسمت بزرگی از متصرفات آسیایی روم شرقی و تمام شاهنشاهی ساسانی را مطیع خود کردند یك امپراطوری جدیددینی ازجبال پیرنه تاولایت سندو آسیای مرکزی و دامنه‌های جبال قفقاز و ریگزارهای شمال خراسان ترتیب دادند که از ملت‌های مختلف و تمدن های گوناگون تشکیل میشد.

۱ ـ اطلاعات عرب در جاهلیت

تشکیل‌دهندگان این امپراطوری یعنی عربان چیزی نداشتند مگر وحدت کلمه واطاعت محض ازدستورهای رسول اکرم وجانشینان وی وقرآن کریم که آنرا ناسخ همهٔ کتب وعمل بآنرا مایهٔ استغناء از همه چیزمیدانستند. اطلاعات آنان درپیش ازاسلام و مقارن ظهوراسلام کم وناچیز بود. در تمام عربستان درپایان حیات حضرت رسول جزده واندتن که سوادخواندن ونوشتن داشته باشندوجود نداشتند [۱]. اطلاعات عرب پیش ازعهداسلامی وآغاز اسلام در علوم بسیار ابتدائی و ازمقولهٔ اطلاعاتی بود که سینه بسینه ودهان بدهان نقل شودوازطریق تجربه آموخته گردد نه اززمرهٔ علومی که درمدارس فرا گیرند، وازآن میان باید اطلاعات آنانرا در نجوم وطب ذکر کرد. اطلاعات عرب از نجوم مبتنی بود برآنچه از بابلیان ومهاجران آنان بسرزمین خود فرا گرفته بودند، ازقبیل مواقع بروج ومنازل ماه وآفتاب؛ و همچنین عقایدی راجع باحکام نجوم داشتند که غالباً از عقاید

۱ ـ تاریخ التمدن الاسلامی طبع سوم ج ۱ ص ۲۳۵

ملی عربان ویا اعتقاداتی بود که از بابلیان وسایراقوام بدانان رسیده بود. ازمیان عرب بیشتر صابئین ازعلم نجوم اطلاع داشتند واین قوم که دربین تازیان مانند یهودونصاری در ردیف‌اقلیت‌هاقرار داشتندغالباً از اعقاب یامعتقدان بعقاید کلدانیان بوده‌اند. عربان اصطلاحات نجوم و اطلاعات خود را راجع بآن ازین قوم گرفته بودند و بهمین سبب غالب اسامی بروج ومنازل آفتاب وماه درعربی عیناً ویاازحیث‌ریشه شبیه‌اسامی کلدانی است مانند ثور(ثورا) وتوأمین (تامی) یعنی‌جوزا، والسرطان (سرطان) والسنبلة (شبلتا) والعقرب (عقربا) والقوس (قشتا) والجدی(کدیا) والدلو (دولا) . علاوه بردوازده‌برج ، منازل قمر هم نزد عرب مشهوروهریك باسمی موسوم بود . از ستاره شناسی‌نیزقوم‌عرب مانند غالب اقوام صحرا گرد که دارای آسمان صافی هستند اطلاعات مختصری‌داشتند وبرای بعضی‌ازسیارات‌وثوابت ومجموعه‌های‌ستارگان اسامی خاصی که غالباًریشهٔ بابلی داشت میان آنان معمول بود (۱) .

اطلاعات عرب‌ازفن طب هم بسیار ناچیز وبی‌اهمیت‌بوده است . طب‌عرب‌عبارت بود ازمقداری عزائم‌واوراد که گاه با تجویز بعضی ازادویه وعقاقیر همراه بودزیراعرب جاهلی علل امراض را بیشتر نتیجهٔ زیانهایی میدانست که از ارواح شریربآدمی‌رسدو برای اخراج اجنه وشیاطین از جسم مریض بهترین راه‌در نظر آن‌قوم خواندن‌اورادو ادعیه بود . از عقاقیر و اشربه‌هم در معالجهٔ امراض استفاده میشد ومخصوصاً عسل‌دردل دردها مورد استفاده بود . ازجملهٔ اعتقادات عرب در معالجه ، استفاده از حجامت‌وداغ کردن(کی) بود و کی‌درنزد آنان آخرالدواء و آخرالطب شمرده میشد . قطع اعضاء بیمار مخصوصاً باستعانت آتش‌نیزمیان عرب‌معمول بود وازآتش‌در مبارزهٔ بافساداستفاده میکردند . البته درمیان‌عرب‌طبیبانی هم که در ممالك مجاور یعنی درایران وروم‌تحصیل کرده باشند وجودداشتند مانندالحارث‌بن کلدةالثقفی (۲) از اهل طائف متوفی بسال۱۳ از هجرت که طب را در گند شاپور فرا گرفته بود و پسرش «نضر» (۳) که او نیز از

۱ ــ تاریخ التمدن الاسلامی جزء سوم چاپ چهارم ص ۱۰ــ۱۳

۲ ــ طبقات الاطبا ج۱ص ۱۰۹ــ ۱۱۳ .

۳ ــ ایضاً ج ۱ ص ۱۱۳ــ۱۱۶

تربیت یافتگان گند شاپور بود وابن ابی رمثةالنمیمی [۱] از معاصران پیغامبرصلی‌الله علیه‌وآله . اطلاعات ابتدائی بسیطی هم راجع بستور پزشکی (بیطاری - بیطره) درنزد عرب خاصه برای درمان کردن شتران واسبان وجود داشت .

بااطلاع‌از این مقدمات معلوم میشود که علوم واطلاعات دورهٔ اسلامی نمیتوانست بهیچ روی بر چنین مبانی ضعیف بی ارزشی گذارده شود بلکه علوم اسلامی با آنهمه مؤلفات‌مفصل‌ومشهورخود ازمنابع‌دیگری تشکیل یافته بود که قبلا بهمت‌ملل‌متمدنی مانند یونانیان واسکندرانیان وملل آسیای صغیر وخاور نزدیك و ایران وهند بوجود آمد وسپس بیاری مترجمان وناقلان بزبان عربی نقل شد و مبنای تحقیقات مسلمین‌در باب علوم قرار گرفت .

راجع باین ملل ومراکز علمی آنان و چگونگی انتقال علوم از یونان بسایر ممالك ومراکز علمی ایران و هند قبلا سخن گفته‌ایم واینك باید بدانیم که استفادهٔ مسلمین از این منابع چگونه وبوسیلهٔ چه ملل واقوامی بود ؟

۲ ـ تازیان مسلمان وعلوم عقلی

بعد از آنکه اسلام در عربستان شایع گشت وقبایل پراگندهٔ عرب متحدشدند، چون حکومتی که میان آنان پدید آمد ووسیلهٔ اتحادوقدرت وسیادت ایشان شد مبتنی برقرآن بود ، طبعاً این کتاب‌مقدس‌مرجع‌تمام اعمال‌ونیات آنان قرار میگرفت.فصاحت قرآن واحکام متقن ومطالب اخلاقی واجتماعی و تکالیف و قوانین واشارات تاریخی یا قصصی که درآن‌آمده برای‌عرب بتمام معنی تازه‌وجالب بودوعلاوه‌براین‌چون‌عرب‌صدر اسلام قدرت‌خود رامدیون‌اسلام‌واسلام رامبتنی بر قرآن‌میدانست‌بهمین‌سبب‌هم‌ازآغاز امر این‌فکر برای‌خلفاوزعمای آن‌قوم‌پدید آمده‌بود که هیچ چیزجزقرآن‌لایق‌خواندن و استفاده کردن‌نیست‌واین‌عقیدت‌علی‌الخصوص‌درعهدخلفای‌راشدین‌وبنی‌امیه‌شیوع‌ورواج بسیار داشت چنانکه جز عرب قومی رالایق سیادت‌وغیراز احکام اسلامی‌وقرآن کریم‌و

---

۱ ـ طبقات الاطبا ج ۱ص۱۱۶

احادیث هیچ‌چیز را شایستهٔ توجه و مطالعه و آموختن نمیدانستند . اعتقاد عرب مانند عقیدهٔ همهٔ مسلمانان آن بود که «ان الاسلام یهدم ما کان قبله» و بهمین سبب در اذهان مسلمین چنین رسوخ کرده بود که جز بقرآن بچیزی نظر نکنند زیرا قرآن ناسخ همهٔ کتب و اسلام ناسخ همهٔ ادیان است . پیشوایان شرع مبین هم مطالعهٔ هر کتاب وحتی هر کتاب دینی را غیر از قرآن ممنوع داشته بودند . گویند روزی پیغمبر صلی‌الله‌علیه در دست عمر ورقه‌یی از تورات مشاهده کرد وچنان غضبناك شد که آثار غضب بر چهرهٔ او آشکار گردید و آنگاه گفت «الم آتکم بها بیضاء نقیة والله لو کان موسی حیاً ما وسعه الا اتباعی» و نیز بهمین سبب بود که پیغامبر فرمود «لا تصدقوا اهل الکتاب ولا تکذبوهم وقولوا آمنا بالذی انزل علینا وانزل الیکم و الهنا والهکم واحد» (۱). ازجملهٔ احادیث معروف دراین عهد این بود که « کتاب‌الله فیه خبر ما قبلکم ونبأ ما بعدکم وحکم ما بینکم» نطق قرآن کریم باین حقیقت که « لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین » (۲) طبعاً مایهٔ تحکیم چنین عقیدتی میشد ونتیجهٔ این اعتقاد اکتفاء بقرآن واحادیث وانصراف از همهٔ کتب و آثار بود. دراینجا بی مناسبت نمیدانیم قسمتی ازقول حاجی خلیفه را در کشف الظنون راجع بوضع علوم میان مسلمانان نقل کنیم ، وی میگوید :

«عرب درصدر اسلام بهیچیك از علوم مگر بزبان خود ومعرفت احکام اسلام وفن طب که بر اثر حاجت عموم نزد برخی از افراد آن قوم موجود بود ، توجه نداشت ، و این عدم توجه از باب حفظ قواعد اسلام و دور داشتن عقاید مسلمین پیش از رسوخ واستواری بنیان ایمان ، ازخللی بود که نتیجهٔ نفوذ علوم اوائل است، تا آنجا که روایت میکنند مسلمانان آنچه کتاب در فتوحات بلاد یافتند سوختند و همچنین نظر در تورات و انجیل هم ممنوع بود تا اتحاد واجتماع کلمه درفهم وعمل کتاب‌الله وسنت رسول حاصل شود و این حال تا آخر عصر تابعین دوام داشت واز آن پس اختلاف آراء وانتشار مذاهب رواج یافت وتوجه بتدوین بمیان آمد .

«صحابه وتابعین براثر خلوص نیتی که ببرکت صحبت رسول‌الله داشتند وقرب عهد او

۱ ــ رجوع شود بمقدمهٔ ابن خلدون چاپ مصر (مطبعهٔ مصطفی محمد) . ص ٤٣٦ .
۲ ــ سورة الانعام

وقلت اختلافات وامکان مراجعه بثقات از تدوین علم شرایع و احکام مستغنی بودنـد تا آنجا که برخی‌از آنان‌از کتابت علم کراهت‌داشتند ودراین‌باب بآنچه از سعیدالخدری روایت شده استناد کردمو گفته‌اند که اوازپیامبراذن کتابت‌علم‌خواست اماپیغامبر او را اجازت نداد و ازابن عباس روایت کرده‌اند که او کتابت را نهی کردمو گفته‌بودهر کس که پیش از شما بکتابت‌دست زد گمراه شدومردی نزد عبدالله بن عباس رفت و گفت من کتابی‌نوشته‌ام ومیخواهم برتوعرض کنم وچون بدونشان داد از وی گرفت وبآب‌شست وی‌را گفتند چراچنین کردی گفت‌زیراهنگامی اطلاعات خود را نوشتندبکتابت‌اعتماد می کنند واز حفظ دست‌می کشند وعلمشان از میان میرود (۱) .

۳ ـ سوختن کتابهای اسکندریه وایران

بدین سبب می بینیم عرب هر گاه هنگام فتوحات خود بکتبی دست می یـافت بسوختن ونابود کردن آنها مبادرت میورزید . هنگامی که عمروبن‌العاص مصر را فتح کرد وبرذخائر علمی‌اسکندریه دست یافت از عمر راجع بـآنها دستور خواست . عمر چنین جواب داد که : «واماالکتب التی ذکـر تهافان کان فیها ما یوافق کتاب‌الله ففی کتاب‌الله عنه غنی وان‌کان فیها مایخالف کتاب‌الله فلاحاجة الیه فتقدم باعدامها» یعنی « راجع بکتبی که گفته‌یی اگر در آنها مطالبی موافق کتاب خداست بـا وجود آن کتاب از آن استغناحاصل‌است واگر درآنها چیزی برخلاف کتاب خداست حاجتی بدان نیست و بنابود کردن آنها اقدام کن ! » چون این فرمان بعمروبن العاص رسید شروع بتقسیم کتب میان گرمابهای اسکندریه کرد تا در تونهای آن حمامها بسوزانند و استفاده ازین کتب برای گرم کردن گرمابدها شش‌ماه زمان گرفت .(۲)

در ایران نیزفاتحان عرب ازنظایر این اعمال خود داری نکردند . گویندچون مسلمانان ایران را فتح کردند درشهرهای آن برقسمتی از کتب دست یـافتند. سعدبن

۱ ـ کشف الظنون چاپ ترکیه ج۱ ص ۳۲

۲ ـ اخبارالحکماء قفطی چاپ مصر ص ۲۳۴ . این خبر را ابی‌الفرج ملطی‌در مختصر الدول نیز آورده است.

ابی وقاص بعمربن الخطاب نامه نوشت واز اودرباب این کتب ونقل آنها برای مسلمین دستورخواست. عمر باونگاشت که آنها را درآب افکن زیرا اگر متضمن هدایت‌باشد خداوند ما رابا کتابی که راهنماتر از آن است هدایت کرده است، واگرمایهٔ گمراهی باشدخداوندمارا از آن بی‌نیاز ساخته است (۱) .

٤- تأثیر ایرانیان در تدوین علوم عقلی اسلامی

در مدتی بیش ازیک قرن که حکومت وسیاست وسیادت در دست عرب بود نه تنها توجه و اقبالی اساسی بعلم صورت نگرفت بلکه عرب اشتغال بعلم را مهنهٔ موالی وشغل بندگان میدانست و ازآن کار ننگ داشت و بهمین سبب تا آنروز که جزنژاد عرب حکومت نمیکرد اثری از روشنی علم درعالم اسلام مشهود نبود و پس از آنکه با غلبهٔ عنصرایرانی‌وبرانداختن‌حکومت‌اموی‌وتشکیل‌دولت عباسی نفوذ ملل غیر عرب در دستگاه خلفا شروع شد توجه بعلوم‌نیز آغاز گشت . ابن خلدون میگوید : ازامورُ غریب یکی اینست که حاملان علم در اسلام غالباً از عجم بودند خواه در علوم‌شرعی‌و خواه در علوم عقلی واگر درمیان عاماءِ مردی در نسبت عربی بود در زبان وجای‌تربیت وپرورش از عجم شمرده میشد واین از آن روی بود که در میان ملت اسلام در آغاز امر علم و صنعتی‌بنا بمقتضای سادگی وبداوت آن وجود نداشت واحکام شریعت‌واوامر ونواهی خداوند را رجال بسینه‌ها نقل می کردند ومأخذ آنرا از کتاب وسنت بآنچه از صاحب شرع واصحاب او گرفته بودند می‌شناختند . دراین هنگام تنها قوم مسلمان عرب بود که از امر تعلیم و تألیف و تدوین اطلاعی نداشت و حاجتی آنانرا بدین کار برنمیانگیخت و در تمام مدت صحابه و تابعین وضع بهمین منوال بود . . . پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفت‌دوچیز برای شما نهاده‌ام که اگربدان‌تمسك جویید گمراه‌نمیگردید و از آن دویکی کتاب‌الله ودیگر سنت من است ؛ وچون مدت نقل طولانی شداحتیاج بوضع تفاسیر قرآنی وتقیید حدیث از بیم تباهی آنها محسوس گردید وبمعرفت‌سندها

---

۱ ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ٤٤٦

وتعدیل ناقلان برای تمییز احادیث صحیح از منسوب حاجت افتاد و آنگاه استخراج احکام از کتاب وسنت شیوع یافت وبااین‌حال زبان عرب بتباهی گرایید ووضع قوانین نحوی لازم شد و همهٔ علوم شرعیه بـاستنباط و استخراج ونظر و قیاس احتیاج یـافت و از اینجا بعلوم دیگر حـاجت افتاد و همهٔ این علوم محتـاج بتعلیم شد و در زمـرهٔ فنون درآمد، وما قبلا گفته‌ایم که فنون نتیجهٔ حضارت است وعرب دورترین مردم از آنند، پس‌علوم خاص نواحی متمدن گشت وعرب از آن دورماند و متمدنین این عهد همه عجم ویا از کسانی بودند که درمعنی ازآن دسته شمرده میشدند، یعنی‌موالی‌واهل شهرهایی که در تمدن وصنایع وحرف بیروعجمان بودند، زیرا ایشان براثررسوخ‌تمدن در میان آنان از هنـگام دولت فرس برای این کار بهتر و صالحتر بوده‌اند. حملهٔ نحوو حدیث و اصول فقه و کلام واکثر مفسرین همه از عجم یا از کسانی بودند که تربیت‌و زبان عجمی داشتند وهیچ قومی بحفظ وتدوین علم قیام نـکرد مـگر عجمان(ایرانیان)، ومصداق گفتار پیغامبرصلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم آشکارشد آنجا که گفت: اگرعلم‌باکناف آسمان باز بسته باشد قومی از اهل فارس (ایران) برآن دست خواهند یافت ...»[۱].

بر قول ابن‌خلدون این نکته را باید افزود که علوم وتمدن اسلامی تنهامرهون رنجها و زحمات ایرانیان نبود بلکه در این امر آرامیان نیز تـأثیر بسیار و مباشرت مستقیم داشته‌اند با این تفاوت که ایرانیان بانیان ومحرضان‌اصلی‌و واقعی‌بوده و درعین حال عدهٔ بزرگی از آنان مباشرت عمل ترجمه ونقل و تدوین علوم را مستقیماً برعهده داشته‌اند و در حقیقت ایرانیانند که علوم اسلامی را پدید آورده و در همهٔ علوم اعم‌از علوم لسانی ودینی وادبی وعقلی پیشوا ومؤسس وبنیان گذار بوده‌اند.

۵ـ علل تأثیر ایرانیان در نقل و تدوین علوم

علل‌اصلی تأثیر ایرانیان را در نقل وتدوین ونشر علوم در تمدن اسلامی‌میتوان در سطور ومواد ذیل خلاصه کرد:

---

۱ ـ مقدمهٔ ابن خلدون چاپ مصر ص۵۴۳ـ۵۴۴

۱ ـ راه یافتن ایرانیان در دستگاه حکومت و بدست گرفتن قدرت دولتی .چون ایرانیان سوابق ممتدی در علوم داشتند پس از آنکه دولت بنی‌عباس را روی‌کار آوردند از یکطرف براثر نفوذ رجال معروف ایرانی) که همه یا از دانشمندان ویا از حامیان علم و ادب بودند) درخلفا و از طرف دیگر در نتیجهٔ معاشرت خلفا با آنان وقبول اثر از ایشان و همرنگ‌شدن با آنان ، توجه دولت عباسی که از بعضی، جهات رسوم‌وآداب وتشکیلات دربار ساسانی را پذیرفته بود ، بعلوم آغاز شد .

۲ ـ چون ایرانیان اهل بحث ونظر بوده ودر دورهٔ ساسانی چنانکه دیده‌ایم براثر رواج ادیان و مذاهب مختلف و ایجاد بحثهای دینی آشنا بتحقیق در مسائل دینی‌شده بودند در اسلام نیز بسرعت آغاز مباحثات شدید کردند و در کشا کشهای مذهبی وارد شدند مانند قدریه ومجبره وخوارج مشرق وغالب شعب شیعه و نزدیك بتمام معتزله ... واین مبارزات مذهبی یکی‌از مهمترین علل‌توجه مسلمین‌بعلوم شد . از میان‌دسته‌های مذهبی اسلام معتزله بیش‌ازهمه برای اثبات اصول عقائد خود از منطق وفلسفه‌استفاده کرده وحتی برخی از آنان درمسائل ومباحث فلسفی وارد شده وعقاید خاص دربعضی‌از ابواب‌داشته‌اند . ازطرفی دیگرایرانیان ادیان‌قدیم واستواری از قبیل دین‌مانوی‌ودین زرتشتی ودین مزدکی ودین مسیحی (نسطوری) ودین بودایی داشتند و از پیروان این کیشها گروه بزرگی با قبول جزیه‌دردین خودباقی‌ماندند وپس ازضعف‌نظامی مسلمین (از اواخرعهدبنی‌امیه‌ببعد)فرصت‌شروع ببحثهای‌شدید با مسلمین‌یافتند واین‌مباحثات شدید هم یکی از علل اضطرار خلفا درنقل فلسفه وعلوم عقلی شد .

۳ ـ چنانکه در نخستین فصل این کتاب دیده‌ایم ایرانیان پیش از اسلام باعلوم مختلف از قبیل فلسفه وریاضیات وطب آشنایی داشتند و پس از شروع نهضت نقل و ترجمه در عهد اسلامی قسمت بزرگی از آنها را خواه آنها که اصلا از یونانی‌وهندی بپهلوی نقل شده بود وخواه آنها که مستقیماً ایرانیان بپهلوی وسریانی نوشته بودند، بزبان عربی نقل کردند و ازاین طریق سهم بزرگی در علوم اسلامی بدست آوردند و این غیر از تأثیری است که در ادبیات وسایر شؤن تمدن داشته‌اند .

۶ـ آغاز توجه بنقل علوم

با تمام این احوال فضل تقدم در نقل علوم را باسلام بنا بر روایاتی که در صحت آنها تردید است بعرب داده‌اند . میگویند نخستین کس از مسلمین که بنقل علوم باسلام پرداخت خالد بن یزید بن معاویه متوفی بسال ۸۵ هجری بوده است کـه بیاری یکی از علمای اسکندریـه بنام « اصطفان القدیم » بنقل بعضی از کتب کیمیا مبادرت کرد[۱] ـ این اقدام (اگر عقیدهٔ محققانی را که بصحت آن معتقد نیستند [۲] باور نداریم) وهمچنین نقلهایی که بامر خالد از کتب نجوم صورت پذیرفت، مقدمه‌یی برای نقل کتب بعربی بوده‌است . این خالد را بسبب توجهش بعلوم «حکیم آل مروان» لقب داده و گفته اند که وی بعد ازوفات برادر خودمعاویهٔ ثانی متوقع مقام خلافت بودلیکن مروان بن الحکم براو غلبه یافت وخلافت رادردست گرفت . چون خالد ازخلافت مأیوس شدمتوجه علوم گردید . در این ایام علم کیمیا در اسکندریه بسیار مورد توجه بود وخالد گروهی از علمای آنشهر وازآنجمله مریـانوس نام راهب رومی را بخواند تاعلم کیمیا رابوی آموزد وچون آن علم راآموخت بنقل آن بعربی فرمان داد وهمچنانکه گفته‌ایم اصطفان القدیم باین امر اقدام کرد. خالد بعلم نجوم هم رغبت داشت ودرتهیهٔ کتب وآلات نجومی مقداری از اموال خود را صرف کرده و گویا امر بترجمهٔ کتبی از نجوم هم داده بود .

در همین اوان اقدام ماسرجویه یـا ماسرجیس از معاصرین مروان بن الحکم بنقل کـتاش (حاوی) القس اهرون بن الاعین، که شامل سی مقاله درطب بود، ازسریانی بعربی وافزودن دومقاله برآن صورت گرفت (۳) لیـکن بنا بدلایلی کـه قبلا دیده‌ایم بنشر این کتاب ازطرف خلفاتوجهی نشد و این کتاب همچنان در خزانهٔ خلفا باقی بود تا دور خلافت بعمر بن عبدالعزیز (۹۹ ـ ۱۰۱) رسید و او آنرا در خزانه یافت و باآنکه عده‌یی ازاطرافیان ویرا بنشر این کتاب تحریض کردند مدتی درتردید بسر میبردوچهل روز باستخارت گذراند وآنگاه امر ببیرون آوردن کتاب واستفادهٔ همگان از آن داد[٤].

۱ ـ الفهرست چاپ مصر ص۴۳۰ ۲ ـ رجوع شود به La Science arabe تالیف : Aldo Mieli چاپ لیدن ۱۹۳۸ از ص۵۶ ببعد

۳ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۰۹ والفهرست چاپ مصرص۴۱۳

٤ ـ تاریخ التمدن الاسلامی ، جرجی زیدان ج ۳ ص ۱۲٤

عمربن عبدالعزیز چنانکه قبلا دیده‌ایم بنابر اشارهٔ مورخان در نقل مدرسهٔ اسکندریه وعلوم آن بانطاکیه دخالت داشت .

در صورت‌قبول این‌اقوال‌تألیف وترجمهٔ کتب‌علمی در دورهٔ اسلامی از عهدخلفای اموی آغازشد،وتوجه‌بطب‌ازباب‌حاجتی که بدان‌وجود داشت‌زودتروبیشترازسایرعلوم‌در اسلام صورت گرفت وتألیف وترجمهٔ کتب طبی سابقهٔ بیشتری در تاریخ ترجمه در عهد اسلامی دارد . معمولا وقتی‌طبیبی باستخدام خلفا یا امرا ورجال اسلامی در میآمدبرای خود یا فرزند یایکی از شاگردان خویش کتابی تألیف میکرد واین تألیف غالباًعبارت بود از کناشها مانند کناشی که ثیاذوق متوفی بسال ۹۰ هجری طبیب حجاج بن‌یوسف برای پسر خود تألیف کرد واین ثیاذوق کتاب دیگری هم درادویه داشت [۱] . منتهی چون این مؤلفان بتشویق وتحریض امرا وخلفا بتألیف وترجمه مبادرت نمی کردند ، و نیز برای حمایت و نگاهداری مؤلفان و مترجمان علاقه و توجه خاصی وجودنداشت، نمیتوان‌اقدامات‌منفرد مذکوررا بچیزی شمرد. علت عمدهٔ عدم توجه بنی‌امیه بعلوم آن بود که اولامسلمین‌دراین‌مدت یامتوجه ادامهٔ فتوح‌خودبودند ویا به کشاکشهای داخلی اشتغال داشتند وثانیاً براثروجودسیاست‌محض عربی‌دراین‌مدت همهٔ مشاغل‌دردست‌عرب بود وسایر اقوام امپراطوری اسلامی که غالباً دارای سابقهٔ‌مدنی بودند، بهیچ‌روی‌دخالتی در امور نداشتند وچون عربان دارای سابقه‌یی در تمدن نبودنـد واشتغال بعلم را «مهنهٔ موالی»وامری حقیر وبی‌ارزش میدانستند، مطلقاً توجهی بعلوم نمی کردند .

۷ـ از منصور تامأمون

از اواسط نیمهٔ اول قـرن دوم هجری یعنی بعد از سال ۱۳۲ هجری و تشکیل

۱ ـ الفهرست چاپ مصر ص ۴۲۲ و تاریخ السنن الاسلامی ج ۳ ص ۱۲۸ . القفطی میگوید (اخبار الحکماچاپ مصر۱۳۲۶ هجری ص۷۴) : تیاذوق شاگردانی بزرگ داشت که بعد از او شهرت یافتند وبعضی‌ازآنان دورهٔ بنی عباس رانیز درک‌کردند مانند فرات‌بن سنجانا (ن: سنجبانا) که طبیب عیسی‌بن موسی بودودرعهدمنصور درگذشت . در موردی دیگر او همین کتاب نام ابن طبیب نادون آمده است (ص۷۶) .

دولت عباسی بدست ایرانیان ، چون سیاست دولت اسلامی نسبت بموالی وملل غیرعرب خاصه ایرانیان دگر گونه گشت، ونژاد ایرانی در همهٔ امور وشؤن نفوذ ودخالت یافت طبعاً بسائقهٔ سابقه‌یی که در تمدن داشت شروع بترویج علوم وفنون کرد و حتی خلفای اسلامی هم از این حیث تحت تأثیر محیط ایرانی خود قرار گرفتند وبهمین سبب توجه بعلوم وترجمه و نقل کتب علمی از یونانی وپهلوی وسریانی وهندی شروع شد .

از میان خلفای عباسی نخستین کس که بعلوم توجه کرد ابوجعفر منصوربن‌محمد است (۱۳۶ ـ۱۵۸ هجری) که بطب ونجوم اقبال بسیار داشت . علت توجه وی بپزشکان آن بود که اودر اوان بنای بغداد (۱۴۸هجری) گرفتار بیماری معده شده بود چنانکه شهوت از وی منقطع گردید واطبایی که در خدمت او بودند از علاجش عاجز آمدند. منصورروزی آنانرا گرد آوردوازایشان نشان‌طبیبی ماهر را در شهری جز بغدادخواست گفتند درعهد ما کسی در میان اطبا نیست که با جورجیس رئیس پزشکان گند شاپور همسان باشد . این جورجیس پسر بختیشوع ازپزشکان جندیسابور و از طبیبان بزرگ آنشهر بود وتألیفاتی درطب بزبان سریانی داشت ومقام وی دراین علم چندان شامخ‌بود که سمت ریاست اطباء بیمارستان گندشاپور بزرگترین بیمارستان ومدرسهٔ طب آن عهد را داشت . منصور او را بکیفیتی که در ذکر بیمارستان گندشاپور دیده شد نزد خود ببغداد خواند و اوبا دو شاگردش عیسی‌بن‌شهلافا وابراهیم بدانشهر رفت و منصور را معالجه کرد وبخواهش خلیفه نزد وی بماند . جورجیس ازدوستداران تألیف‌وترجمه بود وخود زبان یونانی و سریانی وپهلوی و تازی میدانست و برای منصور کتبی از یونانی بعربی ترجمه وچند کتاب نیز بسریانی تألیف کرد که کتاب الکناش از همه معروفتر بود(۱)

توجه‌منصور بعلم‌نجوم‌نیز بسیار بود . علت این‌امر اعتقاد شدید وی باحکام‌نجوم بوده است‌چنانکه این مرد مدبر باهمهٔ هوش وتدبیر خود کمتر بعملی دست میزدمگر آنکه‌نخست‌بامنجمان درآن‌باب‌استشاره میکردواونخستین خلیفه‌یست که منجمان‌را

۱ ـ الفهرست ص ۴۱۲ ـ تاریخ‌التمدن الاسلامی ج۳ ص۱۲۷ـ۱۲۸

بخود نزدیك و باحکام نجوم‌عمل کرد وبعداز او خلفای عباسی دراین امر از او متابعت مینمودند وغالب امراءِ اسلامی خاصه امرای ترك نیز از باب اعتقاد شدید باحکام‌نجوم همین‌خوی وعادت را دنبال میکردند . پیش‌از این‌تاریخ علم نجوم نزد ایرانیان ترقیات شگرف یافته بودودرعهدمنصور منجمان‌بزرگی در ایران میزیستند که یکی ازمشاهیر آنان «نوبخت» بود . وی در نجوم اطلاعات کافی‌داشت‌وما بعداً راجع باووپسرش‌ابوسهل ضمن ذکرمترجمان سخن خواهیم گفت . این‌پدروپسر درخدمت منصور وخلفای‌عباسی بخدمت اشتغال داشتند و کتابهایی درباب هیأت ونجوم و احکام آن از پهلوی بعربی در آوردند . علاوه براین منصور ابراهیم الفزاری وپسراو محمد را که هردو ازمنجمان ایرانی بودند و علی‌بن‌عیسی الاسطرلابی المنجم را در خدمت خود وارد کرد و چون توجه این مرد باحکام و حرکات کواکب شهرت یافت ، منجمان از ایران و روم و هند بدربار او روی نهادند . از جملهٔ این قوم یکی از منجمان هندی بود که در روش نجومی معروف به«سید هانتا» دست داشت ودرسال۱۵۶ هجری بخدمت او رسیدو کتابی در نجوم بنابر مذهب هندوان بر منصور عرض کرد . منصور فرمان داد که این کتاب‌را بعربی نقل و کتابی براین روش تألیف کنند که مبنای نظر در حرکات کواکب قرار گیرد . این‌کار را محمدبن ابراهیم الفزاری بانجام رسانید و کتابی از روی آن ترتیب داد که نزدمنجمان به«السند هندالکبیر» معروف شدوتا ایام‌خلافت مأمون مبنای‌احکام منجمان اسلامی بود (۱) .

ابن خلدون‌میگوید (۲) «ابوجعفرمنصور نزدملك روم کس فرستادتا کتب‌تعالیم مترجمه را برای‌وی بفرستد واو کتاب اقلیدس وبعض کتب طبیعیات را فرستاد.مسلمین آنها را خواندند و از مطالب آنها آگهی یافتند و باطلاع از باقی این کتب و علوم راغب شدند .»

از آنچه گذشت معلوم میشود نهضت وحرکت علمی کامل درعهد منصور وبمیل

---

۱ ـ تاریخ‌التمدن الاسلامی ج۳ چاپ سوم ۱۳۶

۲ ـ مقدمه چاپ مصر ص ٤٨٠

شروع شد. درهمین ایام یکی از بزرگترین مترجمان اسلام بی‌آنکه از منصورفرمان واقبالی یافته باشد بترجمهٔ برخی از کتب منطق وادب وتاریخ از پهلوی بعربی‌مبادرت کرد واو عبدالله بن‌المقفع است که وجود وی‌بتنهایی مایهٔ تحولی عظیم در ادب عرب گشت ومابعداً راجع باوسخن خواهیم گفت.

پس از منصور مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹) خلافت داشت لیکن‌او بیشتر گرفتارمسائل دینی ومبارزه با زنادقه وفعالیت شدیدی بود که آن قوم برای نشر عقاید خودداشته‌اند و تنها نتیجهٔ این مبارزه توجه بکلام ومتکلمین برای ایجاد مقالاتی در رد زنادقه و مرقیون ونظایرآنان بوده است. الهادی (۱۶۹ - ۱۷۰) نیز فرصت کافی برای این امر نداشت لیکن‌بهرحال نهضتی که بوسیلهٔ‌ایرانیان در عهد منصور ایجاد شده بودهمچنان ادامه یافت تا دور خلافت به هرون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳) رسید. تا این وقت اذهان مسلمانان‌براثرمعاشرت باایرانیان وسریانی زبانان اندك اندك آمادهٔ توجه بعلوم وقبول آنهامیشد. البته‌مسلمین‌براثرالقاآت‌دینی‌وعواملی که‌قبلا گفته‌ایم،درآغازامرنسبت‌باین علما بانظرشك وانکار می‌نگریستند وتنها بطب واطبا از باب حاجتی که بدانان‌داشتند اقبال وتوجهی اظهار میکردند. از خوشبختی غالب پزشکان این عهد با فلسفه‌ومنطق آشنا بودند وقسمتی از اوقات خلفا در مجالست‌ومعاشرت باآنان می گذشت وهمین‌امر باعث آشنایی ذهن آنان بافلسفه وعلوم و رغبت بدانها میگردید چنانکه از این پس اگر برشهری‌از بلادروم دست می‌یافتند بجای آنکه بسوزاندن کتب مبادرت ورزند فرمان حمل و نقل آنها را بعربی میدادند چنانکه چون هارون‌الرشید در جنگهای خود با رومیان بر بلاد انقره و عموریه و جز آنها از شهرهای آسیای صغیر و کتابهای آن بلاد دست یافت همهٔ آنها را که غالباً از کتب طب یونانی بود ببغداد برد و طبیب خود یوحنابن ماسویه را بترجمهٔ آنها مأمور کرد [۱]. در همین عهد نخستین ترجمهٔ کتاب‌اقلیدس‌بردست حجاج بن یوسف بن مطر صورت گرفت‌وبنسخهٔ «الهارونی» معروف شد زیرا حجاج یکبار دیگر نیز این کتاب را در عهد مأمون‌نقل

---

۱ ـ طبقات الاطباء ۱ ص ۱۷۵

کرد و «المأمونی» نامیدند[۱] وبهمین مترجم ترجمه‌یی از کتاب المجسطی بطلیموس‌را را نیز نسبت داده‌اند [۲] واین کتاب را بفرمان یحیی‌بن خالدبن برمك وزیر هارون نیز بعربی ترجمه کرده‌بودند.[۳]

با توجه باین مقدمات معلوم میشود که دورهٔ اول ترجمه درعصر عباسیان ازعهد خلافت منصور و بنای بغداد شروع شد (۱٤۸ هجری) و تا پایان خلافت عباسی (۱۹۳ هجری) ادامه یافت. ازجملهٔ مترجمان بزرگ این‌دوره نوبخت‌منجم ویحیی‌بن‌البطریق مترجم المجسطی وجورجیس‌بن بختیشوع وعبدالله بن‌المقفع ویوحنابن‌ماسویه وسلام الابرش وباسیل‌المطران وسهل‌بن‌نوبخت بوده‌اند.

۸ـ عهد مأمون

بنابرآنچه گذشت‌توجه اساسی‌بعلوم ونقل کتب علمی‌ازیونانی‌وسریانی وپهلوی بعربی ازآغازعهد عباسی شروع‌شد لیکن مهمترین دورهٔ نقل وترجمهٔ علوم عهد مأمون است . مأمون چنانکه میدانیم از مـادری ایرانی بود . مادر وی دختر استاسیس است کـه بسال ۱۵۰ خروج کرد وبسیاری از مردم خراسان بر او گردآمدند و سرانجام مقهور و مقتول شد و از جملهٔ کسان او کـه باسارت در دست مسلمین افتاد دختر وی «مراجل» بود که‌بعداًمأمون ازو وهارون بوجودآمد[٤]. این‌پسر برعکس‌امین که دختر زبیدهٔ هاشمیه‌بود، ببرکت مادری ایرانی وتربیت در نزد برامکه[٥]، و ازآنروی کـه قسمتی ازحیات وی هنگام حکومت وخلافت درخراسان میان ایرانیان گذشت، مردی روشن بین وعلم دوست وآزاده فکرببارآمد . وی‌بدانش‌وعلم‌توجه بسیارداشت و خصوصاً بفلسفه میلی‌فراوان مینمود چنانکه دربارهٔ اوبحقیقت یاافسانه گفته‌اند کـه او ارسطو را بخواب دید واین خواب اوازمهمترین علل توجه بنقل واخراج کتب بوده‌است[٦].

۱ـ الفهرست ص ۲۷۱ ۲ـ ایضاً ص ۲۷٤ ۳ـ ایضاً همان صفحه

٤ـ الکامل‌ابن‌الاثیرحوادث‌سال۱۵۰ ٥ـ کتاب الوزراء والکتاب جهشیاری چاپ مصرص ۱٦٥

٦ـ الفهرست ص ۳۲۹

توجه مأمون بفلسفه شاید بیشتر ازباب اعتقاد او بمذهب اعتزال ودوستی وآشنایی وی با ائمهٔ معتزله چون ابی‌الهذیل العلاف و ابراهیم‌بن سیار بوده است . مأمون معتزلـه را چندان تقویت مینموده است که غالب اقوال آنانرا که‌ازبیم‌فقها اظهار نمیتوانستند کرد خود در مقالات خویش بیان میکرد واز آنجمله است قول بخلق قرآن که حتی در حیات پدر خویش نیز از اظهار آن ابا نداشت و بعضی از متعصبین قوم ازاین بابت بیمناك بودند که بعد از مرگ پدر مایهٔآزار ایشان گردد . گویند فضیل‌بن‌عیاض چون از اقوال وافعال مأمون آگهی یافت برای طول عمررشید دعا میکرد تا مسلمین گرفتار چنین مردی نگردند . مأمون بعد از خلافت‌چندان بائمهٔ معتزله و عقاید آنان تـوجه کرد که مایهٔ خشم اهل سنت وحدیث وفقها گردید واورا «امیرالکافرین» لقب دادند .

میدانیم که معتزله نخستین فرقه از فرق مذهبی اسلامند که برای اثبات اصول عقاید خود از قبیل اعتقاد به عدل ، تنزیه وتوحید ، اختیارونظایرآنها،وبرای‌مجادله‌با سایر فرق اسلامی ومعتقدین بادیان دیگر، بمنطق وفلسفهٔ یونانی متوسل‌شدند و حتی بعضی ازآنان مانند ابراهیم‌بن سیار نظّام در مباحث خاص‌فلسفه علاوه بر آنچه در کلام مورد حاجت بود، وارد میشدند .

بااین وضع علاقه و توجه مأمون بفلسفه‌آشکار و معلوم میشود که مأمون با این وسعت‌مشرب و آزادی‌فکر و رغبت بقیاس عقلی طبعاً متمایل بفلسفه وحامی فلاسفه و علما ونا قلان فلسفه وعلوم بود. وی نخست بمنظور تأیید وتقویت مذهب‌اعتزال بترجمهٔ کتب منطق وفلسفه وسپس بسایرعلوم توجه کرد .

مأمون برای‌آنکه امرترجمه ونقل علوم را بعربی‌آسان کند شروع‌بحمل کتب علمی از یونان وروم کرد وباین منظور چندتن از مترجمان وآشنایان بزبان یونانی را ببلاد روم و یونان فرستاد . ابن‌الندیم گوید [1] « میان مأمون و پادشاه روم مراسلات بردوام بود و ازینروی مأمون بر او استظهار کرد ونامه‌یی بدونوشت وازوی‌خواست که

۱ــ الفهرست ص ۳۲۹

اجازت دهد تا کتابهای برگزیده‌یی از علوم قدیمه که در روم مخزون و مدخر است ، برای وی فرستاده شود . پادشاه روم بعد ازامتناع بدین امرتن در داد و مأمون برای آوردن کتب جماعتی مانند حجاج بن مطر وابن البطریق وسلم صاحب بیت الحکمة و غیرآنان‌را بروم گسیل داشت وایشان ازآنچه یافتند قسمتی اختیار کردند وچون نزد مأمون بردندآنانرا مأمور ترجمهٔ آنها کرد و گویند که یوحنابن ماسویه از کسانی بود، که بروم فرستاده‌شد.»ونیزدربارهٔ مأمون گفته‌اند که وی بحاکم مسیحی صقلیه (سیسیل) کس‌فرستاد تا کتابخانهٔ مشهورآنجا را که بکتب فراوان فلسفی‌وعلمی‌خود معروف‌بود برای وی فرستد . حاکم در ارسال آنها تردید داشت زیرا ازجانبی براثر دلبستگی و حرص براین کتب نمیتوانست دست از آنها بردارد و از جانبی دیگر از قوت و هیبت مأمون بیم داشت و بهمین سبب بزرگان دولت را گرد آورد واز حقیقت حال آنانرا آگاه ساخت . بزرگ روحانیان گفت : این کتب را نزد مأمون فرست زیرا بخدا قسم این علوم درمیان هیچ ملتی وارد نشد مگرآنکه‌آنانرا تباه وفاسد کرد . حاکم اشارت اورا پذیرفت و کتب را نزد مأمون فرستاد [1]. قاضی صاعد اندلسی هم‌بدین امراشارتی دارد و گوید که چون خلافت بهفتمین خلیفهٔ‌عباسی مأمون رسید آنچه‌را جد اومنصور آغاز کرده‌بود باتمام‌رسانید.وی شروع‌بطلب‌علم ازمراکز آن کردوازملوك روم بخواست تاآنچه از کتب فلسفی‌ایشانست بوی فرستند وآنان‌نیزهرچه‌از کتب افلاطون وارسطو- طالیس وابقراط وجالینوس واوقلیدس وبطلیموس وفلاسفهٔ دیگریافتندنزد اوفرستادند . مأمون مترجمان ماهری برگزید وآنانرا بترجمهٔ کتب مذکوربگماشت وآن قوم نیز تاآنجا که‌ممکن بود ازآن کتب ترجمه کردند .آنگاه مردمان‌را بخواندن واستفاده‌از آنها تحریض وبتعلیم‌آن علوم ترغیب کرد . مأمون با حکما خلوت میکرد و بمناظرهٔ آنان انس داشت وازمذاکرات ایشان لذت میبرد .

بدین ترتیب می‌بینیم که مأمون با توجه شدید خود بنقل علوم دومین دورهٔ مهم ترجمه را درعصرعباسی شروع کرد .

۱ــ عصرالمأمون، دکتراحمدفرید رفاعی، ج ۱ چاپ ٤ ص ۲۷۵ ــ۲۷٦

این عهد مهمترین دورهٔ ترجمه و توجه بعلوم ونقل‌وتدوین آنها بود و مترجمان وعلمای بزرگ از نژادهای مختلف درنهضتی که مأمون پدیدآورد شرکت کردند و تا چندی بعد از او بدین نهضت ادامه دادند. این دوره از آغاز قرن سوم شروع شد و چون تربیت یافتگان آن ایام غالباً خاندانهایی از مترجمان و ناقلان و علما تشکیل‌دادند وبیشترشاگردانی میپروراندند که مدتی بعداز ایشان بامر ترجمه ونقل‌و تدوین علوم اشتغال داشتند، اینست که دورهٔ دوم تا اواخرقرن چهارم امتداد یافت. از مترجمان بزرگ قرن سوم مشاهیری مانند یوحنابن‌البطریق والحجاج‌بن‌مطروقسطابن لوقا البعلبکی وعبدالمسیح‌بن‌ناعمةالحمصی وحنین بن‌اسحق واسحق‌بن‌حنین وثابت بن قرةالصابی الحرانی وحبیش‌الاعسم را نام میتوان برد که ذکر همهٔ‌آنان بعداً خواهد آمد وازمترجمان مشهور قرن‌چهارم متی‌بن یونس وسنان بن ثابت ویحیی‌بن عدی و ابوعلی‌بن زرعة وهلال‌بن هلال‌الحمصی‌را ذکرباید کرد.

درنتیجهٔ نهضتی که بهمت مأمون درتمدن اسلامی‌ایجاد شد، کتب متعددی در منطق وفلسفه ونجوم وریاضیات‌وطب وادب وسیاست ازیونانی وپهلوی وهندی وسریانی ونبطی بزبان عربی نقل شد و مبداءِ تمام تحقیقات مسلمین در علوم مختلف قرار گرفت. علاقهٔ مأمون بترجمه ونقل علوم بدرجه‌یی بود که مثلابحنین‌بن‌اسحق‌چنانکه خواهیم دید درازاءِ هر کتابی که ازیونانی نقل میکرد هموزن‌آن زرمیداد.

۹ - رجال وخاندانهای ایرانی

غیر ازخلفای عباسی که حامیان علوم ومشوقین ناقلان ومترجمان‌بوده‌اند رجال وخاندانهای دیگری که غالباً ایرانی بوده‌اند مترجمین را بترجمه و نقل علوم ترغیب میکرده ومبالغ کثیردراین راه صرف مینموده‌اند وازآن جمله‌اند:

آل برمك که توجهی بسیاربعلوم داشتند. ازاین خاندان یحیی‌بن خالد وزیر هارون و پسرانش فضل وجعفر و برادر یحیی محمدبن خالد بپرورش علم و علما و تشویق شعرا وادبا مشهور بودند. ازدانشمندانی که در خدمت این خاندان‌بسیار مورد توجه و علاقه بودند آل بختیشوع اند و از آن میان یکی جبریل بن بختیشوع

بود که غالباً بمأمون میگفت من این نعمت را نه از تو دارم ونه از پدر تو بلکه همه رااز یحیی بن خالد وپسران او بدست آورده‌ام (۱) .

برامکه خود ازاصحاب رأی ونظر وعلم وبهمین سبب متهم بزندقه (۲) بودندومعمولا مجالسی برای مباحثه ومجادله درمنازل خود ترتیب میدادند. ازجملهٔ کتبی که بفرمان آل برمك بعربی نقل شد کتاب المجسطی است. یحیی بن خالد بن برمك بترجمهٔ این کتاب علاقه‌داشت وجماعتی را بنقل وترجمهٔ آن گماشت وچون ازترجمهٔ آنان رضایت نداشت بار دیگر ابوحسان وسلم صاحب بیت الحکمة را بدین کار گماشت وآندو دراین امر کوشش بسیارنمودندوناقلان ماهری را حاضر کردندوترجمه‌های آنانرا آزمودند وصحیح‌ترین و فصیح‌ترین آنها را برگزیدند (۳)

دیگر **بنی موسی** بن شاکر منجم ـ یا بنی منجم ـ یا بنی شاکر یعنی محمد واحمد و حسن اند. پدرآنان موسی بن شاکر بنا برقول قفطی درعلم هندسه استاد بود (٤) وبنا برقولی دیگر که‌هم قفطی نقل کرده‌است (٥) دربادی امرازراهزنان خراسان بود وازاین طریق مالی عظیم گردآورد ودرپایان عمرتوبه کرد . هنگام مرگ ازوسه پسر صغیر باقی ماند که مأمون آنانرا باسحق بن ابراهیم المصعبی سپرد و بایحیی بن ابی منصور در بیت الحکمة مستقرساخت وآنان درعلوم شهرت یافتند . ازاین پسران بزرگتر وجلیل‌تر ازهمه ابوجعفر محمد (متوفی بسال ۲۵۹) بود که در هندسه و نجوم اطلاع بسیار و بمقالات اقلیدس و المجسطی آشنایی داشت و کتب نجوم و هندسه و عدد و منطق را گرد میآورد. وی ازبزرگان درگاه وازقواد بود تاآنکه ترکان بردولت بنی‌عباس غلبه یافتندودولت اهل خراسان ازمیان رفت. محمد منزلتی عظیم و مالی فراوان کسب کرد چنانکه مجموع عواید اودرسال ازدرگاه خلافت وفارس ودمشق وغیره درحد ودچهارصد هزاردینار بود وعواید برادراواحمد درحدود هفتاد هزاردینار. احمداز برادرخود محمد درعلم فروتر بود مگر درعلم حیل. اماسومین آنان حسن درعلم هندسه منفرد و در آن

۱ـ کتاب الوزراء والکتاب جهشیاری ص ۱۷٦ ۲ـ الفهرست ص ٤۷۳

۳ـ ایضاً ص ۳۷٤ ٤ـ اخبار الحکما ص ۲۰۸ ٥ـ ایضاً ص۲۸٦ـ۲۸۷

صاحب طبع‌وذوقی عجیب بود چنانکه بسیاری ازمسائل‌را که قدمامتوجه نشده بودند کشف کرد. بنی‌موسی علاوه برآنکه‌شخصاً درعلوم‌مهارت واطلاع‌بسیارداشتندبترجمه ونقل‌علوم بعربی وقرائت کتب منقول نیزاقبال و توجه بسیارنشان میدادند و از ثروت سرشار خود در بذل اموال برای تهیهٔ کتب وترجمهٔ آنها استفادهٔ فراوان کردند . این برادران گروهی از مترجمان ناقلان وازآنجمله حنین‌بن اسحق را ببلاد روم گسیل داشتند تا کتب یونانی را ازآنجا ببغدادآورند وآنان طرائف کتب یونانی را در فلسفه وهندسه وموسیقی وارثماطیقی (حساب) وطب ازآن بلاد بیاوردند . بنی‌منجم‌جماعتی ازناقلان وازآنجمله حنین‌بن اسحق وحبیش‌بن‌الحسن وثابت‌بن قرة وغیرآنان را مالی کثیربرای ترجمه میدادند ومجموع این مخارج درماه به ۵۰۰ دینار میرسید . مراد بنی‌موسی ازاین‌کارآن بود که ازمجموع اطلاعات علمی یونانیان بخوبی آگهی یابند وبراثرهمین مطالعات وتحقیقات کتب متعددی درهندسه وعلم حیل وحرکات موسیقی ونجوم تألیف کردند که شرح‌آنها در کتب علماوحکما آمده است[۱].ومادرضمن‌بحث درباب تدوین علوم بازهم ازاین خاندان وخدماتی کدآنان بترقی علوم‌درتمدن اسلامی کردندسخن خواهیم گفت .

ازجملهٔ این کسان باید نام‌آل بختیشوع‌ویوحنابن‌ماسویه (که ذکرآنان‌بعداً خواهدآمد) وعلی‌بن یحیی معروف بدابن‌المنجم‌کاتب مأمون و محمدبن عبدالملك و داودبن سرابیون وسلمویه وابن‌الطیفوری ونظایرآنان وشیریشوع‌بن‌قطرب ازعیسویان گندشاپوروونظایرآنانرا ذکر کرد که هریك بقدر وسع برای ترجمهٔ کتب ازیونانی‌و سریانی مالی صرف میکردند و در شمار همین کسان باید محمدبن عبدالملك الزیات وزیر معتصم و واثق را ذکر کرد که مردی ادیب و شاعر و دانش دوست و متهم بزندقه[۲] بودومالی‌عظیم درنقل علوم وتشویق مترجمان صرف میکرد چنانکه گویند

---

۱ ــ رجوع شودبه اخبار الحکماء قفطی ص ۲۰۸ و ۲۸٦ ــ ۲۸۷ والفهرست ابن الندیم‌ص ۳۳۹ــ۳٤۰ و ص ۳۷۸ــ ۳۷۹

۲ــ برای‌اطلاع ازاحوال اورجوع شودبه الفخری ص ۱۷٤ــ۱۷۵ ۳ــالفهرست‌ص ٤۷۲

مجموع عطایای اوبناقلان وناسخان کتب درماه به۲۰۰۰ دینارمیرسید وبسیاری کتاب بنام اونقل شد .

۱۰ - بیت‌الحکمة

هنگامی که سخن ازنقل وتدوین علوم درتمدن اسلامی میرودنمیتوان ازذکر بیت‌الحکمة غافل ماند . «بیت‌الحکمة»یا « خزانةالحکمة » یا « خزانة دارالحکمة » مرکزتجمع دانشمندان واهل فضل وادب ومترجمان کتب علمی بزبانهای‌مختلف بود. البته وضع این مرکزعلمی کاملا برما روشن نیست‌یعنی‌بواقع‌نمیدانیم که آیا کتابخانه بود ویا رصدخانه ویامرکزتجمع علماوامثال آنها وهمچنین آگاه نیستیم که آیا پیش از هارون‌الرشید هم وجود داشته است ویاآنکه مؤسس وبنیان گذار آن هرون بود لیکن ازغالب روایات چنین برمیآید که این مرکز نخستین بار در عهد هارون ایجاد شد لیکن درعهد مأمون بکمال رسید . درعهد هارون براثرفتوحاتی که آن‌خلیفه در بعضی بلادآسیای صغیر مانند عموریه وانقره کرده بودمقداری کتب طبی‌یونانی بدست آمد . پیش ازاین نیز از عهد منصور ببعد نقل کتب وترجمه وتمرکز آنها در بغداد آغاز شده بود . برامکه نیز قسمتی از کتب هندی و فارسی را جمع کرده بودند ، جمع‌آوری کتب سریانی وحتی تألیف کتب تازه‌یی بسریانی هم تااین هنگام در بغداد صورت عمل پذیرفته بود . ظاهراً بامررشید این کتابها و کتبی کدتاآن هنگام بعربی نقل شده بود درخزانهٔ خاصی که همین بیت‌الحکمه بود جمع شد . از کسانی که در عهدهارون دربیت‌الحکمه‌کار میکردند یکی‌ابوسهل فضل‌بن نوبخت است [۱] ودیگر علان‌الشعوبی که دربیت‌الحکمه برای رشید ومأمون وبرامکه باستنساخ کتب اشتغال داشت[۲] ودیگریوحنابن ماسویه، ومن قبلا بیاد ندارم که کسی دیگر را در شمار این قوم یاد کرده باشند وازاینجامیتوان نتیجه گرفت که نخستین کسان که‌دربیت‌الحکمة آمدشد می کردند ایرانیان بودند واین وضع‌دردورهٔ مأمون نیزوجود داشت .

---

۱ الفهرست ص ۲۷۶ ۲ ابن أ ص ۱۰۰

درعهد مأمون بیت‌الحکمة رونق بیشتری یافت زیرا در دور این‌خلیفه‌همچنانکه دیده‌ایم توجه بفلسفه وعلوم بیشترونهضت نقل‌و ترجمه وتدوین‌علوم‌قویتر بود وچنانکه گفتیم او بسیاری از کتب یونانی را ببغداد نقل کرد و جماعتی از مترجمان را مانند حجاج‌بن مطروابن البطریق و یوحنابن ماسویه وسلم صاحب بیت الحکمة بسیسیل ویا بنابر بعضی‌اقول بقبرص وبلاد روم فرستاد و کتب‌یونانی را ازآنجا نقل کرد وظاهراً وبنابر آنچه ازقول ابن‌نباته برمیآیدآنها رادرخزانة الحکمه ضبط کردوسهل‌بن‌هارون را بحفظ آنها گماشت. میگویند که این سهل‌بن‌هارون در ادارهٔ دارا الکتب بغداد که ببیت الحکمة معروف بود هیمنه‌یی داشت (۱) و ابن نباته در باب او میگوید (۲) که «مأمون ویرا کاتب خزائن الحکمة کردودر این‌خزائن الحکمة کتبی از فلاسفه‌است که برای مأمون از جزیرهٔ قبرص آوردند . . . و سهل‌بن هارون را خازن‌آن کرد» . علاوه برسهل‌بن هارون مرد دیگری را نیز می شناسیم کـه درعهد مأمون صاحب نفوذ عمده‌یی در بیت الحکمة بود و او سلم‌است(۳) که «صاحب بیت‌الحکمة»خوانده‌میشودو بعید نیست که سهل‌بن هارون تنها خازنی کتب منقول از قبرص یاسیسیل را داشت .

چنانکه ازظاهرنام «بیت‌الحکمة» برمیآید این مرکز علمی‌ویا کتابخانه‌بیشتر خاص جمع آوری کتب علمی وفلسفه بود تاسایر کتب، وبهمین‌سبب است که‌ملاحظه می کنیم‌غالباً آمدوشد دانشمندان واهل علم وحکمت در آنجا صورت میگرفت‌و حتی بعضی دراین باب مبالغه کرده‌و گفته‌اند کـه بیت‌الحکمة حکم مدرسه ورصد خانـه یی داشت وظاهراً ملحق بقصر خلیفه بودنددرمکانی دیگر، زیرا درضمن ابنیهٔ بغداد خبری از بنای کتابخانهٔخاص دراین ایام نیست واین رسم درسایر ممالك اسلامی هم استمرار داشت چنانکه در کاخ قرطبه ودر قصر خلیفهٔ فاطمی العزیز بالله هریك کتابخانه‌یی وجو داشت .

دراین کتابخانه‌بعضی،چنانکه‌دربارهٔ علان‌شعوبی‌دیده‌ایم،باستنساخ کتب‌و برخی‌مانند یوحنابن‌ماسویه‌وابن نوبخت‌وجزآنان‌بترجمهٔ کتب مشغول بودندو گروهی بنحوی که

۱ ــ عصر المأمون ج ۱ ص ۲۷۵ ۲ــ سرح العیون ص ۱۳۲ نقل ازضحی الاسلام ج ۲ص ۶۲
۳ــ الفهرست ص ۳۲۹

دراحوال یحیی بن ابی منصور الموصلی المنجم ومحمد بن موسی الخوارزمی و بنی موسی بن شاکر و نظایر آنان می بینیم در آن برای استفاده از کتب ومطالعه وتحقیق آمد و شد میکردند. برای مترجمان رئیسی معلوم میشد واز جملهٔ کارکنان مؤسسه کتابداران (خازنان کتب) وصحافان (مجلدان ـ وراقان) بوده وهریك مشاهره یی خاص داشته اند. ابن الندیم گوید ابن ابی الحریش در خزانهٔ الحکمة مأمون بصحافی اشتغال داشت [۱] و علاوه بر این معاونان ودستیارانی هم باهریك ازصاحبان مشاغل خدمت میکردند ومثلا مأمورین خاصی برای تسلیم کتب بنساخ وجود داشتند و برهمهٔ این کارکنان رئیسی باعنوان «صاحب بیت الحکمة» ریاست میکرد. برای مطالعه کنندگان وسایل کار و جای مطالعه مهیا بود وبر روی هم در این مرکز علم و مطالعات همهٔ وسایل برای اهل علم وتحقیق فراهم شده بود تا در پیشرفت علم ومعارف کوشش کنند واز پیروی بیت الحکمة را باید مهمترین مرکز برای نقل وترجمه وتدوین علوم اسلامی دانست. بیت الحکمة تا عصر ابن الندیم مؤلف الفهرست (متوفی بسال ۳۸۵) محققاً، وبنابر برخی از اقوال تا حملهٔ مغولان بر بغداد (سال ۶۵۶) همچنان دائر بود [۲]. ابومنصور المعمری صاحب مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری خزانة الحکمة مأمون را «گنج خانهٔ مأمون» ترجمه کرده است [۳].

۱۱ـ مترجمان بزرگ

از آنچه گذشت نیك برمیآید که نهضت واقعی درامر ترجمه ونقل علوم در تمدن اسلامی از اواسط قرن دوم هجری آغاز شده واگرهم دردورهٔ امویان کاری دراین باب شده باشد ناقص ودوراز اهمیت بوده است.

ترجمهٔ کتب درتمدن اسلامی درآغاز امر مقصور بر کتب طب ونجوم بود واندکی بعد خصوصاً براثر نفوذ معتزله، وحاجت این فرقه درمقالات خود باثبات واستدلال، توجه بفلسفه ونقل کتب منطق وفلسفه آغاز شد وبا سرعتی عجیب ازاواسط قرن دوم تا اواخر

---

۱ ـ الفهرست چاپ مصر ص ۱۴

۲ ـ درباب بیت الحکمه علاوه برمآخذ مذکوردرمتن خصوصاً رجوع شود به ضحی الاسلام جزء دوم چاپ دوم ص ۶۱ ـ ۶۶ و تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۲۰۲ ـ ۲۰۳ وعصر المأمون چاپ چهارم ج ۱ ص ۳۷۵ ـ ۳۷۶

۳ـ بیست مقاله چاپ تهران ج ۲ ص ۲۹

قرن چهارم بسیاری از کتب طب وتشریح وداروشناسی وفلسفه ونجوم وطبیعیات و کیمیا وریاضیات وفلاحت ونظایر آنهامستقیماً بعربی ویانخست بسریانی وسپس بعربی ترجمه‌شد.

تقدم‌درترجمهٔ همهٔ‌این کتب‌بادوقوم ایرانی‌وآرامیان‌سریانی‌زبان‌است‌وازما بقی اقوام اگراقدامی‌دراین‌باب‌شده‌باشد چندان نیست که‌بشمارآیدوبازحمات این‌دوقوم‌سنجیده شود.این مطلب‌شایدروشن‌باشد که‌آرامیان‌مذکوردرمدارس‌خودازباب‌مطالعه وتحقیق‌در علوم یونانی‌و کتب بزرگان‌آتن واسکندریه ناگزیرباطلاع اززبان یونانی‌بودندودرعین حال بسیاری از کتب معتبریونانی را بسریانی نقل کرده بودند . هنگامی که حکومت بدست تازیان افتاد آرامیان از باب‌آنکه خود ازاقوام سامی بودندبآسانی زبان‌عربی‌را فرا گرفتندوازعهد خلافت عباسیان بادربارهای خلفا ارتباط یافتند . علمای سایربلاد خاورنزدیك نیزازاین تقرب بهره‌مند بودند وهمچنین است نسطوریان ایران و معلمان طب گندشاپور که‌غالباً زبان سریانی وعربی را علاوه برپهلوی میدانستند وازایرانیان دیگرنیزچنانکه روشن است گروه بزرگی بازبان وادب عربی چنان آشنایی یافتند که خود ازنویسندگان بزرگ عربی شدند ودراین باب بمراحل عالی کمال ارتقاء جستند .

این اموروموضوع احترام بعقاید وادیان متنوعه (که درعصراول عباسی یعنی از آغازتشکیل این‌سلسله تااواخرعهد معتصم که دورهٔ غلبهٔ سیاسی نژاد ایرانی بود ، در حکومت اسلامی رعایت میگردید)باعث شد که گروه بزرگی ازدانشمندان ومترجمان ایرانی‌وسریانی‌بدربارخلفاروی‌آورند و بکارترجمه‌وتدوین کتب‌پردازندوحتی‌خاندانهایی ازمترجمان ومشتغلان بعلوم پدیدآورند که ازجملهٔ آنان میتوان خاندانها وافراد ذیل را ذکر کرد :

۱ ـ **اصطفان القدیم** که بنابرآنچه گذشت وچنانکه دربعضی از کتب حکما مذکوراست بفرمان خالدبن یزیدبن معاویه (متوفی بسال ۸۵) بنقل بعض کتب کیمیا مبادرت کرد (۱) .

---

۱ ـ الفهرست چاپ مصرص ۴۳۰

۲ـ **خاندان ماسرجیس یا ماسرجویه**ـ که نخستین آنان ماسرجیس (ماسرجویه) کتاب کناش اهرون القس را درسی مقاله از سریانی بعربی درآورد و مقاله بر آن افزود. این اهرون القس (کشیش) همان اهرون اسکندرانی[۱] طبیب وفیلسوف نیمهٔ اول قرن هفتم میلادی است که مجموعه یی از رسالات طبی[۲] یونانی را تألیف کرده بود. ماسرجیس از ناقلان سریانی بعربی بود و از جملهٔ آثار وی کتاب «قوی الاطعمه و منافعها و مضارها» و کتاب «قوی العقاقیر و منافعها و مضارها» را ذکر کرده اند[۳]. پسر ماسرجیس، **عیسی** را نیز در طب تألیفاتی بود مانند کتاب الروائح والطعوم و کتاب الالوان[٤].

۳ـ **خاندان بختیشوع**ـ این خاندان چنانکه قبلا هم گفته ایم از عیسویان نسطوری ایران بودند و در اوایل عهد خلفای عباسی ریاست بیمارستان گند شاپور را برعهده داشتند. کیفیت ارتباط نخستین فرد از این خاندان یعنی جورجیس پسر بختیشوع رئیس بیمارستان گند شاپور را با ابوجعفر منصور خلفهٔ عباسی (۱۳٦ ـ ۱۵۸ هجری) واقامت او رادر بغداد، در صحایف پیشین نگاشته و گفته ایم که او چون دوستدار ترجمه و تألیف بود بترجمهٔ برخی از کتب یونانی بعربی و همچنین تألیف کتبی درطب بزبان سریانی که مهمتر از همه الکناش بود، مبادرت کرد.

جورجیس مدتی در خدمت خلیفهٔ عباسی میزیست تا در سال ۱۵۲ بیمار شد و بگند شاپور باز گشت. دراین هنگام منصور از وی درخواست که بعداز رسیدن بگند شاپور پسر خود بختیشوع را بجای خویش ببغداد فرستد لیکن جورجیس بدین کار رضا نداد و گفت بیمارستان گند شاپور و اهل آنشهر بمردی چون او محتاجند و من شاگرد خویش عیسی بن شهلافا یاشهلاثا (مختصر الدول ص ۲۱٤) را که طبیبی ماهر است بجای خود می نشانم و منصور پس از امتحان عیسی اورا در دستگاه خود نگاه داشت[۵].

اما **بختیشوع** پسر جورجیس یکبار در دورهٔ المهدی و بعد از آن در عهد هارون

---

۱ — Aaron d'Alexandrie ۲ — Pandectes

۳ — الفهرست ص ٤۱۳ ٤ — الفهرست ص ٤۱٤

۵ — اخبار الحکما ص ۱۱۰ — ۱۱۱

ازسال ۱۷۱ ببغداد رفت وبمعالجهٔ خلفا اختصاص یافت و بقول قفطی هرون و امین و مأمون والواثق و المتوکل را خدمت کرد [۱] لیکن این بیان خالی از غرابت و استبعاد نیست.

گویند چون بختیشوع بخدمت هارون رسید آن خلیفه ازوزیرخود یحیی البرمکی خواستار امتحان وی گشت و یحیی پزشکان بزرگ بغداد مانند ابوقریش عیسی و عبدالله الطیفوری و داودبن سرابیون و جز آنان را بخواند و چون آنان بختیشوع را آزمودند ابوقریش بهارون گفت : میان ما کسی نیست که تواند بااین مرد بحث کند زیرا او و پدر وی وامثال اینان درزمرهٔ فیلسوفانند [۲] واین سخن دلالت برمقام آل بختیشوع در علم وفلسفه میکند ونیز میرساند که طب گند شاپور دارای روش منطقی و علمی بود . قفطی ازبختیشوع کتابی بنام «التذکرة» یاد میکند که برای پسرش جبرائیل نگاشت. بختیشوع بامر هارون سمت ریاست پزشکان در گاه داشت و این سمت را بعداً پسرش **جبرائیل** عهده‌دار شد . قفطی دراین باب چنین گوید : درسال ۲۷۵ جعفربن یحیی بن خالدبن برمك بیمارشد . رشید ببختیشوع کس فرستاد تا بعیادت وعلاج جعفر رود و از آداب پزشکان چنین بود که اگر خاص پادشاهی بودند کسی از اصحاب و امراء او را بی‌اجازت وی مداوا نمی کردند . چون جعفر از بیماری خود بهبود یافت ببختیشوع گفت میخواهم از پزشکان برای من طبیبی ماهر اختیار کنی تا مورد اکرام و احسان من قرار گیرد . بختیشوع گفت من دراین باب کسی را حاذق تر از پسر خود جبرئیل نمی‌شناسم زیرا او از من درصناعت طب ماهرتر است . جعفر گفت : ویرا نزد من آر . چون اورا حاضر کرد جعفر از مرضی پنهانی که در او بود نزد جبرائیل شکایت برد و جبرائیل آنرا در سه روز مداوا کرد بنحویکه بهبود یافت و از این روی مقبول نظر جعفر قرار گرفت چنانکه اورا چون خود دوست میداشت و ساعتی از وی نمی‌شکیبید وبا او درطعام وشراب همراهی میکرد .

۱ــ اخبارالحکما ص ۷۱ــ۷۲ ۲ــ تاریخ‌التمدن‌الاسلامی ج ۳ ص ۱۴۲ . داستان مناقشهٔ بختیشوع را با ابوقریش عیسی ، قفطی بعهد مهدی نسبت داده است ، رجوع شود به اخبارالحکما ص ۷۱ .

بعداز این مطلب قفطی از کیفیت معرفی جبرائیل بحضرت هارون سخن میگوید و داستانی می‌آورد که خلاصهٔ آن چنین است : هارون را جاریه‌یی بود که اتفاق را روزی دست دراز کرد و همچنان باقی ماند . همهٔ چاره گریهای پزشکان در این باب بی‌ثمر ماند . هارون از جعفر چارهٔ کار را خواست و او خلیفه را بطبیب خود راهنمایی کرد . هارون پس از حضور جبرائیل از و پرسید از طب چه میدانی ؟ گفت : گرم و سرد و خشك و تری را که خارج از طبع باشد سرد و گرم و تر و خشك می کنم [۱] . هارون خندید و گفت این غایت چیزی است که در طب بدان حاجت دارند . آنگاه داستان جاریه را با او در میان نهاد . جبرائیل گفت : من او را علاج میکنم بدان شرط که شتاب نکنی و خشم نیاری . آنگاه کنیزك را درمیان جمع بخواند و چون آمد بشتاب بجانب او رفت و روی از او بر گرداند و دامن او را گرفت و چنان نمود که میخواهد عورت او را مکشوف سازد. این امر مایهٔ تحریك کنیزك شد چنانکه بتندی دست برد تا دامن خویش بگیرد . جبرائیل گفت: اینك کنیزك بهبود یافته است ! [۲] و آنگاه در سبب این کار گفت : هنگام همخوابگی در اعضاء این کنیزك خلطی رقیق بر اثر حرکت و انتشار حرارت جریان یافت و چون سکون بعداز آن حرکت بغتة صورت میگیرد آنچه در بطون اعصاب دویده بود ناگهان جامد شد و چیزی آنرا حل نمی کرد مگر حرکتی شدید مثل همان حرکت که زیادات را حل کند و بیمار را بهبود بخشد . این از جملهٔ حیل در علاج است و ازینروی در کتاب امتحان طبیب گفته‌اند که : «پزشك باید آگاه و باهوش باشد و قدرت استعمال قیاس داشته باشد و وجوه علاج را خود استخراج کند .» بعداز این معالجه رشید درهمان مجلس پانصد هزار درهم بجبرائیل بخشید و او را رئیس همهٔ اطبا کرد و مقام او روز بروز در نزد رشید اعتلایی یافت تا آنجا که هر کس برشید حاجتی داشت بجبرائیل رجوع میکرد . در عهد امین و سپس در دورهٔ مأمون بعد از گذراندن

۱ــ اشاره است بمعالجه‌یی که ازطریق اصلاح طبایع یاامرجهٔ اربعه وتصرف درآنها میکرده‌اند

۲ــ این داستان بی‌شباهت بداستان یکی از پزشکان دورهٔ سامانی وکیفیت معالجهٔ کنیزك پادشاه سامانی نیست ، رجوع کنید بچهارمقالهٔ نظامی عروضی چاپ مرحوم میرزا محمدخان قزوینی ص ۷۳

دورهٔ مغضوبیت بهمان مقام برقرار بود . گویند روزی نزد فضل بن سهل ذوالریاستین که اسلام آورده وختنه‌شده وقرآن در برابرش بود وارد شدو از او پرسید «چون بینی نامهٔ ایزد؟» گفت «خوش وچون کلیله ودمنه!» .جبرائیل بعد از آنکه مأمون را از یك بیماری سخت رهایی داد یك میلیون درهم برسم جایزه از اوبدست آورد والحق این طبیب از دولت وثروت خلفا وامرای آنان بسیار متمتع بود ومثلاز رشید وعیسی بن جعفر وزبیده زن هارن والعباسه خواهر هارون وفضل بن ربیع و فاطمه‌ام محمد و ابراهیم بن عثمان و یحیی بن خالدالبرمکی و جعفر بن یحیی البرمکی و فضل بن یحیی البرمکی مجموعاً هر سال ۴۹۰۰۰۰۰ درهم میگرفت واگر این مقدار را در بیست وسه سال مدت خدمت او محاسبه کنیم مجموعاً ۱۱۲۷۰۰۰۰۰ درهم میشود که اگر رواتب آل برمك را بعداز بر کناری وپریشانیشان در ده سال آخر حیات جبرائیل از این مبلغ بکاهیم (یعنی ۲۴۰۰۰۰۰۰ درهم را) ۸۸۷۰۰۰۰۰ درهم باقی میماند[1] وهنگام مرگ باهمهٔ تهمت‌ها که دیده ومصادراتی که شده ومخارجی که کرده واملاکی که خریده بود هفتادهزار دینار برای اومانده‌بود .

جبریل علاوه بررشید امین و مأمون را نیزخدمت کرد و بسال ۲۱۳ هجری در گذشت . بعد ازجبریل پسرش **بختیشوع** جای اورا گرفت والواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲) والمتوکل علی‌الله(۲۳۲-۲۴۷)والمستعین بالله(۲۴۸-۲۵۱)والمهتدی بالله(۲۵۵-۲۵۶) راخدمت کرد واگرچه در اواخرعهد الواثق بسبب کثرت مال از بغداد نفی واموال او مصادره شد [2] لیکن درعهد متوکل باز بمقام سابق بر گشت‌وفوایدی که او ازخلفا برد بدرجه‌یی بود که‌هیچیك ازپزشکان‌عهداودر کثرت‌مال بدو نمیرسیدند.وی بسال ۲۵۶ هجری در گذشت . بروایت قفطی ، بختیشوع بن جبریل همراه مأمون بروم رفت [3] و پسراین بختیشوع یعنی **عبیدالله** درخلافت‌المقتدر مخصوص خدمت‌اوشد ومدتی در خدمت این خلیفه‌بود تامردوجای اورا پسرش **جبرائیل** گرفت یعنی جبریل بن عبیدالله (یاعبدالله)

۱- رجوع شود باخبار الحکما ص ۹۹ - ۱۰۰ وتاریخ‌التمدن‌الاسلامی ج ۲ ص ۱۴۰-۱۴۱
۲- اخبار الحکما قفطی ص ۷۲ ۳- ایضاً اخبار الحکما ص ۹۹

ابن‌بختیشوع معاصر المقتدر عباسی (۲۹۵ ـ ۳۲۰) [۱] و پسروی **عبیدالله** بن‌جبریل است که طبیبی‌فیلسوف‌بود ومقتبساتی‌ازچند طبیب در کتابی بنام نوادرالمسائل درحدود سال ٥٥٦هجری نوشت و کتاب دیگری بنام «مناقب‌الاطباء» [۲] . دیگراز افراد این خاندان **علی بن ابراهیم** بن بختیشوع است که دراواخر قرن چهارم هجری میزیست .

ازافراد خاندان بختیشوع کسی که مستقیماً بترجمه توجه داشت جـورجیس پسر بختیشوع است لیکن دیگران غالباً متوجه تألیف کتب طب بوده و مترجمانی را هم بترجمهٔ کـتب معتبر طبی یونان و اسکندریه بسریانی میگماشته‌اند چنانکه جبریل‌بن بختیشوع حنین‌بن اسحق را مأمور ترجمهٔ کتاب‌التشریح‌جالینوس کرده بود.

٤ ـ **ابن‌المقفع** روزبه‌پسردانویه‌نویسنده ومترجم‌بزرگ قرن‌دوم هجری‌است . اصل وی ازشهر جور فارس و مانند پدر تا چند سال پیش ازاواخر حیات بنابر اشارت مورخان بر آیین زرتشتی و علی‌الظاهر بردین مانی بود . وی لهجهٔ پهلوی را بنیکی میدانست و عربی را نیز در محیط زندگی خود بصره که از مراکز مهم ادبی عراق بود فرا گرفت و در هردوزبان استاد شد . اهمیت وی در ادب وشهرت کتب متعدد ادبـی و تاریخی که ازپهلوی ترجمه کرد، و نفوذی که از این باب در ادب عربی بدست آورد، دراینجا مورد بحث مانیست . ابن‌المقفع بنابر ذکر نویسندگان کتب حکما در زمرهٔ نخستین کسانی است که در عهد منصور بترجمهٔ کتب علمی مبادرت کردند . ابن‌الندیم ازجملهٔ کسانی که درتهیهٔ مختصرات وجوامعی از شروح قاطیغوریاس و باری‌ارمینیاس ارسطوشرکت‌نموده‌اند،ابن‌المقفع‌راذکر کرده‌است.قفطی درترجمهٔ ابن‌المقفع گوید[۳] وی، نخستین کسی‌است که درملت اسلامی بترجمهٔ کتب منطقی برای ابوجعفر منصور مبادرت‌جست . . . وسه کتاب منطقی‌ارسطورا ترجمه کرد : نخست کتاب قاطیغوریاس‌و دو دیگر باری ارمینیاس و سدیگر کتاب انالوطیقا وآنها را بعبارتی ساده و سهل ترجمه کرد .

تاآنجا که اطلاع داریم ابن‌المقفع غیر ازپهلوی وعربی زبانی دیگر نمی‌دانست

۱ــ قفطی معاصرالمقدررا بختیشوع‌بن بحبی‌ازبنی بختیشوع‌میداند (ص۲۳)
۲ــ الفهرست ص ۲٤۸ ۳ــ اخبارالحکما ص ۱٤۸ ــ ۱٤۹

و بنابر این باید کتب مذکور را از زبان پهلوی بعربی در آورده باشد و این هم خلاف آنچه برخی از محققان پنداشته‌اند، امری مستبعد بنظر نمی‌آید، زیرا با اطلاعی که از توجه ایرانیان عهد ساسانی بفلسفه و علوم یونانی و ترجمهٔ بعضی از کتب یونانی بپهلوی داریم، اشکالی بنظر نمیرسد که کتب مذکور ارسطو هم بپهلوی و بوسیلهٔ عبدالله‌بن‌المقفع از پهلوی بعربی نقل شده باشد. جاحظ بصری (متوفی بسال ۲۵۵ هجری) که از باب نزدیکی عهد خود بعبدالله‌بن‌المقفع، وهمچنین بسبب اطلاعات وسیعی که داشت، قول او برای ماسند قاطعی میتواند بود، اشارتی راجع بتوجه ابن‌المقفع بترجمهٔ کتب ارسطو دارد آنجا که میگوید (۱) : ترجمه های کتب هیچگاه مارا از نص اصلی آنها مستغنی نمی‌سازد ... و کی ابن‌البطریق وابن‌ناعمه وابوقرة وابن‌فهروابن‌وهیلی (ظ : ثیوفیل) و ابن‌المقفع مثل ارسطاطالیس‌اند ؟ » استادپول کروس‌را جع‌باین موضوع بحث مفصل و ممتعی بعنوان «درباب ابن‌المقفع» (۲) دارد که برای اثبات ترجمه های منطقی ابن‌المقفع یاپسرش محمد مراجعهٔ بآن لازم است .

آلدومیلی (۳) در شرح ابن‌المقفع میگوید چنانکه مشهور است نباید ترجمهٔ عربی از نقل پهلوی چند کتاب فلسفی یونانی را مانند ایساغوجی (٤) فرفوریوس (٥) که حکم مدخلی برمنطق دارد، وقاطیغوریاس (٦) وباری ارمینیاس (۷) و انالوطیقای (۸) ارسطورا از عبدالله‌بن‌المقفع دانست بلکه‌این‌ترجمه ها متعلق به پسراو «محمد» است. ابن ابی اصیبعه گوید (۹) : عبدالله‌بن‌المقفع خطیب فارسی وکاتب ابی‌جعفر منصور بود و از کتب ارسطوطالیس نیز کتاب قاطیغوریاس و کتاب باریمینیاس و کتاب انالوطیقا را

۱ــ کتاب‌الحیوان چاپ قاهره سال ۱۳۲۳ هـ . ج ۱ ص ۳۸ .

۲ــ ترجمهٔ این‌مقاله در مجموعهٔ‌التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیه ،گردآوردهٔ عبدالرحمن بدوی چاپ دوم ، مصر، ص ۱۰۱ ــ ۱۲۰ تحت عنوان «ترجمه‌های ارسطومنسوب بابن‌المقفع» نقل شده‌است .

۳ - Aldo Mieli : La Science arabe , Leiden 1939, p.70

٤ - Isagoge ٥ - Porphyrios (Porphyre)

٦ - Les Catégories ۷ - Peri hermeneia یا l'Hermeneia

۸ - Les Analytiques

۹ــ عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء ص ۲۰۸ ج ۱

ترجمه کرد وعلاوه براینها مقدمهٔ کتب منطق، معروف به ایساغوجی، ازفرفوریوس الصوری رانقل کرد. عبارت وی درترجمه ستوده ونزدیك باصل است» قتل ابن المقفع بسال ۱۴۳ هجری بردست سفیان بن معاویه عامل منصور و علی الظاهر بفرمان آن خلیفهٔ خونخوار بفجیع ترین وضعی اتفاق افتاد. دربارهٔ ترجمه های او ونسخ موجود آن باز در ملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت.

۵ - **ثیوفیل الرهاوی**[۱] - ابن ثوما[۲] ازنصرانیان رهاومطلع درعلم نجوم ورئیس منجمان مهدی خلیفه ودارای نظر های صائب بود. وی یکی از تألیفات جالینوس را بسریانی نقل کرد. وفاتش بسال ۱۶۹ هجری مطابق با ۷۸۵ میلادی اتفاق افتاد[۳]. به ثومانیز ترجمهٔ بعضی از کتب رانسبت داده اند[۴].

۶ - **خاندان نوبخت** - نخستین فرد این خاندان که در تاریخ تمدن اسلامی مقامی بزرگ دارد، نوبخت ازمردم اهواز بود. وی خودرا ازنژاد گیو پسر گودرز میدانست ودرعلم نجوم واحکام آن استاد بود. نوبخت پیش از آن که بخدمت منصور درآید برآیین زرتشتی بودوپس ازآن باسلام گرایید.

آشنایی نوبخت با منصور ظاهراً قبل از خلافت او، و ورودش درخدمت آن خلیفه هم پیش ازشروع بنای بغداد (سال ۱۴۴ هجری) بود، زیرا بنابراشارت غالب مورخان تاریخ آغاز بنای شهر مذکور باختیار نوبخت تعیین شد. وی تا اواخر خلافت منصور (۱۵۸ هجری) زنده بود لیکن چون پیر وضعیف شده بود، پسر خود ابوسهل را بجای خویش بخلیفه معرفی کرد تامنجم خاص وی باشد.

نوبخت بنابر مشهور بترجمهٔ کتبی از پهلوی بعربی درعلم نجوم مبادرت کرد و شاید کتابی که حاجی خلیفه درعلم احکام نجوم بنوبخت نسبت داده ازجملهٔ کتب مترجم وی ازپهلوی بوده باشد وبهرحال ابن الندیم اکثرافراد خاندان نوبختی را ازمترجمان پهلوی دانسته است[۵].

---

۱ - Theophilos d'Edssa ۲ - Thomas d'Edessa

۳ رجوع شود به اخبار الحکما ص ۷۷ و La Science arabe ص ۶۹

۴ - عیون الانباء فی طبقات الاطباء ص ۳۰۸ ج ۱

۵ - الفهرست ص ۲۴۱ - ۲۴۲

پسر نوبخت یعنی خرشاذ ماه طیماذا مازریاذ خسروابهمشاذ[۱] بنابرقول القفطی وابن‌الندیم منجمی حاذق وخبیر باقتران کواکب وحوادث آن بودوپس ازضعف‌وپیری، نوبخت بفرمان منصور پسرخودرا بجای‌خویش گماشت وچون اوبخدمت منصور رسید و نام خودرا گفت منصور گفت یاازاین نام طویل به«طیماذا» اقتصار کن ویا کنیهٔ ابوسهل را ازمن بپذیر واو کنیه‌را پذیرفت ونام را نگاه داشت و بکنیهٔ خود شهرت یافت . وی بنابرنقل ابن‌الندیم ازکسانی است که در خزانةالحکمة هارون‌الرشید بود (بنابر این دورهٔ زندگیش تا عهد هارون امتداد یافت) ومترجم کتب ازفارسی (پهلوی) بعربی‌است ومبنای مطالعات واعتماد وی درعلم کتب پهلوی بوده است و قفطی نیز همین سخن را تکرار کرده و گفته است که اوآنچه از کتب علمی ایرانی می‌یافت بعربی‌درمیآورد. از کتب وی‌است : النهمطان (ن:الیهبطان ـ البهطمان؟) درمواليد ـ کتاب‌الفأل‌النجومی ـ کتاب‌المواليد ـ کتاب تحویل سنی‌المواليد ـ کتاب‌التشبیه والتمثیل ـ کتاب‌المنتحل من‌اقاویل المنجمین دراخباروسائل ومواليد وجزآن[۲].

ازمیان فرزندان ابوسهل بعضی مانند اسمعیل وابوالعباس فضل و عبدالله وسهل وپسرسهل حسن به علم نجوم توجه ودرآن تألیفاتی داشته‌اند [۳].

۷ - **عمر بن فرخان** ـ ابو حفص‌عمربن فرخان الطبری بنقل قفطی مردی دانشمند ویکی از رؤساء مترجمان ومطلعین از علم حرکات نجوم و احکام‌آنها بوده ودر خدمت یحیی‌بن خالدبن برمك بسرمیبرده است . در ایام خلافت مأمون وزیر او ذوالریاستین فضل بن‌سهل، عمربن‌الفرخان را ازشهر خویش بخواست ودرخدمت‌مأمون

۱ــ اخبار الحکما ص ۲۶۶ . دراین کتاب نام مذکور چنین نقل شده است : خرشاذماه طیماذاه مابارار بادحسروانشاه ، و صورت تصحیح شدهٔ مذکور درمتن راازکتاب خاندان‌نوبختی مرحوم عباس اقبال‌ص۱۱ نقل کرده‌ام . جزء طیماذا رانجاشی درکتاب رجال طیمارث نقل کرده است‌که‌گویا تحریف نانلفطی ازطهمورث باشد .

۲ــ راجع باحوال ابوسهل پسر نوبخت رجوع شود به اخبار الحکما ص۱۶۸ ــ ۱۶۹ و ۲۶۶ ــ ۲۶۷ و الفهرست ص ۳۸۲ ــ ۳۸۳ وخاندان نوبختی ص ۱۱ ــ ۱۴

۳ ــ رجوع شود به‌خاندان نوبختی ص ۱۵ ــ ۲۱

گماشت و او کتابهای بسیار برای وی ترجمه کرد و احکامی درنجوم داشت که همواره مقبول منجمان اسلامی بود . عمربن الفرخان کتبی درنجوم وسایر ابواب فلسفه‌نوشت‌و ازآنجمله بود کتابی درتفسیر چهار مقاله ازبطلیموس که بدست ابن البطریق نقل شده بود و کتاب المحاسن و کتاب اتفاق الفلاسفة و اختلافهم فی خطوط[۱]. پسرمحمدنیز ازمنجمین دانشمند ومشهوروصاحب تألیفات متعدد بود [۲].

۸- **ابوالحسن علی بن زیادالتمیمی** - وی مترجم معروف کتاب زیج شهریار از پهلوی به عربی است . این کتاب مجموعه‌یی از جداول نجومی بود کـه در اواخر عهد ساسانی ترتیب یافت و زیك شتریار [۳] یعنی جداول نجومی شاهی نامیده شد.

۹ - **ربّن الطبری** - قفطی اورا ازیهودیان طبرستان دانسته و گفته است کـه ربن و ربین وراب از نامهای مقدمان شریعت یهودی است لیکن میدانیم کـه « ربن » کلمهٔیی سریانی و بمعنی استاد ، استاد بزرگ بوده و معمولا برای نامیدن فضلاءبزرگ نصرانی‌ویهود که با زبان و ادب سریانی سر و کار داشته و یا خود از مشاهیر علمای زمان بوده‌اند بکار میرفته است . بهر حال در تاریخ طبری هنگامیکه ذکـر پسر این دانشمند یعنی علی رفته ازاو بصفت نصرانی یاد شده [٤] وعلی‌بن زید بیهقی گفته‌است که او از کتاب شهر مرو و بـا همتی رفیع و عـالم بانجیل و طب بـوده و تفسیر ربن «المعلم‌العظیم» است [٥]. نام این ربن الطبری سهل واوطبیب‌ومنجم وعالم به هندسه و ریاضیات بوده‌و کتبی درحکمت وعلوم « ازلغتی بلغت دیگر» وظاهراً ازیونانی‌وسریانی بعربی نقل کرد . ازجملهٔ منقولات وی نسخه‌یی از المجسطی بود از یـونانی بعربی کاملتر ازسایرنسخ منقوله[٦]. وی درقرن دوم و اوایل قرن سوم میزیسته‌است. پسراو علی دبیرمازیاربن‌قارن بودوچون‌مازیار در۲۲٤ هجری‌بدست لشکریان عبدالله‌بن‌طاهر اسیر وتسلیم کسان معتصم گردید،اوبخدمت خلیفه درآمد .

---

۱ ـ اخبارالحکما ص۱٦۱ ـ ۱٦۲ . الفهرست ص۳۸۱ ۲ـ الفهرسب ص ۳۸۲

۳ـ Zik - i - chatro-ayar ٤ـ تاریخ طبری حوادث سال ۲۲٤ واقعهٔ مازیاربن قارن

٥ـ تتمة صوان الحکمة ص ۹

٦ـ اخبارالحکما ص ۱۲۸ و ۱٥٥ . عیون‌الانباء ج ۱ص ۲۰۸ ـ ۳۰۹

۱۰-**ابوزکریا یوحنابن‌ماسویه**- وی از اطباء معروف گند شاپوراست که‌از اواخر قرن دوم‌هجری‌نام وی درضمن اسامی‌اطباء ومترجمان آشکار شد وشهرت عمدهٔ او در آغاز قرن سوم وعلی‌الخصوص‌در عهد مأمون بود که‌او را بریاست‌بیت‌الحکمة که مرکز تألیف وترجمه‌بود ، گماشت وچنانکه درشرح‌احوال حنین‌بن‌اسحق خواهیم‌دید آن مترجم بزرگ چندی شاگرد او بود . یوحنابن ماسویه بامأمون و معتصم و الواثق و المتوکل معاصر بود وبسال۲٤۳ دربغداد در گذشت . صاحبان تراجم‌اطباآغازکار اورا از عهد هارون الرشید دانسته و گفته‌اند که رشید اورا بترجمهٔ کتب طبی قدیم که هنگام فتح انقره و عموریه وسایر بلاد روم بدست‌آورده بود گماشت و کاتبان حاذق در اختیار او نهاد واو هارون وامین ومأمون وخلفای بعد ازآنانرا تا المتوکل خدمت کرد. یوحنا در عهد متوکل در گذشت ومجلس درس ونظری داشت که انواع‌علوم‌قدیم درآن تدریس میشد وشاگردان بسیار درآنجا گرد میآمدند . میگویند مجلس درس اورا در میان‌متطببان وعالمان نظیری نبود .

پدر اوماسویه ازتربیت یافتگان گند شاپور و مطلع درطب و دارو شناسی بود و درعهد رشید ازآل بختیشوع برخوردار گشت ودراین شهر ازاو و یك کنیزك صقلابی یوحنا بوجود آمد و در خدمت جبرائیل بن بختیشوع تربیت شد و درحالیکه هنوز کودك بود ریاست بیمارستان یافت و رئیس شاگردان جبرائیل شد . قفطی (۱) وابن ابی اصیبعه (۲) شرح احوال یوحنا را بتفصیل‌آورده‌اند . ازترجمه های یوحنا وتألیف طبی‌او کتابهای‌ذیل‌را در کتب‌حکماواطبا آورده‌اند : کتاب‌الکمال والتمام- کتاب‌الکامل- کتاب‌الحمام - کتاب‌رفع‌ضررالاغذیه - کتاب‌الاسهال - کتاب‌علاج الصداع - کتاب‌السدر والدوار- کتابی‌دراینکه چراالطباازعلاج زنان بارور دربعض‌ماههای حمل‌آنان خودداری کرده‌اند - کتاب محنة‌الطبیب - کتاب الصوت و البحة - کتاب ماءالشعیر - کتاب‌الفصد والحجامة- کتاب المرةالسوداء - کتاب‌علاج النساء اللاتی لایحبلن - کتاب‌اصلاح‌الادویة المسهلة - کتاب‌الحمیات المشجر - کتاب القولنج - کتاب‌البرهان‌مشتمل‌برسی‌قسمت-

---

۱ - ازصحیفهٔ ۲٤۸ ببعد اخبارالحکما ۲- عیون‌الانباء ج ۱ ص ۱۷۵ - ۱۸۳

کتاب البصیرة ـ کتاب الجذام ـ کتاب النجح که کناش کوچکی بود و برای مأمون ترتیب یافت. یوحنا بن ماسویه ازمترجمان زمان برای ترجمهٔ کتب یونانی هم استفاده میکرد وازآنجمله ازحنین بن اسحق که ذکر اوخواهدآمد .

پسر دیگر ماسویه میخائیل نام داشت و از پزشکان معروف زمان خود و در خدمت مأمون صاحب اعتبار ونزد اطباءِ بغداد مقبول القول ومحترم بود.(۱)

۱۱ـ **ابو یحیی البطریق** ازمترجمان عهد منصور بوده ووفاتش درحدودسال ۸۰۰ میلادی(۱۸٤ه) اتفاق افتاده‌است. ترجمه‌هایی ازجالینوس وابقراطرا بوی نسبت‌داده‌اند وهمچنین است ترجمهٔ کتاب الاربعه(۲) از بطلیموس القلوذی که دربارهٔ آن درملحقات سخن خواهیم گفت .

۱۲ـ **ابن البطریق**(ابوزکریا یحیی یا یوحنا)پسرابو یحیی البطریق ازمعاصران مأمون (۱۹۸ـ ۲۱۸) و از مترجمان عهد او بود . وی در ترجمه امین و در تأدیهٔ معانی ماهر بود لیکن درعربیت قوت بسیارنداشت . ترجمه‌های او بفلسفه وطب اختصاص داشت ولی بفلسفه بیشتر راغب بود وعده‌یی از کتب ارسطو و چند کتاب را از بقراط ترجمه کردوهمچنین کتابی را ازاسکندروس طرالیوس (۳) طبیب یونانی بنام «کتاب البرسام» که بعربی درآورد (٤) . وی بیشتر به حسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین اختصاص داشت واهمیت او بیشتردرآنست که بزبان لاتین آشنا بود زیرا درمیان مترجمان اسلامی کمتر کسی را میدانیم که باین زبان آشنایی داشته بوده باشد و اگرچه ابن ابی اصیبعه میگوید که یونانی نمی‌دانست بااینحال ترجمهٔ عده‌یی از کتب یونانی در موارد مختلف الفهرست بدونسبت داده‌شده وازآن جمله‌است یکی ترجمهٔ طیماوس(۵) افلاطون وتمام کتاب السماء والعالم (٦) ارسطو وتمام مجموعهٔ موسوم به کتاب الحیوان

۱ـ اخبار الحکماء القفطی ص۲۱۵ـ ۲۱٦ . عیون الانباء ج۱ ص ۱۸۳ ـ۱۸٤

۲ ـ Quadripartitum ۳ ـ Alexandros de Tralleis طبیب یونانی که درطرالیوس Tralleis ازبلاد لیدیه Lydie درقرن ششم میلادی ولادت یافته وبشغل پزشکی بیشتر درشهر رم مشغول بوده است وی یکی از بهترین اطباء یونانی بعد ازابقراط شمرده شده‌است . ازمعروف واصلی او باسم Biblia iatrica duocaideca حاوی‌چندین مقاله در عموم مسائل طب بوده است (۵۲۵ ـ ٦۰٦ میلادی) ٤ ـ اخبار الحکما ص ٤۱

۵ ـ Timaios (Timée) ٦ ـ le Ciel et le Monde

ارسطو که حنین بن اسحق آنها را اصلاح کرد و کتاب الترياق[١] جالینوس. ظاهراً ترجمهٔ کتاب سرالاسرار[٢] منسوب به ارسطو هم از او بود. این کتاب که حاوی حکایات و اسماروعقاید عمومی بوده درقرون وسطی میان اروپائیان شهرتی داشته‌است. آثارموجود او را درملحقات ذکرخواهیم کرد.

١٣- **محمد بن ابراهیم الفزاری** ازمنجمین بزرگ ایرانی معاصرمنصورخلیفهٔ عباسی است. پدر وی ابراهیم بن حبیب الفزاری را نخستین کسی دانسته‌اند که در دورهٔ اسلامی بساختن اسطرلاب توفیق یافت واز او کتبی درعلم نجوم ذکر کرده‌اند[٣]. این دانشمند وپسر اومحمد از کسانی هستند که نخستین بار ازنجوم هندی استفاده کردند و با اطلاعی که از ارتباط علمی ایرانیان دورهٔ ساسانی باهند داریم این امر بهیچ روی مستبعد بنظر نمیرسد. ابراهیم و محمد قسمتی از مجموعهٔ نجومی السند هند (سید هانتا[٤]) را که مهمترین آنها متعلق بحدود قرن پنجم میلادی است میشناخته واز آن مستفیدبوده‌اند[٥] و محمد ازمنصورفرمان نقل «سیدها نتا» را بعربی یافت تا ازروی آن کتابی که مسلمین آنرا مبنای حرکت کواکب گیرند ترتیب دهد. محمدبن ابراهیم چنین کرد و کتابی پدیدآورد که منجمین آنرا «السند هندالکبیر» نامیدند که تا عهد مأمون مورد استفاده بود تامحمدبن موسی الخوارزمی آنرا تلخیص کرد و زیج خود را بابعضی از تصرفات و وارد کردن قسمتی ازاصول ایرانی ویونانی برمبنای آن ترتیب داد[٦].

وفات محمدبن ابراهیم درحدود سال ١٨٣ هجری اتفاق افتاده است.

١٤- **خاندان حنین**. نخستین فرداین خاندان **ابوزیدحنین بن اسحق العبادی الطبیب** از عیسویان حیره است. ولادت اوبسال ١٩٤ هجری اتفاق افتاد. پدروی مردی صیرفی وبقولی دوافروش بود واوپس ازرشد ببصره رفت و بقول القفطی عربی را درآنجا از خلیل بن احمد فراگرفت و از آنجا ببغداد شتافت تا بآموختن علم طب پردازد لیکن

---

١ — De Theriaca

٢ — Secreta Secretorum

٣ — اخبار الحکما ص ٤٢ و La Science arabe تألیف آلدومیلی ص ٦٩

٤ — Siddhânta

٥ — مؤلفین عربی السندهندرا «الدهرالداهر» ترجمه ومعنی کرده‌اند (قفطی ص ١٧٧)

٦ — رجوع شود به همین کتاب ص ٤٠. اخبار الحکما ص ١٧٧— ١٧٨. La Science arabe ص ٦٩. تاریخ التمدن الاسلامی ج ٣ ص ١٢٦

دراین‌کار دچار زحمت شد زیرا پزشکان خاصه پزشکان گندشاپور که در بغداد بودند باورود تاجرزادگان درحوزهٔ اطبامخالفت میکردند.دراین هنگام مهمترین وقدیمترین مجالس طب مجلس یوحنابن ماسویه یکی ازمتخرجین بیمارستان گند شاپور بود. حنین بخدمت اوشتافت و اتفاق‌را یکباررراجع بمطلبی که نزد یوحنا میخواند پرسش و اعتراضی کرد. یوحنا براوخشم گرفت و او را از مجلس خود براند. این امر برحنین سخت گران‌آمد و تصمیم گرفت طب را بزبان اصلی‌آن یعنی یونانی بیاموزد و محتاج متطببان نگردد. بهمین فکردوسال ازبغداد باسکندریه‌رفت وزبان یونانی وادبیات‌آنرا بنیکی فرا گرفت واشعار«اومیروس» (۱) را حفظ کرد وبااین تحصیلات‌اعلم اهل زمان خود دریونانی و سریانی گشت و زبان عربی را نیز میدانست و ازینروی برای ترجمه آماده شد چنانکه غالب دانشمندان بغداد محتاج او شدند حتی یوحنابن ماسویه که اورا بنقل برخی از کتب جالینوس بسریانی و عربی گماشت (۲). وی‌برای جبریل بن بختیشوع نیز چنانکه گفته‌ایم کتاب التشریح جالینوس را ترجمه کرد. جبریل با حنین بحرمت رفتار میکرد و اورا «ربن حنین» یعنی «استاد حنین» خطاب میکرد. هنگامی که مأمون تصمیم بنقل فلسفهٔ یونانی بزبان عربی گرفت پس از تحقیق حنین را برای ترجمه و مطالعه و اصلاح ترجمه های مترجمانی از قبیل حجاج بن مطر و ابن‌البطریق وسلم صاحب بیت الحکمة ودیگران بر گزید. اعتقاد مأمون درحق‌حنین چندان بود که هموزن هر کتاب که بعربی ترجمه میکرد درهم بدومیدادوبهمین سبب حنین ترجمه‌های خودرا با خط درشت کوفی بر اوراق ضخیم مینوشت تا وزن کتاب بیشترشود وابن ابی‌اصیبعه خود ازاینگونه کتب حنین‌را که بخط‌کاتب‌او«الازرق»نوشته

---

۱ — Homère

۲ — طبقات الاطباج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۸۹ . شرح این‌واقعه وکیفیت تحصیل وآغازکار حنین‌و سهرت بی‌نظیر او درطب وفراگرفتن زبان یونانی ومهارت درترجمه و حسن اخلاق و رفتار وی در طب و مداوا بتفصیل در اخبار الحکماء قفطی ص۱۲۰ — ۱۲۱ وعیون الانباء ابن ابی‌اصیبعه ح ۱ص ۱۸٤ — ۲۰۰ آمده است .

شده بود دیده و در کتاب خود و صف کرده است[١] . گویند حنین خود در طلب کتب یونانی وترجمهٔ آنها ببلاد روم و یونان سفر کرد . وی برای بنی موسی هم کتبی بعربی ترجمه میکرد وچون بنی موسی دوستدار کتب ریاضی بودند ظاهراً ترجمه های حنین برای آنان هم از اینگونه کتب یونانی بوده است . البته بحنین چنانکه خواهیم دید ترجمهٔ کتب فلسفی و منطقی را نیزنسبت داده‌اند لیکن شهرت او بیشتر درترجمهٔ کتب طبی یونانی خاصه کتب ابقراط و جالینوس بوده است . حنین بعد از عهد مأمون نیز بترجمه وریاست وهدایت مترجمان اشتغال داشت ومثلا در عهد المتوکل آثار مترجم اصطفن بن بسیل ویحیی بن هارون و موسی بن خالدالترجمان میبایست بردست حنین اصلاح شود وعلاوه براین سمت طبابت متوکل نیز با او بود . وفات اوشش روز گذشته ازصفرسال ٢٦٠[٢] ویا در٢٦٤[٣]اتفاق افتاد . علی‌بن زید بیهقی‌درتتمة صوان‌الحکمة نوشته است که مولد حنین بغداد بود ودرشام تربیت‌وتعلیم‌یافت،وی ازهفده سالگی بکار ترجمه پرداخت[٤] و تا پایان عمر بدین کار مشتغل بود . این مرد را بعد از اسکندر الافرودیسی‌الدمشقی معاصرجالینوس ومفسرمعروف کتب ارسطو[٥]،عالمترین‌مردبزبان یونانی دانسته اند[٦] و او حقاً زعیم و پیشوای مترجمان زمان خود بود . نزدیك صد کتاب ازجالینوس‌بسریانی ونیم‌آنرا بعربی‌نقل کردواز تألیفات اوریباسیوس و بولس‌الاجانیطی وابقراط وارسطو وروفوس وشروح آنها نیز عده‌یی را بعربی درآورد. اهمیت حنین بن اسحق بیشتر درآنست که نه تنها خود عدهٔ کثیری از کتب یونانی و سریانی‌را بعربی نقل کرد، بلکه چند تن از مترجمان معروف که نام برخی رادیده‌ایم زیردست اوتربیت شدند که توانستند دنبالهٔکار اورا بگیرند .

حنین علاوه بر ترجمهٔ کتب طبی وعلمی چندین رساله و کتاب نیزدرطب‌وتاریخ

---

١ ــ عیون‌الانباء ج ١ ص ١٩٧

٢ ــ الفهرست ص ٤٠٩ ــ اخبار الحکماء ص ١١٩ .

٣ ــ عیون‌الانباء ج ١ ص ١٩٠ وتتمة صوان‌الحکمة ح ص ٣ وتاریخ‌التمدن الاسلامی ج٣ص١٤٤

٤ــ التراث‌الیونانی‌فی‌الحضارة الاسلامیه ترجمه وتلفیق عبدالرحمن بدوی چاپ مصر١٩٤٦ص٥٨

٥ــ برای اطلاع از احوال اورجوع شود به عیون‌الانباء ج ١ ص ٦٩ ببعد .

٦ــ تتمة صوان الحکمة ص ٣

وبعضی ازعلوم ادبی تألیف کردوهمچنین قسمتی از کتب جالینوس را تلخیص نمودورسالاتی بنحو سؤال وجواب برای تعلیم اصول طب نوشت .

از ترجمه‌های معروف حنین بن اسحق بعربی یا بسریانی وازسریانی بعربی باید کتب ذیل رانام برد :

از ابقراط ویاتفسیرهای جالینوس برابقراط : کتاب عهد ابقراط [۱] ترجمه از یونانی بسریانی ـ قسمتی از کتاب الفصول [۲] ابقراط که مابقی آن راعیسی بن چهاربخت (صهاربخت ـ صهربخت) ترجمه کرد ـ کتاب تقدمة المعرفة [۳] ازیونانی بعربی ـ کتاب الکسر [٤] درچهار مقاله ازیونانی بعربی ـ کتاب الاهویة والمیاه والبلدان [٥] درسه مقاله ازیونانی بعربی ـ کتاب طبیعة الانسان [٦] ازیونانی بعربی ـ کتاب البحران [۷] ـ کتاب ایام البحران [۸] ـ کتاب المولودین لسبعة اشهر [۹] ـ کتاب المولودین لثمانیة اشهر [۱۰] ـ کتاب امراض الحادة ـ جراحات الرأس [۱۱] ـ ابیذیمیا [۱۲] ـ کتاب الغذاء [۱۳] .

ازتألیفات جالینوس که حنین غالب آنها رابسریانی ترجمه کرده‌است [۱٤] ، کتب ذیل رامیتوان ذکر کرد: ازمجموعهٔ ستةعشر جالینوس: کتاب الفرق ـ کتاب الصناعة [۱٥] ـ کتاب النبض [۱٦] ـ رساله یی در چگونگی شفاء امراض ـ کتاب الاسطقسات علی رأی ابقراط [۱۷] ـ کتاب المزاج ـ کتاب القوی الطبیعیة ـ کتاب العلل والاعراض ـ یك مقاله از کتاب النبض الکبیر ـ کتاب اصناف الحمیات [۱۸] ـ کتاب المقالات الخمس در

---

۱ — le Serment ۲ ـ les Aphorismes
۳ - la Bienséance ٤ - des Fractures
٥ - le livre des airs,des eaux et des lieux
٦ - le traité de la nature de l'homme
۷ - des Crises ۸ - des Jours critiques
۹ - du Foetus de sept mois
۱۰ - du Fœtus de huit mois
۱۱ - des Plaies de la tête
۱۲ - des Epidémies
۱۳ - de l'Alimentation (درهضم)
۱٤ — الفهرست چاپ مصر ص ٤۰۳
۱٥ - Ars parva (l' Art médical) ۱٦ - du Pouls
۱۷ - des éléments selon Hippocrate
۱۸ - des différentes fièvres

تشریح[۱] مرکب از کتاب العظام ـ کتاب العضل ـ کتاب العصب و کتاب العروق در دو قسمت .
خارج از ستهٔ عشر: نیمی از کتاب الحاجة الی التنفس ـ کتاب الحرکات المجهولة از یونانی بعربی ـ
کتاب فی الذبول ـ کتاب الترياق [۲] باختصار در دو مقاله ـ کتاب آراء ابقراط و فلاطن [۳]
که ترجمهٔ آنرا بحبیش نیز نسبت داده‌اند ـ کتاب فی مداواة الامراض [٤] ـ کتاب
تدبیر ابقراط للامراض الحادة در یك مقاله ـ کتاب فی ان الطبیب الفاضل فیلسوف [٥]
کتب صحیحه و غیر صحیحهٔ ابقراط ـ کتاب محنة الطبیب ـ کتاب فی الحث علی تعلم الطب ـ
کتاب الادویة المفردة در یازده مقاله ـ کتاب المنی...

چنانکه گفته‌ایم غیر از ابقراط و جالینوس ، حنین از اطباء دیگر نیز کتب و
مقالاتی بعربی یاسریانی نقل کرد و از آن جمله است رساله‌یی از اوریباسیوس برای
پسرش اسطاث[٦] در نه مقاله و رساله‌یی ازهمین پزشك برای پدرش در چهار مقاله و کتاب
السبعین[۷] از همان طبیب که با شرکت عیسی بن یحیی بسریانی نقل شد . از فولس
(بولس) الاجانیطی هم حنین « کتاب الکناش فی الطب» را درهفت مقاله ترجمه کرد [۸]
وهمچنین است دو مقاله درباب دواب وسموم منسوب به دیسقوریدس العین زربی[۹] که
بعضی ترجمهٔ آنها را به « حبیش الاعسم » نسبت داده‌اند (این دو رساله اکنون دردست

---

۱ - Des administrations anatomiques

۲ - de Theriaca

۳ - des Dogmes d' Hippocrate et de platon

٤ - La mèthode de guérir

٥ ـ Du meilleur médecin et philosophe

٦ - Eustache . این رساله موسوم است به Synopsis

۷ ـ معلوم نیست کدامیك از کتب اریباز است . مجموع آثار ومقالات این طبیب هفتاد است که نخستین بار از ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۹ باشتراك Daremberg و Bussemacker بفرانسه ترجمه و در پاریس چاپ شده است .

۸ ـ این کتاب الکناش که درهفت مقاله بود کتاب معروف بولس الاجانیطی در «طب» است که اکنون دردست واجزاء هفتگانهٔ آن بدین شرح است :
کتاب اول دربهداشت ازطریق برهیز (احتماع) .
کتاب دوم درمعالجات عمومی.
کتاب سوم درییماریهای مومغز واعصاب وگوش وچشم وبینی ودهان
کتاب چهارم درجذام وامراض پوست وسوختگیها وجراحی عمومی ونزف الدم .
کتاب پنجم درسموم . کتاب ششم درجراحی . کتاب هفتم درداروشناسی

۹ ـ Dioskourides d'Anazarba طبیب معروف قرن اول میلادی است . Anazarbas (Anazarba) درکیلیکیه واقع است.

است. حنین بن اسحق کتاب حفظ الصحه[١] از روفس الکبیر الافسسی[٢] طبیب معروف قرن اول میلادی را نیز ترجمه کرد.

حنین بن اسحق بهمان نحو که گفته شد در اصلاح بعضی از ترجمه‌ها نیز شرکت داشت بدین معنی که چون یکچند در عهد مأمون و متوکل ریاست ورسیدگی بکار مترجمان را عهده‌دار بود کتبی را که آنان ترجمه میکرده‌اند مطالعه و اصلاح مینمود وبهمین سبب غالب کتبی که مترجمانی مانند حبیش الاعسم و عیسی بن یحیی و جز آنان بعربی ترجمه کرده‌اند بحنین نسبت داده شده است[٣]. ازجملهٔ اصلاحات حنین یکی کتاب حیلة البرؤ ازستة عشر جالینوس است و کتاب منافع الاعضاء[٤] جالینوس که حبیش الاعسم بعربی نقل کرد و کتاب علل النفس و کتاب حرکة العضل جالینوس که اصطفن بن بسیل (اصطفان بن باسیل) ترجمه کرد[٥].

بحنین بن اسحق تألیف کتبی رانیز درطب نسبت داده‌اند که اگرچه تصور ترجمه نسبت بغالب آنها میرود دراینجا بذکر بعضی از آنها مبادرت میشود: کتاب المسائل فی الطب برای محصلین این فن ـ کتاب الحمام دریك مقاله ـ کتاب اللبن دریك مقاله ـ کتاب علاج العین درده مقاله که درهرمقاله ازآن راجع بقسمتی از امراض چشم یا طرزمداوای آن بحث میشد و ازینروی برخی ازاجزاء آنرا جداگانه بنام کتب تازه‌یی ذکر کرده‌اند مانند تقاسیم علل العین دریك مقاله ـ اختیار ادویة علل العین دریك مقاله ـ علاج (مداواة) امراض العین بالحدید در یك مقاله. حنین کتاب دیگری هم درباب چشم برطریق سؤال وجواب دارد (کتاب العین) که برای دو پسرش داود واسحق تألیف کرد ـ اختصاری ازستة عشر برطریق سؤال وجواب برای پسران خود ـ کتاب الاسنان واللثه ـ رسالة فی قرص العود ـ رسالة فی قرص الورد ـ کتاب الفرق بین الغذاء والدواء والمسهل ـ کتاب قوی الاغذیه ـ کتاب تدبیر الناقه (الناقهین) دریك مقاله ـ کتاب معرفة اوجاع

---

١ - la Diététique

٢ - Rufus d'Ephèse

٣ - الفهرست ص ٤٠٣

٤ - De l' usage des parties du corps humain

٥ - راجع بترجمه‌ها واصلاحات حنین مخصوصاً رجوع کنید به الفهرست چاپ مصر ازص ٤٠١ تا ٤٠٨

المعدةوعلاجها در دومقاله ـ کتاب البول برطریق سؤال وجواب درسه‌مقاله ـ کتاب الآجال دریك مقاله ـ کتاب تولدالحصاة دریك مقاله ... (١)

حنین بن اسحق غیراز ترجمه‌ها وتألیفات خود درطب، دارای آثار مترجم یامؤلفی دردیگر ابواب علوم نیز بود وازآنجمله است کتاب قاطیغوریاس بتفسیر ثامسطیوس (٢) دریك مقاله ـ تولدالنار بین الحجرین دریك مقاله ـ احکام الاعراب بنا برمذهب یونانیان در دومقاله ـ کتابی درنحو ـ رساله‌یی دردلالت قدر برتوحید ـ تعبیرالرؤیادرپنج مقاله از ارطامیدورس صاحب کتاب الرؤیا ـ مقاله‌یی درعلت شوری آب دریا ـ نوادرالفلاسفةوالحکما (٣) ـ کلام فی آلاتارالعلویة ـ مقالة فی قوس قزح ـ کتاب تاریخ العالم و المبداء و الانبیاء والامم والخلفاء والملوك فی الاسلام که ازخلقت آدم شروع کرده وپس ازذکرانبیاء بعد ازآدم ببیان ملوك بنی اسرائیل ویونان و روم وسپس بذکرابتداء اسلام وخلفای بنی امیه وبنی هاشم تاعصر حیات خود یعنی تا زمان المتوکل علی الله پرداخته بود. مجموعه‌یی ازتفسیرهای علمای یونان بر کتاب السماء والعالم ارسطو که حنین در ترجمه و اصلاح آنها دست داشت ـ کتابی درباب سخنان افلاطون درطیماوس ـ کتاب الصوت از جالینوس ـ انالوطیقای اول (٤) وانالوطیقای دوم (٥) از ارسطو که قسمتهایی ازآنرا بسریانی ترجمه کرد ـ کتاب الکون والفساد (٦) ارسطو که بسریانی نقل کرد ـ کتاب النفس (٧) ارسطو درسه مقاله که بسریانی نقل کرد ـ کتاب باری ارمینیاس که خود آنرا بسریانی و

---

١ ـ برای اطلاع ازهمهٔ تألیفات وترجمه‌های حنین که ذکرتمامی آنها باعث اطالهٔ کلام است علاوه برالفهرست رجوع کنید به: اخبارالحکماء ص ١١٩ ـ ١٢٠. عیون الانباء فی طبقات الاطباع ج ١ ص ١٩٧ ـ ٢٠٠

٢ ـ Themistios de Paphlagonie فیلسوف یونانی که در حدود ٣٩٥ میلادی در قسطنطنیه درگذشت. وی ازشارحین معروف آثار ارسطواست.

٣ ـ این کتاب بشمارهٔ ٧٥٦ درکتابخانهٔ اسکوریال موجود است. رجوع شود بمقالهٔ ذیل Das Erbe der Antike in Orient und Okzident: C.H. Becker درمجموعهٔ التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیة ترجمهٔ عبدالرحمن بدوی چاپ مصر ١٩٤٦ ص ٣٩

٤ - les premiers Analytiques

٥ - les derniers Analytiques

٦ - Génération et Corruption

٧ - Traité de l'Ame

پسرش اسحق بعربی نقل کرد ـ ترجمه وتفسیر کتاب السیاسة [۱] افلاطون و کتاب النوامیس [۲] او. دربارهٔ آثارموجود حنین بتفصیل درملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت.

حنین بن اسحق دوپسرداشت بنام **داود و اسحق** که برخی از کتب خودرا در طب برای آنان نگاشت وبعضی از کتب جالینوس رانیز برای آندو ترجمه کرد. ازاین دوپسر داود طبیب واسحق دوستدارفلسفه ومترجم کتب فلسفی وطبی بود و اوست که توانست جای پدررا گیرد ودرفضل وصحت نقل ازیونانی وسریانی بعربی ازجملهٔ مشاهیر مترجمان گردد. **ابو یعقوب اسحق بن حنین** کمتر بترجمهٔ کتب طب وبیشتر بترجمهٔ کتب فلسفی خاصه کتب ارسطو و شرح او و بعض کتب ریاضی توجه داشت. وی از معاصران وندمای المکتفی بالله (۲۸۹ـ۲۹۵ هجری) بود و چنانکه گفته‌اند برخلاف پدر که تاآخرعمر آیین مسیحی داشت بدین اسلام درآمد. اسحق درعربیت فصیح ومطلع بود، شعرعربی نیز میسرود، وی در پایان عمر دچار فالج شد و بسال ۲۹۸ بعهدالمقتدر درگذشت [۳]. ازجملهٔ ترجمه‌های اوست. رسالهٔ سوفسطس [٤] افلاطون بتفسیر الامفیدورس ـ ازارسطو: قسمتی ازاناالوطیقای اول وتمام اناالوطیقای دوم بسریانی، وطوبیقا [٥] بسریانی، وریطوریقا [٦] بعربی، و کتاب الکون والفساد ازسریانی بعربی ـ کتاب النفس ازسریانی بعربی ومقابلهٔ آن باردیگر باشرح ثامسطیوس ـ چند قسمت از کتاب الحروف معروف به‌الهیات [۷] و کتاب الاخلاق (مجموعه‌های ارسطوراجع به‌اخلاق) بتفسیر فرفوریوس وتفسیردیگری ازهمان کتاب بوسیلهٔ ثامسطیوس وشرح الاسکندر الافرودیسی برسوفسطیقا وریطوریقا (خطابه) وابوطیقا (بوطیقا) [۸] ی ارسطو ـ کتاب ایساغوجی ازفرفوریوس و اختصار کتاب اقلیدس ونقل واصلاح جوامع اسکندرانیین درشرح کتاب الفصول ابقراط بوسیلهٔ جالینوس. ترجمهٔ المجسطی بطلیموس که ثابت آنرا اصلاح کرد.

---

۱ - la Politique ۲ - les Lois

۳ - برای اطلاع از احوال و آثار اسحق بن حنین رجوع شود به‌طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱ و تتمهٔ صوان الحکمة ارعلی بن زیدالبیهقی چاپ لاهور ۱۹۳۵ ص ٤ والفهرست ابن‌الندیم ص ٤۱٥ واخبار الحکما ص ٥۷

٤ - le Sophiste ٥ - les Topiques

٦ - la Rhétorique ۷ - Métaphysique

۸ - la Poétique

ازجملهٔ تألیفات او کتابی بود بنام تاریخ الاطبا که ابن‌الندیم از آن استفاده کرد[۱] و کتاب آداب‌الفلاسفة ونوادرهم و کتابی در نبض و کتاب صنعة‌العلاج بالحدید و کتاب الادویة المفردة و کتاب الکناش‌الخف و مقالدیی در توحید. آثارموجود اورا درملحقات مذکور خواهیم داشت.

از آنچه گذشت ونیز بامطالعهٔ کتب تاریخ فلسفه وحکما درتمدن اسلامی، اهمیت خاندان حنین برمامسلم میشود. این‌خاندان در پیشرفت علم خاصه علم طب بنابر رأی ونظر یونانیان وشراح اسکندرانی دارای همان اهمیت اند که خاندان بختیشوع درمعرفی طب ایرانی بوده‌اند بلکه ازبعض جهات خاصه کثرت وتنوع آثار مترجم بر آن‌خاندان نیز بر تری دارند وسهم عمده دراین باب با حنین‌بن اسحق بزرگترین ودانشمندترین فرد این خاندان است.

۱۵ـ**قسطا بن لوقا البعلبکّی**ـ ابن‌الندیم او را در ردیف حنین‌بن‌اسحق قرار داده وحتی براو برتری نهاده و گفته است: «واجب بود که ذکر او بسبب فضل وبلندی‌جاه وتقدم وی درصناعت طب‌برحنین مقدم‌داشته‌آید لیکن یکی‌از دوستان از من خواسته است که حنین رابراومقدم دارم واین هردومرد فاضل‌اند»[۲]. وی در غالب علوم واز آنجمله درطب وفلسفه‌وهندسه وحساب ونجوم وموسیقی براعت داشت و درزبان یونانی فصیح بودوعربی‌را نیکو مینوشت و زبان سریانی را خوب میدانست. اصلش از نصارای شام وازشهرمشهور بعلبك بود. دیر گاهی در بغداد بسربرد و در آخر عمر نزدیکی از ملوك ارمنستان میگذراند و آنجا نیز بترجمه و تألیف اشتغال داشت تا در گذشت. بروایت القفطی قسطا درایام بنی‌العباس ببلاد روم رفت وبسیاری از کتب آنانرا بدست آورد وبشام سفر کردوسپس بعراق خوانده شد تا بنقل آن کتب بعربی مبادرت کند واومعاصر یعقوب‌بن‌اسحق کندی‌بود. قسطاعده‌یی از کتب طبی وفلسفی وریاضی وفلکی یونانی را بعربی ترجمه کرد وچون درنقل امین وزبردست بود، ترجمه های وی مورد اعتماد قرار گرفت وعلاوه براین بسیاری ازترجمه‌های مترجمان را نیز تصحیح واصلاح میکرد وازخصائص‌او آن‌بود که درعین ایرادمعانی کثیردراختصارالفاظ بسیارمیکوشید.

۱ ـ الفهرست ص۳۹۷ و ۳۹۸ و ۴۰۶ و ۴۱۵

۲ ـ الفهرست ص ۴۱۰

وی علاوه برترجمه ها وتفسیرها و شروح خود تألیفاتی در ابواب مختلف خاصه درعلم طب نیز داشت .

ازترجمه‌های او کتب ذیل را میتوان یاد کرد :

قسمتی ازالکون والفساد ارسطو - ترجمهٔ تفسیر الاسکندر الافرودیسی برمقالهٔ چهارم از کتاب السماع الطبیعی[۱] ارسطو که قسطا تا مبحث زمان ازآنراترجمه کردو همچنین است ازتفاسیراسکندر برمقالهٔ پنجم ومقالهٔ ششم السماع الطبیعی - قسطا ازتفسیر یحیی النحوی الاسکندرانی برالسماع الطبیعی ارسطو نیز قسمتی را ترجمه کرد . از فاوطرخس[۲] هم کتاب الآراء الطبیعیة را که محتوی آراء فلاسفه در مسائل طبیعیات در پنج مقاله بودترجمه کردوازذیوفنطس[۳] کتاب جبرومقابله‌دواز «ایرن» کتاب الحیل[٤] را.

ازتألیفاتی که بنام قسطا ذکر کرده‌اند وبعید نیست که غالب آنها ترجمه باشد کتب زیرین رادرطب وریاضیات ونجوم ومنطق وفلسفه یاد میکنیم :

کتاب الدم - کتاب البلغم - کتاب الصفراء - کتاب السوداء - کتاب فی اوجاع النقرس - کتاب فی الروائح وعللها - رسالة فی احوال الباه و اسبابه برطریق سؤال وجواب - کتاب فی الدخول الی علم الطب - کتاب فی النبید و شربه فی الولائم - کتاب فی الاسطقسات - کتاب فی السهر - کتاب فی العطش - کتاب فی القوة والضعف - کتاب فی الاغذیة علی طریق القوانین الکلیة - کتاب فی النبض ومعرفة الحمیات وضروب البحرانات - کتاب فی علة الموت فجأة - کتاب فی معرفة الخدر وانواعه وعلله واسبابه وعلاجه - کتاب فی ایام البحران فی امراض الحادة - کتاب فی الاخلاط الاربعة وماتشترك فیه - کتاب فی الکبد وخلقتها ومایعرض

---

۱ . la Physique

۲ - Plotarchos de Cheronaia (plutarque de chéronée) ازنویسندگان ودانشمندان بزرگ یونانی است که درحدود ٤٦ - ۱۲۲ میلادی میزیست برخی فوت اورا در ۱۲۵ میلادی نوشته‌اند .

۳ - Diophantos d'Alexandreia ازریاضیون بزرگ یونانی است که درقرن سوم میلادی دراسکندریه می زیست .

٤ - Les Mécaniques . من عربی این کتاب بفرانسه (۱۸۹۳) وبآلمانی (۱۹۰۰) ترجمه و چاپ شد. کتاب دیگری را ازقسطا دراستعمال اسطرلاب کروی ، استفانوس آرنالدوس Stephanus Arnaldus بلاتینی باعنوان de Spera solida ترجمه کرد .

فیها من الامراض ـ کتاب فی تدبیر الابدان فی سفر الحج ـ کتاب فی دفع ضرر السموم ـ کتاب فی المدخل الی علم الهندسة برطریق سؤال و جواب ـ کتاب آداب الفلاسفة ـ کتاب فی الفرق بین الحیوان الناطق و غیر الناطق ـ کتاب فی الفرق بین النفس و الروح ـ کتاب فی الجزء الذی لایتجزأ ـ کتاب فی النوم و الرؤیا ـ کتاب فی شکل الکرة و الاسطوانة ـ کتاب فی الهیئة و ترکیب الافلاك ـ کتاب فی حساب التلاقی علی جهة الجبر و المقابلة ـ کتاب فی العمل بالکرة الکبیرة النجومیة ـ کتاب فی الاوزان و المکاییل ـ کتاب السیاسة ـ کتاب المدخل الی المنطق ـ کتاب فی شکوك کتاب اقلیدس ـ کتاب الفصد ـ کتاب المدخل الی علم النجوم ـ کتاب الحمام ـ کتاب الفردوس در تاریخ ـ رسالدیی دراستخراج مسائل عددیه از مقالهٔ سوم اقلیدس ـ تفسیر سه مقاله و نیم از کتاب ذیوفنطس در مسائل عددیه ـ کتاب فی عبارة کتب المنطق و آن مدخل برایساغوجی فرفوریوس است ـ کتاب فی البخار ـ رسالة فی علل اختلاف الناس فی اخلاقهم وسیرهم وشهواتهم واختیاراتهم[۱] . بآثار موجود او در ملحقات اشاره خواهد شد .

۱۶ ـ حبیش بن الحسن الاعسم الدمشقی ـ یکی از مترجمان وطبیبان عیسوی ، از ناقلان یونانی و سریانی بعربی ، شاگرد و خواهرزادهٔ حنین بن اسحق بود . حنین هوش و فهم و درجهٔ اطلاع ویرا میستود و او را بر دیگران مقدم میداشت وترجمه‌هایش را می‌پسندید وبنیکی وصف میکرد وحتی بعضی ازقدماء آورده‌اند که غالب ترجمه‌های او بنام حنین مشهور شده است زیرا ناسخان نام او را بحنین تبدیل کرده‌اند وحال آنکه حنین غالباً از یونانی بسریانی نقل کرده و بسیاری از ترجمه‌های عربی را که دیگران کرده‌بودند اصلاح نموده است[۲] . ازجملهٔ ترجمه‌های حبیش یکی ترجمهٔ عهد ابقراط بعربیست . اصل این کتاب را حنین از یونانی بسریانی نقل کرد و حبیش بامشارکت عیسی بن یحیی آنرا بعربی درآورد . دیگر تفسیر کتاب الماء و الهواء [والامکنة] بقراط از جالینوس که اصل آنرا حنین بعربی ترجمه کرده بود . از کتب وتفسیر های جالینوس وبعض اطباء دیگر ترجمهٔ کتب ذیل را هم بحبیش نسبت داده‌اند : تعریف

۱ ـ اخبار الحکما ص ۱۷۳ـ۱۷۴ . الفهرست ص ۴۱۰ـ۴۱۱ ، عیون الانباء ج ۱ ص ۲۴۴ ـ ۲۴۵

۲ ـ الفهرست ص ۴۰۳ و ۴۱۵ . اخبار الحکما ص ۱۲۲

علل اعضاء الباطنة در شش مقاله ـ کتاب النبض الکبیر در شانزده مقاله ـ حیلة البرؤ بعربی ـ التشریح الکبیر[١] ـ اختلاف التشریح بعربی ـ تشریح حیوان الحی بعربی در دومقاله ـ کتابی دراطلاع ابقراط از تشریح بعربی ـ کتاب علم ارسطو طالیس در تشریح درسه مقاله ـ تشریح الرحم دریك مقاله ـ الحاجة الی النبض در یك مقاله ـ آراء بقراط وفلاطن[٢] دردہ مقاله بعربی ـ منافع الاعضاء در هفده مقاله باصلاح حنین ـ خصب البدن دریك مقاله ـ کتاب المنی دردومقاله ـ ترکیب الادویة درهفده مقاله . ونیز باید کتبی از قبیل : الریاضة بالکرة الکبیرة ـ الریاضة بالکرة الصغیرة ـ کتاب المدخل الی المنطق و کتاب الاخلاق را ازترجمه‌های حبیش ذکر کرد[٣]. ازتألیفات حبیش کتابی است بنام «الزیادة فی المسائل التی لحنین» . کتاب مسائل حنین درطب و در حکم مدخلی برای آن علم است وحنین آنرا برای محصلین این فن تألیف کرد . دیگر کتاب اصلاح الادویة المسهلة و کتاب الاغذیة و کتاب الاستسقاء و مقاله‌یی درنبض . آثار موجود حبیش را در ملحقات این کتاب خواهیم یافت.

١٧ ـ عیسی بن یحیی بن ابراهیم الناقل وی شاگرد وهمکار دانشمند و کثیر الترجمهٔ حنین ومردی فاضل بود چنانکه حنین دانش او را میستود و از نقل وی خشنود بوده . اشتغال عیسی بن یحیی بیشتر بترجمهٔ کتب طب بود وخودنیزدراین باب تألیفاتی داشت . ازترجمه‌های وی یکی کتاب عهد ابقراط بود باشتراك حبیش الاعسم . اصل این کتاب را حنین از یونانی بسریانی نقل کرده و ازخود نیز چیزی برآن افزوده بود ـ کتاب تقدمة المعرفة ابقراط که حنین اصل و عیسی تفسیر جالینوس را برآن بعربی ترجمه کرد ـ سه‌مقاله ازپنج مقالهٔ کتاب الامراض الحادة ابقراط بتفسیر جالینوس ـ هشت مقاله ازجالینوس در تفسیر مقالهٔ ششم از کتاب ابیذیمیای بقراط ـ کتاب الاخلاط ابقراط بتفسیر جالینوس ـ کتاب طبیعة الانسان ابقراط بتفسیر جالینوس که حنین اصل و

---

١ ـ de l' Anatomie

٢ ـ Des dogmes d' Hippocrate et de platon شاید مراد ازفلاطن (افلاطون ـ افلاطن) دراینجا افلاطن صاحب الکی ازاستادان جالینوس باشدکه کتاب الکی را بدو نسبت داده‌اند (الفهرست ص ٤٠٧)

٣ ـ درباب ترجمه‌های حبیش رجوع کنید به‌الفهرست ازص ٤٠١ ببعد .

عیسی تفسیر آنرا ترجمه کرد ـ کتاب فی ان المتحرك الاول لایتحرك که قسمتی را حنین وقسمتی را عیسی بن یحیی وقسمتی دیگررا اسحق بن حنین ترجمه کردند . کتاب السبعین ازاوریباسیوس که حنین و عیسی آنرا بسریانی نقل کردند . ابن الندیم گوید از خوشبختیهای حنین بن اسحق یکی آنست که آنچه حبیش بن الحسن الاعسم و عیسی بن یحیی وغیر آنان بعربی ترجمه کرده‌اند بوی منسوب شده است .(۱) دربارهٔ آثار موجود اودر ملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت.

۱۸ ـ **حجاج بن یوسف بن مطر** ـ وی از معاصران هارون الرشید و مأمون و از مترجمان بنام اواخر قرن دوم واوایل قرن سوم، مترجم ومفسر المجسطی واصول الهندسه(۲) اقلیدس بود که آنهارا بامر مأمون بعربی نقل کردونقل اورا بعداً ثابت بن قرة اصلاح نمود . دیگرازترجمه‌های حجاج کتاب المرآة ارسطورا ذکر کرده‌اند .(۳) آثارموجود اورادرملحقات خواهیم دید.

۱۹ـ **سرجیس الرأسی** ـ ازشهررأس العین واز مترجمان قرن دوم و سوم است که معاصرحنین بن اسحق واختصاص وی بیشتر بترجمهٔ کتب طب بود و کتب بسیاری را ترجمه کرد لیکن از حیث ترجمه متوسط بود ازینروی حنین ترجمه های ویرا اصلاح میکرد و بهمین سبب ابن ابی اصیبعه گوید آنچه از ترجمهٔ او باصلاح حنین است خوب والا متوسط است ـ از جملهٔ ترجمه های او تفسیر جالینوس بر کتاب طبیعة الجنین ابقراط است .(٤)

۲۰ـ **ثابت بن قرة الحرانی** ـ وی ازمترجمان و علمای معتبر و مؤسس خاندان معتبر ثابت است. ابوالحسن ثابت بن قرة بن هارون (زهرون ـ مروان) بن ثابت بن کرایا (کریا) بن ابراهیم بن کرایا (کریا) بن مارینوس بن سالایونوس (سلاموبوس ـ سالایونس ـ مالاجریوس ـ سالامانس) الحاسب الحرانی الصابی از صابئین مقیم حران

۱ـ رجوع شود به الفهرست ابن الندیم ص ٤۰۱ و ٤۰۲ و ٤۰۳ ـ طبقات الاطباء ص ۱۰۰ و ۲۰۳و ۲۰٤ از ح ۱ ـ اخبار الحکما ص ۱٦٤

۲ ـ Ies Eléments de géometric

۳ ـ الفهرست ص ۳٤۱ و ۳۵۲ و ۳۷۱ و ۳۷٤ و اخبار الحکما ص ۳۱ و طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۸۷ و ۲۰٤

٤ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۹۹ و ۱۰۹ و۱۸٦ و۲۰٤و ۲۰۵

بوده وبسال ۲۱۱ولادت یافته ودرسال ۲۸۸ در گذشته‌وهفتادوهفت سال زیسته است[۱].
ثابت در ابتدای‌کار صیرفی بود وسپس بایکی ازمترجمان زمان خود ، محمدبن موسی، آنگاه که ازبلاد روم باز میگشت ببغداد رفت وآنجا بتحصیل علوم اوائل پرداخت و گویند که در خانهٔ محمدبن موسی از او علم میآموخت . ثابت در طب و فلسفه و ریاضیات از استادان بزرگ زمان خود بود و ترجمه‌ها و تألیفات بسیار داشت و پس از براعت در علوم بخدمت المعتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹) راه یافت واز جملهٔ منجمان او گردید .

ابن ابی اصیبعه درشرح حال ثابت‌آورده است که در عهد ثابت بن قرة هیچکس نبود که با او درصناعت طب وغیرآن ازجمیع اجزاء فلسفه برابری کند واورا تصانیفی مشهور در جودت است وجماعتی بزرگ ازفرزندان وبستگان او ازوی استفاده‌برده‌اند. ثابت را رصدهایی نیك است که در بغداد متولی آنها بوده ونتایج‌آنها را در کتابی گرد آورده ومذهب خویش را درسال شمسی وآنچه راجع بخورشید در حال اوج و مقدار سنین و کمیت حرکات و صورت تعدیل آن یافت،درآن کتاب یاد نموده است . وی در نقل بعربی ماهربود وبزبان سریان وغیرآن‌آشنایی بسیارداشت[۲]. ازحذاقت و دانش ثابت حکایات غریب نقل کرده‌اند که در کتب حکما و اطبا ثبت است . ترجمه ها و تألیفات‌اودر طب وهندسه و نجوم و طبیعیات ومنطق و فلسفه وموسیقی و علم اخلاق و حساب‌وداروشناسی بسیاربود والقفطی[۳]وابن ابی‌اصیبعه[٤]غالب‌آنهارا ذکر کرده‌اند.

۱ـ رجوع شود به و فیات الاعیان چاپ اخیر مصر ج ۲ ص ۱۲۱ ـ الفهرست چاپ مصر ص ۳۸۰ . عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۵ . اخبار الحکما چاپ مصر ص ۸۰ . تتمة صوان الحکمة ص ٦ ـ ۷ . تاریخ ولادتش در الفهرست چاپ مصر و وفیات الاعیان سال ۲۲۱ است لیکن تاریخ درست‌تر همان است‌که در متن آورده‌ایم زیرا در اینکه عمر او ۷۷ سال و وفاتش بسال ۲۸۸ است همهٔ مآخذ متفقند .

۲ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۵ ـ ۲۱٦

۳ ـ اخبار الحکما ص ۸۱ ـ ۸٤

٤ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۸ ـ ۲۲۰

وی کتب مهمی از ارسطو و اوطوقیوس [۱] و ابلونیوس‌النجار ومنالاوس [۲] و ابافرودیطوس [۳] وبطلیموس القلوذی وبیس‌الرومی [٤] وجالینوس وفیلغریوس [٥] و نیقوماخس‌الجهراسنی [٦] درعلوم مختلف ترجمه و کتب بسیاردرطب وریاضیات‌ومنطق و فلسفه‌تألیف کرده است .

از جملهٔترجمه‌هاواصلاحات وتفسیرهای اویکی تفسیر کلام ارسطو در باب هاله وقوس‌قزح‌بوسیلهٔ ابا فرودیطوس ودیگر ترجمه و تفسیری ازمقالهٔ اول السماع الطبیعی ودیگرسه کتاب درهندسه ازاوطوقیوس و دیگر اصول هندسه از منالاوس و دیگر دو اصلاح ازالمجسطی که دومین ازروی ترجمهٔ اسحق‌بن حنین بوده است،ودیگر ترجمهٔ کتاب جغرافیای بطلیموس و دیگر ترجمهٔ تفسیر بیس‌الرومی از کتاب تسطیح الکرهٔ بطلیموس‌ودیگر کتاب الکیموس‌جالینوس‌با مشارکت‌شملی‌وحبیش بعربی و دو کتاب از فیلغریوس طبیب وجوامعی از کتاب «باری ارمینیاس» و «انالوطیقای اول» . اصلاح «کتاب‌النبات» [۷] ارسطو بتفسیر نیقلاوس الدمشقی [۸] که اسحق بن حنین ترجمه کرده بود و جوامعی از کتاب الادویة المفردة و کتاب المرة السوداءِ و سوء المزاج المختلف و امراض الحادة و کتاب الکثرة وتشریح الرحم و کتاب‌المولودین‌لسبعة‌اشهر و کتاب‌الفصد و تفسیر کتاب الاهویة والمیاه و البلدان و کتاب ادویة المنقیة و کتاب الاعضاءِ الآلمة از آثار یا شروح جالینوس وجوامعی از کتاب نیقوماخوس در ارثماطیقی و از کتاب‌الاربعهٔ بطلیموس القلوذی واصلاح مقالهٔ نخستین از کتاب ابلونیوس در قطع النسب المحدودة .

تألیفات ثابت بسریانی وعربی بسیار ودرمسائل گوناگون ازقبیل اخلاق ومنطق

---

۱ ــ اوطوقیوس‌العسقلانی(Eutocius d'Ascalon) ریاضی دان معروف یونانی قرن چهارم میلادی .

۲ ــ منالاوس‌الاسکندرانی Menelaos d'Alexandreia از ریاضی دانان معروف قرن اول میلادی .

۳ ــ Epaphrodite ریاضی دان یونانی قرن دوم وسوم میلادی صاحب‌آثاری درحساب .

٤ ــ Pappus d,Alexandreia ریاضی‌دان اواخرقرن سوم واوایل قرن چهارم .

٥ ــ Philigarius ازجراحان معروف یونانی بعد ازجالینوس

٦ ــ Nicomaque de Grasa ازریاضیون یونانی قرن اول میلادی.

۷ ــ de plantis .

۸ ــ Nikolaos Damaskenos ازدانشمندان یونانی قرن اول قبل ازمیلاد .

وطب وفلسفه و هیئت ونجوم و حساب و هندسه وجبر و مخروطات و بعض مسائل دینی خودبودو برخی از آنها که بنام تألیفات شخص اوذکر کرده‌اند عبارتست از: اختصار المنطق- نوادرمحفوظة من طوبیقا - اغالیط السوفسطائیین - اختصار کتاب ما بعد الطبیعة - النظر فی امر النفس - کتابی درتسهیل المجسطی - کتاب المدخل الی المجسطی - کتاب فی العمل بالکرة - رؤیة الاهلة بالجنوب - سنة الشمس - علة کسوف الشمس و القمر - مختصر درعلم نجوم - کتابی دراشکال اقلیدس - مساحت اشکال مسطحه - مقاله‌یی در هندسه - مقاله‌یی درتصحیح مسائل جبر ببراهین هندسی - اصولی از علم اخلاق - الطریق الی اکتساب الفضیلة - رساله‌یی درحل رموز کتاب السیاسة افلاطون - کتاب وجع المفاصل- السکون بین حرکتی الشریان که آنرا بسریانی در رد کندی تألیف کرد و شاگرد او عیسی بن اسیدالنصرانی بعربی نقل وثابت متن عربی آنرا اصلاح نمود - صفة کون الجنین- البیاض الذی یظهر فی البدن - اوجاع الکلی و المثانة - کتابی در تشریح یکی از طیور ظاهراً بویتمار - کتابی دراجناس انقسامات داروها - رساله‌یی درآبله وحصبه - رساله‌یی درسنگ مثانه - کتاب الذخیرة دراصول علم طب -وچندین کتاب ورسالهٔ دیگر...دربارهٔ آثارمتعددی که ازودر دست است درملحقات بحث خواهیم کرد.

پسراین دانشمند یعنی **ابوسعید سنان بن ثابت** نیزدرمعرفت بعلوم و اشتغال بآن و تمهردرصناعت طب وعلم هیئت وریاضیات وفلسفه مشهوربوده است ودر خدمت المقتدر (۲۹۵- ۳۲۰) والقاهر (۳۲۰- ۳۲۲) والراضی (۳۲۲- ۳۲۹) بسرمیبردودراول محرم سال ۳۰۶ بیمارستان سیده را افتتاح کرد . وفات اوبسال ۳۳۱ اتفاق افتاد و او نخستین کسی است که مأمور امتحان اطبا شد وشرح آن بعداً خواهدآمد . وی چند کتاب درتاریخ و مسائل علمی تألیف کرد وبترجمهٔ نوامیس هرمس [۱] و نماز و بعضی از اوراد مذهبی

---

۱ - Hermès Trismègiste یکی ازعلمای افسانه‌ییست .افسانهٔ اوازقرن سوم بعد از میلاد در اسکندریه پیدا شد و در قرن چهارم کمال یافت تا آنجاکه بسیاری کتب بنام او مشهور شدچنانکه ایامبلیخس (Jamblique) عدد آثار اورا ۲۰۰۰۰ ذکرکرد . درکتب فلاسفه و حکما سه هرمس بنام هرمس الاول که پیش از طوفان نوح میزیست،وهرمس الثانی که بعد از طوفان در آغاز بنای بابل زندگی میکرد، وهرمس الثالث که بعد از طوفان درمصر بسرمیبرد واستاد اسقلبیوس طبیب افسانه‌یی یونان بود ، ذکر کرده‌اند .

صابئین بعربی و اصلاح بعضی ازرسالات ریاضی که ابی‌سهل الکوهی از سریانی بعربی نقل کرده وبرسنان عرضه داشته‌بود (۱).

پسر ابوسعید یعنی **ابو الحسن ثابت بن سنان بن ثابت بن قرة** (متوفی بسال ۳۶۳) وبرادراو **ابو اسحق ابراهیم** بن‌سنان بن‌ثابت‌بن قرة(۲۹۶ـ۳۳۵)نیز درحکمت و طب شهرت‌داشته وخلفای عباسی را خدمت می کرده‌اند .

۲۱ ـ **عیسی بن اسید النصرانی** شاگرد ثابت بن قرة حرانی و بـزبان سریانی آشنا بود . ثابت فضل و دانش او را میستود وویرا بزرگ میداشت و عیسی در محضر او بنقل کتب ازسریانی بعربی مشتغل بود . وی سؤالاتی ترتیب داده وباستادخویش‌عرضه داشته وثابت کتابی درآن باب بنام« کـتاب جوابات ثابت‌لمسائل عیسی‌بن‌اسید» تألیف کرده بود . ازترجمه‌های عیسی یکی کتابی‌است که‌ثابت درباب سکون بین دو حرکت شریان در ردکندی بسریانی پرداخته و او آنرا بعربی درآورده و ثـابت متن عربی را اصلاح کرده بود . بعضی گفته‌اند ناقل این کتاب حبیش‌الاعسم بود .

۲۲ - **موسی بن خالد** معروف به «**الترجمان**» از ناقلان کتب طبی و در شمـار مترجمانی بوده‌است که‌بانظرحنین‌بن‌اسحق‌کارمیکرده‌اند . ابن‌ابی‌اصیبعه‌ترجمهٔ‌قسمتی ازستة‌عشرجالینوس را بدومنسوب میدارد . گویا این موسی و برادرش یوسف هر دو ازمترجمان پهلوی بعربی نیز بوده‌اند(۲).

۲۳ - **ابو عثمان سعید بن یعقوب الدمشقی** - از اطباء مشهور بغداد وازمترجمان معروف وصاحب نقلهای بسیار از کتب طب وسایرعلوم بعربی بوده است . وی بیشتر بابوالحسن علی‌بن عیسی الوزیر اختصاص داشت و او در سال ۳۰۲ بیمارستانی ترتیب داد و ابوعثمان سعیدبن یعقوب طبیب خود را برآن بیمارستان وسایر بیمارستانهای بغداد ومکه‌ومدینه ریاست داد . وی کتابی درمسائل مأخوذ از کتاب الاخلاق جالینوس وجوامعی از کتاب‌النبض‌الصغیر جالینوس ترتیب داد . علاوه براین به الدمشقی‌نقلی از

---

۱ - اخبارالحکما ص ۱۲۰ - ۱۲۳ . عیون‌الانباء ج ۱ ص ۲۲۰ - ۲۲۴

۲ - الفهرست ص۳۴۲

مقالهٔ چهارم از کتاب السماع الطبیعی ارسطو و کتاب الکون والفساد و هفت مقاله از طوبیقای ارسطو والاصول اقلیدس وشرح بیس الرومی را بر آن [۱] نسبت داده‌اند . آثار موجود او را در ملحقات مذکور خواهیم داشت.

۲۴ - **اصطفن بن بسیل** - وی یکی از مترجمان عهد مأمون و از شاگردان حنین بن اسحق بود و بسیاری از کتب طب یونانی را بعربی نقل کرد و از آنجمله است کتب ذیل از جالینوس : کتاب حرکات الصدر والرئة بعربی باصلاح حنین - کتاب علل النفس باصلاح حنین - کتاب حرکة العضل باصلاح حنین - کتاب الحاجة الی التنفس نقل اصطفن وحنین - کتاب الامتلاء دریك مقاله - کتاب المرة السوداء در یك مقاله - کتاب الفصد بامشارکت عیسی بن یحیی - کتاب عدد المقادیس با مشارکت اسحق - واز اوریباسیوس کتاب الادویة المستعملة [۲]. آثار موجود او را در ملحقات خواهیم دید .

۲۵ - **ابراهیم ابن الصلت** - از مترجمان وناقلان متوسط کتب طب . وی کتاب «صفات لصبی یصرع» را از جالینوس بسریانی وعربی نقل کرد ومقالهٔ اول از السماع الطبیعی ارسطو و ترجمهٔ المجسطی بطلیموس و تفسیر اوطوقیوس برمقالهٔ اول از همین کتاب را بتازی درآورد [۳].

۲۶ - **اسطاث** - از ناقلان متوسط وازمعاصران حنین بن اسحق ویعقوب بن اسحق الکندی بود که قسمتی از الهیات ارسطورا بتفسیر الاسکندر الافرودیسی برای وی بعربی نقل کرد . دیگر از ترجمه‌های وی کتاب الحقن سورانوس [۴] است که حنین آنرا اصلاح کرد و دیگر ترجمهٔ کتاب الکون والفساد ارسطو بتفسیر الامفیدورس بعربی [۵]. در بارهٔ آثار موجود او در ملحقات سخن میگوییم .

---

۱ - از شرح بیس برکتاب الاصول اقلیدس جزهمین ترجمهٔ عربی اثری دردست نیست . متن وترجمهٔ ابن اترا بوعثمان الدمشقی را William Thomson و G . Junge در کمبریج بسال ۱۹۳۰ منتشر کردند . ترجمهٔ آلمانی این کتاب هم بدست H.Suter درسال ۱۹۲۲ چاپ شد .

۲ - رجوع شود به الفهرست ص ۴۰۴ - ۴۰۷

۳ - الفهرست ص ۳۴۱ و ۴۰۴ و عیون الانباء

۴ - سورانوس Soranus d'Ephése (Soranos d'Ephesos) طبیب معروف قرن دوم میلادی معروف به Soranus le Jeune که از تألیفات او کتاب Traité des fractures باقی مانده‌است .

۵ - رجوع شود به اخبار الحکما ص ۳۰ و ۳۱ . الفهرست ص ۳۴۱ و ۳۵۲ و ۴۰۸ . طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۴

۲۷ـ **قویری**ـ ابواسحق ابراهیم از فضلا وفلاسفهو منطقیین معروف قرن سوم ، استاد متی‌بن‌یونس‌است وتفاسیری بربعض کتب ارسطومانندقاطیغوریاس وباری‌ارمینیاس واناالوطیقای اول واناالوطیقای دوم دارد . ابن‌الندیم نام او را در شمار نام مترجمان‌ذکر کرده است[۱] .

۲۸ـ **خاندان کرخی** ـ نخستین‌آنان شهدی‌الکرخی ازاهل کرخ[۲] ومترجمی متوسط بود . پسر وی یعنی ابن‌شهدی نیزمانند پدر و درآخر عمر از او بالاتر بود . وی ازسریانی بعربی ترجمه میکرد واز جملهٔ ترجمه هـای او « کتاب الاجنة» از ابقراط بود[۳] .

۲۹ـ **ابن بَکّوس** ـ ابواسحق ابراهیم‌بن‌بکوس‌العشاری از طبیبان و مترجمان معاصرحنین‌بن‌اسحق وازکسانی بود که حنین ترجمه های او را اصلاح میکرد . کلمهٔ بکوس که آنرا بکس و بکش نیز نوشتداند باید معرب از کلمه بکوس یا باکوس[۴] نام خداوند شراب ویکی‌ازارباب انواع معروف یونانی‌باشد. این‌کلمه درکتب‌بصورتهای عجیبی مانندتمکین وتاش‌هم نوشته شده است . ابن‌ابی اصیبعه گوید که وی در علم طب ماهر وازمشایخ اطباء بغداد بود وباآنکه کورشد ازاشتغال بصناعت‌طب دست‌بازنداشت ودربیمارستان عضدی تدریس میکرد واو راکتابهایی درطب است ازقبیل کناش‌وکتاب اقرا باذین ملحق بکناش ومقالهیی دراینکه آب قراح باردتر ازآب جواست ومقاله‌یی درآبله . پسرابراهیم یعنی ابوالحسن علی نیز در طب ونقل کتب مردی مشهور ومطلع بود وکتب بسیاربعربی درآورد[۵] . ابراهیم‌بن‌بکوس را غیر ازکتب طب و ترجمه‌های طبی نقلهایی ازقبیل ترجمه واصلاح سوفسطیقا وکتاب الکون والفساد ارسطو وکتاب

۱ـ الفهرست ص ۳۴۱

۲ـ کرخ یکی‌ازبلادع اق وازمحلات‌بغداداست رجوع‌شود به ص۲۳۲ صورةالارض ابن‌حوقل‌چاپ دوم لیدن.

۳ـ طبقات الاطبا ج۱ ص۲۰۴ ۴ـ Bacchus

۵ـ راجع به‌ابن بکوس و پسر و نوادهٔ او رجوع سود به : اخبار الحکما ص۲۸ . الفهرست ص ۳۴۹ و ۳۵۱ و ۳۵۳ . عیون الانباء فی‌طبقات الاطبا ص ۱۸۸ و ۲۰۵ و ۲۲۶ و ۲۴۰ و ۲۴۴ و ۳۲۳ . تتمةصوان‌الحکمة ص ۱۱ (ذیل ابوالحسن‌بن مکین البغدادی الضریر)

الحس والمحسوس واسباب النبات ثاوفرسطس نیز بود .

راجع به احوال ابواسحق بن‌بکوس وپسرش ابوالحسن‌بن بکوس آنچه در کتب آمده غالباً بطریق مزج واختلاط است و بدین سبب گرفتاری بکوری را هم در احوال ابواسحق نوشته‌اند وهم درباب پسرش ابوالحسن وتدریس دربیمارستان عضدی رانیز بهر دوتن نسبت داده‌اند . ابن‌ابی اصیبعه برای‌ابوالحسن علی‌پسری بنام عیسی ذکر میکند که شاگرد ابوعبدالله ناتلی بوده وبنابراین درقرن چهارم وپنجم میزیسته است .

۳۰ـ **ابن ناعمة** ـ عبدالمسیح بن‌عبدالله الحمصی الناعمی از مترجمان متوسط ، مترجم عده‌یی از کتب فلسفی مانند سوفسطیقاواثولوجیاوچهارمقالهٔ آخر کتاب السماع الطبیعی‌ارسطو است [1] . آثار موجود اورا درملحقات خواهیم دید.

۳۱ـ **عیسی بن چهاربخت** ـ (صهاربخت ـ صهربخت) از عیسویان جندیشابور واز پزشکان وداروشناسان مشهور بغداد درقرن سوم هجری بوده وتألیفات وترجمه‌هایی داشته است . از جملهٔ ترجمه های وی سه مقالهٔ اخیر از مجموعهٔ تفاسیر جالینوس بر کتاب الفصول ابقراط است که حنین‌بن اسحق آنها را بسریانی در هفت مقاله ترتیب داده بود .

۳۲ـ **ایوب الابرش الناقل** که او را برخی‌با ایوب الرهاوی [3] اشتباه کرده‌اند، از جملهٔ ناقلان اواخر قرن دوم واوایل قرن‌سوم بود وکتبی ازیونانی بسریانی وعربی درآورد . وی‌ازجملهٔ مترجمان متوسط محسوب‌میشد لیکن آنچه دراواخرحیات‌خویش نقل کرد ارزش بیشتری داشت‌واحیاناً باآثارحنین‌برابری میکرد . ازجملهٔ ترجمه های وی مقالاتی از کتاب البرهان ارسطو بوده‌است که برای جبرائیل‌بن‌بختیشوع نقل کرد. پسراین‌ایوب یعنی ابراهیم از اطباءِ معروف قرن سوم معاصر المتوکل (۲۳۲ـ۲۴۷)

۱ ـ رجوع شود به الفهرست ص ۲۴۱ و ۲۴۹ ، اخبار الحکماء ص۲۸ و ۲۹ ، عیون الانباء فی‌طبقات الاطباء ج۱ ص۲۰۴

۲ـ از علمای معروف قرن هفتم وهشتم میلادی و ناقل بسیاری ازکتب یونانی بسریانی که از آن‌میان چندین رساله از جالینوس بوده است :

Aldo Mieli : La Science arabe, Leiden 1938 , p . 73—74

و بر رجوع شود به‌عیون الانباء ج۱ ص۲۰۴ والفهرست ص۲۴۱ .

والمعتز (۲۵۱-۲۵۵) ونزد این خلیفهٔ اخیردارای مقام ومرتبتی عظیم بوده است[۱].

۳۳- **ابو بشرمتی بن یونس (یونان)** - وی از مشاهیر مترجمان و دانشمندان قرن سوم وچهارم است ودر« اسکول مرماری » از مدارس سریانی که در دیر ها ترتیب میدادند[۲] نشأت کرد ونزداستادانی ازقبیل ثیوفیل بن‌توما وبنیامین و ابواسحق ابراهیم قویری وابواحمدبن حسین بن‌اسحق معروف بابن کرنیب فیلسوف معروف ، کد در قرن سوم هجری میزیسته‌اند تلمذ کرد . وفات اوبسال ۳۲۸ اتفاق‌افتاد . ازترجمه های اواز ارسطو کتب ذیل‌را نام برده‌اند ، کتاب‌البرهان وسوفسطیقا و کتاب‌الکون‌والفسادبتفسیر اسکندر افرودیسی و کتاب‌الشعر (ابوطیقا) وقسمتی از مقالهٔ اول کتاب‌السماء والعالم تفسیراسکندر افرودیسی و مقالةاللام از کتاب‌الحروف (الهیات) بتفسیرثامسطیوس‌و الآثارالعلویة بشرح‌الامفیدورس وانالوطیقای دوم . متی‌علاوه بر آثارارسطو یا شارحین او تفسیری بر کتب اربعهٔ منطق‌ارسطو وجزآن‌نیز کتبی‌درمنطق داشتداست[۳] آثارموجود او را در ملحقات ذکرخواهیم کرد.

۳۴- **ابوزکریا یحیی بن‌عدی بن حمید بن زکریاء التکریتی المنطقی** - از مشاهیر منطقیین قرن چهـارم هجری و از شاگـردان مشهور ابوبشرمتی‌بن یونس و ابونصرالفارابی وبرمذهب نصارای یعقوبی بود . ازخصایص این‌دانشمند کثرت‌استنساخ کتب بود که در شبانه روز بصد ورقه بالغ میشد و او دوبـار تفسیر طبری را استنساخ کرد. از جملهٔ ترجمه های وی یکی کتاب مابعدالطبیعه از تاوفرسطس است و دیگر الآثارالعلویهٔ ارسطو بتفسیر اسکندر افرودیسی از سریانی بعربی ونقل یا اصلاح شرح ثامسطیوس بر کتاب السماء والعـالم و اصلاح ترجمهٔ ابوروح الصابی از تفسیر اسکندر الافرودیسی بر مقالهٔ اول از کتاب السمـاع الطبیعی ارسطو و ترجمهٔ طوبیقا از سریانی بعربی (متن سریانی آن از اسحق بن‌حنین بوده است) . یحیی خودنیز کتب ومقالاتی

۱ — طبقات الاطبا ج۱ ص۱۰۰ و ۱۷۰ - ۱۷۱ و۲۰۴ . الفهرست ص۲۴۱ .

۲ — رجوع شود بصفحهٔ ۱۴ ازهمین کتاب .

۳ — رجوع‌شود به‌عیون‌الانباء ج۱ ص ۲۳۵ . الفهرست ص۲۶۸ - ۲۶۹ و۳۴۸ — ۳۵۲ - تتمة صوان‌الحکمة ص ۱۴—۱۵ ؛ اخبارالحکما ص ۲۱۲

در منطق وفلسفه وطب داشت . وفاتش در ذی‌القعدهٔ سال ٣٦٤ هجری اتفاق افتاد[١]. در ملحقات این کتاب بآثار موجود او اشاره خواهد شد.

٣٥ـ ابن زرعة ـ ابوعلی عیسی بن اسحق بن زرعة بن مرقیس بن زرعة بن یوحنا ازفلاسفه و منطقیین و از مترجمان زبر دست قرن چهارم است . ولادتش در شهر بغداد وبتاریخ ذی‌الحجهٔ سال ٣٣١ ووفاتش در ٣٩٨ بوده‌است[٢]. وی ازملازمان یحیی بن عدی بود وچندین کتاب از سریانی بعربی نقل کرد ازقبیل کتاب الحیوان ارسطو و کتاب منافع اعضاء الحیوان بتفسیر یحیی النحوی و پنج مقاله از کتاب نیقولاوس در فلسفهٔ ارسطو و کتاب سوفسطیقای ارسطو وبعضی از تألیفات برقلس . تألیفاتی هم مانند اختصار کتاب ارسطاطالیس فی المعمورمن الارض ـ اغراض کتب ارسطاطالیس المنطقیة ـ معانی ایساغوجی کتاب فی العقل و جز آنها بدو نسبت داده شده است[٣]. آثار موجود او را در ملحقات مذکور خواهیم داشت .

٣٦ـ ابوالخیر بن الخمار ـ ابوالخیرحسن بن سوار بن بابا بن بهنام (بهرام) از نصرانیان ایران واز اطباء و حکما و از مترجمان بزرگ و ناقل از سریانی بعربی بوده و کتب بسیار ازآن زبان نقل کرده است . ابن ابی اصیبعه برخی از نقلهای او را دیده وازآنها بنیکی یاد کرده است[٤].

ولادت او بسال ٣٣١ و وفاتش در اوایل قرن پنجم بعد از فتح خوارزم بدست محمودبن سبکتکین (٤٠٨ هجری) اتفاق افتاده و چون مدتی در خدمت محمود بسر میبرد بنابراین محققاً چندی بعد از ٤٠٨ نیز زنده بود وبهرحال پیش از ٤٢١ در گذشته است زیرا دراحوال اوخدمت سلطانی را ازغزنویان غیراز محمودبن سبکتکین (متوفی بسال ٤٢١) ذکر نکرده‌اند . ابوالخیر بعداز براعت در علوم مدتی درخدمت خوارزمشاه

١ـ رجوع شود به : اخبارالحکما ص ٢٣٦ ـ ٢٣٨ . عیون الانباء ص ٢٢٥ . الفهرست ص ٣٦٩ و از ص ٣٤٤ ببعد .

٢ـ ابن ابی اصیبعه (ج ١ ص ٢٢٥) ولادتش را در سال ٣٢١ ذکر کردهٔ و وفاتش را (ج ١ ص ١٢٦) در تاریخ ٤٤٨ ، واین هردو اشتباه است .

٣ـ رجوع شود به : تتمهٔ صوان الحکمة ص٦٦ـ٦٩ . عیون الانباء ج١ ص ٢٢٥ ـ ٢٢٦ . الفهرست ص٣٦٩ ـ ٣٧٠ .

٤ـ عیون الانباء ج١ ص٢٢٢ .

ابوالعباس مأمون بن‌مأمون‌بن محمد خوارزمشاه میزیسته وپس‌از قتل او وفتح خوارزم بر دست محمود بغزنین رفت . نوشته‌اند که سن ابن‌الخمار این هنگام از صد متجاوز بود[۱] واگرچنین باشد ولادت او میبایست پیش از سال ۳۳۱ اتفاق افتاده باشد . ابو- الخیر درطب وفلسفه تألیفات وترجمه‌های متعدد داشت . از جملهٔ ترجمه های او کتاب «الآثارالمتخیلة فی‌الجو» (که‌نسخه‌بی‌ازآن‌در کتابخانهٔ رامپورموجوداست) ازسریانی- کتاب‌الآثارالعلویة از سریانی بعربی - کتاب مسائل ثاوفرسطس - مقاله‌یی دراخلاق ، درالفهرست ابن‌الندیم ذکرشده‌است[۲].

۳۷- **یوحنا القس** - یوحنابن یوسف بن الحارث بن‌البطریق القس از ریاضی دانان ومطلعین بتألیفات اقلیدس وسایر کتب هندسی درقرن چهارم بود . وی از یونانی ترجمه میکرد وعلاوه براین تألیفاتی هم درهندسه داشت .[۳]

۳۸- **نظیف‌القس الرومی** - ازپزشکان معاصرعضدالدولهٔ دیلمی (در بغداد از ۳۶۷ تا ۳۷۲) و مترجم از یونانی بعربی و از بیست و چهار طبیبی بود که عضدالدوله آنانرا در بیمارستان خود در بغداد بکار معالجه گماشت و راتبه‌یی برای آنان معین کرد[۴] . نظیف از معاصران و دوستان ابن‌الندیم بود و عزم خودرا بنقل مقالهٔ دهم‌از اقلیدس با او درمیان نهاد[۵] . آثار موجود او را در ملحقات‌می‌بینیم.

۳۹- **یوسف‌الناقل** - ابو یعقوب یوسف بن عیسی‌الناقل ملقب به « الناعس » مترجمی ایرانی از مردم خوزستان ، شاگرد عیسی‌بن‌چهار (صهار - صهر) بخت واز

۱- حواشی چهارمقاله‌ص ٤٤٥

۲- رجوع شود به : طبقات الاطبا ج ۱ ص۲۲۲ - ۲۲۳ . الفهرست ص ۴۷۰ . تتمة صوان الحکمة ص۱۲-۱٤ . حواشی چهارمقالهٔ عروضی ص۲٤٥-۲٤٦ .

۳- برای اطلاع از احوال او رجوع شود به : الفهرست ص۲۹۳ و ۳۷۱ . اخبارالحکما ص ۲٤۸

٤- عیون الانباء ج۱ ص۲۳۸ . اخبارالحکما ص ۲۲۱ . الفهرست ص ۳۷۱ .

۵- الفهرست ص ۳۷۱

مترجمان متوسط بوده است.[۱] وی مانند استاد خویش بیشتر بترجمهٔ کتب طبی اشتغال داشت.

۴۰ـ **ابوالحسن الحرانی الصابی** ـ ثابت‌بن ابراهیم بن زهرون از معاصران امیر عزالدوله بختیار (۳۵۶ـ۳۶۷) واز اطباء بزرگ عهدخویش بود. ولادت او دوشب مانده از ذی‌القعدهٔ سال ۲۸۳هجری در رقه[۲] ومرگش بنقل‌ابن‌ابی‌اصیبعه بسال ۳۶۵ در بغداد اتفاق افتاد وبا اینحال در طبقات الاطبا شرح ملاقات او با امیر عضدالدوله که در سال ۳۶۷ بغداد را تصاحب کرد، آمده‌است[۳] ودر این‌صورت بهترآنست که قول‌القفطی‌را باور داریم که وفات او را یازده شب مانده از شوال سال ۳۶۹ هجری دانسته است[۴]. ابوالحسن الحرانی علاوه برتألیفات خود درطب ترجمه‌هایی نیزدراین فن از پزشکان قدیم داشته مانندقسمتی‌از کتاب القوباء[۵] تألیف فیلغریوس و کتابی درامراض لثه ودندان (فیما یعرض للثة والاسنان) از همان طبیب.

* * *

مترجمان‌وناقلانی که تا اینجاذکرشده‌اند همه‌از آرامیان وحرانیان‌یاایرانیانی بودندکه از زبانهای یونانی وسریانی وپهلوی اطلاع‌داشته وکتب‌علمی را ازآن‌زبانها بعربی ویا نخست ازیونانی بسریانی و سپس بعربی درمیآورده‌اند واشتغال آنان معمولا بطب و فلسفه وسایر علوم عقلی بود. اما مترجمان قرنهای دوم وسوم و چهارم هجری تنها بهمین عده محدود نبوده و گروه دیگری هم از نژادها و زبانهای دیگر بدین‌کار اشتغال داشته‌اند مانند **نبطیان** و **هندوان** و در ذیل این بحث لازم است کـه بذکر مختصری از بعض آنان مبادرت شود:

۴۱ـ **ابن‌وحشیة الکلدانی** ـ ابوبکـر احمد بن علی بن قیس بن‌المختار بن عبدالکریم النبطی معروف بابن وحشیة از مترجمان معروف قرن سوم و آغاز قرن

۱ـ طبقات الاطباج۱ ص ۲۰۴ ـ ۲۰۵

۲ـ رقه شهری درشمال بین‌النهرین برکنار فرات است

۳ـ ج۱ ص۲۲۷

۴ـ اخبار الحکما ص۸۰

۵ـ قوباء: خشکریش، جربخشک، زخم‌خشک، خشک‌رحم.

چهارم هجری بود که بزبان نبطی آشنایی داشت. بنابرآخرین تحقیقات ثابت شده است که **قوم نبطی** ازنژاد عرب بودند که درحدود جنوب ومشرق سوریه تشکیل حکومتی دادند. این قوم بیشتر بامورتجاری اشتغال داشته و در نتیجهٔ ثروت بسیار احیاناً بمسائل علمی وادبی نیز توجه میکرده‌اند. در دورهٔ اسلامی نبطی بدسته‌یی از عرب اطلاق میشد که نه در شمار بدویان بودند و نه در زمرهٔ سپاهیان و گاه نیز بروستاییانی که بزبان آرامی تکلم میکردند این نام داده میشد. در قرون اولی هجرت زبان و کتب نبطی مورد توجه بعضی از علما بوده و در این ایام اسم مذکور یعنی نبطی بیشتر برساکنان «بطائح»[۱] اطلاق میشده است[۲]. از میان مترجمان نبطی مهمترین کسی که ترجمه های او در میان علمای اسلامی شهرت بسیار داشت **ابن وحشیهٔ** مذکور است که یکی از فصحاء نبط وازمطلعین درفن سحر وشعبده وعزائم بود و درعین‌حال ازصناعت کیمیا اطلاع وافر و کتب متعدد در این باب داشت که گویا همه منقول ازنبطی بود. از جملهٔ معتبرترین کتابهایی که وی ترجمه کرد «کتاب الفلاحة النبطیه» است که نسخهٔ خطی آن در دست است[۳]. دیگر کتاب الفلاحة الصغیر و کتاب اسرار الکواکب و کتاب الحیات والموت در علاج امراض. بقیهٔ کتب منقوله یا مؤلفهٔ ابن وحشیه از مقولهٔ کتب سحر وعزائم است[٤]. ازآثارموجود منسوب بابن‌وحشیه‌درملحقات سخن‌خواهیم گفت.

٤۲ـ **کنکه‌هندی** ـ اسم او را منکه نیز نوشته‌اند و حتی برخی مانند ابن‌ابی اصیبعه «کنکه» و «منکه» را دوتن ذکر کرده و از کتب منسوب به کنکه قسمتی را بنخستین ودسته‌یی را بدومین نسبت داده‌اند لیکن این‌هردو اسم ازیکتن واصح ضبطها نیز «کنکه» است که قابل انطباق براسم هندی «Kanaka» میباشد. وی ازمنجمان وپزشکان‌هندی گندشاپورواز کسانی‌است که‌بمباشرت‌مترجمان کتبی‌را بفارسی‌یا بعربی‌در

۱ـ ناحیه‌یی میان واسط وبصره.

۲ـ رجوع‌شودبه تحقیقات‌مسیو E. Honigmann در Encyclopédie de l'Islâm ذیل‌عنوان نبطیان (Nabatéens).

۳ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج۳ طبع٤ ص۱۵۸.

٤ـ الفهرست ص۳٤۲ و ٤۳۳ و ۵۰٤. تاریخ التمدن الاسلامی ص ۱۵۸ ح۳.

میآورد . کنکه درقرن دوم‌هجری واوایل قرن سوم میزیست . وی بفرمان‌هارون‌الرشید ببغداد خوانده شد و در خدمت این خلیفه وظیفه و راتبه‌یی خاص داشت و ازآل برمك نیز برخوردار بود . کنکه چند کتاب طبی و نجومی را چنانکه گفته‌ایم بمباشرت مترجمان ازهندی بپهلوی یا بعربی درآورد وازآنجمله است « کتاب السموم » منسوب به « شاناق » یکی از دانشمندان و اطباء قدیم هند . ابن ابی‌اصیبعه گفته است[۱] که شاناق را معالجات و تجارب بسیاری در صناعت طب وتفننی در علوم و حکمت بود و در علم نجوم براعت و نزد ملوك هند حرمت داشت . . . و از جملهٔ کتب او کتاب السموم است درپنج مقاله که منکه (کنکه)الهندی از زبان هندی‌بزبان (پهلوی) ترجمه کرد ومتولی نقل آن بزبان‌فارسی (پهلوی؟) مردی معروف بابوحاتم‌البلخی بود و کنکه این کتاب را برای یحیی‌بن خالدبن برمك ترجمه کرد . بعداً این کتاب بدست عباس‌بن ـ سعیدالجوهری مولای مأمون برای آن خلیفه بعربی نقل شد .

کلمهٔ شاناق باید معرب از اسم هندی چانا کیا[۲] وزیرمعروف‌چاندار گوپتا[۳] امپراطور هندوستان باشد که در حدود ۳۲۱ الی ۲۹۸ سلطنت میکرده است . این چانا کیا مردی دانشمند و صاحب تألیفاتی بود و بعید نیست که کتاب السموم نیز از وی بوده باشد .

در سال ۱۹۳٤ میلادی کتابی بنام کتاب‌الشاناق فی‌السموم و الترياق در برلین با ترجمهٔ آلمانی بمباشرت و اهتمام بنیتااشتروس[٤] چاپ شد . این کتاب در دو قسمت است : نخستین قسمت آن مأخوذ ومنقول از کتاب السموم شاناق و همانست که کنکه آنرا از هندی بپهلوی درآورده بود ودومین بخش‌آن باید قسمتی باشد که‌هنگام‌ترجمه بعربی از مآخذ یونانی در باب سموم و تریاقات برآن افزوده شده باشد .

ازجملهٔ ترجمه‌های دیگر کنکه کتابی بود از سسرد[۵] هندی که برای یحیی ابن خالدالبرمکی نقل کرد وحکم کناشی را درطب داشت که دربیمارستان مورداستفاده

۱ـ طبقات الاطبا ج۲ ص۲۲ـ۲۳ ۲ـ Canakya ۳ـ Candragupta
٤ـ Benitta Strauss ۵ـ Susruta

بود [۱]. دیگراز کتبی که ترجمه یاتفسیر یاتألیف آنها به کنکه نسبت دادهشده « کتاب النموذار فی‌الاعمار » است و : کتاب اسرارالموالید ـ کتاب القرانات الصغیر ـ اسماء عقاقیرالهند که برای اسحق بن سلیمان تفسیر کرد [۲].

٤٤ ـ **ابن دَهن** ـ یکی دیگر ازمترجمان هندی و ازمعاصران کنکه است که متعهد امور بیمارستان برامکه بود و کتبی از هندی بعربی نقل میکرد مانند کتاب استانکرالجامع ـ کتاب سندستاق (یعنی کتاب : صفوةالنجح) [۳].

* * *

مترجمان دیگری راهم که غالباً از مشاهیر ناقلان و دانشمندان قرن دوم و سوم و چهارم هجریند، علاوه بر مترجمان مذکور، ذکر کردهاند که چون اطلاعات کافی از غالب آنان در دست نیست بذکر مجملی ازنام واحیاناً از آثار ایشان در اینجا بسنده میشود :

زروبا (زوربا) بن‌ماجوه (مانحوه) الناعمی‌الحمصی .

هلال بن ابی‌هلال الحمصی که ترجمه‌هایی‌صحیح‌لیکن‌فاقد فصاحت‌داشت‌وما ببعضی ازآنها که در دست است در ملحقات این کتاب اشاره خواهیم کرد.

ابوالفتح‌اصفهانی مترجم بعض کتب ریاضی .

فثیون (فیثون) الترجمان که ازعربیت بی‌بهره وآثاراو کثیراللحن بود .

ابونصراوی (ناری) بن ایوب که مردی قلیل‌النقل بود .

بسیل‌المطران، مردی کثیرالنقل وترجمه‌های اومتمایل بخوبی بود. وی‌درخدمت طاهربن‌الحسین ذوالیمینین بسرمیبرد . بعضی ازترجمه های‌اودردست‌است و درملحقات ذکرخواهد شد.

حیرون (جیرون) بن رابطه .

---

۱ ـ برای اطلاع ازمطالب وموضوعات این‌کتاب مخصوصاً رجوع شود به :
A . Castiglioni : Histoire de la Médecine . 1931,p. 86-89 .

۲ ـ رجوع شود به : الفهرست ص ۳٤۲ و ۳۷۸ و ٤۲۱ . طبقات الاطباء ۲ ص ۳۲ و ۳۳ .
La Science arabe,p. 73 .

۳ ـ الفهرست ص ۳٤۲ ـ ٤۲۱

تدرس(تذرس) السنقل که ازمترجمین کتب حکمت بود. دربارهٔ او و آثارموجود وی درملحقات این کتاب باز سخن‌خواهیم گفت .

ابویوسف‌الکاتب‌ازمترجمان متوسط که عده‌یی‌از کتب‌ابقراط راترجمه کرده‌بود.

قیضا الرهاوی ازهمکاران حنین که حنین ترجمه‌های وی را اصلاح میکرد .

عبدالله بن علی ازمترجمان ایرانی که کتاب سیرك (شرك ؟) را که از هندی بپهلوی ترجمه شده بود ، بعربی‌درآورد .

منصوربن باناس که سریانی وعربی میدانست ودرسریانی قویتربود .

عبدیشوع (حبیب؟)بن بهریزمطران موصل دوست جبرائیل‌بن بختیشوع وناقل او که چند کتاب برای مأمون نیزترجمه کرد .

سلام الابرش ازنافلان قدیم معاصر برامکه ناقل کتاب السماع‌الطبیعی ارسطو.

ایوب وسمعان که زیج‌بطلیموس را برای محمدبن خالدبن یحیی بن برمك بـا چند کتاب از کتب قدیم ترجمه کردند .

ابوروح الصابی مترجم قرن چهارم ناقل بعض کتب ارسطو مـانند مقالهٔ اول از السماع الطبیعی بتفسیرالاسکندرالافرودیسی .

ابوعمر یوحنـا بن یوسف که از جملهٔ ترجمه هـای او کتاب آداب الصبیان افلاطون بود .

ایوب‌بن‌القاسم‌الرقی که ازسریانی بعربی ترجمه میکرد و از جملهٔ ترجمه های او کتاب ایساغوجی بود .

مرلاحی از مترجمان قرن چهارم که ازسریانی بعربی ترجمه میکرد .

داریشوع که ازسریانی بعربی ترجمه میکرد .

ابوسهل ویجن‌بن رستم‌الکوهی ریاضی دان بزرگ قرن چهارم که ترجمه هایی ر ریاضیات نیزداشت واز آنجمله است ترجمهٔ کتاب ارشمیدس درمثلثات ازروی‌ترجمهٔ سریانی آن.

التفلیسی (عیسی‌الرقی) طبیب ومترجم مشهور معاصر وملازم سیف‌الدوله حمدان که از سریانی بعربی ترجمه میکرد و چند مترجم دیگر که‌درملحقات بدانان اشاره خواهد شد .

۱۲ـ کتب وعلماء مستفاد

با نهضتی که درقرن دوم‌وسوم وچهارم هجری برای استفاده از علوم و اطلاعات ملل راقیهٔ جهان‌آنروزی یعنی یونانیان ورومیان واسکندرانیان و آرامیان و ایرانیان وهندوان پدیدآمد، غالب کتبی که تاآنروزگار بزبانهای مختلف و درباب موضوعات گوناگون علوم عقلی تألیف وتدوین شده بود بعربی نقل شد .

دانشمندان‌وکتبی که دراین مدت از ملل وامم مختلف مذکور مورد استفادهٔ مسلمین قرارگرفته‌اند بسیارند وبیان همهٔ آنها بتفصیل البته خالی از اشکال نیست . اینست که در اینجا بذکر مهمترین‌آنان باشرحی مختصر از بعض کتب مهم ایشان که ترجمه ومبنای علوم اسلامی شد اقتصارمیکنیم .

مهمترین حوزهٔ علمی که مورد توجه مسلمین قرار گرفت حوزهٔ علمی آتن و اسکندریه وشراح ومفسرین علمای این دو دبستان است که بنابرآنچه گذشت تمام حوزه های علمی خاورنزدیك ومیاند را تا مدارس گندشاپور ازآثار وافاضات خودممتع میداشته‌اند . غالب معاریف وبزرگان این حوزه ها حتی رجال درجهٔ سوم وچهارم‌علمی وفلسفی وطبی مورد توجه مسلمین بودند وآثار بیشتر آنان یا مستقیماً از یونانی ویا از سریانی و یا ازپهلوی بعربی درآمد که بیشتر در دست است خواه آنها که در ذیل نام مترجمان درملحقات این کتاب می‌بینیم وخواه‌آنها که در ذیل‌اسامی‌دانشمندان یونانی در همان قسمت مذکور خواهیم داشت .

الف ـ در فلسفه : از جملهٔ این معاریف نخست **فیثاغورس** (بوثاغورس یا فوثاغوراس یا فوثاغوریا) از اهل ساموس [۱] است که رسائل ذهبیات منسوب باورابعربی‌ترجمه کردند وفلسفهٔ‌فیثاغوری منسوب بدووهمچنین

۱ ـ Pythagoras de Samos (Pythagore) بدر فلسفهٔ یونانی‌که درحدود ۵۳۲ الی۴۹۷ ق . م . میزیسته است .

فلسفهٔ فیثاغوریون جدید که با توجه بمبنای معتقدات او بعداً در اسکندریه بوجود آمد موردتوجه بعضی از عقلای مسلمین خاصه اخوان الصفا بوده است. بعدازفیثاغورس بی آنکه توجه بسیار بفلاسفه وعلمای دیگر داشته باشند **سقراط** (سقراطیس) (۱) بن سفرونیسقس (۲) (ولادت بسال ٤٦٨ ق.م. ووفات بسال ٤۰۰ یا بقولی ۳۹۹ق.م.) و تعلیمات اوعلی الخصوص از باب اهمیتی که درتعلیم شاگردان بزرگ خودوپرورش افلاطون داشت وسرگذشتی که دارد، نزدمسلمین اهمیت وشهرت بسیار یافت. نخستین فیلسوف بزرگی از یونانیان که مسلمین بآثاراو بیش ازدیگران توجه کرده اند **افلاطون** (فلاطون ـ افلاطن ـ فلاطن) (۳) (٤۲۹ـ ۳٤۷ ق .م .) است که بنابر آنچه دیده ایم بسیاری ازرسالات و کتب او بعربی درآمد وبعضی دیگررا نیز که ذکری از ترجمهٔ آنها نشده محققاً میشناخته و ذکر میکرده اند وازمجموع آنها کتابهای ذیل را نام میبریم :

کتاب النوامیس (٤) ـ کتاب السیاسة (٥) ـ طیماوس (٦) ـ قریطن (اقریطن) (۷) ـ کتاب المناسبات (۸) ـ سوفسطس (۹) ـ ثا اطاطس (ثاطیطس) (۱۰) ـ فرمانیدس (برمینیذس) (۱۱) ـ فدرس (۱۲) ـ این (۱۳) در دومجلد ـ القیبیادس (۱٤) ـ افیاس (۱٥) ـ خرمیدس (۱٦) ـ لاخس (۱۷) ـ مانن (۱۸) ـ فروطاغورس (۱۹) ـ اوثوفرون (۲۰) ـ غورجیاس (۲۱) اوثوذیمس (۲۲) ـ قراطولس (۲۳) ـ مانکسانس (۲٤) ـ فادن (۲٥) ـ تااجیس (۲٦) ـ مینس (۲۷) ابرخس (۲۸) ـ قیلوطوفون (۲۹) ـ کتاب فلبس (الحس واللذة) (۳۰) ـ و کتب دیگری مانند کتاب التوحید واصول الهندسه (ترجمهٔ قسطا) که بنام افلاطون ذکر کرده اند .

---

۱ ـ Socrates
۲ ـ Sophroniscos
۳ ـ Platon
٤ ـ les Lois
٥ ـ le Politique ou de la Royauté
٦ ـ le Timée
۷ ـ le Criton
۸ ـ le Lysis
۹ ـ le Sophiste
۱۰ ـ le Théétète
۱۱ ـ le Parménide
۱۲ ـ le Phèdre
۱۲ ـ Ion
۱٤ ـ l'Alcibiade
۱٥ ـ Hippias
۱٦ ـ le Charmide
۱۷ ـ le Lachès
۱۸ ـ le Ménon
۱۹ ـ le Protagoras
۲۰ ـ l'Euthyphron
۲۱ ـ le Gorgias
۲۲ ـ l'Euthydème
۲۳ ـ le Cratyle
۲٤ ـ le Ménéxène
۲٥ ـ le Phédon
۲٦ ـ Théagès
۲۷ ـ Minos
۲۸ ـ Hipparque
۲۹ ـ Critophon
۳۰ ـ le Philèbe

شاگرد افلاطون، بزرگترین فیلسوف دنیای‌قدیم و کسی که‌مدتهاجهان راتحت تأثیرعقاید وافکار خود داشت، یعنی **ارسطوطالیس** (ارسطالیس- ارسطو) [۱] فرزند نیقوماخس [۲] ازشهراسطاغاریا [۳] ازبلاد مقدونیه‌است که‌از۳۸٤ تا ۳۲۲ قبل ازمیلاد مسیح‌میزیست‌وتحصیلات خودرادرآتن (اثینة) [٤] نزد افلاطون بپایان برد. وی چنانکه دیده‌ایم درتمام حوزه های علمی‌بعد ازخود دارای نفوذبسیار درمنطق وابواب فلسفه بود چنانکه تفسیرهای متعدد بر کتب اونوشتند وهمهٔ‌آثار اورا چند باربزبانهای سریانی و پهلوی وعربی ترجمه کردند وترجمه‌هایی که درعربی از کتب او ترتیب داده‌شد علاوه برترجمه‌ای از سریانی و پهلوی و همچنین از تفسیرهای متعددی است که بر آثار او یعنی کتب منطیقات و طبیعیات والهیات وخلقیات نوشته‌اند و اینك بذکر فهرستی از کتب منقولهٔ او در اینجا مبادرت میشود :

منطقیات ارسطو که عبارت ازشش کتاب بنام ارغنون [٥] شامل : قاطیغوریاس (المقولات) [٦] باری ارمانیاس (باری ارمینیاس - باریرمینیاس) (العبارة [۷]) - انالوطیقای اول (تحلیل القیاس) [۸] - انالوطیقای ثانی [۹] مشهور به ابود قطیقا [۱۰] (البرهان) - طوبیقا (جدل) [۱۱] در هشت جزو- سوفسطیقا یا سوفسطائیین (المغالطین یا حکمةالمموهة) [۱۲] باضافهٔ دو کتب ریطوریقا (الخطابه) [۱۳] وابوطیقا یابوطیقا (الشعر) [۱٤] که مجموعاً هشت کتاب میشود.

درحکمت طبیعی والهی وعملی : کتاب السماع الطبیعی [۱٥] یا سمع‌الکیان که

---

۱ — Aristoteles(Aristote)
۲ — Nicomaque ۳ - Stageira
٤ — Athènes ٥ - Organon
٦ — Categoriae(les Catégories)
۷ — De l' Interpretatione(Interprétation) یا l'Hermencia یPerihermeneias
۸ — Analytica priora(les premiers Analytiques)
۹ - - Analytica posteriora (les derniers ou seconds Analytiques)
۱۰ — Apodictiques
۱۱ — Topica (les Topiques)
۱۲ — Sophistici Elenchi
(la réfutation des sophistes — les réfutations sophistiques)
۱۳ — Rhetorica (la Rhétorique)
۱٤ — Poetica (la Poétique)
۱٥ — Physica (la Physique)

ارسطو خودآنرا بهفت یاهشت کتاب منقسم کرده وچهار یاپنج قسمت اول را خصوصاً «کتاب الاصول»(۱) وسه یاچهار قسمت دیگررا «کتاب الحرکة»(۲) نامید ـ السماء والعالم(۳) مجموعه‌یی ازدورسالهٔ السماء(٤) والعالم(٥) ـ الکون و الفساد(٦) ـ الآثار العلویة(۷) کتاب النفس(۸) ـ کتاب الحس والمحسوس(۹) ـ کتاب الحیوان(۱۰) وجوامعی که‌از کتب اومربوط بحیوانات ترتیب داده‌شد مانند کتاب فی حرکة الحیوان یا «حرکات الحیوان المکانیة علی الارض»(۱۱) و کون الحیوان(۱۲) وطبائع الحیوان وطول اعمار الحیوان وقصرهاوجزآنها ـ کتاب الحروف یاالهیات(۱۳) ـ مجموعه‌یی ازچندرساله راجع بمسائل مابعد الطبیعی ـ اثولوجیا(۱٤) ـ کتاب السیاسة (بولیطیقا)(۱٥) ـ کتاب الاخلاق(۱٦) که‌ارسطو آنرادرسه عنوان بنام ایثیقون ماغانس(۱۷) وایثیقون نیقوماخس(۱۸) وایثیقون اوثی‌ذیمس(۱۹) نگاشت ومجموع آنها دوازده‌مقاله بود و این‌دوازده مقاله را فرفوریوس جمع وتفسیر واسحق‌بن حنین ترجمه کرد.

کتاب قاطیغوریاس را حنین بن اسحق بعربی درآورد واین ترجمه دو بار چاپ شد(۲۰) ومختصرات و جوامعی از آن بدست عبدالله بن المقفع و بنابر عقیدهٔ برخی محمدبن عبدالله‌بن المقفع، وابن بهریز والکندی واسحق بن‌حنین و احمد بن الطیب والرازی تنظیم شد.(۲۱)

کتاب باری ارمینیاس را بروایت ابن‌الندیم حنین بسریانی و اسحق از سریانی

---

۱ — Traité des principes
۲ — Traité du mouvement
۳ — le Ciel et le Monde
٤ — le Ciel
٥ — le Monde
٦ — De Génèratione et Corruptione(la Génération et la Corruption)
۷ — Meteorologica (la Météorologie)
۸ — De Anima (traité de l'Ame)
۹ — De Sensus et Sensibili
۱۰ — Historia Animalium (Histoire des animaux)
۱۱ — la Marche des animaux
۱۲ — la Génération des animaux
۱۳ — Metaphysique
۱٤ — la Théologie
۱٥ — la Politique
۱٦ — l'Ethique
۱۷ — la Grande Ethique
۱۸ — l'Ethique à Nicomaque
۱۹ — l' Ethique à Ethidème
۲۰ — بکبار در۱۸٤٦ بوسیلهٔ Julius Theod . Zenker وباردیگر بوسیلهٔ M. Bouyges در : Bibliotheca Arabica Scholasticorum,vol. IV
۲۱ — الفهرست ص ۲٤۸ . اخبار الحکما ص ۲٦ ـ ۲۷

بعربی درآورده ونسخهٔ آن بچاپ رسیده[۱] و جوامعی ازآن بدست قویری وابو بشرمتی والفارابی ومختصراتی بوسیلهٔ حنین واسحق و ابن المقفع والکندی وابن بهریز وثابت بن قرة واحمدبن الطیب والرازی ترتیب یافت .

انالوطیقا الاولی را تیادورس بعربی درآورد و گویند کـه آنرا برحنین عرضه داشت تااصلاح کند . حنین و اسحق آنرا بسریانی هم ترجمه کردند.قویری وابو بشرمتی ابن یونس والکندی آنرا تفسیر کردند .

از انالوطیقای ثانی (ابودیقطیقا) قسمتی را حنین بسریانی ونیمهٔ آنرا اسحق بهمان زبان نقل کردومتی نقل اسحق را بعربی درآورد . متی والفارابی والکندی آنراشرح کردند.

طوبیقا را اسحق بسریانی درآوردویحیی بن عدی نقل او را بعربی ترجمه کرد . الدمشقی هفت مقالهٔ آنرا وابراهیم بن عبدالله مقالهٔ هشتم آنرا بتازی درآورد . الفارابی ومتی بن یونس برآن شرح نوشتند. تفسیری کداموتیوس واسکندرالافرودیسی براین کتاب نوشته بودند بوسیلهٔ اسحق وابوعثمان الدمشقی بعربی نقل شد .

سوفسطیقا را ابن ناعمه و ابوبشرمتی بن یونس بسریانی درآوردند ویحیی بن عدی بعربی نقل کردوابراهیم بن بکوس العشاری هم نقل ابن ناعمه را بعربی در آورد و قویری و کندی آنرا تفسیر کردند .

ریطوریقارا ظاهرا اسحق بن حنین بعربی ترجمه کردوهمچنین ابراهیم بن عبدالله . الفارابی آنرا تفسیر کرد .

ابوطیقا را ابوبشرمتی بن یونس ازسریانی بعربی نقل ویحیی بن عدی بعربی ترجمه وکندی آنرا تلخیص نمود وابن سینا وابن العبری وابن رشد آنرا تفسیر کردند . ترجمهٔ ابوبشرمتی دوبار بچاپ رسید[۲] .

---

۱ . Pollak : Die Hermeneutik der Aristoteles in der arabischen ubrsetzung des Ishaq ibn Honein . 1913

۲ D. Margoliouth: Analecta Orientalia ad poeticam Atistoteliam. Londini . 1887

J. Katsch : Die arabischen ubersetzung der Poetik... Wien. 1928 – 1932.

ازالسماع الطبیعی یك مقاله وقسمتی ازمقالهٔ دوم رااابوروح الصابی بعربی ومقالهٔ دوم را حنین بسریانی ویحیی بن عدی بعربی و قسمتی ازمقالهٔ چهارم ومقالهٔ پنجم ومقالهٔ ششم ومقالهٔ هفتم را قسطابن لوقا ترجمه کردند . ابوبشر متی وابن کرنیب وثابت بن قره وابی الفرج قدامة بن جعفر تفسیرهایی ازآن ترتیب دادند .

السماء والعالم را ابن البطریق وابوبشر متی وابن الخمار بعربی درآوردند و شروحی نیز ازآن بوسیلهٔ حنین وابوزید البلخی وابوجعفر الخازن ترتیب یافت .

الکون والفساد را حنین بسریانی و اسحق بن حنین و ابوعثمان الدمشقی و ابن بکوس بعربی درآوردند وشرح اسکندر الافرودیسی را متی بن یونس و قسطا و شرح الامفیدورس رااسطاث بعربی ترجمه کردند .

ازالآثارالعلویه شرح الامفیدورس را متی وشرح الاسکندرالافرودیسی را یحیی بن عدی ازسریانی بعربی در آوردند .

کتاب النفس را حنین بسریانی واسحق بعربی ترجمه کردند . تفسیر سنبلیقیوس ازاین کتاب هم بعربی درآمد . ابن البطریق جوامعی ازآن ترتیب داد .

الحس و المحسوس را نقل معروفی درعربی نبود. متی بن یونس قسمتی رااز آن بعربی درآورد که الطبری ازوی فرا گرفت .

کتاب الحیوان را ابن البطریق و اختصار نیقولاوس را ازاین کتاب ابن زرعة بعربی نقل کردند .

از کتاب الحروف (الهیات) قسمتی را اسحق و ابوزکریا یحیی بن عدی واسطاث وابوبشر متی وشملی بعربی درآوردند . ازترجمهٔ اسطاث قسمتی چاپ شده است (۱) . از شروح این کتاب هم قسمتی را بعربی ترجمه کردند . کتاب الاخلاق تفسیر فرفوریوس را که دردوازده مقاله بود ، اسحق بن حنین بعربی درآورد .

اثولوجیارا حجاج بن مطر وابن ناعمه بعربی درآوردند و کندی تفسیر کرد (۲)

---

۱ ـ بوسیلهٔ M. Bouyges درتفسیرمابعدالطبیعة ابن رشد درجزء :
Bibliotheca Arabica Scholasticorum.

۲ ـ برای اطلاع از ترجمه ها و تفسیر های کتب مذکور از ارسطو رجوع سود به : الفهرست ص ۴۷ ـ ۲۳ ، اخبارالحکما ص ۲۶ ـ ۳۲ مقدمهٔ « نامهٔ ارسطوطالیس درهنرشعر» از آقای سهیل افنان ص ۶۰ ـ ۶۵

آثار مفسرین افلاطون وارسطووفلاسفه‌یی که بعد ازاین دواستاد در یونان وروم واسکندریه وشهرهای خاورنزدیك ومیانه تا حدود قرن‌هفتم میلادی بسرمیبرده‌اند، نیز کم و بیش و تا آنجا که مورد حاجت مسلمین بود، خواه مستقیماً ازیونانی و خواه از سریانی وپهلوی، بعربی‌درآمد و از جملهٔ این قوم که بنام غالب آنان در صحایف پیشین بازخورده‌ایم این افرادرا یاد میکنیم:

ثاوفرسطس [۱] شاگردمعروف‌افلاطون‌وارسطو،مانند استادان‌خود نزد مسلمین شهرت واهمیت بسیارداشته‌است. ولادت اودر۳۷۲ ق.م . ووفات در۲۸۷ ق. م بوده‌است . نام‌اصلی‌این‌فیلسوف‌تورتاموس[۲] بود ولی‌بعدا ثاوفرسطس یعنی«متکلم‌الهی» نامیده‌شد. ثاوفرسطس‌مدتی درآتن شاگرد افلاطون وبعد ارسطو بود و درسال ۳۲۲ جای ارسطو را درادارهٔ«دارالتعلیم»[۳] گرفت. مجموع‌آثاراورا دیوجانوس‌لائرث[٤] دویست‌وچهل کتاب شماره کرده است . اهمیت او بیشتر از باب شرح آثار ارسطوبود و ازجمله تفسیر وی برقاطیغوریاس‌وباری‌ارمینیاس بعربی‌درآمد . دیگر ازآثارویاازتفاسیراوبرارسطو، کتاب اسباب النبات [٥] درشش جزو است که ابراهیم‌بن بکوس العشاری بعربی درآورد . و کتاب الحس و المحسوس درچهار مقاله که آنرا نیز ابن بکوس ترجمه کرد ـ دیگر ما بعدالطبیعه که ابوزکریا یحیی‌بن عدی بعربی درآورد .

نیقولاوس‌الدمشقی [٦] فیلسوف ومرد سیاسی وشاعرونویسندهٔ قرن‌اول قبل‌از میلاد که شرح زندگی قیصرواوغوسطس[۷] وقسمتهایی ازتاریخ عمومی ازوباقی مانده . از کتابهای او کتاب‌النبات[۸] رامسلمین میشناختند و همچنین اختصار فلسفهٔ ارسطو را از وی . تفسیر هایی که او بر آثار ارسطو داشت نیز مورد استفادهٔ مترجمان و دانشمندان اسلامی قرار گرفت وازآثار او تلخیص کتاب الحیوان ارسطوبعربی ترجمه

۱ ـ Theophrastos (Théophraste) d'Eresos
۲ ـ Tyrtamos
۳ ـ Lycée
٤ ـ Diogène Laërce
٥ ـ Les Causes des plantes
٦ ـ Nicolaos Damaskenos (Nicolas de Damas ou Damascène)
۷ ـ Auguste
۸ ـ de Plantis

شد. این نیقولاوس غیراز **نیقولاوس الاسکندرانی** [۱] طبیب ازشراح جالینوس است.

فلوطرخس [۲] از فلاسفه ونویسندگان قرن اول ودوم میلادی (٤٦- ۱۲۲ یا ۱۲۵ میلادی) وصاحب کتاب معتبر آراءالطبیعیة درپنج مقاله بود که قسطابن‌لوقا آنرا بعربی درآورد ونیز ازوست کتاب «مداراةالعدو والانتفاع به» [۳] و کتاب الغضب [٤] و کتاب‌الریاضة و کتاب‌النفس.

ارطامیدورس [٥] دانشمند طبیعی‌دان یونانی (قرن دوم میلادی) که حنین‌بن اسحق کتاب تعبیرالرؤیا [٦] را درپنج مقاله ازوی بعربی نقل کرد.

فرقوریوس [۷] ازجملهٔ بزرگترین فلاسفهٔ متأخر است که در میان مسلمین اهمیت واعتبار داشت. وی فیلسوف افلاطونی جدید متولد بسال ۲۳۲ یا ۲۳۳ میلادی‌در بانانیا یادرصور و متوفی بسال ۳۰٤ است که نزدلونگین [۸] واوریگن [۹] و ابلونیوس و فلوطینس تلمذ کرد وصاحب کتاب معروف ایساغوجی [۱۰] است که مقدمه‌یی بر کتب منطق ارسطو محسوب میشود، وچند تفسیر برآثار ارسطو مانند قاطیغوریاس و باری ارمینیاس واناالوطیقای اول والسماع الطبیعی والهیات و کتاب الاخلاق، وهمچنین بر طیماوس وسوفسطس افلاطون نیزداشت که مسلمین ازهمهٔ آنها استفاده کردند. او شرح حالی برای فلوطین و فیثاغورس و کتابی بنام «اخبار الفلاسفة» و دو نامه به انابون (کتابان الی انابون) [۱۱] روحانی مصرهم داشت. کتاب المدخل‌الی القیاسات الحملیة را از این فیلسوف ابوعثمان الدمشقی بعربی درآورد و کتاب العقل والمعقول و کتاب الاسطقسات‌اوبسریانی‌وعربی ترجمه شد.

---

۱ — Nicolaos d'Alexandreia (Nicolas d'Alexandrie)
۲ — Plotarchos de Cheronaia (Plutarque de Chéronée)
۳ — Ie Profit qu'on peut tirer de ses ennemis
٤ — la Guérison de la Colère
٥ — Artéimdore d'Ephèse
٦ — Interprétation des songes
۷ — Porphyrios (Porphyre) de Baranea ou de Tyros, نام‌وی اصلا Alias Malchos بود ولی بفرمان استاد خود لونگس نام خویش‌را بفرفوریوس مبدل کرد.
۸ — Longin
۹ — Origène
۱۰ — Isagoge
۱۱ — les lettres au Anabon

الاسکندر الافرودیسی[۱] فیلسوف معروف مشائی (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی) ازمشاهیرمفسران ارسطواست که نزدمترجمان عهد اسلامی بسیار معروف وآثار اواز غالب شراح دیگر بیشتر مورد استفاده است . الاسکندر الافرودیسی ازهمهٔ شراح ارسطو سخنان آن فیلسوف رابهتردریافته وروشن‌ترو واضحتر تفسیر کرده است. آثاراودرمیان مسلمین شهرت واهمیت فراوان داشت چنانکه ابن‌الندیم میگوید [۲] .

« ابو زکریا یحیی بن عدی گفته است که شرح الاسکندر را برتمام السماع الطبیعی و کتاب البرهان درمرده ریگ ابراهیم بن عبدالله الناقل النصرانی دیدم و این هردوشرح برمن بیکصد وبیست دینار عرضه شد ، رفتم تا چارهٔ دینار ها کنم ، چون باز گشتم وارثان‌را دیدم که آندو شرح‌را با کتب دیگر بمردی خراسانی بسه‌هزاردینارفروخته‌اند.»

ازجملهٔ کتب اسکندر افرودیسی کتاب النفس[۳]ـ کتاب الابصار ـ اصول العامیة ـ عکس المقدمات ـ الفرق بین الهیولی والجنس ـ کتاب‌المالیخولیا ـ کتاب الفصل علی رأی ارسطالیس وچند کتاب دیگرمعروف مسلمین بود و ازتفسیرهای او برآثار ارسطو تفاسیر قاطیغوریاس واناالوطیقا الاولی واناالوطیقا الثانی و طوبیقا و سوفسطیقا و السماع الطبیعی والکون والفساد والآثار العلویة والالهیات بعربی نقل شد .

اوذیمس[٤] ازفلاسفه وشراح ارسطو که‌درحدود ۳۰۰ قبل ازمیلاد میزیسته و ازاهل جزیرهٔ رودس بود[٥]. بعضی‌از آثار او درطبیعیات دردست است که در آنها از کلام ارسطودفاع شده وحتی ایثیقون اوذیمس راکه حقاً از ارسطو است برخی بدو نسبت داده‌اند .

ایامبلیخس[٦](۲۸۳-۳۳۳ میلادی) ازافلاطونیون جدیدوازپیروان فرفوریوس ومطلع ازدبستان افلاطونی وفیثاغوری که دراسکندریه بتدریس مشتغل بود و تفاسیری برارسطوداشت که بسریانی وبعضی بعربی ترجمه شد .

۱ — Alexandre d'Aphrodisias(Aphrodise)

۲ — الفهرست ص ۳٥٤

۳ — Traité de l'âme ٤ Eudème

٥ — اوذیمس دیگری‌ازاهل‌جزیرهٔ قبرس‌درهمین عهدمیزیسته‌است‌که ازوی اثری‌دردست نیست .

٦ — Jamblique

ماکسیمس[۱] (متوفی بسال ۳۷۱) مطلع از دبستان فیثاغوری و افلاطونی و مشائی . وی شارح بعضی از کتب ارسطوواز آنجمله انالوطیقای اوبود .

ثامسطیوس[۲] فیلسوف ومرد سیاسی یونانی (ولادت در ۳۱۰ یا ۳۲۰- وفات‌در ۳۹۵ میلادی) ازشارحین بسیار مشهور کتب ارسطو بود و از او تفسیرهایی برآثارآن فیلسوف دردست است مانند شرح انالوطیقای اول وثانی وشرح السماع الطبیعی و شرح کتاب‌الذکر[۳] و کتاب‌النوم[٤] و مجموعه‌یی از بیست وپنج خطابهٔ وی که ازآن‌میان بیست‌خطابه رسمی‌است . ازشروح‌ثامسطیوس‌برارسطوشرح برقاطیغورياس وانالوطیقای اول‌وابودقطیقا والسماع الطبیعی والسماء والعالم والکون والفساد و کتاب النفس بعربی ترجمه شد .

غرغوریوس اسقف نوسا[۵] ازقدّیسین نصرانی (ولادت درحدود ۳۳۰ ووفات درحدود ٤۰۰ میلادی) که آثار متعددی از و در دست است واز جملهٔ آثار وی کتاب طبیعةالانسان رادرمآخذ عربی ذکر کرده‌اند .

سوریانوس‌الاسکندرانی[٦] فیلسوف‌یونانی که‌دراسکندریه‌بسال ۳۸۰ ولادت یافت ودرآتن درحدود٤۳۸ درگذشت . وی ازپیروان مذهب‌افلاطونی جدید بود و بعد ازفلوطرخس بجای اومتعهد پیشوایی افلاطونیون جدید گشت . سوریانوس در حضور شاگردان خودآثار افلاطون و ارسطورا شرح میکرد . از سوریانوس شرح قسمتی از الهیات ارسطوبعربی ترجمه شد .

ثاون[۷] سریانی‌فیلسوف نوافلاطونی قرن پنجم معلم دمسقیوس الدمشقی جامع احوال‌افلاطون وازشارحان آثار اوست که نزد مسلمین شهرت بسیار داشت وخصوصاً از ترجمهٔ‌او براحوال افلاطون استفاده بسیار کردند وهمچنین شرحی‌را که برقاطیغورياس ارسطوداشت بعربی درآوردند . ثاون دیگری درقرن چهارم در اسکندریه میزیست که

---

۱ — Maxime d'Ephèse
۲ — Themistios de Paphlagonie
۳ — Traité de la Mémoire
٤ — Traité du Sommeil
۵ — Gregoire de Nysse
٦ — Syrianos d'Alexandrie
۷ — Théon

به ثـاون الاسکندرانی [۱] مشهور است واز ریاضیون بزرگ صاحب تفاسیری بر آثار اقلیدس و بطلیمیوس بود ؛ ثاون دیگری نیز ازاهل یونان بنام ثاون‌الازمیری[۲] دارای شروحی برآثار افلاطون بوده است .

دیدخس (دیادوخس) برقلس بیزنطی [۳] فیلسوف نوافلاطونی (۴۱۲-۴۸۵ میلادی) که اصلا ازاهل لیکیه[۴] بوده است لیکن به برقلس بیزنطی مشهور است . وی‌را بسبب جانشینی سوریانوس،دیدخس(دیادوخس) یعنی«عقیب‌افلاطون»خوانده‌اند . برقلس درتکمیل دبستان نوافلاطونی وتوجه بافکار عرفانی از همهٔ متقدمان خود بیشتر کار کرد . شرح رسالات طیماوس وفرمانیدس (برمینیدس) افلاطون وشروحی برمهندسین قدیم ازاوباقی‌مانده‌است. مسلمین بآثاراین فیلسوف که غالباً بسریانی نقل‌شده بود، توجه بسیارداشتندوازآثار اوقسمتی‌از کتاب تفسیروصایای ذهبیهٔ فیثاغورس را ثابت بن قـره ازسریانی بعربی نقل کرد واز تفسیر رسالهٔ فائن افلاطون نیز ابوعلی بن زرعه بخشی راازسریانی بعربی درآورد .

امونیوس(الحمونیوس-الحمومیوس) [۵] پسرهرمیاس[۶] فیلسوف یونانی اسکندریه‌شاگردابرقلس که دراواخرقرن پنجم واوایل قرن‌ششم‌میزیست وتفسیرهایی برارسطو وفرفوریوس داشت مانند شرح قاطیغوریاس‌وشرح طوبیقای ارسطو که بعربی ترجمه شد. اورا نباید با امونیوس سکاس (اواخر قرن دوم و اوایل قـرن سوم) معلم فلوطینس اشتباه کرد[۷] . از کتب امونیوس پسرهرمیاس کتاب : شرح‌مذهب‌ارسطالیس فی‌الصانع واغراض ارسطالیس فی کتبه و حجة ارسطالیس فی‌التوحید معروف محققان اسلامی بود .

دمسقیوس‌الدمشقی [۸] فیلسوف نوافلاطونی (ولادت بسال ۴۸۰ دردمشق) و از

---

۱ — Théon d'Alexandrie
۲ — Théon de Smyrne
۳ — Proklos ho Diadochos de Byzantion (Proclus le Diadoque)
۴ — Lycie
۵ — Ammonius
۶ — Hermias
۷ — رجوع شود به‌همین‌کتاب درذیل «حوزهٔ علمی اسکندریه».
۸ — Damaskios de Damaskos (Damascius de Damas)

پیشروان این طریقت بود. وی هنگامیکه یوستینین تدریس فلسفهٔ غیرمسیحی را ممنوع ساخت باسنبلیقیوس و گروهی دیگر از بازماندگان فلاسفهٔ قدیم بایران پناهنده شد ونزد خسروانوشروان رفت وچندی درایران بود. دمسقیوس مخصوصاً طرفدار عقاید یامبلیخس و فلوطینس صاحب تاسوعات بود. چندین شرح بررسالات افلاطون دارد که اکنون نیز دردست است.

الامفیدورس الاصغر [۱] فیلسوف نو افلاطونی قرن پنجم و ششم که مخصوصاً درتفسیر آثار افلاطون سعی داشت. شرح او برسوفسطس افلاطون بعربی درآمد. وی کتاب القیبیادس وغورجیاس وفادن وفلبس افلاطون را شرح کرده وتفسیری نیز بر کتاب الآثارالعلویه ارسطو نوشته بود که اکنون در دست است. از شروح وی برآثار ارسطو تفسیر الآثارالعلویه وتفسیر الکون والفساد و کتاب النفس بعربی درآمد. ابن الندیم بنقل ازیحیی بن عدی گفته است که شرح کتاب اخیر بسریانی دیده شد. وی غیر از الامفیدورس الاسکندرانی [۲] فیلسوف مشائی قرن پنجم میلادی است که معلم برقلس بود و شرحی بدو منسوب نیست.

اسقلیبیوس طرالیوسی [۳] ـ فیلسوف یونانی اواخر قرن پنجم واوایل قرن ششم که دراسکندریه میزیست وتفسیرهای متعدد برآثار ارسطو داشت و اکنون بعضی از آنها دردست است.

سنبلیقیوس [٤] (سنبلیقس) از اهل کیلیکیه است که در حدود سال ۵۰۰ ولادت یافت. وی ازشاگردان امونیوس ودمسقیوس بود وبعد از بسته شدن مدارس آتن در ۵۲۹ میلادی بایران پناهنده شد ودرسال ۵۳۲ بآتن باز گشت. ازجملهٔ آثاراو تفسیر قاطیغوریاس وتفسیر کتاب النفس ارسطورا ذکر کرده اند که هردو بعربی ترجمه شد. دیگر از کتب منسوب بدو کتاب شرح صدر کتاب اقلیدس را که مقدمه یی برهندسه است ذکر کرده اند.

۱ – Olympiodore le Jeune
۲ – Olympiodoros d'Alxandreia (Olympiodore d'Alexandrie)
۳ – Asclépios de Tralles
٤ – Simplikios de Kılikia (Simplicius ou S'mplice de Cilicie)

یحیی النحوی الاسکندرانی الاسکلائی[۱] معروف به‌یحیی فیلوپونوس[۲] (محب‌الاجتهاد ـ محب‌التعب) فیلسوف معروف اواخر قرن پنجم و قرن ششم میلادی است که دراسکندریه میزیست. اورا برخی معاصر ودارای روابطی با عمر و بن العاص فاتح مصردانسته‌اند واین قول را بتحقیق نمیتوان باورداشت. حتی بیهقی[۳] ویرا که بنام یحیی‌النحوی‌الدیلمی الاسکندرانی الملقب بالبطریق ذکرمی کند معاصرعلی‌بن‌ابیطالب‌علیه‌السلام دانسته و گفته‌است که عامل‌امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب‌رضی‌الله‌عنه ارادهٔ بیرون راندن یحیی ازفارس وتخریب دیراو کرده بود. یحیی قصه بامیرالمؤمنین برداشت وازاو امان‌خواست. محمدبن‌الحنیفه نامهٔ امان اورا بامرعلی علیه‌السلام نوشت ومن نسخهٔ این نامه را دردست حکیم ابی‌الفتوح‌المستوفی النصرانی‌الطوسی دیده‌ام که توقیع امیرالمؤمنین برآن وچنین بود: «الله‌الملك و علی‌عبده». یا این یحیی الدیلمی کسی‌دیگرغیرازیحیی‌النحوی الاسکندرانی است‌ویااین امان نامه‌را باید از مجعولات نصرانیان ایرانیان برای حفظ خوددربرابرمتعصبان عرب ومسلمین‌دانست[٤].

بهرحال یحیی‌النحوی ازمدافعان بزرگ تثلیث واصول مسیحیت و از مخالفان فلسفهٔ مشاء وافلاطونیون جدیدبودوردودی بر ارسطووبرقلس‌داشته‌است مانند کتاب الرد

---

۱ ـ معمولا الاسکلانی ضبط شده لیکن تصوره‌برودکه اسکلانی‌و بمعنی مدرسی ـ مدرس ـ منسوب بمدرسه (اسکول) باشد وبعضی الاسکلانی را محرف ازاصل العسقلانی دانسته‌اند (التراث الیونانی ح . ص ٥٠).

۲ ـ Ioannes (Jean) philoponos ou Grammaticus

۳ ـ تتمهٔ صوان‌الحکمه ص ۲۳ ببعد .

٤ ـ حیات یوحنافیلوپونوس اسکندرانی که نزد مسلمین یحیی النحوی الاسکندرانی معروف شده ، هنگام فتح مصر بدست سپاهیان عرب (٦٢٤ میلادی) مورد تردید است .یحیی ازشاگردان امونیوس پسر هرمیاس (اواخرقرن پنجم) رئیس یکی ازمدارس اسکندریه و از افلاطونیون جدید ، بود و در نیمهٔ اول قرن ششم شهرت بسیار داشت . با بر این چنانکه قبلا نیز اشاره شد (رجوع شود بهمین‌کتاب ذیل عنوان حوزهٔ علمی اسکندریه)رنده بودنش دراواسط قرن هفتم دورازعادت است . دراین باب خصوصاً رجوع‌کنید به‌توضیحات M.Meyerhof در مقالهٔ «از اسکندریه تا بغداد» Von Alexandrien nach Baghdad ص٥٠ ازکتاب التراث الیونانی‌فی‌الحضارة‌الاسلامیة . (این مقاله درکتاب مذکور بعنوان من‌الاسکندریة الی بغداد در صحفهٔ ۳۷ ببعد چاپ‌شده‌است).

علی برقلس[١] ـ کتابی دراینکه نیروی هرجسم متناهی متناهی است ـ شش‌مقاله‌درردبر ارسطاطالیس ـ یك مقاله درردبرنسطورس. وبسبب ردودی که برفلاسفه‌داشت برخی‌چنین پنداشته‌اند که غالب سخنان امام حجة الاسلام الغزالی در تهافت الفلاسفه تقریر کلام یحیی‌النحوی است[٢] .

بیحیی‌النحوی‌تفاسیری برآثارارسطونسبت‌داده‌اند مانندتفسیرقاطیغوریاس‌وتفسیر باری ارمینیاس و تفسیر انالوطیقای اول و دوم و تفسیر طوبیقا و تفسیرالسماع الطبیعی وتفسیرالکون والفساد که مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفت . یحیی تفاسیری بر آثار جالینوس و کتبی درطب نیزداشت که بعداً مذکور خواهد افتاد .

ب ـ درریاضیات درریاضیات وعلوم‌تعلیمی ازهندسه وارثماطیقی وموسیقی ونجوم وهیئت نیز مسلمین ازیونانیان وعلمای اسکندرانی و در درجهٔ دوم ازایرانیان وهندوان فوائد بسیار بردند ودراین‌راه هم‌ازایام‌بسیارقدیم‌آغازکار کرده وعلاوه برکتب فلاسفه ودانشمندانی که قریباً دیده‌ایم و غالب آنانرا بحث هایی در ریاضیاب بوده‌است، ازاین دانشمندان وکتب‌آنان نیزبهره‌ها برگرفته‌اند :

اوطولوقوس[٣] ریاضی‌دان یونانی آسیای‌صغیرقرن‌چهارم قبل‌ازمیلاد صاحب دوائرمعروف: «الکرةالمتحرکة»[٤] و«کتاب‌الطلوع‌والغروب[٥]» که‌هردوبعربی‌ترجمه وکتاب اول بدست یعقوب‌بن اسحق‌الکندی‌اصلاح‌شد . این هر دو کتاب‌اکنون نیز در دردست است .

اقلیدس مهندس بزرگ یونانی که درحدود سال ٢٨٥ قبل ازمیلاد درگذشت . ازتاریخ حیات اواطلاعات قلیلی دردست است وتنها میدانیم که اندکی‌پس‌ازبسته شدن مدرسهٔ‌افلاطون درآتن، بطلیموس‌اول‌سوتراورا باسکندریه خواند واو درآنجا مدرسه‌یی خاص ریاضیات‌تأسیس‌نمودوکتاب خودرا بنام‌اصول‌الهندسه[٦] یاجومطریا[٧] که تا

---

١ — Contre Proclus

٢ — تتمة صوان الحکمة ص ٢٤

٣ — Autolykos de Pythane

٤ — De la Sphère en mouvement

٥ — Des levers et couchers des astres

٦ — Les Eléments de géometrie

٧ — Géometrie

آنروز گارکاملترین ومعتبرترین کتاب دراصول علم هندسه بودتألیف کرد . این کتاب حاوی سیزده مقاله‌است وهمهٔ‌آن بوسیلهٔ مترجمان دورهٔ اسلامی بعربی درآمد و چند شرح برآن نگاشته‌شد . نخستین بار این کتاب را الحجاج بن یوسف بن مطر بـرای هارون نقل کرد وآنرا الهارونی خواند وباردیگر برای مأمون بعربی درآورد والمأمونی نامید . بعد از حجاج بن یوسف ، اسحق‌بن‌حنین این کتاب را بعربـی نقل و ثابت ابن‌قرة اصلاح کرد وباز ابوعثمان الدمشقی ده مقاله‌را از آن بعربی درآوردو از شرّاح آن تا اواخرقرن‌چهارم هجری‌النیریزی‌والکرابیسی والجوهری والماهانی (شرح مقالهٔ پنجم) وابی‌جعفرالخازن الخراسانی وابی‌الوفاء (شرح‌ناتمام) وابن‌راهویةالارّجانی(شرح مقالهٔ‌دهم) وابوالقاسم الانطاکی و ابویوسف الرازی (مقالهٔ‌دهم) را نام برده‌اند . دیگر از کتب معتبراقلیدس کتاب المعطیات[۱] اوست کـه اکنون در دست است و مسلمین نیزازآن استفاده کرده‌اند . کتابهای دیگری‌هم مانندا‌ختلاف‌المناظر[۲] ـ کتاب‌النغم‌یا کتاب‌الموسیقی ـ کتاب‌الظاهرات ـ کتاب القسمة باصلاح ثابت ـ کتاب الفوائد ـ کتاب القانون ـ کتاب‌الثقل‌والخفة ـ کتاب‌التر کیب و کتاب التحلیل باقلیدس نسبت داده‌اند .

ارسطرخس[۳] منجم معروف یونانی (درحدود ۳۱۰-۲۳۰ق.م) ،نخستین کسی است که معتقدبود زمین برروی‌محورخود بر گرد خورشید درحر کت‌است.ازوی کتابی راجع بفواصل نسبی کرهٔ زمین از ماه و خـورشید دردست است . در کتب حکمـا و فهارس کتابی‌را بنام حد (بعد؟) الشمس والقمر از وی نام برده‌اند که گویاهمین کتاب موجود بوده باشد .

ارشمیدس[٤] ازاهل سیراکوز معروفترین مهندس دنیـای قدیم و یکـی از بزرگترین دانشمندان جهان درهمهٔ ادوار تمدن بشری است . وی در سیراکوز بسال ۲۸۷ ق .م. ولادت یافت ودرسال ۲۱۲ ق .م درهمان شهردرگذشت . در جـوانی برای استفاده ازمحضراقلیدس‌باسکندریه رفت ودرباز گشت‌مداوماً مشغول مطالعه‌واکتشافات

---

۱ — les Données
۲ — Traité d'Optique
۳ — Aristarchos (Aristarque) de Samos
٤ — Archimedes (Archimède) de Syrakousai Sy(racuse)

گرانبهای خود بود . ازجملهٔ کتب اومسلمین کتاب کره واسطوانه ـ کتاب‌تربیع دائره. کتاب‌تسبیع‌دائره ـ کتاب دوائرمماس ـ کتاب‌مثلثات ـ کتاب خطوط متوازی ـ کتاب المأخوذات دراصول هندسه ـ کتاب‌المفروضات ـ کتاب خواص مثلثات قائمة الزوایا را نام‌برده ودر دست داشته اند .

ابلونیوس(۱) ازاهل برغامس ومهندس ومنجم‌معروف یونانی‌است که درحدود سال ۲۰۵ ق.م در اسکندریه اهمیت بسیار داشت . وی ازشاگردان ارشمیدس ویکی‌از مبتکرین وایجاد کنندگان علوم ریاضی است . مهمترین کتابی که از او باقی مانده کتاب قطع مخروطات(۲) یا قطع مخروطیه یا کتاب المخروطات اوست که در هشت مقاله بود . بنابر نقل ابن‌الندیم مسلمین ازآن هفت مقالهٔ تمام وقسمتی از مقالهٔ هشتم را دردست داشته‌اند که چهارمقالهٔ اول آنرا هلال‌ابن ابی‌هلال الحمصی وسه مقالهٔ دیگر راثابت‌بن‌قرةالحرانی ترجمه کرده‌بود . اکنون ازاین کتاب چهارقسمت اول آن‌بیونانی دردست است و مابقی را ازروی یك ترجمهٔ عربی یافتداند . از کتب دیگر ابلونیوس کتاب «فی‌النسبةالمحدودة» دردومقاله است که مقالهٔ اول را بعد از نقل بعربی ثابت‌بن قرة اصلاح کردواز کتاب دوم هم ترجمهٔ نامفهومی بعربی شد . از میان علمای اسلامی بنی‌موسی بکتب ابلونیوس توجه بسیار داشتداند .

ابسقلاوس(۳) ریاضی‌دان‌مشهوریونانی اسکندریه‌بود که درقرل دوم قبل‌ازمیلاد میزیسته است . وی‌دو کتاب‌راجع بکثیرالوجوههای‌منتظم‌دارد که بعنوان‌چهاردهمین وپانزدهمین کتاب ازاصول علم هندسهٔ اقلیدس شناخته شده است . علاوه براین از وی یك رسالهٔ نجومی بهمین نام در دست است . ابن الندیم کتابهای : الاجرام و الابعاد ، المطالع واصلاح کتاب چهارم وپنجم ازاصول اقلیدس را بوی نسبت میدهد .

ابرخس(٤) ازمنجمین وریاضیون معروف قرن‌دوم قبل ازمیلاد مسیح، صاحب تألیفات متعدد درعلم‌نجوم بود که ازآن میان تنها شرح اوبرمنظومهٔ نجومی‌اراتوس(٥)

---

۱ – Apollonios de Perga

۲ – Traité des Sections Coniques

۳ – Hypsyklès

٤ – Hipparchos de Nikeia (Hipparque de Nicée) معروف به Hipparque le Rhodien

٥ – Aratus منجم وشاعریونانی قرن سوم قبل ازمیلاد ازاهل صقلیه (سیسیل) بود.

دردست‌است . ازجملهٔ کتب او که بعربی ترجمه‌شد یکی کتاب اسرار النجوم و دیگر کتاب‌صناعةالجبرمعروف به‌الحدودبود که ابوالوفامحمدبن محمد الحاسب آنرا بعداز نقل اصلاح وشرح کرد .

ایرن‌الاسکندرانی [۱] (ایرن المصری الرومی الاسکندرانی) غیر از ایرن البیزنطی [۲] مهندس است . ایرن الاسکندرانی که درحدود یکقرن قبل ازمیلادوبنابر بعضی‌اقوال درحدودقرن دوم بعدازمیلاد میزیست ، نزد مسلمین شهرت داشت و کتابهای اومعروف بود . ازجملهٔ کتب اویکی حل شکوك اقلیدس وظاهراً همانست که اکنون بنام شرح اصول اقلیدس [۳] دردست است ودیگر کتاب‌العمل بالاسطرلاب .

نیقوماخوس‌الجهراسنی [٤] الفیثاغوری.ابن‌ابی‌اصیبعه [٥] اورا بغلط‌پدرارسطو طالیس‌خوانده وبانیقوماخوس اسطاغاریائی [٦] (قرن چهارم قبل از میلاد) اشتباه کرده است. نیقوماخوس الجهراسنی درقرن اول میلادی میزیسته و بدبستان فیثاغوری نسبت داشته است . ترجمه‌های‌آثار اورا چنانکه دیده‌ایم بەثابت‌بن قرة الحرانی نسبت داده و ازوی دواثرمعروف یکی : کتاب الارثماطیقی [۷] ودیگر کتاب الموسیقی الکبیر [۸] را ذکر کرده‌اند .

منالاوس [۹] ریاضی دان معروف اسکندریه قرن اول میلادی . وی راجع به محاسبهٔ اوتار کتابی درشش مقاله داشته است که اکنون دردست نیست . اما متن لاتین

---

۱ — Heron d'Alexandreia (Héron d'Alexandrie) معروف به Héron l'Ancien

۲ — Héron de Byzance معروف به Héron le Jeune

۳ — le Commentaire sur les Eléments d'Euclide

٤ Nicomaque de Gerasa

٥ طبقات الاطباء ج ۱ص۳٦

٦ Nicomaque de Stagire

۷ــ این‌کتاب اکنون دردست وحاوی اطلاعات‌کبیرراجع بعلم حساب وترجمهٔ فرانسوی‌آن چنین‌است : Introduction à l'étude de l'arithmétique . کتاب مذکور را Wechel در۱۵۳۳ چاپ کرد.

۸ــ این‌کتاب نیز اکنون دردومجلد دردست وموسوم است به : Manuel d'harmonic

۹ — Ménélaos d'Alexandrie

کتاب دیگری ازاو بنام کتاب الاشکال الکریة [۱] درسه مقاله دردست است . غیر از این کتاب اخیر مسلمین کتب دیگری‌راهم ازو میشناخته‌اند مانند : کتاب فی معرفة کمیة تمییز الاجرام المختلطة ، کتاب اصول الهندسة که ثابت‌بن‌قرة آنرا بعربی درآورد و کتاب المثلثات که اندکی از آن بعربی ترجمه شد .

ثاوذوسیوس [۲] ریاضی دان و مهندس قرن اول‌میلادی مشهور به ثاوذوسیوس طرابلسی [۳] (ازطرابلس آسیای صغیر) یاثاوذوسیوس بیثینیائی [٤] که گاه با یکی از شکاکین بهمین نام که درعصرمتأخرتری زندگی میکرد اشتباه میشود . در کتب اسلامی اسم اورا ثیودورس [٥] وثیوذوفروس [٦] و ثاذوسیوس [۷] یا ثاوذوثیوس [۸] هم‌نوشته‌اند و پیداست که دو صورت اخیر صحیح‌و مابقی غلط و نتیجهٔ اشتباه نساخ است .مسلمین از ثاذوسیوس سه کتاب‌راترجمه‌یاذ کر کرده‌اند وآن سه کتاب که‌اکنون‌نیزموجودمیباشد عبارتست از: کتاب‌الاکر [۹] درسه مقاله و کتاب‌اللیل‌والنهار [۱۰] در دو مقاله و کتاب المساکن [۱۱] دریك مقاله که یعقوب‌بن اسحق‌الکندی‌آنرا دررسالهٔ «اختلاف مواضع المساکن من کرةالارض» شرح کرده‌است .

بطلیمیوس القلوذی [۱۲] منجم وجغرافیایی بزرگ یونانی قرن دوم‌میلادی که قسمت اعظم حیاتش را دراسکندریه بسربرد . از حوادث حیات او اطلاعات کامل در دست‌نماندلیکن اهمیت‌مطالعات و کثرت تألیفات اوبر کسی پوشیده نیست. وی درنجوم وابوابی ازریاضیات وجغرافیا وموسیقی وبعضی دیگر از اقسام علوم تألیفات مهم که غالباً مدتها بعد ازودنیای متمدن‌را تحت تأثیر خود داشته‌اند ، بوده است. مهمترین‌اثر

---

۱ — Sphériques .
این‌کتاب راجع به‌مثلثات‌کروی است . ازمنالاوس‌کتابی بنام المسلنات اسم برده‌اند که اندکی از آن بعربی درآمده فعلا بقطع ونفین لمبنوانم گفت این دوعنوان یعنی الاشکال الکریة والمتلثات‌کدام‌یك ترجمهٔ عنوان مذکور است .
۲ ـ Théodose — ۳ Théodose de Tripoli
٤ — Théodose de Bithynie
٥ ـ الفهرست ص۳۷٦
٦ ـ اخبار الحکما ص ۷٦
۷ ـ ایضاً ص ۷٦
۸ ـ طبقات الاطباء ج ۱ ص ۲۱۳
۹ — Sphericæ — ۱۰ De diebus et noctibus
۱۱ — De habitationibus
۱۲ — Ptolemaios, Klaudios de Alexandreia (ptolémée, Claude)

او کتاب معروف بهالمجسطی[۱] در سیزده مقاله شامل اطلاعات وسیع راجع بنجوم و حاوی نظریهٔ معروف بطلیموس درباب اجرام سماوی و کیفیت ترتیب ونظم آنها و حل مثلثات قائم‌الزوایا و کروی وامثال این مسائل است . المجسطی نزد منجمین اسلامی اهمیت بسیارداشت وچند بار ترجمه و تفسیر شد . نخستین کسی که به ترجمه وتفسیر آن توجه کرد یحیی‌بن خالدبن برمك است که یك بار جماعتی را بدین کار گماشت وچون دید چنانکه باید ازعهدهٔ آن بیرون نیامده‌اند از ابوحسان و سلم صاحب بیت الحکمة تفسیر آن کتاب را بخواست وآندو با استعانت از بهترین مترجمان کتاب را بعربی درآوردندو باصلاح وتصحیح آن مبادرت کردند وبهترین وصحیح‌ترین ترجمه هارا برگزیدند . ثابت‌بن قرةالحرانی هم یکی‌ازترجمه‌های قدیم این کتاب رااصلاح کرد . اسحق‌بن حنین نیز یکی از ناقلان این کتابست و نقل او را هم ثابت اصلاح نمود . دومین کتاب مهم بطلیموس کتاب الجغرافیا[۲] است که درقرن شانزدهم چند بار بچاپ رسید . این کتاب در هشت مقاله است و یکبار برای کندی بعربی ترجمه شد و سپس ثابت‌بن قرةآنرا ترجمه کرد . ترجمهٔ سریانی این کتاب راهم مسلمین می‌شناخته‌اند. دیگراز کتب وی کتاب‌الاربعه[۳] است دراحکام نجوم که ابراهیم‌بن الصلت آنرا بعربی درآورد وحنین‌بن اسحق اصلاح کرد . دیگر کتاب جداول زیج بطلیموس المعروف بالقانون‌المسیر(؟)[٤] که‌شرح ثاون‌اسکندرانی‌را بر آن‌مسلمین‌میشناخته‌اند.دیگر کتاب الموسیقی[٥] که شامل‌نظریهٔ ریاضی راجع باصوات مستعمله در موسیقی یونانی است . ازجملهٔ کتب‌دیگر بطلیموس که در کتب عربی ذکر و غالباً بعربی ترجمه و برخی از عربی‌بلاتینی نقل‌شده‌است کتب ذیل راباید نام برد : الحرب‌والقتال ـ استخراج‌السهام ـ تحویل‌سنی‌العالم ـ المواليد ـ المرض‌وشرب‌الدواء ـ سیر السبعة ـ اقتصاص‌احوال‌الکواکب ـ کتاب‌الثمرة که احمدبن‌یوسف‌المصری المهندس آنرا تفسیر کرد .

۱ — Almageste . ترجمهٔ اسم اصلی این‌کتاب «la Composition mathématique» است وبعداً آنرا ازباب اهمیت وتأثیرفراوانش مگیسته Megiste یعنی‌کبیرخواندند واین‌اسم هنگام تعریب با افزودن الف ولام تعریف عربی المجسطی‌وبعداً نزد اروپائیان Almageste شده است.

۲ Géographie

۳ — Tetrabiblon یا Opus Quadripartitume

٤ — la Table chronologique ou Canon des règnes (royal)

٥ — les Harmoniques

بطلیموس ازدانشمندانی است که درتمدن اسلامی وعلمای این قوم اثر شگرف وژرفی داشته‌است و شدت این تأثیر از گفتار القفطی بنیکی برمیآید آنجا که گفته است : «باین بطلیموس [۱] علم حرکات نجوم ومعرفت اسرار فلك منتهی شده و نزد وی آنچه ازاین صناعت دردست یونانیان و رومیان‌وغیرایشان، از ساکنان قسمت غربی زمین پراگنده بود، گرد آمد وبوسیلهٔ اوآن پراگنده ها نظام یافت و مشکلات آنها روشن‌شد وبعداز اوهیچکس رانمی‌شناسم که درصدد تألیف کتابی مثل کتاب المجسطی برآمده ودراندیشهٔ معارضهٔ باوی افتاده باشد، بلکه برخی از دانشمندان ازراه شرح و تبیین(مانند فضل‌بن ابی‌حاتم‌النیریزی) وبرخی ازراه اختصار وتقریب در صدد پیروی از او و دست یافتن بر افکارش برآمده‌اند مانند محمدبن جابرالبتانی و ابوالریحان ـ البیرونی الخوارزمی مصنف کتاب‌القانون المسعودی که‌آنرا برای مسعودبن محمودبن سبکتکین تألیف و در آن پیروی از بطلیموس کرد وهمچنین است کوشیاربن لبان گیلی در زیج خود وحتی هدف غائی دانشمندان بعد از بطلیموس که دنبال او رفته‌اند فهم کتاب وی است آنچنانکه در خورآن باشد و کتابی از علوم قدیم و جدید شناخته نشده که شامل جمیع مباحث ومحیط برهمهٔ اجزاء آن فن باشد مگرسه کتاب : اول کتاب المجسطی درعلم هیئت وحرکات نجوم‌ودوم کتاب ارسطو طالیس در علم منطق و سوم کتاب سیبویه‌البصری درعلم‌نحوعربی.»[۲]

دیوفنطس[۳] الیونانی الاسکندرانی در۳۲۵میلادی ولادت یافت وهشتاد وچهار سال زندگی کرد . وی‌ازمشاهیرریاضی دانان اسکندریه بود . کتاب المسائل العددیهٔ وی که راجع بمباحث ریاضی خاصه جبر و شامل شانزده جزو بود نزد مسلمین شهرت داشت وقسطابن لوقا سه‌مقاله ونیم ازآنرابعربی درآورد[۴] واکنون شش کتاب ازاین مجموعهٔ نفیس دردست است . شاید این کتاب نزد مسلمین بکتاب صناعةالجبر [۵] و یامسائل الجبر [۶] هم شهرت داشت[۷].

---

۱ -- یعنی بطلیموس القلودی

۲ ــ اخبار الحکما ص ٦٨ ــ ٦٩

۳ -- Diophante

٤ -- طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۲٤٥ ٥ -- الفهرست ص ۲۷٦

٦ ــ طبقات الاطبا ج ۲ ص ۹۸

۷ ــ کتاب دیگری بنام les Nombres angulaires هم از دیوفنطس دردست است .

بپس الرومی [۱] الاسکندرانی ازمشاهیر ریاضی دانان اسکندریه بود که در اواخر قرن چهارم میلادی زندگی میکرد. از آثار او کتاب جوامع ریاضی [۲] است که درهشت جزو بود و اصلا برای توضیح مشکلترین کتب ریاضی متقدمین نوشته شد ومع الوصف حاوی مسائل ونظرهای تازه یی نیز بود. از این کتاب اکنون غیر از جزء اول وقسمتی از جزء دوم بقیه دردست است. مؤلفین اسلامی دو کتاب از او اسم برده اند یکی تفسیر کتاب بطلیموس فی تسطیح الکرة که ثابت بن قرة آنرا بعربی درآورد و دیگر تفسیر مقالهٔ دهم از اقلیدس دردو مقاله.

ثاون الاسکندرانی [۳] ریاضی دان ومنجم بزرگ یونانی قرن چهارم میلادی است. ازحوادث حیات او اطلاع قلیل دردست است لیکن ازوی چند کتاب باقی مانده مانند شرح اصول اقلیدس [٤]، وشرحی بر کتاب جدول زیج بطلیموس وشروحی دریازده مجلد بر المجسطی بطلیموس که در ۱۵۳۸ بطبع رسید و گویا همان باشد که مسلمین آنرا المدخل الی المجسطی نامیده اند [٥]، و کتاب العمل بالاسطرلاب و کتاب العمل بذات الحلق.

اوطوقیوس العسقلانی [٦] ریاضی ومهندس یونانی قرن ششم میلادی. از آثار وی شرح برمخروطات ابلونیوس البرغامسی وشرح برمقالهٔ اول از ارشمیدس در باب کره واسطوانه است که هردو چاپ شده. کتاب اخیر او معروف مؤلفین اسلامی بودو کتاب دیگری را ازو بنام «کتاب فی الخطین» ثابت بن قرة الحرانی بعربی درآورد.

دیگر از ریاضیون معروف که ذکرشان درشرح فلاسفه گذشته است فرفوریوس وایامبلیخس ودیدخس برقلس وسنبلیقیوس را ذکر باید کرد که آثار همهٔ آنان درریاضیات مورد استفادهٔ مسلمین واقع شده است.

غیر از این مؤلفین و کتب آنان که ذکر کرده ایم وهمهٔ آنها چنانکه دیده ایم

---

۱ — Pappus
۲ — Collections mathématiques
۳ — Théon d'Alexandrie
٤ — le Commentaire sur les Eléments d'Euclide
٥ — الفهرست ص ۲۷٦
٦ — Eutocius d'Ascalon

مورداستفادهٔ مسلمین بودند،ریاضون و کتب‌دیگری ذکرشده‌اند که برای اطلاع ازآنها باید به کتابهای مربوط مراجعه کرد . درموسیقی نیز گذشته از کتبی که یادکرده ایم کتابهای دیگری‌مانند کتاب الریموس و کتاب الایقاع از ارسطکاس و کتابی در آلات مصوته معروف به‌الارغنن البوقی والارغنن الزمری و کتاب‌دیگری درباب آلت مصوته‌یی که‌ازشصت میل شنیده شود منسوب بهمورطس یامورسطس و کتاب الدوائروالدوالیب ازهرقل‌النجار؛ ودرآبیاری کتاب استخراج المیاه درسه باب از بادروغوغیا ، ذکر و غالباً بعربی ترجمه شده است(۱).

غیر ازیونیان واسکندرانیان‌وناقلان‌سریانی‌زبان‌آنان، مسلمین‌درریاضیات‌ازعلما وآثار **هندوان** نیزاستفادهٔ بسیار کرده‌اند .

در این کتاب تاکنون بتفاریق راجع بمعارف هندوان و استفادهٔ مسلمین ازآن سخن گفته‌ایم . درریاضیات تأثیر هندوان و اهمیت کتبی ازآنان که بعربی نقل شده بسیاراست . ازجملهٔ بزرگترین ریاضیون قدیم هند که میشناسیم و آثار آنان مستقیماً یامع‌الواسطه‌مورد استفادهٔ‌مسلمین‌قرار گرفته‌است، آریابهاتا(۲) صاحب کتاب‌آریابهاتیا (قرن پنجم‌میلادی) وبرهماگوپتا (۳) (قرن ششم‌میلادی) ووراهامیهیرا (٤) صاحب قسمتهایی از کتاب معروف السندهند (سیدهانتا) یا «پنچا سیدهانتیکا» (٥) بود که‌در اوایل قرن ششم میلادی میزیسته و کتاب اورا اثریین و آشکاری در علوم دورهٔ اسلامی بوده است . وراهامیهیرا ازکسانی است که بکرویت زمین‌معتقد بودوبیرونی دو کتاب ازتألیفات اورا بعربی‌درآورد(٦). مهمترین کتب ازآثار هندوان که مسلمین‌بدان توجه بسیار کردند کتاب السند هند است که تألیف‌آن درحدود قرن چهارم وپنجم میلادی صورت گرفت و بیشتر محتوی مطالب نجومی بود . این کتاب را چنانکه میدانیم و

---

۱ — الفهرست ص ۲۷۷ — ۲۷۸

۲ — Aryabhata

۳ — Brahmagupta

٤ — Vrâhamihira

٥ — pañcasiddhântikâ

٦ — تأثیرهندوان درنجوم اسلامی درکتاب مدخل جغرافیای شرقیان : Introduction à la Géographie des Orientaux تألیف J.T.Reinaud بر مقدمهٔ ترجمهٔ ابوالفدا (پاریس ۱۸٤۸) بتفصیل نموده شده است .

قبلاء گفته شد درعهد منصور بعربی درآوردند وپس ازترجمهٔ آن منجمین بدان توجه بسیار کردند واز کسانی که برروش این کتاب رفتند وتألیفاتی باتوجه بدان ترتیب دادند یکی محمدبن ابراهیم الفزاری سابق الذکر ودیگرحبش بن عبدالله ودیگر محمدبن موسی الخوارزمی و دیگر ابوالطیب سندبن علی الیهودی بوده اند . از میان مسلمین بیشترازهمه ابوریحان البیرونی الخوارزمی دانشمند بزرگ قرن چهارم وپنجم به کتاب السندهند وسایرتألیفات ریاضی هندوان توجه و از آنجمله کتابی بدالسندهند تألیف کرد بنام جوامع الموجود لخواطر الهنود فی حساب التنجیم . وی زیج ارکند را که قبلا نیز نقل شده بود ترجمه و تحریر کرد تا نیات دریافته شود و مقالدیی در جواب سؤالات منجمین هندومقالدیی بنام تحصیل الان من الزمان عندالهند نوشت . در حساب وشمارش اعداد بارقام هندی نیزتألیفاتی داشته است .

مؤلفین کتب حکما و علما نام عده‌یی از مشاهیر ریاضیون و منجمین هندی را که کتب آنان بعربی درآمده بود ذکر کرده‌اند وازآنجمله ابن الندیم بعد از ذکر «کنکه» و «جودر» و «صنجهل» و «نهق الهندی» که هریك کتبی از هندی بپهلوی یا عربی درآورده و گاه خود نیزتألیفاتی درریاضیات ونجوم بنا برمذاهب هندوان داشته اند، میگوید : ازعلماء هند کسانی که کتب ایشان درنجوم وطب بما رسیده باکهر، راحه، صلد، داهر، آنکو، زنکل، اریکل، جبهر، اندی، جباری[1] هستند .

از ایرانیان نیز مسلمین خاصه درترتیب زیجها و مراصد استفاده‌هایی کردند و قبلا ذکر کتب منقول ریاضی وبرخی از مترجمان آنها گذشته است والبته این نکته مطلقا قابل انکار نیست که استفادهٔ حقیقی مسلمین در علم ریاضی از منابع یونانی و اسکندرانی صورت گرفته وفایده‌یی که ازسایرمنابع برده‌اند چندان قابل اعتنا نبوده‌است .

ج ـ درطب

اگر چه عملا آشنایی مسلمین با علم طب مرهون یاوریهای سریانیان وایرانیان است لیکن منابع اصلی و واقعی کار آنان دراین رشته کتب یونانی بود که ازدورهٔ رونق مدارس آتن تاپایان حیات علمی اسکندریه

۱ — ابن اسامی بدون تصرف از نسخهٔ الفهرست ابن الندیم چاپ مصر سال ۱۳۴۸ ص ۳۷۸ نقل شده است .

بتدریج فراهم‌شد ودر رأس آنها آثارابقراط قرار دارد .

ابقراط(۱) طبیب بزرگ یونانی (٤٥٩یا٤٦٠ـ۳۵۵ ق .م .) پسر ایراقلیس(۲) است. وی پدر طب یونانی و نخستین کسی است که باین فن جنبهٔ علمی کامل داد و با تألیفات متعددخوداساس پزشکی رادرعالم نهاد. اگرچه پیش ازودردبستان علمی ایتالیایی(۳) وسایر دبستانها که در کنید(٤) و کوس(٥) ورودس(٦) و کروتون(۷) وسیرن(۸) تشکیل یافت، تاحدی بمقدمات علم طب نظم وترتیبی داده شده بود لیکن همهٔ پیشرفتهای این دبستانها مقدمه‌یی برای کارهای ابقراط بود و اوست که باید حقاً ویرا بنیان گذار طب دردنیای قدیم دانست و اوست کـه قرنها بعد دریونان وروم و اسکندریه وممالك خاور نزدیك‌ومیانه ومدارس عیسوی ایران ودرتمام تمدن اسلامی و دورهٔ قرون وسطی و تجدد (رنسانس) اروپا نفوذ و اثربین و آشکاری در همهٔ طبیبان داشته است و تفاسیر متعدد بر آثار او نوشته اند و بهمین سبب است که مسلمین نیز ازمیان اطبای یونانی بیش از همه بدو توجه کرده‌اند . از آثار وی که بعربی درآمده این کتابها را نام میبریم: کتاب عهدابقراط(۹) . کتاب الفصول(۱۰) . کتاب تقدمة المعرفة(۱۱) . کتاب الکسر (۱۲) . کتاب الاهویة والمیاه والبلدان(۱۳) . کتاب طبیعة الانسان(۱٤) . کتاب البحران(۱۵) . کتاب ایام البحران(۱٦) . کتاب المولودین لسبعة اشهر(۱۷) . کتاب المولودین لثمانیة اشهر(۱۸) . کتاب امراض الحادة . جراحات الرأس(۱۹) . ابیدیمیا(۲۰) . کتاب الغذا(۲۱) . کتاب التشریح(۲۲) . کتاب الاخلاط(۲۳) . این کتابها وبسیاری از کتب دیگر این پزشك بزرگ که بتفسیر اطباء مشهور بعد از او خاصه جالینوس بود بعربی در آمد و مدتها مورد

---

۱ - Hippocrate
۲ - Héracléide — l'Ecole Italique
٤ - Cnide — ۵ - Cos
٦ - Rhodes — ۷ - Crotон
۸ - Cyrène — ۹ - le Serment
۱۰ - les Aphorismes — ۱۱ - les Pronostics
۱۲ - Des Fractures
۱۳ - le livre des airs, des eaux et des lieux
۱٤ - le traité de la nature de l'homme
۱۵ - Des crises
۱٦ - Des jours critiques
۱۷ - Du Fœtus de sept mois — ۱۸ - Du Fœtus de huite mois
۱۹ - Des plaies de la Tête — ۲۰ - des Epidémies
۲۱ - کتاب الاغذیه des Aliments — ۲۲ - de l'Anatomie — ۲۳ - des Humeurs

بحث و استفادهٔ پزشکان اسلامی قرار گرفت و یکی از ارکان اصلی طب اسلامی را تشکیل داد.

از اولاد و شاگردان ابقراط که در برابر کندن تعلیمات طبی او بسیار تأثیر داشته‌اند مسلمین همه خاصه **دراقن** (۱) **وثاسلوس** (۲) و داماد او **فولوبس** (۳) و شاگردش **مننس** (٤) را میشناخته اما بعد از ابقراط تا ظهور اطبای اسکندریه با پزشکان دیگر یونان و آثار آنان کمتر آشنایی داشته‌اند و اطلاعات خود را از طب یونانی حتی آثار ابقراط درحقیقت مدیون اسکندرانیون و کتب آنان هستند.

از مهمترین اطباء بعد از ابقراط که مسلمین با آثار آنان آشنایی داشتند یکی **هیروفیلوس** (٥) طبیب معروف اسکندریه است که در حدود سال ۳۰۰ ق. م. حیات داشته است. وی مخصوصاً در تشریح صاحب اطلاعات و مطالعات بسیار بود و اولین کسی است که با روش دقیق در تشریح مغز و تحقیق در جهاز دوران دم و سلسلهٔ اعصاب کار کرده و اکتشافات مهم در نبض و جهاز تنفس داشته است. دیگر **ارسیسطراطس** (ارسطراطس ـ اراسیسطراطس ـ اراسیسترانس) (٦) متولد بسال ۳۱۰ ق. م. طبیب معروف و از شراح جالینوس، و دیگر **اقریطون** (۷) المزین طبیب معاصر تراژان (ولادت ۵۲ وفات ۱۱۷ میلادی) صاحب چند کتاب در طب و تاریخ و از آنجمله کتاب الزینة (۸).

یکی از اطباء بزرگ قبل از جالینوس که بسیار مورد توجه و احترام مسلمین بود **دیسقوریدس العین زربی** (۹) از عین زربه از بلاد کیلیکیه (۱۰) پزشک نامبردار قرن اول میلادی است. اهمیت او بیشتر در آنست که تمام اطلاعات مربوط بداروشناسی عهد خود را در کتابی بنام «الحشائش» در پنج مقاله گرد آورد که بدست اصطفن بعربی ترجمه شد. اصل و ترجمهٔ این کتاب اکنون در دست است. دیسقوریدس باین کتاب دو رساله یکی بنام السموم (۱۱) و دیگر بنام الدواب افزود و این کتاب را حنین با حبیش بعربی

۱ — Dracon
۲ — Thessalos
۳ — Polybe
٤ — Ménon
٥ — Erophile
٦ — Erasistrate
۷ — Criton
۸ — Cosmétique
۹ — Pédanius Dioskourides (Dioscoride, Discuride ou Dioskyrides) d'Anazarbas (Anazarba)
۱۰ — Cilicie
۱۱ — De venenis

درآوردند . متن یونانی دورسالهٔ اخیر نیز بضمیمهٔ اصل کتاب الحشائش بیونانی اکنون دردست است [۱] . دیگر **روفس افسسی** [۲] ملقب به الکبیر که دراواخر قرن اول واوایل قرن دوم میلادی میزیست . از کتب او اکنون کتاب تسمیة اعضاءالانسان [۳] درتشریح و کتاب حفظ الصحة [٤] ودو کتاب دیگر در دست است . کتاب نخستین را حنین بعربی درآورد. علاوه براین چندین کتاب دیگراورا نیزمسلمین ترجمه کرده یا میشناخته‌اند مانند کتاب المالیخولیا ـ کتاب الاربعین ـ کتاب الیرقان والمرار ـ کتاب الصرع ـ کتاب فی ذات الجنب والرئة ـ کتاب الذبحة ـ کتاب تنقیص اللحم ـ کتاب استعمال الشراب ـ کتاب الترياق ـ کتاب الحمی الربع ـ کتاب التدبیر ـ کتاب الباه ـ کتاب اللبن وجزآنها .

بعد ازبقراط مشهورترین طبیبی که درعهود بعد ازخود خاصه دردورهٔ اسلامی اثر آشکاری داشت **جالینوس برغامسی** [۵] (۱۲۹ یا ۱۳۸ ـ ۲۰۰ یا ۲۰۱ میلادی) است . وی درآغاز حیات فلسفه وسپس طب آموخت وعلاوه برمولد خود در ازمیر و اسکندریه نزد استادان فن بتعلیم طب مشغول بود و سپس مدتی از اوقات خود را در مطالعهٔ کتب ابقراط صرف کرد ودربیست وهشت سالگی به برغامس باز گشت وبعد از چندی بشهر رم رفت و در آنجا شهرت بسیار کسب کرد چنانکه محسود پزشکان آنشهر گردید و در سال ۱٦٦ ازآنشهر بـه برغامس بر گشت ولی باز بدربار قیاصره خوانده شد و آنجا بتألیف کتب متعدد و شروح خود برابقراط پرداخت و بقولی تا حدود چهار صد کتاب تألیف کرد که قسمتی ازآنهادرحریق معبدصلح [٦] ازمیان رفت. وی ازبزرگترین شارحان آثار ابقراط است وعلاوه براین خود ابتکارات وتألیفات بسیار داشت که همه بعد از وی مورد مطالعه ودقت اطباء اسکندریه وخاورنزدیك ومیانه ومسلمین قرار گرفت وجوامع واختصارات بسیارمانند ستة عشر ازآنها ترتیب یافت . ابن ابی اصیبعه میگوید : « از اسکندرانیین آنانکه کتب ستة عشر جالینوس را گردآورده و تفسیر کرده‌اند هفت تن

---

۱ — رجوع شود به A. Castiglioni : Histoire de la Médecine, Paris, 1931 p. 188

۲ — Rufus d'Ephèse

۳ — Des nomes des parties du corps humain

٤ — Diététique

٥ — Galenos de Pergamon (Galien de Pergame)

٦ — le Temple de la Paix

بوده‌اند وایشان عبارتند ازاصطفن[۱] وجاسیوس[۲] و ثاونوسیوس[۳] واکیلاؤس[٤] و انقیلاؤس[٥] وفلاذیوس[٦] ویحیی‌النحوی که همه برمذهب مسیح بوده‌اند و گویند که انقیلاؤس الاسکندرانی مقدم برسایر اسکندرانیان بودواو کسی‌است که کتب ستةعشر جالینوس را مرتب کرد ومن گویم که اسکندرانیان برقراءت کتب ستة عشر در تعلیم طب اقتصار میکردندوآنرا بترتیب میخواندند و هر روز برای قراءت و فهم قسمتی از آن گرد می‌آمدند . پس آنرا بصورت جوامع درآوردند تا حفظ وفراگرفتن آنها را برای ایشان میسرسازد وبعد هریك ازایشان بتفسیر ستة عشر مبادرت کردندوبهترین‌تفسیری که ازستة عشر شد ، ازجاسیوس است»[۷]. تمام مجموعهٔ ستة عشر و آنچه ازسایرآثار اصلی‌ویا تفاسیرجالینوس برابقراط بدست مسلمین رسیدبعربی درآمدوازآنجمله است:

ازمجموعهٔستةعشر: کتاب‌الفرق . کتاب الصناعة[۸]. کتاب النبض الصغیر[۹] که برای شاگردان خود نوشت . کتاب الاسطقسات علی رأی ابقراط[۱۰]. کتاب المزاج. کتاب القوی الطبیعیة . کتاب‌العلل والاعراض . کتاب فی‌التأتی لشفاء الامراض. کتاب اصناف الحمیات[۱۱]. کتاب المقالات الخمس درتشریح مرکب از کتاب العظام[۱۲] وکتاب العضل[۱۳] وکتاب العصب ودو کتاب درعروق . کتاب‌تعرف علل اعضاء الباطنة یا المواضع الآلمة[۱٤]. کتاب‌النبض الکبیر. کتاب‌البحران . کتاب ایام البحران[۱٥]

۱ــ Stephano Alexandrino (Stephen d'Alexandrie) کیساوی وفیلسوف معروف .

۲ــ طبیب مشهوراسکندریه درقرن پنجم میلادی .

۳ــ Théodosios

٤ ــ ظاهرا تکراری ازاسم انقلاوس است وباید بجای این اسم مارینوس (Marinus) یکی دیگراز شراح معروف جالینوس وگردآورندهٔ جوامعی ازوباشد .

٥ــ Nikolaos d'Alexandreia (Nicolas d'Alexandrie)

٦ــ Palladius ازاطباء یونانی‌بعد ازاسکندرطرالوس وانبوس، صاحب تفاسیر(Commentaires) وکتاب الحمیات (Traité des fièvres)

۷ ــ طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۰۳ ـ ۱۰٤.

۸ ــ Ars parva (l'Art médical)

۹ ــ Du pouls,pour les élèves

۱۰ ــ Des Eléments selon Hippocrate

۱۱ــ Des différents fièvres

۱۲ــ Des os

۱۳ــ De la dissection des muscles

۱٤ــ Des lieux malades

۱٥ ــ ابن‌دوکتاب اخیر چنانکه دیده‌ایم بابقراط نسبت داده شده‌است (تاریخ علم طب تألیف کاستیگلیونی. ترجمهٔ فرانسه . ص۱۲۳) ودراینصورت باید ازتفاسیرجالینوس برآثارآن اسناد باشد .

کتاب تدبیر الاصحاء . کتاب حیلة البرؤ . کتاب علاج التشریح یا التشریح الکبیر راهم گاه جزو مجموعهٔ ستة عشر شمرده اند و آن در پانزده مقاله بود و بدست حنین ترجمه شد.

خارج از مجموعهٔ ستة عشر ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه کتبی را که از جالینوس در طب یا سایر علوم بعربی ترجمه شده و در دست مردم بوده بدینگونه شماره کرده اند : کتابی در اختلاف قدماء در تشریح . کتاب تشریح الاوات . کتاب تشریح الاحیاء . کتابی در اطلاعات ابقراط از تشریح . کتابی در آراء ارسیسطراطس در تشریح. تشریح الرحم. کتاب فی مفصل الفقرة الاولی . اختلاف اعضاء المتشابهة الاجزاء - تشریح آلات الصوت . تشریح العین. حرکة الصدر و الرئة. علل التنفس. الصوت. حرکة العضل. قوی الادویة المسهلة. فی العادات. فی آراء ابقراط و افلاطن[۱]. آلة الشم. منافع الاعضاء[۲]. افضل هیأت البدن . الادویة المفردة. اوفات الامراض . الاورام . الاسباب المتعلقة بالامراض . اجزاء الطب . المنی . تولد الجنین . المرة السوداء . ادوار الحمیات . فی رداءة التنفس . الفصد . الذبول . قوی الاغذیة . التدبیر الملطف . الکیموس الجید و الردی . تدبیر امراض الحادة ترکیب الادویة در هفده مقاله . الحرکات المجهولة . الترياق فی ان الطبیب الفاضل فیلسوف[۳] . فی مداواة الامراض[٤] . کتب ابقراط الصحیحة . محنة الطبیب . فی الحث علی تعلم الطب . تقدمة المعرفة . الریاضه بالکرة الصغیرة . الریاضة بالکرة الکبیرة . تعریف المرء عیوب نفسه . فی ان قوی النفس تابعة لمزاج البدن. ما ذکر فلاطن فی طیماوس . المدخل الی المنطق . فی ان المتحرك الاول لا یتحرك . کتاب الاخلاق . انتفاع الاخیار با عدائهم . عدد المقاییس . این کتب را بیشتر حنین ابن اسحق و حبیش الاعسم و اصطفن بن باسیل و عیسی بن یحیی و ثابت بن قرة و شملی و یحیی بن البطریق و توما (توما) الرهاوی پدر ثیوفیل الرهاوی و اسحق بن حنین بعربی در آوردند .

از مشاهیر اطباء اسکندریه یکی **سورانوس افسسی**[۵] طبیب معروف قرن دوم

---

۱ — Des dogmes d'Hippocrate et de platon
۲ — De l'usage des parties du cotps humain
۳ — Du meilleur médecin et philosophe
٤ — La Methode de guérir
۵ — Soranos d'Ephesos (Soranus d'Ephèse)

میلادی است که بسورانوس اصغر [۱] معروف است. از آثار او رسالهٔ شکستگیها [۲] در دست است، سورانوس دیگری از اهل افسس بنام سورانوس القدیم [۳] صاحب کتاب علل الکیمیاویة [٤] مدتی در اسکندریه وسپس در روم بسر میبرد واز اطباء معروف عهد تراژان بود. از آثار سورانوس کتاب الحقن بدست اسطاث بعربی نقل شد و حنین بن اسحق آنرا اصلاح کرد.

فیلغریوس [٥] جراح وپزشک معروف یونانی که بعد ازعهد جالینوس زندگی میکرد، نیز نزد مسلمین اهمیت واعتباری داشت. از کتب وی کتاب الفوباء و کتاب دیگر در امراض لثه ودندان بدست ابوالحسن ثابت بن قرة الحرانی بعربی ترجمه شد. ازاین گذشته کتب دیگری را از او اسم برده اند مانند: کتاب من لایحضره طبیب. علامات الاسقام. فی وجع النفرس. فی الماء الاصفر. فی الحصاة. فی وجع الکبد. فی الیرقان. فی خناق الرحم. فی عرق النساء. فی السرطان.

اُریباسیوس برغامسی [٦] معروف به اوریباسیوس القوابلی [۷] طبیب یونانی (۳۲۵ - ٤۰۰ میلادی) شاگرد زینون قبرسی [۸] ازمشاهیر اطبائی است که بعد از جالینوس درمیان مسلمین بیشتر اشتهرت داشت. از جملهٔ کتب او کتاب ادویة المستعملة [۹] است که اصطفن بن سیل آنرا بعربی درآورد. نسخهٔ اصل این کتاب در سال ۱۵۵۰ چاپ شد. کتاب دیگری [۱۰] ازاین طبیب که برای پسرش اسطاث [۱۱] درهفت مقاله نگاشته وحکم کناشی داشته است، و کتابی دیگر که برای پدرش اوناوپس درچهار مقاله نوشته بود، بدست حنین بن اسحق ترجمه شد. از آثار اوریباسیوس کتابی بنام السبعین ذکر کرده اند که حنین بن اسحق و عیسی بن یحیی آنرا سریانی درآوردند.

یکی از اطباء مقدم بر اوریباسیوس که از حیث شهرت در تمدن اسلامی هیچگاه

۱ Soranus le Jeune
۲ traité des fractures
۳ Soranus l'Ancien
٤ Traité des maladies chimiques ٥ Philigarius
٦ Oreibasios de Pergamon (Oribase)
۷ — علت شهرت وی بدین لقب کثرت استعمال اوبسمار بهای زنان بوده است.
۸ Zénon de Chypre
۹ Euporista ὐ les Remèdes faciles à préparer — ۱۰ Synopsis
۱۱ Eustache Eutathius —

بدو نرسید، لیکن او ریباسیوس خود از وی استفاده کرده بود، **آرسیجانس** [۱] است که از آثار او کتاب طبیعة الانسان و کتاب النقرس و اسقام الارحام و علاجها بعربی نقل شد و دو کتاب اخیر جزو مجموعهٔ شماره ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجودست.

از جملهٔ پزشکان یونانی **الاسکندروس طرالیوس** (طرالینوس) [۲] که از مشاهیر اطبای قرن ششم [۳] بود (۵۲۵ - ۶۰۶ میلادی) نیز درمیان مسلمین شهرت داشت. وی را یکی از پزشکان خوب یونانی بعد از ابقراط میدانند و از و کتابهای ذیل بعربی نقل شد: کتاب علل العین و علاجاتها درسه مقاله - کتاب البرسام. کتاب زردابها و مارها و کرمهایی که درشکم تولید میشود (کتاب الصفار و الحیات و الدیدان التی تتولد فی البطن). نقل کتاب البرسام با بن البطریق نسبت داده شده است.

از اطباء دیگر مورد استفادهٔ مسلمین **بولس (فولس) الاجانیطی** [۴] طبیب و جراح معروف نیمهٔ اول قرن هفتم میلادی است که در اسکندریه تربیت یافت و چندی نیز در رم بسر برد و درمدت حیات شهرت فراوان کسب کرد. ازمیان کتب او کتاب الکناش فی الطب [۵] درهفت مقاله اکنون دردست است. این کتاب را حنین بن اسحق بعربی ترجمه کرد و ماشرح اجزاء آنرا درذیل احوال حنین داده ایم. دیگر از آثار او کتابی را درباریهای زنان (کتاب فی علل النساء) ذکر کرده اند.

از یحیی النحوی صاحب الاجتهاد، که ذکر او چند بار گذشته است، نیز مسلمین علاوه بر فلسفه و منطق در طب استفادهٔ بسیار کردند خاصه از تفاسیر متعدد او بر کتب جالینوس.

علاوه بر اطباء یونانی و اسکندرانی، استفادهٔ مسلمین از پزشکان ایرانی مسلم است و مادر این باب قبلا درذکر مراکز علمی ایران و خاندان بختیشوع و دیگر پزشکان ایرانی گندشاپور سخن گفتیم. از هندوان نیز خواه بوسیلهٔ کتبی که از آنان بپهلوی درآمده بود و خواه مستقیما از متن هندی کتب طبی آنقوم، مسلمین چندین کتاب را بعربی درآوردند مانند کتاب السموم شاناق و کتاب طب سسرد (سوسروتا) که باید آنرا مهمترین کتاب

۱ — Archigène
۲ — Alexandros de Tralleis (Alexandre de Tralles)
۳ — بعضی اورا بقرن پنجم نسبت داده‌اند (تاریخ طب تألیف کاسیگ لیونی ص ۲۱۹)
۴ — Paulos d'Aigina (Paul d'Egine)
۵ — De Médecine

طبی هندوان شمرد. کتاب العقاقیر. کتاب علاجات الحبالی. کتابی از توقوشتل که صددرد وصددوا را در آن شماره کرده بود. کتاب دیگری از همین طبیب بنام التوهم فی الامراض و العلل. کتابی در درمان بیماریهای زنان. کتاب السکر.

آشنایی مسلمین با کتب طبی هندوان و استفادهٔ از آنها بوسیلهٔ بعض پزشکان هندی که در بیمارستان گند شاپور بسر میبرده‌اند صورت گرفت و این اطبا بنا بررسمی که ازدورهٔ ساسانی معمول بود در آن بیمارستان کار میکرده و بتعلیم اصول طب هندی و معالجت برخی از بیماران بروش خود اشتغال داشته‌اند.

فصل سوم

علوم عقلی

در تمدن اسلامی

۱ ـ حدود استفادهٔ مسلمین ازعلوم عقلی

از آنچه گذشت معلوم میشود که‌مسلمین بیاری‌مترجمان کتب‌پهلوی وسریانی و حرانی و هندی از گنجینهٔ گرانبهای علمی ملل راقیهٔ آنروز عالم بهره‌ها برداشتند. استفادهٔ آنان‌درعلوم همچنانکه گفته‌ایم بیشتر از اطلاعات‌یونانیان بود. البته با نهایت مجاهدتی که مترجمان اسلامی درنقل همهٔ کتب یونانی، از اصل یونانی یا منقولات سریانی وپهلوی‌آنها، بعربی کردند کتابهایی هم ازنظر دقت‌آنان دورماند مثلا باآنکه تقریباً ازتمام‌آثار وریاضی یونانی استفاده بردند مطالعات ارشمیدس را درحساب کمیت صغری [۱] نشناختند واین فخر نصیب دانشمند مشهور دورهٔ بازگشت [۲] یعنی «بونا ونتوکاوالیری» [۳] وبعد«بارو» [٤] و«نیوتون» [٥]علمای‌معروف‌قرون‌جدید گردید.علت عمدهٔ این امر مخصوصاً تجاوز ارشمیدس از حدود استعداد معاصران وآیندگان خود بود چنانکه تا دوهزارسال ازقدرت وفهم ودرك غالب دانشمندان‌بالاترقرار داشت.

مطلب دیگراینکه مسلمین غالباً مغلوب شهرت بعضی ازدانشمندان قدیم‌شدند و ازتحقیق جدید دردرستی یا نادرستی نظرهای آنان بازماندند.مثلا با آنکه فساد نظر بطلیموس القلوذی‌در باب افلاك و کیفیت حرکات آنها و کرهٔ زمین و خورشید از دورهٔ بازگشت‌بعدبسرعت‌باظهوردانشمندانی‌مانند گالیله او[٦] و کپلر[۷] و کوپرنیکوس[۸]

۱ ـ Calcul infinitésimal ۲ ـ Renaissance ۳ ـ Bonaventura Cavalieri
٤ ـ Barrow ٥ ـ Newton ٦ ـ Galileo ۷ ـ Kepler ۸ ـ Copernicus

آشکار شد، وبا آنکه پیش از بطلیموس، ارسطر خس در باب حرکت زمین بر گرد خورشید نظرصائبی داشت (۱)، مسلمین درقبال آثار بطلیموس وشارحین اوسر تعظیم فرود آوردند و تاآنجا بعقایدآنان تمسك کردند که ازاحترام آنها بمثابت معتقدات دینی نیز اکراه نداشتند.

درطب نیزمسلمین فی‌الواقع بتتبع عقاید جالینوس ونقل آثاروشروح اوبرابقراط یا تفاسیراطباءِ دیگربر کتب وی بیش ازهمهٔ اطبا توجه کردند واصول نظرهای ابقراط وجالینوس را بی کم و کاست پذیرفتند وازتحقیق عمیق درسایردبستانهای طبی که بعد از دورهٔ رونق مدارس آتن هم متعدد بود غفلت کردند. شکوك و ایرادات بعضی مانند محمدبن زکریاءالرازی درعقایدآن استاد هم جزونوادراموروماننند ردود یحیی‌النحوی الاسکندرانی برارسطو دربرابرانبوه اعتقادات دیگران بی اثربود. از اشکالات عمدهٔ مسلمین‌در آزمودن‌صحت‌و سقم عقایـد اطباءِ وجود بعضی از مشکلات و موانع دینی بود وازآنجمله است منعی که در شکافتن اجساد مردگان وجود داشت واین منع گاه برخی از اطباءِ غیر مسلمان را هم، مانند یوحنابن ماسویه، در صورت تمایل بتحقیق تازه،بجای جسم آدمی مجبور به‌مطالعه درلاشهٔ حیوانات میکرد (۲). این امرباعث‌شد که مسلمین‌بجای مطالعهٔ مستقیم درانسان بآنچه در کتب‌آمده است بسنده کنند و گاه اشتباهی را هم که درنقل وجود داشت بعنوان حقایق علمی باور دارند. اتفاقاً جالینوس هم تنها بر اثر علل روحانی و خصوصی، نه‌بسبب دیگر، بتشریح جسد انسان تمایلی نداشت وناچار بود امتحانات تشریحی خود را در جسد حیوانات خاصه بوزینگان انجام دهد. بهر حال با وجود دبستانهای متعدد طب و داروشناسی‌و تشریح و وظائف الاعضاء درمیان یونانیان واسکندرانیان، اگر کسی بخواهد اصول طب اسلامی‌را نیك بشناسد باید بیش از هر روش دیگرطبی روش جالینوس‌القلوذی را مورد مطالعه قرار دهد.

درطبیعیات هم علی الاصول اطلاعات یونانیان بعد ازارسطوافزایش قابل‌ملاحظه نیافته بود و حتی بجای بحث در طبیعیات بنحو اعم تحقیق در گیاهان از باب خاصیت

---

۱ – رجوع شود بهمن‌کتاب ص ۱۰۵ ۲ – نامهٔ دانشوران ج ۲ ص ۴۷ – ۴۸

دارویی آنها ادامه یافت و بهمین سبب آثار برخی از آنان مانند دیسقوریدس دردورهٔ بازگشت اثرشگرفی در گیاه‌شناسی داشته‌است . توجه مسلمین درطبیعیات بیشتر بهمین کتب داروشناسی و گیاه‌شناسی معطوف بوده‌است وچندان فایده‌یی ازسایر کتب یونانی درباب علوم طبیعی برنگرفتند لیکن غالب آثارارسطو وشراح اورا درمسائل مختلف طبیعی بعربی نقل کردند ومورد مطالعه قرار دادند .

درمنطق وفلسفهٔ اولی ، دانشمندان اسلامی بیشتر مجذوب آثار و افکار ارسطو ودردرجهٔ دوم افلاطون ویاشراح نوافلاطونی آندو گردیدندواین علاوه برعلل تاریخی ممتد در سیر علوم یونانی از آتن تا بغداد ، معلول علتهای دیگر خاصه استفاداتی بود که علمای علم کلام ازروش قیاسی واستدلالی ارسطو کردند . البته گاه نیززمزمه‌هایی در رد وایرادارسطو یاتابعان‌وی‌ازمتفکرانی‌مانندمحمدبن زکریاوابوعلی‌سینا(تاحدی‌درمقدمهٔ منطق حکمة‌المشرقیین) وغزالی[1](درتهافت‌الفلاسفة) شنیده شد ولی این زمزمه‌هازود خاموش گشت‌وجای‌آنهاراعقایدراسخ‌متفلسفین‌اسلامی‌بافلاطون‌وارسطومخصوصاً بارسطو وآثاراو و انحصارحکمت بدان استاد یونانی گرفت . اگر از معتقدان سایرر وشها هم کسانی بمنصهٔ ظهوررسیدند قوتی چنانکه باید پیدا نکردند و زود علائم شکست درکار آنان‌ظاهرشد. برروی‌هم مسلمین‌درتتبع کتب فلسفهٔ‌یونانی مانند سایرعلوم تقریباً دنبالهٔ روش اسکندرانیون را ازحیث شرح وتفسیر و یادگیری‌آنها گرفتند و مطالعات فلسفی درآثار فلاسفهٔ معروف یونان و اسکندریه ، نزدآنان بایجاد مبتکرات‌مفیدی، چنانکه تحقیقات ومطالعات علمی را براساس تازه‌یی نهد،وانقلاب شگرفی درعلوم پدید آورد ، منجر نشد.

البته دانشمندان اسلامی درپاره‌یی مسائل علمی خاصه در ریاضیات ونجوم وطب پیشرفتهایی نسبت به قدماء یونان واسکندریه کردند یعنی بمسائل‌تازه‌یی دست‌یافتند و این بیشترازجهت اختلاط روشهای مختلف یونانی وایرانی وهندی بایکدیگروترجمهٔ کتب ازدانشمندان و زبانهای مختلف در موضوع واحد،و کمتر نتیجهٔ ابتکارات آنان

۱ ــ یهقی در تتمة صوان الحکمه آورده‌است‌که غزالی در تهافت الفلاسفة خویش بیشتر از سخنان یحیی النحوی الاسکندرانی‌که ردودی بر ارسطو داشته استفاده‌کرده است (ص ۲٤) .

بوده است و ما هنگام شرح وتوضیح هریك از علوم عقلی در تمدن اسلامی از مجموع این پیشرفتها وترقیات مسلمین آگهی خواهیم یافت .

پیداست که بمحض توجه‌مسلمین بعلوم اوایل، علمای‌مشهوری ازمیان‌مسلمانان ظهورنکردند بلکه دورهٔ استحصال آنان از زحمات مترجمان، ازاواخر قرن سوم ببعد آغازشد وتا آن تاریخ ابتکار درتألیف و تصنیف کتب علمی بیشتر با غیر مسلمانان و یا نومسلمانانی‌بود که بازبان‌عربی آشنایی داشته و بعربی تألیف میکرده‌اند . غالب این کتب نیز جنبهٔ تقلید داشته و بیشتر تحریر بهتری از کتب منقوله بوده است نه تألیف ابتکاری‌کامل وتازه‌یی که لیاقت دوام وبقاء داشته باشد .

مسألهٔ دیگرقابل ذکرآنست که اگرچه علوم دورهٔ اسلامی همواره بنام‌مسلمین تمام‌میشودلیکن‌پدیدآورندگان‌واقعی‌آن‌معمولا یا ازستاره‌پرستان‌حران‌ویا ازمسیحیان آرامی‌وایرانی‌ویا اززردشتیان وهندوان بودند وغالب‌آنان‌هم‌دین‌اصلی‌خود راتاچندگاه درخاندان خویش نگاه داشتند ومدتها از قبول اسلام خودداری کردند،واصولا مسلمین تا مدتی چنانکه باید اقبالی بعلوم نداشتند و حتی مخالفت با علوم عقلی‌رامدتها‌بعنوان پیروی از دین ومبارزه با الحاد و مذاهب تعطیل بشکل یك سنت موروث نگاه داشته وغالباً دانشمندان خاصه فلاسفه را بکفر و زندقه متهم کرده‌اند . این نکته‌را هم باید بیاد داشت که‌تسمیهٔ علوم دورهٔ اسلامی‌بنام علوم‌عربی،همچنانکه‌برخی ازمحققان غربی کرده‌اند،بکلی خلاف انصاف است زیرا چنانکه دیده‌ایم ونیز چنانکه در ذکر اسامی علما و فلاسفه خواهیم دید ، سهم عرب در علوم عقلی دورهٔ اسلامی بغایت‌اندك‌و تقریباً منحصر بزبان عربی یعنی زبان رسمی حکومت اسلامی بوده است،ولی‌بزودی با شروع استقلال ادبی‌فارسی، ازقرن‌چهارم باین تمامیت لسانی‌هم نقصانی راه یافت وبسیاری از کتب معتبر در علوم مختلف بزبان فارسی نگاشته شد و همچنین است‌تألیفات‌عمده‌یی که درعراق و الجزیره و دیگر نواحی بزبان سریانی و عبرانی در علوم‌صورت گرفت. اهمیت عمدهٔ مسلمین وفایدهٔ بزرگ‌کار آنان درتشکیل حوزهٔ علمی اسلامی، نگاه‌داشتن ترجمه‌های متعددی است ازآثاردانشمندان یونانی و اسکندرانی که اصل غالب‌آنها از میان رفته و اروپائیان بعداً بوسیلهٔ ترجمه‌های لاتینی که از ترجمه‌های عربی‌آن آثار

صورت گرفت،ازوجود آنها آگهی یافته و در دورهٔ اسکولاستیك و رنسانس بیاری آنها علوم یونانی را مورد تحقیق ومطالعه قرار داده‌اند . دیگر ازوجوه اهمیت آنان التقاطی است که با دست یافتن برمنابع مختلف یونانی واسکندرانی وهندی وایرانی ونبطی از اطلاعات این اقوام کرده و آنها را بربعضی مطالعات جدید خود افزوده و از اینطریق بسهم خود سبب تکاملی درعلوم شده‌اند .

۲ ـ عهد اعتلای علوم

علوم اسلامی علی‌الخصوص در بغداد و ممالك شرقی خلفا تا پایان قرن‌چهارم‌و چند سالی از اوایل قرن پنجم درمدارج ترقی سیر میکرد . ازاین‌مدت قرن دوم وسوم را باید بیشتر عهد نقل و تدوین و تکوین علوم عقلی و قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را عهد استحصال مسلمین از زحمات دو قرن پیش و قرن طلائی علوم در تمدن اسلامی دانست . مهمترین عامل درسرعت انتشار و کثرت ترجمه و تدوین کتب علمی را دراین مدت تشویق گروهی از خلفای عباسی و وزرا و امرای ممالك مختلف اسلامی باید دانست.تشویق خلفایی‌ازقبیل‌منصوروهارون‌ومأمون‌وواثق‌وعده‌یی‌ازجانشینان‌آنان،وامرای شرقی خاصه سامانیان و خوارزم‌شاهان آل عراق وآل مأمون و دیالمهٔ آل زیار وبعضی از افراد دیالمهٔ آل‌بویه و گروهی از امرای مغرب مانند سیف الدوله حمدان و بعض خلفای اموی اندلس وامرای آن دیار وخلفای فاطمی ، بدون توجه بقومیت ودین علما وآزاد گذاردن آنان درعقاید خویش وپرداختن صلات گران دربرابر آثارمنقول یامؤلف، باعث‌شد که حوزه‌های درس‌رونق‌یابدوعلمای‌بزرگ‌درخوارزم‌وماوراءالنهروخراسان‌وری وبغدادوالجزیره وشام‌ومصر واندلس‌وجز آنها ظهور کنندو کتابهای‌بیشماردرشعب‌مختلف علوم وفنون‌بعربی‌وفارسی در آورند . دراین دستگاهها علمای یهودی ونصرانی وزردشتی وصابی ومسلمانان بی‌آنکه مزاحم یکدیگرباشند بسرمیبردند وهر کس از آنان بقدر علم ودانش خودازتقرب‌خلفا و امرا و وزرا وصلات‌آنان‌برخوردار بود. مثلا اکرام منصور دربارهٔ جورجیس پسر بختیشوع و سهل انگاری نسبت بعادات دینی او بدرجتی بود که چون چندی ویرا دربغداد نگاه داشت بحاجب خود ربیع (پدر فضل وزیر هارون) که

ازمتعصبان عرب بود، فرمان داد برای او شراب حاضر کنند تا تغییری که در چهرهٔ او بر اثر امتداد اقامت در بغداد حاصل شده بود، زایل شود. ربیع ازاین کار امتناع کرد و گفت اجازه نمی‌دهم که شراب در این خانه (یعنی دارالخلافة) بیاورند. منصور او را دشنام‌داد و گفت باید خودمتعهداین کار شوی ! ربیع چنین کرد و آنچه‌ممکن بود شراب گوارا برای جورجیس آورد[۱] . رفتارمنصور با اکثر پزشکان ومنجمان خودهمین بود و حتی باغالب آنان در کارهای بزرگ مشورت میکرد . نظیر این رفتار را رشید در بزرگداشت جبریل بن بختیشوع داشت‌چنانکه گویند چون بسفرحج رفت‌درمکه جبریل را دعای خیر کرد . ویرا گفتند که اونمی است ! گفت آری ولیکن صلاح بدن‌من‌وقوام آن بدوست و صلاح مسلمین‌بمن، پس صلاح مسلمانان در نیلو حالی و بقای جبریل است[۲] .وگاه‌اکرام خلفا نسبت باطباء خودبدرجتی‌می‌رسید که کارهای بزرگ بدانان واگذارمیکردندمانند رفتاری که معتضد باسلمویه طبیب‌نصرانی خود کرد واورا بتوقیع بسیاری از نامه‌ها از طرف خود امر داد و برادرش را بکارهای عمدهٔ اداری گماشت و دراجرای مراسم‌دینی‌خود مختار کرد وبعدازموت فرمان داد که درحضوراو برجنازه‌اش بررسم مسیحیان تشریفات مذهبی را اجرا کنند[۳] . رفتارمعتضد باثابت‌بن‌قرةدانشمند بزرگ‌نیزازنوادرتاریخ است . البیهقی دراوصاف ثابت‌آورده‌است که بزرگداشت‌معتضد درحق او بدرجتی بود که روزی باوی درباغ میگشت در حالیکه دست اوبر دست ثابت بود . ناگاه معتضد دست ازدست ثابت برداشت چنانکه ثابت بحیرت افتاد . معتضدویرا گفت هنگامی که دست‌بردست تونداشتم‌دچارخطایی بزرگ بودم‌وسهو کردم زیرا دانش برتری میجوید وبرآن برتری نتوان‌جست[۴]. نظیر این رفتاررا خوارزمشاه‌ابوالعباس مأمون‌بن‌مأمون‌با ابوریحان داشت و ابوریحان‌خود در کتاب المسامرةفی‌اخبارخوارزم حکایتی‌دراین‌باب‌آورده‌بود که ابوالفضل بیهقی ازاو درکتاب تاریخ خویش‌نقل وآنرا با آنچه با خواجه ابومنصور ثعالبی مؤلف کتاب یتیمة الدهرفی محاسن اهل العصر که

---

۱ ـ طبقات الاطباء ج ۱ص ۱۲٤ ۲ ـ ایضاً ح ۱ ص ۱۳۰
۳ ـ ایضاً ح ۱ ص ۱٦۵ ٤ ـ سه صوان الحکمة ص ٦ ـ ۷

بخوارزم رفته واین خوارزم شاه را مدتی ندیم بود نقل کرده ، کامل ساخته است و آن چنینست : روزی در مجلس شراب خوارزمشاه درادب سخن‌می گفتند «حدیث‌نظر رفت، خوارزمشاه گفت همتی کتاب انظرفیه وحبیب انظرالیه و کریم انظرله.وبوریحان گفت خوارزم شاه سوار شده شراب میخورد نزدیك حجرهٔ من رسید فرمود تا مرا بخواندند، دیرتر رسیدم بدو ، اسب براند تا درحجرهٔ نوبت من وخواست که فرود آید،زمین بوس کردم وسو گند گران دادم تا فرود نیامد و گفت :

العلم من اشرف الولایات یأتیه کل الوری ولایأتی

پس گفت لولاالرسوم الدنیاویة لما استدعیتك فالعلم یعلو ولا یعلی! و تواند بود که او اخبار معتضد امیرالمؤمنین را مطالعت کرده باشد که آنجا دیدم که روزی معتضد در بستانی دست ثابت بن قره گرفته بود،ناگاه دست بکشید. ثابت پرسید یا امیرالمؤمنین دست‌چرا کشیدی؟ گفت کانت یدی فوق یدك والعلم‌یعلو ولایعلی.»

اطبادراین ایام‌ازهمهٔ‌علمانزدخلفاوامیران‌ووزیران‌محترم‌تر بودندودربیشتراوقات‌باآنان بسرمیبردند وبرائراین‌تقرب‌غالباًخلفاوشاهان باایشان رفتاردوستانه‌داشتند،اگرچه‌بیشتر متدین‌باسلام نبودند،واین‌سهل انگاری‌خود سبب‌مهمی‌برتجمع‌بسیاری ازدانشمندان‌بلاد الجزیره وحران دربغداد وافادات علمی‌آنان درآن شهربود . نظری باحوال مترجمان بزرگ وتوجه عجیب‌آنان درقرن دوم وسوم وچهارم بنقل کتب علمی ازالسنهٔ مختلف نشانهٔ بزرگی از ارزش علم در نزد رجـال وبهره مند شدن این گروه ازهنرخود هست والامحال بود چنین نهضت‌عظیمی سه قرن تمام ادامه یابد وما چون قبلابااین‌امراشارات متعدد کرده‌ایم ازتکرار موارد مختلف آن خودداری میکنیم .

بعد از اطبا دردربارهای امرا مرتبهٔ منجمین گرامی تراز دیگر دانشمندان بود زیرا اینان با احکام خود ساعات و اوقات بسیاری از اعمال‌خلفا وامراراتعیین‌میکردند وبسبب دانش خویش غالباً طرف مشورت‌آنان قرارمیگرفتند و حتی نظام الملك‌طوسی با همهٔ دهاء خود از تدبیر امور با حکیم موصلی منجم خویش امتناعی نداشت (۱) .

۱ ـ چهارمقاله چاپ‌لیدن ص ۶۱ ـــ ۶۲

منجمین نیز مانند پزشکان جزو موظفین دربارهای خلافت ودستگاههای سلطنت بودند وبهمین سبب با همهٔ مخالفتی که از جانب اهل مذاهب با منجمان میشد، نجوم در عهد اسلامی رونق و رواجی داشت.

تشویق امراووزرا از علما تا درجه یی بود که غالباً با آنان در حضور خویش مجالس بحث و نظر تشکیل میدادند و از آنجمله‌است‌مجالس‌مأمون .مسعودی‌درسیرت مأمون نوشته‌است که[۱] در آغاز کار خود هنگامی که‌فضل بن سهل وجزاو بر کاروی غلبه داشتند بمطالعه ونظر دراحکام نجوم وقضایای‌آن مشتغل بود وبرمذهب پادشاهان ساسانی مانندارد‌شیر پسر بابك میرفت ودرقرائت کتب قدیم وامعان نظر درمطالعهٔ آنها کوشش و مواظبت میکرد چنانکه فهم و درایت او درآنها بنهایت رسید وچون‌فضل‌بن سهل بسر نوشتی که مشهوراست، دچارشدومأمون بعراق‌آمد، ازهمهٔ اینهامنصرف گشت واعتقاد بتوحید ووعد ووعید [۲] را آشکار و بامتکلمین مجالست‌آغاز کردوبسیاری‌از اهل جدل و مناظره مانند ابی‌الهذیل وابی‌اسحق‌ابراهیم‌بن سیارالنظام و جز آنان از موافقین ومخالفین ایشان بدوتقرب جستند، و فقها و اهل دانش از ادبا ملازم مجلس او شدند ومأمون برای آنان اجراء ومقرری معلوم کرد و در نتیجه مردم بفن نظر راغب شدند و بحث وجدل را فرا گرفتند و هر گروهی برای‌خود کتبی‌تألیف و درآن‌مذهب خود را تأیید کردند. و باز بنا بروایت مسعودی مأمون روزهای سه‌شنبه از هر‌هفته دانشمندان را در درگاه خود گرد می آورد وبعداز صرف‌طعام بدارالمناظره میرفتند. فرزند مأمون یعنی هرون ملقب به الواثق (۲۲۷-۲۳۲هجری)نیز که از پیروان‌مذهب اعتزال و از دوستداران ائمهٔ معتزله و دانشمندانی از قبیل احمدبن‌ابی دوادو محمدبن عبدالملك‌الزیات بود در محضرخود ترتیب محافل علمی‌میداد . مسعودی گوید [۳] که الواثق دوستدار نظربود واهل‌نظرراتکریم میکرد و با تقلید و اهل‌تقلید دشمن بود و

۱ ــ مروج الذهب چاپ مصر ج ٤ ص ۲٤٥

۲ ــ قول بتوحید و وعد و وعید دو اصل از اصول پنجگانهٔ مذهب اعتزال است .

۳ ــ مروج الذهب ج ٤ ص ۳۰

فلاسفه وطبیبان را دوست میداشت . در محضر او ذکر انواع علوم از طبیعیات و الهیات رفت و واثق از آنان خواست که کیفیت ادراک معرفت طب و مأخذ اصول آنرا برای وی شرح دهند و بگویند که آیا این مأخذ از حس است یا از قیاس یا آنچه از نظر بدن عقل دریافته شود و یا از راه سمع . از جملهٔ اطباء در آن مجلس پسر بختیشوع و پسر ماسویه و میخائیل وبقولی حنین بن اسحق وسلمویهٔ حضور بودند و یکی از آنان شرح مفصلی در پاسخ الواثق داد که بتمامی در مروج الذهب ثبت است [۱] . علاوه بر این در همین مجلس و مجالس دیگر الواثق سؤالات متعددی راجع بطب و طبیعیات و بررسی مسایل فلسفی کرد و از حاضران جواب یافت . الواثق مجلسی نیز برای بحث بین فقها و متکلمین درباب انواع علوم از عقلیت و سمعیت در جمیع فروع و اصول ترتیب داد [۲] .

نظیر این اعمال را بعضی از وزراء هم داشته اند مانند برمکیان که بنقل مسعودی از میان آنان یحیی بن خالد صاحب بحث و نظر بود و مجلس داشت که اهل کلام از مسلمین و سایر ملل در آن گرد میآمدند و در مسائلی مانند کون و ظهور و قدم و حدوث و اثبات و نفی و حرکت و سکون و وجود و عدم و جزء و طفره و احساس و اعراض و تعدیس و تحریر و لمیت و کیفیت و مضاف و امثال مسایلی که در علم کلام مورد بحث بود و حتی در مسائلی از قبیل عشق از نظر فلسفی و رواقی در آن بحث میشد و در این مباحث دانشمندانی چون علی بن هیثم و ابوعثمان الخیاط و ابوالهذیل و النظام شرکت میکردند [۳] و یا مجالسی که ابوالفتح فضل بن جعفر بن الفرات معروف بابن خنزابه وزیر المقتدر عباسی که بسال ۳۲۷ در غزه در گذشت . تشکیل میداد و دربعضی از آنها بسال ۳۲۰ ه بین ابوسعید السیرافی نحوی و ادیب مشهور و متی بن یونس القنائی الفیلسوف درباب منطق و اطراف آن بحث مشهوری رفت [۴] و ما بنظائر این مجالس در دستگاههای سلاطین ایران خصوصاً خاندانهای ایرانی مشرق مانند سامانیان و خوارزمشاهیان و بعضی از سلاطین صفاری مثل امیر ابو جعفر

۱ ـ مروج الذهب ج ۴ ص ۳۱ ببعد .

۲ ـ ابن ابی اصیبعه ص ۳۶

۳ ـ ابن ندیم ج ۲ ص ۲۸۶ ببعد .

۴ ـ مقدمه ابوحیان التوحیدی بر ص ۶۹ ببعد نقل از معجم الادباء .

احمدبن محمد وپسر اوخلف و گروهی اززیاریان مانند شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر و علاءالدوله کاکویه و نظایر آنها بسیار باز میخوریم .

از مسائلی که از اوایل قرن دوم تـا اواخر قرن چهارم برواج علوم و آزادی دانشمندان دربحث های علمی با وریهای بسیار کرد شیوع مذهب اعتزال وغلبهٔ متکلمین معتزله‌بود. معتزله بسبب توجه بمبانی عقلی و بحث درمسائل مهمی مانند عدل و توحید و اختیار و نفی رؤیت و خلق قرآن ونظایر این مباحث، ومناقشه با فرق‌مختلف‌اسلامی مانند اهل‌سنت‌وحدیث وشیعه وملل‌غیراسلامی‌مثل مانویه (زنادقه) و مجوس ونصاری و یهود که معمولا کلام‌مدون واستواری‌داشتند ، ناگزیرمحتاج با تخاذروش‌منطقی‌وفلسفی برای پیروزی خود بودند و بهمین سبب گروهی ازایشان بمنطق وفلسفهٔ یونانی متوجه شدند ودرروش برخی ازفلاسفه تعمق وتحقیق کردند و کتب منطق وفلسفه‌راموردمطالعه ومداقه‌قراردادند وحتی برخی‌از آنان مانند ابراهیم‌بن‌سیارالنظام[۱] دربسیاری ازمباحث فلسفه که زائد براحتیاجات متکلمین معتزله‌بود وارد شدند واگرچه علمای‌اهل‌حدیث و سنت غالباً با این عمل معتزله مخالفت میکردند لیکن بهرحال آنـان منشاء تحولی از جهت توجه بعلوم عقلی درمیان مسلمین گردیدند وبسایر جریانات در پیشرفت علوم کمك کردند .

اهمیت معتزله بیشتردر آنست که چون‌خود اهل بحث وجدل بودند طبعاً مروج روح بحث و تحقیق در میان پیروان خویش میشدند ، و از آنجاکه تا عهدالمتوکل در بسیاری ازخلفا نفوذ شدید داشتند، و در اغلب بلاد مشرق ومرکز ممالك اسلامی غلبه و ریاست با آنان بود، طبعاً خلفا و امرا را نیزمانند خود دوست دار مباحثات علمی‌ببار می‌آوردند [۲] و این امر در پیشرفت علوم عقلی در عهد مذکور اثربسیار داشت .

دراواخر قرن سوم ودر قرن چهارم وپنجم وجود فرقه یی ازاهل تشیع وتبلیغات شگرف آن در همهٔ اقطار واکناف ممالك اسلامی بترویج منطق و فلسفه یاوری بسیار

۱ — رجوع شود به الملل والنحل شهرستانی چاپ طهران ص ۲۴ — ۲۷ . الفرق بین‌الفرق البغدادی ص ۲۹ — ۹۱

۲ـ البته‌وجود عده‌یی ازمتعصبین و متقشفین را مانند صاحب بن عباد درمیان معتزله هیچگاه فراموش نمی‌کنیم ولی میدانیم‌که افراد روشن بن در میان این فرقه بسیار بوده‌اند .

کرد و آن فرقهٔ اسمعیلیه است . پیروان مذهب اسمعیلی برای آمادگی در تبلیغ اصول مذهبی خود هفته‌واره مجالس بحث و مناظره درمیان خود داشتند و در این مجالس ورزیده و مهیا میشدند [۱] . وجود این مجالس ذهن بسیاری از آنان را با اصول منطق و فلسفه آشنا می کرد و در یکی ازهمین مجالس است که کودکی خردسال که بعدش اسمعیلی مذهب بود ، حاضر میشد و با بحث‌های فلسفی آشنایی می یافت و ذهن او با استدلال و منطق و فلسفه و علم متوجه میشد و بعد یکی از بزرگترین فلاسفه و متفکرین اسلام گردید و او ابوعلی بن سیناست که خود در شرح حال خویش باین نکته اشاره کرده است . اعتقاد اسمعیلیه بر لزوم احتکاک و آیت و لزوم توجه از قشر دین بحقیقت و لب آن و بالنتیجه توسل بتأویلهای عقلی و فلسفی در شرح و تفسیر آیات و احادیث و سنن طبعا مایهٔ آن میشد که پیروان این مذهب با منطق و فلسفه آشنایی پیدا کنند و همین سبب است که نزد آنان استفاده از فلسفهٔ یونانی و اقتدا به دلهٔ عقلیهٔ فلاسفه‌ئی مانند افلاطون و ارسطو و هیپوکرس شرط بود و این امر در آن حال که اجزاء فلسفه بوسیلهٔ بسیاری از اهل سنت و حدیث تحریم میشد بسیار اهمیت دارد . در مراحل عالی دعوت اسمعیلیه [۲] دانش برای بحث در معانی شرایع اسلام از نماز و روزه و حج و طهارت و غیره فلاسفه متوسل میگردید و مسئلت فلاسفهٔ یونان در شرح مشکلات عقل عقده میگردید و بر هر مستجیب واجب است که در هر باب از طریق عقل حکم کند و بدین طریق ارسطو و افلاطون و فلوطین و هرمس و اجرآنان از فلاسفه را در نفس مدعو مجسم میکردند و مدعو را در مراحل ششم و هفتم و هشتم و نهم دعوت این استفاده از فلسفه و فلاسفه مستمر و بر رویه بود . مثلا در مرحلهٔ هفتم وقتی که در حقیقت علم بحث میکرد از فلاسفه پرسش میکند که آیا واحد از اعداد است [۳] و علی الخصوص در مرحلهٔ نهم که مدعو باید از تعمق در اصول مذهب اسمعیلی میشد و در

۱ ـ در این مجالس مجلس دعوت یا مجلس [illegible] و مجلس [illegible] و مجلس [illegible] و مجلس [illegible] برای بحث [illegible] و مجالس [illegible] و مجالس [illegible] و مجالس

این مورد داعی او را بکتب فلسفه خواه طبیعت و خواه ما بعد طبیعت راهبری و ثابت میکرد که انبیاء ناطق سیاست عامه را اداره می کنند همچنانکه فلاسفه حکمت خاصه را : «ان الانبیاء النطقا اصحاب الشرائع انماهم لسیاسة العامة و ان الفلاسفة انبیاء حکمة الخاصة» (۱) . چون دورهٔ قوت تبلیغات اسمعیلیه قرن چهارم و پنجم یعنی دورهٔ اقتدار خلفای فاطمی است، این فرقه نیز بسهم خود برواج وانتشار فلسفه دردورهٔ مذکور یاوری فراوان کردند . بهمین سبب ملاحظه می کنیم که خلفاء فاطمی بعلوم توجه بسیار می کردند وبنابر آنچه از گفتار مقریزی برمیآید درخزانة الکتب خویش ، که درقصر آنان ترتیب یافته بود ، خزانه یی حاوی هژده هزار مجلد کتاب درعلوم قدیم داشتند ودر «المارستان العتیق» هم کتابخانهٔ بزرگی بود حاوی بیش از دویست هزار مجلد کتاب که عدهٔ کثیری از آنها درطب و کیمیا بود وبررویهم کتابخانهٔ خلفای فاطمی ۱۶۰۰۰۰۰ نسخه داشت که درغلبهٔ صلاح الدین ایوبی کرد برقصر خلفا قسمت اعظم آنها بردست اوودیگر متعصبان ازمیان رفت (۲)

نتیجهٔ وجود این عامل بزرگ ، یعنی توجه شدید محافل سیاسی ورجال ذی نفوذ از اواسط قرن دوم تا اوایل قرن پنجم بعلوم عقلی، آن بود که باوجود همهٔ مخالفتهای شدید اهل سنت و حدیث و غالب متکلمین وفقها، اکثر کتب وآثار یونانی وسریانی وایرانی وهندی بعربی در آمد و گنجینهٔ عظیم ومختلطی از اطلاعات پیشینیان در علوم عقلی و تجربی برای مسلمین فراهم شد و سپس گروهی ازمتفکرین از مسلمان و مسیحی و زردشتی وستاره پرست که همه دررِبقهٔ طاعت خلیفهٔ مسلمین بسرمیبردند شروع بمطالعه و تحقیق در این کتب وآثار کردند وهریك دررشته یی از علوم بمطالعه وتألیف وتلفیق و احیاناً ابتکار پرداختند و کتب بیشماردرریاضیات ونجوم وطب و طبیعیات ومنطق وفلسفه پدیدآوردند وبا این وضع نه تنها وارث یونانیان وایرانیان در علوم، بلکه شارح ومفسر و مکمل آثار آنان شدند و پیشرفتهایی درغالب علوم برای آنان حاصل گشت که در روزگاران بعد بوسیلهٔ مترجمان لاتینی مورد استفادهٔ غربیان قرار گرفت.

۱ ــ خطط مقریزی ج ۲ ص ۲۳۳

۲ ــ ایضاً همان مجلد ص ۲۵۴ ــ ۲۵۵

۳ـ دورهٔ انحطاط علوم

امامیه و زیدیها در اسلام بهمین جریان نماند و زود آثار توقف و انحطاط در کلیهٔ علوم آشکار شد. ظهور این توقف و انحطاط از اوایل قرن پنجم یعنی بعد از دوره بیست گذاخرین ستارگان درخشندهٔ علوم قرن چهارم راه افول پیش گرفتند و اعقاب و اخلاف خویش را برای تثبیت عوامل انحطاط تمدن و علوم اسلامی آزاد گذاشتند.

انحطاط علوم و تمدن اسلامی درحقیقت از موقعی در ممالک اسلامی آغاز شد که متعصبین اهل سنت و حدیث و فقها توانستند عنان خود را از فلاسفه و حکما و علما و معتزله در بغداد و شیراز و همدان یعنی از اوائل قرن چهارم بعد و بالاخره هم بیشتر در مقدمات این شکست تفوق کنند. از اواسط قرن سوم و دورهٔ خلافت المتوکل علی الله (۲۳۲ ـ ۲۴۷ هـ) سنت اهل حدیث در مقابل زمان و زمینیان بهم حریصهٔ از قرن سوم برای تعیین تاریخ شروع انحطاط علوم و افکار در ممالک اسلامی، آنست که دورهٔ المتوکل علی الله را دورهٔ عظیم سنت بعض سنت و حدیث دانست. مخالفت با اهل نظر آغاز شد. مسعودی گوید: «المتوکل بعقلیت معروف و مقتصر و موافق بمخالفت کردن و جدل و مناظره در آراء و مذموم ساختن و عیب کردن اهل نظر دست زد و مجازات نمود و امر بتقلید و دو روایت و حدیث آشکار کرد...» (۱) و باز گفته است که: «چون خلافت المتوکل رسید امر بترک نظر و مباحثه در جدل و ترک اعتقاداتی که در ایام معتصم و واثق بر آن بودند کرد و مردم را بتسلیم و تقلید فرمان داد و شیوخ محدثین را تحسین و اظهار سنت و جماعت خواند.» (۲) سخت گیری سنت بمعتزله تا حدی که اهل بحث و نظر و استدلال بودند از اینهنگام شروع شد و اندک اندک بنهایت شدت رسید چنانکه از اینهنگام هیچ امنی برای این فرقه در داخل حکومتهای بزرگ و کوچک تشکیل نمیشد. بیم فنای آنان در قرن چهارم پنجم میرفت. اتفاق را غلبهٔ عنصر ترک بر دستگاه خلافت که نفوذ آن در عهد خلافت المعتصم گذاشته شده بود، نیز بدین امر یاری کرد و بسا کی ذهن و تعصب ذاتی این

۱ ـ مروج الذهب ج ۴ ص ۲۴۶

۲ ـ همان ص ۱۳

قوم نسبت باهل سنت وحدیث وفقها ومتعصبین اهل اسلام وعامه، فرصت نیکویی برای آزار صاحب نظران وفیلسوفان وعاقلان قوم داد . سختگیری نسبت باهل ذمه نیز که غالب آنان خاصه مسیحیان دوستداران وحاملان علوم اوائل بودند از همین روز گار شروع شد والمتوکل فرمان های سخت نسبت بآنان مانند دوختن غیار وداشتن عمامه‌های عسلی رنگ ونظایر آن داد (۱) . این اعمال متعصبانه همه فرصتهای مناسبی برای اهل سنت وحدیث وفقها، و محدثین متعصبی مانند احمد بن حنبل، در آزار مخالفان خود، که همهٔ متهمین بکفر وزندقه والحاد مثل ریاضیون و فلاسفه و متکلمین معتزله و نظایر آنان در زمرهٔ ایشان بودند، بوجود آورد و این فرصت را ظهور اشعری وتشکیل فرقهٔ اشاعره و آوردن مقالات آنان کامل کرد.

زیانهایی که جلوگیری از بحث ونظر و اعتقاد بتسلیم و تقلید بر اندیشهٔ بحاث مسلمین، که تازه در حال تکون و ترقی بود ، وارد آورد بیشمار واز همهٔ آنها سخت تر آنست که باظهور این دسته درمیان مسلمین، مخالفت با علم و علماو عناد با تأمل وتدبر در امور علمی ودوری از تحقیق درحقایق وانتقاد آراءِ علمای سلف، آغاز شد زیرا طبیعت محدثین متوجه بوقوف دربرابر نصوص واحترام آنها ومحدود کردن دایرهٔ عقل واحترام روایت بحد اعلی ومنحصر ساختن بحثها درحدود الفاظ است . این امور سبب عمدهٔ ضعف تفکر و تفضیل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسك بنصوص بدون تعمق درمقاصد آن و بغض و کراهیت نسبت بفلسفه واجزاءِ آن و درآوردن متفکرین در شمار ملحدین و زنادقه گردید . اینها نتایجی بود که بعد از اختناق اعتزال بر عقلهای مسلمین چیره گردید و آنچه در کتب بود برآنچه در عقل محترم است برتری یافت وبهمین سبب عالمی که از نصوص دینی و لغوی مطالب بسیار درحفظ داشت برعالمی که قلیل الحفظ وکثیر التفکر بود رجحان یافت و عالم مقلد از عالم مجتهد برتر شمرده شد و اکرام محدث و فقیه بر بزرگداشت فیلسوف ومتفکر فزونی یافت و درنتیجه فلسفه وسایر علوم عقلی روز بروز از رونق و رواج افتاد تا بجایی که نظایر محمد بن زکریا وابونصر وابوریحان وابوعلی

۱ ـ رجوع کنید به الیعقوبی ج ۲ و ظهرالاسلام ص ۴۳

حکم سیمرغ و کیمیا یافتند وجای شخصیت های بارز طب وطبیعیات وریاضیات ومنطق والهیات رافقها ومحدثین ومفسرین و متکلمین اشعری و کرامی و جز آن گرفتند. در قرن چهارم و پنجم هم معتقدات اهل سنت همچنان تقویت شد و از آنجمله القادر بالله (۳۸۱ ـ ۴۲۲) با نشر اعتقاد قادری بروش اهل سنت و حدیث مذهب آنرا مجددا تأیید کرد (۱).

درسرزمین ایران هم با آغاز تسلط شاهان غزنوی وترکان سلجوقی تعصب دینی واعتقاد بآراء اهل سنت وحدیث وفرار ازعقاید معتزله وحکما شروع شد. محمودبن سبکتکین (متوفی بسال ۴۲۱) درنامه‌یی که پس از فتح ری بخلیفه القادر بالله نگاشت دیالمه را بکفر ورفض و آشکارا کردن مذهب ابا حه و در آمیختن عقاید خود با معتقدات معتزله وامتناع از اطاعت اولی الامر الهی متهم کرده و گفته است که بهترین ایشان معتقدین بمذهب اعتزال و باطنیه اند و ایشان خود بخداوند ورسول شرعقیدتی ندارند (۲). از قصیده‌یی که فرخی در تهنیت فتح ری دارد اتهام اهل ری بعقاید دهریین هم هویداست و این اتهامات را آنچه نظام الملک در سیرة ملکشاه و پیروان تشیع و اعتزال در عراق آورده است تکمیل میکند آنجا (۳) که نسبت نفی صانع و اعتقاد بعقاید بوالحکم زندقه بدانان میدهد و ایشان را در شمار بمذهبان میآورد.

بدنبال ظهور تعصب مذهبی و رواج سیاست دینی در جانب ایران از قرن پنجم ببعد، آن آزادی عقاید که تا اواخر قرن چهارم وجود داشت ازمیان رفت وجای خود را تقشف و خشکی وسیاست مغزی داد و از اینجاست که هم پیش از این پس بد صاحبان آراء فلسفی بسختی مورد تعقیب واقع شدند و ناچار گردیدند که عقاید خویش را پنهانتر و پیچیده‌تر از سابق بآراء اهل مذاهب بپیمایند و فلسفه را هم بدان طریق دنبال کنند که عام کلام را پیموده بودند.

درمدارسی که از قرن پنجم ببعد درخراسان وسپس درعراق وسپس درنواحی ممالک اسلامی انجمن شد تعلیم و تعلم به عقلیات منوع بود و جز ادبیات و علوم دینی چیزی

۱ ـ ابن الاثیر ج ۹ ص ۲۲۲

۲ ـ سیرة السلطان جلال الدین و الحوادث الواقعة فی ایامه ص ۱۶۸ و ۱۶۹

۳ ـ سیاست نامه باهتمام مرحوم قزوینی ص ۲۲ ـ ۲۰

تدریس وتحصیل نمیشدواین امرطبعا ازرونق ورواج علوم‌عقلی‌وتوجه طلاب بآنها میکاست.

قوت صوفیه دراین عهد ودر قرن ششم و هفتم نیز بلای بزرگی برای علوم عقلی علی‌الخصوص فلسفه و استدلال که‌آنرا کافی برای درك حقایق نمیدانستند گردید. با غلبهٔ ایوبیان و ممالیك آنان در مغرب و تسلط عده‌یی از خانان یا غلامان ترك دربازماندهٔ ممالیك سلجوقی ، که هیچیك را حوصلهٔ فهم علوم عقلی و ترویج علم و تشویق‌علما نبود، کتابخانه‌های عظیم برباد رفت وحوزه های علم برچیده شدوعلوم عقلی که‌باآنهمه رونق وشکوه درتمدن اسلامی استقبال شده‌بودراه اندراس وانطماس گرفت.

با ذکر این مقدمات عجیب نیست اگر از مرد دانشمندی چون خاقانی ابیاتی دال برتکفیر فلاسفه وتقبیح فلسفه (و باصطلاح اهل زمان علم تعطیل) بشنویم [1]

---

۱ ــ بعض ابیات‌یکی ازقصایدخاقانی‌را ارباب‌آنکه نمونه‌یی ازعقاید مردم قرن‌ششم‌نسبت بفلسفه و فلاسفه است دراینجا نقل می‌کنیم :

چشم بر بردهٔ اهل منهید ... جرم بر کردهٔ ازل منهید
ای امامان و عالمان اجل خال جهل از بر اجل منهید
علم تعطیل مشنوید ازغیر سر توحید را خلل منهید
فلسفه در سخن مآمیزید وآگهی نام آن جدل منهید
و جهل‌گمرهیست برسر راه ای سران ای دروجل منهید
رحل زاندیشه جهان بگرفت گوش‌همت براین رحل منهید
نقدهرفلسفی‌کم‌ازفلسی است فلس در کیسهٔ عمل منهید
دین بتیغ‌حق‌ازفضل‌رسته‌است بار بنادس ار فضل منهید
حرم کعبه گر شبل سد باك باز هم درحرم خجل منهید...
مکتبی اطفال تو تعلم را لوح ادبار در بغل منهید
مرکب دین‌کا رادهٔ عرب است داغ یونانش بر کفل منهید
فضل اسطورهٔ ارسطو را بر در احسن الحال منهید
نقش فرسودهٔ فلاطن را بر طراز بهن جلال منهید
علم دین علم‌کفر مسمارید هرمان همسر نلل منهید
جسم‌شرع ازشماست ناخنه‌دار بر سر ناخنه سبل منهید
فلسفی مرد دین مبندارید حنز را جفت سام بل منهید
فرض‌ورزید وسنت آموزید عذر ناکردن از کسل منهید
ازشمانحس میشوندابن‌قوم نهمت نحس بر زحل منهید
گل علم اعتقاد خاقانیست خارش ازجهل مستدل منهید
افضل ارزین فضولها راند نام افضل بجز افضل منهید

ویا در آثار شاعری فحل وصاحب خرد مانند سنائی سخنانی در انتقاد حدیثگوئی و اعراض از «اباطیل یونانیان» بینیم [۱]

٤ ـ مشکلات علوم وعلما در تمدن اسلامی

بامختصر توجه بسخنان اخیر نیک میتوان دریافت که علم وعلما در برابر معتقدات دینی مسلمین همواره دچار مشکلات وموانع سخت بوده است. علوم اوایل [illegible]

ویا علوم قدیمه‌ویا علوم عقلیه نامهایی است که مسلمین برعلوم‌عقلی‌وفنی مینهاده وآنها راازاین طریق‌مقابل « علوم‌ادبیه » و«علوم حدیثه» وعلی‌الخصوص « علوم شرعیه » قرار میداده‌اند . تمام علوم‌ریاضی وطبیعی‌والهی وفروع مختلف‌آنها یعنی طب‌وفلك‌وموسیقی و کیمیا وجزآن با حمایتی که از طرف عده‌یی از خلفا و امرا نسبت بآنها میشد،مورد اعتراض گروه‌بزرگی از متعصبین اهل سنت وحدیث بوده است و هر کس را که بدان علوم توجهی داشت زندیق وملحد میدانستند . اتهام مأمون بزندقه [۱] نزد بعض اهل مذهب‌ازهمین جهت بودوهمچنین‌است علت‌زندیق شمردن‌محمدبن‌عبدالملك‌الزیات[۲] از باب علاقهٔ وی بعلوم وترجمه ونقل‌آثارعلمی . علی‌بن عبیدة الریحانی یکی ازفصحاء وفضلاء معاصر مأمون کـه درتألیفات و تصنیفات خود طریق حکمت مـی‌پیمود ، متهم بزندقه‌بود[۳] واصولا پیشروان دین و فقها وزهاد درمیان اهل سنت و جماعت لفظ علم را جز برعلم موروث ازنبی اطلاق نمیکردند ویا جزآنرا علم نافع نمیشمردند وعلمی‌را که نفع‌آن برای اعمال دینی‌ظاهروآشکارنبود عدیم‌الفائده می‌پنداشتند[٤] و میگفتند بتجربه دریافته شد که چنین علم بخروج ازصـراط مستقیم منتهی خواهـد شد . علوم اوائل‌را « علوم مهجوره »و« حکمة مشوبة بکفر »[٥] میشمردند ومعتقد بودند نهایت آن بکفروتعطیل خواهد کشید چنانکه ابواحمد احمد النهر جوری العروضی شاعرو عروضی قرن چهارم متوفی بسال ٤٠٣ چون صاحب اطلاعات وسیع‌درفلسفه وعلوم‌اوائل بود دربارهٔ وی گفتند « کان‌سیء المذهب متظاهراً بالالحاد غیر مکاتم‌له » [٦] و یکقرن بیشتر ازاواحمدبن‌طیب‌السرخسی‌شاگردمعروف الکندی را معتضدعباسی(۲۷۹-۲۸۹) با همهٔ علاقه‌یی که بعلوم اوایل‌داشت، ازآنجاکه « اورا دعوت بالحاد کرده بود» بقتل رسانید ودرپاسخ کسی که علت این عمل را پرسیده بود گفت «وی مرا بالحاد خواند و من بدو گفتم : هان ! من پسرعم صاحب این شریعتم و اکنون بجای او نشسته‌ام ! پس

۱ — الفهرست ص ٤٧٣
۲ — ایضاً همان صحیفه
۳ — معجم الادبا چاپ مصر ج ١٤ ص ٥٢
٤ — «العلم‌الموروث عن النبی صلعم هوالذی‌یستحق ان یسمی علما و ما سواه اما ان یکون علماً فلایکون‌نافعاً واما ان‌لایکون‌علماوان سمی‌به ولکن‌کان‌علماً نافعاًفلابد ان یکون‌فی‌میزان محمدصلعم». مجموعة‌الرسائل الکبری چاپ قاهره سال ١٣٢٤ ج ١ ص ٢٣٨ منقول ازترجمه مقالهٔ گلدزیهر بعنوان «مواقف اهل‌السنة‌القدماء باراء علوم‌الاوائل»
٥ — معجم‌الادبا ج ٤ ص ١٦٧ ٦ — ایضاً ج ٥ ص ٧٤ — ٧٥

الحاد ورزه تاخته شوده[۱]. درمیان دانشمندان قرن چهارده وپنجم وششم کمتر کسی را میتوان یافت که از اتهام بیخبری و زندقه والحاد بر کنار مانده باشد و حتی برخی از علما هم در اواخر عمر از اینگونه چندی در امان نبوده اند و مجبور و مستغفار میگردند مثلا در ترجمهٔ حسن بن محمد بن الحداد الاربلی المتوفی بسال ۱۶۶۰ که اسوف رافضی ومردی مشهور ودرعلوم عقلی بود آورده اند که آخرین سخن او در بستر احتضار این بود که صدق الله العظیم و کذب ابن سینا و روایتی نظیر این را هم درباب ابوالمعالی الجوینی استاد غزالی نسبت بمشغول وی بعلم کلام گفته اند[۲].

پیداست عادت عده اعتماد مسلمین بعلما مشتغل این بوضع فلسفه کمتر کسی را متهم علوم اوائل نیست بود و آنجا که نگاه و ستن اینگونه کتب بزرگ مجاز باشد مانند حسن آنها می گشت. ابن الاثیر در حوادث سال ۶۲۹ می نویسد که در این سال در قرطبه اصحاب ابن کتابفروشان از فروش کتب [illegible] و بسوزانیدن آنها فلسفی و آثار صاحبان آن پرهیز و قرن پنجم و ششم قرنی سخت بود و بدین ترتیب تاریخ بنحو بارزی مجموعه از این دو پرده خود را[۳]

مخالفت اهل دین با [illegible] بیوجه و ثابت خاصه الهیات ارسطو بود زیرا بسیاری از [illegible] مخالفت شریعت را صریح و صواب دین اسلام و قرآن واحادیث شمرده [illegible] و [illegible] حق[۴] تلقی میکرده و دانسته و طبق فلاسفه را بیخبر از حق دانسته حتی متعصبی را هم که بفلسفه آشنایی داشتند از زمرهٔ متدینین نمیدانستند و ابراهیم بن سیار نظام معتزلی از زمان معتزله بیش از همه بفلسفه و علوم طبیعی توجه داشت و بهمین علت در آراء فلاسفه علاقه داشت. [illegible] و الاسف واجب [illegible] حقیر است و میان

۱ [illegible]

۲ [illegible]

۳ [illegible]

۴ [illegible]

قدریه (معتزله) از نظام گفتند بیشتر جامع جمیع عوامل کفر نبود زیرا وی درجوانی با دستدیی از ثنویه و قومی ازدهریه [۱] که قائل بتکافوء ادله اند بو گروهی از فلاسفه معاشرت داشت وعقیدهٔ خودرا راجع به جزء لایتجزأ ازملحدین فلاسفه، وقول باینرا که فاعل عدل قادربرظلم نیست از ثنویه، و اعتقاد خویش را راجع به اینکه رنگها و طعمهاوبویها وصوتها درزمرهٔ اجسام هستند، ازهشامیه[۲] گرفت[۳] . امام جمال الدین ابی الفرج ابن الجوزی البغدادی (متوفی بسال ۵۹۷ هجری) که حملات شدیداهل دیانت را بفلاسفه خوب نشان داده است[۴]، میگوید: ابلیس در فریفتن فلاسفه ازاینروی قادر شده است که آنان بآراء وعقول خود بسنده کردند وبمقتضای گمان خود سخن گفتند بی آنکه بانبیاء التفاتی کنند مثلا صانع را منکرشدند واکثر آنان علت قدیم برای عالم اثبات کردند وبقدم عالم معتقد گردیدند وزمین را ستاره یی درمیان فلك فرض کردند و گفتند که هر کوکب را عوالمی همانند زمینست ویا بعضی بعدم صانع معتقدندوقومی پنداشته اند که چون صانع عالم را پدیدآورد واستوار ساخت اجزاء او در سراسر آن پراگنده شد چنانکه همهٔ قوه وذات او درعالم موجود وازجوهر لاهوتست؛ و گفته اند که خداوند جز برنفس خود علم ندارد وبرخی مانند ابن سینا ومعتزله گفته اند که او برنفس خود و بر کلیات علم دارد نه برجزئیات . رستاخیز اجساد و بازگشت ارواح را ببدنها وبهشت ودوزخ جسمانی را منکرشده وپنداشته اند که اینها مثالهاییست که برای عوام زده شد تا ثواب وعقاب روحانی را درك کنند ونیز معتقدند که نفس بعد از جسم بقاءسرمدی دارد ونفوس کامله درلذت کامل ونفوس متاوثه درالم شدید بسرخواهند برد . بعد ازآن ابلیس گروهی ازملت ما (مسلمانان) را فریفت وایشانرا دشمنارا ین فرقهٔ فلاسفه

۱ — مراد فرقهٔ سمنیه است رجوع شود به الفرق بین الفرق چاپ مصرسال ۱۳۶۷ ص ۷۹ . راجع بسمنیه رجوع شود بهمان کتاب ص ۱۶۲ .

۱ — بروان هشام بن الحکم الرافضی ازمکلمین معاصرهارون الرشید .

۳ — البغدادی هم ازکفر و ضلال این مکلم بزرگ شرح مفصلی در الفرق بین الفرق آورده و بیستونك فضیحت باضافهٔ فضایح دیگری ازقبیل انکارشق القمرونفی رؤیت جن ازوی شمرده است . رجوع شود به ص ۷۹ — ۹۱

۴ — تلبیس ابلیس چاپ دوم مصر۱۳۴۷ ص ۴۵ ۵۰

درآورد و بآنان چنین نمود که راه صواب پیروی از فلاسفه است زیرا آنان حکماء یونان بوده‌اند که گفتارها و کردارهایشان دلالت بر نهایت هوشیاری ایشان دارد چنانکه از حکمت سقراط و ابقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و جالینوس نقل شده است. و این قوم را از علوم هندسی ومنطق وطبیعی اطلاع بود و بهوشیاری اموری غیبی را استخراج و کشف کردند مگر آنکه چون از الهیات سخن گفتند در اشتباه افتادند و از این روی در آن دچار اختلافاتی گردیدند وحال آنکه درحسیات وهندسیات خلافی میان ایشان نیست و سبب اشتباه آنان اینست که آدمیزاده همهٔ علوم را درك نمی کند وجز پرقسمتی از آن دست نمی‌یابد و در این گونه موارد باید بشرایع مراجعه کرد. راجع به این فلاسفهٔ متأخر از ملت ما اسلمیون گفته‌اند که ایشان منکر صانع بودند و بشرایع و احکام بی‌اعتنائی میکردند و آنرا قوانین وحیی می‌پنداشتند وهرچه دربارهٔ ایشان گفته شد راست است زیرا ایشان از شعار دین کناره گرفتند و از طاعت اسلام سر پیچیدند و بعلم یهود و نصاری مقبول‌تر از عذر ایشان است چه اینان بنوعی اعتقاد دارند که معجزات دلالت برصحت آنها میکرد، وهمچنین کسانی که بدعت در دین آورده‌اند از ایشان معذورترند زیرا این قوم بتدعه دعوت بنظر وتأمل در ادله می کنند اما برای کفر فلاسفه دلیلی جز علم ایشان باینکه فلاسفه از جملهٔ حکماء بوده‌اند وجود ندارد، و می بینی که فکر نکردند بپیغمبران از جملهٔ حکماء وبلکه بالاتر از آنان بوده‌اند. اکثر این فلاسفه وجود صانع را اثبات می کنند ونبوات را منکر نیستند لیکن درتحقیق این مسائل اهمال ورزیده‌اند و دستدیی هم که فهم آنان بکلیه فاسد شد دهریان را پیروی کردند و ما گروهی ازفلاسفهٔ امت خودرا دیده‌ایم که نتیجهٔ تفلسف در آنان حیرت و سرگردانی شده‌است چنانکه نه بمقتضای فلسفه رفتار میکنند ونه بمقتضای اسلام بلکه در میان ایشان اشخاصی یافته میشوند که در ماه رمضان روزه میگیرند و نماز میخوانند و بعد شروع بعتراض برخالق ونبوات و انکار رستاخیز و اجساد می کنند ...

نسبت بمتکلمین علی الخصوص معتزله هم از روی توجهی که بفلسفه داشتند همین نظر موجود بود و اقوال بسیاری از ایشان را مخالف میدانیم خاصه که در آغاز کار از روی آنچه متکلمین غالباً اصطلاحات فلسفه را استعمال میکردند و با فلاسفه مشتبه میشدند مورد

طعن وملامت بودند. فقهاومحدثین مانند شافعی ومالك واحمدبن حنبل وسفیان ثوری بقول غزالی قائل بحرمت کلام بودند ومیان این قوم خصوصاً معتزله بیش از دیگران بکفر وزندقه نسبت داشتند وجزو فرقی بودند که ابلیس آنانرا ازراه راست منحرف کرده بود وافرادی از آنان را مانند ابوعلی جبائی و ابوهاشم جبائی ومحمدبن الهذیل العلاف و نظام معتزلی ذکر کرده ازعقاید ایشان بزشتی یادمی کند[۱]. ابن الجوزی راجع بتحریم علم کلام چنین میگوید: گروهی ازمسلمین هستند که ابلیس آنانرا از تقلید گریزان کرد وخوض درعلم کلام ونظردرسخنان فلاسفه‌را درچشم ایشان بیاراست تا بگمان خود اززمرهٔ عوام بیرون آیند. احوال متکلمین بر چند گونه است و کلام در اکثر آنان بشکوك ودربعض آنان بالحاد منجر شده است وفقهاء قدیم این امت از علم کلام نـه از راه عجز باز ایستاده‌اند بلکه دیدنـد که تشنگی حقیقت را شفائی نمی‌بخشد و مـرد پاك اعتقاد را از طریق صحت منحرف میسازد. بدین سبب ازآن خودداری کردند و خوض وتأمل درآنرا ممنوع ساختند تاآنجا که شافعی رحمه‌الله گفت اگربنده‌یی بهمهٔ منهیات خداوند غیر از شرك دچار شود بهتراز آنست که درعلم کلام نظر کند و اگر شنیدی که کسی بگوید اسم مسمی وغیر مسمی است شهادت ده که وی از اهل کلام است ودینی ندارد وحکم من درباب علماءِ کلام آنست که آنانرا بتازیانه بزنند و درمیان عشایروقبایل بگردانند و بگویند این سزای کسی است که کتاب وسنت را رها کرد و بکلام روی آورد. احمدبن حنبل گفت که اهل کلام هیچگاه روی رستگاری نخواهندد‌ید وهمهٔ علماء کلام زندیق اند.»[۲] این مخالفت‌های شدید بامتکلمین جز بسبب توجه وعنایت آنان بفلسفه ومنطق برای اثبات اصول عقاید خودومبارزه بامخالفین خویش چیزی نبود وچون فقها واهل حدیث وسنت درقبال استدلالات منطقی این قوم عاجز میماندند بصدور چنین احکام سخت برضد آنان مبادرت میکردند و متکلمین اشاعره‌هم که کیفیت بحث درمسائل اصولی دین را اصلا ازمعتزله اخذ کرده بودند درتکفیر این فرقه با اهل سنت

---

۱ ـ تلبیس ابلیس ص ۸۲

۲ ـ ایضاً ص ۸۲ ـ ۸۳

وحدیث هم آواز بودند [۱] وعجب دراینجاست که برخی از متکلمین هم بنوبهٔ خود صاحبان علوم اوایل را تکفیر میکردند ولعل تفروضلال میشمردند!

لزمیان علوم فلسفی محض از اجزاء ریاضیات از همه محتاجتر است بیان دانشمند و علی الخصوص برای رفع پارهٔ حوائج دینی چندان مکروه شمرده نمیشد جمله علم حساب [۲] و ازاین جهت است که می بینیم برای فقیه تعلیم علم حساب از لوازمه شمرده شده و کتبی دراینباره هرفقیه باید تا چه مقدار از علم حساب فرا گیرد نگاشته یافته است امانند کتاب ملاابدلفقیه من الحساب از البهشتی و کتاب رسیله الطلاب فی معرفة الاوقات بالحساب از المیرونی او همچنین است علم طب. برعلاوه علم هندسه از علوم مکروه ومنایهٔ امراهی خواطر شمرده میشده و علی الخصوص اشکال هندسی در نظر عقلای سنت و جماعت بمنزلهٔ اشکال فلسفیست و نیز احتراز جسته میشده و حتی دو اثر عروضی راهم مشهور این حکم قرار داده اند. کسی را که کتاب عروض یا دو آن در دست دانست پاره منصف میکرده اند [۳]. احمد بن ابوالحسن عروضی سمرقندی در حدود سنه ۶۱۳ - ۶۱۲ (۱۲۱۶) مصاحبی خطاب باحمدبن الخضیب در باب یکی از رساله‌های خود گفته بود که چرا بمعرفت برهان قیاس و تعلم علم اشکال هندسه وخواندن کتب اقلیدس تحریض کرده و ابواسحق ابراهیم قویری دانشمند مشهور را برای تعلیم پیش نزد او فرستاده بود. نگاشته و در آن برقویری بعنوان نصرانیی که الحدو کفر اظهار کرده بود لعنت فرستاده و درجواب یکی از حاضران مجلس خود که در آن استاد را مردی حکیم خوانده بود گفت لعن الله حکمة مشوبة بکفر و بعد از و مردی مسلمان را برای این کار استخدام کرد و ایمان او و را از ادامهٔ تعلم آن علم باز داشت چنانکه گفت: [۴]

---

۱ ... رجوع ... مصر ... ۱۳۶۱ ... ۶۲ ...

۲ ... علم ... عظیم ... طور ... علم ...

۳ ... ص ۲۴۱ ...

۴ ... الاثیر ... ج ۱۲ ص ۱۹

۵ ... معجم الادباء ... ج ۲ ص ۱۶۱ - ۱۶۳

لیکن بهرحال نشاندیی از کیفیت تفکر مسلمین نسبت بعلم هندسه است وقرائت آن خالی از فایدتی نیست . از وزراء معروف قرن چهارم ابن عباد که ازعدلی مذهبان بود، با همهٔ روشن بینی معتزله ، نسبت بهندسه با نظر بغض مینگریست ومهندسین را احمق میخواند [۱] وباز یاقوت از ابوالحسین بن فارس معاصر صاحب بن عباد کتابی را اسم میبرد که بصاحب بن عباد اهداء ودر آن بخطر هندسه نسبت بدین اسلام اشارت کرد .

علم نجوم وهیئت نیز با همهٔ اقبالی که ازجانب خلفا وامرا نسبت بآن میشد ، از طرف اهل دین مردود بود وبهمین سبب است که می بینیم ابومحمد حسن بن موسی - النوبختی (اواخر قرن سوم واوایل قرن چهارم) ازمتکلمین شیعه با آنکه خاندان او شهرت خود را با علم نجوم آغاز کرده بود، کتابی در رد منجمین نوشت (کتاب الرد علی المنجمین) وکتاب دیگری نیز درانتقاد ابوعلی الجبائی در نقضی که او برنجوم نوشته بود ازهمین ابومحمد النوبختی اسم برده اند واواین کتاب رابدان سبب نگاشت که معتقد بود جبائی در رد خود برمنجمین بنیکی از عهده بر نیامده است [۲] . اشعری نیز ردی برمعتقدین باحکام نجوم داشت (اضافة الاحداث الی النجوم وتعلیق احکام السعادة بها) وشافعی هم با آنکه دراوایل حیات بتعلم علم نجوم اشتغال داشت بعد از آن کناره گرفت ومعتقد بحرمت آن بود [۳] . بعضی دیگر از ائمهٔ شافعی هم بتحریم نجوم علی الاطلاق رأی میداده اند مانند الشیخ کمال الدین ابن زملکانی وابن الصلاح [٤] . ابومعشر البلخی منجم بزرگ نیزچنانکه روایت کرده اند درآغاز امر چون از اصحاب حدیث بود با منجمین وفلاسفه مخالفت وعناد میورزید و الکندی را آزار میداد ومردم را بروی میشوراند [٥] وبعد که خود بعلوم ریاضی راغب شد از این کار دست باز داشت واین دشمنی وتعصب را نظامی عروضی

---

۱ ــ معجم الادبا ج ٤ ص ۱۷۲ــ۱۷٤

۲ ــ راجع باین هردو کتاب رجوع شود برحال بحاسی چاپ بمبئی ص ٤۷.

۳ ــ رجوع شود بمعجم الادباء یاقوت چاپ مصر ج ۱۷ ص ۲۸۸. طبقات الشافعیة السبکی ج ۱ ص ۲٤۲ و۲٥۸ (چاپ مصر) .

٤ ــ ایضاً طبقات الشافعیة السبکی ج ۱ ص ۲٤۲ .

٥ ــ تاریخ الحکماء ص ۱۰۷ . عیون الانباء ج ۱ ص ۲۰۷ .

بوجهی دیگر بیان کرده است [۱]. لیث بن المظفر لیث بن نصر بن سیار از معاصران خلیل بن احمد و نائب برامکه میگفت: هیچیک از فنون علم را بهره نبرده ام گر این فن نجوم را و این نه از آنجهت است که از آموختن آن عاجز بوده ام بلکه از آن بهست که می بینم علماء امر را عده‌ای دین است آنرا مکروه میدارند [۲] وحتی متعلم نیز کسی چون فخر الدین رازی معتقد است که معرفت علم سه سال از زندگی را بهتر میسر است تا از طریق علم فلک [۳] و بهمین علل است که می بینیم بعضی از اهل حدیث معتقدند که مبادی اهل هیئت مردود است وقواعد هم عاقوضه ومقدماتهم ممنوعه [۴] و نیز بهمین سبب است که ملاحظه می کنیم ابن الجوزی منجمین و اصحاب فلک را دروغگو و کسانی آورده است که ابلیس آنان را فریفته و گمراهشان بیرون برده است [۵].

نسبت منطق بود بعلم [illegible] بزرگترین دشمنان منطق و فلسفه بود و بهمین سبب است که گفته اند: من تمنطق تزندق و گویا سبب همین مخالفت اذهان عمومی با منطق و فلسفه بود که ابو حامد غزالی مجموعه‌ای از کلمات سخیف آورده که در آنها کلیه علوم منطقی شده بود گرد آورد [۷] و آیا نمیتوان بود داشت که این عادت و جرئت از زمره احادیث مجعول بود که علمای منطق و فلاسفه برای حفظ خود در قبال متعصبین جعل کرده و بحضرت رسول نسبت داده باشند؟ بهرحال علم منطق مانند سیر و وه عقلی وسیلهٔ اشتهار بکفر بود و اخوان الصفا در رسائل خود بین تضییقات متکلمین و اهل مذهب اشاره کرده و گفته اند که آنان میگویند که علم السر لا ینتفع به وان علم الفلسفة لا حقیقة له وان علم المنطق و التعلیمات

۱ ـ [illegible]

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible]

کفر وزندقتوان اهلها ملحدون » [۱] بنابراین علم طب هم از تعرض رجال مذهبی بر کنار نمانده‌بود و گویا بهمین سبب بود که جاحظ متکلم مشهور معتزله کتابی در رد علم طب داشت ومحمدبن زکریا ناگزیر در رد او کتابی بنام « الرد علی‌الجاحظ فی نقض‌الطب» نگاشت[۲] . صاحب‌بن عباد که برمذهب معتزله میرفت ودراین‌مذهب‌تعصب میورزید، بنابرتصریح معاصر اوابوحیان‌التوحیدی بعلوم عقلی‌با بغض‌وعناد مینگریست وازآن بهره‌یی نداشت : « ... والغالب علیه کلام‌المتکلمین‌المعتزلة ... وهوشدید التعصب علی اهل‌الحکمة والناظرین فی‌اجزائها کالهندسة والطب والتنجیم والموسیقی والمنطق والعدد ولیس له من الجزء الالهی خبر ولاله فیه عین ولااثر » [۳] ودرجانب مغرب نیز مخالفت با علوم اوایل و کتب علمی کم وبیش دائر بود چنانکه غیراز کتب‌طب‌وحساب ولغت وفقه همهٔ کتبی که درعهد خلیفهٔ اموی اندلس الحکم‌بن‌الناصر متوفی بسال ۳۳۶ هجری درعلوم مختلف عقلی گرد آمده بود بفرمان منصوربن ابی‌عامردر محضر خواص علما سوخت ودرچاهها مدفون گشت زیرا غیر ازعلوم دینی سایر معارف نزدعوام‌اندلس مذموم وهرکه بعلوم فلسفی وحکمی اشتغال داشت متهم بالحاد و کفربود [٤]. مخالفت وعناد این مرد مقصور بر کتب علمی نبود بلکه چنانکه صاعد اندلسی درشرح حال‌یکی از علمای اندلس باسم ابو عثمان سعیدبن فتحون صاحب کتاب شجرة الحکمة آورده است منصوربن ابی‌عامر اورا بزندان افگند وبعد از آزادکردن از زندان هم وی را از اندلس بیرون کردند واو درجزیرهٔ صقلیه (سیسیل) در گذشت. درقبال این سختگیریها ابن حزم (ابومحمد علی‌بن احمدبن سعیدبن حزم) از متکلمین فرقهٔ ظاهریه ومورخ وشاعر بزرگ اندلس(۳۸٤-٤٥٦ هجری) راجع بفلسفه ومنطق نظرهای مساعدی‌اظهار میدارد ومخصوصا معتقد است که فایدت علم منطق دراحکام شرعی آشکار میشود لیکن اونیزمعجم ازتعرض‌اهل‌مذهب بر کنارنماند[٥].

۱ ــ رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ ص ۹٥
۲ ــ الفهرست ص ٤۱۸
۳ ــ معجم‌الادبا ج ٦ ص ۱۷٤-۱۷٥ ٤ ــ طبقات‌الامم چاپ بیروت ص ٦٦
٥ ــ رجوع کنید برجمهٔ مقالهٔ سابق‌الذکر گلدزیهر (Goldziher) بعنوان
Stellung der alteslamischen Orthodoxie zu den antiken Wissenschaften
Berlin, 1916 درمجموعهٔ التراث‌الیونانی
وبه Encyclopédie de l'Islâm ذیل عنوان ابن‌حزم.

این موافقت با منطق تنها ازطرف ابن‌حزم درتمدن اسلامی صورت نگرفت‌بلکه باوجود مخالفت عدهٔ بزرگی از رجال دین گروهی هم با این علم وصاحبان آن ازدر موافقت درمیآمدند منتهی این موافقت بامنطق برای استفاده‌ازآن دراثبات‌نظرهای‌دینی بود . ازمیان رجال دینی بزرگترین کسی که منطق را مورد حمایت خود قرارداد غزالی است . وی میگوید رجال دین ازعلومی مانند حساب ومنطق نفرت طبیعی دارند واین نفرت تنها ازآن باب است که این دوعلم ازعلوم فلاسفهٔ ملحد میباشد والا ادنی تعرضی ازاین دوعلم نسبت بدین بنفی یا باثبات مشهود نیست . تنها اسم فلسفه‌است که‌هرعلمی راکه بدان منسوب باشد مورد نفرت آنان قرار میدهد ومثل آنان دراین‌مورد چنانست که کسی دختری زیبا را خواستگاری کند و چون بداند که اسم اواسم‌بعض هندوان یا سیاهان‌زشت روی است، طبع وی ازجهت قبح اسم ملول ومتنفر گردد . بهمین سبب است که مرد دین با این دوعلم هم همچنان عناد میورزد که با علوم اوائل، واین‌عناد باعث میشود که ازآنچه بدوعلم حساب ومنطق درعلوم خاص خود (یعنی علوم دینی) حاجت دارند بی‌بهره مانند(۱) .

غزالی معتقد است که آنچه از علوم ریاضی که ذاتاً مفید است نفیاً واثباتاً بامور دینی ارتباطی ندارد بلکه‌درآنها مسائل برهانی واستدلالی‌هست که انکارآن‌میسر نمیباشد. اما درعین حال دوآفت ازآن منبعث میگردد وآن چنانست که هر کس درآن نظر کند از نکات دقیق وبراهین ودلایل آن بعجب میافتد وبسبب این اعجاب نظر خوب بفلاسفه پیدا میکند ومی‌پندارد کـه همهٔ علوم آنان در وضوح واستواری برهان مثل این علم ریاضی است . آنگاه از کفر وتعطیل وسستی ایشان درامور شرع با خبر میشود وازراه تقلید طریق کفر میسپارد وبا خود میگوید اگردین حق بود با همهٔ تدقیق این قوم که درعلم ریاضی دارند ، ازنظرایشان پنهان نمیماند، وبیهوده است که بدو گفته‌شود: فلسفه ودین دو میدان مختلف از معرفتند و ممکن است کسی در یکی از این دو حاذق وآگاه ولی از دیگری بی‌بهره وبی اطلاع باشد واین از آنرویست که طریق استدلال

۱ ــ معیارالعلم چاپ فاه ۱ سال ۱۳۲۹ ص ۱۱۷ والمنقذ من‌الضلال چاپ قاهره سال ۱۳۰۹ ص ۲۹

در ریاضیات غیر از الهیات ودرنخستین طریقهٔ برهانی ودرثانوی طریقهٔ تخمینی است واین حقیقت را کسی که کلام قدما را در ریاضیات والهیات آزمود ودرآن غور کرد بنیکی درمی‌یابد. اگر این سخنان بکسی که برعمیاء بفلاسفه اعتماد کرد، گفته شود، نه تنها مقبول او نخواهد گشت بلکه غلبهٔ هوی وشهوت بطالت اورا برآن خواهد داشت که حسن ظن خود را درهمهٔ علوم نسبت بآن قوم بیفزاید واین آفت بزرگی است که بسبب آن واجب است هر که را دراین علوم مطالعه وتحقیق میکند ازاین کار باز دارند زیرا این علوم اگرچه تعلقی با مرد دین ندارد لیکن چون از مبادی علوم فلاسفه است بدی وشؤم آنان در وی میگیرد، و کمیاب است کسی که درعلم ریاضی مطالعه و تعمق کند وازدین منصرف نگردد ولگام تقوی را ازسر برنیاورد (۱).

غزالی در کتاب دیگری (۲) ریاضیات را یکباره ازدائرهٔ عاومی که برای مسلمانان اشتغال بدان مجاز است بانهایت شدت وسختی بیرون میافگند.

دراین کتاب یعنی فاتحة العلوم غزالی با بی‌را بشروط مناظره ومضار آن اختصاص داده وضمن زیانهایی که ازقبیل کبر و کینه وغیبت وخودستایی وپی‌جویی اسرار دیگران و نفاق وریا برای مناظره میشمارد، میگوید اگر کسی گوید که ازفواید این فن تشحیذ ذهن است باید گفت که اگرچیزی سودی تنها وزیانهایی بسیاردارد جایز نیست برای این یك منفعت خودرا بزیانهای بزرگ دچار کرد، چنانکه شراب لاشك درتعدیل مزاج ونقویت طبع ودماغ وقمار در تفریح خاطر مؤثراست، وبا اینحال هردو حرامند وحتی مداومت در بازی شطرنج باآنکه ذهن را نیرومند میسازد ممنوع ومحظوراست وهمچنین است نظر درعلم اقلیدس والمجسطی ودقائق حساب وهندسه وریاضت درآنها که خاطر را تشحیذ ونفس را نیرومند میکند وبا اینحال ما آنرا بسبب یك آفت که درپی دارد منع میکنیم، زیرا از مقدمات علوم اوائل است که مذاهب فاسدی درپی دارد واگرچه درخود علم هندسه وحساب مذهب فاسدی که متعلق بدین باشد وجود ندارد، لیکن میترسیم که بدان منتهی گردند.

---

۱ ــ المنقذ من الضلال ص ۹

۲ ــ فاتحة العلوم چاپ مصر سال ۱۳۲۲ ص ۵۶

درباب طبیعیات هم غزالی همین نظر را دارد و گوید [۱] : « اما درطبیعیات حق آلوده بباطل وصواب مشتبه باخطاست» .غزالی نسبت بمنطق برخلاف بسیاری‌ازعلمای اهل سنت مخالفتی‌نداشت منتهی‌اولاً آنرا معمولاً باسمهایی غیر ازاسم‌منطق که‌منظور علمای دین بود مینامید ومثلا « معیارالعلم » و « محك‌النظر» میگفت واز این گذشته موضوع بحث او دراین کتب مسائل فقهی ودینی برروش منطقیین بوده است . با اینحال درالمنقذ من‌الضلال بازهم بدبینی ذاتی غزالی مانند همهٔ همقدمان اوبعلم منطق آشکار شده است [۲] . غزالی دراین کتاب میگوید که منطق مانند ریاضیات ذاتاً خطری‌برای دین ندارد وهیچ رابطه‌یی بین قواعد حد واشکال قیاس‌با مسائل دینی نیست تا کسی‌آنرا انکار کند وممنوع سازد وحتی باید گفت که نتیجهٔ این انکار آن خواهد بود که اهل منطق درعقل کسی که چنین حکمی ازوی صادر میشود تردید کنند . ازطرف‌دیگر اهل منطق نیز مرتکب ظلم وبیدادی میشوند وآن عبارتست از اینکه ایشان برای برهان شروطی که تصورمیرود لامحاله بیقین منجر گردد ، جمع میکنند لکن هنگام رسیدن بمقاصد دینی باین‌شروط وفانمی‌نمایند وحداعلای‌تساهل را بکار میبرند وبسا که‌دوستدار منطق دراین علم نظر کند وپندارد کفریاتی که ازاهل منطق نقل میکنند بهمین‌براهین یقینی تأیید واثبات شده است، پس اونیز پیش ازآنکه بمعرفت حقیقت وادراك حقیقت علوم الهی آنان برسد بکفر وضلال دچارمیگردد .

با مطالعهٔ این مقدمات نظرغزالی نسبت بحکمت خاص بنیکی معلوم میگردد . وی در کتاب المنقذ من‌الضلال ودرتهافت الفلاسفة نظر خودرا نسبت بفلسفه آشکار کرده و گفته است که بیشتر مسائل فلسفه تخیلات واهی وسست است ودرالهیات همهٔ افکار فلاسفهٔ الهی مانند سقراط وافلاطون وهمچنین ارسطو وفارابی وابن سینا بی بنیاد واشتباه است . عمدهٔ اشتباهات این فلاسفه‌را غزالی در بیست مسأله دانسته [۳] وسه مسألهٔ : انکار معاد جسمانی ـ علم واجب بکلیات وعدم علم اوبجزئیات ـ قدم عالم ، را

۱ ـ مقاصدالفلاسفة ، قاهره ۱۳۳۱ ص ۳

۲ ـ المنقذمن‌الضلال ص ۱۰ـ۱۱

۳ ـ این بیست مسأله را آقای جلال‌الدین همائی‌درکتاب غزالی نامه خود شماره‌کرده است. رجوع شود به ص ۳۴۷ـ۳۴۸ ازآن‌کتاب .

دلیل کفر والحاد فلاسفه شمرده است .

البته تکفیر وتخطئهٔ اصحاب علوم اوائل بعد از غزالی هم در قرن ششم حتی در بلاد مغرب [۱] همچنان ادامه داشت لیکن ذکر همین شواهد برای خواننده کافیست تا بداند چگونه ازاوایل قرن پنجم ببعد باغلبهٔ رجال دین وپیشرفت اهل سنت‌وحدیث وشکست معتزله وقوت سیاست دینی وغلبهٔ ترکان ونظایر این‌عوامل، نزاع ومبارزه‌یی که ازآغاز توجه دسته‌یی ازمسامانان بعلوم اوایل میان‌آنان ومعتقدین باکتفاوتمسك بآیات واحکام واخبار درگرفته بود، بشکست دستهٔ نخستین منتهی شد .

باوضعی که برای اصحاب علوم اوائل ، بنا برآنچه دیده‌ایم ، پیش‌آمد ناگزیر عدم تظاهر بآن دانشها ؛ وسعی درمخفی ساختن مقاصد علمی محض ؛ وتخصیص کتب علمی بدستهٔ خاص با ایجاد صعوبتی در کیفیت تفهیم معانی چنانکه فهم آن از حوصلهٔ عموم خارج باشد ؛ وحتی تشکیل دسته‌های مخفی ازمعتقدین بعقاید حکمی ویا فرقی که عقاید دینی خودرا با اصول فلسفی‌هم‌آهنگ ساخته بودند، میان بسیاری‌ازاهل‌دانش معمول گردید . تشکیل دسته های مخفی از دانشمندان برای آن بود که اولا ازگزند متعصبین مذهبی برکنار باشند وثانیاً بی‌ذکر اسم مؤلف بتوانند رسالات ومقالاتی برای ارشاد عامه ورهانیدن آنان ازآسیب تعبد وتقلید تألیف ومنتشر کنند. ازمیان این فرق مهمتر ازهمه فرقهٔ اخوان الصفا وخلان‌الوفا بود که دراواسط قرن چهارم در شهر بصره که ازمراکزمهم‌علمی وادبی‌بوده تشکیل‌شده‌ومابعدازین راجع بعقاید وآثارآنان‌سخن خواهیم گفت .

۵ ـ مراکز مهم علوم عقلی

ازآنچه پیش‌ازاین‌دیده‌ایم معلوم میشود، نخستین حوزهٔ علمی که دردورهٔ اسلامی وبتشویق مسلمین تشکیل شد انطاکیه وبعد از آن بغداد است . راجع بکیفیت انتقال تعلیم ببغداد علاوه برآنچه درذیل عنوان « انتقال علوم ازاسکندریه ببلاد خاورنزدیك»

۱ ـ از سخت‌ترین اعمالی‌که در حدود بلاد مغرب نسبت باصحاب علوم عقلی شد، اقدام منصوربن ابی‌عامر بنفی ابن‌رشد وعده‌یی از اهل حکمت وعلوم اوائل بود، از فرطبه در دههٔ آخر قرن ششم . (طبقات ـ الاطباج ۲ ص۷۶)

ذکر کرده‌ایم، نقل این سخنان را از ابن ابی‌اصیبعه لازم میدانیم . وی بنقل از کلام فارابی گفته است که : « بعد از ظهور اسلام تعلیم از اسکندریه بانطاکیه منتقل شد وچندی درآنجا ادامه یافت تا آنکه از همهٔ معلمین آنجا یك معلم باقی ماند که ازو دوتن تعلیم یافتند واز آندو یکی ازاهل حران بود ودیگری ازمردم مرو . آنکه از مرو بوداز وی‌دوتن‌تعلیم‌یافتند که نخستین ابراهیم المروزی ودومین یوحنابن حیلان[۱] بود . از مرد حرانی هم اسرائیل الاسقف [۲] وقویری تعلیم یافتند وبیغداد رفتند . ابراهیم بامور دینی پرداخت لیکن قویری درکار تعلیم ایستاد . اما یوحنابن حیلان نیز بکار دین اشتغال جست . ابراهیم‌المروزی بیغداد روی نهاد ودرآنجا بماند و نزد مروزی متی‌بن یونان (یونس) تلمذ کرد ... » [۳] البته مراد ازانتقال تعلیم دراینجا غیر ازامر ترجمهٔ کتب، ومقصود از آن خالی گذاشتن معلمین حرانی وسریانی است مراکز تعلیم خود را وروی نهادن بیغداد ، وگرنه وجود دانشمندانی که غالباً ازمراکز تعلیمی گند شاپور یا خاورنزدیك مستفیدمیشدموسپس برای‌امرترجمه یا منادمت خلیفگان‌ووزیران وامیران بیغداد میرفته اند مورد تردید نیست . انتقال مرکز تعلیم از گندشاپور بیغداد زودتر از انطاکیه بیغداد صورت گرفت وآن چنانکه دیده‌ایم از عهد منصور است زیرا از دورهٔ این خلیفه رؤسای بیمارستان گندشاپور روی بیغداد نهادند واندکی بعد خاصه درعهد هارون ازمیان آنان بعضی چون جبرائیل‌بن بختیشوع ویوحنابن‌ماسویه چنانکه قبلا گفتیم متعهد تدریس شده ومجالس درس مشهوری داشته‌اند منتهی تعلیم‌علوم‌یونانی ازمنطق وریاضیات وطبیعیات والهیات تا پیش‌از اواخر قرن سوم‌بیشتراختصاص بمدارس سریانی وحرانی داشت وبغداد از این بابت نیازمند آن مراکز تعلیمی‌بود . چهار معلم که دراواخر قرن سوم از حران ببغداد رحلت کردند مراکز تدریس علوم عقلی را درآنجا دائر ساختند . این مراکز تدریس واین مدارس بکلی با آنچه در حوزه‌های

---

۱ ــ اسناد ابونصر فارابی است وابونصر همه‌کتب منطقی ارسطو حتی اناالوطیقای ثانی راکه قرائت آن میان عسسوبان ممنوع بود نزد اوخواند .

۲ ــ ظاهراً از اسقفان وساکن حران بود . از شاگردان وآثار او اطلاعی دردست نیست .

۳ ــ طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۲۵ .

سریانی وجود داشت متفاوت بود، بدین معنی کـه همواره ازجانب علمای اهل‌سنت وحدیث نسبت بعلوم‌عقلی وجود داشت، هیچگاه تأسیس مدارس‌عمومی برای تعلیم این دانشها دربغداد میسر نبود و هرچه مخالفت علمای دینی شدیدترمیشد، حتی تشکیل مجالس خصوصی تدریس هم دشوار تـر میگشت اما برروی هم مدارس خصوصی برای‌تعلیم‌فلسفه وعلوم همواره دربلاد اسلامی وسیلهٔ ترویج آنها بود وعلی‌الرسم هریك ازاستادان بزرگ فلسفه‌وعلوم عقلی شاگردان را درمجالس درس‌خصوصی تربیت میکردند[۱] مگر پزشکان که مرکز تعلیم رسمی یعنی بیمارستان را دراختیارخود داشتند وماهنگام تحقیق درطب اسلامی ازاین بیمارستانها و کیفیت تعلیم درآنها بحث خواهیم کرد. بنابراین عنوان ریاست وتعلیم دربغداد غیرازآنست که درمدارس سریانی ویا در مدارس ایرانی وجود داشت.

درعین حال نباید مراکزی را مانند بیت‌الحکمهٔ که‌قبلا راجع‌بآن‌بحث کرده‌ایم، و«دارالعلم» ابونصرشاپوربن اردشیر وزیر صمصام الدوله وبهاء الدولهٔ دیلمی وامثال آنها را فراموش کرد. دارالعلم‌اخیر درسال ۳۸۳ تأسیس شد و کتابخانهٔ عظیمی داشت که در سال ۴۴۷ هنگام غلبهٔ طغرل سلجوقی بربغداد دچارنهب وحرق شد[۲].

با توجه بکوششهایی که درقرنهای دوم وسوم وچهارم دربغداد برای نقل وتدوین علوم اوائل صورت گرفت، و بااجتماع دانشمندان بزرگ از صنوف وامم مختلف، شهر

---

۱ ــ بی مناسبت نیست کـه شرحی از مجلس درس متی بن یونس را در اینجا از قول ابن جلجل (و فیات الاعیان ج ۲ ص ۱۹۱) نقل‌کنیم: «چون ابونصرفارابی بیمداد وارد شدابو بشر متی‌بن یونس‌حکیم مشهور درآن بود و مردم برد او فن منطق میآموختند و او این هنگام در آن فن آوازه‌یی بلند و شهرتی بسیار داشت وهر روز صدها تن از مشتغلین منطق درحلقهٔ وی گرد می‌آمدند واوکتاب ارسطاطالیس را درمنطق میخواند وشرح آنرا بر شاگردانش املا میکرد و از او در شرح ارسطو هفتاد دفتر نوشته شده بـود وکسی در این وقت درفن او بوی نمیرسید و او را در تألیف خود عبارات سلك و اشارات لطیف بود و در تصانیف خویش بسط وتذییل بکار میبرد تا آنجا که یکی از علماء این فن گفته است که ابونصر فارابی طریق تفهیم معانی کثیر را بـا الفاظ ساده حر از ابوبشرمتی فرا نگرفت.»

۲ ــ رجوع شود به کامل ابن الاثیر حوادث سال ۳۸۳.

مذکور بزرگترین حوزهٔ علمی مسلمین شد وهیچیك از حوزه های علمی اسلامی از حیث کثرت دانشمندان وتنوع آثار منقول و تألیفات علمی بدان نمیرسید وتا هنگامی که تربیت یافتگان این حوزه درسایر بلاد اسلامی بنشرعلوم اوائل مبادرت نکردند ، مرکز واحد علوم معقول شمرده میشد . سایر حوزه های علمی مسلمین بعد از بغداد ایجاد شده ومبدأ نقل علوم اوائل درآنها ، بغداد بود . ازجملهٔ این‌حوزه‌ها یکی بخارا مقرپادشاهان سامانی بود که کتابخانهٔ عظیم آن واقع درقصر سامانیان شهرتی داشت و بنابرشرح ابوعلی بن سینا در ذکراحوال خود در این کتابخانهٔ عظیم نسخ متعددی از کتب اوائل وجود داشت واین کتب را فهرستی‌خاص بود . ابوعلی خود ازآن کتابها فوائد بسیار برگرفت (۱) . ثعالبی‌هم درباب‌بخارا ووصف‌آن‌ازجهت اجتماع‌دانشمندان ورواج علم درآن بیانی مشبع دارد . (۲)

اصفهان وری براثرتوجه امرای آل‌بویه و وزرای ایشان از مراکز معروف علم و ادب شده بود . درشهر ری هنگام تسلط محمود غزنوی کتابخانه‌یی عظیم شامل کتب مختلف علم و ادب موجود بود که ازآن میان کتب فلسفه ومؤلفات معتزله و کتب‌نجوم بفرمان محمودسوخت وازسایر کتب صدباراز آنشهرحمل‌شد (۳) . بلاد دیگری‌ازقبیل نیشابورو گرگان‌و گرگانج‌وشیرازنیزهریك‌براثرتشویق‌امرا وبسبب تجمع‌دانشمندان بزرگ قرن سوم وچهارم‌درآنها، مراکزنشر علوم اوائل گردیده بود .

درمغرب ممالك اسلامی هم برابر توجه‌آل حمدان و طولونیون وخلفای فاطمی وبعضی‌ازخلفای اموی‌اندلس حوزه‌های علمی‌بزرگ‌مانند موصل وحلب ودمشق وفسطاط وقاهره وقرطبه پدید آمد . کتابخانهٔ بزرگ قاهره در قصرخلفای فاطمی مزین بسیاری از کتب اوائل بود وازآن جمله مقریزی ۱۸۰۰۰ کتاب‌ازعلوم قدیم را درآن کتابخانهٔ عظیم نام برده‌است . خلیفه‌الحاکم درسال ۳۹۵ هجری‌بتقلید ازمراکزعلمی‌بغدادمحلی بنام «دارالحکمة» ترتیب داد و کتابخانه‌یی‌بنام دارالعلم‌برآن افزود (٤) . بهمین جهات

۱ ـ عیون الانباء ج ۲ص ٤ ۲ ـ بیهقی الدهرچاپ قاهره سال ۱۳۵۲ ج ٤ ص ۹۵
۳ ـ تاریخ الخلفاء سیوطی وکامل ابن اثیرحوادث سال ٤۲۰
٤ ـ خطط المقریزی ج۱ ص ٤۵۸ وج ۲ ص ۲٤۲

اطبا وفلاسفه و دانشمندان بزرگی در مصر ظهور کردند که غالب آنان از عیسویان و یهودیان بودهاند . درقرطبه توجه بعلوم عقلی چند گاهی خاصه درعهد فرمانروایی الحکم المستنصر (۳۵۰–۳۶۶) دوام داشت و کتابخانه یی که وی ترتیب داد از حیث کثرت و نفاست نسخ مشهور بود وحتی گویند شامل ۴۰۰۰۰۰ مجلد کتاب وقسمتی از آنها درعلوم عقلیه بوده است .

☆☆☆

اینك که بحث ما در برخی از مقدمات و مطالب کلی درباب احوال علوم وعلما درتمدن اسلامی بپایان رسیده است ، میتوانیم بتحقیق درهریك ازعلوم عقلی که بعداز مزج واختلاط وتدوین ، صورت جدید خود را بدست آورد، مبادرت کنیم ؛ وبرای آنکه بحث درآنها آسانتر و روشن‌تر صورت پذیرد ، هریك را فصلی خاص ترتیب دهیم .

فصل چهارم

فلسفـــه

در این فصل مراد مطالعهٔ مختصریست در تاریخ علوم منطق و الهی و کلیات فلسفه و اخلاق و ذکر دانشمندان بزرگی که تا اواسط قرن پنجم در این علوم شهرت یافته و آثاری پدید آورده‌اند. بحث در اجزاء حکمت را طبعاً در فصول دیگری که باجزاء علوم طبیعی و ریاضی اختصاص خواهد یافت موکول می کنیم.

مسلمین همچنانکه بحث در مبداء وجود وتحقیق در احوال اعیان موجودات را با توجه بآثار عقلای یونانی شروع کردند، نام این علم واین مبحث یعنی «فلسفه» را هم از یونانیان گرفتند (۱) لیکن درعین حال آنرا بنام «حکمت» هم خوانده‌اند، بااین تفاوت که حکمت معنی عام تری از فلسفه دارد و مفهوم «علم» را بنحو اعم نیز شامل است. فیلسوف درتمدن اسلامی کسی‌را میگفتند که باحکمت یونانی خاصه منطقیات وطبیعیات والهیات وخلقیات سروکار ومخصوصاً با روش ارسطو و آثار او آشنایی داشته باشد. بااین حال نباید فراموش کرد که درتمدن اسلامی روشهای دیگری از فلاسفهٔ قدیم یونان مانند اصول عقاید فیثاغورس وافلاطون یاعقاید فیثاغوری وافلاطونی جدید که ازطریق اسکندریه بحوزه‌های علمی خاور نزدیك وبعد از آن بحوزه‌های علمی اسلامی سرایت کرد، نیز معمول بوده است. بعضی ازمحققان حکما علاوه براین روشها گاه بجریانات دیگر فلسفی یعنی عقایدی که ازمانویان وهندوان بممالك اسلامی نفوذ کرده بود، نیز توجه میکردند.

برخی از حکما نیز چند طریقه را بهم میآمیخته و از هریك بنحوی استفاده میبرده‌اند. مثلا اخوان الصفا هرجا که لازم دیده‌اند عقاید ارسطو وافلاطون وفیثاغورس ومبانی دین اسلام و بعض معتقدات دیگر را دررسائل خود مورداستفاده قرارداده‌اند، و رازی درعقاید خود ازفیثاغوریون وازسقراط و دیگر فلاسفهٔ مقدم برارسطو و از اصول عقاید

---

۱ ـ از اصل یونانی Philosophos

مانویه متأثر بوده است .

استفاده از اصول عقاید ارسطو و افلاطون و افلاطونیان جدید و آمیختن این روشها بایکدیگر، وبا مبانی دینی، وپدیدآوردن فلسفه‌یی خاص از آن میان ، بین حکمای اولی اسلامی همچنان معمول بود که بین حکمای عیسوی آسیای صغیر وحوزه‌های علمی خاور نزدیك . مثلا با آنکه مشائین در پیروی از عقاید ارسطو و اثبات اقوال او اصرار میورزیدند، تحت تأثیر شدید روش افلاطونی جدید بودند. وحتی بعضی از کتب منسوب بارسطو را که از آثار نو افلاطونیان وحاوی نظرهایی مخالف عقاید ارسطو بود ، بعنوان کتب ارسطو مورد شرح وتفسیر قرار میدادند ، مانند اثولوجیا یا «الربوبیة»(۱) منسوب بارسطو که اصلا از فصول چهارم وپنجم وششم کتاب تاسوعات فلوطینس اخذ شده بود، و نیز کتاب دیگری بنام «العلة» (۲) منسوب بارسطو که با اضافات وتصرفاتی از کتاب «الثالوجیا» یا «الربوبیة» (۳) تألیف دیدوخس برقلس افلاطونی مأخوذ بوده است. بنابراین در فلسفهٔ مشائی ازطرفی از راه تفاسیر وشروح پیشوایان مکتب مذکور بر آثار ارسطو، وازطرفی دیگر ازراه انتساب برخی از کتب فلاسفهٔ افلاطونی باستادمذکور، عقاید افلاطونیون جدید با اصل معروف «اشراق» ونظریهٔ هیرقلیطس (٤) وبرمانیدس (٥) که معتقد بودند حقیقت وجود از یك منبع ازلی نور وهستی دائماً ساطع میشود ، وبدین طریق به وحدت مطلق درعالم (وحدت وجود) قائل بودند ، راه یافت . نظریهٔ دیگری که نیز در اسکندریه از کتب دینی عهد عتیق وعهد جدید برخاسته و در فلاسفهٔ نو افلاطونی نفوذ کرده بود ، بوسیلهٔ کتب همین فلاسفه درفلسفهٔ اسلامی راه جست ، وآن تصوریك نفس کلی بعنوان جوهر مجرد ونفسانی عالم وفارغ از ترکیب است که علت ازلی وابدی نظام ماده گردید .

ارسطوتنها از آن لحاظ که دارای آثارمتعددی بود، و کتب اومورد تفسیرمفسرین قرار گرفت ، اهمیت ندارد بلکه وی راهنمای نهضت خاص فکری است که با آثار خود وآثاری که بدونسبت داده شده بود، مسائل مختلفی را مطرح کرد و در ترجمه‌ها

۱ــ Theologia ۲ــ De Causis ۳ــ Les Eléments de Théologie

(الثالوجیا وهی الربوبیة . ابن‌الندیم ص ۳۵۲ درترجمهٔ احوال دیدوخس برقلس)

٤ــ Héraclite ٥ــ Parménide

وتفسیرهای اواین مسائل بنحو عجیبی توسعه و تکامل یافت . منتهی باید درنظر داشت که این توسعه وتکامل از راه انتقاد درمباحث آن استاد بوجود نیامد بلکه از دو طریق یعنی از راه تعلیم وتوضیح و از طریق داخل کردن عقاید جدید در مباحث اصلی استاد حاصل شد، واین دوعمل هم بدست مفسران و شارحان یونانی صورت گرفت وهم بوسیلهٔ متفلسفین اسلامی . جز درموارد اتفاقی این شارحین ومفسرین دنبال حقیقت اصلی عقاید ارسطو نمیرفتند بلکه دنبال خود حقیت می گشتند ، منتهی دراین راه از روش تحقیق آن فیلسوف بزرگ یـا روشهای منسوب بدو تجاوز نمینمودند و هرچه بیشتر در آراء فلاسفه ومتکلمین اسلامی دقیق شویم حقیقت این مدعا بیشتر برما ثابت میگردد .

فلسفه در اسلام عبارتست ازعدهٔ کثیری تفاسیر وتوضیحات درمورد ماوراء الطبیعة وفروع آن که بیشترمبتنی است برروش کار شارحان ارسطو دراسکندریه و بالادخاور نزدیك وبهمین سبب بسیاری از بحث های آنان عیناً در میان فلاسفهٔ حوزهٔ اسلامی امتداد یافت مثلا اثبات وحدت محض خالق درعین تصورصفات دنبالهٔ مباحثی است که نوافلاطونیانی ازقبیل ایا مبلیخس وابرقلس پیش گرفته بودند ودنبالهٔ این مباحث بتمدن اسلامی نیز کشیده شد، یعنی مانند عقیدهٔ دیونیسیوس[1] درباب عدم علم خالق بجزئیات که مدتها درمیان معتزله وفلاسفهٔ اسلامی ادامه یافته ومایهٔ تکفیر آنان شده بود .

نظایراین افکار که بوسیلهٔ تعلیم از معلمین مسیحی و یا کتب آنان بمسلمین نقل شده باشد ، بسیاراست . واصولا نفوذ افکارمعلمین مسیحی دربعضی از فلاسفه مستقیم و بدون واسطه میباشد وهرچه ترجمه درمیان مسلمین بیشتر وشایعترشد نفوذ این افکارحتی در معتزله هم بیشتر گردید، وهمچنین است درجریان دیگر فلسفی که بفلاسفهٔ مشاءمنتهی شد ونزد مشائین نظریهٔ نوافلاطونی «اشراق» بهمان نحو که در کتاب اثولوجیای منسوب بارسطو ملاحظه می کنیم قوت گرفت وبمرحلهٔ اثبات رسید .

در کتاب اثولوجیا سخن از حالقی مافوق جواهر است کـه از او بطریق اشراق عقل فعال صادر میشود وصورکلی اشیاء درهمین عقل فعال وجود دارد . قوه‌یی کـه مایهٔ تتابع مبادی وجود گـردید عشق است و بوسیلهٔ آنست کـه خالق توانست از تنهایی

۱ـ Dionysios Areopagites (Denys l'Aréopagite) قرن پنجم وششم میلادی .

محض برهد ودر کسوت عقل فعال وسایر مبادی که بعداز آن واقعست ظهور کند . نفس کلی هم موجودات را بهمین ترتیب بنابر صوری کلی که در خود دارد بوجود میآورد وابن خود ادامه وتتابعی ازاشراق «واحد» است. بنسبت فاصله بامرکزی که عقل اول از آنجا نور افشانی میکند، میان موجوداتی که بتناسب استعداد خود از آن منبع نوروجود بهره میبرند اختلاف درمراتب وجودی حاصل میشود ولی هر ناقص همواره میکوشد بکامل پیوندد.

در کتاب العلة منسوب بارسطو مأخوذ از الناالوجیا تألیف ابرقلس، هم ابن موضوع مورد بحث قرار گرفته است وبنابر آن علت اولی یعنی «خیر» سبب اصلی وجود ومقدم بر آنست و بعد ازو بترتیب مراتب «وجود» و «عقل» و «نفس» و «طبیعت» قرار دارند . تمام امور کلی و فانی بوجود لایزالی که تنها وجود قائم بذات است منسوب و منتهی میشوندواین درست عین بیان فارابی وابن سیناست که گویندوجود تمام ممکنات معلول است بعلت وجود واجب .

با مطالعه دراین دو کتاب که نمونه‌هایی از بحثهای آنها را دیده‌ایم، میتوان بقسمتی ازمبانی فلسفهٔ مسلمین پی برد بااین تفاوت که نفوذ این عقیده درمشائین بمراتب بیشتر ازمتکلمین است .

بااطلاع از این مقدمات نفوذ فلاسفه ومتکلمین عیسوی درفلاسفه ومتکلمین اسلامی هم بخوبی معلوم وعلی الخصوص تأثیر عقاید کسانی مانند فلوطینس وابرقلس ویوحنا الدمشقی و یحیی (یوحنا) النحوی بعنوان عقاید خاص ارسطو آشکار میگردد، که بعدها باروش افلاطون مقایسه گردیده ویا گاه برآن برتری داده شده است .

علاوه براین مشاهیر فلاسفهٔ عیسوی، عده دیگری ازفلاسفه ازمذاهب مختلف مسیحی، خاصه از یعقوبیان ونسطوریان، بر اثر نزدیکی فراوان با مسلمین، واینکه غالباً در دورهٔ نهضت علمی مسلمین با آنان معاصر وهمقدم بوده‌اند، تأثیرات شگرف درتکوین فلسفهٔ مسلمین کرده وبسی ازمعلمین مسیحی استاد فلاسفه ومتکلمین اسلامی بوده‌اندو تحقیقات آنان در تشکیل عقاید شاگردانشان تأثیر فراوان داشته و بهرحال این نکته مسلم است که افکار مسیحیان مشرق درمیان حکمای اسلامی ومعتزله وبعضی دیگر ازفرق ادامه یافته ودرپاره‌یی موارد با اصول دینی اسلام نزدیک شده است.

مسیحیان که‌هنگام‌بحث در موضوع‌تثلیث‌میبایست درفلسفهٔ‌یونانی‌مطالعه‌و تحقیق کنند،علاوه بر ایساغوجی فرفوریوس بآثار ارسطو خاصه منطقیات و بعضی از قسمتهای ماوراء الطبیعهٔ او که برای تحقیقات آنان مفید بود،توجه بسیارداشتند و بدین جهت و همچنین براثر اهمیت‌کلیساهای سوریه وفلسطین که بدعت‌های گوناگون در آنها ظهور کرده بود ، کتبی که وافی بمنظورهای ایشان بود بسریانی ترجمه شد . باآمدن اسلام البته تغییری در دین حاصل شد ولی بحث های فلسفی وعقلی واصولی همچنان وبهمان نحوادامه یافت . مثلا قدم کلمةالله (۱) در اینجا بقدم کلام الله (قرآن) تبدیل صورت داد و تحقیق در موضوع جبر و اختیار بهمان شدت وبهمان صورت باقی ماند وهمچنین است‌بحث درباب صفات واسماءالهی که مدتها دراسلام‌باقی‌ماند وعلاوه بر این موضوعات کلامی مسائلی دیگرمخصوصاً اصول اخلاقی ارسطو هم نزد عیسویان شهرت‌ومقبولیتی یافته بود. بـرای ورود این مباحث نیز در اسلام مانعی وجـود نداشت وعین این حالت برای طبیعیات ارسطو و کتب‌بطلیموس و جالینوس وجود داشت وبهمین جهت مسلمین بسرعت شروع بنقل این کتب بعربی کردند و درغالب اینها ترجمه ازمنقولات سریانی زود تراز استفاده ازاصل‌یونانی آنها صورت گرفت‌وبهمان‌نحو که دیده‌ایم کتاب المدخل فرفوریوس (ایساغوجی) وقاطیغوریاس وانالوطیقای اول و دوم و ماوراء الطبیعه والسماء والعالم (۲) و کتاب الحیوان و بعضی‌ازتفاسیرمانند تفسیراسکندر افرودیسی برماوراء ـ الطبیعه و کتاب الحیوان و کتب دیگری که قبلا ذکـر کرده‌ایم،بزبان عربی درآمد . کتاب النوامیس وطیماوس وچند کتاب معدود دیگر ازافلاطون هم براین کتب‌افزوده شد ولی کتاب السیاسة ارسطو دیرتراز سایرآثارآن استاد شناخته ومیان مسلمین‌منتشر گشت وتوجه باین نکته خالی‌ازاهمیت نیست زیرا باآنکه ارسطو درسایرمسائل عقلی مورد توجه و اعتقاد بود،لیکن در تحقیق مسائل مربوط بسیاست افلاطون بیشتر طرف اعتناقرارداشت،چنانکه درآثارفارابی راجع‌بحکمت‌عملی‌ملاحظه می کنیم،واین‌اختلاط روش افلاطونی و ارسطوئی را در موارد دیگر از فلسفهٔ اسلامی هم مشاهده می‌نمائیم و

۱ـ Verbe ۲ـ De coelo et mundo

در عین حال از روش نجومی بطلیموس و معتقدات فیلوپونیان (دوستداران اجتهـاد) و پیروان اوریگن در اینکه اجرام سماوی دارای نفس وعقلند، نیز نفوذهایی درروش فلسفی مسلمین ایجاد شد.

این افکار ونظایر آنها که فرصت تعدید همه را نداریم[۱] وذکر آنها بتفصیل از حوصلهٔ تاریخ مختصری که گرد میآوریم خارج است، فلسفهٔ اسلامی را بنحوی که میبینیم ودر بادی امر تصور می کنیم فلسفهٔ ارسطویی است، پدید آورد. ازمیان کسانی که در اسلام بفلسفه اشتغال داشته اند دستهیی بدون التزام مطلق در اثبات اصول دین اسلام بمباحث این علم متوجه بودند ونظرهای مشاهیری ازفلاسفهٔ آنن واسکندریه را بی آنکه بدبستانهای مختلف آنان از لحاظ نظم تاریخی توجه کنند مورد مطالعه قرار میدادند. اینان فلاسفه اند که بنا بر آنچه قبلا ذکر کرده ایم همواره درمعرض مخالفت اهل دین واقع بودند.

دستهٔ دیگری نیز از آغازکار بافلاسفه در این امر شرکت داشتند وایشان ائمه وپیشوایان مذهب اعتزال بوده اند که غایت مقصودشان در آوردن اصول دین بیك صورت علمی و منطقی و بحث در ذات و صفات واجب الوجود واحوال ممکنات از مبداء ومعاد بروفق شریعت اسلام بوده است وفعالیت علمی این فرقه ازقرن دوم هجری آغاز شد وباآنکه مصدرخدمات ذیقیمتی باسلام گردیدند بجرم استفاده ازمبانی فلسفی یونانیان وایرانیان وهندوان[۲] همواره مورد بغض ونفرت مسلمین بودند وآخر نیز باغلبهٔ اهل حدیث وفقها ومتشرعین واصحاب علوم دینی راه زوال گرفتند.

تمایل وآشنایی مسلمین بافلسفهٔ یونانی چنانکه دیده ایم بانرجمهٔ آثار حکمای یونان واسکندریه وتفاسیر وشروح آنها وهمچنین بانعلیمات گروهی مانند قویری و یوحنا بن حیلان وابو یحیی المروزی وابوبشرمتی بن یونس وابوزکریا یحیی بن عدی ونظائر این اشخاص که غالبا کتب منطق وفلسفه را تدریس وباروش املاء شرح وتفسیر میکرده اند؛ آغاز شد. این عمل دیرگاه امتداد داشت و تا اواخر قرن چهارم بطول

۱ــ در این باب ودرکیفیت تأثرمسلمین از جریانات فلسفی اسکندریه وبیرنطه ومراکز مسیحی خاور نزدیك رجوع شود به بحث ممتع ومفصلی که درکتاب ذیل شده است:
G. Quadri: la Philosophie arabe dans l'Europe médiévale; Paris 1947.p,5-23

۲ــ Encyclopédie de l'Islâm, Art. Falsafa par Horten.

انجامید ودراین میان آثار گوناگون فلسفی وشروح آنها بترجمه‌های نیك وبد وبالتمام یا بنحو اختصار بعربی در میآمد ودر خلال این مدت بهمان نسبت که آشنایی مسلمین باآثار مذکور حاصل میشد تألیفات ابتکاری که غالباً صورت اختصارات وتحریر یاشرح کتب فلسفی وسایر آثار علمی را داشت بوجود میگرایید. ازجملهٔ نخستین دانشمندان بزرگ که بدین کار دست زد الکندی درنیمهٔ اول قرن سوم بوده است.

فیلسوف العرب ابویوسف یعقوب بن اسحق الکندی از اعقاب ملوك کنده بود که درمیان اجدادوی اشعث بن قیس الکندی درتاریخ اسلام مقام وشهرتی دارد وپدرش اسحق بن الصباح درعهد مهدی وهادی ورشید عامل کوفه بود. یعقوب دورهٔ تعلم خود را در بصره وبغداد گذراند ودرطب وفلسفه وحساب ومنطق وتألیف الحان وهندسه وطبایع اعداد ونجوم براعت یافت وبتألیف وشرح وتلخیص بسیاری از کتب مبادرت کرد. ابومعشر او را ازحذاق مترجمین دانسته ودررديف حنین بن اسحق وثابت بن قرةالحرانی و عمر بن فرخان الطبری ذکر کرده است لیکن ما بسبب شهرت بیشتر او بتألیف وتفسیر وتردید در اینکه مترجم بوده است یامفسر ومحرر آثار منقول، بذکر نام وی درشمار مترجمان مبادرت نکرده‌ایم بااینحال در ذکر احوال او نوشته‌اند که یکی از دو زبان یونانی یا سریانی را میدانسته است وابن ابی اصیبعه گفته است که بسیاری از کتب فلسفی را ترجمه کرد[۱]. الکندی در خدمت مأمون ومعتصم منزلتی عظیم داشت لیکن درعهد المتوکل کتابخانهٔ او ضبط وبنام «خزانةالکندیة» نگاه‌داشته‌شد. وفات اوظاهراً در حدود سال ۲۵۸ هجری اتفاق افتاد. [۲] یعقوب بن اسحق شاگردان بزرگ مانند ابومعشر بلخی واحمدبن الطیب سرخسی داشت. وی ازتمام اطلاعات وعلوم عقلی عهد خود برخوردار بود ودرغالب آنها تألیفات وتحریراتی کرد وبهمین سبب اثر ونفوذ این استاد بزرگ در ریاضیات وفلسفه در تمام قرن سوم وچهارم ادامه داشت. تألیفات یعقوب بن

---

۱ — طبقات الاطبا ج۱ ص۲۰۷

۲ — ابن نظری است که آلبینو ناگی Albino Nagy ناشر پنج رساله ازکندی دارد وبرای رجوع سود به تاریخ فلاسفه الاسلام فی المشرق والمغرب تألیف محمد لطفی جمعه . چاپ مصر سال ۱۳۴۵. ص ۱.

اسحق را که تاحدود ۲۷۰ مجلد نوشته اند ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه و القفطی ذکر کرده اند[۱] وازاین میان تألیفات او در منطق وفلسفه وشروح او بر کتب ارسطو مانند قاطیغوریاس وبـاری ارمینیاس وانـالوطیقای اولی و ابو دقطیقا و سوفسطیقا وبوطیقا، شایـان توجه است. ازایرادات قدما بر کتب منطقی او آنست که چون کتب کندی از صناعت تحلیل خالی بود درعلوم کمتر از آنها استفاده میشد زیرا برای وصول بحق درمسائل علمی از دانستن این صناعت گزیری نیست. گذشته ازمنطق، الکندی درما بعدالطبیعه وحساب واکر و موسیقی ونجوم وهندسه وفلکیـات واحکام نجوم وطب وجدلیـات و نفسیات و سیاسیات ومباحث مختلف ازطبیعیات نیز دارای تألیفات متعدد بود. از آثار معتبراو در منطق وفلسفه، این کتب را ذکر کرده اند: المدخل المنطقی (بتفصیل)، المدخل المنطقی (باختصار)، فی المقولات العشر، فی البرهان المنطقی، فی سمع الکیان، فی بطلان قول من زعم ان جزأ لایتجزأ، فی جواهر الاجسام، فی الابانة عن وحدانیة الله عزوجل. فی ان النفس جوهر بسیط غیر داثر، فی التوحید، فی مائیة العلم واقسامه، فی مائیة الشیء الذی لانهایة له، فی الابانة انه لایمکن ان یکون جرم العالم بلانهایة، فی مائیة العقل والابانة عنه وچندین اثر دیگر.... ازاین همه اکنون درحدود بیست رساله ازاصل عربی ویاترجمه های لاتینی آثار وی دردست است. رسالات او بلاتینی بیشتر بدست ژراردوس کرمونی (ژراردودی کرمونا)[۲]. ترجمه شده وغالب این آثار منقول از آغاز اختراع چاپ ببعد بطبع رسیده است [۳] پنج رسالهٔ کندی که در قرون وسطی ترجمه شده بود باتوضیحات بدست «آلبینونا گی» در ۱۸۹۷ بامتن عربی آنها چاپ شده واز آنجمله است رسالهٔ معروف «فی مائیة العقل»[٤] یا «کتاب فی العقل» که ترجمهٔ لاتین آن از ژراردوس کرمونی است. کتاب اثولوجیای منسوب بارسطو مشهور بکتاب المیاه را که عبدالمسیح بن عبدالله بن ناعمة الحمصی بعربی ترجمه کرده بود، یعقوب بن اسحق اصلاح وتحریر کرده وازاین تحریر نسخ متعدد در کتابخانه های

۱ــ الفهرست ص ۳۵۸ــ۳٦۵ . طبقات الاطباء ج ۱ ص ۲۰۹ــ۲۱٤، اخبار الحکما ص ۲٤۱ــ۲٤٦

۲ــ مانند: Gérardas Cremonensis (Gherardo di Cremona) ــ۲

De medicinarum Compositarum gradibus investigandis libellus, Strassburg, 1531

De pluviis, imbribus et ventis ac aeris mutatione, Venezia, 1507.

Le Liber Jacob Alkindi de causis diversitatum.

de Intellectu ــ٤

ایران‌وهندومصر واروپا موجوداست[١] وبسال ١٨٨٢ دربرلین چاپ شده است. دیگر از کتب موجود او در مسائل فلسفی رسالهٔ « فی‌الابانة عن وحدانیةالله » جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦٣٤ کتابخانهٔ مجلس موجوداست . دیگر کتابی است باسم « رسالة فی النفس » که‌نسخه‌یی‌ازآن درخزانهٔ‌تیموریهٔ کتابخانهٔ مصردرمجموعه‌یی بشمارهٔ ٥٥ موجوداست. دررسالهٔ عقل، الکندی تحت تأثیر فلسفهٔ افلاطونی وارسطویی جدید وبا توجه بآثار اسکندر الافرودیسی وخلط عقاید وی با فلاسفهٔ مذکور عقل را بچهار نوع منقسم میدارد: عقل‌هیولانی، عقل‌بالفعل، عقل‌بالملکه، عقل مستفاد. عالم مخلوق علتی فعال وابدی یعنی ذات واجب است ومیان واجب الوجود وممکنات نفس‌کلی وبعد از آن نفوس‌افلاك واسطه‌اند. نفوس جزئیهٔ بشریه پرتوی ازنفس‌کلی ودرعین تعلق خود باجسام ازقید آنها آزادند .. این فیلسوف دربیان مسائل فلسفی روش فیثاغوریون وافلاطونیون جدیدرا که درمزج فلسفهٔ افلاطون وارسطو کوشش داشته‌اند، پیروی کرده است وعلاوه برفلسفهٔ یونانی از دبستانهای فلسفی ایران وهند نیز متأثر بوده[٢] ودر بعضی ازتصانیف خود بجمع بین مبانی شرع واصول معقولات مبادرت کرده است[٣]. علاوه بر این او بعقاید معتزلهم توجه وعلاقه‌یی داشته وبعضی از رسالاتش مانند «فی ان افعال الباری جل اسمه‌کلها عدل لاجورفیها» بقصد اثبات اصل معروف معتزله در اینکه ذات واجب فقط مصدر خیر است ومنشاء شرنفس ماست، نگاشته شده‌بود.[٤] بر اثر توجه بمسائل

---

١ — رجوع شود به فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس تألیف دو اسلان (de Slane) وبهمین کتاب قسمت ملحقات ذیل اسم ابن ناعمه و فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ٨ - ٩ و فهرست کتابخانهٔ‌مجلس ج ٢ ص ٧٦ - ٧٨

٢ — اخبار الحکما ص ٢٤٠ ٣ — تتمة صوان الحکمة ص٢٥

٤ — راجع به الکندی وآثار و احوال و عقاید او رجوع شود به: الفهرست ابن الندیم ص٣٥٧ تا ٣٦٥. اخبار الحکما ص٢٤٠—٢٤٧. طبقات الاطبا ج١ ص٢٠٦—٢١٤ . تتمة صوان الحکمة ص٢٥— ٢٦. حواشی چهار مقاله ص٢٠٣—٢٠٦ تاریخ فلاسفةالاسلام ص١٠—١٢ و:

Encyclopédie de l'Islâm, Art. Al.Kindi, par De Boer.
Baron Carra de vaux: Les Penseurs de l'Islam, Vol. II, p. 3 - 6
Aldo Mieli: La Science - arabe, p. 81-82.
Brockelmann: Geschichte der Arabischen Litteratur Vol. 1, p. 209-210

کلامی کندی دارای رسالات متعدد در رد مخالفین اسلام بود مانند رسالة فی الرد علی المنانیة، فی‌الرد علی‌الثنویة، فی‌نقض مسائل الملحدین وجز آن ...

شاگرد معروف کندی، یعنی ابوالعباس احمدبن محمدبن مروان الطیب معروف به: **احمد بن الطیب السرخسی** و به **ابن الفرائقی** استادوندیم ومشاور المعتضد بوده‌است که‌مدتی حسبت بغداد برعهدهٔ او بود ودر ۲۸۶ بفرمان خلیفه کشته‌شد. وی‌درمیان تألیفات مختلف‌خوددر فلسفه‌ومنطق نیز کتبی داشته‌است. اهمیت‌اودرمنطق بیشتر تألیف‌مختصراتی است‌دراین‌فن مانندمختصر قاطیغوریاس ومختصر باری ارمینیاس ومختصرانالوطیقای‌اول و ثانی[۱]. از آثاراو کتاب‌ادب‌النفس جزومجموعهٔ‌شمارهٔ ۵۴۰۸ کتابخانهٔ برلین‌موجوداست.

شاگرددیگر کندی‌یعنی **ابوزید احمد بن سهل البلخی** مانندا ستادخودمردی کثیر التألیف ومتفنن درعلوم بود لیکن تألیفات او در فلسفه بیشتر ببحث در مسائل کلامی اختصاص داشت واز ینروی او را در کلام همردیف جا حظ دانسته و «جاحظ خراسان» لقب داده بودند. وی از جمیع علوم قدیمه وحدیثه مطلع ودر مصنفات خود پیرو طریقهٔ فلاسفه وازینروی متهم بالحاد بود. اهمیت ابوزید احمد بیشتر در آنست که بین حکمت وشریعت‌را جمع وآندورا بیکدیگر نزدیك کرده بود. بااینحال کتبی‌خاص فاسفه مانند رسالهٔ «حدودالفاسفة» وتألیفاتی درفلسفهٔ عملی وتوجهی بفلسفهٔ فیثاغوری‌جدیدداشت. وی گویااستادرازی درفلسفه‌بود وفاتش‌در۳۲۲ اتفاق افتاد[۲].

درهمان حال که کارهای علمی‌شاگردان کندی ودیگر فیلسوفان مشائی ادامه داشت یك فیلسوف منفرد بزرگ درتمدن‌اسلامی آغاز فعالیت کرد، وی:

ابوبکر محمدبن زکریاءبن یحیی الرازی ملقب به «جالینوس‌العرب» فیلسوف وعالم طبیعی و کیمیاوی وطبیب بزرگ ایران وعالم‌اسلامی واز مشاهیر علمای جهان ویکی از نوابغ روزگار قدیم است. ولادت او در غرهٔ شعبان سال ۲۵۱ در ری اتفاق

۱ ــ رجوع شود به طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۱۴ - ۲۱۵ ، الفهرست ابن‌الندیم ص ۲۶۵ــ۲۶۶. اخبار الحکما ص۵۵ــ۵۶. معجم‌الادبا ج۳ ص ۹۸- ۱۰۲

۲ ــ برای اطلاع از احوال وی رجوع شود به معجم‌الادباء یاقوت حموی ج۱ ص۱۹۴ وج۲ ص ۲۹ و ۶۴ــ۸۶ وج۶ ص۵۸ وج۱۶ ص۱۱۱ وج۱۹ص۶۲ تتمة صوان‌الحکمة ص۲۶

افتـاد ودر همین شهر بتحصیلات ژرف خـود در فلسفه و ریـاضیات ونجـوم وادبیـات مبـادرت کرد وبعید نیست که توجه او بتحصیل علم کیمیا نیز در ایـام جوانی صورت گرفته‌باشد. توجه واشتغال وی بعلم‌طب بعد از سنین جوانی وبنا بر قول ابوالریحـان پس‌از مطالعات‌وتجارب آن‌استاد در کیمیاصورت گرفته ونتیجهٔ‌عارضه‌یی بود که درچشم وی از تجارب کیمیاوی پدید آمد. معلم اورا درعلم طب، علی‌بن ربن الطبری دانسته‌اند واین‌مطلقا نادرست‌بنظرمیآید زیرا ابن‌ربن‌تا۲۲٤هجری که‌سال اسارت‌مازیاربن‌قارنست دبیر او بود وبعداز آن ببغداد رفت ومیان این تـاریخ وتـاریخ ولادت محمدبن زکریـا ۲۷ سال است وچون رازی بتصریح ابوریحان وابن‌ابی اصیبعه طب‌را در سنین کبر فرا گرفت بـاید بر این بیست‌وهفت‌سال دست کم بیست وپنج سال دیـگر بیفزائیم وبسیار بعید بنظر میرسد که علی‌بن ربن تا ابن غایت که مصادف با اواسط نیمهٔ دوم قرن سوم میشود زنده مانده باشد. معلم رازی در فلسفه نیز بدرستی معلوم نیست. ابن‌الندیم گفته است[۱] مردی معروف به «البلخی» که در بلاد مختلف میگشت استاد رازی در فلسفه بوده ومدعی است که کتبی را درعلوم مختلف بخط اودیـده ودرعهد او آثـار بلخی در خراسان شهرت فراوان داشته است[۲]. ناصربن خسرو قبادیانی سمت استادی رازی را درفلسفه‌بمردی مشهوربه «ایرانشهری» داده وآورده است که‌رازی سخنان اورا که‌استاد ومقدم وی‌بود بالفاظزشت‌ملحدانه باز گفته‌است[۳]. بهرحال رازی پس‌از شهرت‌درطب بخدمت‌ابوصالح منصوربن‌اسحق‌سامانی حاکم‌ری‌درآمد وبزودی ریاست بیمارستانیرا که درآنشهر تأسیس شده بود، برعهده گرفت وبعدها چندی دربغداد بهمین‌شغل اشتغال‌داشت لیکن مدت توقف او درآنشهر بدرستی معلوم نیست زیرا چون اوبزرگترین طبیب‌عهد خود شناخته شده بود غالباً مورد دعوت امرای عصرخویش بود ولی مسلماً درهیچیك از دربارها نماند وقسمت بزرگ حیات خود را در ری گذراند و در همین شهر نیز پنج روز

---

۱ — الفهرست ص٤١٦ ۲ — ماکس مایرهوف در مقالهٔ «از اسکندریه تا بغداد» **ابو زید احمد بن سهل البلخی** را از استادان رازی شمرده وگفته است‌که رازی بسبب تعلیمات او در بعضی از آثار خود متوجه فلسفهٔ فیثاغوری جدید شد. ابن ابوزید البلخی سفرهای بسیار کرده وحتی بنا بر بعض روایات بهند نیز رفته بود. رجوع شود بهمین‌کتاب ص۱٦۵

۳ — زاد المسافرین چاپ برلین ص ۹۸.

گذشته از شعبان سال ۳۱۳ وفات یافت[۱] و عمرش دراین وقت بتاریخ قمری شصت و دوسال و پنج‌روز و بتاریخ شمسی شصت‌سال و دوماه بود. رازی در اواخرعمر براثر کثرت مطالعه و تحریر و تجارب کیمیاوی بآبریزی‌چشم‌وسپس‌بکوری‌دچارشد[۲]. ذکر آثار طبی و کیمیاوی رازی و اهمیت وی در این دوعلم در اینجا مورد ندارد و بعداً خواهد آمد وما دراینجا بتحقیق درآثار فلسفی واهمیت وعقاید او درفلسفه قناعت میکنیم:

از کتب وآثار فلسفی محمدبن زکریا اکنون جز مقدارمعدودی در دست نیست ولی بنابرآنچه ازفهرست بیرونی وسایر مآخذ برمیآید وی کتب متعدد درکلیات مسائل طبیعی و منطقیات ومابعدالطبیعه داشته است و آنها عبارتند از کتب: سمع الکیان ـ الهیولی الصغیروالهیولی الکبیر(ابن‌الندیم: کتاب الهیولی المطلقة والجزئیة) ـ فی‌الزمان والمکان ـ اللذة ـ فی‌ان للجسم محرکاً من‌ذاته طبعاً ـ فی‌العادة ـ المدخل الی‌المنطق ـ کتاب‌البرهان ـ کیفیة‌الاستدلال ـ العلم الالهی علی رأی‌سقراط[۳] ـ العلم‌الالهی الکبیر ـ فی‌الفلسفة‌القدیمة ـ رساله در انتقاد اهل‌اعتزال ـ قصیدهٔ الهیه ـ الحاصل[٤] ـ الشکوک علی ابرقلس ـ ردنامهٔ فرفوریوس به‌ا نابون‌المصری ـ النفس الصغیر ـ النفس‌الکبیر ـ الطب‌الروحانی ـ فی‌السیرة‌الفلسفیة ـ امارات الاقبال والدولة. چند رسالهٔ دیگر فلسفی که در رد برمخالفین خود در مسألهٔ قدم هیولی ولذت ومعاد و ناقدین خود برعلم‌الهی و

۱ـ رسالهٔ بیرونی در فهرست کتب رازی ص ٦. تاریخ وفات رازی را در مآخذ دیگر ۳۱۱ و ۳۲۰ و ۳٦٤ و دویست وسی و اندی و سیصد و اندی ذکر کرده‌اند. رجوع کنید بمآخذ مذکور در شمارهٔ بعد از حاشیهٔ همین صفحه.

۲ـ شرح احوال رازی بتفصیل وذکر همهٔ اقوال گذشتگان در این باره که بعضی از آنها درست بنظر میآید در اینجا لازم نیست. در این باب رجوع کنید به: فهرست ابن الندیم ص٤۱۵ ببعد و ٥۰٤. زادالمسافرین موارد متعدد. اخبار الحکما ص ۱۷۸ ببعد. رسالهٔ البیرونی فی فهرست کتب محمد بن زکریاءالرازی چاپ پاریس سال ۱۹۲٦ باهتمام پول کروس. عیون الانباء ج ۱ ص ۳۰۹ ببعد چهار مقالهٔ نظامی عروضی چاپ لندن ص ۲٤ به بعد و حواشی آن ص ۲٤۰ ـ ۲٤۱. وفیات الاعیان چاپ تهران ج ۲ ص ۱۹۳ ببعد. دائرة المعارف اسلام ذیل عنوان الرازی (ابوبکر محمد بن زکریا) بقلم P. Kraus و S Pines. تاریخ الاسلام السیاسی والثقافی ج ۳ ص ٥٦۹ ـ ٥۷۰. طبقات الامم ص ۲۳ و ٦۱. La Science arabe ص۸۹ـ۹۳.

۳ـ در طبقات الاطبا: فی‌العلم الالهی علی رأی افلاطون.

٤ـ ابن الندیم: الحاصل فی‌العلم الالهی. ابن ابی اصیبعة: الحاصل وعرضه فیه مایحصل (یحصل) من العلم الالهی من طریق الاخذ بالحدس وطریق البرهان.

رد بر « سیس ثنوی »[۱] نگاشت . کتاب دیگری نیز در رد نبوات ودرنقض ادیان‌داشت بنام «فی‌النبوات» وشاید برای تکمیل‌اقوال‌خود درهمین کتاب کتاب معروف‌دیگرخود را بنام «حیل‌المتنبین» معروف‌به « مخاریق‌الانبیاء » نگاشته بوده است . رازی علاوه‌بر این تألیفات فلسفی شروح وجوامعی هم ازآثار متقدمینی مانندارسطوو افلاطون داشت. از افلاطون رسالهٔ طیماوس را شرح کرد و از ارسطو جوامعی در منطق چون جوامع قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و انالوطیقا ترتیب داد و نیز کتابی در منطق بروش و با اصطلاحات متکلمین اسلام تدوین کرد . مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف گفته است که رازی در سال ۳۱۰ کتابی در سه مقاله راجع بفلسفهٔ فیثاغوری نگاشت وبعیدنیست این توجه بفلسفهٔ فیثاغوری جدید نتیجهٔ تعلم رازی نزد ابوزید البلخی بوده باشد که از شاگردان کندی و متوجه فلسفهٔ فیتاغوری جدید بود .

نسخ برخی‌ازآثارفلسفی محمدبن زکریا اکنون در دست است ازآنجمله کتابی بنام «القوانین‌الطبیعیة فی‌الحکمة الفلسفیة» است که نسخه‌یی‌ازآن در کتابخانهٔ‌جمعیت دائرةالمعارف عثمانیهٔ حیدرآباد باقیست[۲] ونسخه‌یی‌دیگر در کتابخانه‌اوپسالا. قسمتی دیگر از رسائل موجود اورا « پول کراوس» درمجموعهٔ «رسائل‌فلسفیةلابی‌بکرمحمدبن زکریاءالرازی » بانضمام قطعاتی از کتب مفقودهٔ او چاپ کرد . ازجملهٔ این آثارست : الطب الروحانی ـ السیرةالفلسفیة ـ مقالة فی‌مابعدالطبیعة ـ قطعاتی از کتاب اللذة ـ العلم الالهی ـ القول فی‌القدماء الخمسة (مأخوذ ازتألیفات‌اودرعلم الهی منقول‌ازتحقیق‌ماللهند ابوریحان ومنهاج السنة النبویة از ابن تیمیة و کتاب الازمنة والامکنةازابوعلی‌احمد المرزوقی الاصفهانی و کتاب محصل افکارالمتقدمین والمتأخرین امام فخررازی)ـ القول فی‌الهیولی(بازمانده‌ازالهیولی‌الکبیروالهیولی‌الصغیرورسالهٔ‌ردبرمسمعی)ـالقول‌فی‌الزمان والمکان(بازمانده‌از کتب‌الهی‌اومذکوردر کتاب‌الفصل‌فی‌الملل‌والاهواءوالنحل‌ابن‌حزم و

---

۱ ــ در برخی از نسخ « سیسن » و در بعضی دیگر « سسن » و صورت احسن اصح و یکی از اسامی ایرانیست واز آن‌جمله است « استاسیس » یا «استادسس» منهور. درالفهرست نام کتاب حسن است: فیماجری بینه وبین سیس المنانی.

۲ ــ تذکرة النوادر من‌المخطوطات العربیه. حیدرآباد سال ۱۳۵۰. ص۱۴۰.

زادالمسافرین ناصرخسرو و کتاب المباحث المشرقیة امام فخررازی) والقول فی‌النفس والعالم (مأخوذ از کتب الهی اومذکور درزادالمسافرین ومناظرات امام فخر رازی‌و جوابهای‌شیخ‌الرئیس برسؤالات ابوریحان) والمناظرات بین‌ابی حاتم‌الرازی وابی‌بکر الرازی (مقتبس از کتاب اعلام‌النبوة ازابی حاتم‌الرازی).

اهمیت رازی درفلسفه بیشتراز آن‌جهت است که او خلاف بسیاری ازمعاصران خود در فلسفه عقاید خاصی که غالباً مخالف باآراء ارسطو است، داشته است. قاضی صاعد اندلسی گوید[۱]: جماعتی از متأخران کتبی برمذهب فیثاغورس وپیروان او نگاشته ودر آنها فلسفهٔ طبیعیهٔ قدیم راتأیید کرده‌اند واز کسانی که در این باب تألیفی دارد ابوبکر محمد بن زکریاءالرازی است که از رأی ارسطاطالیس شدیداً منحرف بود واو را بسبب جدا شدن از غالب آراءِ معلم خود افلاطون ودیگر فلاسفهٔ مقدم بر او عیب‌میکرد ومی‌پنداشت کداو فلسفدرا تباه کرده وبسیاری از اصول آنرا تغییر داده است ومن گمان نمی کنم که علت دشمنی رازی باارسطاطالیس وسعی در حقیر شمردن اوچیزی جزآن‌باشد که آراءرازی در کتاب العلم‌الالهی والطب‌الروحانی و کتب دیگر او که دال برنیکو شمردن مذهب ثنوی در شرك وآراء براهمه وابطال نبوت واعتقاد عوام صابئه در تناسخ است، با افکار ارسطاطالیس منافات دارد. ابوریحان میگوید: من کتاب محمدبن زکریاءالرازی‌را درعلم‌الهی‌خوانده‌ام اودرآن تحت تأثیر کتب مانی وخاصه کتاب اوموسوم‌به سفرالاسرار واقعست[۲].

رازی درما بعدالطبیعه معتقد بوجود پنج قدیم بود یعنی خالق‌ـنفس‌کلی‌ـهیولی اولی ـ مکان مطلق یاخلاء ـ زمان مطلق یادهر. برخی از قدما مانند امام فخرالدین محمدبن‌عمرالرازی[۳] معتقدند که‌پسرزکریا اعتقادبقدماء خمسه‌را ازحرانیان گرفته لیکن حقیقت امرآنست که عقیدهٔ مذکور بعد از رازی میان حرانیین راه یافته[۴]. ابوریحان بیرونی‌هم هنگام نقل‌قول رازی در قدمت پنج چیز گفته است که وی اعتقاد

۱ــ طبقات الامم ص۳۴ ۲ــ فهرست‌کتب محمد زکریا ص۴

۳ــ کتاب محصل افکارالمتقدمین والمتأخرین من‌العلماء والحکماء منقول از : رسائل فلسفیهٔ محمد ابن زکریا از ص۲۰۴ ببعد ۴ــ پول‌کراوس. رسائل فلسفیهٔ محمدبن زکریا از ص۱۹۱ ببعد.

خویش‌را بقدماءخمسه ازیونانیان گرفته[۱] اما ظاهر امر آنست که محمدبن زکریا در این باب از معتقدات فلسفی ایرانیان استفاده کرده است. ابن حزم در کتاب الفصل گوید اعتقاد مشهور مجوس برآنست که خالق عالم یعنی اورمزد وابلیس یعنی اهرمن وگاه[۲] یعنی زمان وجای[۳] یعنی مکان وخلاء وتوم[٤] یعنی جوهر یاهیولی یا سرشت یا خمیره: پنج قدیمند. ابن حزم در کتابی که بررد کتاب العلم‌الالهی رازی نوشته‌بود این‌اعتقاد رازی‌را که بنظراو ازمجوسان گرفته‌بود رد کرد.

مسعودی[۵] نیز نظیر این قول را دارد و گوید مجوس معتقد بقدماء خمسه هستند یعنی اورمزد (خدای عزوجل) واهرمن (شیطان شریر) وگاه (زمان) و جای (مکان) وتوم (طینت وخمیره). اهرمن از ابن راه پدید آمد که خداوند در ملالت از تنهایی دچار وحشت‌شد واز بیمناکی اوهام بر او مستولی گشت واین خیالات بد تجسم یافت وبظلمت بدل‌شد واهرمن ازآن بوجودآمد.

با دقت در این اشارات معلوم میشود که اعتقاد بقدماءِ خمسه در ایران موضوع تازه‌یی نبود وبعید نیست که رازی در این باب تحت تأثیر نظرهای ایرانیان قدیم واقع شده باشد.

از این پنج قدیم دو قدیم حی وفاعلند وآندو «خالق» و«نفس کلی» اند ویکی فاقد حیات و منفعل وآن «هیولی اولی» است که جمیع اجسام موجوده از آن پدید آمده‌اند ودو قدیم دیگر یعنی خلاء و دهرنه‌حی‌اند ونه‌فاعل. خالق تام‌الحکمة وعقل نام ومحض است وسهو وغفلت براو راه نمی‌یابد وحیات ازاو چون فیض نور از قرص خورشید فیضان میکند. ازنفس‌کلی‌نیز حیات مانند نور براگنده میشود لیکن‌او مترجح بین‌جهل وعقل است بدین معنی که چون بدخالق که عقل محض است توجه‌یابد ازنور

۱ــ کتاب تحقیق ماللهند ص۱٦۲ ۲ــ دراصل: کام. ۳ــ دراصل: حام.

٤ــ در اصل «نوم» وبصحیح بول کراوس «هوم». ولی طن غالب بر آنست که نوم محرف ازکلمهٔ « توم » پهلوی (tôm و tôhm) یعنی نطفه، جرثومه، اصل، مبنی، باشد. برای تحقیق بیشتری در این کلمه رجوع شود به H.S. Nyberg: Hilfsbuch des Pehlevi,II.p 226-227.

۵ــ التنبیه والاشراف طبع لیدن ص۹۳

عقل برخوردار میشود وچون بهیولی که جهل محض است نظر افکند غفلت وجهل بر او مستولی میگردد. نفس کلی بنا بخواست صانع بهیولی تعلق جست وبراثر این تعلق بصورتهای گوناگون بااو ترکیب شد واز این. انواع تراکیب سموات وعناصر واجسام حیوانات بوجه اکمل پدیدآمد واگر چیزی ازنقص وفسادهم درآن باقی ماند ازآن جهت است که ازالهٔآن امکان نداشت. سپس خداوند برنفس افاضهٔ عقل کرد وعقل را از جوهرالهیت خود سوی مردم عالم فرستاد تانفس‌را در هیکل آدمی از خواب گران برانگیزد وبدو بنماید که این عالم جای وی نیست وتادرعالم هیولانی است رهایی از آلام متصور نیست وچون نفس از این حقیقت آگهی یافت ودریافت که درعالم خاص خویش یعنی عالم علوی براحت باز رسد بدان مشتاق واز این جهان بر حذر خواهد شد و بعد از مفارقت جسم سوی آن جهان‌عروج خواهد کرد وابدالآباد درآن باقی خواهد ماند. اما نفس بدین مقام‌نرسد مگر از طریق فلسفه وهرکس فلسفه بیاموزد و عالم خویش‌را بشناسد وکم آزار باشد ودانش آموزد از این شدت رهایی یابد ودیگر نفوس درین‌عالم چندان باقی مانند تا هر نفسی درهیکل مردی فلسفی سمت تهذیب‌یابد وقصد عالم خویش کند وچون تمام نفوس بشریه بدین مرحله رسیدند وهمه بنفس کلی باز شدند عالم امکان راه نیستی گیرد وهیولی از بند صورت گشاده شودوبدان حال باز گردد که در روز ازل بوده است.

با این کیفیت روشن میشود که رازی عالم را محدث می‌پندارد برعکس ارسطو که آنرا بملازمهٔ قدم خالق قدیم پنداشته است. رازی گوید ایجادعالم از صانع‌حکیم یکی از دووجه ممکن‌است صورت گرفته باشد یا به «طبع» ویا به «خواست». اگر بطبع باشد لازم آید که مطبوع محدث باشد ودر این صورت صانع نیز محدث خواهد بود زیرا میان موجود که بطبع موجد ایجاد شده‌باشد باموجد فاصلهٔ متناهی خواهد بود. اما اگر از «خواست» صانع باشد لازم آید که صانع پیش از محدث موجود بوده باشد وبرای آنکه صانع از خواست نا آفریدن بخواست آفریدن آید میبایست قدیم دیگری باوی بوده‌باشد که اورا بدین‌فعل‌بیآورد وآن‌قدیم‌دیگر «نفس» است.

اما در طبیعیات، رازی گفته است هیولی مطلق از اجزاء لایتجزا پدید آمده

است که قابل تقسیم ومرکب نیستند. هیولی بسیط ومادهٔ جسم است وترکیب اجسام از اجزاء لایتجزا وجوهر خلاء است واز جزوهای هیولی آنچه متکاثف تر یعنی خلاء در بین آنها کمتر باشد سنگین‌تر است وآن جوهر زمین است وآنچه گشاده‌تر از نخستین باشد یعنی خلاء آن بیشتر از اجزاء خاك باشد جوهر آب وآنچه گشاده‌تر از دومین، جوهر هوا وآنچه گشاده‌تر از سومین جوهر آتش است. پیداست که در این جواهر یاعناصر اربعه هر تغییری در تکاثف یا گشادگی باعث میشود که عنصری مبدل بمرتبهٔ فرودین یازبرین گردد مثلا ازآب آنچه تکاثف بیشتری یابد زمین شود وآنچه گشاده‌تر شود هوا گردد. ترکیب جرم فلك‌هم ازجزوهای هیولی است منتهی نوع ترکیب درآن با نوع ترکیب در عناصر اربعه فرق دارد وبهمین سبب ازحیث حرکت هم باآنهامتفاوت ودارای‌حرکت مستدیراست. اختلاف‌اجسام درچگونگیها (کیفیات) هم ازقبیل سنگینی وسبکی وتاریکی وروشنی وجزآن بسبب اندکی یا بیشتری خلاء درترکیب باهبولی است. هیولی که پیش از ترکیب باخلاء بسیط بوده بعد از فنای عالم بهمان‌حال نخستین بازمیگردد وهمچنان درآن‌حال باقی میماند.

قدم هیولی را رازی بدین گونه ثابت‌می کرد که میگفت در عالم چیزی پدید نمی‌آید مگر از چیزی دیگر یعنی ابداع محال است وممکن نیست خالق چیزی را از معدوم بوجود آورد پس‌لازم‌است هیولی قدیم بوده‌باشد تااجسام ازآن پدید آیند و چون هیولی را از مکان چاره نیست مکان هم قدیم است. مکان کلی غیر از مکان جزئی یامضاف‌است‌همچنانکه زمان‌کلی غیر اززمان محصور میباشد. زمان کلی یادهر جوهری است ممتد وقدیم وزمانی که ارسطو گوید یعنی مدت‌واقع میان‌مبادی ونهایات حرکات تنها قابل انطباق بازمان محصور است. زمان‌کلی جوهری ممتد وقدیم، گذرنده وروانده است، پیش‌از خلقت‌عالم وجودداشت وبعداز فسادعالم امکان‌هم خواهدبود

رازی بنابرآنچه ازاشارات مختلف برمیآید معتقد بحلول بود ومیگفت رهایی نفوس ازاجساد حیوانات جزاز طریق ذبح‌آنها روا نبود واین نفوس‌پس‌از رهایی‌باجساد انسانی پیوندند و از نفوس بشریه نیز نفسهای نیکوکاران بمراتب عالیهٔ روحانی ارتقاء جویند ونفسهای بدکرداران دیو شوند وخویشتن بصورت فرشتگان بآدمیان مینمایند

وایشان را گویند که «رومردمان را بگوی که سوی من فریشته‌آمد و گفت خدای ترا پیغامبری داد و من آن فریشته‌ام ، تـا بدین سبب میـان مردمان اختلاف افتد و خلق کشته شود » (زادالمسافرین).

اصول‌معتقدات رازی دراخلاق ازهمه‌جا بهتردر کتاب سیرةالفلسفیة[۱] و کتاب الطب‌الروحانی[۲] آمده‌است . وی دراخلاق معتقد بزهدوترك‌دنیا وانزوای‌ازخلق نیست. درآغاز رسالهٔ سیرةالفلسفیة بکسانی که اورا در معاشرت باخلق وتصرف دروجوه معاش سرزنش کرده‌اند تاخته و زندگی خویش را علی‌الخصوص با اعمال «امام» خود سقراط مقایسه کرده است که از روش کلبیون اعراض نموده ودرحیات اجتماعی شرکت جسته ودرعین آنکه درزندگی خصوصی طریق قناعت پیش گرفته بوداز مواجهه با عامه و با ملوك وبیان حق بـاالفاظ روشن امتناعی نداشت. فرد بـاید ازانهمـاك در شهوات دوری جوید واز هرچیز بمقداری که از آن چاره نیست یابمقداری که جالب المی بیشتراز لذت‌حاصل‌از آن‌نباشد بهره‌بر گیرد. مبنای‌اخلاق درفلسفهٔ‌رازی‌براصل‌لذت والم‌استوار است واو در این باب عقاید خاص دارد. بعقیدهٔ رازی لذت‌امر وجودی نیست وعبارتست ازبازگشت بحالت طبیعی بعدازخروج ازآن ویا خلاص‌ازالم. درصورتیکه درنظرارسطو لذت امری وجودی‌است. ناصرخسرو گفته است[۳] «قول‌محمدزکریا آنست که گوید لذت چیزی نیست مگر راحت از رنج ولذت نباشد مگر براثر رنج و گوید که چون لذت‌پیوسته شود رنج گردد و گوید حالی که آن‌نه لذتست ونه رنج است آن طبیعتست وآن بحس یـافته نیست...» ورازی‌خود درالطب‌الروحانی درباب لذت‌والم بحث مفصلی دارد[۴] وعلاوه براین درتألیفی خاص باسم کتاب‌اللذة[۵] عقیدهٔ خویش را آورده بود و نـاصر خسرو خلاصه‌یی از آنرا برای رد وبدگویی آن فیلسوف درزادالمسافرین نقل

---

۱ — بنا بر نسبهٔ ابوریحان چنین است ولی ابن‌الندیم وقفطی وابن ابی اصیبعه آنرا بنامهائی مـانند: السیرةالفاضلة-سیرةالحکماء هم آورده‌اند.

۲ — ویعرف ایضاً بطب‌النفوس (ابن‌ابی اصیبعه)

۳ — زادالمسافرین چاپ برلن ص۲۳۱ ۴ — رسائل فلسفی محمدبن‌زکریا ازص۳۶ ببعد

۵ — ابن‌الندیم درالفهرست‌ص۴۱۶ وابوریحان بـرونی‌درفهرست‌کتب‌محمدزکریا «فی‌اللذة» گفته‌اندورازی خودآنرا «مقالةفی‌مائیةاللذة» نامیده‌است (الطب‌الروحانی ص۳۸)

کرده‌است[۱]. رازی راجع بانتخاب انواع لذات معتقد است چون مقصودی که درخلقت ماوجودداشت سازگار بالذات جسدانی نیست بلکه‌عبارتست از کسب‌علم و بکاربردن‌عدل که‌بوسیلهٔ آندو از این عالم‌خلاص خواهیم یافت وبعالمی خواهیم رسید که درآن موت والم وجودندارد، پس‌باید ازبرخی لذائذ بیش از آنچه حاجت جسم است چشم بپوشیم. رازی درسیرةالفلسفیة که بهترین نمودار اصول اخلاقی این‌فیلسوف است میگوید آدمی ازباب تشبه‌بخداوند که رحیم وعادل‌است، بایدنسبت بخلق‌وبخود عادل ورحیم باشد واز ایلام‌دیگران وخودجزدرموردلزوم بپرهیزد وبازدرهمین‌باب بپیروی‌ازافلاطون گفته‌است که چون فلسفه عبارتست‌از تشبه بخدای عزوجل بقدر طاقت انسان، وخدای ما عالم‌و مبرا از جهل وعادل ودور از ظلم وجور است ماهم باید در این صفات بدو تشبه‌جوییم. در کتاب طب‌الروحانی که در بیست فصل است، جمیع‌وظایف آدمی را در استعانت از عقل وانصراف از هواجس نفسانی وشناختن عیوب خود ودوری جستن ازعجب وحسدو غضب ودروغ وبخل وغم وشرابخوارگی وافراط درهمخوابگی ومقدار اکتساب وخرج وعدم مجاهدت در طلب مراتب دنیوی وتمییز مطلوبات هوی وعقل،شرح میدهد ودر پایان آن سیرت فاضله‌یی‌را که باید مورداتباع هرجویندهٔ کمال باشد، آن میداند که‌با مردم بعدل وعفت ورحمت رفتار کند ودر حفظ منافع همگان مگر بدکاران وظالمان بکوشد تاجالب سلامت وصلح اکثر ایشان گردد ومحبت آنان‌را برانگیزد.

رازی نه‌تنها باارسطو وپیروان او برسر جدال واعتراض بود بلکه با متفکرین زمان‌خودخاصه بامتکلمین‌هم مانندجاحظ[۲] وابوالعباس‌ناشیء[۳] وابوالقاسم‌الکعبی[٤] ومسمعی[٥] وشهید البلخی[٦] نظر خوبی نداشت زیرا این قوم میکوشیدند اصول دین را برمبانی فلسفی منطبق سازند ودرنظر رازی این امر امکان نداشت و خلاف

---

۱ — ناصر خسرو اقوال محمدبن زکریا را راجع للذت و الم وانتقادات خودرا براو از ص۲۱۲ تا ص۲٤٤ زادالمسافرین‌آورده‌است. بدانجا مراجعه شود.

۲ — الرد علی‌الجاحظ فی‌منافضته‌الطب ۳ — الرد علی‌الناشیء فی‌نقصه‌الطب

٤ — ماجری‌بینه وبین ابی‌القسم الکعبی فی‌الزمان

٥ — الرد علی‌المسمعی فی‌رده علی‌القائلین بقدم‌الهیولی.

٦ — ممجاری‌بینه وبین‌سهیدالبلخی فی‌اللذة: الرد علی شهید فی‌لعز (ن. نسیب) المعاد.

پیروان ارسطو در اسلام تصور نمی کرد که بتوان بین فلسفه ودیـن سازش ایجاد کرد. درمیان مخالفان فلسفی او افرادی مـانند ابوبکر حسین التمار المتطبب فیلسوف دهری سابق الذکر،وثـابت‌بن قرةالحرانی فیلسوف صابئی،ومسعودی مورخ وفیلسوف‌معروف، واحمدبن طیب‌السرخسی شاگرد کندی وجود داشتند. رازی نسبت بـاکثر مذاهب هم راه انتقاد پیش گرفته واین‌انتقاد خودرا دربرخی ازآنها مانند مذاهب دیصانیه ومحمره ومانویه[۱] ومذاهب غالیهٔ شیعه[۲] بشدت‌آشکار کرده است.وبرای اظهار مخالفت خود بنحو اعم بـاهمهٔ ادیـان دو کتاب معروف: «النبوات»معروف‌به «نقض‌الادیان» و کتاب «حیل‌المتنبین» معروف‌به «مخاریق الانبیاء» را نگاشت که مدتها بعداز رازی هم‌مـایهٔ خشم مسلمین وتکفیر آن فیلسوف بود. ازاین دو کتـاب اکنون انری در دست نیست اما متکلم وداعی بزرگ اسمعیلی ابو حاتم الرازی[۳] مؤلف کتـاب مشهور اعلام النبوة متن مناظرهٔ‌خودرا بامحمدبن‌زکریا درباب نبوت‌آورده وعقاید رازی‌را آنجا ذکر کرده است وپیداست که اصول‌عقاید رازی دراین کتاب همانست که درنقض‌الادیـان یا کتاب النبوات آمده‌بود.اصول عقاید محمدبن زکریاء الرازی بنا بر نقل ابی حـاتم اینست که: خداوند همهٔ بندگان خودرا مساوی خلق کرده وهیچکس را بر دیگری برتری نداده‌است واگر بگوییم که برای راهنمایی آنان حاجت بانتخاب کسی داشت‌حکمت بالغهٔ وی میبایست چنین اقتضا کند که همه‌را بمنافع ومضار آنی وآتیشان آگاه سازد وکسی‌را از میان ایشان بردیگران برتری ندهد ومـایهٔ اختلاف ونزاع آنـان نگردد وباانتخاب امام وپیشوا باعث‌آن نشود که هرفرقه تنها ازپیشوای خود پیروی‌ودیگران را تکذیب کند وبانظر بغض بدانان بنگرد وجماعات‌بزرگی برسراین اختلاف‌ازمیان بروند. معجزات متنبیان نیز چیزی جز خدعه ونیرنگ نیست وغـالب آنها هم‌از مقولهٔ

۱- الطب‌الروحانی ص۹۱ -۹۲. ۲- ردبراحمد الکیال درمیحث امامت.

۳- ابوحاتم احمدبن‌حمدادبن احمد الورسنانی(یاالورسامی)الرازی داعی ومتکلم بزرگ اسمعیلی بود که بسال۳۲۲ هجری در گذشت. وی مدتی در نرسنان و آذربایجان ودیلم واصفهان وری مشغول دعوت‌بوده وگروهی‌از معاریف این صفحات رامانند اسفارپسرشیرویه ومرداویج بسر زیار بکیش‌اسمعیلی درآورد. راجع به این مرد مراجعه شود به : الفهرست‌ابن النديم ص ۲٦۸ و الفرق بين الفرق البغدادی ص۷۰ و رسالات فلسفی رازی‌گرد آوردهٔ پول‌کروس ص۲۹۱--۲۹٤

افسانه‌های دینی‌است که بعداز آنان پدید آمد. مبانی واصول ادیان باحقایق مخالفت ومغایرت دارند وبهمین سبب هم میان آنها اختلاف دیده میشود وعلت اعتماد واعتقاد مردم بادیان واطاعت ازپیشوایان مذهبی تنها عادت است. ادیان ومذاهب علت اساسی جنگها ومخالف بااندیشه‌های فلسفی وتحقیقات علمی هستند. کتابهایی که بنام کتب مقدس آسمانی معروفند، کتبی خالی ازارزش واعتبارند وآثار کسانی از قبیل افلاطون وارسطو واقلیدس وابقراط خدمت مهمتر و مفیدتری ببشر کرده است. کتاب نقض ادیان رازی بی‌تردید حاوی شدیدترین حملات بادیان بوده است که درتمام ادوار قدیم ودرقرون وسطی صورت گرفت.

براثر حملات شدید رازی بپیروان نظر وقیاس،وبمعتقدان جمع میان دین و فلسفه،ومعارضه باادیان،وتوجه برخی ازمبانی فلسفی ایرانیان وفلاسفهٔ پیش از ارسطو خاصه ذیمقراطیس[۱]،وعقاید خاصی که داشت،غضب گروه بزرگی ازعلمای اسلامی بر ضد او برانگیخته شد. جمعی اورا تنها متطبب خواندند وحق ورود در مباحث فلسفی ندادند، گروهی ویرا ملحد (ابوحاتم‌رازی)، نادان (ناصرخسرو)، جاهل (ناصر خسرو، موسی بن میمون الاسرائیلی، مرزوقی)، غافل (ناصرخسرو)، مهوس بی‌باك (ناصرخسرو) وسخنان اورا دعاوی وخرافات بی‌دلیل (ابن حزم)، هوس (ناصر خسرو)، هذیانات (موسی بن میمون) خواندند . ابوعلی بن سینا در جوابهای خود بسؤالات بیرونی از رازی بدین نحو یاد کرده‌است: «وکانك اخذت هذاالاعتراض... عن محمدبن زکریاء الرازی المتکلف الفضولی فی‌شروحه فی‌الالهیات تجاوز قدره فی‌بط الجراح والنظر فی‌الابوال والبرازات،لاجرم فضح نفسه وابدی جهله فیما حاوله ورامه». کتابهای بسیار هم در حیات رازی وبعد ازو دررد اقوال وی نوشتند وفی الواقع عقاید رازی بحدی نزدفلاسفه‌ومتکلمین‌اسلامی اهمیت وشهرت‌پیدا کرد که‌غالب‌متفکران‌معاصر و بعدازواز نقض وردآن خاصه در رد کتاب معروف او در فلسفهٔ الهی چاره‌یی‌ندانستند. ازجملهٔ

۱ــ Demokritos d'Abdera فیلسوف بزرگ یونانی (۴۶۰ــ۳۷۰ ق.م.)

کسانی که بررازی ردودی نوشته‌اند افراد ذیل را میتوان یاد کرد [۱] :

۱ ـ ابوالقاسم عبدالله بن احمدبن محمود البلخی الکعبی رئیس معتزلهٔ بغداد (متوفی بسال ۳۱۹) که معاصر رازی بود و چند رد بر کتاب العلم الالهی رازی داشت و رازی خود تألیفاتی دررد الکعبی نگاشت مانند: الف ـ کتاب نقض نقض البلخی للعلم الالهی [۲] (ابن الندیم) یا کتاب فی نقض کتاب البلخی لکتاب العلم الالهی والردعلیه [۳] و شاید این همان کتاب باشد که بیرونی بنام «فی ایضاح غلط المنتقد علیه فی العلم الالهی» [٤] ذکر کرده است . ب ـ کتاب فی الرد علی ابی القاسم البلخی فیما ناقض به فی المقالة الثانیة من کتابه فی العلم الالهی [٥] یا کتاب الرد علی ابی القاسم البلخی فی نقضه المقالة الثانیة فی العلم الالهی [٦] . ج ـ کتاب الی ابی القاسم البلخی فی الزیادة علی جوابه وعلی جواب هذا الجواب [۷] یا کتاب الی ابی القاسم البلخی والزیادة علی جوابه وجواب هذا الجواب [۸] . د ـ مقالهٔ رازی در رد انتقادات کعبی در امر زمان (فیماجری بینه و بین ابی القاسم الکعبی فی الزمان) (بیرونی) .

۲ ـ ابونصر محمدبن محمد الفارابی (متوفی بسال ۳۳۹) که «کتاب فی الرد علی الرازی فی العلم الالهی» را نگاشت .

۳ ـ ابوعلی محمدبن الحسن بن الهیثم البصری الریاضی (متوفی بسال ٤۳۰) صاحب کتاب « نقض علی ابی بکر الرازی المتطبب رأیه فی الالهیات والنبوات »

٤ ـ ابومحمد علی بن احمدبن سعیدبن حزم الظاهری الاندلسی (متوفی بسال ٤٥٦) که بنابر اشارهٔ خود در کتاب الفصل فی الملل کتابی را از خود بنام « کتاب التحقیق فی نقض کتاب العلم الالهی لمحمدبن زکریاء الطبیب » ذکر کرده است . [۹]

٥ ـ ابوالحسن علی بن رضوان الطبیب المصری (متوفی بسال ٤٦۰) صاحب

---

۱ ـ این فهرست را در ص ۲ ـ ۳ و ۱٤٥ ـ ۱٤۷ و ۱٦۷ ـ ۱۷۰ و ۱۹٦ و ۲۰۲ و ۲٤۱ ـ ۲٤۲ مجموعهٔ رسائل فلسفی محمدبن زکریای رازی از پول کراوس نقل کرده ایم .

۲ ـ الفهرست ص ٤۱۹

۳ ـ طبقات الاطباء ج ۱ ص ۳۲۰

٤ ـ رسالهٔ فهرست کتب بیرونی ص ۱٦

٥ ـ طبقات الاطباء ۱ ص ۲۱۷

٦ ـ الفهرست ص ٤۱۸

۷ ـ ایضاً همان صحیفه

۸ ـ طبقات الاطباء ۱ ص ۲۱۷

۹ ـ طبع مصر ۱۳٤۷ ج ٥ ص ٤٤ و ج ۱ ص ۳٥

« کتاب فی الرد علی الرازی فی العلم الالهی واثبات الرسل » .

۶ ـ ابومعین ناصر بن خسرو القبادیانی (متوفی بسال ۴۸۱) که در کتاب زادالمسافرین ودر کتاب بستان العقول بسیاری از اقوال رازی را درقدم هیولی و اختلاف عناصر ومکان و زمان و کیفیت حدوث عالم و لذت مردود دانسته و بحث های مفصل در رد سخنان او کرده است .

۷ ـ ابوعمران موسی بن عبیدالله بن میمون الاسرائیلی القرطبی (متوفی بسال ۶۰۱) که درفصلی از کتاب خود بنام دلالة الحائرین سخنان محمدبن زکریا رارد کرده واورا تنها طبیب دانسته است نه فیلسوف .

۸ ـ ابوبکر محمدبن الیمان السمرقندی متوفی بسال ۲۶۸ که نقضی بر الطب الروحانی رازی داشت ورازی جوابی بر آن نوشت بنام « کتاب فی نقض الطب الروحانی علی ابن الیمان » در بعضی نسخ بجای ابن الیمان ، ابن التمار نوشته شده ودراین صورت باید مقصود ابوبکر حسین التمار الدهری المتطبب باشد که در بعض مناظرات ابوحاتم الرازی وابوبکر رازی حضور داشته و از مخالفان رازی بوده است .

۹ ـ ابوالحسن شهیدبن حسین البلخی (متوفی بسال ۳۲۵) که ردهایی بر رازی داشت ورازی کتابی درد انتقادات اودرامر لذت نوشت (کتاب فی نقضه علی سهیل (شهید) البلخی فیما ناقضه به فی امر اللذة)[۱] . ابن الندیم گوید که بین شهید و رازی مناظراتی بوده وهریك بردیگری نقوضی داشته اند . عقیدهٔ شهید در باب لذت در کتاب صوان الحکمة از ابوسلیمان محمدبن طاهر بن بهرام المنطقی السجستانی (متوفی در حدودسال ۳۷۱) آمده و شاید قسمتی از کتاب نقض او بر نظریهٔ لذت رازی باشد .

۱۰ ـ ابوعلی احمدبن محمدبن الحسن المرزوقی الاصفهانی متوفی بسال ۴۲۱ که در کتاب الازمنة والامکنة عقیدهٔ رازی را در زمان ومکان واعتقاد او را بقدماءخمسه رد کرده است .

۱۱ ـ فخرالدین محمدبن عمر الرازی متوفی بسال ۶۰۶ در کتاب محصل افکار

۱ ـ طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۱۹ . الفهرست ص ۴۱۸

المتقدمین و المتأخرین من العلماء و الحکماء المتکلمین ، که قول محمدبن زکریا را بقدماءخمسه مذکورداشته ومورد انتقاد قرارداده است وهمچنین است در کتاب المطالب العالیة که درسال ۶۰۳ یعنی سه سال پیش از فوت او نوشته شد . دراین کتاب امام فخر بتفصیل راجع باقوال رازی درباب زمان سخن گفته ودلایل متعدد در ردآن اقامه کرده و همچنین در مناظرات خود اشارتی برد مذهب رازی در امر خلق نموده است .

۱۲ ــ نجم الدین علی‌بن عمرالقزوینی الکاتبی متوفی بسال ۶۸۵ یا ۶۹۳ صاحب کتاب المفصل فی‌شرح المحصل سخنان امام فخر را در رد رازی شرح کرده است .

بعد از رازی بزرگترین فیلسوف مسلمین که در تاریخ علوم عقلی وعلی‌الخصوص در تأیید فلسفهٔ افلاطون وارسطو و نزدیك کردن آندو بیکدیگر بپیروی از افلاطونیون جدید،و منطبق ساختن مبانی حکمت درنمدن اسلامی، مقام شامخی دارد فارابی است .

ابو نصر محمدبن محمدالفارابی (۱) فیلسوف بزرگ مسلمین‌قبل‌ازابوعلی‌بن سینا بوده است . بعضی از صاحبان تراجم اصل او را از ترکان دانستداند با این حال ابن‌ابی‌اصیبعه گوید : « کان‌ابوه‌قائدجیش وهوفارسی‌المنتسب » (۲) وشهرزوری درتاریخ

۱ــ اسم و نسب او بنا بر ضبط مقدمهٔ رسالهٔ « ماینبغی و مالایصح من احکام النجوم » ابونصر محمدبن محمدالفارابی الطرخانی است . در مآخذ دیگر محمدبن محمدبن الطرخان الفارابی (الفهرست ص ۳۶۸) ومحمدبن محمدبن طرخان (اخبارالحکماء ص ۱۸۲) و محمدبن اوزلغ بن طرخان (طبقات الاطباء ۲ ص ۱۳۴) ومحمدبن طرخان بن اوزلغ الفارابی الترکی (ابن خلکان ج ۲ ص ۱۹۱) نوشته‌اند . کلمهٔ طرخان در الفاظی است که از قرن دوم ببعد متداول بود و آنرا بمعنی «رئیس بزرگ» و « آنکه پادشاهان قلم تکالیف ازو بردارند و درگاه اومؤاخذه نکنند » و«لقب پادشاه خراسان» و«آنکه بی اجازت بحضرت سلطان در آید » نوشته‌اند . در شرح احوال‌منوچهری شاعر بزرگ نوشته‌اند که او سمت طرخانی داشت . با این وصف معلوم میشود که طرخان اسم نسب بلکه لقب است وظاهراً جد یا پدر فارابی که از سپاهیان و سرداران سامانی بود این لقب را داشته و بنابراین مناسبت قاعدهٔ سلسلهٔ نسب صحیح فارابی چنین باشد . « محمدبن الطرخان» یا « محمدبن محمدالطرخانی » که در صورت اول طرخان‌لقب پدراوودرصورت‌دوم‌طرخانی نسب خود اوست واگرسلسلهٔ نسب مقبول ابن الندیم را درست بدانیم یعنی « محمدبن محمدبن‌الطرخان»طرخان لقب جد فارابی‌است‌که در اینجا بصورت علم استعمال شده است . بهرحال داشتن چنین لقب یا نسبتی دلیل ترك بودن‌کسی نمیتواند بود و ذکر « اوزلغ » و « الترکی » در نسب و نسبت او چنانکه خواهیم گفت ازمبدعات متأخرانست .

۲ ــ طبقات الاطباء ۲ ص ۱۳۴ .

الحکما آورده است که پدرش از سرداران سپاه وفارابی از سلالهٔ فارسی بود وابن‌الندیم هم که معاصر این فیلسوف بوده اصلا بترك بودن وی‌اشارتی ندارد بلکه میگوید « اصله من فاریاب (ظ . فاراب) من ارض خراسان » (۱) البته فاراب ازسرزمین خراسان‌نیست و شاید از آن باب که جزو متصرفات امیرخراسان یعنی پادشاه سامانی‌بود، بدینگونه یاد شده باشد ، لیکن استفادهٔ ما از قول ابن‌الندیم در این نکته است که انتساب فارابی بترکستان وبه « بلاد ترك » درقرن چهارم هنوزرواجی نداشته وافسانهٔ ترك بودن وی‌هم هنوز اختراع نشده بود و گرنه ابن‌الندیم که در صدد بیان وجه نسبت وی برآمده بود از ذکر این نکته غفلت نمی کرد .

کلمهٔ « فاراب» صورت جدیدتری‌ازاسم «پاراب» (۳) است وآن ناحیتی درحوضهٔ سیحون و برسرحد بلاد غزوجزوولایت « اسپیجاب » بوده است . در نیمهٔ دوم‌قرن‌چهارم نواحی کوچکی‌از اسپیجاب‌محل‌اقامت‌ترکان‌وبقیه مانند سایرنقاط ماوراء النهرازعناصر آریایی مسکون‌بود . ابوالقاسم محمدبن حوقل درباب « وستکند » یکی ازاین نواحی کوچك ، گفته است که « وستکند مجمع ترکان است و از این ترکان قبایلی‌پراگنده قبول اسلام کردند و گروهی از غزوخرلخ هم نام اسلام پذیرفتند ومیان پاراب و کنجده وشاش(چاچ) چراگاههای‌خرمی است که‌نزدیك هزارخانوارازترکان درآنهاسا کنند که اسلام آورده‌اند ودرخرگاهها سکونت دارند وایشان را بنایی‌وعمارتی‌نیست » (۳) ناحیهٔ پاراب سرزمینی پرآب وآبادان و طول وعرض‌آن هریك کمتر از یك روز راه بود . از شهرهای کوچك این ناحیه یکی « کدر» قصبه و کرسی‌آن ودیگر« وسیج »بوده است . کدر همانست که بعداً به اترارمشهور واولین بار درمعجم البلدان یا قوت بدین‌اسم‌دیده شده است واما وسیج « ومنها ابونصرالفارابی صاحب کتب المنطق المفسرلکتب القدماء والمتقدم فی دلك علی کل‌من‌کان فی زماننا و عصرنا وایامنا » (٤) .

برای من تصور اینکه ابونصرمحمد ازآن قبایل صحرا نشین بیابانگرد که بقول ابن حوقل به عمارت و بنا توجهی نداشتند ، بوده و در بحبوحهٔ بیابانگردی و بداوت ،

۱ ــ الفهرست ص ۳٦۸
۲ ــ ایضاً ص ۵۱۱
۳ ــ صورة الارض چاپ‌دوم . لیدن ص۵۱۰ وموارددیگر.
٤ ــ ایضاً ص ۵۱۰ ــ ۵۱۱

ناگهان بفکر تحصیل علم افتاده باشد ، بسیار دشوار است خاصه که در کلام ابن‌حوقل دربارهٔ خود ناحیهٔ پاراب اصلا سخن ازسکونت ترکان در نیمهٔ دوم قرن چهارم نیست تا چه رسد بوسط قرن سوم یعنی ایام ولادت فارابی . در نیمهٔ‌دوم قرن چهارم یعنی‌بیش‌از صد سال بعد از ولادت فارابی دروستکند از نواحی‌دیگر اسپیجاب و میان ناحیهٔ‌پاراب وناحیهٔ کنجده (که قصبهٔ‌آن سبانیکث بود) وناحیهٔ شاش (چاچ) ازاقامت‌وتوقف‌طوایف غزو خرلخ سخن میرود اما این اشاره نه مربوط بزمان تولد فارابی است و نه مربوط بمحل ولادت وی . علاوه بر این در کتب مقدم برقرن ششم هرجا که سخن از الفارابی است اشارتی بترك بودن وی نیست و این اشارات بیشتر در کتب قرن ششم و قرن هفتم است مثلا البیهقی فارابی را از « فاریاب (فاراب) ترکستان » دانسته [۱] والقفطی فاراب را «احدی‌مدن‌الترك» شمرده [۲] وابن‌ابی اصیبعه وابن‌خلکان‌درذکرسلسلهٔ‌نسب ابونصرجد اورا « اوزلغ » نوشته‌اند وابن خلکان اوراازنژاد ترك دانسته‌است . پیداست که بعد ازقرن چهارم‌برائرتتابع مهاجرات طوایف ترك بماوراءالنهرشهر« کدر» وناحیهٔ پاراب و سایر نواحی نزدیك بدان در جزء اراضی‌ترك نشین درآمده و مؤلفانی که بعداز این تاریخ بذکر این شهر و ناحیه ویا بیان احوال ابونصر محمد مبادرت کرده‌اند شهر «کدر » راکه با توطن ترکان به اترار (اطرار) تغییر اسم یافته بود از بلاد ترك‌دانسته والفارابی را مانند سایراتراریان معاصر خود ترك نژاد شمرده ومسائل دیگری راهم که دال برتعلق بترکان است ازقبیل زی ترکی وتکلم بزبان ترکی‌ونظایرآنها مانندبسیاری ازافسانه های دیگر که درکتب متقدم مطلقا مذکور نیست،در بارهٔ او جعل کرده‌اند و این بی‌شباهت بوضعی نیست که از اواخر دورهٔ ساسانی برای قوم‌آریایی نژاد توری[۳] یعنی ساکنین کشور اوستایی تورین [٤] پیش آمد چنانکه چون جای آنانرا در ازمنهٔ متأخرقبایل زرد پوست آسیای مرکزی گرفته بودند، نویسندگان پهلوی‌وفارسی‌ایشان را ترك و متکلم بزبان‌ترکی شمردند و گاه در ردیف « خیونان » و هفتالان قرار دادند

۱ ــ تتمة صوان الحکمة ص ۱٦ ۲ ــ اخبار الحکما ص ۱۸۲ ۳ ــ Tûriya
٤ ــ Tûriyana

درصورتیکه نام همهٔ پادشاهان و پهلوانان آنان در اوستا اسامی آریایی ایرانیست (۱) .
تصریح ابن ابی اصیبعه وشهرزوری بانتساب واصل فارسی فارابی وسکوت ابن الندیم در ترك بودن فارابی وحتی اشاره بخراسانی بودن اوهم این حدس مارا تقویت میکند وبهرحال این نکته مسلم است که پدر اواز سرداران ایرانی نژاد سامانی ومأمور سر حدات ترك بود (۲) .

راجع بشرح احوال فارابی فرصت اطالهٔ کلام نداریم وهمینقدر باید بدانیم که وی از ماوراءالنهر بقصد تحصیل علوم ببغداد رفت و بعد از تمهر درعربیت درحلقهٔ درس ابو - بشر متی بن یونس حضور یافت وچندی بعد از بغداد بحران رفت و از یوحنا بن حیلان قسمتی ازمنطق راآموخت وباز ببغداد برگشت وعلوم فلسفی راآنجافراگرفت وبرهمهٔ کتب ارسطو ومنسوب بارسطو دست یافت وباستخراج معانی آنها واغراض ارسطو موفق شد . گویند که نسخه یی از کتاب النفس منسوب بارسطورا یافتند که مکتوبی ازفارابی درآن بود که نوشت این کتاب راصد بارخوانده‌ام . نوفف فارابی در بغداد مدتی کشید واوغالب کتب فلسفی خود را در این شهر تألیف کرد وسپس از بغداد بدمشق واز آنجا بمصر رفت و آنگاه بخدمت سیف الدولة ابوالحسن علی بن عبدالله بن حمدان التغلبی (۳۳۳ - ۳۵۶ ه) درآمد ونزداو در حلب و دمشق بماند وبتألیف و تعلیم مشتغل بود تا در سال ۳۳۹ درگذشت و در این هنگام هشتاد سال داشت وبنابراین ولادت او درحدود سالهای ۲۵۹ و ۲۶۰ اتفاق افتاد .

اهمیت فارابی بیشتر در شرح های اوست برآثار ارسطو وبسبب همین شروح هم او را « المعلم الثانی » خوانده و در مقام بعد ازارسطو قرار داده‌اند. بقول القفطی (۳) او

---

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتر در این باب رجوع کنید به بحث مبسوط مبسوطی ذیل عنوان « تورانیان » در دائرة المعارف اسلام و نکتاب حماسه سرایی در ایران تألیف نگارندهٔ این کتاب چاپ اول از ص ۵۶۸ ببعد

۲ - ابونصرفارابی اسعاری بفارسی نیست داده‌اند ورضا قلیخان هدایت (مجمع الفصحا ج ۱ ص ۸۲-۸۳) این دو رباعی را « نیماً » از او نوشته است :

اسرار وجود خام و ناپخته بماند — وآن گوهر بس شریف ناسفته بماند
هرکس بدلیل عقل چیزی گفتند — آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

ای آنکه سبا ببرو جوان دیدارید — ارزق پوشان این کهن دیوارید
طفلی ز شما در بر ما محبوس است — او را بخلاص همتی بگمارید

۳ - اخبارالحکما ص ۱۸۲

کتب منطقیه را شرح نموده ومشکلات آنها را توضیح داده و اسرار آنها را کشف کرده و ازمسائل منطقی هرچه مورد حاجت است در کتب صحیح العبارة گردآورده وآنچه را که از نظر کندی وجزاو فوت شده بودبیان کرده‌است ودراین باب کتب او درنهایت اتقان و کمال است . باید گفت بهمان نحو که حنین بن اسحق وشاگردان اوبا نقل وتلخیص آثارجالینوس اورادرنزد مسلمین بعنوان طبیب مطلق ولازم الاتباع معرفی کردند فارابی هم از جهت تفسیر و توضیح قسمت اعظم آثار ارسطو در منطق و فلسفه او را بنهایت سیطره در میدان فلسفه رسانید ونزد مسلمین بزرگترین استاد این فن معرفی کرد . وی قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و اناالوطیقای اول و اناالوطیقای ثانی وطوبیقا وسوفسطیقا و ریطوریقا وبوطیقای ارسطو یعنی تمام منطقیات آن استاد را شرح کرد وبر این مجموعهٔ منطقیات یعنی ارغنون ، تفسیر ایساغوجی فرفوریوس را بیفزود .

از خلقیات ارسطو هم فارابی کتاب ایثیقون نیقوماخس و در علم النفس کتاب النفس اسکندرا فردوسی (منسوب بارسطو) ودرمسائل علمی السماع الطبیعی والآثار العلویة والسماء والعالم و کتاب الحروف ارسطوالمجسطی بطلیموس راتفسیر کرد و باین ترتیب جای شارحان بزرگ اسکندریه را گرفت وخاطرهٔ آنانرا تجدید کرد. اما فعالیت علمی این فیلسوف بهمین حد توضیح و تفسیر آثار یونانی محدود نماند بلکه خود نیز آثار مهمی ابداع کرد که مهمترین آنها عبارتند از : التوطئة فی المنطق - المختصر الموجز - المختصر الاوسط - المختصر الکبیر (هرسه درمنطق) - اختصار القضایا - البرهان - شرائط البرهان - المغالطین - الخطابة - آداب الجدل - المواضع المنتزعة من الجدل - کتاب ماینبغی ان یتقدم الفلسفه (... ان یقدم قبل تعلم الفلسفة) - المقدمات - الکنایة - احصاء العلوم - مراتب العلوم - المبادی الانسانیة - الجزء - الجوهر - الزمان - الخلاء - فی ان حرکة الفلک سرمدیة - اغراض ارسطوطالیس (تحقیق غرض ارسطاطالیس فی کتب ما بعد الطبیعة) - اتفاق آراء ارسطوطالیس و افلاطون - الجمع بین الرأیین (الجمع بین رأیی الحکیمین) - التأثیرات العلویة - النجوم - مایصح ومالایصح من احکام النجوم - الموسیقی - الایقاعات - العلم الالهی - عیون المسائل - فصوص الحکم - الواحد والوحدة - النفس - الرؤیا - العقل -

النوامیس ـ السیاسة المدنیة ـ السیاسات المدنیة معروف بمبادی الموجودات [١] ـ آراء اهل المدینة الفاضلة ـ السعادة الموجودة .

فارابی مانند بسیاری از فلاسفهٔ اسکندریه ودبستانهای خاور نزدیك، که میکوشیدند بین عقاید افلاطون و ارسطو را التیام دهند ، در کتبی که باتفاق آراء افلاطون و ارسطو اختصاص داده، سعی بلیغ در این راه بکار برده‌است . علت این امر آن بود که این فلاسفه معتقد به صحت عقاید واستحکام دلایل آن دوفیلسوف بودند و حقایق فلسفه را منحصر بسخنان آن دو حکیم میشمردند و چون اختلاف عقاید آن دو متفکر را مایهٔ اخلال در صحت مبانی فلسفه می‌یافتند در تطبیق عقاید آندو کوشش میکردند . کتاب الجمع بین رأیی الحکیمین افلاطون الالهی و ارسطو طالیس ، از کتبی است که فارابی در آن کوشیده است عقاید این دوفیلسوف را بهم نزدیك کند . درآغاز این کتاب گوید « اکثر اهل زمان را دیدم در موضوع حدوث وقدم عالم بمناقشه ونزاع برخاسته و مدعی شده‌اند که میان دو حکیم مقدم مبرز در اثبات مبدع اول ودر وجود اسبابی از او و درامر نفس و عقل و یاداش کارهای نیك وبدودر بسیاری ازامور مدنی واخلاقی ومنطقی اختلاف است و من در این مقاله بر آن شده‌ام که شروع بجمع بین رأی آندو و آشکار کردن فحوای گفتارهایی که دلالت بر این امر نماید ، کنم تا اتفاق بین معتقدات آندو ظاهر شود وشك و تردید از قلوب مطالعه کنندگان کتب آنان برخیزد . » نظرعمدهٔ فارابی دررفع اختلاف بین افلاطون و ارسطو بر آنست که این دوتن فیلسوف مبرز واستادند وممکن نیست بین دوحکیم بزرگ اختلاف باشد و وجود هر اختلافی میان آنان نتیجهٔ قصور فهم مردم در موارد اتحاد آندوست یا در نتیجهٔ ضعف زبانی که کتب آنان بدان نقل‌شده است و نیز از آن جهت که افلاطون مطالب خویش را بطریق رمز مینوشت . از جملهٔ مسائلی که فارابی خواسته است بین افلاطون و ارسطو وفق دهد ، یکی موضوع قدم جواهر است و اینکه اعیان جواهر اقدمند یا مثل آنها، وآیا جسم مادی درعالم جسمانی

١ ــ ابن ابی اصیبعه ج ٢ ص ١٣٩ و بعید نیست کتاب المبادی الا نسانیة هم همین کتاب و یاکتابی نظیر آن بوده باشد .

بالفعل اقدم است (چنانکه ارسطو گوید) یا صورت جسم مجرد از ماده درملاء اعلی ـ دیگر موضوع رؤیت است واینکه آیا دیدن در نتیجهٔ انفعالی در چشم صورت میگیرد (چنانکه ارسطومعتقد است) یا بخروج چیزی ازچشم واحاطهٔ براجسام ـ دیگرموضوع قدم وحدوث عالم است و اینکه آیا چنانکه ارسطو گوید عالم قدیم است و یا چنانکه افلاطون معتقد است محدث وآیا او را صانعی است که بمنزلهٔ علت فاعلی آن باشد یا نه ؟ وهمچنین است موضوعاتی ازقبیل نفس ، ثواب وعقاب ، طبع وعادت وجزآن .

درتمام این مسائل خلاف بین ارسطو واستادش شدید ومعتقدات آندو ناقض همو متضاد بایکدیگرند ونزدیك کردن آراء آندو جز از طریق تأویل وتوجیه عقاید آنان امکان پذیرنیست وامری که فارابی را براین کارمحال داشته آنست که او آراء افلاطون وارسطورا دورازشوائب آراء ومذاهب اسکندرانیان وخالی ازاشتباهات مترجمان نشناخته است چنانکه همهٔ متفلسفین اسلامی بهمین نقص دچار بودند . در حقیقت باید گفت که فارابی عقاید افلاطون وارسطو را جمع نکرده بلکه دراکثراین امور که دیده‌ایم بین آراء نو افلاطونیانی که عقاید افلاطون رابسلیقهٔ خود تعبیر وتفسیر کرده ، و نو افلاطونیانی که بتأویل عقاید ارسطو بنابرنظرخود پرداخته بودند ، مبادرت جست .

مثلا فارابی هنگام بحث در عقاید دو فیلسوف یونانی راجع باثبات صانع برسالهٔ امونیوس ازمؤسسین مذهب افلاطونی جدید بعنوان شرح مذهب ارسطاطالیس فی الصانع اعتماد کرد ، وهمچنین است اعتماد او بر کتاب اثولوجیا (الربوبیة) منسوب بارسطو که درواقع ازارسطو نبوده و قطعاتی از کتاب تاسوعات فلوطینس و خاصه فصلهای چهارم و پنجم وششم آن بوده است ، وفارابی بی آنکه باختلاف مضامین آن با عقاید ارسطو توجه کند آنرا اساس کار خویش در کتاب الجمع بین الرأیین قرار داد . راجع بترجمهٔ این کتاب واشتهار آن بنام ارسطودرتمدن اسلامی قبلا سخن گفته‌ایم ، نزدیکی خاصی که دراین کتاب منسوب بارسطو با عقاید افلاطو نیون جدید ، که غالباً درتمدن اسلامی بنام افلاطون شهرت یافته، وجود داشت طبعاً مایهٔ توهم هرمحقق برانطباق عقاید افلاطون و ارسطومیگشت ، وسبب عمدهٔ اقدام فارابی بجمع رأی دوفیلسوف همین بوده است .

در رسالهٔ معتبر فصوص الحکم فارابی برای اثبات توحید بیشتر باصول عقاید نو افلاطونیان وعرفا نزدیك شده ودر رسالهٔ آراء اهل المدینة الفاضلة تحت تأثیر افلاطون قرار گرفته‌وسعادت بشررادرایجاداجتماع کاملی‌دانسته‌است که‌همانندا‌جتماع‌روحانی‌باشد. دراین کتاب فارابی بعنوان مقدمه در کلیات مسائل فلسفی مانند موضوع توحیدوعقول ونفوس وافلاك و اجرام وماده و صورت ، و کیفیت تدبیر واجب الوجود در بقاء انواع و اشخاص هرنوع ، وقوای انسان واقسام معقولات وماهیت عقل(بالقوه - بالفعل - هیولانی- منفعل-فعال) وبعضی ازمباحث علم‌النفس بحث کرده وآنگاه ببحث خود درباب اجتماع واقسام جوامع وتحقیق‌دراجتماعات‌فاضله وشرایط‌آن ورئیس فاضل وشرایط اوو کیفیت تربیت‌رؤسای‌فاضل‌پرداخته‌است. بنابراین ملاحظه‌میکنیم کتاب آراءاهل‌المدینة‌الفاضلة اگرازباب اصول اخلاق وفلسفهٔ عملی،عملاً مورد استفاده‌نیست‌اما ازباب مباحث‌فلسفی ارزش واعتبار بسیار دارد.

در کتاب السیاسات‌المدنیة معروف‌بمبادیء الموجودات راجع بمبادی‌ومقدماتی که قوام اجسام واعراض بدانهاست، بحث میکند وسخن رابسبب اول واسباب ثانوی و عقل فعال ونفس وصورت و ماده با تعریف هر یك ازآنها و وجوه مختلف تعریف‌آنها، میکشاند وبفیض این موجودات از سبب اول اشارت میکند. بحث در اجتماع انسان وتعاون او وسعادت واخلاق ورئیس مرشد و مراتب اهل مدینة و انواع مدن از مسائلی است که بعد ازمقدمات مذکورمورد بحث قرار میگیرد. این کتاب راموسی‌بن میمون بعبری ترجمه کرده واکنون نسخهٔ‌عربی وترجمهٔ عبری آن باقیست.

رسالهٔ دیگری از ابو نصر فارابی در سیاست در جزو مجموعه‌یی بنام « مقالات فلسفیة قدیمة لبعض مشاهیر فلاسفة العرب» درمطبعهٔ‌کاتولیکی بیروت‌بسال ۱۹۱۱ بطبع رسید. دراین رساله کیفیت تدبیرانسان‌راجع بخودوسلوك با دوستان ودشمنان‌مورد‌بحث قرار گرفته است. در رسالهٔ دیگری راجع بعقل فارابی انواع عقل را باعتبار متکلمین وبنابر تعریفات ارسطو مورد بحث قرارداده است.

کتاب‌مهم دیگری‌ازفارابی باقی‌مانده‌است‌بنام«احصاء العلوم‌ومراتبها»[۱] که‌قدما

۱- نسخه‌یی ازاین کتاب باضافهٔ مختصرانالوطیقا الثانیة ومقاله فی‌الجهة التی‌یصح علیهاالقول‌فی احکام النجوم ازفارابی درکتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌اله زنجانی درزنجان موجود است.

مانندالقفطی وابن ابی اصیبعه آنرا بسیارستوده ودارای اهمیت وافردانسته‌اند. در این کتاب هر یك از علومی که مورد عنایت فلاسفهٔ قدیم بود با تعریفی موجزو وافی شناسانده شد وآنها عبارتست ازعلم لسانی یعنی لغت ونحووخط ـ علم منطق ـ علم تعالیم یعنی علم العدد وعلم الهندسة وعلم المناظر(۱) وعلم النجوم وعلم الموسیقی وعلم الاثقال وعلم الحیل(۲) ـ علم طبیعی ـ علم الهی ـ علم مدنی ـ علم فقه ـ علم کلام .

فارابی مانند جملهٔ دانشمندانی که درتمدن اسلامی عنوان «فیلسوف» داشته‌انداز همهٔ علوم عهد خود مطلع ودرآنها صاحب تصانیفی بوده است . اطلاعات وی درریاضیات خوب ولی درطب متوسط ودرموسیقی بسیاربوده است . روش فلسفی اورا بایدفی الحقیقة یك روش نو افلاطونی اسلامی نامید و این همان روشی است که پیش از فارابی بوسیلهٔ کندی شروع شدوبعد ازو ازطرفی درآثاراخوان الصفا وازطرفی دیگردر کتب ابوعلی بن سینا بمرحلهٔ کمال رسید . معذلك فارابی دربعضی موارد با کندی وابوعلی سینا اختلاف دارد وهمچنین چون آثار اوتحت تأثیرسه روش عمدهٔ افلاطون و ارسطو وفلوطینس واقع است، گاه موارد اختلافی درآنها مشاهده میشود ووجه اشتراك همهٔ این آثاربایکدیگر عبارتست ازترکیب عقاید مذکوربااصول دینی اسلام وفلسفه‌یی که بدینطریق پدیدآید.

ازطرفی دیگر میدانیم که فارابی باعقاید فلسفی گروهی از فلاسفه و متکلمین معاصر خود مخالف بود . ازآنجمله ردی برروانندی وردی دیگر برزکریای رازی نگاشت . علت اختلاف رازی وفارابی روشن است . فارابی مانند همهٔ کسانی که درتمدن اسلامی عنوان فیلسوف دارند دارای روشی قیاسی وعقلی است که براساس یك منطق نظری استوارباشد درصورتی که رازی روشی استقرائی وتجربی متوجه اموروسائل محققهٔ محسوس داشت . فارابی منطقی وریاضی وازینروی متوجه مجردات، ولی رازی طبیب وطبیعی و بدین سبب متوجه حقایق محسوس بود وازاینجاست که نظرها وعقاید او نمیتوانست مقبول فارابی و بسیاری دیگرازمعاصران وی باشد. اما درعقایدفارابی وابوعلی بن سینا این اختلاف بیشتر درپذیرفتن اصول عقاید عرفاست . ابوعلی سینا اصول عقاید عرفا راماننددیلمی بر کتاب

۱- Optique ۲- Mécanique

خود افزوده است اما درآثار فارابی اصول عرفان دراصل عقاید راه جسته و اصطلاحات صوفیه درغالب موارد کتب اودیده‌میشود، وهمین توجه معنوی اوبمسائل عرفانی گاه باعث ابهام هایی گردیده است چنانکه تحقیق دراصول عقاید فارابی اندکی دشوار و روش او درفلسفه تادرجه یی مبهم است وصراحتی که درروش وسخنان ابوعلی بن‌سینا می بینیم درفارابی نیست . روش فلسفی ابوعلی‌سینا بسیارمنظمتر و صریحتر ودورتر ازابهام است چنانکه اورا باید بانی دورهٔ اسکولاستیك اسلامی شمرد و کندی وفارابی ودیگران را درمقدمه قرارداد .

غایت وغرض ازفلسفه درنظر فارابی معرفت خالق است . خالق واحد غیرمتحرك وعلت فاعله برای همهٔ اشیاء ومدبر این عالم بسبب جود وحکمت و عدل خویش است . اعمال هر فیلسوف تشبه بخالق بقدر طاقت انسانی است . در فلسفهٔ اولی یا علم الوجود (صورت ـ ماده ـ حرکت ـ وجوب ـ امکان ـ معرفت) و الهیات (خالق وخلق ـ عقل ـ حدوث نفس وخلودآن ـ نبوت ومعاد) فارابی بی آنکه ترتیب منطقی را رعایت کرده‌باشد وارد شده ومخصوصاً ببحث درمسائل الهیات بیشترتوجه نموده است .

درنظر فارابی خالق یاموجود اول : سبب اول درایجاد سایر موجودات وعاری از جمیع نقائص است ، وجود اوافضل الوجود واقدام‌الوجود میباشد ،ممکن نیست که‌اورا سببی باشد ، ماده نیست وقوام اوبماده ودرموضوع نیست ، برای وجود او غرض و غایتی فرض نمیتوان کرد : اودر جوهریت مباین باماسوی‌الله است‌وهیچ ضدی‌برای اونمیتوان تصورنمود که‌امکان‌ابطال‌اویامشارکت‌بااوراداشته‌باشد وهمچنین‌نمیتوان‌حدی‌یعنی‌قولی دال برماهیت اوبرای وی تعیین کرد . اوواحد است باین معنی که درعالم وجود چیزی که مشابه او باشد یابکمال و قدرت وی رسد موجود نیست . موجود اول ماده و متصل بماده نیست ، او در ذات وجوهر خود عقل بالفعل است که ذات خود را تعقل می کند یعنی برذات خود علم دارد ، هم عقل بالذات است وهم عاقل بالذات وهم معقول بالذات واین هرسه ذات واحد وجوهرواحد غیرمنقسم است ، همچنین اوعلم وعالم‌معلوم‌است. علم اوبالاترین علمهاست یعنی علمی دائم وجاودانی.خالق‌حق است ،باین‌معنی که‌وجود کامل است ، حی‌است ، باین معنی که علم برهمهٔ اشیاء دارد وعلم اوبهترین صورتست .

ادراك حقیقت موجود اول برای عقول محال نیست لیکن چون بشر بر اثر ضعف قوهٔ عقل نمیتواند وجود او را چنانکه هست درك کند ، بهمین سبب معلومات ما در آنچه راجع بخداست ناقص وتصورما نسبت بحقیقت وجود اوضعیف است.علم بشر بوجود خالق از طریق بحث درسلسلهٔ علل ومعالیل ویا ازطریق کشف وشهود صورت میگیرد .

در خلقت عالم فارابی بنظریهٔ فیض و اشراق متوجه است . میدانیم که بنا بر نظریهٔ دینی خداوند عالم را بقدرت و ارادهٔ خود از عدم بوجود آورد و این « خلق » در مدت معین وبتدریج صورت گرفت . ازاینجا معلوم میشود که خداوند ازلی وقدیم وعالم حادث ست وبین وجودخدا وعالم زمانی طویل فاصله است . اما فلاسفه وجود عالم (مخلوق) رالازمهٔ وجود خالق وبنابراین قدیم میدانند وعالم باین طریق از روز ازل موجود بوده است بااین فرق که وجود واجب علت وجود عالم وعقلامقدم بر آن وعالم معلول آن وعقلا مؤخر از آن است بی آنکه تأخر زمانی درمیان باشد . بنا بر عقیدهٔ افلاطونیون جدید عالم ازوجود واجب بطریق فیض و اشراق صادر شده و بوجود آمده است . صدور موجودات ازخداوند بترتیب از اکمل به انقص صورت پذیرفته است . از خداوند عقل اول افاضه شده و عقل اول یا علت اولی جوهری غیر متجسم وغیر متصل بماده است که در آن واحد هم بر ذات واجب وهم بر ذات خود عالم دارد و از بابت علم او بر نفس خود سماء اولی یا فلك اعلی از او صادر شده و بجهت تعقل موجود اول عقل دوم ازو بوجود آمده و بدین ترتیب عقول افلاك که همه مجرد از ماده‌اند بوجود گرایید و با هر عقل یا وجود فلك جدیدی پدید آمد که بعد از فلك اعلی یا سماء اولی عبارتند از فلك (کرهٔ) کواکب ثابته وفلك زحل ومشتری ومریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر (دراینجا سلسلهٔ موجودات سماوی وموجوداتی که برای قوام خودحاجت بماده ازناحیه‌یی دیگر ندارند بپایان میرسد) وبعد از عقول فلکی عقل عاشر یا عقل فعال که سبب وجود نفوس ارضیه‌ازطرفی وسبب وجود ارکان بوساطت افلاك ازطریق دیگرست (بنابر عقیدهٔ فارابی درعیون المسائل) یانفس کلی وسپس صورت وبعدهیولی (بنابر رسالهٔ مبادیء الموجودات وترجمهٔ عبری آن) پدید آمدند .

برعکس آنچه در مافوق کرهٔ قمرهمهٔ موجودات از اکمل با نقص میآیند ، درعالم مادون قمر ازمادهٔ اولی (هیولی) که اخس درجات وجود و ناقص ترین آنهاست،

به اسطقسات (عناصر اربعه : خاك ،آب، هوا ، آتش) وموجودات معدنیه ونبات وحیوان غیرناطق وحیوان ناطق (درعالم‌مادون قمرا کمل ازحیوان ناطق موجودی نیست) یعنی ازانقص به اکمل ارتقاء میجویند .

قوام هرجسم بردو چیز است : ماده وصورت ، وقوام ووجود صورت بماده است . دراینجا اثر ارسطو ومخالفت باافلاطون درقول فارابی مشهود است . هیولی اولی‌مادة ـ المواد عالم میباشد وعالم ازآن بوجود آمده است نه ازعدم . افلاك که بواسطهٔ عقول و نفوس‌کلی دارای حیات و عقلند بوسیلهٔ علت اولی بحرکت میآیند . حرکت افلاك هم ازعلت اولی است وزمان ازآن حرکت حاصل شد وبنابر این زمان تأخرعقلی‌ازوجود عالم بالفعل دارد .

نفس ناطقه که ازعقل فعال مدد میگیرد حقیقت وجود آدمی است و اوست که بعد ازفنای جسم باقی میماند . نفوس زکیه بعد ازفنای جسم بعقل فعال متصل‌میگردد و این اتصال بعقل فعال تنها در نتیجهٔ ریاضات نفسانی میسر است و مقدمهٔ وصول بدین کمال تهذیب اخلاق وروح است . نفس دارای قوائی است : اول قوهٔ غاذیه که مکان‌آن درجهاز هاضمه است، دوم قوهٔ حاسه که انسان بوسیلهٔ آن حرارت و برودت و خشونت وجزآن را احساس می کند ومکان‌آن ظاهرجسد است ، سوم قوهٔ مخیله که‌بوسیلهٔ‌آن آنچه را درنفس مرتسم گشت حفظ میتوان کرد ، چهارم قوهٔ ناطقه یاقوهٔ عاقله در انسان که کار اوتعقل معانی مجرده وتخیل آنهاست .

عمل اساسی مخیله آنست که محسوسات را از اعضاء حاسه در بیداری بدماغ نقل کند . هنگام خواب این عمل متوقف میشود ولی چون عمل ذاکره در این وقت متوقف نیست ترکیباتی ازصور محسوسهٔ منقول دردماغ ترتیب میدهد که بعضی ازآنها بااشیاءِ محسوسه یی که موقع بیداری درذهن راه یافت قابل انطباق است .

اگرمخیلهٔفردی‌ازآحادانسان‌بحدی قوی‌و کامل باشد که‌بتواند بنقل‌محسوسات ازاعضاءِ حاسه بدماغ مبادرت جوید وبا ذکریات وخیالات خود دروقت واحد و در حال بیداری بازی کند ، دراینحال میتواند اشیایی راکه تخیل می کند بدرجات مختلفی از وضوح ومراتب متفاوتی‌از کمال ونقص یاجمال وقبح تو هم نماید . وی گاه اشیاء غریب

وعجیبی را که رؤیت آن برای هیچیك ازموجودات ممکن نیست میبینند.هنگامی که قوهٔ مخیله بنهایت کمال رسید برای انسان امتناعی ندارد که درحال بیداری ازعقل فعال جزئیات امورحاضرومستقبل ویا نظایر آنهارا از محسوسات و معقولات مفارق قبول کند و ببیند و بوسیلهٔ آنچه در نفس او پذیرفته شد ازمسائل و احکام الهی خبر دهد (نبوت) واین کاملترین مرتبه ییست که قوهٔ مخیله میتواند بدان برسد . انسان برای بلوغ بمراتب کمال نیازمند اجتماع وتعاون است . اجتماعات ازحیث کمال ونقص متفاوتند.اجتماعات کامل برسه نوع است : عظمی، وسطی، صغری. عظمی اجتماع جماعتی بزرگ بتمامی درمعمورهٔارض ، ووسطی اجتماع یك امت درجزئی ازمعمورهٔ ارض وصغری اجتماع اهل شهری درجزئی ازمسکن یك امت است. امااجتماعات ناقص(غیر کامل)مثل اجتماع اهل قریه واهل محله واهل یك کوی واجتماع درمنزل است . هرچه وسعت اجتماع بیشتر باشد بکمال نزدیکتر ومادون آن خادم آنست . در مدینهٔ فاضله مراد از اجتماع تعاون افراد دراموری است که بوسیلهٔ آن میتوان بسعادت واقعی نائل شد . مدینهٔ فاضله شبیه ببدن تام وصحیحی است که تمام اعضاء آن برای تکمیل حیات حیوانی وحفظ آن بیکدیگر کمك کنند وهمچنان که درجسم اعضاء متفاوت ازحیث قوت وعمل وجود دارند و تنها یك عضودرآن رئیس وآن قلب است و مابقی اعضاء قلب راخدمت می کنند،و همچنان اعضاء دیگری خادم اعضاء مافوق خودند،تاباعضایی برسیم که مادونی ندارند، بهمین نحو هم دراجتماع درجات مختلف موجود است و فردی درآن ریاست دارد و دستهیی برای اجراء اوامر رئیس بر گرد او و زیردست آنان افراد دیگر . . . تا برسیم باشخاصی که فقط خدمت میکنند وریاستی ندارند وفی الواقع درادنی مراتبند . تفاوتی که میان اعضاء بدن واعضاء جامعه میباشد در آنست که اعمال اعضاء بدن طبیعی لیکن اعمال اعضاء اجتماع ارادی است . رئیس کاملترین افراد جامعه وسبب وجود و نظم آن و ریاست او مشروط بشرائطی است . رئیس حقیقی امام ورئیس اول مدینهٔ فاضله و رئیس امت فاضل ورئیس معمورهٔ ارض است،ووصول بدین مرتبه ممکن نیست مگر بداشتن دوازده خصلت که مفطور بر آن باشد وآن چنانست که ۱) تام الاعضاء باشد و۲) آنچه را درك کند و ببیند وبشنود وتعقل کند بخوبی درحفظ نگاه دارد و۳) باهوش وزیرك و٤) نیکو

عبارت و۵) دوستدار تعلیم و استفاده و۶) غیر حریص درخوردنی و آشامیدنی و آمیزش با زنـان و دوری کننده ازلهو و۷) دوستدار راستی و دشمن دروغ و۸) بـزرگ منش و دوستدار کرامت و ۹) متباعد از حب دینار و درهم و سایر اعراض دنیا و ۱۰) خواهان عدل وعادلان و دشمن ظلم و ظالمان و۱۱) دادگر ونرم و۱۲) قـوی اراده وشجاع در برابر حق باشد . واگر همهٔ این صفات دریکی ازرؤسای مدینهٔ فاضله جمع نباشدباید اکثرآنها دراوگرد آید .

سعادت وعظمت مقام فیلسوف در ترك علائق و تجرد و گوشه گیری است . بنظر وی حاصل علم و مقدمهٔ سعادت اخلاق است و عالمی که از مبانی اخلاقی پیروی نکند ازسعادت و کمال برخوردار نیست . بهمین سبب برای فیلسوف شرائطی بیان می کندو ازآنجمله گوید فیلسوف نباید آداب نیکان را ازدست دهد وبابد علم شرع و قرآن و لغت آموزد وعفیف و راستگو باشد ، غدار و حیله گر و خائن نباشد ، بمصالح زندگی وادای وظائف شرعی توجه کند . همچنین هیچیك ازآداب وارکان شریعت راترك نگوید وفلسفدرا حرفهٔ خود قرار ندهد . رفتار فارابی در زندگی نشانه یـی از همین اعتقادات او بود چنانکه درقناعت وانزوا میزیست و بنا برقول معروف جامهٔصوفیان برتن داشت .

فارابی درفلاسفهٔ بعد از خود اثر شدیدی داشته و با اینحال از انتقادات بـرخی مانند ابن رشدآسوده نمانده‌است . ابن‌رشد درچندمورد از کتاب تهافت‌التهافت برفارابی تاخته واو را درشمار متکلمین قرار داده است نه درزمرهٔ فلاسفه و گفته است که فارابی حقیقت کلام ارسطورا خاصه در کیفیت صدور عالم متعدد الصور و متکثرالموجودات از موجود اول نفهمیده استوضمناً خطاهای‌فارابی رامنبعث ازخطایای مترجمان وناقلان شمرده و گفته استمترجمانی که‌فلسفهٔ یونانی را بلغت‌عربی‌درآوردند اشتباه کردوفارابی راگمراه‌ساختند[۱] ابن طفیل هم نسبت بفارابی نظرخوبی نداشته وفلسفهٔ او را پراز شکوك وتناقض دانسته است[۲] .

۱ــ تهافت التهافت چاپ بیروت مطبعهٔ کاتولیکی ۱۹۳۰ ص ٥٤ و ۱۷۹ــ۱۸۰ و۳۷۱ــ۳۷۲

۲ــ حی بن یقظان چاپ‌دمشق ۱۳٥٤ ص۱٥ــ۱٦ . این هردو مورد منقول است ازرسالهٔ‌الفارابیان تألیف عمر فروخ . بیروت چاپ دوم . ۱۹٥۰ ص ۱۲ .

از آثار فارابی بسیاری تا کنون چاپ ویا بزبانهای مختلف ترجمه شده است. از آنجمله فریدریك دیتریسی[۱] رسالهٔ آراءاهل‌المدینةالفاضلة را بعنوان «رسالةفی‌مبادی آراءالمدینةالفاضلة» درلیدن بسال ۱۸۹۵ بطبع‌رسانید وسپس آنرا بآلمانی ترجمه کرد[۲] ومقدمهٔ مفصلی برآن نگاشت. همین دانشمند متن هشت رسالهٔ کوچك را از فارابی باترجمهٔ آلمانی آنها بچاپ‌رسانید[۳] که از میان آنها رسالهٔ فصوص الحکم از همه مهمتر است[٤]. همین رسالهٔ فصوص‌الحکم باچندرسالهٔ دیگر درحیدرآباد نیز چاپ شده است. علاوه براین درمصرهم قسمتی از رسائل فارابی را مانند مایصح ومالایصح من احکام النجوم، عیون المسائل، معانی العقل، الجمع بین‌الرأیین، فی‌ماینبغی ان یقدم قبل‌الفلسفة، آراء اهل‌المدینه‌الفاضلة، المسائل الفلسفیة، احصاءالعلوم، الابانة عن‌غرض ارسطوطالیس‌فی کتاب مابعد الطبیعة، طبع کرده‌اند.

اثر دیگری ازو بنام «رسالةفی‌السیاسة» درمجموعهٔ «مقالات فلسفیة قدیمة لبعض مشاهیر فلاسفة العرب» درمطبعهٔ کاتولیکی بیروت بسال ۱۹۱۱ چاپ‌شد ورسالةالعقل او را هم در بیروت بسال ۱۹۳۸ چاپ کردند. کتاب احصاءالعلوم در قرون وسطی بعنوان « Scientiis » ترجمه‌شد. نسخه‌یی‌از ترجمهٔ‌لاتینی‌این کتاب[۵] کدر کتابخانهٔ‌اسکوریال موجوداست درسال ۱۹۳۲ باهتمام‌آنگل گونزالزپالنچیا[٦] درمادرید چاپ شده‌است. این ترجمه از ژراردو دی کرمونا مترجم ودانشمند معروف قرون وسطی است. ترجمهٔ دیگری ازهمین کتاب که بدست‌یوحناهیسپالنسیس[۷] و دومی‌نیکوس گوندیسالوی[۸] درقرون وسطی ترتیب یافته بود، بسال ۱۶۳۸ بهمت گیلیلموس کامراریوس[۹] درپاریس

۱- Friedrich Dieterici Der Musterstaat, Leiden, 1900

۲- Alfârâbî's philosophische Abhandlungen, Leiden, 1890-1892

٤- النمر المرضیة فی‌بعض رسالات الفارابیة شامل: کتاب الجمع بین‌رأیی الحکیمین افلاطون الالهی وارسطو- فی‌اغراض الحکیم (ارسطو) فی کل مقالة من‌الکتاب الموسوم بالحروف - مقالة فی‌معانی‌العقل - رسالة فی‌ماینبغی ان‌یقدم قبل تعلم الفلسفة - عیون المسائل - فصوص‌الحکم - رسالة فی‌جواب مسائل سئل عنها - فی مایصح ومالایصح من‌احکام النجوم - چند رساله از فارابی هم در کتابخانهٔ مشهد موجود است رجوع شود به‌فهرست آن کتابخانه ج ٤

۵- Catalogo della sciencias

٦- Angel Gonzàlez Palencia

۷- Johannes Hispalensis

۸- Dominicus Gundisalvi

۹- Guilielmus Camerarius

چاپ‌شد[۱]. آنگل گونزالز پالنچیای سابق‌الذکرهم خود ترجمه‌یی ازاین کتاب از روی متن‌عربی‌آن ترتیب داده و منتشرساخته‌است. کتاب‌دیگری ازفارابی بنام «مراتب العلوم» درفهرستهای قدما ذکرشده که نسخهٔ عربی‌آن دردست نیست ولی‌ترجمهٔ لاتینی آن‌از«دومی‌نیکوس گوندیسالوی» موجوداست[۲] وباهتمام‌کلمنس‌بویمکر[۳]در ۱۹۱٦ بطبع رسید. راجع بمقام‌واهمیت وآثار فارابی در موسیقی هنگام تحقیق در آن علم بحث خواهیم کرد.

ظهور فارابی همچنانکه گفته‌ایم یکی از علل بزرگ تأیید نفوذ عقاید افلاطون وارسطو وافلاطونیون‌جدید درتمدن‌اسلامی ومیان‌علمای مسلمین گردید، چه اگرچند پیش ازو مترجمان ومفسران ودانشمندانی باین کار دست زده بودند لیکن هیچیك از آنان، که غالباً خارج از دین اسلام بودند، درنزدیك ساختن‌مبانی فلسفه ودین‌اسلام کاری که درخور ذکر باشد انجام ندادند. درحقیقت فارابی فلسفه را در چشم مسلمین بیاراست وازابهام واشکال آن بسی‌کاست وباتفلیدی که درتطبیق عقاید افلاطون وارسطو ازافلاطونیان جدید کرد، ونیز باتطبیق بسیاری ازاصول عقاید قدما برمبانی اسلامی‌و تفسیر وتوضیح وتدوین همهٔ‌منطقیات ارسطوواجزاءمختلف‌علوم، خدمت بزرگی بتحکیم روش‌منطقی درفلسفهٔ‌اسلامی وایجاد دورهٔ‌اسکولاستیك درعلوم انجام‌داد[٤].

شاگردابوبشرمتی‌وابونصرفارابی، **ابوزکریایحیی بن عدی المنطقی** ازمسیحیان

---

۱ در: Alpharabii opera omnia quae latina lingua conscripta reperiri potuerunt

۲ – De ortus scientiarum

۳ – Clemens Baeumker

٤ – برای‌اطلاع‌ازاحوال وآثار وعقاید فارابی‌رجوع‌شودبه: الفهرست‌ابن‌الندیم‌ص۳٦۸؛ اخبارالحکما ص۱۸۲–۱۸٤ طبقات‌الاطباج۲ص۱۳٤–۱٤۰. وفیات‌الاعیان ج۲ص۱۹۱–۱۹۳ تتمة صوان الحکمة ص۱٦–۲۰. الفارابیان تألیف عمر فروخ ص ۹–۳٤. تاریخ ادبیات آقای فروزانفر ص٥٦–٤٦ و جز آن ازمآخذ عربی وفارسی و:

G.Quadri.La philosophie arabe dans l'Europe médiévale des origines à Averroès Paris, 1947, p.71--94.

Aldo Mieli: La Science arab p. 95 -97.

Barron Carra de Vaux: Encylopédie de L'Islâm, Art. Al-Fârâbî. Les Penseurs de l'Islam Vol. IV. P.7 - 18

یعقوبی شهر تکریت بر کنار دجله وساکن بغداد بود که شرح او را درشمار مترجمین در همین کتاب (ص۸۳-۸٤) دیده‌ایم. در بارهٔ او گفته‌اند که ریاست اهل منطق در عهد وی بدو ختم‌شد. یحیی گذشته از کتبی که ترجمه کرده وقبلاً‌ذکور افتاده است، تصانیف بسیار درمنطق وفلسفه داشت، طوبیقا وفصلی از مقالهٔ هشتم السماع الطبیعی و قسمتی از مابعدالطبیعهٔ‌ارسطو ومقالهٔ الاسکندر الافرودیسی را درفرق بین‌جنس وماده تفسیر کرد، کتب متعددی هم درمنطق و برخی‌ازمباحث ریاضی وفلسفی مانند استخراج عدد مضمر واتصال وانفصال وتناهی اشیاء وعدم تناهی وجزء لایتجزا وجزء و کل و انقسام نامتناهی اشیاء وتوحید وامور عامه وجوهر وعرض وامثال این‌مسائل داشت[۱]. ازآثار ابوزکریا معدودی‌باقی‌مانده وازآنجمله‌است کتاب توحید، و کتاب تثلیث‌راجع باقانیم‌ثلاث، و کتاب‌حلول درباب‌حلول‌روح‌الهی‌درحضرت مسیح، و کتاب‌تهذیب‌الاخلاق که‌نسخ خطی آن دردست است وچند بار نیز چاپ شده. متن عربی بعضی از رسالات کوچك اورا «اگوستن‌پرید»[۲] بطبع رسانید[۳] واو کتاب معتبری‌هم در شرح احوال یحیی‌بن عدی نگاشته وبسال ۱۹۲۰ در باریس منتشر کرده است. یحیی‌بن عدی بفلسفهٔ فیثاغوری جدید توجه بسیار داشت و بنابرنظر مسعودی[٤] ازابن‌حیث تحت‌تأثیر عقاید رازی است لیکن‌معلوم‌نیست که یحیی‌بن عدی ازشاگردان مستقیم‌رازی بوده ویاآنکه براثر مطالعهٔ بعض کتب او که در اواخر حیات خویش بروش فیثاغوری جدید نگاشته بود[٥] متوجه این‌دبستان شده‌است. یحیی بنابرنقل ابوسلیمان منطقی سیستانی بفلسفهٔ هندی نیز متوجه بوده وآنرا بزرگ میداشته است[٦].

شاگردبزرگ متی‌بن‌یونس‌ویحیی‌بن عدی، **ابوسلیمان‌محمدبن‌طاهر بن بهرام السجستانی المنطقی** فیلسوف و منطقی بزرگ قرن چهارم، میان رجال علمی عهد خودشهرت‌داشته وبادانشمندان‌وحکمای‌مشهور عصرخویش مجالس‌ومعاشر وباعضدالدوله

۱- نام‌کتب او دراخبارالحکما ص۲۳۷-۲۳۸ آمده است.
۲- Augustin Periet
۳- Petits traités apologétiques, Paris, 1920
٤- التنبیه والاشراف ص ۱۲۲
٥- ایضاً ص ۱٦۲
٦- طبقات‌الاطبا ج۱ ص۹۰.

وصمصام‌الدوله معاصر واز اقبال وتوجه امرا ووزراء آل‌بویه برخوردار بوده است. راجع بتاریخ ولادت و وفات اوخبر صحیح دردست نیست و گویا تا اواخر قرن چهارم وچندی بعداز ۳۹۱ بیشتر نزیسته است(۱). شهرستانی(۲) اورا در ردیف ابوزید بلخی وابوعلی مسکویه ویحیی بن عدی وفارابی وابن سینا قرار داده ودر شمار فلاسفهٔ متأخر اسلام ذکر کرده‌است. شرح وذکر احوال اورا ابن الندیم(۳) والقفطی(٤) وابن ابی اصیبعه(٥) وعلی‌بن‌زیدالبیهقی(٦) وحاجی‌خلیفه در کشف‌الظنون وابوحیان‌توحیدی(۷) آورده‌اندو ازمجموعهٔ این‌اطلاعات برمیآید که وی‌درعین کوری وخانه‌نشینی ازحکمای‌مشهورعصر خود وخانهٔاو مجمع‌دانشمندان‌بوده ودرمحضروی‌مسائل‌مختلف علمی‌مطرح میشده‌است. عضدالدوله بدوتوجه واقبالی بزرگ داشت واو رسائلی بنام آن امیر بویی در شرح فنون مختلف حکمت وتفسیر کتب ارسطو نوشته بود. اشعاری نیز بعربی ازاو نقل شده است. کتبی که بدونسبت داده‌اند عبارتست از: رسالة فی‌مراتب قوی‌الانسان ـ فی‌اقتصاص طرق الفضائل ـ رسائلی برای عضدالدوله درفنون مختلف حکمت ـ کلام فی‌المنطق ـ تعالیق حکمیة ـ المحرك الاول ـ رساله‌یی در اینکه طبیعت اجرام علوی طبعت خامسی است و آن اجرام‌را نفس ناطقه‌است ـ فی‌الکمال الخاص بنوع‌الانسان ـ صوان‌الحکمة.

ازجملهٔ‌این کتب «رسالة فی‌المحرك‌الاول» ومقالهٔ طبیعت اجرام علوی ومقالة فی‌الکمال‌الخاص بنوع‌الانسان در کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی ومشهدو کتابخانهٔ رامپور و اختصاری از کتاب صوان الحکمة که بدست فخرالدین ابواسحق ابراهیم بن محمد در حدود۶۹۲هجری ترتیب‌یافته‌است، وجوددارد.

ابوسلیمان خلاف برخی از فلاسفهٔ عهد خود و علی‌الخصوص اخوان‌الصفا، بهیچ روی معتقد بآمیختن فلسفه ودین نبود، چون رسائل اخوان الصفا را براو عرضه داشتند گفت اینان پنداشته‌اند که میتوانند فلسفه یعنی علم نجوم وافلاك ومقادیرالمجسطی و

۱ـ رسالهٔ ابوسلیمان منطقی سجستانی تألیف‌مرحوم میرزا محمدخان قزوینی چاپ شالون سورسون (Chalon-sur-Saone) ۱۳۵۲ قمری (۱۹۳۳ میلادی) ص۲٤ـ۲۷.

۲ـ الملل والنحل ص۲۱۹ـ۲۲۰

۳ـ الفهرست ص۳٦۹

٤ـ اخبار الحکما ص ۱۸۵ ـ ۱۸٦

٥ـ طبقات‌الاطبا ج۱ دوچندمورد.

٦ـ تتمة صوان الحکمة ص۷٤ ـ ۷٥.

۷ـ المقابسات والامتاع والمؤانسة بتفاریق.

آثـار الطبیعة وموسیقی ومنطق را در شریعت وارد کنند ودین وفلسفه را بهم ربط دهند لیکن دربرابر این‌مقصود مانع‌شدید موجود است وپیش‌از اخوان گروهی بدین‌کار دست زده‌انـد که از حیث وسایـل واسباب وقـدر ومنزلت وقـدرت بیش از ایشان بـودنـد لیکن بدانچه میخواستند واراده داشتند نرسیدند وکارشان بخطاهـا ولغزشهای واضح و موحش ورسوایی کشید زیرا شریعت از خـدای عز وجل بوساطت سفیری میـان او و خلق ازطریق وحی ومناجات وشهادت آیات وظهور معجزات گرفته شده است ودر آن مسائلی وجود دارد که راهی برای بحث وتحقیق درآنهانیست ومدعو جاره‌یی جز تسلیم ندارد ودراینجا چون‌وچرا وپرسش وشرط وخواهش ازمیان میرود واگر این امر جائز بود خداوند خودبدان تنبیه میداد وپیامبر شریعت خودرا برآن مینهاد وباستعمال‌قواعد فلسفه کامل میساخت ویا متفلسفین رابـایضاح آن میگماشت لیـکن نه‌تنها چنین ننمود بلکه خوض در این امور راهم نهی کرد وآنرا مکروه شمرد وباهمهٔ اختلافی که میان مردم درمسائل مختلف مذهبی پدید آمد هیچکس خودرا محتـاج مراجعه بمنجم یـا طبیب یـامنطقی یـاهندسی وموسیقی دان ومعزمین واهل‌شعبده وسحر وکیمیا ندانست زیرا خداوند دین رابنبی خود تمام وکامل کرد وبعد از وحی به رأی نیازمند نساخت و همچنانکه مسلمین‌را ازمراجعه بفلاسفه بی‌نیاز می‌بینیم همچنان امت موسی وعیسی و مجوس هم از این حـال بر کنار نیستند. بـاآنکه مسلمین بفرق مختلفی مانند معتزله ومرجئه وشیعه وسنیه وخـوارج منقسم شدند هیچیك از این طوایف بفلاسفه متوسل نگردیدند ومقالات خودرا بشواهد واستشهاد از آنان اثبات‌نکردند وهمچنینندفقها که دراحکام حلال وحرام ازصدر اول اسلام تابروزگار ما اختلاف ورزیده‌اند. دین از فلسفه بهمان نسبت بالاتر است کدشیء مـأخوذ ازوحی نازل ازشیء مأخوذ ازرأی زائل. عقل بخششی از خداست وهر کس باندازه‌یی که ادراك میکند برتری میجوید اما وحی نور منتشر وبیان متیسر الهی است واگر نبابود بعقل اکتفاشود وحی‌را فایدتی نبود واگر مـا با توسل بعقل از وحی استغنا می‌جستیم چه‌میتوانستیم کرد؟ چه عقل بتمـامی در یك فرد نیست ومتعلق بهمهٔ اولاد آدم است واگر یك فرد از انسان تنهـا بعقل خوددر

امور دینی ودنیاوی میتوانست اکتفا کند لازم بود که جمیع حاجات خودرا درهمهٔ ابواب صناعات ومعارف بتواند برآورد وبهیچیك از افراد جنس خود محتاج نباشد و این محال است. شریعت بمنزلهٔ طب بیماران وفلسفه بمثابهٔ طب تندرستان است. انبیاء بیماران‌را مداوامیکنند تابیماریشان فزونی نیابد وبصحت‌کلی گرایند اما فلاسفه صحت‌را حفظمی کنند چنانکه ازبروز بیماری جلوگیری شود. بین کسی که تدبیر حال بیمار کند وآنکه در صدد تدبیر حال تندرستان باشد فرقی بزرگ است. اما غایت تدبیر حال تندرست حفظ صحت اوست وچون صحت محفوظ ماند وسیلهٔ کسب فضائل میگردد و کسی که بدین‌مرتبه نائل گشت بسعادت عظمی رسیده ومستحق حیات الهی شده‌است وحیات‌الهی یعنی‌خلود ودوام. بیماری‌هم که بوسیلهٔ شریعت ازمرض شفا یافت کسب فضائل میکند لیکن فضائل اووفضائل دستهٔدیگر را تفاوتست زیرا یکی تقلیدی ودیگری برهانی است(۱).

باتأمل درابن سخنان معلوممیشود که ابوسلیمان نه‌تنها آمیختن دین وفلسفه را غیر مقدورمیداند بلکه پیروی ازوحی وعدم اکتفا بعقل ورأی را نیز لازم‌می‌شمرد، اگرچه درآخرین قولی که بنابرروایت ابوحیان اظهار داشته ومیان طب بیماران وطب تندرستان درصددمقایسه برآمده نتوانست فضیلت فلسفه را درتهذیب نفس وبرخورداری انسان ازحیات دائم انکار کند.

بعضی‌ازعقایدوآراءابوسلیمان‌راشاگرداوابوحیان‌درالامتاع‌والمؤانسة چاپ مصر سال۱۹۳۹،والمقابسات آورده‌واز آن‌میان‌خصوصاً آراءاوراجع‌به‌نفس(۲) وفعل‌باریتعالی(۳) وفکر والهام(٤) وقدم‌وحدوث‌عالم(٥) اهمیت‌بیشتری ازسایراقوال وی‌دارد. ازشاگردان مشهوراودرمشرق **علی بن محمد بن العباس ابوحیان التوحیدی** معتزلی‌مشهورایران‌متوفی بسال۴۰۰ هجری(٦) ودرجانب مغرب محمدبن عبدون الجبلی‌طبیب ومنطقی ومحاسب

۱ــ این‌سخنان‌را بانتخاب وتلخیص ازصحایف ٦۰ــ٦۲ اخبارالحکماءالقفطی نقل کرده‌ایم
۲ ــ المقابسات ص ۱۱۹، ۱۸۱، ۲٤٦، ۲۸۰.
۳ ــ ایضاً ص ۱٤۹ ٤ ــ ایضاً ص۲۳۸
٥ ــ ایضاًص۳۲۰
٦ ــ رجوع شود به معجم‌الادبا ج ۱٥ ص ٥ــ٥۲. التراث الیونانی ص۸۸ــ۸۹

معروف‌را میتوان نام‌برد. ابوحیان از جملهٔ شخصیات مهم قرن چهارم است. کتاب مقابسات‌او از باب آنکه حوزهٔ فلسفی بغداد را در اواخر این قرن میشناساند، اهمیت بسیار دارد. در این کتاب که از ۱۰۶ مقابسه تشکیل شده آراء فلاسفهٔ بزرگی از آن عهد در باب مسائل مختلف و تعریفات و بحثهای فلسفی راجع بموضوعات گوناگون ذکر شده واز کتب معتبری است که برخی از نظرهای زائد بر کتب مدون درسی وغالباً آراء خاص بعضی از متفلسفین آن عهد را معرفی میکند. این فلاسفه غالباً از فرق و نژادها و ادیان مختلف بودند که یا در منزل ابوسلیمان منطقی و یا در بازار کتابفروشان نزدیک دروازهٔ بصره در بغداد اجتماع میکردند و ابوحیان از اقوال غالب آنان استفاده‌های شگرف در تحریر کتاب مقابسات خود کرده‌است. مهمترین آنان عبارتنداز: ابوزکریا الصیمری ـ ابوالفتح النوشجانی ـ ابومحمد العروضی المقدسی از ملازمین یحیی بن عدی ـ ابوبکر القومسی از مطلعین بعلوم اوائل و از ملازمین یحیی بن عدی ـ ابوالقاسم عبیدالله بن الحسن معروف به غلام زحل منجم مشهور متوفی بسال ۳۷۶ ـ ابوسمح عیسی ابن ثقیف الرومی فیلسوف عیسوی ـ ابن مقداد ـ ابوالقاسم المجتبی علی بن احمد الانطاکی مهندس وحاسب از مطلعین مشهور بعلوم اوائل و از خواص عضدالدوله (متوفی بسال ۳۷۶) ـ ابومحمد عبدالله بن حمود الزبیدی الاندلسی از بزرگان نحو ولغت وشعر وعلوم عقلیه واز ملازمان ابوسلیمان ـ ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی الوزیر صاحب اطلاعات کثیر در علوم اوایل واز شاگردان یحیی بن عدی که بسال ۳۹۱ وفات یافت ـ ابواسحق ابراهیم بن هلال الصابی کاتب بلیغ ودانشمند مشهور متوفی بسال ۳۸٤ ـ ابوزکریا یحیی بن عدی ـ وهب بن یعیش الرقی ـ ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا ابن بهنام (بهرام) معروف بابن الخمار از اکابر فلاسفه ومترجمان واطباء عهد خود که ذکر او قبلاً گذشته واورا غیر از کتب منقول تألیفاتی نیز بوده‌است ـ ابوعلی بن السمح البغدادی المنطقی صاحب تفاسیری بر آثار ارسطو، متوفی بسال ٤۱۸ ـ مسانی المجوسی از زرتشتیان ایران که از حکمت بهرهٔ وافری داشت ـ ابوالحسن علی بن محمد البدیهی از متفلسفین و از شعرای مشهور معاصر وملازم صاحب بن عباد وابوبکر خوارزمی که مدت درازی مصاحبت یحیی

ابن‌عدی میکرد - ابواسحق ابراهیم‌بن عیسی‌النصیبی المتکلم - ابوالحسن‌محمدبن‌یوسف العامری النیسابوری منطقی وفیلسوف از اکابر فلاسفهٔ اسلام وازطرفداران‌جدی ارسطو که تعلیقات وشروحی هم برآثاراو داشت. وفات او بسال ۳۸۱ اتفاق افتاد - القس‌نظیف الرومی‌مترجم‌وطبیب‌معروف سابق‌الذکر- **ابوعلی عیسی بن اسحق بن زرعه** ازمسیحیان یعقوبی شاگرد یامصاحب یحیی‌بن عدی که علاوه برترجمه‌های خودصاحب کتابهایی‌در فلسفه وطبیعیات ومناظرات دینی بوده و دراین کتب اخیر کوشیده است که اصول دین مسیح را با براهین فلسفی مدلل دارد . چهار رساله ازآثار او را بطبع رسانیده‌اند(۱) .

درهمین دوره اطباء فیلسوفی هم میزیسته‌اند که ذکر آنان در شمار اطبا خواهد گذشت . از میان مشاهیرحکما و دانشمندان این عهد ذکر **ابن‌مسکویه ، ابوعلی الخازن احمدبن محمدبن‌یعقوب** دراینجا لازم‌است- وی‌فیلسوف ومورخ بزرگ‌ایران در قرن چهارم وآغاز قرن‌پنجم است. اورا بجای ابن‌مسکویه، مسکویه‌هم نوشته‌اند(۲). بنابرنقل یاقوت وی‌درآغاز امرزردشتی‌بود وبعد اسلام آورد وبنا بر بعضی اقوال دیگر پدر او بدین اسلام در آمد. ابوعلی نخست در خدمت محمدبن المهلبی وزیرمعزالدوله متوفی بسال ۳۵۲ بسر برد وبعداً نزد ابن العمید وزیر معروف تقرب‌جست‌وخازن کتب اوبود وبعد از وفات ابن‌العمید بخدمت عضدالدولهٔ دیلمی وسپس صمصام‌الدولد درآمد. ابوعلی بعلوم اوائل معرفت بسیار وا زآن میان بفلسفد وطب و کیمیاء توجد بیشتری داشت. یاقوت کتب ذیل‌رابدو نسبت داده‌است: کتاب الفوزالاکبر- کتاب‌الفوز الاصغر درعلوم‌اوائل- تجارب‌الامم در تاریخ ازطوفان تاسال ۳۶۹ - انس‌الفرید مجموعهٔ متضمن اخبار واشعار وحکم وامثال- ترتیب‌العادات - المستوفی حاوی‌اشعار منتخب- کتاب الجامع- کتاب جاوذان‌خرد(۳)- کتاب السیر دراخلاق - القفطی کتبی در طب‌هم بدو نسبت داده است(٤). وفات او در سال ٤۲۱ اتفاق افتاده.

۱ - درمجموعهٔ «عشرون‌مقالة فلسفية وجدلية لمؤلفين‌من‌العرب‌النصارى» القاهره‌سال ۱۹۲۹ ازشمارهٔ ۱ تا ٤ ص٦- ۷۵. منقول از مجموعهٔ التراث‌اليوناني ص۸۸- ونیز رجوع شود بهمین‌کتاب ص ۸٤

۲ - معجم‌الادبا ج ٥ ص٥. اخبارالحکما ص ۲۱۷

۳- دراصل معجم: جاوزان‌فرذ

٤- اخبارالحکما ص۲۱۷

درمیان علوم فلسفی ابوعلی مسکویه بیشتر ازهمه باخلاق متوجه ودرآن صاحب تألیفاتی بود. کتاب تهذیب الاخلاق وتطهیر (طهارة) الاعراق اودر نگارش اخلاق ناصری خاصه در قسم حکمت خلقی آن مورد استفادهٔ خواجه نصیر الدین طوسی بود(۱). این کتاب بر قسمتی ازحکمت عملی اشتمال داردویکباردر ۱۲۹۸ و۱۲۹۹ هجری در استانبول طبع شدوچاپ دیگری از آن هم درقاهره بسال ۱۳۱۷ هجری شد. کتاب دیگری بنام آداب العرب والفرس ازتألیفات اوست کهدر ذکر آراءاخلاقی علمای ایران ویونان وهندوعرب نوشتهشدوظاهراً جزوی از آن مأخوذاز کتاب جاویدان خرد است. ترجمهٔ فارسی آن که درعهد سلطنت جهانگیر پادشاه گورکانی هند بدست محمدبن محمدالارجانی ترتیب دادهشده، بسال ۱۲۴۶ درهند بطبع رسیدهوقسمت مربوط بآداب یونانی این کتاب هم ازپایان قرن ۱۵ تا کنون چند بارچاپ شده است. چاپ تجارب الامم ابوعلی مسکویه معروف است. متن وصیت ابوعلی مسکویه درذیل احوال وی درمعجم الادبا مذکورافتاده وابوحیان توحیدی (۲) نیز آنرا بی ذکر اسم صاحبش نقل کرده است. رساله یی از ابوعلی بعنوان کتاب السعادة للشیخ ابوعلی ابن مسکویه درمجموعهٔ خطی کهنی دردارالکتب المصریه موجوداست (۳). درشمار کتبی که بابوعلی مسکویه نسبت داده شده کتابی است باسم "دفع الهم عندوقوع الموت" یا "الشفاءمن خوف الموت" کدالاب لویس شیخو درمجموعهٔ "مقالات لبعض مشاهیر فلاسفة العرب" (بیروت ۱۹۱۱) بنام ابن مسکویه چاپ کرده است. این کتاب رامهرن در مجموعهٔ "رسائل الشیخ ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا فی اسرار الحکمة المشرقیة" بعنوان "فی دفع الغم من الموت" باسم ابوعلی بن سیناطبع کرده ودرجامع البدایع نیز باسم "الشفاءمن خوف الموت" بابن سینا منسوب شده است.

اهمیت ابن مسکویه بیشتردر روش اخلاقی اوست. درنظروی وصول بکمال از راه خیراست وبرای اجتناب از شر و توجه بخیر استعداد کمال شرط لازم شمرده میشود و این استعدادخیروشر نیزدردودستهفطری استوتغییر نمییابد. میان این دودستهطبقه یی وجود

۱ــ اخلاق ناصری چاپ تهران سال ۱۳۲۰ قمری ص۶ــ۸.

۲ــ کتاب المقابسات ص۳۲۳ــ۳۲۶.

۳ــ ارسطوعندالعرب، عبدالرحمن بدوی، چاپ مصر ۱۹۴۷ ص ۴۴.

دارند که مفطور بخیر یاشر نیستندوآنانرا از راه تربیت و تأدیب میتوان متمایل بخیر و متوجه بکمال وجود انسانی کرد. هر کس که مصدر افعال انسانی باشد مفطور بخیر است ولی چون حقیقت انسانیت درافراد بدرجات متفاوت موجود است پس خیر نزد همه واحد نیست وبعبارت دیگر بدرجات متفاوت درآنان‌وجود داردبنا براین‌برخوردار شدن از جمیع خیرات جز از طریق استعانت ازاخیارامکان ندارد وبدینترتیب‌اجتماع افراد و محبت‌آنان بیکدیگر و اجتناب از اعتکاف ورهبانیت لازم میشود. بدین شرح موضوع مهم درروش اخلاقی‌ابن‌مسکویه محبت افراد اجتماع بهم‌و استعانت‌ازیکدیگر است و احکام شریعت نیز اگر درست اجرا شود مفضی بهمین غایت خواهد بود (۱).

در بارهٔ ابن‌مسکویه باز درمحلقات این کتاب سخن خواهیم گفت.

از حکما و متکلمین‌آغازقرن چهارم که‌ذکر او درترجمهٔ محمدبن‌زکریای رازی گذشته **ابوالحسن شهید بن‌حسین البلخی** متوفی بسال ۳۲۵ است. ابن‌الندیم گوید ابوالحسن شهیدبن‌الحسین تألیفاتی دارد و او را با رازی مناظراتی بوده و هریك بر دیگری نقضی وردی داشته است. اسم او را سهیل (۲)وعلی(۳) نیز نگاشته اندولی در همین مآخذ نام و کنیت اورا بنحوی که مذکور داشته‌ایم همذکر کرده‌اند. گذشته از این شهرت او درمیان معاصران و اخلاف وی به «شهید» (٤) دلیل بزرگ بر بطلان ضبطهایی است که‌نام برده‌ایم. یاقوت نیزنام اورا در معجم‌البلدان (ذیل‌نام: جهوذانك) و معجم‌الادبا (ج ۳ ص ٦۸) ابوالحسین شهیدالبلخی‌آورده است. وی بفارسی و عربی شعر میسروده و در دربار نصربن احمد سامانی (۳۰۱ـ۳۳۱) بسر میبرده ولطف‌غزلها و خط زیبای اومورد ستایش‌فرخی‌واقع شده‌لیکن‌درعصر خودبحکمت‌و کلام بیشترشهرت

۱ـ برای‌اطلاع‌از احوال‌وآثار ابوعلی مسکویه رجوع شود به: اخبارالحکما ص۲۱۷ـ۲۱۸؛ معجم‌الادباء یا قوت ج۵ ص۵ـ ۱۹. التراث‌الیونانی مقالهٔ از اسکندریه‌تا بغداد اردکترمایرهوف ترجمهٔ عبدالرحمن بدوی ص ۹۰ و:

Encyclopédie de l'Islâm, art. Ibn Miskawaih.
La Science arabe, p. 142.

۲ ـ الفهرست ص ٤۱۸ ۳ ـ طبقات‌الاطبا ج ۱ص۳۱۹ و ۳۲۰

٤ ـ کاروان شهید رفت‌از پیش — وآن ما رفته‌گیر و میاندیش (رودکی)
استاد شهید زنده بایستی — وآن‌شاعر تیره‌چشم روشن‌بین (دقیقی)
ازدلارامی و نغزی‌چون‌غزلهای‌شهید — وزدلاویزی وخوبی چون‌ترانهٔ بوطلب (فرخی)
خط نویسد که بنشناسند‌ازخط‌شهید — شعر گوید‌که بنشناسند از شعر جریر (فرخی)

داشته است . شهید با ابوبکر محمدبن زکریاءالرازی در مسائل فلسفی مناظراتی داشت و از آنجمله است در باب لذت وعالم الهی و سکون وحرکت ومعاد و او در این مسائل نقوضی بر رازی داشت ورازی نیز کتبی درردا و نوشت (۱). عقیدهٔ شهید درلذت در کتاب صوان الحکمة ابوسلیمان منطقی آمده بود ودر اختصاری که از آن در دست است نیز نقل شده وآن چنین است (۲) :

شهیدبن الحسین در کتاب «تفضیل لذات النفس التی هی لذات بالحقیقة علی لذات البدن التی هی اذا حصلت آلام» گفته است : نخستین فضیلت لذات نفسانی بر لذات جسمانی دوام و اتصال آنهاست زیرا لذت نفس در نتیجهٔ مسرتی که او با وجود مطلوب خود مانند حکمت وعلم بدست میآورد، و بسبب ایقانی که بفضیلت آن بر امور دیگر دارد ،دائم و متصل است و سپری نمیشود و انقطاع نمیپذیرد . اما لذت بدن بستگی بوجود قوت حساسه داردو بهمین سبب منقضی وزائل است وبسرعت تبدل واستحاله میپذیرد.دومین فضیلت لذت نفسانی بر لذت جسمانی وجود نهایت وغایت برای آنست بدین معنی که چون نفس در تکاپوی وصول بمطلوب خود بر آمد همینکه بدان رسید سعی او پایان میپذیرد و عملش بانجام میرسد و از شغل خود فراغت حاصل میکند اما بدن هرگاه آرزوی محسوس خودرا یافت از آن بهره برمیگیرد وباز حاجت او بحالتی که بود باز میگردد.از اینروی حرکت آن دائم وحاجت آن همیشگی است. سومین و جدبرتری لذت نفسانی بر جسمانی قوت وازدیاد آنست زیرا نفس چون برفضیلتی از فضائل دست یافت ویالذتی از لذات نفسانی راحاصل کرد بوسیلهٔ آن نیرومندتر میگردد و بر آن میشود که برنظیر آن دست یابد ولذتی را که بالاتر از آنست بر آن بیفزاید اما بدن چون بلذت محسوس رسید بر قوت خویش میافزاید تا بنظیر آن برسد اینکه آنچه بدان میرسد برتر از لذت نخستین نیست بلکه درجنس ضعیف تر وپست تر است.فضیلت چهارم لذت نفسانی کمال آنست یعنی هرچه نفس بیشتر بلذات خود نائل شود بیشتر بکمال طبع انسانی نزدیک میگردد ولی بدن هرچه

۱ - رسالهٔ بیرونی درفهرست کتب رازی ص ۱۱ و ۱۸ .الفهرست ص ۴۱۸ و ۴۱۹ . طبقات الاطباء ج ۱ ص ۳۱۹ و ۳۲۰ ۲ - منقول از : رسائل فلسفیة لابی بکر محمد بن زکریا ج ۱ ص ۱۴۷

بیشتر درلذات جسمانی فرورود بر قوت بهیمی که در انسان موجود است بیشتر افزوده میگردد واورا از کمال طبع انسانی وشرائط آدمیت دورتر میسازد .

فیلسوف و طبیب بزرگ دیگری در قرن چهارم میزیست بنام **ابو الفرج عبدالله ابن الطیب الجاثلیق** (۱) که‌از فلاسفه وفضلاءمشهور عراق‌ومطلع‌از کتب‌اوائل‌و گفتار حکمای پیشین بود و در بحث و تحقیق وشرح اقوال آنان مهارت‌داشت . وی‌شروح کتب ارسطو در منطق وانواع‌حکمت و کتب‌جالینوس را مطالعه کرد وخود شرحهایی‌بر آنها نوشت و قصد او از شروح مفصل خودآن بود که تعلیم و تفهیم معانی ارسطووجالینوس را آسان کند و همین تفصیل باعث ایراد بعضی بـر ابوالفرج شده بود لیکـن القفطـی میگوید«من وهر منصفی معتقدیم که ابوالفرج‌بن‌الطیب هرچه‌را از علوم‌قدیمه‌فراموش شده وپنهان گردیده بود زنده وآشکار کرد».وی زبان‌رومی‌ویونانی‌هردورا میدانست .(۲)

معارض بزرگ ابوالفرج‌بن‌الطبیب معاصراو ابو علی‌بن سینا بـوده است . شیـخ مقالتی در رداو نگاشت ودرآن گفت که کتب او را باید بفروشندهٔ آنها پس داد و قیمت آنرا نیز مطالبه نکرد .بیهقی گوید شاید این سخن‌نتیجهٔ حسدی بوده است که درمیان معاصران وجود دارد .ابوالفرج بزبان یونانی ورومی هم‌آشنایی داشت واگرچه ابو علی با او در فلسفه مبارزه میکرد لیکن بتقدم وی در طب معترف بود . ابوالفرج شاگردان بزرگی در بغداد تربیت کرد که از جملهٔ آنان یکی ابوالحسن المختار بن الحسن‌بـن عبدون‌بن سعدون‌بن بطلان نصرانی‌بغدادی ودیگر الناتلی استاد ابوعلی‌بن‌سیناست(۳). ابن‌بطلان گفت که شیخ ما ابوالفرج عبدالله بن الطیب بیست سال مشغول تفسیرما بعد الطبیعة بود . تألیفات و شروح او هم بیشتر بطریق املاء صورت‌میگرفت. ازتألیفات او درمنطق وحکمت تفسیر برایساغوجی فرفوریوس‌وقاطیغوریاس وباریرمینیاس‌وانالوطیقای اول وانالوطیقای دوم وطوبیقا وسوفسطیقا والخطابة‌والشعر والحیوان ارسطوبود.تألیفاتی نیز در مباحث‌فلسفی داشت مانند: کتاب فی‌علل‌الاشیاء ـمقالة فی‌الاحلام‌وتفصیل‌الصحیح

۱ ـ ابن‌ابی‌اصیبعه :وکان کاتب‌الجاثلیق ج ۱ ص ۲۳۹

۲ ـ تتمة‌صوان الحکمه ص ۲۸

۳ ـ اسامی شاگردان دیگر ابوالفرج در عیون الانباء ذکر شده است . ج ۱ ص ۲۴۰

منهامن السقیم ـ مقاله یی درابطال جزء لایتجزا . القفطی گفته است که وی تا بعد از سال ٤٢٠ زنده بود و گویند درسال٤٣٥ در گذشت (۱) . از جملهٔ کتب وی که اکنون دردست است یکی تفسیر کتاب التشریح الصغیر جالینوس است (۲) ودیگر مقالة فی القوی الاربعه که نسخی از آن در استانبول موجود میباشد (۳) . قنواتی آنرا از ابوعلی بن سینا دانسته ولی اولا در غالب نسخ به ابوالفرج نسبت داده شده وثانیاً چنانکه ازمطالعهٔ مقدمهٔ این کتاب ومقایسهٔ آن با کتاب ابوعلی بنام القوی الطبیعیة (= رسالة فی الرد علی رسالة ابی الفرج بن الطیب) معلوم میشود این کتاب را ابوالفرج تألیف کرد ومراداو از تألیف آن اثبات این مطلب بود که جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه اعمال چهار گانه از قوهٔ واحدی هستند که چهار فعل متفاوت دارد . این رساله چنین آغاز شده است «قال اقتضی تصنیفی لهذه المقالة المحبة التی بیننا و غرضی فیها البیان علی ان القوی الجاذبة والماسکة والدافعة هی قوة واحدة فی الموضوع وافعالها اربعة ...» . چون این کتاب با بوعلی بن سینا رسید وی کتاب القوی الطبیعیة راتألیف کرده ودرآغاز آن چنین نوشته است :«...انه قدکان یقع الینا کتب یعملها الشیخ ابوالفرج بن الطیب فی الطب وتجدها صحیحة مرضیة خلاف تصانیفه التی فی المنطق والطبیعیات ومایجری معها ثم قدوقع الینا کلام فی القوی الطبیعیة مشتمل علی دعوی وعلی حجج فالدعوی فام تکن بعید مماعسی ان تذهب ظن من له قوة فی الطب و غیره واما الحجج فاستضعفنا هاجداً ...»

دعوی ابوالفرج در این کتاب بدینگونه یادشده«اما الدعوی فهی ان افعال الجذب والامساك والهضم والدفع افعال تصدر عن قوة واحدة...» و از این اشارت بنیکی در یافته میشود که مراد ابوعلی کتاب قوای چهار گانهٔ ابوالفرج بن طیب است و ابو علی در کتاب قوای طبیعی دعوی ابوالفرج را مورد بحث و تحقیق و ایراد قرار میدهد .

دیگر از معاصران ابوعلی سینا که مورد طعن او نیز بود **ابوالقاسم الکرمانی** است که میان او و ابوعلی مناظره یی وجود داشت که بسوءالادب کشید . ابوعلی اورا بقلت

۱ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۳۹ - ۲٤۱ . اخبار الحکما ص ۱۵۰ ـ ۱۵۱ . تتمة صوان الحکمة ص ۲۷ ـ ۳۲ ۲ ـ فهرست کتابخانهٔ بانکی پور نقل از حواشی تتمة صوان الحکمة ص ۲۷
۳ ـ مؤلفات ابن سینا تألیف الاب جورج شحاته قنواتی مصر ۱۹۵۰ ص ۱۵۵ ـ ۱۵۶

عنایت بعلم منطق، و ابوالقاسم پسر سینا را بغلط ومغالطه متهم داشت. درسخنان او آورده‌اند که با بوعلی گفت اطلاعات خود را با زشت شمردن معلومات دیگران ثابت ومقرر مساز زیرا حق آشکار است و انصاف منعدم نمیشود (۱) .

ابوعبدالله ابراهیم بن حسین الناتلی از مشاهیر رجال قرن چهارم ، شاگرد ابوالفرج بن الطیب و استاد ابوعلی سینا بود که در منطق وادبیات دست داشت وشهرزوری رساله‌یی در شرح ورسم وجود بدو نسبت داده و آنرا دلیل برعلو مقام او شمرده و کتاب دیگری نیز در علم اکر بوی منسوب داشته است . ناتلی کتابی در کمیت عمر طبیعی نیز نوشت. وی در اواخر قرن چهارم شهرت داشت و بعد از آن خبری از او در دست نیست .

البیهقی گوید : «وقدرأیت للناتلی رسالة لطیفة فی الوجود و شرح اسمه (ظ : رسمه) و هذه الرسالة دالة علی انه کان مبرزاً فی هذه الصناعة بالغاً الغایة القصوی فی علم الالهیات و رأیت له ایضا رسالة فی علم الاکسیر» (۲)

شاگرد ناتلی **حجة الحق شرف الملك شیخ الرئیس ابو علی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا البخاری** فیلسوف وطبیب ووزیر مشهور ایرانی است. شرح احوال او بقلم وی وشاگردش ابوعبید جوزجانی بتفصیل در رساله‌یی نگارش یافته است، نسخ متعدد از آن در دست است. از جمله نسخه‌یی از این رساله در موزهٔ بریتانیا و نسخه‌یی دیگر در رامپور (۳) و دیگر کتابخانهای ایران وخارج موجود است ومتن آن در عیون الانباء ابن ابی اصیبعه وخلاصه‌یی از آن در اخبار الحکماء القفطی وخلاصهٔ کاملتری در تتمهٔ صوان الحکمة البیهقی ذکر شده است. پدر او عبدالله مردی از اهل بلخ و از عمال دولت سامانی بود و بعهد سلطنت نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷) ببخارا منتقل گشت وعمل قریه‌یی بنام خرمیثن (٤) از ضیاع آن شهر یافت وزنیرا در قریهٔ افشنه

---

۱ ـ رجوع شود به تتمه صوان الحکمه ص ۲ و عیون الانباء ج ۲ ص ۸ ۲ ـ تتمهٔ صوان الحکمة ص ۲۲ ۳ ـ حاشیه ص ۳۸ از تتمه صوان الحکمه ٤ ـ این اسم را بصور تهای محرفی ذکر کرده‌اند واصح ضبطها خرمیتن (بضم اول و فتح پنجم) و خرمیثن (بفتح اول و سوم و پنجم) است . این اسم از دو جزء خور (= در اصل اوستائی hvare) یعنی شمس (تلفظ این کلمه باید چنین باشد: xvar) و میثن بفتح اول و سوم (= در اصل اوستائی maêthana) یعنی وطن، مسکن، ترکیب شده است. جزء دوم همانست که بصورت میهن (بفتح اول و سوم و با یاء مجهول) ومهنه (بکسر اول وفتح دوم وسوم) در زبان فارسی باقی ماند ، بدین ترتیب خرمیثن ضبط دیگری از خور میثن است که در رسم معمول فارسی دری باید «میهن خور» ترجمه شود و در این صورت معنی آن برای فارسی زبانان معاصر روشن است .

بنام ستاره بخواست واز اودرماه صفرسال ۳۷۰ پسری بنام حسین آورد[۱] . پس از ولادت پسر دیگرش محمود کدینج سال بعد اتفاق افتاد عبدالله با فرزندان ببخارا رفت و ابوعلی حسین بفرا گرفتن قرآن و ادب اشتغال جست و در دهسالگی قرآن و بسیاری از علوم ادب را آموخت. پدرش عبدالله و برادر مهینش علی دعوت اسمیعیلیه را پذیرفتند و از آنان ذکر نفس و عقل را بروجهی که در دعوت خود میآوردند شنیده بودند و گاه با یکدیگر در این ابواب مذاکره میکردند و ابوعلی مذاکرات آنانرا می‌شنید و چون چندی گذشت آغاز دعوت او نیز کردند و بر سنت خویش ذکر فلسفه و هندسه و حساب هندرا بمیان آوردند . آنگاه پدر اورا نزد سبزی فروشی که حساب هندمیدانست بتعلم علم حساب گماشت و در این میان فقه هم میآموخت تا ابوعبدالله الناتلی شاگرد ابوالفرج بن الطیب به بخارا رفت . عبدالله اورا در خانهٔ خویش فرود آورد تا حسین را از اصول فلسفه آگاه سازد و بوعلی از کتاب ایساغوجی آغاز کرد و در تحقیق حد جنس مسائل تازه‌یی از خود آورد که مایهٔ شگفتی استاد گردید چنانکه ناتلی عبدالله را از واداشتن پسر بشغلی غیر از علم برحذر داشت، آنگاه طواهر علم منطق را از آن استاد بیاموخت و خود بتحقیق در شروح آن پرداخت و در این علم استوار شد . از کتاب اقلیدس نیز پنج یا شش شکل و از المجسطی تا اشکال هندسیه را از ناتلی فرا گرفت و بعد بفرمان ناتلی خود بمطالعهٔ بقیهٔ این کتب و عرضه داشت معلومات خود بر استاد مبادرت کرد و بسیاری از اشکال بود که ناتلی نمیدانست و حسین بحل و فهم آنها و تفهیم ناتلی توفیق می یافت . بعد از این مقدمات ناتلی راه گر گانج گرفت و ابوعلی بتنهایی درکار علم ایستاد و بمطالعهٔ متون و شروح طبیعی والهی پرداخت و آنگاه بعلم طب متوجه گشت و دیری نگذشت که در این علم مبرز و مشهور شد تا آنجا که فضلاء علم طب نزد او بتکمیل اطلاعات مبادرت میکردند. سپس بکار معالجت دست زد و بسیاری از معالجات را بطریق تجربه کشف کرد . درهمین حال از آموختن علم فقه غافل نبود و این هنگام شانزده سال داشت . یکسال دیگر هم بمطالعه و افزودن بر معلومات خویش اشتغال جست و قرائت

---

۱ - پنج سال بعد پسری بنام محمود از همین زن آورد و پسری بزرگتر از حسین و محمود هم داشت که گویا همان «علی» مذکور در طبقات الاطبا (ج ۲ ص ۱۹) باشد .

منطق و جمیع اجزاء فلسفه را تکرار کرد و چون درمنطق وعلم طبیعی وریاضی استوار شد بعلم الهی ومطالعهٔ کتاب مابعدالطبیعة پرداخت وباآنکه چهل بارآنرا تکراروحفظ کرد بااینحال بفهم حقیقت آن موفق نگردید تاآنکه کتاب ابونصر فارابی را در اغراض مابعدالطبیعة بچنگ آورد وبیاری آن از علم الهی آگهی یافت . در ایـن میان پـادشاه سامانی [۱] بیمار شده بود وپزشکان درگاه از معالجت اودرماندند وچون از کثرت مطالعات ابوعلی آگهی داشتند امیر خراسان را باحضاراو واداشتند واوبا آنان در معالجت پادشاه مشارکت کردونزداو تقرب یافت وبدارالکتب سامانیان راه جست .این کتابخانه شامل اتاق های متعددودرهراتاق صندوقهای بسیار از کتب بود .در اتاقی کتب عربی وشعرودردیـگری کتب فقه بودواوفهرست کتب اوائل را بخواندو کتبی را که مورد حاجت اوبودو بسیار کسان ازوجودآنها اطلاع نداشتند بخواست و بامطالعهٔ آنها برمطالب کثیر دست یافت ومرتبهٔ هریك از مؤلفین را در علـم بشناخت و چون به هژده سالگی رسید از تعلم همهٔ علوم فارغ شد و بعد ها گفت که در این هنگام ازحیث حفظ ازایام بعـد پیشتر ولـی بعداً در پختگی برتر بود والا در مقدار علم وی بعـد ازآن تفاوتـی حاصـل نگشت . سپس از بیست و یکسالگی (وبقولی از هفده سالگی)آغـاز تـألیف و تصنیف کرد . در بیست و دو سالگی او (سال ۳۹۲) پدرش در گذشت واو متقلد اعمال وی در دیوان گشت وچون اموردولت سامانی مضطرب گردیده بود [۲] نزدخوارزمشاه علی بن مأمون بن محمد رفت و در خدمت او ووزیرش ابوالحسین احمدبن محمدالسهیلی (یاالسهلی)، که خود ازدانشمندان بزرگ بودو بعدها مدتی در بغداد بسرمیبرد ،وجانشین علی بن مأمون یعنی مأمون بن مأمون ابن محمد،قربت ومکانت یافت وبابرادر ابوالحسین سهیلی یعنی ابوالحسن سهل بن محمد السهیلی هم دوستی داشت وچند کتاب بنام اوتألیف کرد .بوعلی در خوارزم بادانشمندانی

۱ - این پادشاه سامانی را نوح بن منصور (۳۶۶- ۳۸۷) نوشته اند . سن ابوعلی چنانکه از مطالعه در سطور فوق برمیآید این هنگام نزدیك به ۱۸ سال تمام بود واگر این مقدار را بر ۳۷۰ که سال ولادت اوست بیفزائیم سال ۳۸۸ بدست میآید که سال دوم از سلطنت منصور بن نوح بن منصور (۳۸۷ - ۳۸۹) بوده است

۲ - تتمة ص ٤٤ . بایددانست که درسال ۳۹۲ حکومت سامانی وجود نداشت وتنها بعد ازسال ۳۸۹ ازمیان سامانیان ابوابراهیم منتصر تاحدود سال ۳۹۵ برای تصرف مملکت ازدست رفته کوشش میکرد . پس شایـدمراد اعمـال دیوانی ایلك خانیه باشدکه بخارا در این هنگام جزو امارت آنان بود .

چون ابوریحان بیرونی وابوسهل مسیحی وابونصر عراق معاشرت ومجالست یافت لیکن چندی بعد (وگویا اندکی پیش از سال ۴۰۳) از خوارزم بنساو ابیورد وطوس وسمنگان وجاجرم وگرگان رفت[۱] وقصد او از سفر بگرگان وصول بدرگاه شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار بود ولیکن این تاریخ مصادف با حبس ومرگ قابوس شد (۴۰۳ هجری). پس از گرگان بدهستان رفت ودرآنجا بمرضی صعب دچار شد وبگرگان بازگشت واین باریکی از بزرگترین شاگردان وی یعنی ابوعبیدعبدالواحد جوزجانی بخدمت او درآمد. شیخ چندی در گرگان بماند وبعضی از کتب خود را همینجا تألیف کرد وگویا درآنجا بامور دیوانی هم اشتغال داشت ومقارن سال ۴۰۴ بری رفت ومجدالدوله ابوطالب رستم (۳۸۷ـ۴۲۰) پسر فخرالدوله ابوالحسن علی دیلمی را معالجت کرد وبعد ازسال ۴۰۵ عزم قزوین وهمدان نمود وآنجا بخدمت شمس الدوله ابوطاهر امیردیلمی همدان (۳۸۷ـ ۴۱۲) برادر مجدالدوله رسید وچندی نگذشت که وزارت او یافت وچون سپاهیان شمس الدوله شوریدند وقتل شیخ را خواستار شدند ناگزیر مدتی دست از شغل دیوان بکشید وچهل روز درخانهٔ شیخ ابوسعیدبن دخدوك متواری وبمطالعه وتألیف مشغول بود ولیکن باز شمس الدوله اورا بخود نزدیك گردانید و وزارت داد، بعد از فوت شمس الدوله پسرش سماءالدوله از ۴۱۲ تا ۴۱۴ سلطنت کرد. درآغاز سلطنت وی شیخ چهار ماه باتهام مکاتبه با علاءالدوله صاحب اصفهان در قلعهٔ فردجان محبوس بود وبعد از آزادی دیری درآنشهر نماند ومتنکروار بابرادرش محمود وشاگرد خود ابوعبید ودو غلام از همدان بیرون رفت. شیخ در همدان چندین کتاب مهم خویش را خاصه در ایام تواری یا در حبس نگاشت وشبها شاگردان وی نزد او

---

۱ ـ نظامی عروضی علت این مهاجرت را دعوت سلطان محمود ازعلمای دربارخوارزمشاه شمرده ونوشته است که ابوسهل مسیحی وابوعلی بعد از وصول این دعوت از خوارزم گریختند. ابوسهل مسیحی دربیابان خوارزم بمرد وابوعلی ودلیل او با زحمات بسیار ازآن بیابان بیاورد افتادند. دلیل بازگشت وابوعلی بطوس رفت و بنشابور رسید وازآنجا روی بگرگان نهادوبعد داستان ملاقات او با قابوس ومعالجت یکی از اقرباء او را مذکور میدارد. رجوع شود بچهار مقاله چاپ لیدن ازصفحهٔ ۷۶ ببعد.

بتعلم مشغول بودند. بعد ازوصول شیخ به‌تیران[۱] خواص دربارامیرعلاءالدوله‌ابوجعفر محمدبن دشمنزیاربن‌کاکویه معروف بابن‌کاکویه (۳۹۸-۴۳۳) او را پذیره شدند وبا حرمت بسیاربه‌اصفهان بردند. شبهای جمعه همهٔ علماءِ شهر درمجلس‌علاءالدوله[۲] حاضر میشدند ودرجملهٔ فنون‌ازبوعلی استفاده میکردند واو در اینجا بتکمیل تألیفات خود وتصنیف کتب جدیدی بدرخواست علاءِالدوله وبستن رصدی بخواهش آن امیر وبیاری ابوعبید جوزجانی، مبادرت کرد وبرای رصد آلاتی پدیدآورد که تاآنوقت‌سابقه‌نداشت. در حمله‌یی که بسال۴۲۵سپاهیان‌مسعودبن‌محمودبسرداری‌بوسهل حمدونی(حمدوی) باصفهان کردند قسمتی‌از کتب ابوعلی بغارت رفت[۳] وازآنجمله نوشته‌اند که‌الحکمة المشرقیة والحکمة العرشیة بغزنین حمل شد ودرخزاین غزنویان بود تا درحملهٔ ملك‌الجبال حسین غوری بر غزنه برآنشهر سوخته شد. درآخرین سفری که شیخ با علاءِ‌الدوله بهمدان میکرد در ماه رمضان سال ۴۲۸ در آنشهر در گذشت وهمانجا مدفون شد. ابن‌الاثیر وفات او را درهمین سال در شهر اصفهان نوشته است وقول اول اصح ومقبرهٔ او در شهر همدانست. ابوعلی مردی نیرومند وزیبا روی وظریف ومفرط در آمیزش‌با زنان‌وشراب بود. غالب شبها بعد از اتمام درس وبحث بشراب می‌نشست واین عادت او از بلوغ ببعد ادامه داشت. با اینحال دربسیاری ازشبها تادیر گاه‌بمطالعهٔ کتب‌وتحریروتألیف‌نیز مشغول‌میماند وحتی‌درحبس وسفر هم از این کار غفلت نداشت وعلت کثرت تألیفات او همین است وگرنه اشتغالات سیاسی ومنادمت با امرا فرصتی

---

۱ – طیران. این اسم را دراحوال شیخ معمولا طبران نوشته‌اند وباید علی‌الظاهر قریهٔ تیران اصفهان باشد

۲ – علاءالدولهٔ کاکویه بسبب معاشرت با ابوعلی‌بن سینا وتحریض او برتألیف‌کتب‌حکمت متهم بزندقه‌بود. رجوع شود بکامل‌التواریخ ابن‌الاثیر حوادث سال۴۲۸ - نظامی‌عروضی(چهار مقاله چاپ لیدن ص ۸۲) نوشته است‌که وزارت علاءالدوله برعهدهٔ ابوعلی بود واین خطاست وگویا نظامی وزارت شیخ را برای شمس‌الدوله بدینگونه باشتباه یادکرده باشد.

۳ – ابن‌الاثیر این واقعه را بسرداری ابوسهل حمدونی (= حمدوی) در وقایع سال ۴۲۵ ذکرکرده وگفته است‌که چون ابوسهل براصفهان مستولی شد خزائن علاءالدوله را غارت کرد وکتب ابوعلی راکه درخدمت علاءالدوله بودگرفت. این‌کتب بغزنه حمل ودرکتابخانه های آن شهر حفظ شد تا سربازان حسین‌بن حسین غوری آنها را سوزاندند.

برای او نمی گذاشت . از حدت ذهن وذکای او نیز داستانهای عجیب نقل شده وهمین حدت ذهن است که او را در هژده سالگی قادر بفراغ از علوم عصر خود کرده ودر طب بمعالجات عجیب و کشف طرق جدید نایل ساخته بود . نقص عمدهٔ ابوعلی دراین بود که از گفتار زشت وسخنان تندنسبت بفضلای معاصرخویش و گاه نسبت بقدماءخودداری نمی کرد . البیهقی[۱] این عادت ویرا نکوهیده ودر بارهٔ او گفته است که « کان مؤذیاً مهجناً » وباز گوید که او دراثناء تصانیف خود بر ابوالفرج بن الطیب طعن میزند و ذم وبدگویی خوی حکیمان مبرز نیست . . . » ودربارهٔ او و ابوعلی بن مسکویه نیز حکایتی آورده ودراثناء آن گفته است کدابوعلی سینادرمجلس درس ابوعلی مسکویه رفت و گردویی درمیان مجلس افکند و گفت مساحت این گردو را بشعیرات تعیین کن . ابن مسکویه جزوی چند از اخلاق پیش او افکند ودر پاسخ او گفت : « . . . اما تو نخست خلق خود را اصلاح کن تا من مساحت گردو را استخراج کنم زیرا تو باصلاح اخلاق خود محتاج تری تا من بتعیین مساحت این گردو ! » ودرسؤالها وجوابهایی که میان ابوالریحان وابوعلی صورت گرفته بود آخرالامر کار بدگویی کشید وابوریحان سخنان درشت بدوفرستاد[۲].

ابوعلی بن سینا بسیاری از معاریف عصر خودرا ملاقات کرده ویا با آنان مکاتبه ومعارضه داشته است وازآنجملداند : ناتلی وابوبکر احمدبن محمد البرقی الخوارزمی وابوسهل المسیحی وابومنصورالحسن بن نوح القمری وابوسعیدبن ابی الخیر (که روایتی درملاقات ابوعلی با او ونامهایی ازابوعلی درپاسخ برخی از سؤالات وی دردست است) وابوعلی بن مسکویه و ابوریحان البیرونی وابوالقاسم الکرمانی وابوالفرج بن الطیب وابونصر عراق وابوالخیرخمار .

شاگردان ابوعلی بن سینا بنا برآنچه از مجموع روایات نظامی عروضی[۳]

---

۱ ــ تتمة صوان الحکمة ص ۲۷ و ۳۰ و ۳۳ ۲ ــ شرح احوال ابوعلی بن سینا درین مختصر بتفصیل میسر نیست ودراین باب بمآخذی که درکتاب جشن نامهٔ ابن سینا (مجلد اول) چاپ تهران سال ۱۳۳۱ نشان داده شده است مراجعه شود .

۳ ــ چهارمقاله ص ۸۲ .

والبیهقی[۱] وابن ابی‌اصیبعه [۲] وشهرزوری‌مستفاد میشود کیارئیس بهمنیاربن‌مرزبان وابومنصورحسین‌بن طاهربن زیله وابوعبید عبدالواحدالجوزجانی وابوعبدالله المعصومی الحکیم وسلیمان دمشقی وامیر فخرالدوله ابوکالیجار [۳] وابوالقاسم عبدالرحمن ـ النیسابوری‌والسیدابوعبدالله‌محمدبن‌یوسف‌شرف‌الدین‌الایلاقی[٤] وعلی‌النسایی(سفرنامهٔ ناصرخسرو) بوده اند.

بابوعلی‌بن سینا اشعاری بفارسی وعربی نسبت داده اند. ابن ابی‌اصیبعه قسمت بزرگی از اشعار عربی منسوب بابن سینا را آورده است [۵]. ازجملهٔ قصاید او مهمتر ازهمه که شروحی برآن نگاشته شده ونسخ متعدد از آن دردست است، قصیدهٔ عینیهٔ اوست درباب کیفیت حلول نفس ناطقه درجسم ورجوع آن بعالم اصلی خودبدین مطلع:

هبطت الیك من‌المحل الارفع ورقاء ذات تعزز وتمنع

این قصیده را یکبار ابوعبید جوزجانی چنانکه دراحوال او خواهیم دید شرح کرده؛ ودیگر شرح‌عفیف‌الدین‌التلمسانی‌متوفی‌بسال ۶۹۰است‌بنام«الکشف‌والبیان فی‌علم معرفةالانسان» که نسخهٔ آن درقاهره موجود است؛ودیگرشرح داودالانطاکی که نسخ آن درکتابخانه‌های قاهره وپاریس واستانبول موجود است و... چندین‌شرح دیگر[٦]. کارادووواین قصیدهٔ مشهور را بزبان فرانسه ترجمه ودر مجلهٔ آسیایی (دورهٔ نهم مجلد چهارم‌ص ۱۵۷ ـ ۱۷۳) چاپ کرده است. دیگر از قصاید مشهور ابوعلی قصیدهٔ نونیهٔ اوست معروف به «الجمانیةالالهیة» بدین مطلع:

یا طالب‌الصفة الاله وخلقه بتصور یهدی الی الایمان

که ازآن نیز نسخی جداگانه دردست است.

مجموعهٔ اشعارفارسی شیخ را ادوارد برون درتاریخ ادبیات خود ترجمه کرده[۷]

---

۱ ـ تتمةص ۹۱-۹۶ ۲ ـ طبقات‌الاطباج ۲ص ۲۰

۳ ـ دراصل چهار مقاله ص ۸۲ باکالنجار، وباید محرف باکالیجار یعنی اباکالیجارباشد وکالیجار لهجهٔ دیگری از «کارزار» وبتلفظ پهلوی آن یعنی کاریچار (Kârigâr) نزدیك است با اصل تبدیل«ر» به «ل». ٤ـ اوراشاگردبهمنیارنیزدانسته‌اند ٥ـطبقات‌الاطباج۲ص ۱۰-۱۸

٦ ـ رجوع شود به مؤلفات ابن‌سینا ص ۱۵۳-۱۵۵

۷- E. Browne : A Literary History of persia ,New York,1902,Vol.II,p. 106-111

وآقای سعید نفیسی نیز تمام اشعار فارسی منسوب بدو را درمجلهٔمهرمنتشرساخته‌است.

کتب ورسالات ابن‌سینا در فلسفه وطب وتفسیر وتصوف واخلاق و کیمیا ولغت وسایر ابواب علوم وادب بپارسی وتازی بسیاراست . ازمیان کتب ورسالاتی که درابواب مختلف فلسفه نوشته است غیر ازریاضیات و کیمیا وطب که درموارد دیگرذ کرخواهد شد،اینجا کتب ذیل را یادمی کنیم :

کتاب الشفا در هژده جزو در همهٔ ابواب فلسفه یعنی منطق وریاضی وطبیعی والهی . منطق شفا مهمترین ومفصل‌ترین کتاب منطق‌است که همواره موردتوجه ودقت دانشمندان بوده است . این قسمت مشتمل است براجزاء نه گانهٔ منطق یعنی مدخل باضافه هشت قسمت ارغنون . قسمت ریاضی شامل اصول علم هندسه و ارثماطیقی وموسیقی وعلم هیئت است . درهندسه وحساب و موسیقی ونجوم شفا ، ابوعلی تصرفات جدیدی کرده ومسائلی نو برمباحث قدما وخاصه بر المجسطی افزوده است . طبیعیات شفا حاوی بحث در السماع الطبیعی والسماءوالعالم والکون والفساد وافعال وانفعالات ومعادن وآثار علویه ونفس ونبات وحیوانست . در این کتاب خاصه در قسمت نبات. و حیوان مطالب مأخوذ از ترجمه های کتب ارسطوتقریر وتأیید شده است ودرالهیات که شامل ده مقاله است بحث دراقسام موجودات وجوهروعرض ومادهوصورت‌وواحدووحدت و کثرت وتقدم وتأخر وقدم وحدوث ونوع وجنس وفصل واقسام علل واحوال آن ومبداء اولی و کیفیت صدور اشیاء ومبداء ومعاد ونبوت وعبادات ولزوم طاعت از خلیفه وامام واشاره به سیاسات ومعاملات واخلاق مورد تحقیق شیخ قرار گرفته است . بدین طریق ملاحظه میشود که شفا کتابی جامع درحکمت ومشتمل برابواب مختلف‌آنست وبهمین سبب همواره از کتب مهم حکمت مشاء محسوب شده ومورد تحقیق ومطالعه وشرح آیندگان قرار گرفته است . قسمتی ازاین کتاب بسال ۱۳۰۳ درتهران‌چاپ‌شدوازآن نسخ متعددی نیز در کتابخانه های شرق وغرب موجود است وحواشی وشروحی برآن نوشته شده واختصاراتی ازآن ترتیب یافته است . از اجزاء کتاب الشفا چندین‌ترجمه دردست وازآنجمله است ترجمهٔ هورتن بآلمانی که در سالهای ۱۹۰۷ ـ ۱۹۰۹ میلادی

چاپ شده‌است[١] .قسمت‌هیئت را ویدمن[٢] وقسمت ریاضی را ارلانگر درجزو کتاب موسیقی عربی[٣] ترجمه‌نموده[٤] وازقسمت کتاب‌الحیوان‌ترجمه‌یی بدست‌وان‌دیك[٥] بانگلیسی صورت گرفته‌وبسال١٩٠٦چاپ شده‌است.«ابراهیم مذکور»در کتاب«ارغنون ارسطو درعالم عربی»[٦] چندین قسمت از منطق شفارا ترجمه کرد . در١٩٢٧ درپاریس کتاب معتبری مربوط ببعض قسمتهای الشفا که درترجمه‌های لاتین الآثارالعلویهٔارسطو یافته بودند چاپ شد[٧] . این قسمتها را که بلاتین ترجمه کرده بودند مدتها منقول از آثار ارسطو می‌پنداشتند لیکن ناشران کتاب مذکور ثابت کردند که این قسمتها اصلا از کتاب‌الشفاء ابوعلی‌بن‌سیناست که درحدود١٢٠٠میلادی بدست آلفردآف‌ساراشل[٨] بلاتینی‌ترجمه شده وبعداً بنام کتاب‌المعادن ارسطو[٩] شهرت یافته وسپس‌ضمیمهٔ کتاب چهارم الآثار العلویة ترجمهٔ هانریکوس آریستیپوس [١٠] از یونانی بلاتینی شده بود ، سه کتاب اول‌الآثارالعلویة را « ژراردودی کرمونا» ازعربی بلاتینی درآورد .

کتاب النجاة ، درسه جزو ، ازباب آنکه بمنزلهٔ خلاصه‌یی از کتاب الشفاست اهمیت دارد . این کتاب را ابوعلی درهمان حال که بر راه شاپور خواست کتاب النبات و کتاب‌الحیوان شفا را مینوشت تألیف کرد وریاضیات آنرا شاگردش ابوعبیدجوزجانی بشرحی که بعداً خواهد آمد نوشت وبر کتاب استاد خود افزود . از کتاب نجات نسخ متعدد دردست است ومتن آن یکبار درسال ١٥٩٣ میلادی همراه کتاب القانون در رم

---

١ – V.M. Horten: Das Buch der Genesung der Seele. Eine philosophische Enzyclopaedie Avicennas. Die Metaphysick, enthaltend Metaphysick, Theolgie, Kosmologie und Ethik übersetzt und erlautert, Halle, 1907–1909.

٢ – E.Wiedemann

٣ – La Musique arabe

٤ – Kitab al-Shifa, Mathématiques Ch.XII,traduction par R.D.Erlanger,en la Musiqne arabe,II,Paris,1935.

٥ – E.A .Van Dyck

٦ – Ibrahim Madkour:L'Organon d'Aristote dans le monde arabe,Paris,1934.

٧ – E.J. Holmyard and D.C. Mandeville:Avicennae de congelatione et conglutinatione lapidum, Paris 1927

٨ – Alfred of Sarashel

٩ – Liber de mineralibus Aristotelis

١٠ – Henricus Aristippus

وباز بسال ۱۳۳۱ هجری در قاهره چاپ شد. کتاب النجاة مانند شفا بسریانی ترجمه شده وازقسمتهای مختلف آن ترجمه‌هایی بزبانهای غربی نیز صورت گرفته است مثلا نعمةالله کرم ترجمه‌یی از الهیات آن بلاتینی ترتیب داد که بسال ۱۹۲۶ میلادی در رم طبع شد(۱) و محمودالحفنی قسمت موسیقی آنرا با تعلیقات بآلمانی ترجمه‌وبسال ۱۹۳۱ دربرلین چاپ کرد و«پیرواتیه» منطق آنرا بنام « منطق پسرسینا » بفرانسه درآورد ودر پاریس بسال ۱۶۵۸ چاپ کرد (۲).

کتاب‌الانصاف یا بنا برنقل شهاب الدین سهروردی (مقتول بسال ۵۸۷) در المشارع والمطارحات « کتاب‌الانصاف والانتصاف» ازجملهٔ مهمترین آثارابوعلی‌سینا بود که دربیست جزونوشته وجمیع کتب اودرآن شرح شده بود. ابوعلی سینا دراین کتاب بین حکمای‌شرق وغرب حکومت کرد. کتاب‌الانصاف درحملهٔ غزنویان باصفهان بتاراج رفت وظاهراً جز اجزائی از آن باقی نماند (۳). ابوعلی‌بن سینا درنامه‌یی که برای ابوجعفرمحمدالکیا نوشته‌ودر مقدمهٔ کتاب المباحثات‌چاپ‌شده‌است، میگوید :« کتابی تألیف کرده‌بودم بنام کتاب‌الانصاف ودرآن‌علمارا بدودسته‌مغربیین‌ومشرقیین‌قسمت‌نمودم. نخست مشرقیین با مغربیین معارضه میکنند آنگاه من بحکم میان آنان‌مبادرت‌ورزیدم واین کتاب مشتمل برنزدیك بیست وهشت‌هزار (؟) مسأله بود ومن مواضع مشکل از نصوص کتب ارسطو ومشائین را تا آخر اثولوجیا درآن توضیح کردم وسهو مفسرین را روشن ساختم واین‌کار را درمدتی اندك بپایان بردم واگر آنها را استنساخ میکردند به بیست مجلد میرسید واین دریکی از هزیمت‌ها برباد رفت وحال آنکه جز نسخهٔ اصل چیزی ازآن دردست نبود. نظر دراین موضوع واین خصومتها خالی ازنزهتی نبود ومن اگر ازکاری که دردست دارم فراغت یابم بازبنگارش آن مبادرت خواهم‌جست‌اگرچه اعاده‌کاری دشواراست ولیکن‌این کتاب‌مشتمل برتلخیص مواردضعف بغدادیین وتقصیرات

---

۱ -- Avicennae Metaphysices Compendium, ex arabo latinum teddidit et adnotationibus adornavit Nematallah Caram, Roma, 1926.

۲ -- Pierre Vattier : La Logique du fils de Sina ,Paris, 1659.

۳ -- تتمه صوان‌الحکمه ص ۵۵—۵۶

وجهل آنان بود واینك برای من نگارش آن مطالب امکان ندارد وفرصت آنرانیزندارم بلکه میپردازم ببحث درباب کسانی مانند اسکندر الافرودیسی و ثامسطیوس و یحیی النحوی وامثال آنان» (۱) این کتاب ظاهراً ازحال مسوده بیرون نیامده وتحریر نهایی نیافته بود . ازاجزاءِ کتاب الانصاف اکنون قطعاتی دردست است ، یکی ازآنها قسمتی است درشرح مقالة حرف اللام (مقالهٔ دوازدهم) از کتاب الحروف ارسطو. ازاین کتاب اکنون نسخه‌یی جزءِ مجموعه‌یی دردارالکتب المصریة ونسخه‌یی دیگردرخزانهٔتیموریه در کتابخانهٔ مصرموجود است ودکتر عبدالرحمن بدوی آنرا در کتاب ارسطوعندالعرب ازصحیفهٔ ۲۲ ببعد ازمجلد اول چاپ کرده است .

کتاب الاشارات والتنبیهات را غالباً آخرین تألیف ابوعلی بن‌سینا دانسته‌اند. این کتاب خلاصه یست از فلسفهٔ ابوعلی وبهمین سبب در زمرهٔ مهمترین کتب درسی حکمت میباشد . اشارات تقسیم میشود به ده نهج وده نمط . انهاج ده گانهٔ آن درمسائل مختلف منطق است وده نمط آن بترتیب معنونست بعناوین: فی تجوهر الاجسام فی الجهات واجسامها الاولی والثانیة ـ فی النفس الارضیة والسماویة باتکمله یی در ذکر حرکات منبعث از نفس ـ فی الوجود وعلله ـ فی الصنع والابداع ـ فی الغایات ومبادئها وفی الترتیب فی التجرید ـ فی البهجة والسعادة ـ فی مقامات العارفین ـ فی اسرار الآیات . چنانکه ملاحظه میشود در این کتاب فصول خاصی بمسائل عرفانی اختصاص یافته وابوعلی بجای آنکه مانند فارابی اصول تصوف را با مبانی فلسفی درآمیزد آنرا چون ذیلی بر کتاب خود قرارداده ویا بصورت رسالات جداگانهٔ دیگردرآورده است. ازاین کتاب ترجمه‌یی بفارسی دردست است وچند شرح بر آن نوشته شده مانند شرح امام فخرالدین رازی متوفی بسال ٦٠٦ هجری وشرح علی الآمدی متوفی بسال ٦٤١ وشرح خواجه نصیرالدین طوسی متوفی بسال ٦٧٢ وشرح ابن کمونه متوفی بسال ٦٧٦ . حواشی متعددی نیز براین کتاب نوشته شده وغالب این شروح وحواشی بطبع رسیده است. این کتاب

---

۱ ـ ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۱۲۱-۱۲۲

علاوه برچاپ تهران همراه شرح خواجه نصیر درسال ۱۸۹۲ جزو رسائل ابن‌سینا در لیدن وبار دیگر متن عربی وترجمهٔ آن بزبان فرانسوی بدست فورژه بطبع رسید (۱). چاپ دیگری نیز از آن در۱۹٤۸ و۱۹٤۹ درقاهره بتصحیح استاد سلیمان دنیا صورت گرفت . مهرن نیز ازسه نمط اخیرآن ترجمه‌یی بفرانسه ترتیب داده(۲) ونسخ‌متعددی هم ازاین کتاب وشروح‌آن موجوداست. این کتاب نزد علمای‌لاتینی به**Liber Alixarat** شهرت داشته واندکی بعد ازسال ۱۲۵۰ میلادی قسمتی ازآن در کتاب « خنجرایمان ضد یهود ومسلمین»(۳) تألیف ریموندمرتان دومینیکی بلاتینی ترجمه شد . این کتاب را اخیراً مادموازل گوآشن (A. M· Goichon) در جزو «دورهٔ آثار ادبی یونسکو» بعنوان **Livre des Directives et Remarques** ترجمه وبخرج یونسکو چاپ کرده است (پاریس۱۹۵۱).

رسالة فی‌اقسام‌العلوم‌الحکمیة ، یا اقسام‌الحکمة ، یا تقسیم‌الحکمة وفروعها . در این رساله شیخ باقسام علوم عقلیه برطریق ایجاز واجمال اشاره کرده است . نسخ‌متعدد ازاین رساله در کتابخانهٔ مشهد واستانبول وبودلیان وقاهره وموزهٔ بریتانیا موجوداست. این رساله در مجموعهٔ «تسع رسائل فی‌الحکمة والطبیعیات » چاپ شده است (پنجمین رساله) وترجمهٔ عبری ازآن نیز دردست است .

رسالهٔ عرفانی حی‌بن یقظان راشیخ درزندان فردجان نگاشت وشاگردش‌ابن‌زیلة آنرا شرح کرد . این کتاب داستانی عرفانی برطریق رمزاست که درآن شرح‌حال‌پیری از اهل بیت‌المقدس بنام حی یسر یقظان آمده است . مراد ازاین حی‌بن یقظان اشارهٔ رمزی‌به«عقل فعال»است که جویندهٔ‌حقیقت‌را دروصول بحق یاوری میکند.حی‌بن‌یقظان بوصیت پدر بگردش در بلاد مبادرت جسته ویقظان مفتاح همهٔ علوم را بپسر داده بود . حی نویسندهٔ کتاب را با خود بسیاحت عالم برد ، نخست او را بچشمه یی عجیب نظیر چشمهٔ حیات که در داستان اسکندر می‌بینیم راهنمایی کرد . هر کس از این

۱ - J.Forget: Le livre des théorèmes et des avertissements, Leiden, 1892
Mehren:Les trois dernières sections de l'ouvrage al-Ishârat wa-t-Tanbihât, Leiden 1891.

۲ - Pugio fidei adversus Mauros et Judaeos

چشمه بنوشد از بیابانهای سخت و کوههای بلند میتواند گذشت . این چشمه در آنسوی ظلمات ودر بیابانی روشن ونورانی واقعست (یعنی فلسفه در آنسوی جهل) . سپس از دوقسمت عالم ، عالم ماده وعالم معنی وطی مراحل و وصول بحق بطریق رمزسخن رفته واین بحث با بیانی شیرین بوصف واجب الوجود ختم شده است . این رساله در قاهره ولیدن بچاپ رسید واز آنجمله است درمجموعهٔ رسایل ابن سینا در لیدن که بمباشرت مهرن انتشار یافت نسخ خطی آن هم دردست است . ازاین کتاب ترجمه‌وتفسیری‌بدیع وفصیح بفارسی دردست است که‌آقای هانری کربن‌رئیس‌قسمت‌ایرانشناسی‌ادارهٔ‌اطلاعات وروابط‌فرهنگی سفارت کبرای فرانسه درایران آنرا طبع کرده است . این شرح بامر علاء الدولهٔ‌کاکویه فراهم شده و ظاهراً تصنیف ابوعبید شاگرد شیخ است . انشاء دیگری ازقصهٔ حی‌بن یقظان از ابن‌طفیل دردست است .

رسالة فی‌تعریف‌الحکمة و اقوال‌الحکما ، یا رسائل فی‌فوائدالحکمة ، یا اقوال الشیخ فی‌الحکمة که نسخ آن در کتابخانه‌های استانبول موجود است .

شرح کتاب انولوجیای فلوطین منسوب بارسطو، که نسخی‌از آن‌در کتابخانه‌های قاهره موجود است ودکتر عبدالرحمن بدوی‌آنرا در کتاب ارسطو عندالعرب‌ازصحیفهٔ ۳۷ ببعد ازمجلد اول چاپ کرده است . این شرح ظاهراً جزو کتاب‌الانصاف بوده .

شرح کتاب النفس ارسطو که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مصر درقاهره موجود است وازصحیفهٔ ۷۵ ببعد کتاب ارسطو عندالعرب باسم التعلیقات علی حواشی کتاب النفس لارسطاطالیس من کلام‌الشیخ الرئیس ابی‌علی‌بن سینا ، چاپ شده.ازاین کتاب نسخه‌یی بفارسی در کتابخانهٔ احمد ثالث در استانبول موجود است که بنام ابوعلی ثبت شده ولی گویا ترجمه‌یی از تعلیقات او برحواشی کتاب‌النفس باشد . این کتاب نیز علی‌الظاهر جزئی از کتاب‌الانصاف بوده است .

المباحثات للشیخ‌الرئیس ابن سینا الفیاسوف مع‌تلمیذه بهمنیار وابی منصوربن زیله وغیرهما که شامل پاسخهای متعدد درمسائل متنوعی است که ابوعلی بمشکلات دوشاگرد مذکور خود که از وی سؤال کرده بودند داده است وبهمین سبب دشوار واز

حیث فهم محتاج تأمل ودقت است . از این کتاب نسخ متعدد در کتابخانه های قاهره واستانبول ولیدن وموزهٔ بریتانیا و کتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌الله زنجانی درزنجان موجود است ودکترعبدالرحمن بدوی آنرا ازصحیفهٔ ۱۱۹ ببعد ازمجلد اول کتاب ارسطوعندـ العرب چاپ کرده ودونامه از ابوعلی هم که حاوی جواب ببعضی سؤالات فلسفی است دنبال همین کتاب آورده شده است (ص۲٤۰ ـ ۲٤٦).ابوعلی درضمن کتاب المباحثات دوجا بکتاب دیگری بنام «المباحثات‌الصدیق» و« المباحثات‌الصدیقیة» اشاره کرده واز فحوای‌سخن‌اومعلوم‌است که این کتاب غیراز کتاب‌المباحثات بوده‌است.یکجامیگوید « اما اند لم‌یکون البسیط المجرد عقلا وبای تجرید یکون ولم یعقل ذاته فقد کتبت‌فی مباحثات‌الصدیق مافیه کفایة »(۱) وجای دیگر(۲) گوید «قدبینا فی‌المباحثات‌الصدیقیة ان‌الشخص‌لطبیعة النوع‌الواحد کیف یمکن ان‌یکون» .

التعلیقات فی‌الحکمة، بحثهایی است درمنطق وطبیعیات والهیات که‌بعید نیست همان باشد که ابن ابی‌اصیبعه آنرا باسم « کتاب تعالیق علق عنه تلمیذه ابومنصوربن زیله » ذکر کرده است واین غیر از تعلیقات شیخ برحواشی کتاب النفس ارسطو است که قبلا یاد شد . ازتعلیقات نسخ متعدد در کتابخانه‌های مشهد واستانبول‌وقاهره وموزهٔ بریتانیا وزنجان (در کتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌الله زنجانی) موجود است .

رسالة فی‌الحدود ، از رسالات معروف ابوعلی در تعریف هفتاد اصطلاح در اقسام مختلف فلسفه است که نسخ متعدد از آن در کتابخانه های مجلس ومشهد واستانبول وبودلیان وبرلین ولیدن وموزهٔ بریتانیا موجود است ودرجزء مجموعهٔ تسع‌رسائل. . . نیز بچاپ رسیده . این رسالةرا‌امادموآزل کوآشن ترجمه وچاپ کرده‌است(۳).

الحکمة العروضیة ، ابوعلی‌بن سینا درشرح احوال خود گفته است که در بخارا بهمسایگی من مردی بوده است بنام ابوالحسن‌العروضی وازمن خواست که در حکمت

---

۱ ـ کتاب‌المباحثات ، جزو مجموعهٔ ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۱۷۳

۲ ـ ایضاً ص ۱۷۵

۳ـ Mlle Goichon : Introduction à Avicenne,son épitre des définitions, traduction et notes, préface de M. Asin Palacios, Paris 1933.

کتابی جامع برای اوتصنیف کنم ومن برای وی ازمجموع آن کتابی ترتیب دادم وبنام اونامیدم ودرآن غیراز ریاضی سائر علوم را آوردم ودراین هنگام بیست ویکسال ازعمر من میگذشت. بنابراین باید الحکمة العروضیه‌را نخستین کتاب ابوعلی‌بن سینادانست. از این کتاب نسخه‌یی در کتابخانهٔ اوپسالا در سوئد جزو مجموعه‌یی فلسفی موجود است. قسمت طبیعیات این نسخه همانست که در کتاب نجاتست ودرجزو اول ازمسائلی مانند وحدت، قوه، فعل، واجب، کلی، تام، اختلاف‌القضایا، برهان مطلق وحقیقی، حد، مبادی حد، تناسب حد وبرهان، فصول، مباینات وجز آن سخن میرود. ازمنطق این کتاب قسمت بوطیقا در اوپسالا ضبط است که درآخر آن آمده: «وقد عملناها للشیخ‌الکریم ابی‌الحسن (؟) احمدبن عبدالله‌العروضی ایده‌الله کما التمس وعلی‌الوجه الذی التمس» وشاید دونسخهٔ دیگر از کتب منطق شیخ بنام ریطوریقا ای‌البلاغة فی الحکومة‌والحکومة والخطابة بشمارهٔ ۳٦٤ والسفسطیقافی ابانة‌المواضع المغلطة‌للباحث بشمارهٔ ۳٦٤ دراوپسالا موجود است که بعید نیست‌ازهمین‌حکمة‌العروضیة باشد.

الحکمة المشرقیة یا حکمة المشرقیین. یکی از معتبرترین کتب ابوعلی بن سیناست. برخی تصور کرده اند که موضوع این کتاب مسائل اشراقی وبدین طریق حکمة‌المشرقیة بمعنی حکمة‌الاشراق است (ودراین صورت باید آنرا بضم میم‌خواند) ولی در حقیقت وچنانکه از تحقیق در گفتار ابوعلی دراین کتاب برمیآید،مراد شیخ ازتصنیف آن بیان عقاید حکمای بغداد (شرقیین) دربرابر شارحین اسکندرانی ارسطو (غربیین) وذکر خطایا و زللی است که برمشائین دست‌داده، یا توضیح نکاتی که از نظر آنان دورمانده[1]. قصد ابوعلی‌سینا ازتألیف این کتاب وعقایدی که درآن‌آورده‌هنگام تحقیق در روش او ذکرخواهد شد. این کتاب مانند غالب کتب بزرگ فلسفی ابن‌سینا دارای قسمت های منطق وطبیعیات و ریاضیات (؟) والهیات است واز آن دو نسخه

۱ - دراین باب رجوع کنید بصحایف بعد ازهمین کتاب و بمقالهٔ فاضلانهٔ:
C.A. Nallino: Filosofia «orientale» od «illuminativa» d'Avicenna, Riv. stud x, 1925, p. 367-433
ابن مقاله را دکترعبدالرحمن بدوی درمجموعهٔ التراث‌الیونانی ازصحیفهٔ ۲٤٥ تا ۲۹٦ بعنوان: «محاولة‌المسلمین ایجاد فلسفة شرقیة» ترجمه کرده است.

در استانبول کتابخانهٔ ایا صوفیا بشمارهٔ ۲۴۰۳ و کتابخانهٔ نور عثمانیه بشمارهٔ ۴۸۹۴ موجود است . نسخهٔ ایاصوفیا حاوی سه قسمت منطق وطبیعیات و الهیات میباشد . مجموعه‌یی در کتابخانهٔ بودلیان تحت شمارهٔ ۴۰۰ کتب عبری موجود وشامل چهار کتاب است که سومین آن رسالهٔ مشهور ابن‌سینا درتقسیم علوم میباشد وچهارمین بنابرعنوان آن جزئی ازطبیعیات از کتاب الفلسفةالمشرقیهٔ ابن‌سیناست[۱]. منطق حکمةالمشرقیین بعنوان « منطق المشرقیین» در ۱۳۲۸هجری مصادف با ۱۹۱۰ میلادی درقاهره چاپ شد.

عیون الحکمة . شامل سه قسمت منطق وطبیعی والهی . نسخ خطی ازاین کتاب در کتابخانهای مجلس واستانبول وواتیکان ولیدن موجودست وبخش طبیعیات آن درمجموعهٔ تسع رسائل چاپ شده. امام فخررازی ابن کتاب راشرح کرده وازشرح اونسخ متعدد دردست است .

ارجوزة فی المنطق ، یا الرجز المنطقی ، یا میزان النظر، یا القصیدةالمزدوجة، یا القصیدةالمصرعة ، که بدین بیت آغازمیشود :

الحمدلله الذی لعبده　　نیل السناء لاله فی حمده

ازاین ارجوزه نسخی در کتابخانهای استانبول و کتابخانهٔ اسکوریال ورامپور و واتیکان ولیدن وموزهٔ بریتانیا موجود است وهمراه منطق المشرقیین درمصر چاپ شده .

تلخیص المنطق ، که بنابردرخواست بعضی از یاران تألیف شده،شامل خلاصه یی ازعلم منطق وازآن نسخه‌یی در کتابخانهٔ فاتح استانبول موجود است .

علم البرهان وبیان ان کل تعلیم وتعلم من علم سابق ،یا رسالة فی اصول علم البرهان، که نسخه‌یی ازآن در کتابخانهٔ احمد ثالث دراستانبول موجود است .

القضایا فی المنطق ، قصیده‌یست دربیان قضایا که چنین شروع میشود :

ان القضایا کلها محصورة　　فی خمس عشرة عند اهل المنطق

الممکنات جمیعها هی اربع　　عام و خاص عند کل محقق

ازاین قصیده نسخی در کتابخانهای استانبول موجود است .

المسائل العشرة ، حاوی ده موضوع یعنی : علت اولی ـ حقیقت طبع ـ حقیقت

---

۱ ـ مؤلفات ابن‌سینا ص ۲۶-۲۷

نفس کلی ـ شمس وقمر وسایر کواکب ـ آیا جایز است که قدیم بیش از یکی باشد ؟ ـ وجود واحد ـ فرق بین فعل ارادی وفعل طبعی ـ عدم ـ حد موجود ـ تعلق فعل بفاعل.

رساله‌یی بعنوان «فی‌المنطق» در کتابخانه های استانبول هست که بدین کلام آغاز میشود : «فان عزیمتنا فی‌هذه الرسالة مقصورة علی ذکر حال الخلتین الخاصتین بنوع الانسان وهما العلم والنطق وتفصیل ماعرض لهما من‌الاحوال وتعدید ما انقسما الیه من‌الاجسام» وبنا براین شاید اسم اصلی آن «المنطق» نباشد.

الرسالة‌الموجزة‌فی‌اصول المنطق یا الموجزة فی‌المنطق که دربعض نسخ بعنوان المقالة الاولی للرسالة‌الموجزة فی‌اصول‌المنطق نامیده شده است.

کتابی‌دیگر باسم الموجزفی‌المنطق در کتابخانه‌های‌ایاصوفیا ونورعثمانیه‌موجود وغیراز کتاب مذکوراست. مقالهٔ اول ودوم این کتاب بمقدمات علم منطق وغرض‌از آن ومابقی کتاب بقضایا وانواع قیاسات اختصاص داده شده است.

الموجز الکبیر، نام کتابی از شیخ درمنطق است که نسخی از آن در کتابخانهٔ ایاصوفیا و کوپرولی استانبول باقی است.

کتابهای دیگری درمنطق‌ازشیخ بنام ریطوریقا وسوفسطیقا والنکت فی‌المنطق یا الفصول‌الموجزة، والبهجة فی‌المنطق یا المنطق وتعلیق فی‌المنطق والقیاس وتعقب ـ الموضع‌الجدلی وهمچنین نسخ جداگانه‌ازمنطق حکمة المشرقیین شیخ دردست است.

مقالة فی‌النفس، یا مبحث فی‌القوی‌النفسانیة، یا کتاب‌النفس، یاالعشرة فصول،را ابوعلی برای امیر نوح بن منصور سامانی در ده فصل تألیف کرد واز آن نسخ خطی در اسکوریال وامبروزیانا (ایتالیا) وبیروت وبودلین ورامپور ومجلس ولیدن‌وموزهٔ بریتانیا و کتابخانهای استانبول موجود است. لاندوئر آنرا بنام روانشناسی ابن سینا در مجلهٔ مستشرقین آلمانی ترجمه وبا متن عربی چاپ کرد (۱) وهمین طبع بوسیلهٔ واندیك در قاهره بسال ۱۳۲۵ چاپ شد. ترجمهٔ لاتینی آندرآ آلپاگو بسال ۱۵٤٦ (۲) وترجمهٔ

---

۱ ـ Landauer : Die Psycologie des Ibn Sina, ZDMG (1876) 29, p.335 sqq.

۲ ـ Compendium de anima... ab Andrea Alpago 1546.

انگلیسی آن بدست واندیك در۱۹۰۶ منتشر شده‌است(۱) .

احوال النفس ، یا کتاب حال المعاد ، درشانزده فصل که جزء بزرگی از آن مطابق است با آنچه در النجاة آمده ونسخ متعدد از آن در کتابخانهٔ مشهد وبرلین وقاهره و کتابخانهای استانبول موجود وفهرست مطالب آن چنین‌است : ۱ـ فی تعریف حد النفس ۲ ـ فی تعریف قوی النفسانیة ۳ ـ فی اختلاف افاعیل القوی المدرکة ٤ ـ فی الدلالة علی کل ماکان من القوی مدرکاً للصور وهی جزئیة فلیس یمکن ان یدرکها الا بالآلة ٥ ـ فی ان ادراکها للصور وهی کلیة لایکون بالآلة ٦ ـ فی ان النفس کیف ومتی تستعین بالبدن و کیف تستغنی عنه ۷ ـ فی صحة استغنائها عن البدن ۸ ـ فی ان حدوثها مع حدوث البدن ۹ـ فی بقائها ۱۰ـ فی ابطال التناسخ ۱۱ـ فی ان جمیع قواها النفس واحدة ۱۲ـ فی خروج العقل النظری الی الفعل ۱۳ ـ فی اثبات النبوة ۱٤ ـ فی الرتبة القصوی التی قد تبلغها النفس الانسانیة فی الدنیا ۱۵ـ فی سعادتها وشقاوتها بعد الفراق ۱٦ـ فی محل هذه الرسالة(۲) .چنانکه‌ازاین فهرست مستفاد میشود کتاب احوال النفس از کتب معتبر ابوعلی در بیان نظر های او راجع به نفس است . این کتاب در مصر بطبع رسیده وترجمهٔ فارسی نیز از آن در دست ودر کتابخانهٔ مشهد موجود است . بنا بر آنچه از مقدمهٔ این نسخه برمیآید مترجم بفرمان پادشاه وقت رسالهٔ احوال النفس ابوعلی را بفارسی درآورده و برخی بعید نمیدانند کداین‌مترجم خود ابوعلی بن‌سینا باشد . درآغاز رساله چنین آمده : «چنین گوید مصنف این رساله(۳) کی فرمان بادشاه وقت(٤) زاده‌الله علاء ونفاذا درحق این ضعیف‌جنانست کی این رساله اززبان تازی بزبان پارسی‌نقل کنند ومن بحکم فرمان‌اقدام کردم ... » . این ترجمه بسال ۱۳۱۵شمسی درتهران‌بطبع‌رسید.

فی معرفة النفس الناطقة واحوالها درسه فصل : اول دراثبات اینکه جوهر نفس مغایر جوهر جسمست . دوم دربقاء نفس بعد از فنای جسم ، سوم در مراتب نفوس ازحیث

---

۱ ـ A Compendium on the Soul , transl. by E. A. Van Dyck, Verona 1906

۲ ـ این فهرست از فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱٤٥ ـ ۱٤٦ نقل شده و با فهرست منقول از نسخهٔ برلین مذکور درکتاب مؤلفات ابن سینا تحت شمارهٔ ۷۷ اندك اختلافی دارد وعناوین نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد کاملتر است .

۳ ـ در نسخهٔ چاپی نیست ٤ ـ نسخهٔ چاپی : فرمان عالی علائی شمسی .

سعادت وشقاوت باضافهٔ خاتمه‌یی درباب عوالم سه گانه یعنی عالم عقل وعالم نفس وعالم جسم . از این کتاب نسخ متعدد در کتابخانهٔ مجلس و کتابخانه های قاهره واستانبول و برلین و بودلین وجز آن موجود است. اصل کتاب بتصحیح دکتر الفندی درقاهره چاپ شده.

ایضاح البراهین من مسائل عویصة ، درسه فصل دراثبات جوهریت وبقاءِ روح است. شیخ الرئیس دراین کتاب مسائل دشواری را که در کتب متقدمین بدانها باز نخورده بود توضیح داده است . نسخه‌یی ازاین کتاب در کتابخانهٔ ایاصوفیا موجود است .

در کتاب دیگری بنام بقاءِ النفس الناطقه ، بحث شده است که آیا نفس ناطقه جوهر است یا عرض واگر عرض باشد آیا قابل فساد است یا نه . ابوعلی دراین کتاب بقاء نفس را به نه دلیل اثبات کرده است: نسخ آن در کتابخانهٔ ایاصوفیه درقاهره موجود است . کتاب دیگری از ابوعلی دردست است بنام « الحجج العشرة فی جوهریة نفس ـ الانسان الناطقه » ویا «فی السعادة والحجج العشرة » که درده دلیل باثبات جوهریت نفس مبادرت شده ونسخی ازآن دردست است .

فی ماهیة الحزن ، رساله‌یست که شیخ درتوضیح حقیقت حزن واسباب ومعالجهٔ آن نوشته ونسخ متعدد ازآن دراستانبول وقاهره موجود است. در رسالهٔ دیگری بعنوان دفع الغم والهم نیزهمین موضوع را مطالعه و وسایل زدودن اندوه را تعریف کرده است .

رساله‌یی از ابن‌سینا در کتابخانهٔ مشهد موجود است بنام «تحقیق الانسان» که در یك مقدمه وسه مبحث وخاتمه نوشته شده است . المقدمة فیما یطلق علیه لفظ الانسان من المعنیین. مبحث اول فیما اشتهر بین القوم من تعریف الانسان . مبحث دوم فیما ظننت انه صواب ان یذکر فی تعریفه . مبحث سوم فی ان الانسان با حد معنییه مرکب فی ـ الخارج وبسیط فی العقل ، خاتمة فی تحقیق ان الانسان با حد معنییه هل عینه بالمعنی الآخر ذاتاً ووجوداً .

رسالهٔ تعلق النفس بالبدن، را شیخ درجواب ابوسعید ابوالخیر دراینکه آیا تعلق نفس ببدن بتمام قوای خوداست یا ببعض قوا نوشته ونسخ آن در کتابخانهای استانبول موجود است .

علاوه براینها از شیخ چند رسالهٔ دیگر درنفس وعقل دردست است مانند : اختلاف الناس فی امرالنفس (رسالةالی [ابی جعفر] محمدبن الحسین بن المرزبان [الکیا] فی اختلاف الناس فی امرالنفس وتبلدهم فیه لاسیما بلهالنصاری من اهل مدینة السلام[۱] ـ فی بیان الصورةالمعقولةالمخالفةللحق ـ تزکیةالنفس ـ الجمل من الادلةالمحققة لبقاءالنفس الناطقة ـ حقیقةالروح ـ الصورةالمعقولة ـ العقول ـ الفراسة ـ مختصر ارسطو فی النفس ـ المدارج فی معرفةالنفس ـ رسالةالنفس ـ رسالة فی امرالنفس ـ النفس (درنفس وعقل ومعاد) ـ النفس والعقل (وبیان اختلاف موجود دراین باب) ـ النفوس در کتابخانه های مشهد ومجلس و کتابخاندهای استانبول وموزهٔ بریتانیا ورامپور وبانکی پورموجود است . درعلم تعبیر رؤیا نیز کتابی بهمین نام یا بنام «المنامة» ازابوعلی داریم .

الفیض الالهی یا الافعال والانفعالات یا الافعال والانفعالات فی تأثیر قوی الجسمانیة، رساله ییست درباب وحی والهام و معجزات ومنامات و کرامات وسحر ونیرنگ واقسام آنها وتحقیق دراصول هریك واینکه ارواح پس از کمال درارواح دیگرودراشیاء خارج مؤثر ومنشاء حوادثی واقع میشوند . از این رساله نسخه یی در مشهد ونسخ متعدد در کتابخاندهای استانبول موجود است .

سه رساله از ابوعلی درتحقیق حقایق مبداء ومعاد موجود است. نخست رساله یی بنام المبداء والمعاد که شیخ در آغاز آن گفته است میخواهد حقیقت عقاید مشائین را درباب مبداء ومعاد روشن کند ورساله را ازباب تقرب بشیخ ابی احمد محمدبن ابراهیم الفارسی مینویسد . نسخ این کتاب در کتابخانه های ایران وخارج بسیار است ، شیخ میگوید این کتاب من شامل دو علم الهیات وطبیعیات است ، سه مقاله دارد وهرمقاله را فصولی است . مقالهٔ اول دراثبات مبداء اول کل و وحدانیت او وتعدید صفاتی است که شایستهٔ وی باشد در ۵۲ فصل . دوم دلالت برترتیب فیض وجود از وجود واجب با

۱ ـ دراین نامه که درمقدمهٔ کتاب المباحثات شیخ هم دیده شده به ابوجعفر محمدبن الحسین الکیا چنین نوشته است : والذی ذکره من الاختلاف فی امرالنفس والعقل وتبلدهم وترددهم فیه لاسیما البلهالنصاری من اهل مدینة السلام فهو کماقال : (ص ۱۲۹ ازمجموعهٔ ارسطوعندالعرب چ ۱). دراینجا سخن از نگارش مطالبی درموضوع فوق بوسیلهٔ ابوجعفر محمدهم میرودودرحقیقت مراد ازاین رساله همان نامه است که ابوجعفر محمد بشیخ نوشته نه کتاب خاص دیگری .

ابتداء از اولین موجود صادر از وی تا آخرین موجودات در ۱۱ فصل . سوم در دلالت بر بقاء نفس انسانی وسعادت حقیقی اخروی در ۲۰ فصل . علاوه برنسخ متعدد از این کتاب درایران وخارج ازایران ترجمهٔ فارسی آن نیز درموزهٔ بریتانیا ودربودلیان ضبط است . ـ دوم رسالهٔ المبداء والمعاد یا اربع مسائل فی امر المعاد که نسخی از آن در کتابخانهای استانبول موجود است ودرجزو مجموعهٔ رسائل (ششمین رساله) چاپ شده. سوم رساله‌یی بنام المبداء والمعاد علی طریق الذم بعض اهل السند که دونسخه از آن در کتابخانهٔ اسعد استانبول باقیست .

رساله‌یی ازابوعلی درمبداء زمان ماضی موجود است بنام « رسالة فی حجج المثبتین للماضی مبداء زمانیاً» یا «النهایة واللانهایة » که درصدر آن چنین آمده : « رسالة الشیخ الرئیس ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا فیما تقرر عنده من الحکومة فی حجج المثبتین للماضی مبداءً زمانیاً » . این رساله در یازده فصل است وابوعلی بعد از ذکر مقدماتی برای ایضاح ذی المقدمة ببحث در رد اقوال معتقدین بقدم زمان پرداخته و چند دلیل در بطلان عقاید آنان واثبات مدعای خود اقامه کرده است. نسخی ازاین کتاب در کتابخانهٔ مشهد و کتابخانهای استانبول و رامپور و لیدن وموزهٔ بریتانیا موجوداست .

گذشته ازاین درطبیعیات کتب متعددی ازشیخ مانده است مانند : الآثار العلویة ـ ابطال احکام النجوم (= الاشارة الی فساد علم احکام النجوم) ـ الاجرام العاویة (= جواهر الاجسام السماویة = بیان الجوهر الثمین = الجوهر النفیس) ـ اسباب الرعد والبرق (= فی ذکر الرعد والبرق) ـ استضاءة النور ـ تلخیص کتاب الکون والفساد (= سلسلة الفلاسفة) الجسم ـ جوهر وعرض ـ حد الجسم ـ الحدث ـ حدوث الاجسام ـ الطول والعرض ـ الفرق بین الحرارة الغریزیة والغریبة ـ الفضاء ـ فی ان الکمیة والبرودة والحرارة لیست بجوهر ـ النبات والحیوان ـ النفس الفلکیة ـ رسالة العروش (العروس) دربیان ترتیب وصدور کثرات از واجب الوجود وانتهاء ممکنات بواجب .

از ابوعلی کتابی بنام النیرنجیات در کتابخانه های پرتو ونور عثمانیهٔ استانبول موجود است و کتاب دیگری که گویا ترجمهٔ همین کتاب باشد بنام کنوز المعزمین

بفارسی در دست است و کتاب دیگری از ابوعلی درهمین باب بنام السحر والطلسمات والنیرنجات والاعاجیب در کتابخانهٔ ولی‌الدین استانبول باقی است .

درعلم الهی خاص ودرتوحید نیز ازابوعلی علاوه بر کتابی که پیش از این ذکر کرده‌ایم کتابهایی دردست ودر کتابخانه‌های ایران وخارج ازایران‌خاصه‌در کتابخانهای استانبول موجود است مانند : اثبات المبداء الاول (= مابعدالطبیعة) ـ رسالةالتمجید (= رسالة فی خطبةالتمجید = الخطبةالتوحیدیة = الخطبةالالهیة) ـ شرح اسماء الله ـ العرشیة (= رسالةالتوحید = معرفةالله وصفاته وافعاله) ـ عقل‌الکل ـ الفصول (تعریف اسم‌الله وشرحه) ـ الفصول‌الثلاثة (= رسالة فی‌اثبات‌الصانع وایرادالبرهان‌القاطع علیه)ـ فصول الحکمة ـ الملائکة ـ القدر ـ القضاء والقدر که در راه همدان باصفهان بطریق تمثیل وداستان تصنیف شده ـ الکلمة الالهیة (= فی‌ذات‌الله وصفاته) ـ المسائل درعلم الهی ـ اثبات وجودالله ـ رساله‌یی از ابوعلی داریم بنام حقائق علم‌التوحید که موضوع آن معرفت ذات الهی وصفات وافعال واجب درسه اصل است : فی‌اثبات واجب‌الوجود ـ فی‌اثبات وحدانیته ـ فی نفس العلل عنه . نسخ خطی از این رساله در کتابخانهٔ مجلس و کتابخانهای استانبول موجود است . رسالهٔ دیگری ازشیخ دردست است بنام سرالقدر درتوضیح این قول صوفیه که : من‌عرف سرالقدر فقدالحد. نسخ آن در کتابخانهٔ مجلس وموزهٔ بریتانیا و کتابخانهای استانبول هست .

رسالهٔ دیگری را مهرن در مجموعهٔ رسائل شیخ بعنوان رسالة القدر چاپ کرده است . نسخ این کتاب بعناوین دیگری مانند فی‌القضاء والقدر ، وفی‌استنادحقیقةالقضاء در موزهٔ بریتانیا و کتابخانهای استانبول باقی است ـ تفسیر فارسی این رساله هم در کتابخانهٔ احمد ثالث (استانبول) موجود است .

شیخ دراوایل جوانی رساله‌یی بنام وزیر ابوسعد همدانی درباب معاد نوشته بود که چون درعید اضحی ختام یافت رسالهٔ اضحویه نام یافت. این کتاب بنام‌المعادورسالة اضحویة فی امر المعاد نیز موسوم وچند نسخه از آن در کتابخانهای استانبول و برلین ورامپور وقاهره ومشهد ولیدن وموزهٔ بریتانیا باقیست واستاد سلیمان دنیا آنرا بسال

۱۹٤۹ درقاهره چاپ کرد .

الممکن الوجود نام رساله‌ییست که شیخ با بوعبیدالجوزجانی نوشت درباب سخنانی که راجع بشفا ومعارضهٔ شیخ با قرآن گفته شده بود وازآن چند نسخه در کتابخانهای استانبول وموزهٔ بریتانیا ضبط است .

با بوعلی بن سینا تفسیر سوری، از قرآن نیز نسبت داده شده ونسخی ازاین تفاسیر در کتابخانه های مختلف موجود است . دراین تفسیرها شیخ با تأویلات فلسفی ببیان مقاصد پرداخته وحتی غالب کلمات آیات را بااصطلاحات فلسفی معادل آورده است . ازجملهٔ این تفاسیر است تفسیر سورهٔ ثم استوی الی السماء وهی دخان ـ تفسیر سورة الاخلاص (= سورة التوحید = الصمدیة) که درمجموعهٔ جامع البدایع درقاهره چاپ شده است ـ تفسیر سورة الفلق (المعوذة الاولی) که یکبار دردهلی بسال ۱۸۹٤ میلادی ویکبار درقاهره جزومجموعهٔ جامع البدایع چاپ شده است ـ تفسیر سورة الناس (= المعوذة الثانیة) که آنهم دردهلی (۱۸۹٤ م) وقاهره (جزو جامع البدایع) بطبع رسیده واین دوتفسیر اخیر مجموعاً باسم تفسیر المعوذتین شهرت دارد .

ازخصائص ابوعلی بن سینا آنست که بمسائل تصوف نیز مانند مسائل حکمی بدیدهٔ تحقیق نگریسته است با این امتیاز که برعکس فارابی مسائل عرفانی راهیچگاه درمباحث فلسفی راه نداده بلکه یا آنها را بعنوان مطالب جداگانه‌یی بر بعض کتب فلسفی خود افزوده ویا در رسائل خاصی بطریق بحث یا بطریق تمثیل مورد تحقیق قرارداده است . تأثر ابوعلی دراین رسالات از افکار افلاطونیان جدید روشن وآشکار است ولی ابوعلی دراین مورد حد اعتدال را رعایت کرده وازمبالغه‌های برخی از افلاطونیون جدید مانند ایامبلیخس وبرقلس پرهیز نموده است . ازجملهٔ این رسائل قبلا حی بن یقظان را درمعرض شرح درآوردیم ودیگر از این قبیل آثار شیخ رسالات ذیل را ذکر میکنیم : اجابة الدعاء و کیفیة الزیارة (= فی زیارة القبور والدعا = فوائد من کتاب التعلیقات فی سبب اجابة الدعاء) که درجزو مجموعهٔ مهرن ونیز درمجموعهٔ جامع البدایع چاپ شده است. الاحادیث المرویة که نسخهٔ منحصر آن در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است ـ حث الذکر

(= الذکر) که در « مجموع رسائل الشیخ الرئیس » در حیدرآباد بسال ۱۳۵٤ چاپ شده ـ الخطبة الغراء محتوی نصائح دینیه که علاوه برنسخ موجود از روی نسخهٔ خطی لیدن همراه امثال از علی بن ابیطالب علیه السلام بوسیلهٔ گولیوس[۱] چاپ شده است. الخلوة ـ الدعا ـ الزهد درجواب شیخ ابوسعید ابی الخیر ـ السعادة والشقاوة الدائمة فی النفوس ـ الصلاة وماهیتها (= ماهیة الصلوة ـ الکشف عن ماهیة الصلاة) که درمجموعهٔ مهرن وجزو مجموعهٔ جامع البدایع درقاهره چاپ شده است ـ ازجملهٔ این رسالات یکی رسالة الطیر را باید نام برد که نسخ متعدد آن در استانبول وبیروت و مشهد ومجلس شورای ملی ولیدن ورامپور وموزهٔ بریتانیا موجود است ودرمجموعهٔ مهرن ودر جامع ـ البدایع درقاهره چاپ شده وشرحی ازآن بفارسی در کتابخانهٔ مجلس وموزهٔ بریتانیاودر بودلیان موجود است از عمر بن سهلان الساوی[۲]، وشیخ اشراق را نیزشرحی برآنست که همراه شرح وترجمهٔ ساوی بطبع رسیده . موضوع این رساله بحث درکیفیت کمال نفس ورجوع نفوس جزئی بنفس کلی است وبعداً شیخ فریدالدین عطار از موضوع آن درمنظومهٔ منطق الطیر استفاده کرد .

دیگر: رسالة فی العشق که بخواهش ابوعبدالله الفقیه المعصومی نوشته ونسخ متعددی ازآن باقیست ودرمجموعهٔ مهرن وجامع البدایع چاپ شده ازاین رساله ترجمه یی دردست است که بتصحیح آقای سید محمد مشکوة در تهران بطبع رسیده است .

قصهٔ سلامان و ابسال هم یکی دیگر از قصص رمزی شیخ ودر ردیف رسالة الطیر وحی بن یقظان است. خواجه نصیرالدین طوسی آنرا شرح کرده واین شرح درمجموعهٔ تسع رسائل طبع شده است. ازموضوع این داستان جامی درمنظومهٔ « سلامان وابسال » استفاده کرد.

دیگر ازین دسته رسایل ابوعلی اینهارا دردست داریم : العلم اللدنی ـ العهد که درمجموعه رسائل (چاپ قاهره ۱۳۲۸) چاپ شده ـ الفردوس فی ماهیة الانسان ـ فی کلمات الصوفیة ـ مخاطبات الارواح بعده فارقذ الاشباح ـ فی بیان المعجزات والکرامات ـ

۱ - Golius

۲ ـ این ترجمه وشرح درمجموعه یی بنام سه رساله بسال ۱۹۳۵ دراشتوتگارطبع شده است.

المواعظ (= النصیحة لبعض الاخوان) ـ مواقع الالهام ـ الموت والحیاة ـ الوردالاعظم که در کتابخانهای استانبول موجود است .

از ابن سینا رسالاتی در خلقیات و سیاسات ونبوت نیزدردست است مانند اثبات النبوة که درمجموعهٔ تسع رسائل چاپ شده وترجمهٔ فارسی آن موجود است ـ الاخلاق ـ که در مجموعة الرسائل در قاهره بطبع رسید ـ الاخلاق والانفعالات النفسانیة ـ الارزاق ـ البروالاثم ـ السیاسة که دوبار دربیروت یکی بسال ۱۹۰۶ بدست الاب معلوف الیسوعی ودیگر جزو مقالات فلسفیة بسال ۱۹۱۱ چاپ شده ونسخ متعدد آن نیز دردست است . این کتاب از پنج فصل تشکیل شده است: نخست در سیاست و تدبیر مرد دربارهٔ خود ، دوم در تدبیر مرد نسبت بدخل و خرج خود ، سوم در تدبیر و سیاست مرد با اهل خود ، چهارم درسیاست فرزند خویش، پنجم در رفتار با خدم .

ازشیخ مقداری نامه ها و جوابها که بپرسش دیگران داده نیز باقی مانده است و از مهمترین آنها نامه هاییست که میان او و ابوسعید ابوالخیر صوفی مشهور قرن چهارم و پنجم هجری مبادله شد و از این مکاتیب یکی معنونست بعنوان « الارشادفی الدخول فی الکفر » ونسخی از آن در کتابخانهای استانبول ولیدن وغیره موجود است. شیخ ابوسعیددروصف آن گفته بود که : «اوصلنی هذاالکتاب الی ماوصلنی الیه عمرمأة الفسنة من العبادة » . نامهٔ دیگری بعنوان «حصول علم وحکمة» از شیخ دردست است که در آغاز آن آمده : « جواب الی ابی سعیدبن ابی الخیر یبین له فیه ان الحکمة ام الفضائل و معرفة الله اول الاوائل » . این نامه همراه کتاب النجاة چاپ قاهره ازصحیفهٔ ۱۲ تا صحیفهٔ ۱۵ درج شده است . نامهٔ دیگری درباب نفس بابوسعید وبازنامهٔ دیگری بعنوان «رقعة الی ابی سعیدبن ابی الخیر الصوفی» در کتابخانهای استانبول ازشیخ موجود است .مکاتیب دیگری به بهمنیارو ابوجعفر الکیا (مخاطب الکیا الفاضل الاوحد) وابوعبید جوز جانی وابی طاهر احمد وعلاءالدولهٔ کاکویه و ابن زیله و جعفر کاشانی از ابوعلی در دست است که در کتاب مؤلفات ابن سینا (ص ۳۰۹ ـ ۳۲۸) مذکور افتاده وبعضی درمجموعهٔ «ارسطوعندالعرب »(ص ۲٤۰ ـ ۲٤٦) چاپ شده است .

براثرشهرتی که ابن‌سینا درحیات خود کسب کرده بود ازدور ونزدیك سؤالات متواتر در موضوعات مختلف بدومیرسید و وی همه را پاسخ میگفت و اگر چه خود بنابر عادت نسخه یی ازآنها نگاه نمیداشت، لیکن غالب آنها یا بدست شاگردان وی گردآمد و یا نزد صاحبان نامه ها باقی مانده وبعد تکثیر ومنتشر شده است وما بعضی را پیش ازاین مذکور داشته ایم . در رأس این پرسشها و پاسخها سؤالات ابوریحان البیرونی و جوابهای شیخ قراردارد که ازآن‌نسخ متعددد‌ر کتابخانهای تهران واستانبول وبرلن وقاهره ولیدن وموزهٔ بریتانیا موجود است واین پاسخها در دو مجموعه یکی بنام « اجوبتست عشرة مسألةلابی‌الریحان » در مسائل مختلفی در عقل و وجود و جزء لایتجزاست، و دیگر باسم "اجوبة عشر مسائل" . میرزا ابولفضل ساوجی این پرسشها وپاسخها راترجمه کرده ونرجمهٔ وی درنامهٔ دانشوران چاپ شده است .این سؤالات برخی متضمن اعتراضاتی برارسطواست که شیخ برآنهاجواب‌نوشته ودیگر سؤالاتی کدشیخ آنها را جواب گفته وازباب همین جوابها مورد اعتراضات علمی ابوریحان قرار گرفته‌است. گذشته از جوابهای ابوعبدالله معصومی ابوسعید احمدبن‌علی نیزردی برین اعتراضات ابوریحان نوشته که در کتابخانهٔ مجلس موجود است .

دیگر از ینگونه رسائل رسالات ذیل است :المجالس السبع ـ المسائل الاثنا و عشرون مع اجوبتها ـ المسائل‌الحکمیة (رسائل غریبة فی الحکمة) در پاسخ بیست و پنج سؤال ـ فصول ومسائل ، جواب سؤالاتی درحکمت ـ المسائل العشرینیة که اهل عصرازباب امتحان از وی کرده بودند ـ مسائل سئل عنهاالشیخ الرئیس حاوی سؤالات ابن‌زیله وابوریحان (کتابخانهٔ پرتواستانبول) ـ اجوبة مسائل سئل عنها ابوعلی‌الحسین بن عبدالله بن سینا وفصول من کلامه (برلین) . راجع بکتب طب و کیمیا از ابوعلی‌بعد از این سخن خواهیم گفت .

تا اینجا سخن از کتب ورسالات ونامه های شیخ بعربی بود واینك کتب‌ورسالات فارسی ابن‌سینا را ذکرمیکنیم :

از میان کتب فارسی شیخ کتاب دانشنامهٔ علائی یا " حکمت علائی " از همه

مهمتر است . اسم این کتاب را « کتاب دانش مایه‌العلائی » هم ضبط کرده‌اند[۱] وعلی الظاهر تحریف درجزء « نامه » ازاسم دانشنامه موجب این ضبط شده‌است . این کتاب را ابوعلی بخواهش ابوجعفر محمدبن دشمنزیار کاکویه نوشته وخود سبب و کیفیت تألیف واجزاء کتاب را درآن برشمرده است بدینگونه : « . . . فرمان بزرگ ازخداوند ما ملك عادل مؤید منصور عضدالدین علاءالدولة وفخرالملة وتاج‌الامة ابوجعفرمحمدبن دشمنزیار مولی‌امیرالمؤمنین کی زندگانیش درازباد وبخت پیروز وپادشاهیش برافزون، آمد بمن بنده وخادم درگاه وی، کی یافته ام اندر خدمت وی همهٔ کامهای خویش از ایمنی وبزرگی وشکوه و کفایت وپرداختن بعلم ونزدیك داشتن ، کی باید مرخادمان این مجلس بزرگ را کتابی تصنیف کنم بپارسی دری کی اندروی اصلها ونکتهای پنج علم ازعلمهای حکمت پیشینگان گردآورم بغایت مختصر: یکی علم منطق کی او علم ترازوست ودوم علم طبیعیات کی آن علم چیزهاییست کی‌بحس تعلق دارد واندر جنبش و گردش اند وسیوم علم‌هیئت ونهاذ عالم وحال صورت جنبش‌آسمانها وستارگان‌جنانك بازنموده آید کی جون بشایست حقیقت آن دانستن وچهارم علم موسیقی وباز نمودن سبب ساز وناساز آوازها و نهاذ لحنها وپنجم علم آنچه بیرون از طبیعتست ، وجنان اختیار افتاذ کی جون‌پرداخته شذه آید از علم منطق‌تاحیلت کرده آید کی آغازازعلم برین کرده شوذ وبتدریج بعلمهای زیرین شذه‌آید‌بخلاف‌آنك رسمست و عادت ...»[۲]

پس کتاب دانشنامه را شیخ بقصد تألیف منطق و طبیعیات و ریاضیات و ما بعد الطبیعة تصنیف کرد ولی جزبه تحریرقسمت منطق والهیات وطبیعیات توفیق نیافت وتألیف‌باقی کتاب(ریاضیات : هیئت ـ هندسه ـ حساب ـ موسیقی) را بعدازاوشاگردان‌ابوعبید جوزجانی باترجمه از رسالات مختلف برعهده گرفت و از آنجمله موسیقی را از قسمت موسیقی کتاب‌الشفا ترجمه کرد . از این کتاب نسخ متعدد درتهران ومشهد ودر بعض کتابخانهای خصوصی ایران وهمچنین درکتابخانهای بیرون از ایران موجود وبعضی ازآنها حاوی همهٔ ابواب است . قسمت منطق والهیات وطبیعیات دانشنامه بسال ۱۳۰۹ در حیدرآباد بطبع رسید ودر طهران منطق والهیات این کتاب را آقای احمد

۱- طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۹ ۲ ـ دانشنامه ، چاپ تهران ۱۳۱۵شمسی ص ۱-۲ .

خراسانی بسال ۱۳۱۵ شمسی چاپ وطبع مابقی را بمجلد دوم حوالت کرده است .اهمیت دانشنامه علی‌الخصوص دراشتمال بربسیاری از اصطلاحات منطقی وفلسفی است مانند پهلو بجای ضلع وسه سو بجای مثلث وچندی بجای کمیت وچه چیزی بجای ماهیت وگویا بجای ناطق وجانور بجای حیوان وخواست بجای اراده وعلم برین بجای علم الهی وپذیرا بجای قابل ...

دیگراز کتب فارسی شیخ رسالهٔ نبضیهٔ اوست که بعداً درآن سخن خواهد رفت.

دیگر رسالهٔ معراجیه که بخواهش یکی از دوستان وبا اجازت « مجلس عالی علائی » نگاشت وشامل تأویل اصطلاحاتی است مانند روح القدس و وحی و کلام الله ونبوت و شریعت وبحث درموضوع معراج واثبات اینکه معراج روحانی است نه جسمانی . نسخ متعدد از این کتاب درایران و قاهره و استانبول موجود است وبعضی آنرا بشیخ‌اشراق شهاب‌الدین سهروردی نسبت داده اند . از این سه کتاب گذشته کتاب دیگری را بنام ظفرنامه بابوعلی نسبت داده اند که برای امیرسامانی نوح‌بن منصورنوشت ونسخ آن در کتابخانهای استانبول موجود است واگراین نسبت درست باشد کتاب مذکور ازجملهٔ نخستین کتابهای ابوعلی است .

کتابهای فارسی دیگری را هم بیوعلی نسبت داده‌اند که درصحت انتساب‌مستقیم غالب آنها بابن‌سینا شك‌است وگویا از کتب منسوب بدو ویا ترجمه‌هایی‌از کتب‌عربی وی باشد و ازآنجمله است :

کنوزالمعزمین که درنسخ موجود وهمچنین‌در کشف‌الظنون حاجی‌خلیفه‌بابوعلی نسبت داده شده است ولی چنانکه گفته‌ایم ظاهرا ترجمه ایست از رسالهٔ النیرنجیات . ازاین کتاب درتهران واستانبول نسخ متعدد موجود است .

دیگر شرح کتاب‌النفس ارسطو که اول آن چنین است : « همهٔ (؟) که آنچه دانای یونان ارسطاطالیس یاد کرد در کتاب نفس ، ابتدای نگارش اوست بدانکه . . . » وآخرآن چنین : «... وبیان کرد دانا در کتاب مابعدالطبیعة که اجرام سماوی‌عقل‌دارند وبرین حجتهای قوی وروشنی بنموده . تمام‌شد .» (۱) چنین بنظرمیرسد که این کتاب

۱ ـ مؤلفات ابن‌سینا ص ۱۴۹-۱۵۰

ترجمه‌یی ازتمام یا قسمتی ازشرح عربی ابوعلی‌بن سینا بر کتاب النفس ارسطو باشد. نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ احمد ثالث دراستانبول موجود است وبنا براشارهٔ بروکلمن بسال ۱۲۹۸ هجری درآستانه طبع شده (؟) .

از کتاب‌النفس (مقالة فی‌النفس ـ مبحث فی‌القوی‌النفسانیة) ابوعلی که قبلا از متن عربی آن سخن گفته‌ایم ترجمه‌یی بفارسی‌چنانکه دیده شد دردست است.از کتاب المبداء والمعاد ورسالةالمعاد نیز ترجمه هایی بفارسی ترتیب داده اند . از ترجمهٔ کتاب « حکمةالموت» نسخه‌یی در کتابخانهٔ اسعد استانبول موجود وبشیخ منسوبست که‌انشاء آن‌بانشاء شیخ نمیماند وچنین آغاز میشود : «باید دانستن که اول‌چیزی که بربندگان واجبست شناختن حق است جل وعلا که واحد وقدیم مطلق است ... » این‌نسخه بسال ۷۳۷ تحریرشد .

خطبه‌یی ازشیخ درتوحید دردست است که بدین‌کلمات شروع میشود : « سبحان‌ـ الملك‌القهار الاله‌الجبار لایدرکه الابصار ولایمثله‌الافکار . . .»این خطبه که بنا برآنچه قبلا گفته‌ایم‌به «خطبةالغراء» مشهورست بسال ٤۷۲ بخواهش بعضی از دوستان بدست عمربن ابراهیم خیام نیشابوری در اصفهان بفارسی در آمده ومتن عربی وترجمهٔ فارسی آن درشمارهٔ هشتم ازدورهٔ اول مجلهٔ شرق (مردادماه سال ۱۳۱۰شمسی) چاپ‌شده‌است.

رسالهٔ اثبات‌النبوة شیخ را نیز بفارسی گردانده اند . از ترجمهٔ فارسی این رساله نسخه‌یی در کتابخانهٔ نور عثمانیهٔ استانبول ونسخه‌یی در کتابخانهٔ مشهد است . نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد درصدر آن بابن سینا نسبت داده شده وآغاز آن چنین است : « سپاس خداوند آسمان وزمین وستایش دهندهٔ جان ودین را ودرود مر پیغمبر گزین را محمد مصطفی صلوات [الله] وسلامه علیه وآله ... »

رسالهٔ دیگری درحقیقت و کیفیت سلسلهٔ موجودات وتسلسل اسباب ومسببات بفارسی دردست وبابوعلی‌منسوب ودر کتابخانهٔ مشهد و کتابخانهٔ مدرسه سپهسالارموجود است ودرجزو سلسلهٔ انتشارات انجمن آثارملی بطبع رسیده .

رساله‌یی بنام قراضهٔ طبیعیات موجود وازآن نسخی باقی است که درآخر بعضی

نوشته شده لعله للشیخ الرئیس ابی‌علی‌بن‌سینا. در تتمة صوان‌الحکمة ذیل حال ابوسعد (ابوسعید) محمدبن‌محمدالغانمی آمده‌است که: «صنف کتاباً وسماه قراضة الطبیعیات»(۱). رسالات فارسی دیگری نیز درموضوعاتی غیر ازمسائل کلی فلسفه وحکمت بشیخ نسبت میدهند که درجای خود مذکورخواهد افتاد.

چنانکه دیده‌ایم بسیاری از کتب ورسالات شیخ چاپ شده وازبعض آنهامجموعه هایی ترتیب یافته است وازجملهٔ این مجموعه‌هاست:

* تسع رسائل که یکبار درهند بسال ۱۳۱۸ هجری وباردیگر دراستانبول بسال ۱۲۹۸ و سپس در قاهره بسال ۱۳۲۶ ازروی طبع استانبول چاپ شده. این رسائل نه گانه چنین است: ۱ـ عیون‌الحکمة ۲ـ الاجرام‌العلویة ۳ـ قوی‌النفس‌وادراك‌الانسان ٤ـ حدود وتعریفات ٥ـ اقسام‌العلوم‌العقلیة ٦ـ مسألة‌النبوة ۷ ـ الرسالة‌النیروزیة ۸ ـ رسالة‌العهد ۹ ـ رسالة‌الاخلاق.

** رسائل عرفانی ابوعلی‌الحسین‌بن عبدالله‌بن سینا شامل: ۱ ـ حی‌بن یقظان ۲ ـ سه نمط آخرازالاشارات والتنبیهات ۳ـ رسالة‌الطیر ٤ ـ رسالة فی‌العشق ٥ـ رسالة فی‌ماهیة‌الصلاة ٦ـ کتاب فی‌معنی‌الزیارة وکیفیة تاثیرها ۷ـ رسالة فی‌دفع‌الغم من‌الموت ۸ ـ رسالة‌القدر. این مجموعه را مهرن با توضیحات واضافات چاپ کرده است(۲)

*** جامع‌البدایع که بسال ۱۳۳٥ هجری درقاهره چاپ شده وشامل این رسائل ازابوعلی‌بن سیناست: ۱ـ رسالة فی‌الصلاة ۲ـ تفسیر الصمدیة ۳ـ بیان‌الهویة والالهیة والاحدیة وبیان معنی‌الصمدانیة وغیرذلك ٤ ـ تفسیر المعوذة الاولی ٥ ـ تفسیر المعوذة الثانیة ٦ـ رسالة‌الزیارة والدعاء ۷ـ رسالة الشفاءمن خوف‌الموت ۸ـ رسالة‌القضاءوالقدر ۹ـ رسالة فی‌العشق ۱۰ـ رساله حی‌بن یقظان ۱۱ـ رسالة‌الطیر ۱۲ـ رسالة اجوبة علی مسائل ابی‌الریحان‌البیرونی ۱۳ ـ رسالة تتضمن جواب‌الشیخ عن سؤال احمد السهیلی (قیام‌الارض وسط‌السماء).

---

۱ ـ تتمة صوان‌الحکمة ص ۱۰٤

۲ Traités mystiques d'Abou Ali al Hossain ben Abdallah ben Sina ou d'Avicenne, texte arabe avec l'explication en français, par M. A. F.Mehren, Leyde 1889 - 1899

☆☆☆☆ مجموعة‌الرسائل که درقاهره‌بسال ۱۳۲۸ چاپ شده و محتوی چند رساله و ازآنجمله رسائل ذیل از ابواعلی سیناست : ۱ـ علم‌الاخلاق۲ـ رسالةالعهد۳ـ القوی الانسانیة و ادرا کاتها٤ ـ اقسام العلوم العقلیة ٥ ـ رسالة سرالقدر ٦ ـ رسالة المبداء ۷ ـ رسالة الجواهر النفیس .

☆☆☆☆☆ مجموعهٔ «سبع‌رسائل» که‌درحیدرآبادد کن چاپ شده‌وشامل‌این رسالات است : ۱ ـ رسالة الفعل والانفعال ۲ ـ الرسالة العرشیة ۳ ـ السعادة والحجج العشرة ٤ـ فی‌الموسیقی٥ ـ فی البحث علی‌الذکر ٦ ـ فی‌سرالقدر ۷ ـ فی‌اسباب الرعد .

ازمابقی‌آثارابن‌سیناآنها که جداگانه ویادربعض‌مجموعه‌هامانند مجموعهٔ‌ارسطو عندالعرب‌ومجموعهٔ«رسالات سه گانه»چاپ‌اشتوتگارانتشاریافته‌پیش‌ازاین‌سخن گفته‌ایم وفعلا از تکرارآنهاخودداری‌میکنیم.

اهمیت ابن‌سینا در تاریخ فلسفهٔ اسلامی بسیاراست زیرا چنانکه دیده ایم تا عهد او هیچیك ازحکمای مسلمین نتوانستند تمامی اجزاء فلسفه را که درآن روزگار حکم دائرة المعارفی از همهٔ علوم معقول‌داشت درکتب متعدد و باسبك روشن بالتمام مورد بحث و تحقیق قرار دهند واونخستین و بزرگترین کسی است که ازعهدهٔ این‌کار برآمد . ازجانبی درکتب بزرگ فلسفی خود منطق وطبیعیات و ریاضیات والهیات را بنحوی که از راه ترجمهٔ کتب مختلف یونانیان بمسلمین رسیده وتاعهد ابوعلی بوسیلهٔ مؤلفین اسلامی دربسیاری از موارد با اصول دینی آنان نزدیکی یافته بود ، با انشائی روشن درکتب خویش مورد بحث قرار داد و از طرفی دیگر درمسائل مختلف که هر یك جداگانه قابل بحث بود ازمنطقیات گرفته تا خلقیات وتفسیرفلسفی‌آیات ومسائل عرفانی بتحریررسالاتی مبادرت ورزید واز این گذشته برای‌آنکه‌آراء و نظرهای خاص مشائین‌ازمشرقیین رادرمنطقیات‌وریاضیات وطبیعیات‌والهیات موردمطالعه قراردهدبتألیف کتاب معتبر خود حکمة المشرقیین دست زد . وی درشرح بعضی از کتب قدما خاصه ارسطو هم کتبی پرداخته و دربرخی ازآثارخویش مانند الانصاف بمقایسهٔ عقاید قدماء یونان واسکندریه با حکمای مشرق توجه کرده‌است . درهمان حال که این مرددانشمند پرکار پیاپی بتألیف وتدوین کتب خود مشغول بود رسالات متعدد و نامه های بسیاردر

رفع اشکال ویا پاسخ بسؤالات معاصرین خویش مینگاشت و گاه شبهای خود را تا تیغ آفتاب دراین‌کارها بسرمیآورد .

بنابراین مقدمات نباید پنداشت که ابن‌سینا تنها بروش خاصی از فلاسفهٔ قدیم مقید بود . وی هرچه از قدماء پسندید وبراو ثابت شد در روش خود گنجاند وبا همهٔ تعلق خود بارسطو وپیروان او ازتأثیر افلاطونیان جدید نیز بر کنارنماند وازفارابی هم درمنطق بحد بعیدی پیروی کرده ودرنظریهٔ معرفت وهمچنین درکلیات مسائل الهیات تحت تأثیر اوقرار گرفته است .

براثر اهمیتی کـه فلسفهٔ ابن سینا از قدیم الایام یافته بود چنانکه دیده ایم اختصاراتی از بعض کتب اوترتیب داده شد وازجملهٔ این تلخیص‌ها که از اقوال وآراء فلسفی ابوعلی‌سینا درمنطق وطبیعیات والهیات شد، بدست شهرستانی است(۱) .

ابن‌سینا درتکمیل وتوضیح منطق ارسطو مرتبتی بزرگ دارد . زیرا ابوعلی با علاقه‌یی که ببحثهای منظم درمسائل‌داشت وبا توجهی که بتنظیم مباحث مختلف‌فلسفه میکرد توانست درمنطق نیز نظم وترتیب کاملی ایجاد کند ودراین راه ازهمهٔ متقدمین پیشی جوید . مهمترین‌کاری که ابوعلی درتحکیم بنیان منطق کرد آراستن آن درچشم مسلمین بود بنحوی که درهمهٔ علوم‌بتوان ازآن فایده برد. وی این‌علم رابمنزلهٔ‌ترازویی معرفی کرد که برای سختن هردانشی بکار رود وآلتی که ذهن را ازخطا واشتباه‌درآنچه تصور وتصدیق میکنیم بازدارد و وسایلی بدست دهد وطریقی ارائه کند که مارادروصول بحق یاوری نماید .

بنابراین علم منطق درهر دانشی بکار میآید ودر فلسفه حکم مدخلی دارد که برای کسانی که آمادهٔ فهم آن دانش نیستند و یا ازعهدهٔ تفکر درست برنمیآیند ضرور است اما کسانی که طبعاً از عهدهٔ این کار برآیند ممکن است از علم منطق بی‌نیاز باشند چنانکه صاحب طبع سلیم وذوق مستقیم از فرا گـرفتن علم عروض و بدوی قح از آموختن علم نحومستغنی است . منطق درنظر ابن‌سینا مجرد ازماده است

۱ ـ الملل والاهواء والنحل چاپ تهران ص ۲۲۰ ـ ۲۷۰

بخلاف علم طبیعی که موضوع آن هم درخارج محتاج بماده‌است وهم در ذهن. منطق یك فن نظری است که حد (تعریف) وقیاس صحیح (برهان) را بما می‌شناساند ومعلوم میدارد که آنها از چه صور ومواد ترکیب شده است . وضع حدود (تعریفات) برای اشیاء مقتضی معرفت جوهر وماهیت آنهاست چنانکه برای آوردن حد کامل هر شیء ذکر ذات وجنس وفصل وماهیت آن نیز لازم است تا صفت جامع ومانع بدان بخشد . موضوع علم منطق اقامهٔ برهان وحجتست واقامهٔ برهان وحجت میسر نیست مگر با قضایا ، وعناصر اصلی قضیه تصدیق وتصور است که دو گونه ازعلم (معرفت) میباشند . تصور ادراك ساده وبدون حکم بنفی یا باثبات است وتصدیق ادراك امری وحکم بنفی یا باثبات نسبت بآن ، وهریك از این دو بردو قسم است اولی ومکتسب . تصور مکتسب بوسیلهٔ حد وآنچه بدان ماند حاصل شود وتصدیق مکتسب بقیاس وهرچه جای آنرا گیرد وحد وقیاس که معلومات بدانها حاصل گردد از راه فکر بدست آید وهریك از آنها یا حقیقی است ویا نزدیك‌بدان وباندازهٔ آن نافع است ویا باطل ومشتبه باحقیقی. فطرت انسانی برای تمیز این اصناف از یکدیگر کافی نیست مگر آنکه مؤید بتأیید الهی باشد . پس ناظردرعلوم را ازداشتن آلتی‌قانونی که اورا از گمراهی درفکربازدارد گزیری نیست وهمین خود غرض ازعلم منطق است . هریك ازحد وقیاس بنحومعدودی ازمعانی معقوله تألیف شده وازمواد وصوری پدید آمده است وبوسیلهٔ منطق است که میتوان دریافت که مواد وصور تعریف وبرهان چیست وحد صحیح وبرهان‌استواری که ما را بیقین بکشاند یا ایهامی که بحالتی نظیریقین وایهامی که بظن غالب وایهامی که بمغالطه وجهل‌بینجامد کدامست، واین فائدهٔ علم منطق است .

ابن سینا درجمیع ابواب حکمت نظری وعملی [1] دارای تألیف ونظرهای مهم

---

۱ — این تقسیم باعتبار انقسام موجودات صورت گرفته است . موجودات دو قسمند نخست آنها که وجودشان موقوف برحرکات ارادی افراد بشر نباشد دوم آنهاکه وجودشان بتصرف وتدبیر آنان بازبسته‌باشد . علمی راکه در دستهٔ اول موجودات بحث‌کند حکمت نظری وآنراکه دردستهٔ دوم تحقیق نمایند حکمت عملی خوانند . حکمت نظری بردوقسم است اول علم بآنچه مخالطت ماده شرط وجود آن نیست یعنی موضوع علم مابعد الطبیعه،دوم آنچه مخالطت

بقیه درحاشیهٔ صفحه ۲۳۹

است . منظوز غائی از حکمت عملی درنظر بوعلی وصول بخیر است ونتیجهٔ نهائی ازحکمت نظری رسیدن بحقیقت احوال اعیان موجودات . درحکمت نظری ریاضیات را علی‌الرسم منقسم میدارد به چهار قسم : علم العدد و علم الهندسة و علم الهیئة وعلم موسیقی ، وطبیعیات والهیات را دو علم مربوط و وابستهٔ بیکدیگر دربسیاری ازمسائل قرار میدهد .

ماده شرط وجود آنست وآن خود بر دو دسته است : یا تعقل وتصور آن با اعتبار مخالطت ماده همراه است وآن موضوع علم طبیعی است،ویا تعقل‌وتصور آن با اعتبار مخالطت ماده‌همراه نیست وآن موضوع علم ریاضی است . هریك ازسه علم ریاضی وطبیعی ومابعدالطبیعه‌خود بشعب وفروعی منقسم میگردد : اصول علم ریاضی چهار است : علم هندسه‌که معرفت مقادیر و احکام ولواحق آنست، علم عددکه معرفت اعداد وخواص‌آن میباشد ، علم نجوم که‌معرفت‌اختلاف‌اوضاع اجرام علوی بنسبت با یکدیگر وبا اجرام سفلی ومقادیر حرکات واجرام وابعاد آنهاست ، علم تألیف‌که معرفت نسب مؤلفه واحوال آنست وچون درمعرفت اصوات وآهنگها بکارمیرود آنرا علم موسیقی هم میگویند . علم ریاضی فروعی نیز دارد مانند علم مناظر ومرایا وعلم‌جبرومقابله وعلم جراثقال ونیرنجات و جز آن . — اصول علم طبیعی هشت است : علم‌السماع الطبیعی در معرفت مبادی متغیرات ازقبیل زمان ومکان وحرکت وسکون ونهایت ولانهایت وجزآن، السماء والعالم درمعرفت اجسام بسیطه ومرکبه واحکام بسایط علوی وسفلی، الکون والفساد درمعرفت ارکان وعناصر وتبدل صور برمادهٔ مشترکه ، الآثار العلویه در معرفت علل حدوث حوادث جوی وارضی . علم معادن درمعرفت مرکبات وکیفیت ترکیب آنها،علم نبات در معرفت اجسام نامیه ونفوس قوای نباتی ، علم حیوان درمعرفت احوال نفس ناطقهٔ انسانی وکیفیت تدبیر آن درجسم . ازفروع علم طبیعی علم طب وعلم احکام نجوم وعلم فلاحت وامثال آنها را باید شمرد . ـ اصول علم مابعدالطبیعه دو است : علم الهی درمعرفت واجب وعقول ونفوس ، فلسفهٔ اولی در معرفت امورکلی احوال موجودات مانند وحدت وکثرت و وجوب وامکان وحدوث وقدم ومانند آنها . از فروع این علم معرفت نبوت وامامت ومعاد است .

اما موضوع حکمت عملی علم بمصالح حرکات ارادی وافعال صناعی انسان بروجهی است که بنظام احوال معاد ومعاش بینجامد وبرای وصول بکمال انسانیت بکار آید وآن هم بردوقسم است یکی آنکه بهرنفسی بانفراد راجع است (موضوع علم تهذیب نفس یا تهذیب‌اخلاق)ودیگر آنکه‌راجع بجماعتی بالاشتراك‌باشد. نوع دوم بدوقسم منقسم میگردد: نخست آنکه‌راجع‌بجماعتی باشدکه درمنزل وخانه مشارکت دارند (علم تدبیر منزل) ودوم آنکه راجع بجماعتی باشدکه در شهر و ولایت ومملکتی شرکت دارند (علم سیاست مدن) . این هرسه علم ازمقولهٔ آداب و رسوم وضعی است اما آنچه بمقتضای رأی‌کسی‌که مؤید بتأیید الهی است پدید آمده‌باشد، آنرانوامیس الهی گویند .

موضوع علم طبیعی اجسام موجود با توجه بتغییرات وتبدلات ودقت در انحاء حرکت وسکون آنها ومباحث اساسی آن اجسام وعالم ونفس با توجه بتمام احوال آنها میباشد . درتمام مباحث علوم طبیعی دنبالهٔکارهای ارسطو را گرفته و کوشیده است که مسائل مورد بحث ومذاکرهٔ او را بمیان آورد وتقسیم علم طبیعی را هم بر همین زمینه انجام داده است . وی در بحث های طبیعی خود از اخس مراحل وجود تا اعلی درجات آنرا در موجودات ازمد نظر تحقیق میگذراند واز ماده تا نفس ناطقه همه را مورد بحث قرارمیدهد واین مطالب گوناگون رادرهشت مبحث میآورد. امورعامهٔاجسام را مانند ماده و صورت وحرکت ومکان و زمان در قسمت السماع الطبیعی، و احوال اجسامی راکه ارکان عالمند مانند سماوات وعناصر اربعه در قسمت السماءوالعالم، وموضوعاتی چون کون وفساد وتولید ونشو را در مبحث الکون والفساد،واحوال عناصر اربعه وقوانین عامهٔ آن از قبیل حرکات وتخلخل وتکاثف خاصه آنها را که مربوط است بباران وشهب و رعد وبرق وهاله وباد وزلزله ودریاهاو کوههاجداگانه مطالعه می کندتا با کتاب الآثارالعلویهٔارسطوساز گار باشد ،آنگاه معادن راچنانکه باز درالآثارالعلویهٔارسطو آمده ،ونبات را بنحوی که با کتاب النبات ارسطو همساز باشد،وطبایع حیوانات را بقسمی که در کتاب الحیوان بیان شده بود مورد مطالعه قرار میدهد،سپس مانند ارسطو که بحث درنفس را آخرین مرحلهٔ مباحث طبیعی دانسته بود بتحقیق درمعرفت نفس وقوای دراکهٔ حیوانات وانسان واینکه نفس آدمی بفنای جسم ازمیان نمیرودوجوهری روحانی والهی است اختصاص میدهد ، ودرمجموعهٔ آثار خویش فروع این علم را مانند طب وتعبیر و کیمیا وغیره تحت مطالعه وتحقیق درمی آورد .

موضوع علم الهی وجود مطلق ولواحقی است که لذاته دارد وهمچنین مبادی آن . نهایت این علم ودنبالهٔ بحث آن درسایر علوم است ومبادی سایر علوم را نیز باید درالهیات جست . مسائلی که دراین علم مورد نظر است اقسام وجود یعنی واحد و کثیر ولواحق آن وعلت و معلول وقدیم و حادث وتام و ناقص وفعل وقوه و تحقیق مقولات عشر میباشد. کلمهٔ الهیات واطلاق آن بر علم مابعدالطبیعة تعبیری جدیدتر از دورهٔ

ارسطو واز موضوعات پیشوایان فلاسفهٔ اسکندرانی است . اینان هنگامی که برخی از آراء فلوطین را بارسطو منسوب میداشتند و کتاب اثولوجیارا، که مأخوذ از تاسوعات فیلسوف اخیرالذکر است، بنام ارسطو ترتیب میدادند این نام را برای علم مابعدالطبیعة بوجود آوردند واین اسم با اسم مابعد الطبیعه وماوراءالطبیعه وحکمت اولی وعلم برین همه برای یك مفهوم بکارمیرفتند که دونوع ازمواضیع را شامل است :

اول مبادی عامهٔ وجود مانند وحدت و کثرت وعلت ومعلول وقوه وحرکت ومبادی علوم مختلفی ازقبیل مبادی طبیعیات وریاضیات وغیره وچنانست که میتوانیم این قسمت ازعلم مابعدالطبیعه را « علم وجود مطلق» بنامیم .

دوم نظر درحقیقت واجب الوجود واثبات ربوبیت وصفات ودلایل خلق وابداع وتحقیق در وحی وملك و ربط حوادث عالم باراده وقدرت واختیار واظهار عنایت الهی بافراد ومطالعه در امر معاد وحساب وثواب وعقاب و مطالعه در موضوع نفس و کیفیت حلول آن در بدن وخلود آن . این مباحث اخیر جملگی متأخر از فلسفهٔ ارسطو واز مبدعات اسکندرانیان است که بوسیلهٔ علمای سریانی بمسلمین رسید .

مفهوم وجود شامل سراسر موجودات است. منتهی کلی تشکیکی است چه در بعضی از اصناف موجودات قوت آن بیشتر ودر برخی کمتر است . این مفهوم اشهر از آن است که حد ورسمی برای آن قائل شد وچون مبداء هر چیزی است شرح آن میسر نیست بلکه صورت آن بلاواسطه درنفس تقوم می‌یابد وبعبارت دیگر مفهوم وجود از مفاهیم ضروری وبدیهی است . وجود چه درنفس وچه در اشیاء عین شیء است وبنا براین عدم نیست وتصور عدم آن هم ممکن نیست . وجود بدونوع واجب وممکن تقسیم میشود . واجب آنست که هرگاه ذات آن بتنهایی فرض شود وجود آن واجب گردد یعنی بالذات وبالضرورة موجود است . ممکن آنست که با اعتبارذات آن وجودش واجب نگردد وتصور عدم و وجود آن محال نباشد وبعبارت دیگر دروجود وعدم آن ضرورتی متصور نیست . موجودات منقسم بجوهر وعرض، بواحد و کثیر، بقدیم وحادث ، بعلت ومعلول، بتام وناقص ، بفعل وقوه میگردند . هر وجودی که معلول بعلت ومبتدی بابتداء زمانی باشد حادث است والاقدیم ، وقدیم خود بقدیم بالذات که وجود آن مسبوق بعلت نباشد

وقدیم بالزمان که وجود آن مسبوق بزمان نباشد تقسیم میشود . عالم قدیم بالزمان است زیرا بالذات متأخر از وجود واجب ومعلول آنست لیکن تأخر آن از صانع تأخر ذهنی است زیرا وجود علت ضرورة وبدون فاصلهٔ زمانی مقتضی وجود معلول است . اشیاء محدث همان اعیان اشیاء موجود درعالمند وهر محدث درمقام تحقق محتاج بعلتی است. علل برچهار نوع مادی وصوری وفاعلی وغائی منقسم میگردد وچون ممکن نیست الی غیرالنهایه امتداد یابد (زیرا این امتداد مستلزم دور وتسلسل است) پس ناگزیر باید بیك علت نهائی منتهی گردد که ماهیت او عین وجود او باشد وچنین علتی البته نمیتواند معدوم باشد زیرا مبداء هر وجود است . این علة العلل باری تعالی است که : معلول غیر نیست ، قدیم بالذات است ، وجود او ضروری است ، بسیط و کامل است وممکن نیست که غیر از خود او سببی برای وی تصور کرد یا برای ذات او وجود مبادی واسبابی لازم باشد وازحالی بحالی برای وصول بکمال منتقل گردد ، برای او ارادهٔ منتظر وعلم منتظر و کمال منتظر وجود ندارد ، خیر محض است و کمال محض، واحد از جهت تمامیت وجود است و واحد از جهت اینکه حدی برای آن نیست و واحد ازجهت آنکه منقسم بکم ویا بمبادی مقومه ویا باجزاء حد نمیباشد ونمیتوان دو واجب الوجود تصور کرد یعنی نمیتوان برای او شریکی قائل شد وشریك باری ممتنع الوجود است . واجب الوجود عقل محض وعاقل برذات خود ومعقول ذات خویش است . ذات خود واشیاء وصفات ایجابی وسلبی خود را تعقل میکند بی آنکه این تعقل سبب کثرت دروی یا در کیفیت صدور افعال ازو گردد . عشق و عاشق و معشوق ولذیذ ومتلذذ است . اما علم باریتعالی علم بر کلیات میباشد ، درنظر ارسطو خالق تنها برذات خود علم دارد لیکن درنظر ابن سینا این علم از ذات منحصر خالق تجاوز میکند وبکلیات واسباب ومبادی هم میرسد امانه براجزاء .بدین معنی که متغیرات موجودات وکائنات فاسده را با تغییرات آنها تعقل نمی کند چه دراینصورت لازم میآید که یکبار آنهارا بصورت موجود ویکبار بصورت معدوم تعقل کند ودرنتیجه متغیر الذات باشد. پس واجب الوجود هرچیرزا برنحوفعلی کلی تعقل می کند. باوجوداین استدلال ابن سینا برای آنکه خودرا بیشتر بمبانی اسلام نزدیك کند آخردچار تناقضی شده ورضا داده است که: معذلك هیچیك ازاشخاص اشیاء و«مثقال ذرة فی السموات ولافی الارض» ازخالق مکتوم نیست

یعنی آخر کار با ینجارسید که خداوند برهمه چیزعلم‌دارد واین‌تناقض‌را بدین گونه‌توجیه کرده است که چون خالق ذات خودرا تعقل کرد وعلم یافت که مبداء هرموجودی‌است براوایل موجودات وآنچه ازآنها بوجود میآید نیزعلم دارد وچون تمام این‌اشیاءبامور جزئیه منجرمیگردند پس وجوداول که ازاسباب آنها آگاهست ضرورة نتایج ومعلولات آنها را هم با فواصل زمانی که میان‌آنهاست یاآنچه را که ازمعاودتها وتکرارها دراین امورحاصل شود هم میشناسد وبعبارت دیگر خداوند مدرك امور جزئی است از حیث آنکه‌کلی است . قدرت وارادهٔ واجب‌الوجود مغایر با عملش نیست بلکه قدرت اوهمان علم برذات او وبرکل است . صانع واحد است یعنی تقسیم بکم یا قول وشرکت با شریك ازاو مسلوب‌است ، اول است یعنی حدوث ازوی مسلوب است، مرید است یعنی مبداء نظام خیر کلی است ، جواد است وجود اوهمان علم واراده وقدرت اوست ، صفات او یا اضافیهٔ محض ویا سلبیهٔ محض ویا مؤلف از اضافی وسلبی است و وجود هیچیك ازاین صفات سبب تکثر درذات اونیست زیرا هیچیك ازاین صفات زائد برذات نیست وچون واجب‌الوجود ومبداء هرموجوداست، هرچه صدور آن ازوی‌جائزباشد بالضروره صادر میشود .

تمام حوادث عالم بنا برقوانین سابق ازلی که صانع ایجادکرده اتفاق میافتد و همهٔ حرکات کلی تابع این نظام خاص است . هر کس درنظام عالم تأمل کند درمی‌یابد که‌صانع مدبر حکیم آنرا مقرون بخیر وعنایت ازلی ایجادکرده است . عنایت ازلی آنست که وجود اول لذاته عالم برایجاد نظام خیرولذاته علت خیر وکمال بحسب‌امکان است . نظام خیر را ببلیغ‌ترین وجهی دریافت وآنچه را نظام وخیر دانست از او بوجه اتم فیضان کرد . خیر درقضاء الهی دخول بالذات دارد نه بالعرض وشر برعکس آن و دارای وجود خاصی است مثلاً گاه برجهل و گاه برالم وغم و گاه برشرك وظلم اطلاق میشود وبالجمله شربا لذات عدم است‌اما نه هرعدم بلکه فقدان مقتضای کمالی طبیعت چیزی است یعنی آنکه شیء فاقد یکی از کمالیات خود گردد . شرمطلق یا شری که بکلی فاقد خیر باشد یا شری که بر خیر غالب ویا مساوی آن باشد وجود ندارد بلکه

عکس این حالت بیشترمصداق دارد . با این شرح معلوم میشود که شر امری وجودی نیست بلکه عدمی ونتیجهٔ نقصان خیر وامری عرضی واضافی ونقصان کمال در صفات وجودی اشیاء است وبالنتیجه باشیائی تعلق میگیرد که طبعاً استعداد تغیر وتبدل وحدثان داشته باشند ، یعنی درماده ، واین ماده که درمعرض شر است مادهٔ عنصری مادون فلك قمر وحتی محصور در اشخاص وانواع خاصی دون اشخاص وانواع دیگر است و اشخاص وانواع هم دائماً درمعرض شر قرارنمیگیرند بلکه این حال گاه درآنها حاصل میگردد پس ماده علت شر وشر محدود است زیرا خلقت عالم ازطرف صانع با ارادهٔ خیر ونظام خیر همراه بود .

چون واجب‌الوجود بذاته ازجمیع جهات واحد است جایز نیست که از او جز واحد صادرشود چه هر گاه ازاو دوشیء متباین درذات وحقیقت صادر گردد ناگزیر از دوجهت مختلف خواهند بود و اگر این دوجهت لازمهٔ ذات او باشند مستلزم انقسام ذات وی میگردندواین باطل است . پس موجودی که ازواحد اول صادرشدواحدبالعدد است وذات وماهیت آن وحدتست وماده در آن نیست وهر ذات که ماده درآن نباشد عقل است . این معلول اول ممکن‌الوجودبالذات و واجب‌الوجود بالاول است.وجوب وجود او ازآن‌جهت است که او عقل است وذات خود را درك میکند و وجود اول را هم ضرورة درك مینماید وهمین علم بروجود اول وذات خود سبب کثرت اضافی است اما این کثرت‌ازناحیهٔ وجود اول نیست‌زیرااین‌ازلوازم‌امکان‌است وامکان‌وجود او بذات اوست نه‌بسبب وجوداول‌وبالعکس‌وجوب وجود اوازوجود اول‌میباشد.اگراین کثرت نمیبود صدور کثیراز اوجایز نبود ودرتمام مراحل وحدات صادر می گشت‌وبا این شرح وجود جسم امکان نداشت . چون عقل اول بروجود اول علم دارد ضرورة از او عقلی که تحت آن واقع است صادر شد واز آن بابت که برذات خود علم دارد صورت فلك وکمال آن‌یعنی نفس فلك اعلی (اول) ازاوپدیدآمد وبهمین ترتیب تکثردرموجودات استمراریافت واز هر عقل عقلی ونفسی وفلکی وجرمی از افلاك صادر گشت تا بعقل فعال که مدبرنفوس ما وعالم‌مادون کرهٔ قمراست منتهی‌شد.هرجرمی‌ازافلاك معلول‌عقلی

ازعقول است وهیچیك ازاجرام نمیتواندعلت وجود جرمی دیگر گردیده باشدزیراجرم ازآن بابت که‌جرم‌است مرکب‌ازماده(هیولی)وصورت‌است واگرعلت‌جرمی‌دیگر گردد باید بمشارکت ماده باشد وحال آنکه ماده را طبیعتی عدمی است‌وطبیعت‌عدمی‌نمیتواند مبداء وجود شود . بعدازاتمام عدد کرات سماوی وجوداسطقسات لازم شد وچون‌اجسام اسطقسیه ازکائنات فاسده هستند لازم‌است که‌مبادی آنها متغیر باشدوازینروی آنچه‌عقل محض باشد سبب وجود آن نمیتواند بود وچون آنهارا مادهٔ مشترك وصورمختلف است باید اختلاف صورآنها ازچیزی باشد که اختلاف دراحوال افلاك ازآن‌پدیدآیدواتفاق مادهٔ آنها درچیزی که اتفاق دراحوال افلاك ازآن حاصل گردد، اتفاق درطبیعت افلاك مقتضی وجود ماده واختلاف درانواع حرکات آنها مقتضی آمادگی ماده برای‌قبول صور مختلف میباشد.ازماده کدازعناصر آسمانی‌افاضه میشودعناصراربعه‌حاصل میگردد وآنها ازحیث سبکی‌وسنگینی‌بایکدیگراختلاف‌دارند. آنکه مطلقاسبك‌باشدمیل‌او ببالاست‌و آنکه مطلقاسنگین‌میل‌او بپایین‌وآنچه‌خفیف‌وثقیل‌بالاضافه‌است‌میان‌آن دوقرارمیگیرد وبدین طریق‌بعدازکرهٔ ماه بترتیب کرهٔ اثیروکرهٔ هوا وکرهٔ آب وکرهٔ‌خاك‌قراریافته. وجود مرکبات عناصر بتوسط حرکات سماوی صورت گرفته است . جسم مرکب است از ماده وصورت جسمیه . صورت در مرتبهٔ وجود بر ماده مقدم وممتد در جهات ثلاث ومتصل واحد است وبرای آنکه قابلیت انفصال یابد مقارنهٔ آن با هیولی ضروری است. جسم بنابرکلیت خود مشترك نیست وهرحرکت جسم بالطبع نتیجهٔ حالتی غیر طبیعی ومفارق از طبع آن میباشد واین حالت غیر طبیعی یا درکیف است ویا درکم ویا در مکان ویا دروضع ویا درمقولهٔ دیگری ازمقولات وعلت درتجدد حرکتی بعد ازحرکت تجدد این حالت غیرطبیعی وبمقدار بعد ازنهایت است وچون چنین باشدحرکت‌اجسام ازروی طبع نمیتواند مستدیر باشد .

حرکت تبدیل حالتی‌درجسم‌است که‌تدریجاً برسبیل توجه‌بسوی چیزی وامری ووصول بدان بالقوه‌یا بالفعل‌صورت گیرد وبهمین‌سبب‌قابل‌زیاده ونقصان‌ووجودآن‌همواره بین قوهٔ محض وفعل‌محض میباشد وچون حرکت‌جسم همیشه متوجه وصول بهدفی‌است پس کمالی برای آن محسوب میگردد. حرکت درکم وکیف واین ووضع وملك واقع

میشود. سکون امری عدمی یعنی عدم حرکت است. هر حرکت که در جسم صورت گیرد نتیجهٔ علت محرکه ییست و این علت معنی زائدی بر هیولی جسمیه و صورت آن است و این معنی یا در جسم است و یا مفارق از آن، در صورت اول جسم را متحرك لذاته گویند که خود بمتحرك باختیار و متحرك بطبع منقسم میگردد و متحرك بطبع اگر در حال طبیعی باشد حرکتی نخواهد داشت مگر آنکه طبیعت دچار فساد شده باشد و بخواهد بحال اصلی خود باز گردد و چون این معنی حاصل شود حرکت منقطع میگردد.

پس مقدار حرکت متناسب است با مقدار بعد از حالت طبیعی و غایت. این حرکت اگر در مکان صورت گیرد باید مستقیم باشد زیرا هر میل طبیعی خواهان نزدیکترین مسافت یعنی خط مستقیم است. پس حرکت مستدیر طبیعی نیست بلکه ممکن است طبعی و نتیجهٔ میل و اراده باشد و از اینروی فلك که دارای حرکت مستدیر میباشد متحرك بالطبع است. از طرفی دیگر میدانیم که برای هر حرکت مبداء قریبی لازم است. مبداء قریب حرکت مستدیر فلکی نفس فلکی است که کمال جسم فلکی و صورت آن میباشد. این نفس فلکی اگر از هر حیث قائم بذات خود بود میبایست عقل محض باشد و تغیر و تبدلی حاصل نکند و مخالط با قوه نشود، پس نسبت نفس فلکی مثل نسبت نفس حیوانی بما ست با این تفاوت که او میتواند تعقلی مشوب بماده کند، مانند عقل علمی که در ما ست و محرك اول آن غیر مادی است و حرکت آن نتیجهٔ قوه یی غیر متناهی میباشد، البته قوهٔ نفس متناهی است لیکن بسبب علم بر عقل اول نور آن دائماً بر نفس فیضان میکند و بدین سبب دارای قوهٔ غیر متناهی میگردد و در نتیجه حرکت مستدیرهٔ افلاك نیز غیر متناهی است. با این شرح معلوم میشود که فلك متحرك بالطبع و متحرك بالنفس و متحرك بقوهٔ عقلیهٔ غیر متناهیه و هر حرکتی از دیگری ممتاز است. محرك اولی برای مجموع سماوات واحد است و برای هریك از کرات آسمانی هم متحرکی قریب که مختص بدان است یعنی نفس محرکی وجود دارد. این نفس محرك فلکی تعقل خیر میکند و اورا بسبب جسم تخیل و تصور جزئیات و ارادهٔ بدانهاست و این خود مستلزم حرکات مادون آن میباشد تا آنکه منتهی بحرکت فلکی گردد که پیش از کرهٔ ارض است، یعنی ماه، و مدبر آن عقل فعال میباشد.

از حرکات سماوی حرکات عناصر برمثال تناسب حرکات افلاك ، حاصل میشود واین حرکات مواد عناصر را مستعد قبول فیض ازعقل فعال مینماید وصور آنها را برحسب استعداد بدیشان می‌بخشد .

ابن‌سینا بامطالعه درسرعت وبطؤحرکت اشیاء ومقایسهٔ آنها بمفهوم‌زمان‌میرسد وبعبارت دیگر نزد او زمان مقدار حرکت است . زمان محدث بحدوث زمانی نیست چنانکه زمان براو مقدم باشد بلکه حدوث آن حدوث ابداعی است یعنی تنها مبدع آن برآن سابق است وحال آنکه رازی چنانکه دیده ایم بقدم آن معتقد بود . زمان متصل و واحدش «آن» است وبسبب خاصیت اتصال که درآن وجود دارد ابوعلی آنرا وصف حرکت مستدیرفلك که آنهم متصل میباشد گرفته است .

مکان خاص جسم وآنست که محیط برجسم وحاوی متمکن وهنگام حرکت مفارق از آن باشد . مکان نه هیولی است ونه صورت ونه ابعادی که مجرد از ماده وقائم بجسم متمکن باشد وخلاء هم نیست زیرا ابوعلی وجود خلاء را نفی می کند .

ابن سینا بحث درنفس را نیز درقسم‌طبیعیات‌پیش میآورد .نفس کمال‌اول هرجسم طبیعی آلی است و بنفس نباتی وحیوانی وانسانی منقسم میشود . نفس نباتی را سه قوه است : غاذیه که کار آن استحالهٔ جسمی دیگر است بمشابهت جسم خویش تا بدل مایتحلل قرار گیرد ، منمیه که کار آن افزودن برجسم خویش است درجهات سه گانه تا بغایت کمال رسد . مولده که عمل آن گرفتن چیزیست ازجسم‌خویش که‌بالقوه مانند آن باشد وبا انفعال ازافعال اومانند آن جسم گردد .

نفس حیوانی دارای دوقوهٔ محرکه ومدرکه است . از قوهٔ محرکه جنبش جسم تولید میشود وآن یا قوهٔ محرکهٔ باعثه است که چون بخیال درآید باعث توجه جسم بچیزی (شهوانیه) ویا فرار ازآن (غضبیه) میگردد ویا قوهٔ محرکهٔ عامله (فاعله) که دراعصاب وعضلات قراردارد وآنها را بحرکت درمیآورد . قوهٔ مدرکه خود بر دو قسم میشود یکی آنکه دریافتن آن از بیرون باشد وازپنج حس بینایی (باصره) وشنوایی (سامعه) وبویایی (شامه) وچشش (ذائقه) وبساوایی (لامسه) تشکیل میشود ودیگر

آنکه دریافتن آن ازدرون باشد وبعضی ازآنها صورت محسوسات را درك‌می کندوبعضی معانی محسوسات را . صور محسوسات را نخست حواس درك می کنند وسپس بدماغ میرسانند مثلاوقتی گوسفند گرگی را ببیند نخست شکل وهیأت ورنگ آنرا ازطریق حواس درمی‌یابد وبا تطبیق صفات آن برصفات گرگ درمی‌یابد که آن گرگ است ودرهمین حال مطلب دیگری را هم درك میکند وآن ترس از گرگ وفرارازآنست.این ادراك اخیرازطریق‌حواس نمی‌آید بلکه بیاری قوای باطنه حاصل‌میشود .مراکزقوای مختلف ادراك مانند حس مشترك وخیال وقوهٔ مصوره و وهمیه وحافظه را ابن‌سینا در تجاویف دماغ تعیین می کند . قوهٔ حس‌مشترك یا بنطاسیا[۱] درتجویف‌اول‌قسمت‌پیشین دماغ قراردارد وکلیهٔ صور منطبق درحواس خمس بآن میرسد وبیاری همین حس است که مثلاً با رؤیت چیزی مزهٔ آنرا درمی‌یابیم . محل قوهٔ خیال ومصوره درآخرتجویف مقدم دماغ است وآنچه را حس مشترك بذیرفت حفظ می کند چنانکه بعد از غیبت محسوسات درآن باقی بماند . قوهٔ متخیله (درنفس حیوانی) یا مفکره (درنفس انسانی) درتجویف میانین دماغ قراردارد وکارش آنست که بحسب اختیار از آنچه در قوهٔ خیال است‌بعضی‌را با بعضی‌ترکیب کندویا برخی را ازبرخی‌جداسازد.قوهٔ وهمیه‌درآخرتجویف میانین دماغ واقع است ومعانی غیر محسوسه راکه در محسوسات جزویه واقع است درمی‌یابد مانند قوه‌یی که گرگ را مهروب‌عنه وطفل را معطوف‌علیه تشخیص میدهد . قوهٔ حافظهٔ ذاکره در واپسین تجویف دماغ واقع است وآنچه را قوهٔ وهمیه ازمعانی‌غیر محسوسه درمحسوسات درك کرد نگاه میدارد .

سومین قسم نفس نفس ناطقه یا نفس انسانی است که کاملترین نوع آن میباشد. در موجودات عقلی اولین مرتبه را عقل اول حائز است وآخرین مرتبه را نفس ناطقه که خاص انسان است . نفس ناطقه چون افعال فکری را تعقل وامور کلی را ادراك میکند کمال اول‌جسم‌طبیعیهٔ‌عضویه‌است ، انسان مانند نبات وحیوان بیاری قوای غاذیه ونامیه که سبب بقای نوع میباشد بالاراده حرکت میکند وبواسطهٔ عقل کلیات‌راادراك

۱- Phantasia

وبیاری آنها معانی جزئی را استنباط مینماید ، این قوا در انسان همه منبعث از نفس انسانیند ونفس انسانی یا نفس ناطقه کمال اول جسم انسانی است واو جوهری است که نه جسم است ونه قائم بجسم . قوای نفس ناطقه بد عاملد وعالمد تقسیم میشود که هردو را عقل هم مینامند . قوهٔ عاملد (عقل عملی) مبداء محرك بدن انسان بکارهای جزئی خاص مثل گریه و رؤیت و خجلت و تمیز آنها از یکدیگر و شناختن اوقات آنهاست، ویا تحریك بدنست باجراء صناعات خاص مثل طب و نجاری ونوشتن وجز آن ونیز حکم نسبت باعمال بشر ونمیز نیك وبد آنها با همین قوه است مانند ادراك زشتی دروغ ونیکی احسان . قوهٔ عالمد (عقل نظری) قوه ییست که برای ادراك صور مجرد ومعانی مطلق واکتساب آنها بکار رود بنحوی که ازآن معارف ومعلومات ماپدید آید. این قوه بسه قسم منقسم میشود: نخست قوهٔ مطلقهٔ هیولانی وآن استعداد مطلق بدون فعل است مثل قوهٔ کتابت درطفل . دوم قوهٔ ممکنه وآن استعداد باضافهٔ چیزی از فعل است مانند قوهٔ کتابت در طفل بعد ازآنکه الفبا آموخت . سوم ملکه وآن درآمدن استعداد مذکور است بفعل واتمام آن بآلت عمل بنحوی که هروقت بخواهیم بدون حاجت باکتساب مجدد ازعهدهٔ آن کار خاص برآییم مانند استعداد کتابت در کسی که نوشتن را نیك آموخته باشد . اگر نسبت قوهٔ نظریه بد صورتها نسبت استعداد مطلق باشد آنرا عقل هیولانی گویند . دراین صورت عقل تنها استعداد محض برای حصول علم است . این عقل خاص انسان است نه حیوان . اگر عناصری از معقولات ابتدائی چنانکه قابل وصول بمعقولات ثانوی باشد درعقل هیولانی حاصل شود آنگاه آنرا عقل بالفعل گویند واگر در آن معقولات ثانوی مناسب حاصل وبالفعل مخزون گردید چنانکه هروقت خواست اظهار کند دوصورت دارد اگر بالفعل حاضر باشد آنرا عقل مستفاد واگر بالفعل مخزون باشد عقل بالملکه خوانند. اما عقول آدمیان را استعدادهای مختلف است بعضی از آنها دارای استعداد قوی هستند چنانکه برای انصال بعقل فعال حاجت بد تحقیق وتعلم بسیار ندارند وپس از اندك مدت بمرحله‌یی میرسند که حقایق امور را بلاواسطه ومن غیرتقلید استنباط میکنند واین خاص نفوات استثنائی قدسی

است وابوعلی ازآن بقوهٔ قدسیه تعبیر می کند که مورد فیض روح‌القدس قرار گرفته وجمیع معقولات یا آنچه برای تکمیل قوهٔ عملی او لازم است بدو تفویض میشود و درجهٔ عالی آن نبوت است . گاه ممکن است که روح‌القدس براین قوهٔ متخیله معقولی را افاضه کند که متخیله آنرا با مثلهٔ محسوس و کلمات مسموع تشبیه نماید ودر این حال است که از آن صورت بفرشته‌یی در هیأت مردی واز آن کلام بوحی والهامی در صورت عبارتی تعبیر میشود . بنحو اختصار ابوعلی درجات عادی قوای مدرکه را عقل هیولانی ، عقل بالفعل ، عقل بالملکه ، عقل مستفاد میداند وقوهٔ قدسیه را در فوق قوای چهارگانهٔ دیگر قرار میدهد وهمین قوه است که درنظروی وسیلهٔ اثبات نبوت ومدخل مباحث عرفانی شناخته میشود .

ادراك یا معرفت درنظر ابن سینا بنابرآنچه گذشت ، از طریق حواس حاصل وبنیروی قوای باطنه تکمیل میشود . بنابراین ابن‌سینا مبنای معرفت را درحواس‌قرار میدهد وتمام اعمال نفس وقوای باطن از همین اعمال حواس وادراکات آنها آغاز میشود منتهی ادراك معقولات خاص نفس‌است بدون آلت ووسیله‌یی زیرانفس که مجرد از ماده است میتواند صور معقولهٔ مجرد از ماده رادرك کند وحتی با همین روش رؤیا و وحی وغیب را هم تعلیل کرده وبا اعتقاد بقوهٔ قدسیه اثبات نبوت وارتباط آنرا با عقل فعال آسان ساخته است .

ادراك نفس انسانی هم بوسیلهٔ آلات وهم بذات خود وبدون توسل بآلات صورت میگیرد . قوای آن بسیار است و با حدوث بدن حادث میگردد وبعد از آن باقی میماند اما ببدن دیگر وارد نمیشود . متصرف در بدن وعاقل بذات خود است و واسطه‌یی بین او وذات او نیست وبین او وآلت او آلتی فاصله نمیباشد وادراك شیء جز بحصول صورت آن دراین جوهرمیسر نمیگردد . نفس‌انسانی قوه‌یی هیولانی واستعدادی برای قبول‌معقولات‌بالفعل‌دارد.هرچه هم که‌ازقوه‌بفعل‌درآید محتاج سببی‌است که‌آنرا بفعل‌درآورد واین سبب هم باید بالفعل موجود باشد وجسم هم‌نباشد پس‌جوهری مجرد ازماده وهمان عقل فعال (واهب‌الصور) است وآنرا فعال گوییم تا با عقول هیولانی که

منفعل‌اند اشتباه نشود . افعال عقل فعال منحصر درعقول ونفوس نیست بلکه هرصورتی که درعالم حادث شود ازفیض عام اوست واو بهرقابلی بمقدار استعدادش صوری را عطا میکند . عقل فعال ازماده وقوه مجرد وازهرحیث بالفعل است .

ازاحوالی که بنفس انسانی اختصاص دارد رؤیاست که نتیجهٔ انصراف نفس است از تفکر درآنچه حواس بدو میرساند وبدست آوردن فراغت و رفع مانع برای دیدن جواهر روحانیهٔ عقلیه یی که نقش همهٔ موجودات درآنهاست واین حالت البته درنتیجهٔ خواب ورکود حواس حاصل میشود . بهرحال صور اشیاء که درجواهر روحانی موجود است درنفس منعکس میباشد . اگراین صور جزوی ازنفس گردد درمصوره راه میجوید ودرحافظه بنحوی که متخیله درآن تصرفی نکند باقی میماند ودر حال رکود حواس بشکل رؤیا ظاهر میشود . این گونه رؤیا صادق است وحاجتی بتعبیر ندارد اما اگر متخیله تصرفی درصورمحفوظ درحافظه کند وآنرا بشکل صور محسوس درآورد حاجت بتأویل وتعبیر درمیان است واگر منشاء رؤیا قوهٔ متخیله واین قوه منصرف از عالم عقل ومتوجه بعالم حس باشد و تصرفات آن بیکدیگر درآمیزد رؤیا بصورت اضغاث احلام درمیآید وهمچنین‌است اگردرمزاج اختلالی حاصل شده باشد زیرا دراین‌صورت درخواب احوال مختلفی دیده میشود که هیچیك را مبنایی نیست .

ازاحوال دیگرنفس انسانی ادراك علم غیب درعالم بیداری‌است وآن‌برای کسانی حاصل شود که نفس آنان براثر قوت بسیار مستعد نظر درعالم عقل وحس هردو باشد . این گونه نفوس برعالم غیب مطلعند وبعضی از امور مانند برق خاطف برآنها ظاهر میگردد وآنچه برای آنان درك شد بعینه درحافظه باقی میماند واین وحی صریح‌است. ولی اگردرمتخیله ماند محتاج بتأویل میباشد .

دیگر از احوال نفس مشاهدهٔ صور محسوسی است که وجودی ندارند وآن چنانست که نفس امورغائب را با قوت تمام ادراك کند وآنچه ادراك کرد درحافظه‌بنحو ضعیفی قبول شود . در این حال متخیله برآنها دست می‌یابد وآنها را بصورت صور محسوس درمیآورد ، سپس این صور ازراه مصوره ومتخیله بحس مشترك سرایت میکنند وآنگاه درست مانند صورتی که از راه چشم بحس مشترك نقل شده باشد دیده میشود .

دیگر معجزات و کرامات است که از خواص نفس انسانیست و این درصورتی حاصل شود که نفس براثر قوت بسیار در ماده چنان تأثیر کند که بتواند صورتی را از آن بزداید وصورتی دیگر بدان دهد چه هیولی منقاد نفوس شریف مفارق ومطیع قوای آنست ونفس انسانی هم ممکن است ازشرف بحدی ودرجتی رسد که نظیر همان نفوس شریف مفارق گردد ومانند همانها درعالم هیولانی تأثیر وتصرف کند ومثلا کوهی را از جای خود بحرکت آرد یا جسم جامدی را مذاب ومادهٔ روانی را منجمد سازد . نسبت این نفوس قوی بدان نفوس شریف مفارق مثل نسبت چراغ بآفتاب است . خاصیت آفتاب گرم کردن است وچراغ نیز میتواند مانند آفتاب لیکن بقدر طاقت و بنسبت حرارت خویش اطراف خود را گرمی بخشد .

نفس تأثیراتی جزئی هم دربدن دارد مثلا اگر درنفس صورت غلبه وغضب حادث شد رنگ چهره برافروخته میشود . نفس انسانی اگر تصفیه وتهذیب شود استعداد خارق‌العاده‌یی بدست میآورد چنانکه قابلیت اتصال بعقل فعال را می یابد وباستفاضهٔ حقایق ازآن قادر میشود بنحویکه درشرح قوهٔ قدسیه دیده‌ایم وهمچنین‌است استعداد آن برای درك غیب و وحی بشرحی که گذشته است ، چون نفس در بیداری بعالم غیب متصل شود ومتخیله آنچه را که نفس ادراك کرده بصورتی زیبا وبا سخنانی دل انگیز ومنظوم‌نشان دهد و بشنواند صورت جوهرشریف درغایت حسن و بهیأت‌فرشته‌یی‌درمیآید که پیغامبران‌دیده‌اند ومعارفی که ازطریق اتصال بجواهرشریفه برای‌نفس‌حاصل‌میگردد مانند کلام مطبوع‌منظوم‌شنیده میشود(آیات). اگرچه نفوس‌درنوع‌متفقندلیکن‌از جهت خواص اختلاف دارند واختلاف افعال آنها دروحی وشرایع هم ازهمینجا نتیجه‌میشود.

نبوت برای حفظ نظام اجتماعات بشری از رستن موی بر پلك‌ها و ابروان ضروری‌تراست زیرا آدمیان نیازمند اجتماعند تاحوائج افراد بمعاونت یکدیگرمرتفع گردد واین امر خود مستلزم معامله ومعاوضه و معامله و معاوضه نیازمند سنت وعدل است وبدین ترتب از وجود کسی که واضع سنت وعدل باشد گزیری نیست واو باید ازنوع آدمی باشد تا با آنان درزندگی مشارکت کند پس‌چاره نیست‌ازوجودپیغامبری که ازاقران وامثال بوحی وداشتن آیاتی که دلالت‌بررسالت وی از جانب خداوند کند،

ممتاز باشد . او مردم را بتوحید میخواند واز شرك باز میدارد وشرایع احکام را بدانان میآموزد وبمکارم اخلاق ترغیب واز کینه وبغض منع و بروز شمار وثواب اخروی متمایل میکند وبتکرارعبادات وامیدارد تا درنتیجهٔ آن از یاد معبود غافل نمانند وبدین طریق هم دین استوارمیگردد وهم نفوس براثر ورزش عبادتها ومجاهدتها ازخویهای زشت وملکات فاسد پاك واز بستگی شدید بجسم فارغ میشوند وملکهٔ توجه بحق واعراض از باطل در آنها پدید میآید ومستعد برخورداری از سعادت میگردند . ورزش این اعمال هر کس را که از اعتقاد نیز عاری باشد سود بخش ومایهٔ استفاده از نصیب اخروی است تا چه رسد بکسی که بداند پیغامبران فرستادگان خدا ودرحکمت الهی فرستادنشان بخلق واجب وسنن موضوعهٔ آنان ازاحکام الهی ولازم الاطاعة است .

ابن سینا بحث دربارهٔ معاد را با تحقیق در موضوع لذت والم شروع میکند . همهٔ لذات حسی نیستند بلکه لذات غیرحسی هم وجود دارد وهمچنین است آلام. لذت عبارت از ادراك ملائم است وملائم آنچه در تکمیل جوهر شیء وتتمیم فعل آن دخیل باشد . ملائم حسی آنست که جوهرحساس وفعل آنرا تکمیل کند وهمچنین‌استملائم غضبی وشهوانی وتخیلی وفکری وذکری . هر قوهٔ دراکه را برای غرض خاص فعلی خاص است وهرشیء که بدان رسد واو را در رسیدن بآن غرض خاص یاوری کند ملائم او ومایهٔ لذت آنست چنانکه برای‌قوهٔ ذائقه‌چیزشیرین وبرای‌حس‌سامعه صوت خوش معتدل وبرای لامسه چیزنرم . . .اما لذت حسی حقیقی رجوع بحال طبیعی در موقعی است که احساس حالتی غیرطبیعی کرده باشد وچون ازلذات محسوس بگذریم بلذات غیرمحسوس ومعنوی میرسیم . نفس ناطقه مدرك است وبنابراین اوهم لذاتی داردمنتهی چون جوهر اواز جوهرقوای دیگر برتر است ادراك اوهم برتر ازادراك قوای حاسه ، ویقینی وضروری و کلی وابدی ودائم وسرمدی است ، برعکس ادراك حس که ظاهری وجزئی وزائل میباشد وچون حال ازینگونه باشد طبعاً مدرکاتی که ملائم نفس باشد برتر از سایر مدرکات وعبارت از معانی ثابت وصور روحانی ومبداء اول وجود وملائکهٔ ربانی وحقایق اجرام سماوی وعنصری است ، وهرچه مدرك را ادراکی شدیدتر وذاتی

برتر وثباتی پاینده‌تر و وجودی کاملتر وشریفتر باشد لذت آن رساتر وپایاتر و بیشتر است . گاه خروج از قوه بفعل برای وصول بکمال وبملائم بدین نحو میباشد که لذیذ بودن مدرك معلومست ولی کیفیت آن آشکار نیست وعلم بآن حاصل نشده . دراین حال اشتیاقی بدین کمال مشهود نمیباشد و گاه نیز اتفاق می‌افتد که قوهٔدرا که‌بر کمال وبرامر ملائم وقوف دارد ولی یا مانعی در راه وصول بدان وجود دارد ویا امری نفس را بخود مشغول داشته است چنانکه ازاین ملائم و کمال منصرف می گردد وضد آنرا برمی گزیند وهر گاه مانع برطرف گشت بقرار اصل باز میگردد واز دریافتن کمال لذت میبرد . کمال خاص نفس ناطقه دراینست که عالمی عقلی گردد که صورت کل و نظام معقول در کل وخیر فائض از واهب‌الصور در وی مرتسم باشد واز مبداء آغاز کند وتا بجواهر شریفهٔ روحانیهٔ مطلقه وبجواهر روحانیه‌یی که تعلقی با بدان‌دارند وباجسام علویه برسد و بدرجتی نایل شود که هیأت وجود بتمامی در او مستقر گـردد وعالمی معقول موازی با همهٔ عالم موجود شود و حسن مطلق و خیر مطلق و نور مطلق را مشاهده کند وبا آن متحد واز نوع آن گردد ، این کمال را نمیتوان با سایر کمالات از حیث وجود و دوام ولذت وسعادت مقایسه کرد بلکه این لذت از همهٔ لذات حسی وازهمهٔ کمالات جسمانی بالاتر است وحتی میتوان گفت که مناسبتی هم میان آنها از لحاظ شرف و کمال نمیتوان تصور کرد . این سعادت برای آدمی تماماً حاصل نمیشود مگر با اصلاح جزو علمی وعملی نفس (تهذیب اخلاق) . خلق ملکه‌ییست که بوسیلهٔ آن از نفس افعالی بسهولت وبی مقدمهٔ فکری وسابقهٔ اندیشه صادر گردد واین امر امکان نمی پذیرد مگر با استعمال حد وسط بین دو خلق متضاد ونگاهداشتن میانهٔ دوجانب افراط وتفریط . ملکهٔ افراط وتفریط مقتضی قوای حیوانی است وچون این ملکه فوت یابد حالتی در نفس حاصل میشود که علاقهٔ آن ببدن نیرو می گیرد اما ملکهٔ توسط از مقتضیات نفس ناطقه است وچون قوت گرفت علاقهٔ آن با بدن مقطوع میگردد و بسعادت کبری میرسد . نفوس ناطقه را مراتبی در اکتساب دوقوهٔ علمی و عملی ویا قصور دراین امر میباشد . در نفس انسانی باید تصور معقولات وتخلق بخلقهای

نیکو حاصل شود تا از شقاوت ابدی برهد . ابوعلی درجواب اینکه کدام تصور وخلق موجب شقاوت جاویدان و کدامیك از آنها مایهٔ شقاوت موقت خواهد بود میگوید نمیتوانم دراین باب جز بطریق تقریب سخن گویم و دنبالهٔ تحقیق دراین مسأله را بدین نحو میگیرد که نفس انسانی مبادی مفارقه را از آنجا که وجود آنها نزد او ازراه برهان و استدلال روشن است بحقیقت تصور واز روی یقین تصدیق مینماید تا علل غائی اموری را که در حرکات کلی واقع است دریابد وهیأت کل ونسبت اجزائش را با یکدیگر و نظام کلی عالم را که ازوجود اول نشأت کرده است بشناسد وعنایت ازلی وچگونگی آنرا درك کند و بداند که چگونه هستی ویگانگی خاص خداوند است وازچه راه باید برحقیقت وجود او معرفت یافت که بهیچ وجه تعدد وتغییر درآن راه نیابد وترتیب نسبت موجودات باو چیست . هرچه بر بصیرت وتعقل آدمی افزوده شود استعداد او برای کسب سعادت فزونی خواهد یافت و گویا انسان ازاین عالم وعلائق آن بری نمیشود مگر آنکه دل بدان جهان بندد وبرتعلق خود بدان عالم بیفزاید چنانکه شوق وعشقی شدید بدان یابد واز هرچه غیر آنست غافل ماند اما نفوس ساده یی که بتحصیل این شوق توفیق نیافته اند تنها درصورتیکه هیأت صحیح افتاعی وملکات خوب اخلاقی درآنها حاصل شود بقدر آنچه از کمالات کسب کرده اند از سعادت برخوردار خواهند شد وآنانکه براثر وجود موانع از رسیدن بکمال محروم ماندند بشقاوت ابدی گرفتار خواهند بود . این گروه اخیر یا کسانی هستند که در کسب کمالات تقصیر ورزیده ویا آنکه با متابعت از آراء فاسد در مخالفت با حقیقت تعصب روا داشته اند . بعد از مفارقت جسم درنفوسی که اعتقاد عامیانه بروز بازپسین دارند نه انگیزهٔ وصول بمراتب عالیهٔ کمال موجود است ونه عدم کمالی که مایهٔ شقاوت گردد ، بلکه تمایل آنها بیشتر بجسم است ودرعین حال هم نیاز بتخیل وبرای تخیل حاجت بجسم دارند وازینروی ناگزیر اجرام سماوی را مبنای تخیل قرار میدهند وآنچه را ازاحوال بعث وقبر وخیرات اخروی بآنها گفته بودند مشاهده میکنند واین سعادتی نسبی برای نفوسی است که بدکار نبودند اما درمراتب جهل بسر میبردند و اعتقاد آنها بحشر عامیانه و دور از فهم و تعقل قبلی

بود . سایر نفوس هم بعد از مفارقت جسم بنابر آنکه دارای ملکات عالیه یا رذیله بوده باشند بسعادت یا شقاوت خواهند رسید . نفس پاك ومقدسی که بآلایشهای جسم دچار نباشدتن را رها می کندوبآسانی بکمال ذاتی خود می‌پیوندد و بجواهر عالیه کـه لذت وجمال وبهاءِ واقعی خاص آنهاست متصل وازعالمی که درآن بود منقطع‌میگردد.لیکن اگر نفس برذائل جسمانی از قبیل شهوت وغضب وامثال آنها آلوده باشد عقابی راکه در دنیا برای آن مصور شده بود می‌بیند وسختیهای آنرا می‌چشد وآنقدرسختی‌میکشد تا از آلودگیها پاك گردد وچون بدین مرحله رسید اتصال بعالم اعلی ونیل بسعادت عظمی برای او میسرمیگردد .

در رسالهٔاضحویه(۱) تقسیمات نفوس‌مفارق‌ازابدان روشن‌تر بیان‌شده‌وآمده‌است که « نفوس کامل منزه» سعادت مطلق اخروی خواهند داشت و « نفوس کامل غیرمنزه » در

---

۱ ــ رسالة اضحویة فی‌امرالمعاد ص ۱۲۰-۱۲۲.

درصحیفهٔ ۲۲۷ از همین‌کتاب گفته ایم‌که ابن‌سینا رسالهٔ اضحویه را بنام وزیر ابوسعد همدانی نگاشت . در این باب بنقل بیهقی در تتمة صوان‌الحکمة (ص ۳۳) اعتماد شدکه گفته است « . . . وکتب هذه‌المناظرة ابوعلی الی‌الشیخ الوزیر الامین ابی‌سعد الهمذانی‌الذی صنف‌ابوعلی باسمه‌الرسالة‌الاضحویة» وبسبب اعتماد ازمراجعه بقول ابن ابی‌اصیبعه (ج ۲ ص ۱۹) غفلت شد که‌گفته است ابوعلی رسالة‌الاضحویه را بنام امیر ابی‌بکر محمدبن عبید نوشت . درآغاز رسالهٔ اضحویه (چاپ مصرباهتمام اسناد سلیمان دنیا. سال ۱۹۴۹) نیز چنین آمده است : « و بعد فهذه رسالة للشیخ‌الرئیس ابی‌علی‌بن سینا فی‌المعادکتبها الی ابی‌بکربن محمد » وشیخ اورا چنین ستوده است : «افاض‌الله تعالی علی‌روح‌الشیخ‌الامین فی‌الدارین‌انوارالحکمة و طهرنفسه‌من‌ادناس الطبیعة واعطاه من‌البقا مایفی باکتساب السعادة الحقیقة ... » . درمقدمهٔ این‌کتاب ابوعلی از حقوق بسیار این ابوبکرمحمد یا ابوبکربن محمد یا ابوسعد الهمذانی (؟) برخودیاد میکند وگوید که از عهدهٔ قضای این حقوق چنانکه باید برنخواهد آمد ویکجای دیگر اورا « الشیخ الامین ادام‌الله توفیقه » خطاب میکند (ص ۳۴) وبهرحال درمخاطبه جانب احترام را نگاه میدارد . دراین رساله شیخ نخست به بحث مختصری در ماهیت معاد واختلاف آراء درآن وذکر عقاید مختلفی‌که ملل ونحل در این باب داشتند مبادرت میکند وآنگاه برآراء باطل دراین زمینه وابطال عقیدهٔ قائلین بتناسخ واثبات نفس واستغناء آن در قوام از بدن میپردازد وفصل ششم کتاب را بوجوب معاد وفصل هفتم را درشناخت احوال طبقات مردم بعد ازمرگ وتحقیق نشأت آخرت اختصاص میدهد .

آغاز امر درعین شعوربسعادت، بسبب هیأت‌رذیله ازآن بازمیمانند ودچار آزارشدیدی میگردند لیکن آخرازاین حال خلاص می‌یابند وبسعادت حقیقی نائل‌میشوند. «نفوس ناقص منزه» با آنکه درمدت حیات از وجود کمال برای خود مطلع بودند از کسب آن اعراض جستندوازباب نقصان آن کمالات متألم ودچارالم سرمدی هستند. امانفوس ناقص منزه‌دیگری‌هم هست مانند نفوس کسانی که اصلامتوجه کمال نفس انسانی‌نشدند وکسی هم آنها را متوجه نساخت ویا نفوس کودکان وابلهان، این نفوس درحالتی بسر میبرند که نه سعادت است ونه شقاوت زیرا اینها احساس کمال نمیکنند تا عدم وصول بدان آنهارا دچار الم سازد وچون بکمال هم نمی‌رسند بسعادت عظمی نائل نخواهند گشت. اما «نفوس ناقص غیر منزه» اگر بدانند که کمالی برای آنها وجود دارد که بدان نرسیده اند در شقاوت ابدی بسر خواهند برد واگر این نقصان خالی از شعور باشد بنسبت هیأت پستی که ازعالم طبیعت بارث برده‌اند دچار الم خواهند بود. ابوعلی درپایان این تقسیم عقیدهٔ اسکندر الافرودیسی را دراینکه نفوس ناقص مطلقا بعد از فساد بدن ازمیان میروند مردود میداند ومیگوید که همهٔ نفوس انسانی اضطرارا باقی خواهند بود.

با توجه باین‌مقدمات معلوم میشود که: ۱ ـ ابن‌سینا اعتقاد ببقای نفس بعد از مفارقت جسم دارد و ۲ ـ معتقد بحلول آن درجسمی دیگر نیست تا قول بتناسخ لازم آید و ۳ ـ درعین اعتقاد بمعاد آنرا چنانکه اهل ادیان میگویند قبول نکرده وهمان طریقی را پیموده است که فلاسفهٔ دیگر اسلامی پیش از او پیموده بودند و او اعتقاد بمعاد جسمانی را جز ازطریق شریعت وتصدیق قول پیغامبرمیسر نمیشمارد.

موضوع مهم در فلسفهٔ ابن‌سینا نظرهای عرفانی اوست. البته ابن سینا چنانکه درشرح تألیفات او دیده ایم در مباحث عرفانی وارد شد ولی نه آنرا در اصول فلسفهٔ مشائی خود وارد کرد و نه بکسی از مبانی فلسفی خود نیز جدا ساخت بدین معنی که از بحث در نفوس وعقول و کیفیت اتصال بعقل فعال برای ورود درمباحث عرفانی استفاده برد. ابوعلی چنانکه دیده‌ایم تهذیب نفس وتنزیه آنرا ازطریق توجه بشعائر دینی و کسب ملکات فاضله وعدم تعلق بجسم وسیلهٔ اتصال بعقل فعال و وصول بعالم

عقلی وعالم اعلی دانسته است واین همان معنی است که متصوفه درتمام مقالات خود تکرار کرده اند اما نباید فراموش کرد که این امر جز برای نفوس قوی که مؤیدبتأیید الهی باشند تا درجات معین ومحدودی امکان پذیر نیست وبرای سایرین هم درصورت ارادت با تهذیب نفس از طریق ریاضت و کسب ملکات فاضله ودانش تا حدی امکان می‌یابد (زیرا اتصال کامل فقط با مفارقت نفوس زکیه از جسم ممکن است) وهمین اتصال است که درك حقایق‌عالم را با ادنی تأمل برای ما میسرخواهد ساخت . ابن‌سینا میگوید کمالات نفوس بشریه وملکیه درآنست که معقولات را چنانکه هست بحسب طاقتشان از راه تشبه بذات خیر مطلق درك کنند . منظور نهایی از تقرب بخیر مطلق قبول تجلی او برحقیقت یعنی براکمل معانی عالم امکان است واین همانست که صوفیه ازآن به « اتحاد » تعبیرمیکنند . خیراول (خداوند) بذاته برجمیع موجودات ظاهر ومتجلی است ومحتجب یافتن او نتیجهٔ قصور بعض ذوات انسانی از قبول تجلی است ودرحقیقت حجاب جز برای محجوبین وجود ندارد وعبارتست از قصور وضعف ونقص آنان . خداوند سبحانه وتعالی در جمیع موجودات ظاهر است ومرد کامل عقل اورا درهمهٔ آنها آشکار می‌بیند اما کسانی که عقلهایشان از ادراك حقایق وجود قاصر شد نمیتوانند آن حقیقت را ببینند ودر واقع نمیتوانند درك کنند که همهٔ این مظاهر وجود همان خدا هستند . این گونه استعداد درك حقایق همچنانکه گفتیم با تهذیب وتنزیه نفس میسر است واین امر حاصل نمیشود مگر با اجراء او امر شرعی الهی و کسب فضائل اخلاقی وعلمی وعبادت ومجاهدت . ابوعلی خصوصاً بعبادت باطنی بسیار اهمیت میدهد . عبادت باطنی عبارتست از تأمل واستغراق در فهم حقایق عالم واین عبادت هم مانند عبادتهای ظاهری از قبیل نماز و روزه در تقویت ادراك عقلی بسیار مؤثر است . ابن‌سینا میان زاهد وعابدرا بدینگونه فرق مینهد که : زاهد کسی است که ازحطام دنیوی ولذات‌آن چشم پوشد وعابد آنکه درکار عبادت وادای فرایض دینی ایستد . وی‌عارفرا درمرتبه‌یی فراتر ازاین دومرتبه قرارداده است بدین معنی که زهد درنظر عابد وزاهد وسیله‌ییست برای تحصیل سعادت اخروی ودرحقیقت ترك دنیا برای

عقبی ، لیکن نزد صوفی وسیله نیست برای رهایی از علایق وتقویت قوهٔ فهم وخیال و معتاد ساختن آنها باجتناب از چیزهای فریبنده ونزدیکی بحق . براثر این مجاهدات همهٔ قوا درپیش عقل سر تسلیم واطاعت فرود میآورند وهنگام تجلی حق برباطن عقل را درتوجه باشراقات ساطعه آزاد میگذارند تا بتدریج این حال برای وی ملکه شود بنحوی که هر گاه بخواهد از نور حق مطلع شود همهٔ قوا او را اطاعت کنند .

نخستین قدم برای وصول بچنین مرتبه اراده است وآن عبارتست از میل وصول بعالم قدس و کمال ودرنتیجهٔ این میل جنبش وشوقی برای اتصال بدان عالم‌دست میدهد و کسی‌را که بدین‌درجه‌ارتقاء یافته باشد « مرید » خوانند واو درکارخود توفیق نخواهد یافت مگر از طریق مجاهدت و ریاضت . شرط ریاضت نخست ترك ماسوی‌الله است که زهد واقعی درحصول این غرض بما یاوری خواهد کرد. دوم درآوردن نفس‌اماره باطاعت نفس مطمئنه تاآنکه قوای تخیل وتوهم را ازارتباط با این‌عالم برهاندو باعالم‌قدس‌ارتباط بخشد واین غرض را عبادتی که بافکرهمراه‌باشد وقول وسخنان دلپذیرعارفان وواعظان پاك نهاد فصیح نیکو گفتار اعانت میکند. سوم تهذیب و تلطیف باطن که فکر لطیف وعشق دور از شائبه وفارغ از استیلاء شهوت که منشاء آن سازگاری روحی وسنخیت نفسانی باشد درحصول آن ما را یاری خواهد داد. بعد از آنکه ارادت وریاضت بحد کمال رسید انسان بدرجتی ارتقاء میجوید که خلساتی بس‌لذیذ از تابش نورحق برای او حاصل شود این خلسات بمثابهٔ برقهاییست که روشن وخاموش شود واین همانست که دراصطلاح صوفیان « وقت» گویند و وقت بین دو « وجد » واقعست که یکی بیش‌از خلسه ودیگر بعد از آن حاصل گردد. چون مرید در ریاضت مداومت کند ظهور این حالت بدفعات بیشتری اتفاق می‌افتد وبعد از تکرار این حالت دیگر ریاضت لازمهٔ ظهور آن نیست یعنی وقتی صوفی بدین مرحله رسید درغیرحال ریاضت نیزاین‌خلسه‌ها براو دست میدهد وهر بار او را بجناب قدس میبرد چنانکه نورحق را درهرچیزمتجلی بیند وبعد از این مراحل بمرتبه‌یی از سکون وآرامش وانس میرسد که او را معارف مستقری حاصل میگردد . ملکات اخلاقی و کرامات و بزرگواریهای عارف همه بعد

از این مراحل حاصل میشود وبعد از این احوال است کـه مصدر خوارق عادات میگردد. (۱)

حکمت عملی ابن سینا براساس سیاست مدن وتدبیر منزل وتهذیب نفس قرار دارد بنحوی که تعریفات آنها قبلاً گذشته است. فایدهٔ این علم آنست که فضائل وطریق کسب آنها و رذائل وراه اجتناب ازآنها را بما میآموزد وما را از کمالات انسانی برخوردار میسازد. خداوند مردم را از حیث عقول وآراء متفاوت خلق کرده است و بهمین سبب اختلاف درطبقات اجتماع حاصل میشود. اگر همهٔ مردم از زمرهٔ ملوك وفرمانروایان ویا جملگی از اهل کسب وحرفه بودند جامعه قوام نمییافت ونظام آن میگسیخت. اگر همه غنی بودند هیچکس بدیگری درامور اجتماعی معاونت وبرای او کاری نمی کرد واگرهمه تهیدست بودند از زیان و نومیدی هلاك میشدند ولی اگر بعضی ثروتمند وغافل و دور از عقل وادب باشند و دستهیی عقلاءِ تهیدست وبعضی ملوك اما صاحب امراض ومصائب، ناچارهردستهیی نیازمند دیگری ومحتاج فوائدی هستند که ازیکدیگر میبرند.

پادشاهان حاجتمند ترین مردم بسیاستند زیرا امور رعیت بدانان تفویض شده است وهمچنینند ولات وصاحبان ثروت ونعم که هرکدام در خدمت خود گروهی از خدم ونزدیکان را دارند. فقیران تهی دست هم محتاج بسیاست وحسن تدبیرند بلکـه در پارهیی امور از پادشاهان نیز بدان محتاج ترند زیرا پادشاهان یاران و کارگزارانی برای مساعدت وهمراهی خود دارند اما فقیر در معاش ومقام اجتماعی باید تنها برنفس خویش اعتماد کند ونفس انسانی صرف نظر از ثروت یا مقام اجتماعی صاحب خود، محتاج سیاست است.

هر کسی از اوساط ناس گرفته تا پادشاهان برایحفظ خواربارو سایرلوازم حیات محتاج منزل است وبرای حفظ منزل و بقاء نسل نیازمند زن و خدمتگزاران خانه

۱ــ برای اطلاع از اصول عقاید عرفانی ابن سینا مخصوصاً بنمطهای سه گانهٔ اخیرالاشارات والتنبیهات مراجعه شود.

است وازینراه زیردستانی فراهم میآیند که ترتیب امور ووظایف آنان لازم‌است‌ودراین امر شاه و گدا وخادم ومخدوم وغنی وفقیرهمه یکسانند .

نخستین چیزی از انواع سیاست که انسان باید بدان شروع کند سیاست نفس خود است که نزدیکترین و کریمترین وسزاوارترین چیزها بعنایت وتوجه است وباید جمیع معایب آنرا بشناسد وآنها را بصلاح آرد ونباید هیچ عیب را فرو گذارد زیرا چون آنرا بحال خویش گذارد نیرو میگیرد واصلاح آن‌دشوارمیشود.چون‌آدمی‌بنفس خود مغروراست با آن تسامح میکند پس باید دوستی امین وعاقل‌انتخاب کندتابمنزلت آیندیی برای وی باشد و نیك وبد احوال ویرا بدو نماید . بهترین راه اصلاح نفس تحقیق دراخلاق مردم ومقایسهٔ آن با ملکات خویش است تا هرچه را نیك یابند بدان کار کنند وازهرچه بد است اجتناب ورزند ، برای رام کردن نفس باید آنرا دربرابر کارهای نیك تشویق وبرای اعمال بد تنبیه کرد یعنی درصورت اول اورا ازبعض لذات خود ودرصورت دوم ازآنچه دوست دارد منع کرد .

هر کس ، مگر آنانکه‌از طریق ارث وتجارت و کسب سابق مالی دردست‌دارند، برای طلب روزی محتاج کسب مال است و کسب مال ممکن نیست مگرازطریق‌تجارت وصناعت که دومی ازلحاظ بقا براولی رجحان دارد . صناعاتی که با مروت مقارنندبرسه دسته میشوند : اول آنها که ازعقل برمیخیزند ونتیجهٔ صحت رأی وحسن‌تدبیرند مانند صناعت پادشاهان ووزیران و والیان وامثال آنها دوم آنها که منبعث ازادب ودانش‌است چون کتابت وبلاغت وعلم فلك وطب . سوم صناعتی که از شجاعت برخیزد چون پیشهٔ جنگجویان وسپاهیان . انسان باید معاش خود را ازشریفترین راهها که از عیب وعار وطمع بسیار وآبروریزی و آلودن دامان عرض بر کنار باشد ، طلب کند . دخلی که از این راهها بدست میآید بعضی باید درراه حوائج صرف وبخشی برای روزحاجت ذخیره شود . برای کارهای نیك نیز باید قسمتی ازمال را خرج کرد ودرهمهٔ این احوال‌رعایت اعتدال واجتناب ازبخل شرطست .

زن نیکو شریك مرد در دارایی ونگاهبان مال وجانشین وی در خاندانست . ابوعلی زن خوب را مایهٔ آرامش دل وسکون خاطر مرد میداند ومی گوید بهترین

زن آنست که عاقل و دیندار و شرمگین و زیرك و دوستدار و زاینده و کوتاه زبان و مطیع ویکدل و امین و گران سنگ وخادم شوی باشد ومال اندك شوی را از طریق اقتصادفزونی دهد و با خوی خوش غمهای ویرا بگسارد واندوه اورا تسکین بخشد.احترام زن ورعایت جانب دین ومروت نسبت باو ورفع حوائج وی وتربیتش برای آنکه از عهدهٔ تکالیف خود نسبت بشوی وبفرزندان برآید همه برعهدهٔ مرد است وحتی هیبت و وقار وبزرگی شأن زن نیز نشانهٔ وجود همین صفات درمرد میباشد .

تربیت فرزند از روز ولادت برعهدهٔ پدر واز حقوق فرزند براوست . ابن‌سینا تنبیه جسمی را برای فرزند با شرائطی تجویز میکند وبعد از آمادگی او برای قبول تلقین ، تعلیم قرآن وخط و احکام دینی وحفظ اشعاری را که محرض برعلم ومهذب اخلاق باشد لازم‌میداند وبعد ازآن تعلیم لغت وخطابه ونامه‌نگاری وپس‌ازآن آموختن فنی را که مورد علاقهٔ طفل باشد تجویز میکند ودر همهٔ این احوال مراقبت پدر ومعلم را لازم میشمرد .

رفتار با خدمتکاران ازمسائلی است که ابن‌سینا آنرا با دقت مورد مطالعه قرار میدهد . وی میگوید که این قوم نیز از آحاد بشرند ولوازم بشریت در ایشان موجود است ودر رفتاربا ایشان باید این حقیقت‌را ملحوظ داشت . شرط خادم‌آنست که نه‌بسیار احمق وابله باشد وند بسیارزیرك و داهی‌زیرادرهردوحال خدمت اوازراه سداد منحرف میگردد . درشتی و کم‌صبری ونامهربانی بر خادمان دلیل نقصان خرد است وباید او را فراخور هرلغزشی تنبیهی روا داشت .

مهمترین رساله از رسالات اخلاقی ابن سینا که حاوی عمدهٔ نظرهای او در اخلاقست کتاب‌السیاسةاوست که‌درآن راجع‌بسیاست نفس‌وسیاست دخل‌وخرج‌وسیاست اهل وفرزند و خدمتگزاران سخن رفته واین رساله دوبار در بیروت بسالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۱۱ چاپ شده‌است ودیگر رسالهٔ اخلاق که در۱۳۲۸ قمری درقاهره بطبع رسید .

اکنون که خلاصه‌یی ازسخنان مادرباب اصول مقاصدابوعلی‌سینا پایان یافت(۱)

۱ — دراین تلخیص‌که با رعایت نهایت اختصار فراهم آمده مخصوصاً ازکتاب‌الاشارات چاپ لیدن (۱۸۹۲) والنجاة چاپ مصر (۱۳۳۱) والملل والنحل چاپ تهران ص۲۲۰–۲۷۰ استفاده شده است. بعض مآخذ دیگررا بجای خود مذکور داشته‌ایم .

لازم است مطلبی را براین بحث بیفزاییم. ابن سینا در کتب متعدد فلسفی خویش از یکطرف سعی کرده است فلسفهٔ ارسطو را خواه آنچه از ترجمهٔ آثار او وخواه آنچه ازشروح اسکندرانیان وخواه از کتب منسوبهٔ بوی بدو رسیده بود روشن کند وفلسفهٔ مشاء را آنگونه که تا عهد وی درمیان مسلمین تحول وتکامل وبا بعضی از مبانی دینی انطباق یافته بود نشان دهد. دراین مورد ابوعلی حکیم محرر وشارح وتأویل کننده یی واحیاناً مکملی را دارد که سعی میکند مسائل مختلف را با نظر بکلیات عقاید مشائین توجیه ودرصورت لزوم تکمیل کند.

ازطرفی دیگر دربعض کتب خویش کوشیده‌است که عقاید خاص خودوه‌شرقیان را هم در کتب مخصوص بیاورد خواه بطریق محاکمه و مقایسه و خواه مستقیما وبا تحقیق منظم. ابن طفیل درمقدمهٔ کتاب حی‌بن یقظان در همین باب گوید: «ابوعلی درتعبیر مطالب کتب ارسطوطالیس کوشیده و در کتاب الشفا بر مذهب او رفته وطریق فلسفهٔ او را پیموده و درآن کتاب تصریح کرده است که غیرازاین مطالب خودتحقیقات ونظرهایی دارد که هر کس طالب آنهاست باید بکتاب الفلسفة المشرقیة مراجعه کند هر کس که کتاب شفا و کتب ارسطوطالیس را بخواند درمی‌یابد که دراکثر امور باهم متفق ویکسانند اگرچه در کتاب‌الشفا مطالبی‌است که ازارسطو بما نرسیده‌است»[۱].

ازهمین اشارهٔ مختصر دریافته میشود که اشتهار ابوعلی بداشتن دو روش درفلسفه‌ازقدیم‌الایام مشهوربوده است. کلمهٔ «المشرقیة» را برخی ازمتأخران بضم میم خوانده وبمعنی اشراقی گرفته وبنابراین مراد از فلسفةالمشرقیة را حکمة الاشراق[۲] دانسته اند. در این باب نالینو درمقالهٔ مشهور خود «فلسفهٔ شرقی یا اشراقی ابوعلی؟»[۳] بحث مفصلی کرده واشتباه صاحبان این قراءت را بدرستی نشان داده است[٤] ذکرعقاید مشرقیین

---

۱ – نقل از: التراث‌الیونانی ص ۲٤۸.

۲ – Philosophie illuminative

۳ – Filosofia «Orientale» od «illuminativa» d'Avicenna

٤ – رجوع شود بترجمهٔ این مقاله بعنوان «محاولة المسلمین ایجادفلسفة شرقیة» درالتراث الیونانی فی‌الحضارةالاسلامیة از ص ۲٤٥ ببعد.

و فلسفة المشرقية بارها برقلم ابوعلی سینا رفته وشیخ آنها را دربرابر عقاید مغربیین قرارداده‌است . نخست باید دید مرادشیخ ازمغربیین ومشرقیین چیست. بعضی پنداشته‌اند که مشرقیین وفلسفهٔ آنان بکلی ازیونانیان و فلاسفهٔ اسکندریه وعقاید ایشان جداست یعنی فلسفهٔ مشرقی دارای موضوعات ومسائلی جدید و خاص است که باآنچه درفلسفهٔ یونان می بینیم اختلاف دارد مثلا ابوعلی هنگامی که سخن از فلسفهٔ مشرقیین میگوید باید مطالبی آرد که افلاطون و ارسطو ونظایر آنان نیاورده باشند . اما مراد ابوعلی وهمهٔ کسانی که این اصطلاح را آورده اند در حکمت غیر از اینست و در اینجا مشرقیین عبارتند ازحکمای بغداد و کسانی که دربرابر مغربیین یعنی شراح اسکندرانی ویونانی افلاطون و ارسطو واقع شده اند واختلاف در فلسفهٔ این دو فریق ازاختلافاتی نشأت کرده است که در شرح عقاید ارسطو با یکدیگر یافته اند . درنامه‌یی کدابوعلی بکیا ابوجعفر محمدبن حسین بن محمد بن مرزبان نوشته و در مقدمهٔ نسخهٔ کتاب المباحثات وی گنجانیده وچاپ‌شده[1] است،شرح مفصلی‌دارد که درآن‌علل‌اصلی‌تألیف کتاب‌الانصاف خودرا که در حکومت میان این دو دسته بود بیان میکند ودقت دراین سخنان ما را ازحقیقت افکار شیخ در اصطلاح مشرقیین و مغربیین آگاه میسازد. شیخ میگوید : آنچه کیا از اختلاف خلق در امر نفس وعقل وتبلد و تردد ایشان خاصه باد مسیحیان بغداد دراین باب گفته صحیح است وحتی اسکندر و ثامسطیوس وجز آنان نیز دراین باب دچار حیرت شده وهریك از وجهی بمقصود رسیده واز وجهی دیگر دچار اشتباه شده اند وسبب عمدهٔ اشتباه آنان در فهم مذهب صاحب منطق (یعنی ارسطو) گمان ایشان براین مطلب است که ارسطو در مقالهٔ اخیر از کتاب النفس ببیان بقاء یا فنای نفس هنگام مرگ توجه کرده و چنین نیست . . . . . اما کتاب یحیی النحوی در رد ارسطو کتابیست که‌ظاهرآن‌محکم وباطن آن ضعیف‌است و وقوف براین شکوك و وصول بحل آن را قوتی نفسانی وعلمی کثیر لازم است ومن این حاجت را

---

۱ ــ نسخ جداگانه‌یی ازاین نامه چنانکه قبلا دیده‌ایم (ص ۲۲٤ ــ ۲۲۵ ازهمین‌کتاب) موجود وازآنجمله است درمجموعه‌یی ازکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی‌سپهسالار تحت شمارهٔ ۱۲۱٦

با تصنیف کتاب‌الشفا که کتابی بزرگ مشتمل برهمهٔ علوم اوائل حتی موسیقی بشرح و تفصیل وتفریع براصول است ، برآورده‌ام . انحلال این شکوك مبنی‌است بر فروع اصول کتاب السماع الطبیعی . بین‌السماع الطبیعی و السماء والعالم مطالبی است که فروع اصول وارده در السماع الطبیعی‌میباشد واین‌فروع درالسماع الطبیعی‌بالفعل‌تصریح نشده است بلکه بالقوه وهر کس که در معانی السماع الطبیعی با توجه باین فروع دقت نکند بر او همان شکوك عارض میشود که بر فلان وفلان و بر یحیی‌النحوی عارض گردیده است . قومی نیز بنقض این مناقضه همت گماشته لیکن‌از بام‌بخاندراه‌جسته‌اند نه از در ، ولیکن ما این متوسطات را بین دو کتاب السماع الطبیعی و السماء والعالم توضیح داده‌ایم وهر کس آنها را بخواند درمی‌یابد که همهٔ شکوك بی ارزش وبی رونق است وهر که بخواهد از اعتراض من براینگونه مسائل آگاه شود او را خبر میدهم که من کتابی تصنیف کرده بودم بنام کتاب الانصاف وعلما را در آن بردودسته منقسم ساختم مغربیین ومشرقیین ، نخست معارضهٔ مشرقیین را با مغربیین ترتیب دادم تا آنجا که حقیقت خصومت واختلاف آشکار گردد آنگاه اقدام بانصاف وحکومت بین آنان کردم واین کتاب نزدیك به بیست وهشت هزار مسأله بود[۱] ... وقسمتی از این کتاب راکه تألیف کرده بودم ودر یکی از شکستها ازمیان رفت شامل تلخیص موارد ضعف حکمای بغداد وتقصیر وجهل آنان بوده واکنون فرصت اعادهٔ آنرا ندارم ولی مشغول خواهم شد بآراء کسانی مانند اسکندر وثامسطیوس ویحیی‌النحوی وجز آنان »[۲]

این اشاره کاملا ماهیت اصطلاح مشرقیین و مغربیین را درنظر ابن سینا روشن میسازدو کیفیت بحث‌اودرآراء مشرقیین ومغربیین نسبت بشرح مقاصدارسطونیزازآنچه از اجزاء کتاب الانصاف و تعلیقات او بر حواشی کتاب النفس ارسطو در دست است

---

۱ — قبلا (ص ۲۱۵ ازهمین‌کتاب) درصحت این عدد تردید داشتم لیکن در نسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار هم همین عدد تکرار شده است .

۲ — رجوع شودبکتاب‌المباحثات ابن‌سینامنقول درمجموعهٔ ارسطوعندالعرب‌ص ۱۲۰-۱۲۱ برای اطلاع از قسمت محذوف این قول رجوع شود بهمین‌کتاب از ص ۲۱۵ ببعد .

بنیکسی معلوم میشود . شیخ دراین قطعات خاصه در تعلیقات برحواشی کتاب النفس همواره کوشیده است کـه اقوال حکمای مشرق را در شرح اقوال ارسطو بیاورد و خرده گیریهایی را که آنان بر کلام کسانی مانند اسکندر الافرودیسی و ثامسطیوس و یحیی و کسان دیگری که عقایدشان بی ذکر نام آورده شد ، وهمه از شارحین ارسطو بوده‌اند ، دارند اظهار کند . با نظر دراین مقدمات معلوم میشود که مراد از مشرقیین و مغربیین صاحبان دو روش متفاوت متغایر نیست که هریك اصل خاصی را پیروی کنند بلکه دودسته‌اند که درفهم‌مقاصد فیلسوف بزرگ یونانی‌اختلاف دارندواین‌خلاف‌ایشان هم یا براثر اختلاف درفهم مقاصد ارسطو است و یا براثر انطباق آنها برمقاصد جدید وخاص دینی ویا افزودن مسائلی جدید ، خاصه مسائلی که با بحث‌های متکلمین و نظایر ایشان بمیان آمده بود ، برمطالب مشائین . در حکمة المشرقیین ابوعلی همین حقیقت ملاحظه میشود . ابن سینا درشرح کتاب اثولوجیا منسوب بارسطو که جزئی از کتاب الانصاف اوست بارها تعقیب مباحثی را که ارتباط با موضوعات آن کتاب دارد بکتاب « الحکمةالمشرقیة» احاله کرده است مثلاموضوع مربوط به تعبی که نفوس غیر مهذب بعد از مفارقت از جسم باید تحمل کنند تا قابل رجعت بعالم خود باشند وهمچنین درباب ترحم برمردگان واینکه آن ازجنس استمداد از فیض‌الهی بوسیلهٔ ادعیه است، خواننده را بمراجعه به کتاب حکمة المشرقیة دعوت کرده [۱] و همچنین است بحث دراینکه امکان چگونه از لوازم ماهیات است وآیا با اینحال در ابداع داخل میشود یا نه وبحث دراین‌هردوصورت را بکتاب حکمةالمشرقیةارجاع‌نموده‌است[۲]. بنابراین معلوم میشود مطالب حکمةالمشرقیة یا حکمة المشرقیین دراجزاء مختلف آن‌فی‌الواقع دنبالدیی از همان مباحث موجود در فلسفه بود کـه تا عهد ابوعلی براثر بحث های حکما ومتکلمین اسلامی پدید آمده ودربعضی موارد نیز با حکمت مشاء اختلافات و

---

۱ – تفسیر کتاب اثولوجیا من‌الانصاف ، ارسطو عندالعرب ج ۱ ص۴۳

۲ – ایضا ص ۶۱

مباینت‌هایی واحیاناً اضافات ونظرهای تازه‌یی داشته است وازینرو باید حدس نالینو را درمقالهٔ خود راجع به حکمة‌المشرقیهٔ ابوعلی باور داشت که گفته است[۱] « با نشر بقیهٔ قسمتهای حکمة‌المشرقیة (یعنی قسمتهای دیگرغیرازمنطق آن که‌بسال۱۳۲۸ هجری در قاهره چاپ شده) میتوانیم نظر دقیق‌تری نسبت بفکر فلسفی ابن‌سینا پیدا کنیم‌اما ضرورة نباید انتظار داشته باشیم که با کتشافات‌غیرعادیه‌یی برسیم زیرا گذشته ازبعضی مطالب ونکات خاص ظاهرا اختلاف حکمة‌المشرقیة با سایر کتب ابوعلی که مبتنی برروش مشائی بود بیشتر در کیفیت طرح مطالب و توزیع مواد است واین وجه اختلاف درمیان آنها بیش از اختلاف در مضمون واساس مطالب میباشد واگر در دو کتاب او که بیش از سایر کتب بطریقهٔ مشائی نزدیك وبا روش ارسطو متقارب است یعنی شفا و نجات ، دقت کنیم سخنان ابوعلی در مقدمهٔ حکمة المشرقیة بیشتر تأیید میشود یعنی‌معلوم میگردد که ابن‌سینا دراین کتاب کوشیده‌است آراءشخصی‌وانحرافات خود را از مذهب مشاء بنحوغیرصریحی بیاورد تابرخوانندگان متعصب مشائی‌بوضوح معلوم نباشد . با اینحال اگرچه منتظرنظرهای کاملا جدیدی در کتاب حکمة‌المشرقیة نمیتوانیم بود معهذا اگراین کتاب را برای بیان مذهب وروش فلسفی ابن سینا بیش‌از دو کتاب شفا ومختصر آن نجات اساس کار قرار دهیم بهترخواهد بود زیرا ازاین راه فکرحقیقی این فیلسوف بزرگ نیکوتر ودقیق‌تر معلوم خواهد گردید . ذکراین‌نکته نیز لازم است که کتاب الاشارات والتنبیهات را هم‌باید درهمان ردیف قرارداد که سایر کتب شیخ را قرارمیدهیم ودراین باب کار ادوواشاراتی دارد » .[۲]

---

۱ ـ التراث‌الیونانی ص ۲۸۹-۲۹۰

۲ ـ دراینجا بی‌مناسبت نیست که قول روژربیکن Roger Bacon روحانی و فیلسوف معروف انگلیسی (۱۲۱٤-۱۲۹٤) را از رساله‌یی که برای پاپ‌کلمانت چهارم نوشته‌است راجع بابوعلی نقل‌کنیم (ازمقاله مذکور نالینوص ۲۷۷ ازالتراث‌الیونانی) . وی‌گفته‌است: «ابن‌سینا یکی از بزرگترین مقلدین ارسطو و عرض‌کنندگان مذهب او ومکمل فلسفهٔ وی بحسب طاقت خویش است . اوچنانکه درمقدمهٔ کتاب شفا گفته سه کتاب در فلسفه تألیف‌کرده است ، یکی از این سه‌کتاب بنابرمذهب مشهور مشائین که پیروان ارسطو هستند نوشته شد.کتاب دیگر برحسب

بقیه درحاشیه صفحهٔ بعد

دراینجا میبایست بقول شیخ در مقدمهٔ منطق المشرقیین درباب روشی که او در حکمة‌المشرقیة دارد اشاره شود ولی‌پیش‌ازین‌کارخوبست اشارهٔ دیگری‌را که وی‌درآغاز منطق‌شفادراین‌باب کرده‌است بیاوریم. شیخ گوید: غیر ازاین‌دو کتاب‌شفاواللواحق(۱) کتابی دیگر دارم دربارهٔ فلسفهٔ شرقیه ودر آن حقیقت فلسفه را بی‌آنکه رعایت شرکاء (یعنی مشائین) راکرده باشم بصراحت آورده‌ام واگر در کتب دیگر خویش گاه از در مسامحه واغماض‌درآمده وازشق‌عصای‌انبازان سرباز زده‌ام‌دراین کتاب(حکمة‌المشرقیة) ازاظهارخلاف باآنان‌ابا نکرده‌ام وهرکس بخواهد بحقیقتی دورازتمجمج وتردیدبرسد باید آن کتاب را بجوید وهرکس خواست حقیقت‌را بدون آنکه تعرضی‌درآن‌بشریکان شده باشد دریابد ـ وتوضیحات بسیار وتلویح بمسائلی راکه اگردانست‌از کتاب دیگر بی‌نیاز گردد ـ بخواند، براوست که ازاین کتاب (الشفا) استفاده کند.» این‌مطالب را بیانات شیخ در مقدمهٔ منطق حکمة المشرقیة بنحو بهتری روشن وقصد او را آشکار می کند. وی دراین کتاب گفته است:

« همت ما را برآن داشت که کلامی درآنچه اهل بحث درآن اختلاف کرده‌اند گرد آوریم‌ودر آن توجه ومیلی بعصبیت یا هوی یا عادت یا انس نکنیم وهمچنین از مفارقت وخلافی نترسیم کـه متعلمین کتب یونانی براثر انسی که از روی جهل و قلت فهم بمطالب‌آنها یافته اند، نسبت‌بما اظهار می کنند ویا ازآنروی که درکتبی که‌برای عامهٔ متفلسفه که دوستدارمشائیانند و گمان نمیبرند که خداوندجزآنان کسی‌راهدایت

ازحاشیه صفحهٔ قبل

حقیقت خالص **در** فلسفه **نگارش** یافته **و** ابن سینا چنانکه خود گوید در این کتاب بی آنکه **از** طعن متعرضین بترسد **آن** حقیقت خالص را اظهارکرده **است**. سومین کتاب **را در اواخر ایام** حیات خویش تألیف کرده وشرح مبادی واسرار طبیعت وصناعت را درآن آورده لیکن **از این** دوکتاب اخیر چیزی بما نرسیده است». **مراد از** این **دو** کتاب اخیرالحکمة‌المشرقیه والاشارات والتنبیهات است.

۱ ـ این کتاب اللواحق که شیخ یکی **دوبار** دیگر **بدان** اشاره کرده بنابرآنچه‌خود **درنظر** داشت می‌بایست کتابی عظیم وحتی عظیم‌تر **از** کتاب شفا وبمنزلهٔ شرحی برآن کتاب باشدکه معانی موجز آنرا بسط دهد وفروع واصولی راکه درآنست استخراج وتکمیل‌کند وکسانی راکه کتاب الشفا برای رفع مشکلاتشان‌کافی نباشد بکار آید وشیخ وعده داده بودکه تألیف آنرا تاپایان حیات خود بتدریج ادامه دهد وهرقسمت را بتاریخ سالی‌که نوشته شود مؤرخ‌سازد.

کرده واز رحمت خویش غیر از ایشان را برخوردار ساخته باشد، این سخنان را از ما نشنیده‌اند با ما ازدر عناد وخلاف درآیند. با آنکه بفضل سلف فاضل‌خود(ارسطو) معترفیم ومیدانیم که او بدانچه دیگران از تمییز اقسام علوم درنیافته بودند در رسید و دانشها را بسی بهتر از آنان ترتیب ونظم داد ودر بسیاری از امور بادراك حق توفیق یافت وبراصول صحیح و واقعی اکثر علوم مطلع شد وعامهٔ مردم را از آنچه متقدمین واهل بلاد او تبیین کرده بودند بیاگاهاند واین اقصی حد قدرت آدمی درتمییز مخلوط وتهذیب مفسد است که نخستین بار بدان اقدام کند وحق آن بود که آیندگان هررخنه را که دربنای او یافتند ترمیم کنند و اصولی را که پدید آورده بود کامل سازند اما هر کس که بعد ازاو (ارسطو) آمد نتوانست خودرا از عهدهٔ آنچه از وی بارث برد بیرون آرد وعمر وی یا درفهم آنچه ارسطو نیك دریافته بود ویا درتعصب بر خطا های وی، گذشت و وقت او بسخن گذشتگان مشغول است ومهلتی برای مراجعه بعقل خودندارد واگر فرصتی براو دست داد آنرا در راه افزایش بر گفتار پیشینیان واصلاح یا تنقیح خطایای آنان صرف نکرد.

« ولیکن ما هرچه را پیشینیان گفتند بآسانی در آغاز تحصیل دریافتیم وبعید نیست که غیر ازجهت یونانیان هم علومی بمارسیده باشد وزمانی که ما بدین‌عام‌اشتغال یافتیم دورهٔ آغاز جوانی بود وخداوند مدتی راکه برای فهم سخنان پیشینیان لازم بود برما کوتاه کرد وآنگاه همهٔ آنها را حرف بحرف باعلمی که یونانیان منطق مینامند و شاید نزد مشرقیین نامی دیگرداشته باشد [1] برابر نهادیم وآنچه را که‌باموازین‌این علم سازگار ویا با آن مغایر بود شناختیم و وجه حقیقی هرچیز را جستیم تا حق از باطل آشکار گشت.

---

۱ — جای دیگر ازمنطق حکمة‌المشرقیین (ص ٥) گفته است: «علمی که آنرا آلت‌علوم‌دیگر میدانند بنابرعادت اهل این زمان واین بلاد منطق نامیده میشود وشاید نزد دیگران بنامی‌دیگر خوانده شود لیکن ما ترجیح میدهیم که او را بدین اسم مشهور بخوانیم». برای آنکه بیشتر بحقیقت این اشارات پی بریم وبدانیم که گروهی از علمای اسلام براثر مخالفتی که با علم منطق اظهار میداشتند آنرا غالبا باسامی دیگر میخوانده وحتی در ابواب وفصول آن‌هم‌تغییراتی‌ایجاد میکرده‌اند رجوع کنید بهمین کتاب ص ۱٤٦–۱٤۸ ومقدمهٔ ابن‌خلدون ٤۹۱–٤۹۲

« اما چون مشتغلین بعلم شدیداً از مشائین یونانی پیروی میکردند شق عصا و مخالفت با جمهور را نیك ندانستیم وجانب آنانرا گرفتیم ونسبت به‌مشائین که اولیترین فرق یونانیان بودند تعصب ورزیدیم وآنچه را که ایشان اراده کرده لیکن بکنه آن نرسیده بودند وخردشان بدان راه نیافت تکمیل کردیم وازخطاهای آنان چشم‌پوشیدیم وبرای آن وجه ومخرجی ترتیب دادیم اگرچه بنادرستی آن آگاه بودیم واگر درموردی اظهار مخالفت با آنان کردیم درمسائلی بود که صبر برآن امکان نداشت اما دربیشتر موارد آنرا درحجاب تغافل پوشیدیم . ازین مسائل بعضی بدرجه‌یی‌از یقین‌تلقی شده بودند که مردم درروز روشن شك میکردند ودرآنهاشك نداشتند وازینروی کراهت داشتیم ازینکه جهال برمخالفت ما با آنها آگاه شوند وبعضی‌ازآنهادردقت درمرتبه‌یی بودند که عقول کسانی که دراین عصر زندگی میکنند ازدرك آن عاجز بود وما ناگزیر بودیم با آنان که چون چوبهای بی عقلند دراین امر مدارا کنیم زیرا این قوم تعمق درمسائل فلسفی را بدعت ومخالفت با مشهور را ضلالت می‌شمرند چنانکه گویی حنابله درحدیث‌اند(۱) . اگرما کسی را ازآنان می‌یافتیم که راه رشاد پیماید حقایقی راکه دریافتیم برای او روشن میکردیم اما چون ابن قوم را در فهم معنی سخنان خود براه نیافتیم منفعتی راکه دراظهار نفرت ازآن استبداد میکردند تعویض کردیم وبجای آن مسائل دیگری را بیان نمودیم .

« ازجملهٔ مسائلی که دراظهار آن‌ضنت کردیم وازآن درگذشتیم حقیقتی‌مغفول عنه است که درصورت اظهار جز با تعصب برگویندهٔ آن تلقی نمیشود واز این روی دربسیاری ازمسائل که درآن اطلاع کافی داشتیم طریق مساعدت گرفتیم واگر در مطلبی که نخستین بار برآن آگهی یافته بودیم بعد از مراجعه برأی خود وانتقاد در آن نسبت بدان شکی حاصل میکردیم آنرا بطریق تردید اظهار داشتیم‌اما شما ، ای یاران من ، از حال ما نیك آگاهید واز آغاز تا انجام آنرا می‌شناسید واز مدتی که

---

۱ ـ اشاره است بنظر حنابله نسبت باحادیث مشهور در عقاید وعبادات ومعاملات که بزعم آنان غیرقابل تکذیب بلکه موجب یقین تام ومطلق است .

بین حکم اول وآخرما موجود است مطلعید وچون ماوضع خود را چنین یافتیم سزاوار است که با کثر مطالبی که درآنها حکم کرده‌ایم اطمینان داشته باشیم مخصوصاً در موضوعاتی که اغراض بزرگ واساسی‌هستند دویست بار درآنها تحقیق ومطالعه‌راتجدید کردیم وچون وضع بدین نحو وقضیه براین جمله است بهتر دانستیم که کتابی ترتیب دهیم که جامع امهات علمی واقعی باشد که پس از دقت وتحقیق وفکر بسیار استنباط کرده‌ایم ودور از جودت حدس نبوده است .

« ما این کتاب را از آنجهت جمع کرده‌ایم که تنها خود از آن استفاده کنیم و مراد کسانی است که قائم‌مقام ما هستند واما برای عامهٔ کسانی که با حکمت سروکار دارند کتاب شفا را ترتیب داده‌ایم وآن خود برای آنان فوق حاجت و حاوی مطالب بسیار است ودر کتاب اللواحق هم بزودی مطالبی بیشتر از آنچه دیده اند وبرای ایشان لازم است خواهیم نوشت وبهرحال تنها ازخداوند استعانت میجوییم .» (۱)

بعد از این مقدمه ابن سینا در تقسیم علوم سخن گفته (۲) وآنرا بر دو قسم کرده است : نخست علومی که درتمام ادوار مورد حاجت نیست بلکه درقسمتی از زمان برسرکار است وبعد ازمیان میرود ویا آنکه حاجت بدان در برهه‌یی از زمان معدوم وبعد از آن موجود است . دوم آنکه درتمام ادوار بیاك حال موجود است یعنی احکام آن موقت وزائل ومعتبر در زمان معین محدود نیست واین علم حکمت است که خود اصول وفروعی دارد و ابوعلی گفته است که ما در حکمة المشرقیة تنها باصول علم متوجهیم وحاجتی بذکر فروع آن مانند طب و فلاحت وتنجیم وصنایع دیگرنداریم . علوم اصلیه را هم بردو قسمت کرده است یا علومی که درامور موجودهٔ عالم و ماقبل عالم مورد حاجت واستفاده است و مقصود غائی از فراگرفتن آنها رسیدن بهمانهاست و آن عبارتست از علم بامور عالم و ماقبله و یا آلت رسیدن بدین علوم است وآن‌علم منطق است وابوعلی میگوید با آنکه ممکن است این علم را برخی بنام‌دیگر بخوانند

۱ ــ منطق‌المشرقیین چاپ قاهره، سال ۱۳۲۸ ص ۲ــ۴

۲ ــ منطق‌المشرقیین ص ۵ــ۸

لیکن ما بنا برعادت اهل زمان آنرا منطق میگوییم . علوم دیگر دوقسم است نظری وعملی . علوم نظری خود برچهار قسم میشود بدین شرح که یا راجع است باموری که وجودشان جز در ماده نیست وجز با ماده تعقل نمیشوند مثل انسانیت و در شمار همین دسته است اموری که ذهن دراولین نظر آنرا از ماده جدا تواند کرد لیکن ذهن ضرورة مجبور بانصراف ازاین تجویزخواهد بود واین معنی برای ماده حاصل نمیشود مگر آنکه معنی زائدی بر آن باشد مانندسیاهی وسپیدی؛ یا مربوط باموری باشد که در بادی امر میتوان آنرامجزا ازماده تصور کرد لیکن برای آنکه موجود ومتکون باشدمحتاج بماده است مثل اعداد؛ ویاراجع است باموربمایزبا ماده که چه درذهن وچه درخارج نمیتواند مقارن باماده باشد مثل خالق اول؛ ویاموضوع آن معانی واموری است که گاه مخالط باماده است و گاه چنین نیست مثل وحدت و کثرت و کلی وجزئی وعلت و معلول . باین طریق نوع دوم از علوم (یعنی علوم غیرآلی) برچهار قسم میشود و عادت برآن جاری شده که علم اول را طبیعی و دوم را ریاضی وسوم را الهی و چهارم را کلی نامند . حکمت عملی را هم با بحث درموضوعات آن بچهار قسمت اخلاق و تدبیرمنزل وتدبیر یا سیاسة المدنیة وفن تشریع (الصناعة الشارعة) منقسم ساخته وآنگاه چنین گفته است :

« قصد ما این نیست که دراین کتاب جمیع اقسام علم نظری وعلم عملی را بیاوریم بلکه میخواهیم از اصناف علوم علم الهی وعلم کلی و علم طبیعی اصلی و ازعلم عملی مقداری را که برای طالب نجات لازم است مذکور داریم اما علم ریاضی علمی نیست که درآن اختلاف وجود داشته باشد واگر بخواهیم آن علم را ذکر کنیم آنچه راکه در کتاب شفا نوشته ایم خواهیم آورد وهمچنین است حال اصناف علم عملی که دراینجا ذکری ازآن نخواهد رفت واینك شروع میکنیم به علم آلی که منطق باشد .. . » (۱)

واز این پس بحث در منطق پرداخته ودر بعضی موارد مانند بحث در قضایا و تعریف وحد مطالب تازه یی آورده است لیکن درطرز تنظیم و ذکر مطالب و اصطلاحات بین این کتاب وسایر کتب منطق شیخ اختلاف کلی موجود نیست . ازاجزاء حکمة المشرقیة

۱ ــ منطق المشرقیین ص ۸

چنانکه قبلا دیده ایم منطق و الهیات و طبیعیات و ریاضیات موجود است واز این اجزاء منطق حکمة المشرقیین بنام منطق المشرقیین (ناتمام) بسال ۱۳۲۸ هجری در قاهره بطبع رسیده و چون مابقی آن اجزاء هنوز چاپ نشده وبنظر نرسیده است نمیتوان در اینکه واقعاً از حکمة المشرقیه است یا نه حکم کرد وچگونگی مطالب آنها و نظرهای جدید شیخ را درآنهامورد مطالعه قرارداد ولی با قیاس بمنطق المشرقیین میتوان گفت که : اولا خلاف آنچه بعضی پنداشته اند این کتاب درفلسفهٔ اشراق یا مسائل عرفانی نیست وثانیاً مانند همهٔ کتب بزرگ دیگرشیخ راجع باجزاء فلسفه و علاوه برمسائل مقبول از فلسفهٔ مشاء حاوی نظرهای جدیدی از اوست که یا ازنظر ارسطو وپیروان او مستور مانده ویا مسائلی گفته ولی دراظهار آن راه خطا پیموده بودند و در حقیقت مطالب این کتاب دنبالهٔ معارضاتی بود که مشرقیین نسبت بمغربیین وخاصه اسکندرانیین در مسائل مختلف فلسفهٔ ارسطو داشتند وهمچنین حاوی زیاداتی که برای فیلسوف بزرگ اسلامی برنظرها و دریافتهای ارسطو دست داده بود .

کتاب حکمة المشرقیین ابن سینا را حکمای بعد از وی میشناختند و گاه مورد استشهاد قرارمیدادهاند ازآنجمله صدرالدین محمدشیرازی (متوفی بسال ۱۰۵۰ هجری) معروف بملاصدرا درتعلیقاتی که برشرح قطب الدین مسعود شیرازی بر حکمة الاشراق سهروردی نوشته از حکمة المشرقیة ابوعلی چند بار ذکر کرده وازمطالب آن درمنطق والهیات نقل نموده است .

ازمسائل قابل توجه درعقاید ابوعلی آنست که او آموختن اصول فلسفه را برای هر کس مجاز نمیشمرد وحتی برای قراءت کتب خود معتقد بافرادی بود که از جهل وتعصب وابتذال فکر دورباشند وبهمین سبب گاه خوانندگان کتب خویش را بنگاهداشتن آنها ازمردم نااهل وصایت کرده وفی المثل درپایان کتاب الاشارات والتنبیهات بخوانندهٔ خود گفته است که در این اشارات زبده و برگزیدهٔ حق را برای تو بیرون کشیده وحکمت را با لطائف کلمات بر تو عرض کرده ام ، پس آنرا از مردم مبتذل وجاهل و کسی که از هوش روشن و خوی و سرشت برخوردار نیست،یا از متفلسفین ملحد ویا از فرومایگان و گولان ایشان نگاه دار واگر کسی را یافتی که بپاکی باطن و استقامت خوی وباز

ایستادن‌اوازآنچه‌آدمی را بوسواس میکشاند اعتماد کنی وبتوجه اوبا چشم رضا وصدق بحق مطمئن باشی هرچه از توخواست بتدریج و باجزاء پراگنده بدو رسان و او را سوگند ده تا همان روش ترا بکار برد و برفتار تو تأسی کند لیکن اگر این علم را بپراگنی وبتباهی آوری خداوند میان من وتوحکومت کناد.

در کتاب النجاة ذیل عنوان « فصل فی اثبات النبوة و کیفیة دعوة النبی الی‌الله والمعاد » هم نظیر این فکررا دارد آنجا که میگوید : سزاوارنیست که پیغامبرمردمان را بچیزی ازمعرفت خدای تعالی بیرون از اینکه او واحد بیمانند است ، آشنا کند واگر گوید کـه او را قابل اشاره در مکـان ومنقسم بقول ندانندوخارج از عالم وداخل در آن ونظایر اینها نشمرند ، کار بر آنان دشوار میشود و آراء ایشان پریشان ومشوش میگردد و در طریقی میافتند که رهایی از آن جز برای برخی از افراد نادر امکان ندارد و کمتر اتفاق میافتد که مردم حقیقت این توحید و تنزیه را دریابند وبسا که بآراءِ مخالف صلاح اجتماع و منافی حق دچار میشوند و شك وشبهه درآنان راه می‌یابد . بنابراین پیغامبرنباید بمردم‌چنین‌وانمود کند که حقیقتی را ازعامه کتمان میکند وحتی نباید رخصت تعریض بچیزی از این مسائل را هم بدهد وهمچنین است درامر معاد وموضوع سعادت وشقاوت اخروی که باید طریق‌تمثیل گیرد تا عامه کیفیت آنرا تصور کنند وخداوند خود وجه خیر را درهمین روش میداند .

همین اشارات کافی است که دریابیم ابوعلی مردم را ازحیث درك حقایق امور بر دو دسته منقسم میکند : نخست عامه که باید بسیاری از حقایق را از آنان پنهان داشت وحتی حقایق را با استفاده از امثال وتشبیهات بصورتهایی برایشان نقل کرد که قابل فهم آنان باشد واگرهم این‌تشبیهات وتمثیلات با حقیقت وفق‌نکرد اهمیتی‌ندارد.

دوم خواص که از سرشت پاك و فطرت صافی وعقلهای تابناك برخوردارند . این دسته را جز با بیان حقیقت که عاری از پرده های امثال وتشبیهات باشد ، قانع‌نمیتوان کرد . ابوعلی حتی درمیان این فرقه نیز قائل بانقسامات وشعبی‌است واینکه بعضی‌از کتب فلسفی خود را برای عامهٔ فلاسفه و برخی دیگر را برای خواص آنان نگاشته بهمین سبب‌است ونیز بهمین جهت‌است که می‌بینیم در موضوعات واحد با گرفتن‌جانب

اختصار یا اطناب کتابهای متعدد نوشته است در صورتیکه در همهٔ آنها تقریباً مسائل معین مکرری را تعقیب کرده .

ارزش کار ابن‌سینا نسبت بفارابی بحدیست که میتوان گفت: همچنانکه فارابی شهرت کندی ودرجهٔ نفوذ اورا درآیندگان ضعیف کرد ابن‌سینا هم برشهرت فارابی لطمه وارد ساخت واز نفوذ شدید او درآیندگان کاست . درحقیقت هریك ازاین دودرتوضیح وتدوین وتأیید فلسفهٔ مشاء وتطبیق آراء فلسفی ارسطو و افلاطون وشراح نو افلاطونی آندو بر سلف خود پیشی گرفت . فیلسوف بزرگ بخارایی ما در تأکید مبانی فلسفهٔ منسوب بارسطو که بیاری اسکندرانیان بمبانی عقاید افلاطون نزدیك شده و رنگ نو افلاطونی یافته بود ، فی‌الواقع دنبالهٔ کار فارابی را گرفته بود . درهمین حال باید متوجه بود که بوعلی دربعضی از موارد از تأثیر متکلمین زمان بر کنار نبوده و گاه نیز چنان بدفاع از مبانی دین همت گماشته است که گویی متکلمی عنوان فیلسوف گرفته ومیخواهد وظائف متکلمین را انجام دهد . سعی دراثبات نبوت وتوجیه مسألهٔ معاد و وحی و الهام و معجزات و کرامات و نظایراین مسائل او را بسیار بمقاصد و غایات متکلمین نزدیك ساخته است وهمچنین است تفاسیر فلسفی او و برخی از قسمتهای قرآن که درست یادآور سنت و روش معتزلهٔ قرن چهارم و تفاسیری است که اهل سنت وحدیث واشاعره آنها را از آنجا که مبتنی بر رأی مفسر بود نه بر نقل از پیشینیان ، مردود و نامعتبر میشمرده اند (۱) . ابوعلی در این تفاسیر تأویلات خاصی دارد مثلا در قل هوالله احد میگوید مراد از « هو » مطلق و ذات مطلق است یعنی وجودی که جزی از ماهیت وجودی خود را از کائنات نمیگیرد و مشوب بماده نیست ومراد از این آیه اینست که خداوند موجود بذات خود و وجود او عین ماهیت اوست . و در آیهٔ بعد از آن یعنی « اللهالصمد» میگوید مراد آنست که درماهیت وجودالهی خلاء یا فراغی برای استقبال

۱ ـ برای اطلاع از این تفاسیر وتأویل درتفسیر آیات وتوجه دسته یی ازمتکلمین معتزله بدین امر ومخالفت اهل حدیث واشاعره با آنان دراین مسأله، رجوع شود به: الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع الهجری تألیف Adam Mez ترجمهٔ محمد عبدالهادی ابوریده چاپ قاهره ۱۳۵۹ هجری ج ۱ ص ۳۲٤-۳۲۷

وجودی که از خارج آید وجود ندارد وماهیت الهی کاملة الامتلاء والصمدیة است و در تأویل « رب‌الفلق » گوید که مقصود از فلق دراینجا سپیدهٔ وجود در بامداد خلقت است و گویا با نظر بچنین تشبیه شاعرانه‌یی بوده است که در رسالهٔ تفسیر المعوذتین خلقت را بشکافتن تیرگیهای عدم با نور وجود تعبیر کرده است.(۱)

با توجه باین توضیحات باید دانست که ابوعلی نه از حکمت مشاء بتمام معنی پیروی میکرد ونه از کلام ونه از آراء افلاطونیان جدید بدین معنی که‌ازاین‌دبستانها آنچه را ملائم با روش خود می‌یافت برمیگزید وآنچه را که مقبول نظر او نبود بدور میانداخت وبهمین جهت است که ازطرفی درنظر پیروان حکمت مشاء مانند ابن‌رشد وازطرفی بزعم متکلمینی مانند غزالی مورد ایراد وحمله قرارمیگرفته‌است. درحقیقت ابن سینا با پذیرفتن قسمتی از اصول علم کلام و درآمیختن عقاید خود با اصول ومبانی تصوف و نزدیك شدن بدین در مواردی دیگر، روشی جدید در فلسفه بوجود آورده وآنگاه با ورود در تمام مباحث علوم خود را بمنزلهٔ ارسطوی عالم اسلامی قرار داده است. اثر مذهب نو افلاطونی در ابن‌سینا خصوصاً در فیضان عقل اول از وجود واحد مشهود است که معتقد بودند از واحد جز واحد صادر نمیشود، واین واحد درفوق همهٔ جواهر وفعال وغیر مرکب از تمام وجوه و واجد جمیع وجوه کمال است. موضوع فیضان (اشراق) وجود از واجب الوجود واز عقول و نفوس و از عقل فعال (واهب ـ الصور) بترتیبی که دیده‌ایم مسألهٔ مهمی است که ابوعلی مانند سلف خود فارابی از نو افلاطونیان پذیرفته واین بهترین طریقهٔ تفکر در موضوع خلقت بود که یك مسلمان متفلسف میتوانست بپذیرد و درعین صدور کثرات از واحد، وحدانیت او را مخدوش نسازد. با این حال چون نظریهٔ خلقت چنانکه در اثولوجیای منسوب بارسطو ودر تاسوعات افلوطین دیده میشود با نظریهٔ خلقت در اسلام سازگار نیست، ابوعلی با تمام کوششهای خود درقبولاندن‌این‌نظریه‌بمسلمین وباهمهٔ تأویلاتی که‌درآیات‌برای‌مشروع ساختن ابن نظریه کرد، نزد متعصبین بکفر و زندقه منسوب شد واین عدم موفقیت او

۱ ـ الحمدلله‌الذی شق غیاهب‌العدم بنورالوجود ...

درنزد مشائین متعصب هم از وجهی دیگرمشهود است . مثلا ابن‌رشد ابوعلی رادراینکه برای تأویل بعض الفاظ دینی از قبیل وحی ولوح و قلم از فلاسفهٔ قدیم انفراد جسته است[۱] مورد سرزنش قرارداده ودر کتاب تفسیر مابعد الطبیعه بارها براو تاخته واو را بپیروی ازاشاعره منسوب داشته ودربسیاری موارد بخطا و غلط متهم کرده است. یکجا میگوید[۲] : « ابن سینا با وجود مقام خاص خود در حکمت میگوید ممکن است انسان از خاك پدید آمده باشد چنانکه موش ، واگر واقعا باین اصل اعتقاد داشته وآنرا برای موافقت با اهل زمان نگفته باشد ، این فکر درنتیجهٔ آشنایی او با عقاید اشعریه پیداشده واورا برایرادنظایراین اقوال کدشمارش همهٔ آنهاسخن‌رابدرازامیکشاند واداشته است » . جای دیگر گفته است[۳] : « ابن سینا دراینکه گوید واحد وموجود دلالت برصفات زائد برذات شیء دارد ، مرتکب خطای بزرگی گشته است وعجب از این مرد است که چگونه باین غلط دچار شد با آنکه ازمتکلمین اشعریه که علم الهی خود را با کلام آنان درآمیخته است می‌شنید که میگویند از صفات بعضی غیرمعنوی وغیر نفسیه هستند ونیز میگویند که واحد وموجود هردو بذات موصوف‌بدانهاراجعند وصفات دال برامر زائدی برذات نمیباشند مانند سفیدی وسیاهی در سفید وسیاه وعلم وحیات درعالم وحی، واین مرد برای اثبات مذهب خود چنین احتجاج کرده است که اگر واحد وموجود دلالت برمعنی واحدی میکردند قول ما براینکه «الموجودواحد» بیهوده وبمنزلهٔ سخن ما بود براینکه « الموجود موجود » . . . واین مرد درچند امر دچار اشتباه شده است وازآنجمله آنکه اسم واحد را از اسامی مشتق دانسته و گفته است که این اسماء دلالت برعرض وجوهر میکنند ونیز از آنجمله آنست که‌پنداشت اسم واحد دلالت برمعنایی غیر قابل انقسام در شیء میکند واین معنی غیر از طبیعت است واز آنجمله است گمان او برآنکه این واحد که مقول برجمیع مقولاتست همان واحد است که مبداء عدد میباشد و عدد عرض است وبدین ترتیب معتقد شده است که

۱ ـ تهافت‌التهافت ص ۵۰۰ ـ ۵۰۱
۲ ـ تفسیر مابعدالطبیعه چاپ بیروت ص ٤٦–٤٧
۳ ـ ایضاً ص ۳۱۳-۳۱٤

اسم واحد در موجودات دلالت بر عرض میکند . . . » دنبالهٔ همین مطلب واینکه این اشتباه چگونه برای ابن‌سینا دست داده جای‌دیگر گرفته شده[۱] وآن دراین‌باست که کلمهٔ « هویت » برای انطباق براصل کلمهٔ یونانی بهتر از « موجود » است زیرا کلمهٔ موجود از اسامی مشتق است ونامهای مشتق دلالت بر اعراض میکنند وازینروی چون آنرا برای‌دلالت برذات شیئی بکار بریم درهمان‌حال موهم‌است بر آنکه دلالت برعرض‌در آن هم‌میکندچنانکه‌این گمان‌برای ابن‌سیناپیش آمده است وبازدرهمین‌معنی گفته است : «... این بعینه همانست که سبب اعتقاد ابن‌سینا بر آن‌شد که واحدی که مبداءعدداست جنس‌برای موجودات عشره میباشد واین‌از آنجهت‌است که‌فرق‌بین‌اسم‌واحدی که مبداء عدد واسم واحدی که مرادف با موجود است برای این مرد دشواربوده است»[۲] وهمین موضوع را چندبار دیگر نیز تعقیب کرده[۳] وچند جا هم اعتراضات سخت بر ابوعلی نموده است[٤] .

از حکمای دیگر که اعتراضاتی برابوعلی داشت ابوالبرکات هبةالله بن علی‌بن ملکا البغدادی (متوفی بسال ٥٤٧) صاحب کتابهای مشهور « المعتبر » و کتاب‌النفس یا تفسیر کتاب‌النفس ارسطو ، است . علاء الدولة فرامرزبن علی از اعقاب علاءالدولة ابن کاکویه وازامراء مشهورعهد سلاجقه روزی عقیدهٔ‌حکیم‌عمرخیام‌رادربارهٔ‌اعتراضات ابوالبرکات برابوعلی پرسید، خیام گفت: «ابوالبرکات کلام‌ابوعلی را نمیفهمدواورامرتبهٔ ادراك سخنان شیخ نیست تا چه رسدباعتراض برسخنان‌او وایراد شکوك بر کلام‌وی»[٥] یکی از وجوه این مخالفتهای حکما با ابوعلی خودداری از تدریس آثار او بود مثلا اسمعیل‌الهروی ازحکماء مذکور درتتمة صوان‌الحکمة درتدریس بکتب ابونصر اکتفا واز خوض درتصانیف ابوعلی خودداری میکرد[٦] .

علاوه براینها درقرن پنجم و ششم مخالفت با عقاید وافکار ابوعلی‌بن سینا امری

---

۱ ــ تفسیر مابعدالطبیعه ص ٥٥٧ ۲ ــ ایضا ص ۱۲٦۷ ــ ۱۲٦۸

۳ ــ ایضاً ص ۱۲۷۹-۱۲۸۰و۱۲۸۲

٤ ــ ایضاً ص ٥۰۸و٥٥۹و۸۸٦و۱٤۲٦و۱٤۳٦ ٥ ــ تتمة صوان‌الحکمه ص ۱۱۰-۱۱۱

٦ ــ ایضاً ص ۹۹-۱۰۰

متداول بود . مخالفین ابوعلی یا از زمرهٔ متفلسفین بودند که غالباً براثر اختلاف در موارد جزئی از اصول فلسفهٔ مشاء بر ابوعلی میتاخته اند ویا اهل مذاهب ومتعصبین دینی که خلاف وعناد آنان با فلاسفه وحکما عمومیت داشت، ویا متکلمین که با همهٔ کوششهای ابوعلی در ربط میان دین و فلسفه از عقاید او خصوصاً در موضوع خلق ومعاد رضایت نداشته ودراین ابواب ایراداتی براو وارد میدانستداند .

بغض و کینهٔ اهل دین با آثار ابوعلی بسبب نفرتی بود که آنان از علوم عقلی خاصه حکمت الهی داشتند ودراین باب ما قبلا سخن گفته ایم . بسبب همین عناد و نفرت ، ابوعلی نیز در شمار ملحدین و آثار او از کتب ضاله و محکوم بسوختن و نابود شدن بوده است . مثلا المستنجد بالله خلیفهٔ عباسی بعد از آنکه بخلافت برگزیده شد (سال ۵۵۵) فرمان داد قاضی ابن‌المرخم را دستگیر و اموال او را مصادره کنند . کتابخانهٔ ابن‌المرخم نیز در جملهٔ این اموال بود و ازمیان کتابهای او آنچه را که از « علوم فلاسفه » بود سوزاندند وازجملهٔ آنها یکی کتاب الشفاء ابن‌سینا و رسائل اخوان الصفا و کتابهایی ازاین قبیل بود[۱] . آخر بن سخن حسن بن محمد نجاء الاربلی را در بستر احتضار بیاد داریم[۲] که گفت : « صدق الله العظیم و کذب ابن‌سینا » ونقل سخن ابن جبیر ابوالحسین محمدبن احمدالکنانی، جهانگرد معروف قرن‌ششم که برپیروان فارابی وابن‌سینا طعن میکند وظهور آنانرا مایهٔ شومی عهد خویش میداند ، نیزدراینجا بی‌مناسبت نیست . وی گفت :

قد ظهرت فی عصرنا فرقة ظهورها شؤم علی العصر

لاتقتدی فی‌الدین الا بما سن ابن سینا و ابونصر[۳]

از میان متکلمین که در مخالفت با ابن سینا لجاج میورزیدند ذکر سه تن از مشاهیر آنان لازم است . مقدم آنان امام محمد غزالی (۴۵۰ ـ ۵۰۵ هجری) است که کیفیت اختلاف او را با فلاسفه قبلا دیده ایم . وی که کتاب تهافت الفلاسفة

---

۱ ـ کامل ابن‌الاثیر حوادث سال ۵۵۵ ۲ ـ رجوع شود به‌ص ۱۴۰ از همین کتاب

۳ ـ التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیه ص ۱۵۳ .

را از باب رد برفلاسفهٔ قدیم وبیان سستی عقیدت و تناقض کلمات آنان درآنچه مربوط بالهیات است نگاشت، چنانکه درآغاز این کتاب آورده برای رد سخنان ارسطو تحقیقات وتحریرات دو فیلسوف بزرگ اسلامی یعنی فارابی و ابن سینا را برگزیده وآنچه را که آندو اختیار کرده وصحیح دانسته‌اند رد کرده است وبنابراین درحقیقت نظر او در رد فلسفه متوجه بفارابی وابن‌سینا خاصه فیلسوف اخیرالذکر بوده است .

دیگر از متکلمین بزرگ که درمخالفت با ابن سینا شهرت دارد امام تاج‌الدین محمدبن عبدالکریم شهرستانی (متوفی بسال ۵۴۸) است . وی با آنکه در الملل و الاهواء والنحل خلاصهٔ جامعی از مقاصد فلسفی ابوعلی آورده،در کتاب دیگرخودباسم المناهج والآیات برد آراء ابوعلی مبادرت جسته بود . البیهقی گفته است که شارستانی در این کتاب رأی ابوعلی را استهزاء کرد وفصولی از آنرا برمن خواند ، گفتم باید درباب هرفصل بحث کنیم اما وقت مساعدت نکرد [۱] شهرستانی کتاب دیگری در رد ابوعلی در الهیات تألیف کرد بنام المصارعة یا المصارع باسم مجدالدین ابوالقاسم‌علی‌بن جعفرالموسوی نقیب ترمذ . دراین کتاب شهرستانی هفت مسأله از الهیات را برای رد و ایراد انتخاب کرده وبرابوعلی تاخته‌است . خواجه‌نصیرالدین طوسی در ردشهرستانی کتابی بنام مصارع المصارع تألیف و درآن شهرستانی را از بابت اسائهٔ ادب بر ابوعلی ملامت کرده است .

ازمخالفین‌دیگرابوعلی‌امام‌فخرالدین‌محمدبن‌عمرالرازی(متوفی‌بسال۶۰۶)است. وی‌درشرحی که‌بر کتاب اشارات‌ابن‌سینانگاشته غالب مسائل آنرارد کردوهمهٔ ایرادات اورا خواجه نصیرالدین طوسی درشرح خود براشارات شیخ مورد انتقاد قرارداده است .

همین سختگیریها ومعاندتها که علی‌الخصوص درقرن پنجم وششم نسبت بابوعلی وفلسفهٔ او اظهار شده نشانهٔ آنست که ابوعلی بسرعت درمیان مسلمین شهرت یافت و نفوذ عقاید وی بمرحله‌یی رسید که همهٔ مخالفین حکمت را وادار کرد که کتب او را بمنزلهٔ نمودار عالی آثار فلسفی برگزینند وآنگاه مورد بحث وایراد قرار دهند وحتی

---

۱ ـ تتمة صوان‌الحکمة ص ۱۳۷-۱۳۸

بعضی ازمتفلسفین هم برای کسب شهرت بدین کار مبادرت جویند . با این حال درهمان ایام که این افراد با ظهار مخالفتهای خوداشتغال داشتنداز کتب ابوعلی وحتی ازرسالات ونامه هایی که ببلاد دور دست میفرستاد وبرای خود او درپایان حیات از غالب آنها نسخه‌هایی موجود نبود ، نسخ متعدد برداشته میشد وعقاید او بعنوان عالیترین نمونهٔ حکمت مشاء مورد قبول قرارمیگرفت .

فیلسوف وطبیب بزرگ دیگری که معاصرابوعلی ودرتاریخ وفات‌مقدم براوست **ابوالخیر بن الخمار** است که پیش‌ازین نیزازسهم او درنقل کتب علمی بعربی‌وشمه‌یی از احوال اوسخن گفته‌ایم . وی درعهد خود ازمشاهیرحکما ودانشمندان‌شمرده میشد وبهمین سبب مورد طعن ففها بود ومخصوصا ازباب مخالفت با طب با او دشمنی داشتند وعامه را بایذاء وی برمیانگیختند[۱] . ابن‌الخمار علاوه بر ترجمه‌های معروف خود و تألیفاتی که در طب داشت تصانیفی در حکمت نیز ترتیب داد که ازآنجمله است : مقالة فی‌الهیولی ـ الوفاق بین رأی‌الفلاسفة والنصاری در سه مقاله ـ تفسیرایساغوجی بتفصیل وباختصار ـ فی‌سیرة الفیلسوف ـ فی‌السعادة ـ مقالة فی‌الافصاح عن‌رأی القدماء فی‌الباری تعالی وفی الشرائع ومواردیها ـ کتابی درتحقیق خلاف میان ابی زکریا یحیی‌بن عدی وابی اسحق ابراهیم‌بن بکوس درصورت آتش ونمودن فساد عقیدهٔ ابوسلیمان محمدبن طاهر درصوراسطقسات[۲] . ابوالخیر شاگردابوزکریا یحیی‌بن‌عدی‌واستادابوالفرج‌بن هندو بود وپیش ازمحمود در خدمت ابوالعباس مأمون‌بن مأمون خوارزمشاه در خوارزم بسرمیبرد وکتاب امتحان‌الاطباء را باسم اوتصنیف کرد .

دانشمند بزرگ معاصر ومعارض ابوعلی‌بن سینا که بسال از او بزرگتر وتا چند سال‌بعدازوی نیزدرقید حیات بود، **ابوالریحان‌محمدبن‌احمدالبیرونی‌الخوارزمی** (۳۶۲ـ۴۴۰) است . وی در ریاضیات ودرتحقیق عقاید وآراء وآداب وعادات ملل کتب بی‌نظیر ومشهور دارد که وقتی دیگربنام آنها اشاره خواهد شد . روش‌او درتحقیق بحدی دقیق واقوال وی تا درجه‌یی موثق‌است که‌هیچگاه ارزش علمی خود را ازدست نخواهد

---

۱ و ۲ ـ طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۳۲۳

داد . این مرد دقیق‌النظر دقت واصابت نظرخودرا بواقع مدیون مطالعات‌فلسفی‌خویش است اما او در فلسفه پیرو روش متعارف عهد خویش یعنی آنروش کـه بوسیلهٔ کندی و فارابی ونظایر آنان تحکیم و تدوین شده بودنیست بلکه بعقاید خاص وروش‌جداگانه و شکوك و ایرادات خود بر ارسطو ممتاز است . وی در آثار فلسفی هندوان کتبی را بتازی درآورده بود مانند «کتاب شامل» درباب موجودات محسوس ومعقول وخود نیز درکلیات‌مسائل‌علمی‌تألیفاتی‌داشت ازقبیل «مقالة فی‌صفة‌اسباب‌السخونة‌الموجودة فی‌العالم واختلاف فصول‌السنة» و «مقالة فی‌البحث عن الطریقة المتعرفة‌المذکورة‌فی کتاب‌الآثار العلویة» . درکتابی که برای ذکر فهرست آثار محمدبن زکریاءِ الرازی وآثار خود اختصاص داد شمه‌یی از مطالعات خویش‌را درفلسفه‌بیان‌داشته‌است وسؤالاتی که‌ازابوعلی کرده و ایراداتی که برجوابهای آنها وارد دانسته است نیز نتایجی از مطالعات فلسفی او را نشان میدهد وما بعد دراین باب سخن خواهیم گفت . ازمسائلی که‌درتحقیق‌عقاید ابوریحان مهم است توجه او بآثار محمدبن زکریا ومطالعات او در کتب‌مانویه‌وتحقیق درعقاید آنانست ولی او خود از تظاهر باین مطالعات ابا وامتناع داشت زیرا از آزار معاصران وبخصوص از دربار متعصبی که قسمت بزرگی ازعمرخودرا درآنجامیگذرانید یعنی دربارغزنویان، بیمناك بود وبهمین سبب است که حتی اظهار اطلاع راجع‌بزندگی رازی و کتب وی‌راهم مایهٔ جلب دشمنی‌وبغض‌مخالفین‌اومیشمرد ومیترسید که‌ویرانیزاز پیروان رازی واز کسانی تصور کنند که مطالعهٔ کتب محمدبن زکریا وتحقیق درطریقهٔ او آنانرا بکتب مانی ویارانش هدایت کند [۱] وگویا بهمین سبب باشد که از حملهٔ برازی درنقض نبوات واستخفاف فاضلان و بزرگان خودداری نکرده است [۲] . با تمام این احوال توجه تام او بآثار رازی وقراءت کتب او خاصه درعلم الهی دلیل آنست که وی دراین‌حمله تاحدی رعایت جانب معاصرین و علی‌الخصوص دربار متعصب حامی‌خود را میکرده است تا مبادا یکبار دیگر بپرتاب شدن ازبام‌کاخ محمودی [۳] دچار گردد . ابوریحان میگوید که من کتاب رازی را درعلم الهی خواندم و او دراین کتاب خواننده

۱ ــ رسالة للبیرونی ص ۲ــ۳ ۲ــ ایضاً ص۳ ۳ ــ چهارمقاله ص ۵۷

را بکتب مانی خاصه کتاب وی موسوم به سفرالاسرار راهبری میکند وهمین امر باعث شد که درطلب آن کتابها ایستادم وچهل واند سال دراشتیاق آنها بودم تا آنکه بریدی ازهمدان بامقداری کتاب بخوارزم رسید ودرجزو این کتب او مصحفی مشتمل بر کتب مانویان مانند فرقماطیا و سفرالجبابرة و کنزالاحیاء و صبح الیقین والتأسیس والانجیل وشاپورگان وچند رساله‌ازمانی بود که درمیان آنها مطلوب من، سفرالاسرارقرارداشت. آنرا باکمال اشتیاق خواندم و ازاین کار پشیمان ماندم و خداوند را درقول خود صادق یافتم که فرمود ومن‌لم یجعل‌الله له نوراً فما له نور ، آنگاه اختصاری از همهٔ هذیانات این سفر تربب دادم تا هرکه بآفت من دچار شده باشد آنها را بخواند ومداواشود.(۱) بدین طریق معلوم میشود که ابوریحان تحت تأثیر رازی توجه بفلسفهٔ مانوی و عقاید وآثار پیروان او پیدا کرده بود لیکن این توجه دیرنپایید وبانکار منتهی شد. ابوریحان علاوه براصول عقاید مانویه به نظرهای سایر فرق مانند یهود ونصاری وهندوان وصابئین نیز توجه کرده وآنها را تحت مطالعه و مداقه درآورده است و گذشته از این با علمای فرق مختلف هم مذاکرات و مباحثاتی داشت و از این تلاشهای ذهنی اطلاعات عمیق و گرانبهایی‌ازاصول‌عقاید فرق و ادیان مختلف برای وی گرد آمد که‌در کتب ذیقیمت او دیده میشود . برای آنکه نمونه‌یی از تحقیقات او را نسبت بیاك مسألهٔ فلسفی درتمام دبستانها خوب بتوان دریافت خوبست ببحث در مسألهٔ « علم » و تحقیق در اینکه قائلین بحدوث و قدم آن هریك‌چگونه موضوع را مورد تحقیق قرار میدهند مراجعه کرد(۲) . درمباحثاتی که با ابوعلی‌پیش گرفت وما قبلاآن اشاره کرده‌ایم‌عمق‌اطلاعات فلسفی استاد وعدم توقف او دربرابر روش فلسفی معمول زمان بنیلی آشکار است . دراین سؤالهای ابوریحان وجوابهای ابوعلی و ایرادات ابوریحان برآنها که‌نسخ متعدد بصورت رسالهٔ خاص ازآن دردست است، ابوریحان نخست ده ایراد برارسطووارد دانست وآن ایرادات رابطریق سؤال برای ابوعلی فرستاد. خلاصهٔ این سؤالات‌ابوریحان‌چنین است : ۱ـ ارسطو بدلیل اینکه فلك نه از مرکز حرکتی دارد ونه بسوی مرکز آنرا نه خفیف دانسته است ونه ثقیل ، ابوریحان براین امر ایراد میکند ومیگوید که‌خفت

۱ ـ رسالة للبیرونی ص ۳-٤ ۲ ـ ایضاً ص ۲۱-۲۹

یا ثقل فلك دور از امکان نیست وهمچنین است امکان حرکت مستقیم آن بالذات و بالطبع وحرکت مستدیر آن بالقسر وبالعرض ۲ـ چرا ارسطو سخن پیشینیان را در باب فلك پذیرفته و بر آن اعتماد روا داشته است با آنکه در بطلان عقاید آنان که همواره اعتماد برظاهر کرده اند تردید نیست . ۳ ـ ارسطو بشش جهت معتقد است با آنکه درمکعب بیش از شش جهت می‌یابیم و باز چرا شش جهت برای هرجسم تصور کرده است وحال آنکه در کره سطح واحدی هست وسطح واحد جهات متعدد ندارد ٤ـ چرا ارسطوجزء لایتجزا را انکار کرده و جسم را متصل واحد دانسته است وا گرچه عقیدهٔ قائلین بجزء لایتجزا خود خالی از نقص نیست لیکن عقیدهٔ حکما (مراد مشائین است) از آن فضیح‌تر است . ٥ـ با آنکه گروهی ازحکما وجود عالمی راغیرازعالم‌محسوس‌ماممکن دانسته‌اند چرا ارسطو آنرا رد کرده وجز همین عالم محسوس وجودعالمی‌دیگررا ممتنع شمرده است وحال آنکه اطلاع ما بروجود این عالم ازطریق حواس است واین امر دلیل آن نمیشود که وجود هر عالمی را غیر از عالم محسوس خود انکار کنیم. ٦ـارسطو گوید بیضی وعدسی درحرکت مستدیر بخلاء حاجت دارند و کره حاجتی بخلاء ندارد واین حکم صاحب منطق (یعنی ارسطو) نسبت ببیضی وعدسی درست نیست . ۱ ـ ارسطو یمین (راست) را مبداء حرکت ومبداءِ حرکت کواکب را مشرق معلوم کرده است ازآنجهت که یمین است وبا این کیفیت در تعریف مشرق دچار برهان دوری میشویم . ۸ ـ ارسطوشکل کرهٔ هوا و کرهٔ انیررا کروی میداند ومیگوید که فلك‌درحال‌حرکت حرارتی حاصل میکند وما میدانیم که هرچه حرکت سریعتر باشد حرارت بیشتر و هرچه کندتر باشد حرارت کمتراست واینرا نیز میدانیم که سریعترین‌حرکات درجسم فلك حرکت دایرهٔ معدل‌النهار وبطیءترین آنها مواضعی است که نزدیك دوقطب باشد پس باید غلظت وحرارت متکون ازهوا دراطراف دایرهٔ معدل‌النهار بیشتر باشد وهرچه بقطبین نزدیکترشویم کمتر گردد وعنصر ناری ضعیف‌تر باشد ـ ۹ـاگرحرارت ازجانب مرکز بطرف محیط متصاعد میشود پس چرا حرارت از خورشید وشعاعات آن بمامیرسد یعنی از محیط بطرف مرکزمیآید؟ حقیقت شعاعات چیست ، اجسامند یا اعراض ویا غیر آنها ؟ ۱۰ـ چرا انقلاب واستحاله از بعض اشیاء وعناصر ببعض دیگردست میدهد،

آیا انقلاب واستحاله برسبیل مجاورت حاصل میشود یا تداخل درخلل وفرج یکدیگر؟ علاوه براین ده سؤال هشت سؤال دیگر کرد در: ۱ـ علت سریان حرارت در آب ۲ـ چگونگی حرکات عناصر اربعه بطرف مرکز یا بطرف محیط ۳ـ چگونگی ادراك باصره ٤ـ علت مسکون بودن ربع شمالی زمین ومسکون نبودن سه ربع دیگر ٥ ـ جهات سطوح و کیفیت تماس آنها با یکدیگر ٦ـ وجود یا عدم خلاء ۷ـ شکستن اشیاء در برابر حرارت و برودت شدید ۸ـ باقی ماندن یخ برروی آب .

تمام این سؤالات ابوریحان نمودار دقت ذهن علمی او و نشانهٔ متوقف نبودن در برابر افکار گذشتگانست واین معنی ازغالب آثار او بنیکی لایح است . ابوعلی درپاسخ این سؤالات جوابهایی نگاشت که بیشتر برای اثبات سخنان ارسطو بودند تحقیق وپی جویی درحقایق امور. چون این جوابها درنظر ابوریحان قانع کننده نبود اعتراضاتی برآنها نوشت و بابوعلی فرستاد . ارزش این اعتراضات آنست که میتوان از روی آنها ببعضی از نظرهای خاص ابوریحان پی برد.مثلا او برخلاف غالب فلاسفهٔ معاصرخود معتقد نیست که هریك ازعناصرمحل طبیعی خاصی دارند . توضیح آنکه فلاسفه همچنانکه دیده ایم میگفتند ثقیل ترین عنصر ازعناصراربعه درمرکز وبر فوق آن کرهٔ آب و زبرآن کرهٔ هوا وبرفراز آن کرهٔ اثیر است لیکن ابوریحان دراین امر با آنان همداستان نیست وه میگوید مرکز جز نقطه یی نیست که هیچ جسز درآن جایگزین نتواند شد،محیط هم که سطحی وهمی است گنجایش جسم ندارد تا اجسام خفیف بدان صعود کنند. گذشته ازین بتجربه می بینیم که چون آبرا رها کنند بمرکز متمایل میشود ودعوی آنکه مکان طبیعی آب فوق کرهٔ خاك است باطل است وهمچنین اند سایر عناصر که هیچیك را نمیتوان جایی معین کرد . این دانشمند برعکس ارسطو حرکت وزمان را ازجهت ابتدا متناهی میداند ومیگوید ارسطو خود در آنجا که وجود غیر متناهی را ممتنع شمرده بدین حقیقت اعتراف نموده لیکن دراین مورد ازعقیدهٔ خود عدول کرده است وبهمین سبب وی برقول ارسطو بقدمت عالم اعتراض میکند ومیگوید از این طریق انکار فاعل اول لازم میشود چه اگر برای افعال ابتدائی تصور نشود فاعلی برای آنها نمیتوان فرض کرد . همچنین ابوریحان با مخالفت ارسطو براینکه جزاین عالم جسمانی عوالمی دیگر بازمینها و آسمانها

واسطقسات و احیاز موجود است که با این عالم درنوع وطبیعت موافق ولی در تشخص مباین باشد ، نیز مخالفت دارد وبرای او مسلم نیست که مافوق مشاعرما مشاعری نباشد وهرچه از دسترس حواس و مشاعر ما بیرون باشد موجود نباشد . ارسطومبدأ حرکت را طرف راست میدانست و با همین نظر هم حرکت کواکب را از مشرق ثابت میکرد لیکن ابوریحان برای فلک مدور و کروی راست و چپ نمیشناسند و میگوید مشرق هرموضع مغرب موضع دیگر است . عقیدهٔ ابوریحان درباب نور حاکی از جسمیت آنست واو برعقیدهٔ ابوعلی و ارسطو براینکه روشنایی کمال جسم شفاف وازجملهٔ لوازم و ذاتیات آنست اعتراض میکند و نور را فی‌حد ذاته جسمی تصور میکند و برروبهم در اعتراضات وایراداتی که در مسائل فیزیکی بر ابوعلی وارسطو وارد میکند موفق و بعقاید صحیح علمی نزدیکتراست . توهینی که ابوعلی بمحمدبن زکریاء رازی رواداشته واو را متکلف فضولی[۱] خوانده بر ابوریحان گران آمده است با اینحال او تعجب میکند که چگونه ابوعلی استدلال برای انکار جزء لایتجزا را از او گرفته است[۲] وهمچنین در اهانت شیخ نسبت به‌یحیی‌النحوی با اومخالف است ومیگوید نسبت دادن تمویه بیحیی‌النحوی سزاوار نیست و اگر کسی سزاوار این نسبت باشد همان ارسطو است کـه کفریات خود را بزخارف و تمویهات آراسته است[۳] . اهمیت ابوریحان بیشتر درآنست که برای تحصیل حقیقت علاوه برتعقل بتجربه اعتقاد داشت[٤] وجدال لفظی‌را برای وصول بمعانی وحقایق مفید نمیشمرد[٥] . نکتهٔ گفتنی دراحوال ابوریحان آنست که بعض محققان او را با همهٔ توجه بمسائل فلسفی وبا ذهن منطقی نیرومندی کـه داشت از شمار فلاسفه و حکما بیرون نهاده اند مثلا بیهقی گفته است کـه « لم یکن‌الخوض فی‌بحار المعضلات من شأنه و کل میسر لما خلق له »[٦] واین کلام نظیر همان سخنانی است که دربارهٔ محمدبن زکریا گفته اند . حقیقت امر آنست که

---

۱ ــ درجواب شیخ برسؤال دوم ابوریحان ۲ ــ دراعتراض برجواب مسألهٔ چهارم
۳ ــ دراعتراض برجواب مسألهٔ دوم ٤ ــ اعتراضات ابوریحان برجوابهای مسائل‌هشتگانهٔ خود از ابوعلی ٥ ــ ایضا اعتراضات ابوریحان برجوابهای هشتگانهٔ خود ازابوعلی
٦ ــ تتمة صوان‌الحکمه ص ٦۲ ــ ٦۳

چنانکه دیده‌ایم ابوریحان با وسعت اطلاعاتی که ازعقاید وآراء مختلف فراهم آورده بود ، خلاف روش عمومی عهد خود با اکتفاء بفلسفهٔ ارسطو و شارحین او موافق نبود، وبرسخنان آن فیلسوف ایراداتی ونسبت باهل زمان ابتکارات ونظرهایی خاص داشت وبنا برسنت متفلسفین اسلامی درشمار فلاسفه معدود نمیشد چنانکه همین کار را با محمدبن زکریا با آنهمه تألیفات مهم در مسائل فلسفی کردند . علاوه براین ابوریحان برخلاف مسائل ریاضی در مسائل الهی تألیفات مدون و مرتبی که بعداً بصورت کتب درسی مورد استفاده یا مطالعهٔ اهل فن قرار گیرد نداشت تا تشخصی در این زمینه حاصل کند .

معاصر معروف ابوعلی و ابوریحان ودوست آن دو، که اورا بعضی استاد ابن‌سینا نوشته‌اند ، یعنی **ابوسهل عیسی بن یحیی المسیحی** (وفات در اوایل قرن پنجم) علاوه برطب کتبی درسایر علوم و ازآن میان در مسائل فلسفی داشته است که از آن جمله کتاب التوسط بین ارسطوطالیس وجالینوس فی المحرك الاول و کتاب التعبیر یا تعبیر الرؤیا واظهار حکمة الله فی خلق الانسان است وما بعدا هنگام تحقیق درطب اسلامی ازاو ودیگر آثار اوسخن خواهیم گفت .

دراشارهٔ باحوال ابوعلی بن سینا ذکری از بعض شاگردان او رفت . حوزهٔ علمی که ابوعلی با شاگردان خود ایجاد کرده بود حائز اهمیت بسیار است زیرا بوسیلهٔ این حوزه تعلیمات ابوعلی علاوه برآنچه از طریق تألیفات او انتشاریافته بود، بیاری چندتن از تربیت یافتگان معتقد وی که دارای آثار مهم مشهوری هستند نیز تأیید ومنتشر شد ومسلماً این شاگردان بزرگ که هریك شاگردانی بنوبهٔ خود تربیت کرده‌اند، درتأیید نفوذ استاد خود درقرن پنجم وششم اثر بسیار داشتند .

ازجملهٔ این شاگردان یکی **الفقیه الحکیم ابوعبید عبدالواحد بن محمد الجوزجانی** است که درحدود سال ۴۰۳ هنگامی که ابوعلی از دهستان بار دوم بجرجان میرفت بخدمت او پیوست و تا پایان حیات استاد درخدمتش بسر میبرد و از خواص نزدیکان او و محرمان وی در تصنیف کتب و گرد آورندهٔ غالب تألیفات شیخ بعد از وفات او بود

واز آنجمله مساعدت وی درتألیف کتاب الشفاء مشهور است . البیهقی میگوید (۱) که ابوعبید از میان شاگردان بوعلی از همه درعلم کم مایه‌تر بود و در مجلس آن استاد حکم مریدی داشت نه مرتبهٔ شاگرد مستفیدی . اختصاص ابوعبید بیشتر در ریاضیات بوده است وما باین مطلب در تحقیق علم ریاضی مفصلتر اشاره خواهیم کرد . از جملهٔ کارهای ابوعبید یکی تکمیل قسمت ریاضیات از کتاب نجات ابوعلی است و او خود درآغاز این قسمت چنین آورده است : « شیخ ابوعبید عبدالواحدبن محمد الجوزجانی گوید درآن ایام که درخدمت شیخ‌الرئیس ابوعلی بسر میبردم براقتناء تصانیف وی از او وتحصیل کتب و رسائل وی حریص بودم زیرا عادت اوبرآن بود که هرچه‌رامینوشت بخواهنده می‌بخشید ونسخه‌یی برای خود نگاه نمی‌داشت و از تصانیف او بعد از کتاب شفا همین کتاب نجاتست که اگرچه منطق و طبیعیات و الهیات را درآن آورده بود لیکن براثر مشکلاتی که برای او پیش آمده بود فرصت نیافت که قسمت ریاضیات را نیز برآن بیفزاید و کتاب ناقص ماند لیکن نزد من کتبی در ریاضیات از او بود مانند کتاب او دراصول هندسه ، مختصر از کتاب اقلیدس که درآن از علم هندسه اصولی را بنگارش درآورد که هر که آنرا بفهمد وبشناسد میتواند کتاب المجسطی را دریابد . دیگر کتاب او در ارصاد کلیه و معرفت ترکیب افلاك مثل مختصر مجسطی ، دیگر کتاب‌المختصر فی‌العلم الموسیقی ، ومن صواب چنان دیدم که این رسائل را بر کتاب حاضر بیفزایم تا مصنفات وی همچنانکه درصدر آن اشاره کرده است تکمیل شود لیکن از ارثماطیقی چیزی که شبیه باین رسائل باشد نیافتم و صلاح در آن دیدم که رساله یی از روی کتاب او در ارثماطیقی ترتیب دهم و مطالبی را که برای معرفت علم موسیقی و نسب مستعمله در آن مفید باشد برآن بیفزایم و خداوند بزرگ مدد کار است » (۲) . گذشته ازاین جوزجانی قسمت ریاضی وموسیقی از کتاب دانشنامهٔ علائی را هم بهمین سیاق برآن کتاب افزود. وی شرحی نیز برقصیدهٔ عینیهٔ روحیهٔ شیخ‌دارد که نسخی از آن در برلین ومونیخ و وین موجود است (۳) لیکن بعضی آنرا از ابوعبید

۱ ــ تتمة صوان‌الحکمة ص ۹٤

۲ ــ نقل ازمؤلفات ابن‌سینا ص ۹٤ که خود از روی نسخهٔ نجات کتابخانهٔ جارالله استانبول اخذکرده است .

۳ ــ مؤلفات ابن‌سینا ص ۱۵۳

نمیدانند و منسوب به عبدالواحدبن محمد از دانشمندان معاصر سلطان مراد ثانی میشمارند (۱) . دیگر از آثار وی تتمهٔ احوال ابوعلی بن سیناست که قسمت نخستین آن بقلم خود شیخ است وابوعبید ازسال ۴۰۳ ببعد را که شیخ ازسفر دهستان باردوم بگرگان رفته بودنوشته واین شرح را ابن ابی اصیبعه والقفطی بتلخیص دراخبارالحکما آورده اندونسخ جداگانه نیز از آن موجود است . مقدمهٔ کتاب الشفاء ابن سینا هم از ابوعبید است . البیهقی تفسیرمشکلات قانون و کتابی بفارسی بنام «الحیوان» از وی ذکر کرده است. دیگراز تألیفات اورا شرح رسالهٔ حی بن یقظان نوشتداند .

شاگرد بسیارمعروف ومورد علاقهٔابن سینا، **ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان** است که نظامی عروضی اورابا عنوان کیارئیس (۲) مذکورداشته. وی از زردشتیان آذربایجان وبسیارموردعلاقهٔاستادخودبود و کتاب المباحثات او بیشتردرجواب سؤالات بهمنیارنوشته شد (۳). بهمنیار براثرجودت ذهن ودقت بسیارهمواره درمجلس شیخ بایراداشکالات وطرح مسائل دشوارمبادرت میکرد. وفات وی درسال ۴۵۸ سی سال بعدازفوت ابوعلی اتفاق افتاد (۴). ازجملهٔ آثاراوست: التحصیل یا التحصیلات درمنطق وطبیعیات والهیات کدآنرا بنام خال خود ابومنصور بهرام بن خورشیدبن یزدیار نوشت و درترتیب وتنظیم آن از روش شیخ در دانشنامهٔ علائی پیروی کرد وعلاوه براین از غالب تصنیفات او وهمچنین از محاوراتی که میان آندو جاری بود باضافهٔ مطالبی که برای خود اوحاصل شده بود درتألیف این کتاب استفاده برد . در آغاز کتاب چنین آمده است : « . . . وبعد فانی محصل فی هذه الرسالة للخال الرئیس الاجل ابی منصور بهرام بن خورشیدبن یزدیار ادام الله تمکنه لباب الحکمة اللتی هذبها الشیخ الرئیس ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا رحمه الله مقتدیا فی الترتیب بالحکمة العلائیة وفی استیعاب المعانی بعامة تصنیفاته وبماجری بینی وبینه محاورة ومضیف الیه ماحصلته بنظری...»(۵) ازاین کتاب نسخ متعددرتهران وموزهٔ بریتانیاو

۱ ــ حاشیهٔ ص ۹۳ از تتمه صوان الحکمه
۲ ــ چهارمقاله چاپ لیدن ص ۸۲
۳ ــ رجوع شود بهمین کتاب ص ۲۱۸
۴ ــ تتمه ص ۹۲ ۵ ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۵۶

واتیکان و رامپور وبیروت واستانبول وجز آن موجود است و درقاهره بسال ۱۳۲۹ هجری چاپ شده. کتاب التحصیل درقرن پنجم وششم درردیف کتب مهم فلسفی مورد استفادهٔ طالبان علوم عقلی بوده ومانند نجات و شفا اساس مطالعه وتحصیل فلسفه قرارمیگرفته است(۱) ومتأخران بدان استشهاد می کرده‌اند ـ دیگر از آثار بهمنیار رسالةفی مراتب الموجودات است که باهتمام پوپر(۲) بسال ۱۸۵۱ درلیدن با ترجمهٔ آلمانی بطبع رسید ـ همراه مراتب الموجودات رسالهٔ دیگری از بهمنیار « فی موضوع العلم المعروف بما بعدالطبیعة» یا فی موضوع علم ما بعدالطبیعة با ترجمهٔ آلمانی ، هم باهتمام پوپر چاپ شدواین کتاب را یکبار دیگر درقاهره بسال ۱۳۲۹ بطبع رسانیده‌اند ـ از کتاب المفارقات والنفوس چند نسخه در کتابخانه‌های استانبول موجود است که دربعض آنها ببهمنیار نسبت داده شده. کتاب دیگر بهمنیار «فی اثبات العقول الفعالة والدلالة علی عددها واثبات النفوس السماویة» است که فصلی از آن در کتابخانهٔ کوپرولی استانبول موجوداست(۳) ـ منتخباتی از مراسلات بهمنیار با استاد او ابن‌سینا درلیدن و بودلیان وامبروزیانا (ایتالیا) موجوداست . گذشته از کتب مذکور بیهقی(٤) از بهمنیار کتاب الزینة فی المنطق و کتاب البهجة والسعادة و کتاب فی الموسیقی را نام برده است(٥) .

---

۱ ـ طبقات الاطبا ج ۲ ص ۲۰٤ ۲ ـ Popper ۳ـ مؤلفات ابن سیناص ۱۸-۱۹

٤ ـ تتمة صوان الحکمة ص ۹۱

٥ ـ در ذیل نسخهٔ کتاب المباحثات ابن‌سینا که در « دارالکتب المصریه» مضبوط است وبه‌اهتمام دکتر عبدالرحمن بدوی در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب بطبع رسیده دو نامه از ابوعلی نقل شده‌است که ابوعلی مخاطب خود را درآنها « الشیخ الفاضل » خوانده . درنامهٔ نخستین از اینکه مخاطب او سؤالاتی برای وی فرستاده بود اظهار رضایت کرده واورا ازاینکه درکار علم وتحصیل آن مجاهدت دارد ستوده وآنگاه گفته است : «فاما کتاب الاشارات والتنبیهات فان النسخة لاتخرج منها الامشافهة مواجهة ، وبعدشروط لاتعقدالامکافحة ، ولیس یمکن ان یستفتح بهاو یطلع معه غریب علیها ، فانه لایمکن ان یطلع علیها الاهو والشیخ الفاضل ابومنصور بن زیله » (ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۲٤۰) چنانکه درپایان این قول مشاهده میشود ابوعلی گفته است که کسی را یارای اطلاع برحقایق کتاب الاشارات والتنبیهات نیست مگر «او» وابومنصور بن زیله را. این «او» که در ردیف ابومنصور بن زیله قرار گرفته است، ازاظهارخوشنودی ابوعلی ازاینکه وی ازتمرین وممارست درکار علم باز ننشسته‌است، ظاهراً جز بهمنیار کسی دیگر نیست واین نکته را علی الخصوص تأیید ودخالت

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

شاگرد دیگر ابوعلی که در شهرت نظیر بهمنیار بود ونزد ابوعلی حرمت بسیار داشت چنانکه اورا «الشیخ الفاضل» خطاب میکرد [۱] **ابومنصور الحسین بن طاهر بن زیله**[۲] یا ابومنصورحسین بن محمدبن عمر بن زیلة [۳] الاصفهانی است که قسمتی از جوابهای شیخ که در کتاب المباحثات گرد آمده درپاسخ سؤالات او بوده‌است . البیهقی گفته است : گویند اونیز مانند بهمنیار بر آیین زردشتی بود لیکن این امر برای من محقق نشده است و گوید وی عالم بریاضیات ودر صناعت موسیقی ماهر بود . ازتصانیف وی « الاختصار من طبیعیات الشفا » و« شرح رساله حی بن یقظان » است « ودرآنجا گفته است که حی عبارتست از نفس کل ویقظان عبارتست ازعقل زیرا که بیدار بزنده‌مانند‌تر ازخفته واوفایض است برنفس ودراین اشارتیست بترتیب موجودات مترتبهٔ متسلسله[٤]. دیگر ازتصانیف اودرتتمة صوان الحکمة « کتاب فی النفس » ذکرشده وبازهم بیهقی رسائل دیگری ازاومیشناخته است . ازجملهٔ آثاروی الکافی فی الموسیقی ودیگر شرح حی بن یقظان در موزهٔ بریتانیا مضبوطست . وفات ابن زیله دوازده سال بعد از مرگ ابوعلی یعنی بسال ٤٤٠ اتفاق افتاد[٥] . از تألیفات ابن زیله رساله‌ییست بنام جملة فی الالهیات درشرح حرف الف از کتاب الحروف ارسطو که در کتابخانهٔ مصر موجود است[٦]

الفقیه ابوعبدالله محمد بن احمد المعصومی که اسم او را باختلاف احمد و محمدبن عبدالله بن احمدهم نوشته‌اند[۷] یکی دیگرازشاگردان نامبردار پسرسیناست که او را معمولا « برترین شاگردان ابوعلی » دانسته واز قول ابن سینا گفته‌اند که : « هومنی بمنزلة ارسطومن افلاطن» ابوعلی رسالة العشق خودرا باسم ابن‌شاگردو بخواهش

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

این دوشاگرد دربدید آمدن کتاب المباحثات تأیید میکند وگویا بی‌مناسبت نبود که این دونامه‌را بعداً وقتی المباحثات ابی‌علی را ازمجموعهٔ جوابهای شیخ برسؤالات این‌دوشاگردو بعضی سؤالات دیگر، ترتیب میداده‌اند ، دراینجا گنجانیده اند .

۱ ـ رسائل خاصة بابن‌سینا ، ارسطوعندالعرب ص ۲٤۰

۲ ـ تتمة صوان الحکمه ص ۹۲ ودرة الاخبار چاپ تهران ص ۵۸

۳ ـ ابتدای رسالهٔ الکافی فی الموسیقی موجود درموزهٔ بریتانیا (چهار مقاله ص ۲۵۳) کشف الظنون حاجی خلیفه درشرح حی بن یقظان ٤ ـ درة الاخبار ص ۵۸

۵ ـ البیهقی گفته است که ابن‌زیله کوناه زندگانی بود و بنابراین باید درجوانی مرده باشد

٦ ـ فهرست کتابخانهٔ خدیویه ج ٦ ص ۹۰ و ۱۰٤

۷ ـ متن وحاشیهٔ تتمة صوان الحکمه ص ۹۵

او نوشت ، رد اعتراضات ابوریحان را برجوابهای بوعلی بوی نسبت داده اند . وفات اورا بعضی در ری دانسته و گفته‌اند بحکم محمود کشته شد و این واقعه درصورت صحت بایست مقارن فتح ری بدست محمود وقتل عامی که او از حکما ومعتزله درآنشهر کرده‌بود(۱) صورت گرفته باشد یعنی بسال ۴۲۰ هجری . وبنابراین او مدتی پیش از فوت ابوعلی (۴۲۸) درگذشت.(۲) از تألیفات مهم او یکی کتاب «المفارقات واعداد العقول والافلاك وترتیب المبدعات » است . نسخه‌یی از آثار معصومی بنام « رسالة فی اثبات المفارقات » درپنج ورق درجزءِ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ برلین موجوداست که شایدهمین کتاب و یا جزئی ازآن باشد . معصومی دراین رساله گفته است : « المفارقات اربع مراتب مختلفة الحقائق : الموجودالذی لاسبب له وهو واحد والعقول الفعالة وهی کثیرةالنوع والنفوس السماویة وهی کثیرة بالنوع والنفوس الانسانیة وهی کثیرة بالاشخاص » (۳) . از شرحی که البیهقی داده معلوم میشود که این کتاب درقرن پنجم و ششم دارای شهرت بسیار و بقول آن‌دانشمند « معشوق کافهٔ حکماء » بوده است . کتاب دیگری را بیهقی بظن‌غالب از معصومی دانسته است بنام « رسالة فی عالمیةالله تعالی» . کتابی دیگررا نیز ازاو اسم برده‌اند درشرح کلمات متقدمین ازحکما وفضلای این طبقه(٤) .

دراینجا ذکر **ابوعلی الحسن** (یا : محمد) **بن الحسن بن الهیثم البصری** (٥)

---

۱ - رجوع شود به کامل ابن‌الاثیر حوادث سال ۴۲۰

۲ - درنامهٔ دانشوران(مجلد ۲ ص ۵۷۰) چنین آمده است : «وآن حکیم‌وفقیه اجل‌سالهای دراز پس ازشیخ‌الرئیس دراصفهان بزیست وبساط تدریس گسترده داشت وجمعی کثیر از بیانات وافاداتش دارای‌فضیلت وعلم‌گشته بمقامات عالیه رسیدند ... وچنانکه قطب‌الدین‌لاهیجی‌مسطور داشته‌که سلطان محمود او را بقتل آورده اینمعنی دور از صحت است . دلیل‌صحیح نبودن اینکه وفات سلطان‌محمود درسنهٔ چهارصدوبیست‌ویك است ودرآن‌وقت شیخ‌الرئیس درحیات بوده وبنا برآن روایت‌که فوت شیخ‌الرئیس درچهارصدوسی‌ودوباشد یازده سال‌بعد ازوفات سلطان‌محمود مصاحب شیخ بوده وچنانکه نوشته‌اند اگر بیست سال بعدازوفات شیخ‌الرئیس‌حیات داشته‌از سلاطین غزنویه زمان سلطان‌ابراهیم را ادراك نموده سال وفاتش درکتب رجال مضبوط نیست‌ولی‌ازترجمه وشرح حالش‌چنان مستفادگردید نزدیك بوده است وفاتش با سنهٔ چهارصد وپنجاه (۴۵۰) هجری والله اعلم . » ۳- نقل از حاشیهٔ ص۹۵ تتمة صوان‌الحکمة ٤- نامهٔ‌دانشوران ج۲ ص۵۷۰

٥ - نام ویرادرمصنفات اروپائیان قرون‌وسطی معمولا Alhazen مینوشته‌اند یعنی«الحسن» .

ریاضی‌دان وحکیم بزرگی که قسمتی از ایام‌او درمغرب گذشته است بنظرمفید میآید. اگرچه این دانشمند بیشتر در ریاضیات شهرت دارد وبا آنکه باید هنگام تحقیق در تاریخ علم ریاضی مجدداً از او سخن بمیان آوریم ، در اینجا اشاراتی باحوال وبعضی از عقاید او را لازم میدانیم . وی بسال ۳۵۵ هجری دربصره ولادت یافت [۱] ودرپایان‌سال ۴۳۰ یا اندکی دیرتر در گذشت . ابن الهیثم آغاز حیات خود را درعراق گذراند وبعد از کسب علوم مدتی باعمال دیوانی مشتغل بود . در کهولت بخدمت خلیفهٔ فاطمی مصر الحاکم بامرالله (۳۸۶ ـ ۴۱۱) رفت و تا پایان حیات در مصر بماند . وی در علوم مختلف تفنن میکرد ودر ریاضیات سرآمد اقران ویکی ازمشاهیر علمای اسلامی بود. بسیاری از کتب ارسطورا تلخیص وشرح کرد وهمچنین‌عده‌یی‌از کتب‌جالینوس‌رادرطب. تألیفات متعدد در ریاضیات وحکمت وطب نیز داشت وازمیان آنچه‌خود درفهرست‌آثار خویش تا شصت وسه سالگی ذکر کرده وآنچه‌تاسال۴۲۹ یعنی یکسال‌پیش‌ازفوت‌خود تألیف‌نموده وابن‌ابی‌اصیبعه آنهارا برشمرده ، کتب ذیل‌درحکمت اهمیت‌دارد: رساله‌یی در مکان که جزو مجموعهٔ رسائل ابن هیثم همراه چند رسالهٔ ریاضی او بسال ۱۳۵۷ هجری درحیدرآباد بطبع رسید . این کتاب را ویدمن [۲] بآلمانی ترجمه وهمراه‌چند ترجمهٔ دیگر از آثار ریاضی او نشر کرد . تلخیصهایی از ایساغوجی‌فرفوریوس و کتب منطق و کتاب‌النفس‌ارسطو. مقالاتی درقیاس وشبهه وبرهان وشعر. کتابی درنقض‌سخنان یحیی‌النحوی در رد برالسماء والعالم ارسطو . تلخیص مسائل طبیعیهٔ ارسطو. چند کتاب مهم دیگر مانند : مقالة فی‌ان‌خارج‌السماء لافراغ ولاخلاء فی‌ان‌جهة ادراك‌الحقائق‌جهة واحدة . فی طبیعتی الالم واللذة . فی‌الاعمار والآجال الکونیة . فی‌ان‌فاعل هذاالعالم انما یعلم‌ذاته من جهة فعله، وچند کتاب فلسفی دیگر [۳] . مهمترین تصنیف او درطبیعیات

---

۱ ـ درآخر سال۴۱۷ هجری ابن‌الهیثم ۶۳ سال‌قمری داشت (طبقات‌الاطبا ج۲ص۹۱) بنابراین ولادت او درسال ۳۵۵ اتفاق افتاده است

۲ - Wiedmann

۳ ـ برای اطلاع ازفهرست مشروح آثاراورجوع شود به‌طبقات‌الاطبا ج۲ ص ۹۳ـ ۹۸

کتاب المناظر اوست[۱] که ریسنر[۲] ترجمهٔ لاتینی آنرا بسال ۱۵۷۲ درشهر بال همراه ترجمهٔ رساله‌یی درباب شفق منتشر کرد[۳] . مترجم این رسالهٔ اخیر ژراردودی، کرمونا است. اما مترجم رسالهٔ نخستین شناخته نشده . راجع بدیگر کتب ابن‌الهیثم درجای خود سخن خواهیم گفت . مقالتی را که ابن‌الهیثم درفهرست کتب ورسالات خود درعلوم اوائل، تا آخرسال ٤١٧ تألیف کرد، ابن‌ابی‌اصیبعه بتمامی درطبقات الاطبا (ج۲ ازص۹۱ ببعد) آورده است .اهمیت این رساله خصوصاً در آنست که ابن‌الهیثم شمه‌یی از کیفیت مطالعات وتحقیقات علمی وفلسفی خود را درآن بیان کرده و گفته‌است که‌من از کودکی بازهمواره دراعتقادات مردم مختلف تأمل میکردم وهر گروهی‌را متمسك بدانچه‌عقیده‌داشتند یافتم، درحالی که خود درهمهٔ آنها شك داشتم و بر آن بودم که حق یکی‌است‌واختلاف‌در کیفیت راه جستن بدانست وچون بمرحلهٔ ادراك امورعقلی رسیدم بطلب معدن حق اکتفا کردم وبر آن شدم که حق را فارغ ازتمویهات‌ظنون دریابم واندیشه‌یی که‌آدمی‌را بخدانزدیك واز خشنودی وی برخوردار سازد وبطاعت او راهنمایی کند، بر گزینم وبهمین سبب در اقسام آراء و اعتقادات وانواع علوم دینی خوض کردم لیکن راهی ازآنها بحق نیافتم و طریقی برأی یقینی نجستم ودانستم که بحق نخواهم رسید مگر با آرائی که عنصر آن امورحسی وصورت آن امور عقلی باشد واین را نیافتم مگرآنچه ارسطوطالیس درعلوم منطق وطبیعیات والهیات که ذات فلسفه است مقرر داشت ... وچون این حقیقت برمن آشکار گشت بقدر وسع خود درطلب علوم فلسفیه‌یعنی ریاضیات‌وطبیعیات والهیات جهد کردم. با این اشارات که باختصارنقل‌شده‌است دریافته میشود که ابن‌الهیثم‌مانندبسیاری دیگر از علما ومتفلسفین اسلامی شیفتهٔ ارسطو است وبا دقت درشرح اجزاء کار ارسطو که درهمین رساله داده است درمی‌یابیم که وی آراء ارسطو را مثل سایرهمکاران‌خوداز

---

۱ ــ این کتاب راکمال‌الدین‌ابوالحسن فارسی‌شاگرد قطب‌الدین‌شیرازی مختصر کردو بر آن شرح مفصلی نوشت‌که درسال ۱۳٤۷ درحیدرآباد دکن چاپ شد.

۲ ــ F .Risner

۳- Opticæ thesaurus Alhazeni Arabis libri septem nunc primum editi. Eiusdem liber de crepusculis et nubitum ascenisionibus.

خلال شروح اسکندرانیان و با اختلاط آن آراء بعقاید نوافلاطونیان شناخته است .

مکان درنظر ابن‌الهیثم سطح محیط برجسم نیست بلکه ابعاد جسم، ابعادمتخیلی است که بین نقطه‌های متقابلهٔ سطح محیط برجسم قراردارد و بعبارت‌دیگر خلاءمتخیلی است که جسم آنرا پر کرده است . این ابعاد متخیل چیزی زائد برمقدار جسم ندارد و بعد از تمکن جسم درآن وانطباق آن برابعاد جسم هردو ابعاد در حکم واحد وهمان ابعاد جسم میشوند و بهمین‌جهت خلاء متخیلی که مساوی جسم‌است وجسم آنرا پر کرده همان ابعاد جسم است وجون چنین باشد پس مکان جسم جز ابعاد جسم نیست(۱) .

ابن‌الهیثم بمناسبت بحث درعلم مناظر و کیفیت ابصار تحقیقی در موضوع ادراك دارد . وی ادراك را یك حالت مرکب نفسانی می‌داند که ازاحساس شیء درخارج شروع میشود . شیء محسوس بعدازورود درمماغ باصورتی مقایسه ویا برآن منطبق‌میگردد که براثر تکرار وتمادی احساسات سابقی درحافظه ایجاد شده است . بعد از این دومقدمه مرحلهٔ حکم فرا میرسد. عمل ادراك در نفس بسرعت حاصل‌میشود وچون‌متتابعاً صورت پذیرد شکل‌عادت میگیرد وبرسرعت آن افزوده میشود تا بجایی که حتی‌تصوراستغراق زمان درآن نمیرود وحال آنکه هم احساس وهم انتقال آن بوسیلهٔ‌اعصاب محتاج‌زمان است . چنانکه دیده‌ایم درادراك دومرحله وجود دارد یعنی‌مرحلهٔ مقایسه وحکم دوعمل نفسانی واحساس عمل جسمانی است . هراحساس نوعی از انفعال وقسمی الم است واین الم هنگامی دریافته میشود که احساس شدید باشد (مانند احساس نورتند) وگرنه درزمرهٔ مسائل عادی است (۲) .

با آنکه تعمد درحفظ سلسلهٔ تعالیم ما را اندکی از قرن چهارم دور کرده است لیکن ذکر یك نهضت مهم فکری را در آن قرن نباید فراموش کنیم و آن نهضت

---

۱ – رسالة المکان جزومجموع الرسائل للعلامة الفیلسوف ابی‌علی الحسن بن الحسن بن الهیثم البصری چاپ حیدرآباد سال ۱۳۵۷ طبع شده است .

۲ – راجع به ابن‌الهیثم رجوع شود به : دائرة المعارف اسلام ذیل عنوان ابن‌الهیثم بقلم H. suter؛ طبقات‌الاطباج۲ص ۹۰–۹۸؛ La Science arabe ص ۱۰۵ ببعد؛ اخبارالحکما، قفطی ص ۱۱۴–۱۱۶؛ T.J. de Boer: Geschichte der philosophie im Islam s.76-89 وترجمهٔ فارسی آن بنام تاریخ‌فلسفه دراسلام بدست‌آقای‌عباس شوقی. تهران۱۳۱۹ص۱۵۴-۱۵۸

اخوان‌الصفا است.

اخوان‌الصفا وخلان‌الوفا یك طبقه از حکمای قرن چهارم اند که خواسته اند در نزدیك کردن حکمت یونانی و دین اسلام استوار ترین قدمها را بردارند. چنانکه هنگام بحث در مقدمات دیده ایم در قرن چهارم براثر پاره یی اشکالات دینی و اجتماعی و بسبب صراع عظیمی که میان صاحبان علوم اوایل واصحاب علوم عربیه و شرعیه در گرفته بود، برخی از حکما و دانشمندان بتشکیل فرقه‌های سری ونشر آثار، بی ذکر اسم مؤلف مبادرت کردند، و مهمتر از همهٔ اینها اخوان الصفا وخلان الوفا هستند. غالب محققان تصور کرده اند که این دسته از شعب شیعه و باحتمال قوی از فرقهٔ اسمعیلیه بوده‌اند [۱] اما تعلق این دسته بمذهب خاصی محقق نیست و تنها این نکته مسلم است که جماعت مذکور برای توجیه معتقدات دینی مسلمین آنها را باقوال حکما منطبق میکرده و یا در شرح برخی از مسائل مذهبی بروش فلاسفه متوسل میشده وبرای تزکیهٔ باطن و صعود بمدارج کمال علاوه برتوسل بفلسفه وحکمت معتقد تمسك بدین نیز بوده و از پاره یی جهات بمتکلمین معتزله و اسمعیلیه شباهت داشته اند با این تفاوت که این دودستهٔ اخیر میکوشیده‌اند که دین‌را با فلسفه وفق دهند و درتوجیه اصول عقاید خود با استفاده ازعقاید حکماءیونان سخن گویند و حال آنکه اخوان الصفا سعی داشتند اصول حکمت وفلسفه رابامبانی دین اسلام سازش دهند وفاصله‌یی‌را که میان حکما واهل دین‌پدید آمده‌بودازمیان بردارند. برخی‌ازمحققان[۲] کوشیده اند که معنی اخوان الصفا را بریشهٔ یونانی فلسفه نزدیك کنند وچنین پنداشته اند که این عنوان درست بهمان معنی استعمال شده که فلسفه در اواخر عهد تمدن یونانی داشته است [۳]. گلدزیهر چنین پنداشته[٤] که اخوان ـ الصفا اسم‌خودرا ازقصهٔ حمامةالمطوقة در کتاب کلیله ودمنه برداشته‌اند.چنانکه‌میدانیم

۱ـ رجوع‌شود بعنوان اخوان‌الصفا بقلم T.J. De Boer در Encyclopédie de l'Isalâm وبصحیفهٔ ۱۲۸ از La Science arabe

۲ـ Baron Carra de Vaux : Les Penseurs de Islam, Vol. IV, p.102

۳ـ «کارادوو» گفته‌است که جزء «اخوان» معادل philos و «الصفا» معادل sophia است

٤ ـ دائرةالمعارف اسلام ذیل عنوان اخوان‌الصفا

دراین داستان سرگذشت دوستانی ذکر شده است که بصدق وصفاطریق برادری سپردند و ببرکت این صفا و خلوص و اخوت از خطر بزرگی رهایی یافتند و ثابت کردند که « دوستی جانورانی ضعیف را چون دلها صافی میگردانند و در دفع مهمات دست دردست میدهند چندین ثمرات هنی و نتایج مرضی میباشد . اگر طایفه‌یی از عقلا ازین نوع مصادقت بنا نهند وآنرا بدین ملاطفت بپایان رسانند فوائد و عوائد آن همهٔ جوانب را چگونه شامل گردد » (۱) . با این شرح شاید سخن گلدزیهر را تا حدی بتوان باور داشت خاصه که اخوان‌الصفا درتمثیلات خود از کتاب کلیله ودمنه استفاده میکرده‌اند وهمچنین اشارتی که درپایان رسالهٔ چهارم به هدف غائی جمعیت خود کرده اند تاحدی شبیه بدنتیجهٔ اخلاقی باب‌الحمامة المطوقة ازکلیله ودمنداست. اخوان‌الصفا دراین مورد گفته‌اند که‌دولت‌اهل‌شر بنهایت رسیده است وهرچه درزیادت بنهایت رسد روی بانحطاط ونقصان مینهد و چون دولت وملك همواره از دستدیی بدستدیی وازقومی بقومی دیگر منتقل میشود دولت اهل شر نیز باهل خیر انتقال می‌یابد وباقومی ازحکمای دانشمند و فاضلان برگزیده آغاز میشود که‌بر اندیشهٔ واحداجتماع می کنند وبرمذهب ودین‌واحد اتفاق مینمایند ودرمیان خود عهد ومیثاقی مینهند که با هم مجادله نکنند واز یاری یکدیگر بازنایستندودرهمهٔ کارهای‌خود مانند مردی واحد ونفسی تنها باشند ودرآنچه برای نصرت دین وطلب آخرت می کنند جزرضاء خدا نسپرند وغیر از رضای او پاداشی نجویند . اینك ای برادرنیکوکاردانشمند، که خداوند تووما را بروح خود تأیید کناد ، بمحبت برادرانی برای خویش که‌ناصحان وباران تو باشند میل‌داری ومیخواهی بر مقصد فضائلی که براین صفتند بروی‌واخلاق آنان متخلق شوی ؟ . . . »(۲)

اینان معتقد بودند که بیاری علم واعتقاد بدین میتوان بتصفیهٔ باطن نائل شد وبمرحله‌یی از کمال که غایت شرایع وادیان‌است رسیدوحقایق آنهارا بهترفهمیدوبراثر اعتقاد بمبانی دین اسلام و اصول عقاید افلاطونیان و فیثاغوریان جدید وصوفیه ،

۱ ــ کلیله ودمنه . طبع سوم بتصحیح آقای قریب ص ۱۷۰

۲ ــ رسائل اخوان‌الصفا چاپ مصر سال ۱۳۴۷ ج ۱ ص ۱۳۱

با فلاسفهٔ مادی اختلاف نظرداشتند واقوال آنانرا رد میکردند وبرای آنکه بتوانندفارغ ازمخالفت اهل دین وفلسفه بنشر عقاید خود موفق شوند ، رسالاتی بی ذکر نام مؤلف مینوشتند . دراین رسائل تمایل اخوان‌الصفا بیشتر بعقلای یونان و بفلسفهٔ ایران وهند است ، نام هرمس وفیثاغورس وسقراط وافلاطون وارسطوغالباً دراین رسائل ذکرونسبت بآنان‌رعایت بزرگداشت و اکرام شده لیکن قبول مذهب محض ارسطو توسط مؤلفان این جماعت صورت عمل نگرفته وحتی باید گفت جز درمنطق آشنایی آنان با ارسطو بیشتر از طریق اثولوجیای منسوب بارسطو و کتاب التفاحة[۱] است نه ازطریق عقاید واقعی او وحتی از مشائین اسلامی مقدم برخود هم کمترچیزی پذیرفته‌اند .

القفطی[۲] رسائل اخوان‌الصفارامقالات مشوقه که دارای‌ادله واحتجاجات‌ظاهری نباشد تلقی کرده وراجع به مصنفین این رسالات گفته است که چون اسم خود را پنهان میداشتند مردم درباب آنان اختلاف دارند وهر کس بطریق حدس چیزی گفته است مثلا برخی گفته‌اند که این رسالات ازیکی از ائمه از نسل علی‌بن ابیطالب‌استودراسم این امام هم اختلاف کرده اند وبعضی‌آنها را تصنیف یکی ازمتکلمین معتزله‌درآغازکار این فرقه دانسته اند ولی او خود در کلام ابوحیان توحیدی که درحدود ۳۷۳ در پاسخ ابن‌سعدان[۳] وزیر صمصام‌الدولة‌بن عضدالدوله گفته بود چنین یافت که نویسندگان این رسالات **ابوسلیمان محمدبن معشر البستی**[۴]معروف به **المقدسی وابوالحسن**

---

۱ - Livre de la Pomme

۲ ــ اخبارالحکما از ص ۵۸ ببعد .

۳ ـ قفطی نام این وزیر را ذکر نکرده ولی بی‌تردید وی ابوعبدالله حسن‌بن احمدبن سعدان وزیر صمصام‌الدولة بن عضدالدولهٔ دیلمی است که ازسال ۳۷۳ بوزارت‌این پادشاه منصوب شده بود . رجوع شود به رسالهٔ ابوسلیمان منطقی سجستانی از مرحوم میرزا محمد خان قزوینی ص ۱۶-۱۷

۴ ــ تتمة صوان‌الحکمه ص ۲۱ : ابوسلیمان محمدبن مسعرالبستی ویعرف بالمقدسی.درة‌الاخبار ولمعة‌الانوار چاپ تهران ص ۲ : ابوسلیمان محمد مشعرالبستی‌المقدسی .

علی بن هارون الزنجانی (۱) و **ابواحمد المهرجانی** (۲) و **ابوالحسن علی بن رامیناس العوفی** (۳) و **زید بن رفاعه** بوده اند واین قوم با یکدیگر بصداقت وقدس وطهارت ویکرنگی بسرمیبردند وبین خود مذهبی پدید آوردند و گمان کردند بوسیلهٔ آن خشنودی خدای را کسب کرده‌اند وچنین پنداشتند که شریعت بنادانیها و گمراهیها آلوده شده وبرای پاك کردن آن راهی جز فلسفه نیست واگر فلسفهٔ یونانی و شریعت عربی را بیکدیگر آمیزند کمال حاصل خواهدشد وپنجاه رساله درهمهٔ اجزاء فلسفهٔ علمی وعملی نوشتند وبرای آن رسالات فهرستی ترتیب دادند وآنهارا رسائل اخوان الصفا نامیدند ونامهای خویش را پنهان داشتند و رسالدهارا میان کتابفروشان پراگندند و دراین رسائل کلمات دینی وامثال شرعی وسخنان محتمل و راههای دروغ آوردند. این رسائل درفنون مختلف وبرطریق اختصار ودرآنها خرافات و کنایات وتلفیقات بسیاراست . این رسائل برابوسلیمان منطقی سیستانی عرضه شد واو مخصوصاً ازباب نزدیك کردن فلسفه واجزاء آن با شریعت برآنان اعتراض کرد واین را غیرممکن دانست ازآنروی که در شریعت چون وچرا نیست واهل دیانات را مطلقاً بفلسفه حاجتی نباشد وحتی توجه آنان بدین مقولات مایهٔ انشعاب و باعث تشتت وافتراق ایشان میگردد .»

رسائل اخوان الصفا شامل کلیهٔ مسائل علوم منطقی و ریاضی و طبیعی و الهی و حکمت عملی است وبا دقت در مطالب آنها دریافته میشود که نویسندگان این رسائل پس از تدقیق وامعان نظر در مسائل فوق وبا علم وافر بنوشتن آنها دست زده‌ودربسیاری از موارد بتطبیق عقاید و اصطلاحات فلاسفه با اصطلاحات و اصول دینی و تأویلاتی درآنها مبادرت کرده اند . این رسائل بچهار قسمت شده است :

---

۱ ــ تتمة ص ۲۱ : ابوالحسن علی بن زهرون الربحانی

۲ ــ تتمة ص ۲۱ : ابواحمد النهرجوری

۳ ــ تتمة ص ٦٤ : الحکیم ابوالحسن علی بن رامساس العوفی ، له رسالة لطیفة فی تفسیر اقسام الموجودات ، ونصانیف لطیفه . کشف الظنون (طبع استانبول ج ۱ ص ٥٤١) رسالة فی تفسیر الموجودات ، وتفسیرها لابی الحسن العوفی وهو من اصحاب اخوان الصفا وهی رسالة لطیفة ذکرها الشهر زوری فی تاریخ الحکماء

۱ ـ رسائل ریاضیهٔ تعلیمیه شامل چهارده رساله در موضوع : عدد و خواص آن (ارثماطیقی[۱]) ـ هندسه (جومطریا [۲]) ـ نجوم (اسطرنومیا [۳]) ـ موسیقی ـ جغرافیا ـ نسب عددیه ـ صنایع علمی نظری ـ صنایع عملی وحرفه‌یی ـ بیان اختلاف اخلاق ـ ایساغوجی ـ قاطیغوریاس ـ باری‌ارمینباس ـ انالوطیقای اول ـ انالوطیقای ثانی .

۲ ـ رسائل جسمانیهٔ طبیعیه شامل هفده رساله راجع به: هیولی وصورت ـ السماء والعالم ـ الکون والفساد ـ الآثارالعلویة ـ کیفیت تکوین معادن ـ ماهیت طبیعت ـ اقسام نبات ـ انواع حیوان ـ ترکیب جسم ـ حاس ومحسوس ـ نطفه و چگونگی ترکیب نفس با آن بعد از ورود در رحم ـ درمعنی قول حکما براینکه انسان عالم صغیر [٤] است ـ کیفیت نشر نفوس جزئیه در اجساد بشری و اجسام طبیعی ـ بیان طاقت انسان درمعارف که مقصود غائی از بحث درآن معرفت وجود واجب است ـ ماهیت موت و حیات ـ ماهیت لذات وآلام جسمانی و روحانی ـ علل اختلاف السنه .

۳ ـ رسائل نفسانیهٔ عقلیه شامل ده رساله در: مبادی عقلی بنا بررأی فیثاغوریان ـ مبادی عقلی بنا بررأی اخوان‌الصفا وخلان‌الوفا ـ شرح قول حکما براینکه عالم‌انسان کبیر [٥] است ـ عقل ومعقول ـ الاکواروالادوار ـ ماهیت عشق ـ ماهیت بعث وصور ونشور وقیامت وحساب و کیفیت معراج ـ کمیت‌انواع حرکات و کیفیت‌اختلاف‌ومبادی وغایات آنها ـ علل و معلولات.

٤ ـ رسائل ناموسیهٔ الهید و شرعیهٔ دینیه شامل یازده رساله در : آراء ومذاهب دینی وفلسفی ـ کیفیت وصول بخداوند ـ اعتقاد اخوان الصفا در بقاء ارواح بعد از جدا شدن از اجساد ـ کیفیت معاشرت اخوان‌الصفا با یکدیگر ـ ماهیت‌ایمان وخصال مؤمنین برحق ـ ماهیت ناموس الهی و وضع شرعی ـ کمیت و کیفیت انواع سیاسات ـ کیفیت ترتیب عالم که درآن بیشتر بوحدت عالم چون جسم یکفرد انسان یا حیوان توجه شده است ـ ماهیت سحر وعزائم .

1—Arithmétique 2—Géométrie ۳—Astronomie ٤—Microcosme ٥—Macrocosme

درپایان این رسالات یك رساله که جامع تمام مسائل مذکور در رسالات فوق است آمده و درمقدمهٔ آنها هم یك رساله در شرح مطالب هر رساله و دسته‌بندی‌وغرض از تألیف آنها قرار داده شده است و بنا براین مجموع همهٔ این رسالات به ٥٤ میرسد ومجموع رسالات اصلی کتاب ٥٢ است اما قفطی عدد آنها را ٥١ [١] ذکر کرده .

از رسائل اخوان الصفا نسخ خطی متعدد باقیست و بسبب توجهی کـه از قدیم بدان‌میشده تلخیص هایی ازآن صورت گرفته است . ازآنجمله خلاصه‌یی بفارسی است که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مجلس موجود است [٢] وتلخیصی دیگر ازآن بتازی تهیه شده است در ریاضیات و منطقیات و طبیعیات و الهیات بنام مجمل الحکمة کـه ترجمهٔفارسی آن‌دربعض کتابخانه‌هاموجوداست [٣] وبنا باشارهٔ حاجی‌خلیفه‌آنرا ازفارسی بترکی نقل کرده اند [٤] . ترجمهٔ تمام این رسائل بزبان فارسی درسال ١٣٠١ هجری (مطابق ١٨٨٤ میلادی) در بمبئی چاپ شده است . متن عربی این رسائل یکبار در بمبئی بسال ١٣٠٥ـ ١٣٠٦ قمری وانتخاب آن در لندن‌بسال ١٨٣٠ واختصاری دیگر ازآن در لایپزیگ بسال ١٨٨٣ و چاپهای دیگری از تمام رسائل در کلکته بسالهای ١٨١٢ و١٨٤٦ میلادی و در مصر بسالهای ١٣٠٦و١٣١٨ و ١٣٣١ و١٣٤٧ فراهم شده است . فریدریك دیدتریسی [٥] درسال ١٨٨٦ کتابی بنام« خلاصةالوفا فی‌اختصاررسائل اخوان‌الصفا» تصحیح ومنتشر کرد . اسم جامع وملخص این رساله معلوم نشده ، وی در این تلخیص نظم اصلی رسائل اخوان‌الصفا را تغییرداده ونظم‌جدیدی بدان‌بخشیده‌است فریدریك دیه‌تریسی ترجمهٔ آلمانی همین کتاب را بسال ١٨٨٦ میلادی در لایپزیگ طبع کرد [٦] وقطعاتی دیگر را نیز درسایر کتب خود مربوط بفلسفهٔ عربی (اسلامی)

١ ـ اخبارالحکما ص ٥٨

٢ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ٢ ص ٥٢ ٣ ـ ایضاً ج٢ص٥٧ وفهرست نسخ خطی شرقی برون، کامبریج ١٩٣٢ ، ص ١٥٢ ـ چنانکه ازمقدمه ترجمهٔ فارسی مجمل‌الحکمة برمیآید این کتاب درعهد تیمور گورکان وبدستور او ترجمه وتلخیص شده وبیش‌ازآن هم‌ترجمه‌هایی از مجمل‌الحکمة صورت گرفته بود . غرض مترجم ازکارخودآن بود که :«هرچه حشواست ازاو دور کند وهرآنچه مرموز آشکاراکند وآنچه رمز تصریح کند .»

٤ـ کشف‌الظنون‌چاپ ترکیه، ١٩٤٣ ص ١٦٠٤ . دراین‌چاپ بجای‌ترکی دری‌نوشته است .

٥ ـ Fr. Dieterici

٦ ـ Die Abhandlungen der Ichwan es - Safa, Leipzig. 1886

بدان زبان درآورد[۱] . ترجمهٔ دیگری نیز از رسائل مربوط بحیوانات بدست گارسن دوتاسی [۲] بفرانسوی صورت گرفت وآن از روی ترجمهٔ هندی بوسیلهٔ مولوی علی‌بود که بسال ۱۸۶۱ درلندن چاپ شد .

اخوان الصفا درتحریر هریك از رسالات خود غرضی خاص داشته اند مثلا غرض از رسالهٔ عدد را ریاضت نفس متعلمین برای تعلیم فلسفه بیان کرده اند ومقصود از رسالهٔ هندسه را راهنمایی نفوس از محسوسات بمعقولات و از جسمانیات بروحانیات و مراد از رسالهٔ موسیقی را بیان اینکه نغمات و الحان موزون دارای همان تأثیر در نفوس ستمعین هستند که ادویه و اشربه و تریاقات در اجسام حیوانی و اینکه افلاك را در حرکات و گردشها و برخورد بعضی ببعض دیگر نغمات طرب انگیز و الحان نیکوی طبوعی مانند نغمات اوتار عود و طنبور و نایهاست و مقصود از آن تشویق نفوس ناطقهٔ سانی ملکی درصعود باین مدارج بعد از ترك اجساد یعنی بعدازحالتی است که مرگ بنامند زیرا بهمین مدارج است که ارواح پیامبران و راستگویان و شهیدان و نکوکاران عروج داده میشود چنانکه خداوند گفته است : ان کتاب الابرارلفی علیین ما ادراك ما علیون کتاب مرقوم . وقصد از تألیف رسالهٔ « بیان اختلاف الاخلاق » ذیب نفوس واصلاح اخلاق برای وصول ببقاء دائم وسعادت ابدی دردنیا وآخرت . . .

همهٔ این رسالات با مقدمهٔ مختصری شروع میشود در اینکه قصد از تحریرآن یست ودر این باب قبلا چه گفته اند یا در رسائل دیگر چه خواهند گفت و یا برای کمیل‌مطالب آن‌بکدامیك از رسائل باید مراجعه کرد ... با اینحال بسیاری‌ازمطالب این رسالات مکرر است . گاه این موارد مکمل یکدیگرند و گاه موردی از مورد یا

---

۱ ـ مخصوصاً درکتب ذیل :

Die Philosophie der Araber im x. Jahrhundert. 2 Vol. Leipzig 1876, 1879.

Die Naturanschauung und Naturphilosophie der Araber im zehnten Jahrhundert aus den Schriften der lautern Bruder. Berlin, 1861

ن کتاب اخیر شامل منتخباتی ازهفت رساله مربوط بطبیعیات است ورسالهٔ هشتم‌طبیعیات درکتاب

Der Darwinismus in x. undXIX. Jahrhundert. Leipzig, 1878.

جمه شده است .

۲ ـ Garcin de Tassy

موارد دیگر تلخیص شده وهمین امر باعث است که برای اطلاع از مقاصد اخوان در مسأله‌یی خاص باید بهمهٔ این موارد مراجعه و درآنها دقت کرد. برروی‌هم نظرهای مخالف در مسألهٔ واحد کمتردر رسائل اخوان ملاحظه میشود. علت آنست که اگرچه محررین این رسائل متعدد بودند لیکن اولا با یکدیگر روابط نزدیك داشتند و ثانیاً ازحیث تصحیح الفاظ و تهذیب آنها یك تن یعنی المقدسی نظارت داشته است (۱). با این حال گاه در مسألهٔ واحد اثر نظرید های مختلف دراین رسائل آشکار است مثلا در موضوع ترتیب مخلوقات دو نظریهٔ فیثاغوری و افلاطونی دردو مورد آورده شده است وما درشرح عقاید فلسفی آنان بدانها باز میخوریم. اشکال عمده در این رسالات پراگندگی مطالب درآنهاست چنانکه جمع آوری عقاید آنان و ترتیب خلاصهٔ جامعی را ازآنها دشوار میسازد. غالب مسائل را اخوان درنهایت تفصیل بیان داشته اند. البته این تفصیل دراصل موضوع نیست بلکه درکیفیت توضیح آنست و اخوان برای آنکه هرموضوع فلسفی را ازغموض وابهامی که خاص کتب فلسفی است بیرون آورند آنرا با شاخ وبرگ تمثیلات فراوان بیان کرده اند و ازطرفی دیگر چون قصد آنان همه جا نزدیك کردن مسائل فلسفی با اصول ادیان واشارات دینی است غالباً بنقل آیات واخبار و تمثل بقرآن و تورات واشاره باقوال انبیاء وحکمای الهی مبادرت جسته‌اند. اگر از رسائل ریاضی ومنطقی بگذریم همه جا اول یك مطلب کوچك مذکورافتاده و بعدمثالهای متعدد برای توضیح آورده شده وعلاوه برحکایاتی که‌از کتب دینی ویا ازقصص وروایات منقول پهلوی بعربی گرفته اند خود هم حکایات کوچکی‌را از طریق تمثیل بیان کرده وبراثر توجه بابن مسائل گاه بحدی طریق اطناب سپرده‌اند که اصل مطلب در تضاعیف توضیحات گم شده است وهمین امر است که تلخیص رسائل اخوان الصفا را غالباً مورد توجه وعلاقه قرارمیداده است.

این فرقه براثر مشکلاتی که برای اهل حکمت وعلوم عقلی دربرابر متعصبان احساس میکردند دارندگان رسائل را بحفظ آنها از نا اهل یا کسی که رغبتی بدانها

۱ ـ تتمة صوان‌الحکمة ص ۲۱

ندارد توصیه مینمودند ومیگفتند باید آنها را بمستحق رساند واز کسی که در راه رشد وسداد و درطلب علم و حقیقت باشد پنهان نکرد ودر حفظ وحراست آنهانهایت‌مراقبت را بکاربرد (۱).

برای تعلیم پیروان این گروه علاوه بر رسائل مذکور ، در بلاد مختلف مجالس خاصی وجود داشت که‌مواقع معین در آنها گرد میآمدند و کسی‌جز آنان دراین‌مجالس حاضر نمیشد . دراین محافل علوم خود را مورد مذاکره قرار میدادند و اسرار خویش را درمعرض محاوره وبحث درمی‌آوردند . دراین مباحث بغالب علوم خاصه علوم الهی که غرض اقصای اخوان بود توجه میشد وشرط عمدهٔ‌کارایشان‌آن‌بود که‌نسبت‌بهیچیك ازعلوم دشمنی نکنند وهیچ کتاب‌را بچشم بی‌اعتنایی ننگرند ونسبت‌بهیچیك‌ازمذاهب تعصب نورزند زیرا میگفتند « رأینا ومذهبنا یستغرق المذاهب کلها و یجمع العلوم جمیعها » (۲) وچون یکی از اخوان میخواست دوستی انتخاب کند میبایست دراحوال او دقت نماید واخبار وی را بدست آرد و اخلاق او را آزمایش کند ومذهب واعتقاد او را بشناسد تا بداند که سزاوار دوستی وبرادری است یا نه وچون کسی را براین صفت یافت بهیچروی از او دست باز ندارد و از بذل مال وجان دربارهٔ او خودداری نکند وبا وی چون نفس واحد در اجسام متعدد باشد و در حفظ و مراعات کار واداء حقوق او بکوشد وچون احسانی دربارهٔ صدیق خود کرد منتی از این باب براو ننهد وچون‌بدی از وی دید نرمد و اورا برجمیع نزدیکان و دوستان وهمسایگان‌برتری نهدچه چنین دوستی از پسر وبرادر وهمسر بهتر است .

سعادت هریك از اخوان در آنست کـه معلمی هوشیار وخوش قریحه و روشن ضمیر و دوستدار که نسبت بهیچیك از آثار و مذاهب‌تعصبی نداشته باشد برگزیند واز کسانی که از کودکی باز بآراء فاسد وعادات پست واخلاق‌نامأنوس عادت کردند دوری جوید و کسانی‌ازاخوان که از مال یاعلم برخوردارند باید برادران را ازآنها برخوردار

۱ ــ رسائل اخوان ج ۱ ص ۲۱
۲ ــ رسائل اخوان ج ٤ ص ۱۰۵

دارند و دوستی وصداقت ازانساب صرف نظر کنند ودر طلب صلاح دین ودنیا با اخوان یاوری نمایند .

اخوان ازلحاظ قوت نفوس و مراتب معنوی برچهار دسته اند : اخوان الابرارو الرحماء (بعدازپانزده سالگی) ـ اخوان الاخیار والفضلاء (بعد ازسی سالگی) ـ اخوان الفضلاءالکرام (بعد از چهل سالگی) . بعد از این درجه بمرتبهٔ کسانی میرسیم که با تسلیم وقبول وتأییدات سماوی بمشاهدهٔ حق رسیدند واین قوهٔ ملکی بعدازپنجاه‌سالگی حاصل میشود وبا این قوه است که مفارقت از هیولی ومعراج وصعود بملکوت آسمان وشهود احوال قیامت وبعث و نشر وحشر وحساب و میزان وعبور از صراط و مجاورت خدا ونظایر این احوال حاصل میگردد (۱) .

اخوان الصفا نوشته‌اند (۲) که درمیان‌بزرگان و فضلاء طرفدارانی داشته اند که بعضی ازاولاد ملوك وامرا و وزرا وعمال و کتاب وبرخی‌ازفرزندان‌اشراف ودهقانان(۳) و بازرگانان و دستهیی از اولاد علما و ادبا وفقها وعلمای دینی وطایفه‌یی از اولاد صنعتگران و اهل حرف بوده اند . رسم اخوان آن بود که نماینده یی نزد هریك از این فرق در شهرها داشته‌اند تا در راهنمایی آنان از طریق نصیحت و رفق وشفقت و مهربانی بکوشد و اسراری را که از اخوان دریافته است با آنان درمیان نهد و ایشان را ازخواب غفلت و جهالت بیدار کند واگر ازآن میان کسی را ازدیگران با هوش‌تر و پرعلاقه تر یافت باخوان اطلاع دهد تا او را یاوری کنند و همچنین هریك از اخوان موظف بود در هرطبقه‌یی که باشد بنسبت قدرت و توانایی خویش ازحیث مال ومکنت سایر برادران را یاوری دهد . اخوان‌الصفامدعی‌بودند(٤) که علت کتمان اسرار ایشان نه از بیم پادشاهان ویا ازترس آشوب وغوغای عامه بلکه ازباب صیانت مواهب

---

۱ ـ رسائل اخوان الصفا ج ٤ ازص ۱۰۵ ببعد

۲ ـ ایضاً ج ٤ ازص۲۱٤ ببعد ۳ ـ راجع بطبقهٔ دهقانان رجوع کنید بمقالهٔ نگارنده بهمین‌عنوان درمجلهٔ آموزش وپرورش سال ۲۲شمارهٔ ۱ص ۳۹-٤۳ وکتاب حماسه‌سرایی‌درایران تألیف نگارنده ص ۵۹ـ۶۱ ٤ ـ رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ص ۲۱۵

خداوند بوده است بهمان نحو که مسیح علیه‌السلام وصایت کرد که « لاتضعوا الحکمة عند غیر اهلها فتظلموها ولاتمنعوها اهلها فتظلموهم » .

اینان میگفتند که ما قصد رقابت با پادشاهان وتحصیل مراتب اهل دنیا نداریم(۱) ما سلطنت آسمانی ومراتب فرشتگان را طلب میکنیم زیرا جوهر ما جوهری آسمانی وعالم ما عالمی علوی است وما در این جهان حکم اسیران غریبی را داریم که بسبب جنایتی که از پدر ما آدم اول سر زد در دریای هیولی غرقه‌ایم . بنابراین برادران باید درامر دین وطلب آخرت یکدیگر را یاری دهند منتهی از هیچ برادری نمیتوان توقع معاونت درامر دین داشت مگر آنکه قبلا وی را درامر دنیا یاری کرد واو را فارغ‌البال ساخت. اخوان‌الصفا میگفتند(۲) که باهیچیك ازعلوم وهیچیك ازمذاهب دشمنی ندارند وهیچیك از کتب حکما وفلاسفه را که در فنون علوم نوشته اند ترك نمی گویند لیکن اعتماد ایشان بیشتر بکتب انبیا و مسائلی است که ملائکه ازطریق الهام ووحی بدانان القاء کرده‌اند (۳) . از کتب علمی هم که بنابرادعای آنان تا آنوقت بخوبی مورداستفاده قرارنگرفته‌بود، فایده میبردند ومیگفتند « ما را کتابی دیگراست که در آن هیچکس با ما شریك نیست و کسی جزما آنرا نمی‌فهمد وآن معرفت جواهر نفوس ومراتب مقامات آنها واستیلاء برخی بر برخی دیگر وتنوع قوی و تأثیرات افعال آنهاست در اجسام از افلاك و کواکب گرفته تا ارکان و معادن ونبات وحیوان و طبقات مردم از انبیاء و حکما وشاهان و عمال ملوك و بازاریان و یارانشان ، واگر تو ای برادرنیکوکار رحیم ، آهنگ خواندن آن کتاب داری تا از آنچه درآنست آگهی یابی ومعانی آنرا دریابی واسرار آنرا بشناسی ، روی بمجلس اخوان فاضل و صدیقان کریم خود نه تا سخنان ایشانرا بشنوی وشمائل آنانرا ببینی وخوی ایشانرا بشناسی تا مگر خوی آنان پذیری وبیاری آداب ایشان مهذب گردی و نفس خود را از خواب غفلت وجهالت بیدار کنی ،

۱ــ این توضیح صریح سخن کسانی را که از اخوان‌الصفا یك فرقهٔ سیاسی میسازند ردمیکند .

۲ــ رسائل اخوان ج ٤ ص ۲۱٦ ۳ ــ این اشارات تعلق اخوان‌الصفا را بیك مذهب خاص چنانکه برخی اندیشیده‌اند مردود میسازد .

سینهٔ تو باز وذهنت روشن ودلت آگاه گردد ، آنگاه آنچه را که آنان بچشم دل دیده وبصفای جواهر نفوس خود مشاهده کرده‌اند خواهی دید وبر آنچه بنورعقل نگریسته‌اند نظرخواهی افکند ... »

چنانکه دیدیم بعضی کوشیده اند که اخوان‌الصفا را بفرقه‌یی خاص مثلا شیعهٔ اثنی‌عشری ، یا شیعهٔ اسمعیلی یا معتزله وجز آنان منتسب دارند . حقیقت‌امر آنست که این دسته لااقل درذکر عقاید فلسفی خود بدستهٔ خاصی بستگی ندارند . بلکه عقاید آنان از مجموعهٔ استفاداتی که از روشهای مختلف فلسفی کرده‌اند پدید آمده است . این جماعت ازطرفی بروش فیثاغوریان و افلاطونیان جدید و مبانی فلسفهٔ اشراقی واز طرفی دیگر باصول عقاید ایرانیان و هندوان و عبرانیان وتا حدی هم بطریقهٔ معتزله واسمعیلیه ومبانی نظریه های صوفیه [۱] ودر موارد لزوم خاصه در منطقیات وطبیعیات بحکمت مشاء توجه داشتند و اعتقادات خود را با استفاده از این مبانی مختلف توضیح میدادند . برروی هم آراء و مسائل مورد بحث این دسته غالباً مأخوذ است از مؤلفات مترجمان قرن دوم و سوم و اوایل قرن چهارم هجری که از منابع هندی و پهلوی و یونانی و سریانی کتب متعدد در فلسفه و تمثیلات و قصص و روایات ادبی و تاریخی وموضوعات گوناگون علمی ترجمه می کرده واز آن آثار مختلف بطریق انتخاب و تألیف مسائلی را می‌پذیرفته وبا توجه بمبانی دینی اسلام (درمواردی که‌لازم‌میدیده‌اند) انشاء مینموده اند .

علوم اخوان الصفا از چهار دسته کتب دینی و ریاضی و طبیعی والهی اخذ شده است [۲] واین قوم دراخذ علوم واطلاعات خود بهمهٔ کتب دینی متوسل میشده وجملهٔ آنها را از تورات و انجیل و قرآن ویا آثار علمای مختلف مانند هرمس و سقراط و

---

۱ ــ درآغاز رسالهٔ فهرست رسائل اخوان‌الصفا تعلق این فرقه بصوفیه بتصریح آمده‌است بدین نحو : هذه فهرست رسائل‌اخوان‌الصفا وخلان‌الوفا و اهل العدل وابناء الحمد ، بجمل معانیها وماهیة اغراضهم فیها وهی اثنتان وخمسون رسالة فی فنون العلم وغرائب‌الحکم‌وطرائف الآداب وحقائق‌المعانی عن‌کلام الخلصاء الصوفیه صان‌الله قدرهم و حرسهم حیث‌کانوا فی‌البلاد . (رسائل اخوان‌الصفا ج ۱ ص ۱)

۲ ــ رسائل اخوان ج ٤ ص ۱۰٦

افلاطون و ارسطو و دیگران بیك نظر مینگریسته وبا اینحال سقراط وافلاطون را برارسطو ترجیح میداده اند . در تمثیلات و استشهادات خود هم میان ابراهیم ویوسف ومسیح ومحمد علیهم‌السلام و سقراط و فیثاغورس و هرمس و بلوهر [۱] وحکمای‌ایران فرق نمی‌نهاده وهمه را بیك چشم مینگریسته‌اند.

فلسفه درنظر اخوان همان معنی عمومی را دارد که نزد حکما داشت ومیگفتند « آغازفلسفه محبت علوم ومیان آن‌معرفت حقائق‌موجودات بحسب طاقت‌انسانی‌وپایان آن گفتار و کردار موافق با دانش است » [۲] ومذهب علمی خود را نظر درجمیع علوم موجودات عالم از جواهر واعراض وبسائط و مجردات و مفردات ومرکبات وجستجوی مبادی و کمیت اجناس و انواع وخواص و ترتیب و نظام هریك چنانکه هستند ، و کیفیت حدوث و نشوء آنها از علت واحد ، میدانسته وبرای شرح وتوضیح آنها علاوه بربیان واضح و روشن درغالب موارد توسل بامثال و تشبیهات و حکایات را هم جایز میشمرده‌اند . علم عبارتست ازصورت معلوم درنفس عالم ومفهوم مخالف آن جهل‌است . نفس عالم علامة بالفعل ونفس متعلم علامة بالقوة است . علم حاصل نمیشود مگر از راه تعلیم وتعلم ، تعلیم وتعلم درآوردن علم از قوه بفعل وبعبارت دیگرتعلیم آنست که نفس علامة بالفعل نفس علامة بالقوة را ازحقیقت امری بیاگاهاندوتعلم آنکه نفس صورت معلوم را تصور کند واین از سه راه ممکن است : نخست از طریق حواس ودوم از راه برهان وسوم ازطریق فکر و روية .

علوم درنظر اخوان‌الصفا بر دودستهٔ اصلی منقسم میشود. نخست صنایع علمی‌دوم صنایع عملی . مراد از صنایع علمی علوم نظری است ودراین مورد صورتی‌را که درفکر داریم بصورت هیولانی مصنوع درمیآوریم واین علوم برسه دسته‌است : ۱ ـ علوم ریاضیه ۲ ـ علوم شرعیهٔ وضعیه ۳ ـ علوم فلسفیهٔ حقیقیه .

علوم ریاضیه علم بآدابی است که غالباً برای طلب معاش وصلاح کار زندگی

---

۱ ـ رسائل اخوان ج ٤ ص ۱۲۰ قول بلوهر را از کتاب معروف بلوهر و بوذاسف منقول از سانسکریت بپهلوی وعربی نقل کرده‌اند ۲ ـ رسائل اخوان ج ۱ ص ۲۳

وضع شد وبرنه قسم است: نوشتن وخواندن، علم لغت ونحو، علم حساب ومعاملات، علم شعر وعروض، علم زجر وفال، علم سر وعزائم و کیمیا وحیل، علم پیشه ها وصنایع، علم خرید وفروش وبازرگانی وزراعت، علم سیر واخبار.

علوم شرعیه که برای درمان روانها وطلب آخرت وضع شده برشش نوع است: علم تنزیل، علم تأویل، علم روایات واخبار، علم فقه و سنن واحکام، علم تذکار و مواعظ و زهد و تصوف، گزارش خوابها، علماء تنزیل قراء و حافظان قرآنند و علماء تأویل ائمه وخلفاء انبیا و علمای روایات اصحاب حدیث و علماء احکام وسنن فقها و علماء تذکارومواعظعباد وزهاد وراهبانونظایرایشانوعلماء گزارش خوابهاخوابگزاران.

علوم فلسفیه برچهارنوع است: ریاضیات، منطقیات، طبیعیات والهیات. ریاضیات خود برچهارنوع ارثماطیقی(حساب) وجومطریا(هندسه) و اسطرنومیا (نجوم)وموسیقی تقسیم میشود ومنطقیات به انواع قاطیغوریاس و باری ارمینیاس وانالوطیقا و ریطوریقا وطوبیقا و بوطیقا و سوفسطیقا باضافهٔ مدخل (ایساغوجی) منقسم میگردد.

علوم طبیعیه بر هفت نوع است: ۱ ـ علم مبادی جسمانی یعنی معرفت هیولی وصورت وزمان ومکان وحرکت. ۲ـالسماء والعالم یعنی معرفت جواهر افلاك و کواکب و کمیت و کیفیت ترکیب وعلت دوران آنها واینکه آیا آنهاهم مانندارکان اربعه که دون فلك قمرند قبول کون وفساد می کنند یانه، وهمچنین علت حرکات کواکب و اختلاف سرعت و بطؤ آنها وعلت حرکت افلاك وسکون زمین دروسط فلك واینکه آیا درخارج این عالم جسم دیگری هست ودر عالم موضع فارغی که چیزی درآن نباشد وجود دارد یانه؟.. ۳ـ علم کون وفساد یا معرفت ماهیت جواهر ارکان اربعه و کیفیت استحالهٔ آنها بیکدیگر درنتیجهٔ تأثیر اشخاص عالیه و کائناتی که ازاین راه بنام معادن ونباتوحیوان پدید می آید. ٤ـعلم حوادث جویعنی معرفت کیفیت تغییرات هوا ٥ ـ علم معادن یعنی معرفت جواهرمعدنی ٦ـ علم نبات که معرفت هر رستنی است که برزمین و کوهها ودر دریاها و رودها بروید ۷ـ علم حیوان وآن معرفت هرجسمی است که تغذیه ونمو کند وحس وحرکت داشته باشد.

علوم الهیه برپنج نوع است : اول معرفت باری جل جلاله وصفت وحدانیت او وبحث در کیفیت صدور مخلوقات از او وغیره . دوم علم روحانیات یعنی معرفت جواهر بسیطی که ملائکهٔ خداوند وصور مجرد ازهیولی هستند . سوم علم نفسانیات که عبارتست ازمعرفت نفوس وارواح ساریهٔ دراجسام فلکی وطبیعی ، از فلك محیط تا مرکز زمین واینکه چگونه افلاك را بحرکت می‌آورند وحیوان و نبات را تربیت می کنند و در جثهٔ حیوانات راه می‌جویند وبعد از موت جسم ازآن برمیخیزند . چهارم علم سیاست وآن برپنج نوع است : سیاست نبویه ، سیاست ملوکیه : سیاست عامیه، سیاست خاصیه پنجم علم معاد (۱)

دومین دستهٔ علوم که مورد توجه بشر است صنایع عملی نام دارد ومراد ازین علم آنست که چگونه صورتی را که درفکر داریم بصورت هیولانی مصنوع خوددرآوریم. مصنوع مرکب است از هیولی وصورت ومصنوعات برچهار دستهٔ بشری (مثل آنچه صانعین میسازند) وطبیعی (مثل هیاکل حیوانات) ونفسانی (مثل ترکیب افلاك ونظام صورت کلی عالم) والهی (مثل صور مجرد ازهیولی) منقسمند ومراد از علم صنایع عملی علمی است که پدید آوردن مصنوعات بشری را بما آموزد(۲) .

اخوان‌الصفا دربیان این علوم مختلف هم بتوضیحات علمی و منطقی ، با زبان ساده، متوسل میشده‌اندو هم بتمثیل و گاهی اساس رساله و توضیح یك موضوع غامض علمی را برتمثیل وبیان حکایات مفصل‌مینهاده‌اند ودراین مورد از کتب قصص و روایات خاصه از کتب پهلوی (منقول بعربی) بشدت متأثر بوده اند واز آنجمله است داستان آغاز آفرینش واختلاف انس وجان (۳) که حتی غالب اسامی خاص موجود درآن ایرانی است مانند بیراست (٤) ملقب به مردانشاه پادشاه جزیرهٔ مردان و وزیراو بیراز وبا اینحال آمیختگی این داستان با عناصر سامی از نظر مکتوم نیست (٥) وبهرحال نویسندهٔ این داستان که مبتنی بر بحث درخواص و محاسن وفواید انواع حیوانات و

---

۱ – رسائل اخوان ج ۱ ص ۲۰۲-۲۰۹ ۲– ایضاً ج۱ ازص۲۱۰ ببعد ۳–ایضا ج ۲ از ص ۱۷۳ ببعد ٤ – ظ: بیراسب ٥ – ج ۲ ازص ۱۹۳ ببعد

طبقات آدمیانست ، ازچند منبع مختلف و همچنین از اطلاعات علمی خود درتحریر رساله استفاده کرده است . درسایر موارد هم نظیر این حال مشهود است و گاه حکایتی کوتاه ویا چند حکایت کوتاه برای اثبات مسأله‌یی واحد بمیان می‌آید .

خداوند واحد وعلت موجودات وخالق مخلوقات وفائض جود ومعطی وجود ومعدن فضائل وخیرات وحافظ نظام وباقی دارندهٔ دوام عالم ومدبر کل ودانای آشکار ونهان است که «لایعزب عنه مثقال ذرة فی الارض ولافی السماء»[۱] . اول هرچیز ازحیث ابتداء وآخر هرشیء ازجهت انتهاست ، سمیع وعلیم وخبیر ومهربان ببندگان است وخدایی جز او نیست . تشبیه خداوند بواحد عددی ازباب تأثراخوان‌الصفا ازفیثاغوریون‌است ومیگویند‌اواول همهٔ موجودات است همچنانکه واحد سابق برهمهٔ اعداد است وبهمان نحو که واحد منشاء همه اعداد است خداوند مبداء وجود همهٔ موجودات میباشد[۲] لیکن تأثر این

---

۱ – رسائل اخوان ج۱ ص۲۰۷ – آیهٔ سوم ازسورهٔ سبا وآیهٔ ۶۱ ازسورهٔ یونس. غالب حکما مانند فارابی وابوعلی‌سینا درست درهمین‌مورد وآنجاکه بعد ازادعای علم برکلیات برای خالق معترف بعلم او برجزئیات شده‌اند بدین آیه تمثل کرده اند .

۲ – درمابقی موجودات چنین‌گویند : همچنانکه عدد دومقدم برهمهٔ اعداد واول آنها در مرتبهٔ وجودی است (زیرا اعداد همگی مترتب برواحدند) همانطورهم عقل اول موجودی‌است که خدای واحد آنرا پدید آورده است وعقل خود بردوقسم غریزی ومکتسب منقسم‌واین‌دوگانگی نشانهٔ مرتبهٔ وجودی اوست . بهمان نحوکه سه بعد از دو میآید نفس هم درمرتبهٔ وجودی بعداز عقل واقع وبرسه نوع نباتی وحیوانی و ناطقه است ، وبعد از نفس هیولی میآید چنانکه بعداز سه چهار ، وبهمین سبب است‌که هیولی برچهار نوع هیولی‌الصناعة ، هیولی‌الطبیعة، هیولی‌الکل، هیولی‌الاولی منقسم است وبعد از هیولی طبیعت است چنانکه بعد از چهار پنج ، وبهمین سبب طبایع را برپنج نوع‌کرده اندکه یکی طبیعت فلك است چنانکه بعد از چهار پنج ، وبهمین سبب طبایع را برپنج نوع‌کرده اندکه یکی طبیعت فلك است وچهار دیگر طبایع تحت فلك اند . وبعد از مرتبهٔ طبیعت مرتبهٔ جسم قرار دارد چنانکه بعد از پنج شش ، واز همین جاست‌که جسم شش جهت دارد واز جسم فلك پدید آمد و درمرتبهٔ بعد از آن قرارگرفت چنانکه هفت بعد از شش وآنگاه ارکان درجوف فلك ترتیب یافت وازاینروی برهشت نوع شد ، زمین باردیابس ، آب بارد مرطوب ، هوا حار مرطوب وآتش حاریابس . بعد از ارکان موالید ثلاث پدید آمدکه هریك را سه نوع وجمیع انواع آنها نه است همچنانکه عدد نه بعد از هشت آید . (باید دانست که معادن برسه نوع خاکی وسنگی وآبی ، وحیوان برسه نوع زاینده ، تخم‌گذارنده وآنها که از عفونات پدید آیند . ونبات برسه نوع اشجار وحبوب وسبزیها تقسیم میشود .)

فرقه درنظریهٔ خلق عالم بیشتر از افلاطونیان جدید بوده و بنابرعقیدهٔ آنان که دررسالهٔ چهلم ذکرشده عالم ازطریق اشراق وافاضهٔ وجود ازذات واجب از کتم‌عدم بوجود آمد ووجود عالم ازخداوند مانند وجود کلام‌ازمتکلم واین ابداع وحدوث‌عالم‌بتدریج‌وبانظم وترتیب صورت گرفته است. درعالم روحانیات عقل فعال ونفس کلی وهیولی وصورمجرده دفعة واحدة بوجود آمده‌اند ولی درعالم جسمانیات هیولی کلی یعنی جسم مطلق وسپس اشکال کروی شفاف فلکی و کرات وسپس ارکان (عناصر) اربعه یا امهات الکلیات وبعد ازآن موالیدالجزئیات وهریك از اینها از درجهٔ فرودین خود زمان بعیدی فاصله دارد. برنفس پیش‌از تعلق بجسم روزگاری دراز بگذشت ودر این مدت درعالم روحانی نورانی خود بسرمیبرد و ازعقل فعال فیض وفضائل وخیرات کسب میکرد ودر این حال متنعم ومسرور وفرحناك بود وچون ازاین فضائل بنیکی بهره‌مند شد بهیولی‌اولی‌متمایل شد وچون خالق این میل را از او دید وی را درجسم متمکن ساخت و از این نزدیکی عالم افلاك از فلك محیط تا مرکززمین بوجود آمد. دررسالهٔ چهل‌ودوم‌ازرسائل‌اخوان الصفا این نکته باز بدین گونه توضیح شده است: «خداوند نخست جوهری شریف و بسیط و روحانی را موسوم بعقل فعال خلق کرد وبعد بتوسط این جوهر جوهردیگری که از عقل درشرف فروتر است بنام نفس کلی بوجود آورد. نفس کلی‌بتوسط‌عقل‌فعال هیولی را طولا وعرضاً وعمقاً بحرکت آوردوازاین‌حرکت جسم‌مطلق‌پدیدآمد. آنگاه‌از جسم‌عالم‌افلاك‌وکواکب‌وارکان‌اربعه‌راترکیب کردوافلاك‌را بر گردارکان‌بگردش‌درآورد وبعضی ازارکان را با بعضی دیگردرآمیخت وازاین‌ترکیب موالیدکائنات ازقبیل معادن ونباتات وحیوانات‌بوجود گرایید.». عالم‌افلاك‌ازتعلق وحلول‌نفس کلی‌بعالم‌جسمانی‌پدید آمده است وهمچنانکه نفوس جزئیه بعد ازترك جسم بنفس کلی باز میگردند نفس کلی هم بعد ازترك عالم جسمانی بذات خالق که مبداء وجود اوست رجوع میکند و قیامت کبری از این لحظه آغاز میشود. عالم بمنزلهٔ جسم واحد انسانی است که نفس بمنزلهٔ روح آن وفلك محیط وآنچه در اوست بمنزلهٔ جسم است وحکم این جسم بجمیع اجزاء بسیط و مرکب و مولد آن مانند حکم جسم انسان یا حیوان واحد بجمیع اعضاء بدن اوست وحکم نفس کلی که در اجزاء جسم عالم ساری ومحرك ومدبر

اجناس موجودات وانواع واشخاص آن‌است مانند نفس انسان واحدی است که درجمیع اعضاء بدن او سریان داشته ومحرك ومدبر هریك از اعضاء وحواس باشد وبا همین تأویل‌است کداخوان‌الصفا ازعالم‌جسم‌کلی، وازنفس‌کلی‌نفس‌عالم بتمامی ، وازعقل‌کلی قوهٔ الهیه‌یی که مؤید نفس کلی‌است ، وازطبیعت کلی قوهٔ نفس کلی را که در جمیع اجسام سریان دارد ومحرك و مدبر آنهاست ، اراده میکنند (۱) . عالم متغیر ومحدث ومخترع است ودر قبضهٔ خالق قرار دارد و برای بقاء محتاج اوست وطرفة العینی از اومستغنی نیست واگر لحظه‌یی از فیض الهی بی‌بهره شود آسمانها وافلاك درهم‌میریزدوستارگان فرومیافتند وارکان ازمیان میروند و خلائق راه‌نیستی میگیرند وعالم دفعةواحدة ازبین میرود (۲) . معتقدین بقدم عالم در خواب غفلت اند و جهانرا درجهالت ونادانی بدرود میگویند(۳) . این عالم متغیر محدث کرهٔ واحدی است که بیازده طبقه تقسیم میشود . از اینها نه فلك کروی و میان تهی و کواکب آنها کروی و نورانی با حرکات دورانی است زیرا فلك محیط که حاوی جمیع افلاك است دربیست وچهارساعت یکبار بر گرد زمین (مرکزعالم) میگردد وهمهٔ این افلاك را با خود میگرداند . بعداز کرهٔ قمر کرهٔ نار (اثیر) وهوا ، وبعد ازآن کرهٔ آب وخاك قراردارد که هردو کروی هستند ومنتهای کرهٔ فوقانی بابتدای کرهٔ تحتانی متصل‌است بدین معنی که اول کرهٔ ناربکرهٔقمروآخر کرهٔ زمهریربکرهٔآب وزمین‌اتصال‌دارد.این کرات وافلاك مانند طبقات پیازبریکدیگر احاطه دارند وسطح داخلی حاوی بسطح خارجی محوی مماس است ومیان آنها فراغ وخلائی نیست وخلاء چه درخارج عالم وچه درداخل آن غیر موجود است .

انسان ببهترین هیأت و وجهی خلق وبردیگرحیوانات تفضیل داده شده ودرحکم جانشین خداوند درزمین‌است‌تا برآنچه درزمین‌ازمعدن ونبات وحیوان است فرمانروایی کند. مراد ازخلقت وآبادانی مادون فلك قمروحفظ نظام وترتیب وآفرینش وی‌مقرون ببهترین‌حال‌وکاملترین‌هیأت بوده‌است.خداوند خلیفهٔ خودرا ازخاك پدیدآورد وبهترین

---

۱ ــ رسائل اخوان ج ۳ ص ۲۱۲ ۲ ــ ایضاً ج۱ ص ۳۵۸وج۳ص۲۸٤و۳۱٦

۳ ــ ایضاً ج ۳ ص ۳۲۱

وکاملترین صورت را بدودادتابتواند برسایرموجودات حکومت کند ،آنگاه‌ازروح خود دراودمید وجسد خاکی اورا بنفس‌روحانی ازجنس کاملترین وشریفترین نفوس‌حیوانی مقرون ساخت تا بیاری آن متحرك وحساس ودراك وعالم وعامل وفاعل مایشاء باشد و سپس نفس ویرا بوسیلهٔ قوای روحانی کواکب تأیید و تقویت و قبول جمیع اخلاق و تعلم همهٔ علوم وآداب را برای وی میسرساخت. مراد ازانسان که خلیفةالله است‌انسان مطلق یا نفس کلی انسانی موجود درهمهٔ افراد آدمیان است. اسم انسان اطلاق میشود برجسد که بمنزلهٔ خانه و نفس که درحکم ساکن خانه است وانسان مجموع این دو است منتهی نفس از جسم شریفتر وجوهری آسمانی و روحانی و زنده ونورانی وخفیف وفعالة بالطبع ومتحرك وغیر فاسد وحساس و علام و دراك صور اشیاء است که نمی‌میرد وفانی نمیشود وهمیشه باقیست. اعضاء بدن بمنزلهٔ آلاتی برای وی ومنشاء همهٔ اعمال اوست وهیچیك از اعضاء بدن نیست که نفس در آن تصرف وعملی نداشته باشد. نفس را قوائی طبیعی است که برسه دسته میشود: نخست قوای نفس نباتی (نفس نامیه) که مسکن آن کبد است. دوم قوای‌نفس حیوانی که مسکن‌آن قلب‌است. سوم قوای‌نفس ناطقه که مسکن آن دماغ است ولی این‌نفوس سه گانه بمنزلهٔ شاخه‌هایی ازیك تنه‌اند ونفس ناطقه باتوجه باین‌تقسیم وتسمیه بسه نوع مانند مردی‌است که خواندن ونوشتن وآموختن را بداند واورا خواننده ونویسنده وآموزنده بنامند. نفس‌انسانی‌هم‌بنابرآنکه سه دسته ازاعمال انجام میدهد باعتبار آنها بسه اسم موسوم شده یعنی درمورد عمل‌نمو نفس نامیه واز باب عمل احساس وحرکت و انتقال نفس حیوانی واز جهت تفکر و تمییز نفس‌ناطقه نامیده میشود[1]. بهریك از اعضاء قوه‌یی از قوای نفس اختصاص دارد که عهده‌دار تدبیر آن عضومیباشد و با آن افعال خاصی را انجام میدهد واین قوه را نفس همان عضو مینامند مانند نفس باصره و نفس سامعه و نفس شامه وجزآن. هریك از سه نفس نباتی و حیوانی و انسانی راکه درحکم اجناسند، قوائی بمنزلهٔ انواع آنهاست که مجموع آنها بیست وپنج است. ازمیان این قوی‌آنها که درارتباط انسان‌با

۱ ـ برای اطلاع ازهمهٔ قوای نفس وافعال گوناگون آنها رجوع شود به رسائل اخوان ج ۲ از ص ۲۲۵ ببعد.

خارج یا در تحصیل اطلاعات ومعلومات ویا در حفظ و فهماندن آنها مؤثرند حواس خمس (یعنی باصره و سامعه وشامه و ذائقه ولامسه) وسه قوهٔ متخیله ومفکره وحافظه وقوهٔ ناطقه‌وصانعه ازهمه مهمترند. مسکن متخیله قسمت پیشین دماغ و مسکن مفکره قسمت میانین ومسکن حافظه قسمت بازپسین آنست . بین افراد در شدت وضعف این نیروها اختلاف است ویکی از اسباب اختلاف آنان درآراء ومذاهب نیز همین است . حصول علم ازسه طریق میسر میشود : نخست از طریق حواس پنجگانه که پیشاپیش همهٔ طرق قراردارد واستفاده از این طریق از آغاز کودکی شروع میشود و همهٔ افراد بشر با هم وبا حیوانات دراین امر شریکند . دوم طریق عقل که خاص انسان است و استفاده ازآن بعد از کودکی وهنگام بلوغ آغاز میشود . سوم طریق برهان که خاص دسته‌یی از علماست و بعد ازمطالعات هندسی ومنطقی حاصل میشود .

هرچه بوسیلهٔ حواس خمس احساس میشود به قوهٔ متخیله میرسدودرآن‌مجتمع میگردد وقوهٔ متخیله آنها را بقوهٔ مفکره منتقل میکند تا حقیقت آنها را دریابد و معانی ومضارومنافع آنهارا تشخیص دهد وآنگاه آنرا بقوهٔ حافظه انتقال‌دهد تادرموقع لزوم بیاد آورد وبیاری همین قوه است که میتوان مثلا از راه قوهٔ باصره از محسوساتی که خاص ذائقه یا لامسه است مطلع شد و فی‌المثل با دیدن سیب طعم یا با رؤیت‌آب رطوبت آنرا دریافت . بعد ازاین مراحل مرحلهٔ کارقوهٔ ناطقه که مجرای آن زبانست فرا میرسد که بوسیلهٔ کلمات از محسوسات ومعلومات خبرمیدهد . قوهٔ صانعه برای تکمیل قوهٔ ناطقه بایجاد اشکال وحروف وخط نایل میشود تا حکایت از محسوسات و کسب معلومات ازراه چشم برای غایبان وآیندگان میسر گردد .

یکی از اعمال نفس رؤیا یعنی احساس حقایقی درخواب است . رؤیا بر شش نوع است : اضغاث احلام ـ رؤیاهایی که نتیجهٔ غلبهٔ اخلاط جسد است ـ رؤیاهایی که از جهت موجبات احکام نجوم حاصل شود ـ رؤیاهایی که از وساوس شیطانی است ـ رؤیاهایی که ازالهامات فرشتگان میباشد ـ رؤیاهایی که وحی‌الهی‌است . رؤیاهایی که از وساوس شیطانی یا ازالهامات فرشتگان باشد برنفوسی عارض میشود که براثرانهماك

درشهوات وبدیها شیطان بالقوه یا براثر نیکی و دوری از نابکاری وفساد واعتقاد بدین ومبداء و معاد ملك بالقوه شده باشند . دستهٔ نخستین وساوس همسنخان خود یعنی شیاطین را می‌پذیرند ودستهٔ دوم الهامات فرشتگان را ، وبالاتر ازاین درجه مرتبهٔ قبول وحی قرار دارد .

قبول وحی والهام برای کسانی میسر است که خود را شایستهٔ آن کرده باشند . این شایستگی درصورتی حاصل میشود که آئینهٔ نفس شایستهٔ آن شده باشد که مجلای حقایق قرار گیرد واین جلا و روشنی برای آن فراهم نمی‌آید مگر ازطریق زدودن رنگ جهالات وبدیها و ناپاکیها و زشتیها و دوری ازآراء فاسد وچون نفس بدین مرحله رسد صور اشیاء روحانی را که درعالم روحانی است می‌بیند وحقائق آنهارا درك میکند وامورغائبه‌رابیاری عقل وصفای جوهر آن آشکارا مشاهده میکند. این حالت ازراه عمل کردن بملکات عالی اخلاقی وپیروی از مذهب و اعتقاد حکما و انبیا و افعال ملائکه وبعبارت دیگراز روشی که بطور کلی برای خواص اخوان الصفا معلوم شده، حاصل میگردد. دراین حال است که قبول الهام ملائکه و وحی وانباء میسر وفهم معانی آنها سهل میشود چنانکه در درجهٔ اول برای انبیاء وبعد از آن برای صدیقین وسپس مؤمنین وبعد از آن سایرطبقات بدرجهٔ الاقرب فالاقرب امکان‌پذیرفته‌است و هرچه در تحصیل بصیرت نفسانی بیشتر کوشش شود این حالت طبیعی‌تر وعادی تر وحصول آن آسانتر میشود و تنها تعلق بجسم است که دراین حال ازصعود بملکوت آسمان جلوگیری میکندو گرنه برای این امر هم صعوبت واشکالی نیست . غرض انبیاء و واضعین نوامیس شرعیه تأدیب نفوس انسانی ونقل آن از مرتبهٔ بشریت به درجهٔ ملائکه ورهایی بخشیدن آنها ازعالم کون وفساد ودرآوردن بعالم بقاء و دوام است. وحی وخبری که انبیاء ازملائکه میگیرند بطریق ایما و اشارتست وآنان این اشارات را بزبان قومی که درمیان آنان مبعوث شده اند درمیآورند ومیگویند وسخنانشان بنحوی است که هرطبقه بقدر عقل خود از آن چیزی میفهمد. صاحب شریعت باید تام‌الاعضاء ، نیکوفهم وسریع‌التصور وخوش‌حافظه وزیرك وبنیکو سخن و دوستدار علم و راستی و کم خوار وصاحب روحی بلند وبی اعتنا

بمال دنیا و دادگر وپایدار باشد(۱) .

همچنانکه دیدیم اخوان‌الصفا ببقاء نفس بعد از فناء جسد معتقدند و گویند(۲) که نفس جاودانه باقیست خواه از سعادت و لذت برخوردار باشد و خواه ببلاها وآلام گرفتار . نفوس اولیاء خداوند و بندگان نیکوکار وی بعد از مرگ بملکوت آسمانها وسیاحت افلاك عروج میکنند ودرآنجا درفضائی ازنور وروح وراحت تاروزقیامت کبری بتسبیح وتهلیل مشغولند وچون رستاخیز اجساد آنها فرا رسید بدانها باز میگردند تا برای حساب وشمار وپاداش نیك وبد حاضر شوند . اما نفوس کافران وفاسقان وشریران درکوری وجهالت خود باقی میمانند وتا قیامت کبری در بیم و اندوه بسر میبرند و در آنوقت برای مجازات بدکرداریها باجساد خود باز میگردند وبدین‌ترتیب بعث اجساد از قبور وزمین در روزقیامت صورت خواهد پذیرفت. اما قیامت کبری‌وآخرین‌رستاخیز هنگامی صورت میگیرد که نفس کلی ازعالم هیولانی مفارقت کند وبعالم‌روحانی ومحل نورانی وعلت نخستین خود بازگردد وبحال اول خودکه پیش از تعلق بجسم داشته درآید واین حال صورت نمیگیرد مگر بعد ازگذشت زمانی دراز و ادواری ممتد . چون نفس کلی عالم جسمانی را ترك گفت عالم رو بانهدام مینهد و فلك ازگردش و ستارگان ازسیر وارکان ازاختلاط باز میایستند وهمهٔ موجودات راه نیستی میسپرند و جسم از صور واشکال و نقوش بی‌بهره میگردد (۳) وباین ترتیب قیامت واقعی درنظر اخوان‌الصفا بازگشت نفوس جزئیه بنفس کلی وبخداست چنانکه درکیش‌اسلام‌وادیان دیگر دیده میشود .

چون منافع انسان بمنافع دنیوی و اخروی قسمت میشود سیاست او هم باید منقسم بدین دو فصل باشد . در سیاست جسمانی و نگاهداشت تن اخوان‌الصفا معتقد بمیانه‌روی و رعایت اعتدال بوده اند . سیاست نفسانی را ازچند جهت مورد توجه قرار میداده اند : سیاست خود و سیاست اهل و اولاد و سیاست اصحاب . از لحاظ تهذیب

---

۱ - برای تحقیق درموضوع نبوت وشرائط نبی رجوع شود به‌دو رسالهٔ چهل‌وششم‌وچهل وهفتم از رسائل اخوان‌الصفا . ۲ – رسالهٔ ۳۷ ۳ – ج ۳ ص۳۳٤ – ۳۳۵

اخلاق وسیاست نفس مبنای کار آنان بر خوبهای نیك و کارهای خوب وحفظ امانت و رعایت حقوق صاحبان حق و همسایگان و دوستان ونظایر این مسائل است. موضوع مهم آنست که باید خیر را از جهت آنکه خیر است دوست داشت وبرای کسار خیر پاداشی نخواست چه دراین صورت از خیر عاری خواهد بود. دستورهای اخوان الصفا نسبت بزنان وفرزندان وبندگان ودوستان دقیق ومبنی برملاحظات تربیتی واجتماعی است[۱]. بعد ازسیاست خود وخاندان ویاران نوبت عبادت وتقرب بخداوند فرامیرسد. عبادت بردونوع است عبادت شرعی که باید با توجه باحکام صاحب شریعت انجام گیرد، وعبادت فلسفی الهی وآن عبارت ازاقرار بتوحید و شناختن حقیقت وجود واجب‌است. مهمترین هدف از تربیت اخلاقی آدمی امکان تشبه بخالق است برای او. زیرا انسان خلیفه و جانشین خداوند در زمین است وباید بهمان نحو که درسفارشهای دینی وفلسفی معلوم شده سیاستی الهی را نسبت بهمهٔ مخلوقات ارضی که برای او و زیردست او هستند پیش گیرد تا با این عنایت وسیاست وتدبیر، ملکی از ملائکهٔ مقرب الهی شود وجاودانه در بهشت بماند. ـ اختلاف اخلاق آدمیان بیکی از این جهات چهارگانه میتواند بود: ۱ـ بجهت اخلاط وطبایع اجساد آنان ومزاج آن اخلاط ۲ـ تأثیرسرزمین‌هایی که درآنها زاده‌اند واختلاف آنها درهوا ۳ ـ پرورش آنان بدیانت های آباء ومعلمین واستادان وسایرمربیان ٤ـ تأثیرات نجومی که درساعات انعقادنطفه یاولادت آنان موجود است. ازحیث اخلاط وطبایع اختلاف دراینجاست که اگرمزاج محروررداشته‌باشند شجاع ومتهور و کم ثبات وعجول و کم کینه وبا هوش‌اند، زود خشمناك میشوند وزود ازخشم خود بازمیگردند. اشخاص مبرود اکثراً کند ذهن و گرانجان و کم‌معاشرت واشخاص مرطوب در غالب موارد دارای طبیعتهای کند و ناپایدار و نرم خوی و بخشنده و پاك اخلاق و سهل‌القبول وفراموشکار وبی‌باك درامور طبیعی هستند. کسانی که مزاج یابس دارند دربیشتر امور صابر وثابت رأی و دیرقبول اند، صبر و کینه وبخل وامساك وحفظ برآنان غالب است. دراین‌تقسیم اخوان‌الصفا تحت تأثیریونانیان قدیم ونظریهٔ‌طبی هستند

۱ ـ رجوع شود به رسائل اخوان ج ٤ ص ۲۹۸ـ ۳۰۰

وبهرحال تأثیر وضع جسمانی را درحالت نفسانی موزد توجه قرار داده اند . خویها یا فطری وجبلی است ویا مکتسب که‌ازطریق‌عادت وممارست وتربیت‌حاصل‌میشود. برروی هم وظایف اخلاقی که مؤلفین اخوان‌الصفا پیروان خود را بدانها دعوت‌میکنند وظایف واعمالی است که آدمی را از سقوط بمراحل حیوانی و شیطانی نجات دهد ودرصعود بمدارج نفوس‌ملکیه وقدسیه معاونت ویاوری نماید وبسعادت دنیا وعقبی برساند وبدین منظور اولا باید از دستورهای واضعین نوامیس که فرستادگان خدایند بدقت پیروی کند وروش اولیاء خدا را بکار بندد و در طلب علم و زهدو تزکیهٔ نفس کوشا باشد و درتأیید عقل واطاعت ازآن دقیقه‌یی فرونگذارد وطریق حب ورضا وخدمت بخلق بسپرد وچون بجمع این ملکات عالیه توفیق یافت باقصی نهایت انسانیت که بعداز رتبهٔ ملائکه قراردارد میرسد وبخالق خود تقرب می‌جوید وبهترین پاداش را بدومیدهند .

بااین همه وظایف اخلاقی که اخوان الصفا آدمی را برای کسب فضیلت بدانها میخوانند وبا آنکه راه سعادت وشقاوت وطریق ارتقاء بمراتب فرشتگان ویا درافتادن در پستیهای شیطانی را نشان داده وپیروان خود را بانتخاب نخستین تحریض واز اختیار دومین تحذیر کرده اند ، با اینحال درمورد دیگر بنوعی ازجبراعتراف نموده و گفته‌اند هیچیك از مخلوقات قادر بشیئی از اشیاء و عملی از اعمال نیست مگر آنچه خداوند برای او مقدر کرده و ویرا بر آن توانا داشته است . این حکم قاطع را سپس بنحو عجیبی تفسیر کرده و گفته اند که این مقدر کردن و توانا داشتن خلق بر کاری دلیل اجبار او برآن کار یا ترك آن عمل نیست وهر قدرت وقوت نسبت بیك کار قدرت در عمل یا ترك عمل‌است همچنانکه با قوهٔ تکلم هم قادر بسخن گفتنیم وهم قادر بسکوت وبا قوهٔ حرکت هم‌قادر بحرکت وهم‌قادر بسکون‌هستیم وسایرقوی‌را باید براین‌قیاس کرد منتهی ترك بعضی ازاعمال آسان وترك بعضی‌دشواراست‌وهمچنینند افرادآدمی که‌بعضی برای اخذ فعل وبرخی برای ترك‌آن ساخته شده‌اند وباید دانست که هیچ کار ویا ترك آن ازآدمی سرنمیزند مگرآنکه قبلا خداوند برآن علم داشته باشد وهمین علم سابق الهی است که قضاء مبرم وقدر محتوم خوانده میشود وهر دو از موجبات احکام نجوم

وتأثیرات اشکال فلکی هستند[۱] ومرد مؤمن پاکدل باید بدانچه برای وی مقدر شده است تسلیم و راضی شود زیرا این تسلیم ورضا خشنودی از ناموس خلقت است[۲]

موضوع خیر وشر را اخوان‌الصفا بتفصیل مورد مطالعه قرار داده و آنرا با سعد ونحس کواکب وامور طبیعی مانند کون و فساد و لذت و الم و نظایر این مسائل‌مقارن دانسته وبرروی هم برچهار نوع کرده اند . آنچه از خیرات که از تأثیر افلاك و کون وطبایع موجودات حاصل شود بعنایت الهی وقصد اول، و شروری که از تأثیر نحوست افلاك یا فساد طبایع پدید آید عارض و بقصد ثانی است [۳] . خیرات وشروری که از جهت احکام ناموس بنفوس جزئی انسان منسوب است بردونوع میشود : قسمتی اعمال واکتسابات آدمی وقسمتی جزا وپاداش آنهاست . اکتسابات‌آدمی برپنج‌نوع‌است: علوم ومعارف ، اخلاق وسجایا ، آراء و اعتقادات ، گفتارها ، اعمال وحرکات . اینها از دو جهت ممکن است جزو خیرات و شرور باشند: نخست از لحاظ عقلی و دوم از لحاظ وضعی . وضعی یعنی آنچه قانون بدان حکم داده است و دراین‌صورت هرچه را مجاز دانست خیر وآنچه را ممنوع شمرد شر است . وقصد اخوان ازقانون‌قوانین شرعیهٔ‌الهیه است که بوسیلهٔ انبیا آورده شد . بر روی هم برای آنکه از قوانین عقلی وشرعی برای درك خیرات وشرور اطلاع حاصل کنیم محتاج بمعلم ومؤدب‌هستیم و بهترین معلمین واستادان بشرصاحبان ناموس وشریعتند و معلمین آنان ملائکه ومعلم ملائکه نفس کلی ومعلم نفس کلی عقل اول و معلم عقل اول باریتعالی و بنابراین خالق اول معلم کل است [٤] .

---

۱ ــ رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ ص ۳۵ــ۳٦

۲ ــ ایضاً ج ٤ ص ۱۳۳ ــ۱۳٦

۳ ــ هرچه ازقبل خالق باشد ازقبیل ابداع وایجاد واختراع وبقا وتمام وکمال و بلوغ و نظایر اینها قصد اول نام دارد وهرچه نتیجهٔ نقص هیولی باشد قصد ثانی

٤ ــ برای اطلاع ازبحث مفصل اخوان‌الصفا در مسألهٔ خیر وشر رجوع شود به رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ ص ۱۰-۱۹

در قرن پنجم غیر از حکمایی که پیش از این نام برده‌ایم چند دانشمند قابل ذکر دیگر که شهرت آنان بیشتر در ادب یا طب بوده و با اینحال آثاری در ابواب حکمت داشته‌اند ، قابل ذکرند و از آنجمله است :

ابوالفرج علی بن حسین بن هندو که مردی ادیب وحکیم و کاتب وشاعر بوده ودر علوم اوایل اطلاعات بسیار داشته است . ویرا برخی از اهل ری دانسته اند (۱) و ابن اسفندیار (۲) گفته است اگرچه پدران اوقمی بوده اند اما مولد ومنشاء او طبرستان بود ومضجع و مرقد باستراباد ، بسرایی که ملك او بوده ، اتفاق افتاد . ابن هندو علوم اوائل را درخدمت ابوالحسن الوائلی در نیشابور وپس از آن درمحضر ابوالخیر بن الخمار فرا گرفت وبعد از آنکه مدتی در بغداد گذراند بگرگان روی نهاد و آنجا در خدمت شمس المعالی قابوس بن وشمگیر (۳۶۶-۴۰۳) وپسر اوفلك المعالی منوچهر (۴۰۳-۴۲۰) بسر میبرد و بعهد منوچهر از دستگاه او گریخت و بنیشابور رفت وپس از آن بسال ۴۱۰ (۳) یا ۴۲۰ (۴) فوت کرد وقول اخیر اصح است (۵) . ازآثار وی در حکمت کتب ذیل را ذکر کرده‌اند : الکلم الروحانیة فی حکم الیونانیة که نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ رامپور موجود است ـ الرسالة المشوقة فی المدخل الی علم الفلسفة که ملتقطاتی از آن در کتابخانهٔ رامپور موجود است ـ کتاب النفس که بعنوان مقالة ارسطاطالیس فی النفس درمجموعهٔ شمارهٔ ۶۳۴ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی باقی وعنوان آن چنین است: «مقالة ارسطاطالیس فی النفس ، رسالة عملها علی بن الحسین بن هندو اطال الله بقاءه لابی علی رستم بن شیرزاد علی سبیل التقریب والتفهیم . »

---

۱ ـ معجم الادباء یاقوت ج ۱۳ ص ۱۳۶ .

۲ ـ تاریخ طبرستان چاپ مرحوم عباس اقبال آشتیانی . طهران . ج ۱ ص ۱۲۵

۳ ـ کشف الظنون چاپ ترکیه (۱۹۴۳ میلادی) ج ۲ ص ۱۷۶۲ .

۴ ـ حاشیهٔ ص ۸۵ از تتمة صوان الحکمة .

۵ ـ برای اطلاع از احوال او رجوع شود به طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۲۳ - ۳۲۷ تتمة صوان الحکمة ص ۸۵-۸۸ . معجم الادباج ۱۳ ص ۱۳۶-۱۴۶ . کشف الظنون ذیل اسم مفتاح الطب . تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ص ۱۲۵-۱۲۸

از بزرگان حکماء اواخر قرن پنجم **ابو الحسن المختار بن الحسن بن عبدون ابن سعدون بن بطلان البغدادی** معروف به «ابن بطلان» از اطباء و منطقیان بزرگ نصرانی وصاحب اطلاعات بسیار در علوم اوائل بوده است . وی نزد نصارای کرخ تحصیل کرد و بسیاری از کتب حکمت را در خدمت ابو الفرج بن الطیب خواند و در طب بیشتر از ابو الحسن ثابت بن ابراهیم بن زهرون الحرانی الطبیب تعلیم یافت . وفات او بقول القفطی (۱) بسال ٤٤٤ در یکی از دیرهای انطاکیه اتفاق افتاد لیکن از توضیحات ابن ابی اصیبعه (۲) چنین برمیآید که وی تا سال ٤٥٥ زنده بود . ابن بطلان آثاری در طب داشت که در جای خود مذکور خواهد افتاد . میان او و ابن رضوان مصری طبیب و حکیم معروف قرن پنجم هجری مجالس ومحاورات ومناقشاتی وجود داشته است و رسالاتی در رد یکدیگر نوشته اند . مجموعه یی از رسالات ایندو بعنوان «خمس رسائل لابن بطلان وابن رضوان المصری » بسال ۱۹۳۷ میلادی در قاهره بطبع رسید. از جملهٔ رد وداو بر ابن رضوان رساله یی باسم «المقالة المصریة» درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۲ کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل موجود است .القفطی یکی از رسائل او را که در رد ابن رضوان نوشته ونمودار از افکار علمی اورا درآن میتوان یافت ، در کتاب خود نقل کرده است (۳) . وی گوید که کوچکترین نتیجهٔ انتساب بصنایع و علوم بذل انصاف واجتناب از حیف واسراف است . بدین سبب علم باید از عصبیت دور باشد و همچنانکه ثامسطیوس گفته قلوب حکما مانند پرستشگاه خداوند است که باید آنرا همواره پاکیزه و از آلایش تعصبات و هواجس بر کنار داشت . علم تا هنگامی که باتقان نرسید و بر پایهٔ سست مبتنی بود بشك و تردید میکشد وحل شکوك آن دشوار میگردد زیرا این شکوك نتیجهٔ تقصیر درعلم است. وازشرائط فضل آنست که در گفتارعلماء بی اطلاع ازحقیقت آن شك نکنند و برهمان سیرت قدما بروند که اگر در مطلبی دچار اشکال و تباین و تناقض میشدند بانکار و رد آن حکم نمی کردند بلکه مطلب را از سر میگرفتند و

---

۱ ــ اخبار الحکما ص ۱۹۳ . ۲ ــ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲٤۲-۲٤۳

۳ ــ اخبار الحکما ص ۱۹۵-۲۰۷ .

چند بار درآن تحقیق میکردند . اعتقاد شدید ابن‌بطلان بحکماء وفضلاء متقدم مانند ارسطو و جالینوس وحنین و ابوالخیربن‌الخمار و ابوعلی بن زرعه و استادش ابن‌الطیب ونظایر ایشان دراین‌رساله آشکارمیشود واو مدعی است که احساس تباین وتناقض درآثار اینگونه استادان دلیل عدم فهم مطالب ایشانست و دراین حال برخواننده است که دقت بیشتر بکار برد تا مطلب را چنانکه هست دریابد . گذشته از این مقدمات که دیده ایم ابن‌بطلان در رسالهٔ خود بمسائلی از مابعد الطبیعة و نفس وطب وطبیعیات توجه نموده وشبهات ابن‌رضوان را درآنها رد کرده است .

معارض ومعاصر این دانشمند **علی بن رضوان بن علی بن جعفر** معروف به «ابن رضوان» طبیب وریاضی‌دان وحکیم میانهٔ قرن پنجم است که درحدود سال ٤٦٠ هجری در گذشت . القفطی نام اورا با تجلیل واحترام نمیبرد [۱] و گوید که درآغاز عمرمنجم بود وسپس اندکی ازطب وچیزی از منطق خواند لیکن از محققان نبود و با اینحال جماعتی از طالبان علم درخدمت او تلمذ کردند ونام وی مشهورشد . القفطی برای کتب ابن‌رضوان هم ارزش بسیار قائل نیست ومیگوید شاگردان او درطب و نجوم و منطق مطالب خنده‌آوری ازاونقل میکردند . ازآثار او علاوه بر کتب طبی سه مقاله درمنطق در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۲ کتابخانهٔ اسکوریال موجود است و دو رسالهٔ ذیل هم از اودرجزومجموعهٔ شمارهٔ٦٤٩ کتابخانهٔ مدرسهٔاحمدیهٔ موصل باقیست که در رد ابن بطلان نوشته : ۱ــ مقالة ابی‌الحسن‌علی‌بن رضوان فی‌ان ماعلمه یقین وحکمة وماظنه مختار بن الحسن‌البغدادی غلط وسفسطه . ۲ ــ رسالهٔ دیگری که برای اطلاع اطباء مصر وقاهره از احوال مختاربن‌الحسن‌البغدادی نگاشته بود .

ابوالحسن سعیدبن هبةالله بن‌الحسین ازحکما واطباء مشهوراواخرقرن‌پنجم است. وی‌معاصرالمقتدی‌بامرالله(٤٦٧ـ٤٨٧) ویسراوالمستظهر بالله عباسی(٤٨٧ـ٥١٢) وطبیب آندو ومتولی مداوای بیماران در بیمارستان عضدی بوده است . ولادتش در شب شنبه بیست وسوم جمادی‌الآخرهٔ سال ٤٣٦ و وفاتش درشب یکشنبه ششم ماه ربیع‌الاول

---

۱ ــ اخبارالحکما ص ۲۸۸ .

سال ٤٩٥ هجری اتفاق افتاد. ازجملهٔ شاگردان بزرگی که تربیت کردیکی ابوالبرکات هبةالله بن علی بن ملکا البلدی طبیب وحکیم بزرگ قرن ششم متوفی بسال ٥٤٧ هجری است. سعیدبن هبةالله علاوه بر طب در مسائل حکمی نیز تألیفاتی داشته است و از آنجمله ابن ابی اصیبعه « مقالة الحدود والفروق » و « مقالة فی تحدید مبادی الاقاویل الملفوظ بها وتعدیدها » را نام برده است. رسالة الحدود والفروق سعیدبن هبةالله که مجموعه بیست فلسفی در تحدید وتعریف مسائل منطقی وحکمی، در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی موجود است(۱).

☆ ☆ ☆

دراینجا سخنان مختصرخودرا راجع بفلاسفه ونظرهای فلسفی مهمی که تا اواخر قرن پنجم درممالك اسلامی موجود بود بپایان میرسانیم ودر باقی علوم عقلی مانند علم کلام وعلوم طبیعی وطب و ریاضیات وجز آنها بیاری خداوند در مجلدات دیگری سخن خواهیم گفت واینك میپردازیم بملحقاتی که برای ذکر آثار موجود مترجمان و بیان پاره‌یی از آثار وافکار حکما که درمتن کتاب وضمن بیان احوال آنان از باب احتراز از اطالهٔ کلام مذکور نیفتاده بود، ترتیب داده‌ایم.

---

۱ — فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱۲٥

ملحقات

مراد از افزودن این قسمت برفصول اساسی کتاب رعایت نکات ذیل است :

۱ ـ ذکر قسمتی از آثار موجود مترجمان که محفوظ مانده وتعدید پاره‌یی از آثارموجود دانشمندان یونانی که بزبان عربی ترجمه شده وناقل آن معلوم نگردیده‌است.

۲ ـ زیاداتی برآثار وعقاید حکمای معروف اسلامی که درمتن کتاب از باب رعایت اختصار مذکور نیفتاده بود.

درباب این آثار موجود باید بدانیم که تاکنون در هیچیك از کتب تراجم علمای اسلامی که در سالهای اخیر نوشته اند. تا این حد استقصا وبغالب مآخذ رجوع نشده است. با اینحال باید اعتراف کرد که آنچه ذکر کرده‌ایم با کثرت عدد وفزونی آثار، هنوز قسمتی است از میراث گذشتگان که بما رسیده و برجای مانده است وبسیاری دیگر در کتابخانهای خصوصی یا در کتابخانهای مدارس قدیم ومساجد معتبر ممالك اسلامی وامثال آنها و یا در کتابخانهای بزرگ عمومی دیگری که تهیهٔ فهرست آنها برای مؤلف امکان نداشت، باقیست وباید بتدریج گرد آید وبرآنچه فراهم آمده است افزوده شود.

درباب زیاداتی که برعقاید برخی ازحکمای معروف اسلامی صورت گرفته ذکر این نکته لازم است که درمتن کتاب بیان مطالب ضرور ولازم مورد نظر بوده واکنون که فرصت مناسب‌تری برای ورود دراین مبحث داریم بدین کاردست میزنیم وبا اینحال مطالب گفتنی ما منحصر خواهد بود ببعض معدود ازحکمای معتبر دورهٔ اسلامی.

مطلبی که باید در یاد خوانندهٔ عزیز باشد آنست که : در این ملحقات مراد ما آنست که فعلاازمترجمان وناقلان آنچه ترجمه ویا در ابواب حکمت تألیف کرده اند و دردست میباشد مذکور داریم وهرچه در فنون مختلف مانند طب و ریاضی ونجوم از آنان باز مانده است بجای خود ذکرخواهد شد. از حکماء مذکور دراین کتاب, هم اگر کتبی درفنون دیگر غیرازمنطق وحکمت باقی مانده‌باشد هنگام بحث درآن‌فنون بذکر آنها مبادرت خواهد شد.

ملحق اول

آثار موجود مترجمان

از عبدالله بن المقفع (ص ۵۶ ـ ۵۸ همین کتاب) :

ترجمهٔ کتاب ایساغوجی فرفوریوس الصوری و قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و انالوطیقای ارسطو در دست و در کتابخانهٔ دانشگاه سن ژزف در بیروت بشمارهٔ ۳۳۸ و نسخه یی دیگر در مشهد موجود است . در آغاز و ختام این مجموعه اسم مترجم بجای عبدالله بن المقفع که در اشارات قدما می بینیم، محمد بن عبدالله بن المقفع آمده است . در آغاز این ترجمه‌ها اسم کتب مذکور با حذف باری ارمینیاس و مترجم آن بدین نحو ذکر شده : « کتاب ایساغوجی ای کتاب الکلیات الخمس لفرفوریوس الصوری و کتاب قاطیغوریاس ای کتاب المقولات العشر لارسطاطالیس ، تفسیر فرفوریوس الصوری و کتاب انالوطیقا ای کتاب تحلیل القیاس لارسطاطالیس، کلها ترجمة محمد بن عبدالله [بن] المقفع » و در آخر آن کتاب این عبارت آمده است : « تمت الکتب الثلاثة من ترجمة محمد بن عبدالله [بن] المقفع ترجمها بعد محمد، ابو نوح الکاتب النصرانی ثم ترجمها بعد ابی نوح سلم الحرانی صاحب بیت الحکمة لیحیی بن خالد البرمکی الکتب الاربعة قبل هؤلاء الترجمتین الذین تکسانی الملکانی النصرانی »[۱]

اشاره باسم « محمد بن عبدالله [بن] المقفع » در اول و آخر این مجموعه نظر جدیدی را که تا کنون درمیان نبوده و ما در متن ، ضمن ذکر ابن المقفع و ترجمه‌های منطقی او ، اشارهٔ مختصری بقول یکی از خاور شناسان راجع بآن کرده ایم [۲] ، بمیان آورده و آن اینست که مترجم کتب منطقی فرفوریوس و ارسطو برخلاف آنچه قدمای مورخان از قبیل قاضی صاعد اندلسی [۳] و ابن الندیم [۴] والقفطی [۵] و ابن ابی اصیبعه [۶] گفته‌اند عبدالله بن المقفع نیست بلکه پسر او محمد است . از این محمد ،

---

۱ ـ رجوع شود به ترجمهٔ مقالهٔ پول کراوس (در باب ابن المقفع) بعنوان « ترجمه‌های ارسطو منسوب بابن المقفع » در مجموعهٔ التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیة ص ۱۰۶ و ص ۱۱۳ . قسمت اخیر این عبارت مغشوش است .

۲ ـ ص ۵۷ همین کتاب و نیز بهمین مطلب در ص ۲۵ اشاره شده است .

۳ ـ طبقات الامم چاپ بیروت ص ۴۹ ۴ ـ الفهرست ص ۳۴۱، ۳۴۸

۵ ـ اخبار الحکما ص ۱۴۸ـ۱۴۹ ۶ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۰۸

ابن خلکان سخن گفته است[۱] وعلاوه براین پول کراوس از این اشارهٔ ابن‌الندیم که «... ویکنی قبل اسلامه ابا عمرو فلما اسلم اکتنی بابی‌محمد »[۲] داشتن‌پسری را بنام « محمد» برای اوتصور کرده‌است . ازطرفی دیگرپول کراوس ازاینکه‌ابن‌الندیم‌هنگام ذکر عبدالله‌بن‌المقفع درشمارمترجمین کتب علمی وتهیه کنندگان جوامع واختصارات کتب منطقی تنها بذکر « ابن‌المقفع » اکتفا میکند ، وحال آنکه در ذکر او درشمار کتاب ونویسندگان ادبی صراحة از اسم او «عبدالله» سخن میگوید (بی‌آنکه‌هیچیك از ترجمه‌های علمی یا اختصارات اورا اسم ببرد) ، چنین استنباط میکند که **شاید** « ابن‌المقفع » و « عبدالله‌بن‌المقفع » دوتن باشند نه یکی . این حدس بنظر ما صحیح نمی‌آید زیرا اگرچه ابن‌الندیم در ذکر فهرست مترجمین کتب علمی بعربی از این دانشمند تنها بذکر « ابن‌المقفع » اکتفا میکند لیکن اولا درهمین مورد [۳] میگوید « قدمضی خبره فی‌موضعه » وآن موضع همانجاست که شرح حال و آثار و منقولات ادبی اورا بتفصیل آورده واورا عبدالله‌بن المقفع نامیده است (یعنی ص ۱۷۲چاپ مصر) وثانیاً یکجای دیگر (ص ۳۳۷) او را بصراحت تمام « عبدالله‌بن المقفع » مینویسد وآن در موردیست که گوید « ایرانیان در روزگار قدیم برخی از کتب منطق وطب را بزبان فارسی (پهلوی) نقل کرده بودند وآنها را عبدالله‌بن المقفع وغیراو بزبان عربی درآوردند . »

اینکه در الفهرست (وبپیروی ازآن درسایر مآخذ قدیم) ذکری از محمدبن عبدالله‌بن‌المقفع وترجمه های اونشده وبرعکس همه جا سخن از عبدالله و ترجمه های منطقی او آمده مایهٔ تردید ما دراین امر است که پسر او محمد دخالتی در امر ترجمهٔ کتب منطقی داشته باشد وواقعاً بعید مینماید که ابن الندیم با اطلاعات وسیع وعمق کارخود از این پسر وترجمه های او ذکری بمیان نیاورد ویا او را با پدر اشتباه کند واگرهم اشتباه اورا مسلم گیریم چگونه باید اشتباه چند نویسندهٔ محقق‌دیگررامانند

---

۱ ــ وفیات‌الاعیان چاپ طهران ج ۱ ص ۱۶۵
۲ ــ الفهرست چاپ مصر ص۱۲۷
۳ ــ الفهرست سطرآخر ص ۳۴۱

صاعدبن احمد اندلسی‌والقفطی وابن ابی اصیبعه با تصریحی که در اسامی کتب منقول کرده اند برآن بیفزاییم .

این تردید ما را شاهد دیگری بیشترقوت می‌بخشد وآن چنین‌است که‌ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف الخوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم خود که در نیمهٔ دوم قرن چهارم‌تألیف کـرده‌است میگوید[۱] «ویسمی عبدالله‌بن المقفع الجوهر عیناً وکذلك سمی‌عامة المقولات وسائر ما یذکر فی فصول هذاالباب (یعنی درباب مفردات منطق) باسماء اطرحها اهل الصناعة فترکت ذکرها وبینت ماهو مشهور فیما بینهم» . تسمیهٔ جوهر به «عین» درترجمه‌های منطقی مذکور که بنام محمدبن عبدالله‌بن المقفع ثبت شده است دیده میشود وبنابر این مراد از ایراد لفظ «عین» بجای «جوهر» در همین ترجمه‌های منطقی است که خوارزمی آنهارا بعبدالله‌بن المقفع منسوب میدارد. کروس کوشیده است که از همین استعمال لفظ «عین» بجای کلمهٔ فارسی جوهر (= گوهر) باین نتیجه رسد که ترجمه های مذکور از متن یونانی صورت گرفته است نه پهلوی ولی استدلال اوقانع کننده نیست .

مطلبی که دراینجا باقی میماند آنست که آیا این کتب منطقی ترجمه‌هایی از آثار ارسطو است یا تلخیصهایی از شروح آنها وموضوعی کـه محققان بر آن رفته اند همین‌نکتهٔ دوم است واین‌عقیده‌با اشارهٔ ابن‌الندیم درنسبت دادن تلخیصهای قاطیغوریاس وباری ارمینیاس به ابن المقفع سازگار است . دراینکه این تلخیصها از روی کدامیك ازشروح صورت پذیرفته است هم‌اطلاع صریحی ازروی نسخهٔ منحصر کتابخانهٔ‌دانشگاه سن‌ژزف بدست نمی‌آید .

مطلبی که دراینجا قابل ذکر میباشد وجود ابن‌المقفع دیگری است در تاریخ فلسفه و کلام. وی ابوبشر انباسویرس[۲] بن‌المقفع معروف به‌ابوبشربن‌المقفع‌مطران

---

۱ ــ طبع وان‌ولوتن (Van vloten) سال ۱۸۹۵ ص ۱۴۳ ، نقل از مقالهٔ پول‌کراوس منقول در التراث‌الیونانی ص ۱۱۹

۲ ــ Anbà Sévère

اشمونین و از علمای دانشمند یعقوبی بوده و رسالات متعددی بعربی نوشته و اکنون نزدیك بیست رساله ازو در اثبات اصول عقاید مسیحیان بنا بر رأی یعقوبیان در دست است[۱]. وی درقرن چهارم هجری زندگی میکرد. تاکنون حدسی درانتساب ترجمه‌های کتب منطقی مذکوربابن‌ابن‌المقفع زده نشده وبا قرائنی که دردست است تأیید چنین حدسی هم دوراز صواب وتحقیق خواهد بود.

از ابویحیی البطریق (ص ۶۲)

نسخی ازترجمهٔ کتاب الاربعهٔ بطلیموس که باونسبت داده‌اند دردست وازآنجمله است نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ اوپسالاکه جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۳ وبعنوان «کتاب الاربعة لبطلیموس فی‌القضاء علی‌دلیل‌النجوم» معنونست[۲]

از ابن‌البطریق (ص ۶۲-۶۳)

۱ - ترجمهٔ کتاب سرالاسرار منسوب بارسطو دردست است. این کتاب دربعض نسخ به «کتاب السیاسة فی تدبیر الرئاسة» و «رسالة العامیة» و «المقالات العشرین لارسطوطالیس» هم موسوم است. نسخ متعددی ازآن، ازآنجمله چند نسخه‌بشماره‌های ۲۴۱۷و۲۴۱۸و۲۴۱۹تا۲۴۲۲ درجزونسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس[۳] ونسخی درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ودرکتابخانهٔ دانشگاه کمبریج[۴] وکتابخانهٔ لیندزیانا[۵] وجزآن موجوداست. درمقدمهٔ کتاب چنین‌آمده است: مترجم کتاب یوحنابن‌البطریق گوید، خداوند امیرالمؤمنین [مأمون] را نیکوکناد ودر حمایت دین یاری دهاد واو را برای رعایت‌احوال عالمیان باقی‌داراد. بندهٔ وی امراورا درجست‌وجوی کتاب‌السیاسة

---

۱ - رجوع شود بفهرست نسخ عربی کتابخانه ملی پاریس از ص ۴۲ ببعد.

۲ - ونیز رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب برکلمن، ج ۱ ص ۳۶۴

۳ - Baron de Slane : Catalogue Orientale. Manuscrits du fonds arabe Paris, 1883, p. 423 425

۴ - E.G. Browne : A Hand-List of the Muhammadan Manuscripts. Cambridge, 1900, p. 166.

۵ - Bibliotheca Lindesiana, Hand-List of Oriental Manuscripts, Arabic, Persian, Turkish. 1898.

فی تدبیر الریاسة المعروف بسر الاسرار تألیف ارسطوطالیس پسر نیقوماخس که برای شاگرد خود اسکندر ذوالقرنین نوشته بود، امتثال کرد «فلم ادع هیکلا من الهیاکل التی اودعت الفلاسفة فیها اسرارها ، ولا عظیماً من العظماء البراهمة الذین لطفوا بمعرفتها وظننت مطلوبی عنده، الا قصدته؛ حتی وصلت الی هیکل عبد شمس الذی کان بناه اسقلابیوس[1] لنفسه ، فظفرت فیه بناسك متعبد مترهب ذی علم بارع وفهم ثاقب ، فتلطفت له واستنزلة واعملت له الحیلة علیه حتی اباح لی مصاحف الهیکل المودوعة فیه ، فوجدت فی جملتها المطلوب الذی نحوه قصدت ، وایاه ابتغیت ، فصدرت الی الحضرة ظافراً بالمراد وشرعت بعون الله وتأییده وسعد امیر المؤمنین وجده، فی ترجمته ونقله من اللسان الیونانی الی اللسان العربی» [2] . در آغاز این کتاب یوحنا نامهٔ ارسطورا باسکندر هم ترجمه کرده بود. کتاب سر الاسرار ده مقاله دارد بدین شرح : المقالة الاولی فی انواع الملوك . المقالة الثانیة فی حال الملك وهیأته وکیف یجب ان یکون مأخذه فی خاصة نفسه و فی جمیع احواله وتدابیره . المقالة الثالثة فی صورة العدل الذی به یکمل الملك و تساس الخاصة والعامة . المقالة الرابعه فی وزرائه و عددهم و وجه سیاستهم . المقالة الخامسة فی کتاب سجلاته ومراتبهم . المقالة السادسة فی سفرائه ورسله وهیأتهم و وجه السیاسة فی ارسالهم. المقالة السابعة فی الناظرین الی رعیته والمتصرفین فی خدمة خراجاته . المقالة الثامنة فی سیاسة قواده والاساورة من اجناده ومن دونهم من طبقاتهم . المقالة التاسعة فی سیاسة الحروب وصور مکایدها والتحفظ من عواقبها وترهیب لقاء الجیش والاوقات المختارة لذلك . المقالة العاشرة فی خواص الاحجار وغیر ذلك مما تنتفع به . [3]

۲ ـ رسالة فی الموت از ابقراط بنقل ابن البطریق در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۹٤٦ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ونسخ دیگر در مصر واستانبول وجز آن موجود است، نسخه‌یی دیگر از همین کتاب بعنوان : « فی العلامات التی یستدل بها علی احوال

---

۱ ـ اسقلبیوس (Sculape) در برخی از نسخ بجای اسقلابیوس « هرمس » آمده است .

۲ ـ نقل از : 2500 manuscrits scientifiques et littéraires, très anciens, en arabe et en syriaque, découverts par Paul Sbath. Extrait du Bulletine de l'Institut d'Egypte, T. VIII. Session 1925-1926

۳ ـ فهرست کتب اسلامی دانشگاه کمبریج . ص ۲۱۳ .

الموت لابقراط» در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6228.Glas.134 موجود است[۱]

۳ـ ازترجمهٔ الآثارالعلویة ارسطوهم نسخی دردست وازآنجمله است نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ واتیکان .

٤ ـ کتاب الترياق جالينوس همراه جوامع جالينوس در معجونات جزو نسخ دارالکتب مصر موجود است [۲] . ترجمهٔ این کتاب را بحنین بن اسحق هم نسبت داده اند .

از حنین بن اسحق (ص ٦۳ ـ ۷۰)

آثار متعددی باقی مانده است ، خواه آنها که درطب تألیف کرده و هنگام تحقیق در تاریخ طب مذکور خواهد افتاد ، وخواه آنها که درحکمت وطب ترجمه کرده واکنون بذکر آنها مبادرت میشود :

۱ـ مقالةفی الفرق بین الهیولی والجنس ازآثارالاسکندرالافرودیسی جزومجموعه یی از کتابخانهٔ اسکوریال بشمارهٔ ۷۹٤ موجود است[۳] .

۲ـ ترجمهٔ کتاب طیماوس که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۹۳۳ نسخ خطی کتابخانهٔ اسعدافندی دراستانبول موجود است[٤] . شاید این همان رسالهٔ جالینوس باشد که ابن الندیم چنین وصف میکند[٥] : «کتاب ماذکره فلاطن فی طیماوس الموجود منه عشرون مقالة بنقل حنین وترجم اسحق الثلاث الباقیة.»

۳ ـ جوامع ابی زید حنین بن اسحق لکتاب ارسطو طالیس فی الآثارالعلویة . این کتاب در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۳ کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل باسم حنین موجود است .

۱ـ Die Handschriften verzeichnisse der Königlichen Bibliothek zu Berlin. Verzeichniss der arabischen handschriften, von Ahlwart, V band, Berlin, 1893, s. 498.

۲ ـ منقول ازکتابخانهٔ خدیویه ، فهرست الکتب العربیة المحفوظة بالکتبخانة الخدیویة المصریة. ج ٦ ، مصر ۱۳۰۸ ص ۲۸

۳ ـ فهرست نسخ خطی عربی اسکوریال ج ۱ ص ۲٤۲

٤ ـ دفترکتبخانهٔ اسعد افندی ص ۳۳٦

٥ ـ الفهرست ص ٤۰٥

٤ ـ درجزو نسخ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نسخه‌یی از قصهٔ سلامان وابسال بشمارهٔ 1454o.a.44 موجود است کـه ترجمهٔ آن از یونانی بعربی بحنین بن اسحق نسبت داده شده [۱] . این رساله در ذیـل مجموعهٔ تسع رسائل فی الحکمة و الطبیعیات (تألیف ابن‌سینا) طبع قسطنطنیه (سنهٔ ۱۲۹۸) ازص۱۱۲ تا ص ۱۱۹ درج شده‌است .

٥ ـ ترجمهٔ رسالهٔ بلیناس [۲] « فی التأثیر الروحـانیات » در جزو کتب نجومی کتابخانهٔاسعد افندی دراستانبول موجود وترجمهٔ آن بحنین بن اسحق منسوب‌است .

٦ ـ کتاب تقدمةالمعرفة[۳] از کتب اثنی عشرا بقراط . نسخ متعددآن جـزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۳٥ و۲۸٤٤ نسخ عربی کتابخانهٔ ملی پاریس و در جزو جوامع اثنی عشر (یا احدی عشر) بقراط در کتابخانهٔ ایاصوفیه [٤] و در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6227.we.1182 ودر کتابخانهٔ مدرسهٔاحمدیهٔ موصل جزومجموعهٔ شمارهٔ ۱٥۲موجود است وهمین‌ترجمهٔ عربی حنین را ژراردوس کرمونی [٥] بلاتینی ترجمه کرد وآن‌ترجمه نیزاکنون دردست است [٦].

۷ ـ کتاب طبیعةالانسان ازمجموعهٔ اثنی عشرا بقراط درمجموعهٔ شماره۲۸٤٤ کتابخانهٔ ملی پاریس وجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۸ ـ کتاب الکسروالجبر درسه مقاله ، جزومجموعهٔ اثنی عشرا بقراط‌درمجموعه های مذکور از کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ برلین باقیست.

۱- A.G. Ellis : Catalogue of arabic books in the British MuseumVol.1, London, 1894,p.662

۲ - Plinius Caius Secundus (Pline l'Ancien) دانشمندبزرك‌روم‌که در مسائل مختلف از قبیل تاریخ طبیعی ، نجوم ، فیزیك ، جغرافیا ، فلاحت ، تجارت و طب دارای اطلاعات بسیار بوده‌وکتاب تاریخ طبیعی (l'Histoire naturelle) او که در۳۷ مجلد نگاشته از بزرگترین کتب قدیم شمرده میشود . غیرازاین‌کتاب نیزکتب دیگری رابه بلیناس نسبت داده‌اند که‌اکنون‌در دست نیست . ولادتش درسال ۲۳ میلادی ووفات درسال ۷۹ میلادی اتفاق افتاد .

۳- pronostica ypocratis (les pronostics d'Hippocrate)

٤ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۷

٥ - Gerardus Cremonensis

٦ ـ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ٦٤٦

۹ ـ کتاب قاطیطیون (یا : قاطیطریون) معروف به حانوت الطبیب از مجموعهٔ اثنی عشر ابقراط در دو مجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ برلین ثبت است.

۱۰ـ کتاب فصول ابقراط یا الفصول الابقراطیة فی اصول الطبیة یا افورسموس[۱] ازمجموعهٔ اثنی عشر ابقراط که علاوه بر نسخ موجود[۲] درسال ۱۸۳۲ باهتمام تیتلر[۳] در کلکته بچاپ رسید. شروحی از آن هم در دست است مانند شرح ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن ابی صادق نیشابوری که درسال ٤٦۰ هجری تألیف شد و شرح ابن النفیس طبیب معروف قرن هفتم.

۱۱ ـ الرسالة القبریة از ابقراط که بسال ۱۲۸٤ هجری (۱۸٦۷ میلادی) در لکنهو چاپ شد و نسخ خطی آن هم در دست است[٤].

۱۲ ـ کتاب الاخلاط ابقراط بتفسیر جالینوس که نسخ خطی آن در کتابخانهٔ مشهد[٥] و درمجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین وجز آن موجود است.

۱۳ـ کتاب الاسابیع[٦] ابقراط بتفسیر جالینوس که نسخ آن درمونیخ و کتابخانهٔ ملی پاریس باقی است. نسخهٔ پاریس را الکلر[۷] دانشمند معروف فرانسوی ازروی نسخهٔ مونیخ استنساخ کرد.

۱٤ ـ کتاب امراض الوافدة یا ابیذیمیا از اثنی عشر ابقراط تفسیر جالینوس. قسمتی از این کتاب را حنین ازمتن یونانی و قسمتی دیگر را از ترجمهٔ سریانی بعربی در آورد. نسخ آن در کتابخانهٔ آمبروزیانا (درمیلان ایطالیا) و کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است. ابن الندیم ترجمهٔ عربی این کتاب را به عیسی بن یحیی نسبت داده است.

۱٥ـ کتاب الاهویه والمیاه والبلدان (= رسالة الماء و الهواء. یا : رسالة الاهویة

۱ـ Aphorismus.

۲ـ فهرست کتابخانهٔ برلین ج ۲ ص ٤۹٥. فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ٥۱۳ جزو شمارهٔ ۲۸۳٥ و ۲۸۳٦. فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ٦٤۳.

۳ـ J.Tytler

٤ ـ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ٦٤٦

٥ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۲۷۷.

٦ ـ Le livre des Septenaires

۷ ـ Leclerc

والبلدان) از ابقراط که ابن‌الندیم ترجمهٔ آنرا بحنین نسبت داده است جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤٨٣٨ کتابخانهٔ ایاصوفیه[۱].

۱٦ ـ ترجمهٔ کتاب تدبیر امراض الحادة یا کتاب الامراض‌الحادة از اثنی عشر ابقراط ، درنسخهٔ موجود در کتابخانهٔ ایاصوفیه (جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤٨٣٨) منسوب است بحنین[۲]. نسخهٔ دیگراز آن جزومجموعهٔ شمارهٔ ٦٢٣٥ کتابخانهٔ برلین موجود است . ابن‌الندیم گفته است : « کتاب الامراض الحادة بتفسیرجالینوس ، و هوخمس مقالات ، والذی ترجم‌الی العربیة عیسی‌بن یحیی ثلاث مقالات .» دراینجا نکته‌یی‌را که ابن‌الندیم گفته‌است ، «غالب کتبی که مترجمانی چون حبیش‌الاعسم و عیسی‌بن‌یحیی و جزآنان بعربی ترجمه کرده‌اند بحنین نسبت داده شده‌است»[۳] بیاد میآوریم و عجب آنست که ابن‌الندیم خود جای دیگر ترجمهٔ همین کتاب را بحنین‌بن اسحق نسبت داده‌است[٤]

۱۷ ـ کتاب فرق‌الطب یا کتاب فی‌فرق‌الطب‌للمتعلمین[٥] جزو مجموعهٔ ستةعشر جالینوس مشتمل برده رأس در کتابخانهٔ مجلس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٥۲۱ موجوداست وهمچنین در کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعه‌های شمارهٔ ۲۸٥۹و۲۸٦۰ ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه[٦] .

۱۸ ـ کتاب الصناعةالصغیرة ازمجموعهٔ ستة عشرجالینوس که در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٥۲۱ و در کتابخانهٔ ملی پاریس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۸٦۰ موجود است.

۱۹ ـ کتاب النبض للمتعلمین یا کتاب جالینوس فی‌النبض‌الی‌طوثرون[۷]معروف به کتاب‌النبض‌الصغیرجزو مجموعهٔ ستة عشرجالینوس در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

۱ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۳۲۰ ونیزدرمجموعهٔ شمارهٔ ۳٥۷۲ ازهمان کتابخانه
۲ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۳۲۰
۳ ـ رجوع شود به ص ٦۸ ازهمین کتاب
٤ ـ الفهرست ص ٤۰٤
٥ ـ De sectis , ad eos kui introducuntur (les sctes en médecine)
٦ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ص ۳۰٥ـ۳۰٦ وفهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص٥۱٥ و دفتر کتابخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱٤
۷ ـ Theutra

مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ و کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ باقیست ونیز در مجموعه‌یی از کتابخانهٔ ایاصوفیه (۱)،

۲۰ ـ کتاب جالینوس الی اغلوقن (۲) فی‌التأتی لشفاء الامراض از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ کتابخانهٔ ملی پاریس ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

۲۱ ـ کتاب‌الاسطقسات علی‌رأی ابقراط ازمجموعهٔ ستة عشر جالینوس بتنهایی (۳) وبا تعلیقات احمدبن محمد معروف به ابن‌الاشعث طبیب معروف متوفی بسال ۳۶۰ (۴). ابوالفرج‌بن طیب نیزشرحی براین کتاب دارد که دردست است.

۲۲ ـ کتاب‌المزاج ازمجموعهٔ ستة عشر جالینوس بتنهایی (۵) وبا تعلیقات ابن الاشعث (۶) موجود است.

۲۳ ـ المقالات السبع جالینوس که شرحی است برفصول‌ابقراط. نسخه‌یی‌ازآن بشمارهٔ ۲۸۳۷ در کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط است.

۲۴ ـ کتاب عمل‌التشریح (۷) ازمجموعهٔ ستة عشرجالینوس که نسخهٔ یونانی‌آن مفقود است. نسخ این ترجمهٔ حنین در کتابخانهٔ بودلین بشمارهٔ DLxx و کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ۲۸۵۱ وهمچنین‌درجزونسخ خطی‌شرقی متعلق‌بکتابخانهٔ ادواردبرون (۸) ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

۲۵ ـ جوامع الاسکندرانیین فی اسماء اعضاء الانسان ترجمهٔ حنین در کتابخانهٔ برلین موجود است (۹).

---

۱ ـ دفتر کتابخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۵ ۲ ـ Glaucon

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ج ۲ص۳۰۶ . دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۴ وجزو مجموعهٔ ستة عشرهمان کتابخانه ص ۲۱۵

۴ ـ فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۳ جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۴۷

۵ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ص۳۰۶. سه نسخه ۶ـ فهرست کتابخانهٔ ملی‌پاریس‌ص۵۱۳

۷ ـ De anatomicis administrationibus

۸ ـ A descriptive Catalogue of the Oriental Manuscripts belonging to the late E. G.Browne. Cambridge 1932,p. 162.

۹ ـ فهرست کتابخانهٔ برلین ج ۵ ص ۵۰۲

۲۶ ـ الصناعة الکبیرة وهوحیلة البرؤ[۱] ازمجموعهٔ ستة عشر جالینوس. نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۵۵ موجود وحاوی چهارمقاله وقسمت بزرگی از مقالهٔ پنجم از آن کتابست.

۲۷ ـ کتاب فی الاشیاء الخارجة عن الطبیعة ازجالینوس معروف به العلل والاعراض درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۹ کتابخانهٔ ملی پاریس بصورت شش کتاب آمده است. میدانیم[۲] که این کتاب را جالینوس جمعاً درشش کتاب ومقالهٔ جداگانه تألیف کرده بود واسکندرانیان آنرا بصورت یك کتاب درآوردند تا درتعلیم طب بکار برند وآنرا کتاب العلل والاعراض (=العلل والامراض) نامیدند. جالینوس خود این کتابها را بترتیب چنین نامیده بود: فی اصناف الامراض[۳]، فی اسباب الامراض[۴]، فی اصناف الاعراض[۵]، فی اسباب الاعراض[۶]. واین کتاب اخیر شامل مقالات چهارم وپنجم وششم است. درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۹ کتابخانهٔ ملی پاریس این شش کتاب در شش رسالهٔ جدا آمده وترجمهٔ هرشش رساله به ابوزیدحنین ابن اسحق نسبت داده شده است. این نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس وقتی دراختیار ابوعلی ابن سینا بوده واوبخط خود برآن نوشته بود: «.. فی حوز الفقیر حسین بن عبدالله بن سینا المتطبب فی سنة سبع واربعمائة»[۷]. نسخهٔ دیگر از این کتاب در کتابخانهٔ ایاصوفیه[۸] ونسخه‌یی دیگر جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است.

۲۸ ـ کتاب تدبیر الاصحاء از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه باقیست[۹].

۲۹ ـ کتاب الصناعة جزو مجموعهٔ ستة عشر جالینوس محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه[۱۰] ونیز نسخهٔ جداگانه‌یی درهمان کتابخانه[۱۱].

---

۱ ـ De Methodo Curandi (la méthode de guérire)

۲ ـ رجوع شود به طبقات الاطبا ج ۱ ص ۹۲

۳ ـ De morborum differentiis ۴ ـ De morborum causis

۵ ـ De symptomatum differentiis ۶ ـ De symptomatum causis

۷ ـ رجوع شود بفهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۵

۸ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۴ ۹ ـ ایضاً ص ۲۱۴ وهمچنین درمجموعهٔ ستة عشر جالینوس ص ۲۱۵ ۱۰ ـ فهرست کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۵ ۱۱ ـ ایضاً ص ۲۲۱

۳۰ ـ کتاب القوی الطبیعیة جزومجموعهٔ ستة عشرمحفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه ونیز جزومجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۳۱ـ کتاب الحمیات یا کتاب اصناف الحمیات که جزومجموعهٔستةعشر کتابخانهٔ ایاصوفیه و مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین باقیست .

۳۲ ـ کتاب المقالات الخمس درتشریح از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس مرکب از پنج مقاله بنام : فی تشریح العظام ، فی تشریح العضل ، فی تشریح العصب ، فی تشریح العروق الغیر الضوارب ، فی تشریح العروق الضوارب . یك نسخه ازاین کتاب جزومجموعهٔ ستة عشر کتابخانهٔ ایاصوفیه ونسخه یی دیگر بشمارهٔ 6233. pm. 521 در کتابخانهٔ برلین موجود است . ابن الندیم ترجمهٔ هرپنج مقالهٔ این کتاب را به حنین بن اسحق نسبت داده است [۱] وبا اینحال در کتاب المقالات الخمس متعلق بکتابخانهٔ برلین ترجمهٔ تشریح العصب بابوعثمان الدمشقی منسوب است .

۳۳ ـ کتاب النبض الکبیر در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه .

۳۴ ـ کتاب البحران در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

۳۵ ـ کتاب ایام البحران در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه باقیست .

۳۶ـ کتاب فی تفصیل احوال کتب جالینوس [۲] . این کتاب ظاهراً همان فهرست کتب است که جالینوس از آثارخود ترتیب داد [۳] وحنین آنرا بعربی درآورد .

۳۷ ـ رسالة فی افضل الهیئة (= کتاب افضل الهیآت) از جالینوس که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

---

۱ ـ الفهرست ص ۴۰۳ ۲ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۶ .

۳ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۹۰

۳۸ ـ ترجمهٔ کتاب فی ابدال الادویة المفردة . جزو مجموعه های شمارهٔ ۳۵۷۲ و٤۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

۳۹ ـ کتاب الترياق جالينوس که ترجمهٔ آنرا بحنین نسبت داده اند در نسخهٔ متعلق بدارالکتب مصر با بن البطریق نسبت داده شده .

٤۰ ـ کتاب الاعضاء (المواضع) الآلمة [۱] جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است [۲] .

از اسحق بن حنین (ص ۷۰ـ۷۱)

ترجمه‌های ذیل باقی مانده است :

۱ـ کتاب قاطیغوریاس (المقولات) ارسطو در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس [۳] که درحقیقت مجموعه‌یی ازارغنون ارسطو وعلاوه بر کتب منطقی ارسطو و کتاب خطابه وشعر شامل ترجمهٔ ایساغوجی فرفوریوس نیز میباشد .

ظاهراً این نسخه ازروی نسخه‌یی که حسن بن سوار (ابوالخیر بن خمار) نرتیب داده بود استنساخ شده است . دراین مجموعه ترجمهٔ کتاب المقولات (از ارسطو) ولواحق المقولات [٤] (منسوب بارسطو وعلی الظاهر تألیف یکی از نخستین پیروان وی خاصه ثاوفرسطس یا اوذیموس) درآخر آن به اسحق بن حنین نسبت داده شده وچنین آمده است: «تم کتاب ارسطوطالس المسمی قاطیغوریا ، ای المقولات ، صححه الحسن بن سوار من نسخة یحیی ابن عدی التی بخطه وهی التی قابل بها الدستور الذی بخط اسحق الناقل. قوبل به نسخة کتبت من خط عیسی بن اسحق بن زرعه ، نسخها ایضاً من نسخة یحیی بن عدی المنقولة من دستور الاصل الذی بخط اسحق بن حنین فکان موافقاً »[٥]. از این بیان چنین برمیآید که حسن

---

۱ ـ De locis affectis (Des lieux malades)

۲ ـ فهرست کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱٤ ۳ ـ فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ٤۱۱

٤ ـ Postpredicamenta ٥ ـ منطق ارسطو ج ۱، مقدمه ، ص ۱۱- ۱۲

ابن سوار نسخهٔ خودرا با نسخهٔ یحیی بن عدی که با نسخهٔ اصلی بخط اسحق بن حنین مقابله شده بود ، وهمچنین با نسخهٔ عیسی بن اسحق بن زرعه که ازروی نسخهٔ یحیی بن عدی استنساخ شده بود مقابله وتصحیح کرد وبنابراین تردید نیست که این نقل بدست اسحق بن حنین صورت گرفته است نه آنچنانکه درفهرست کتابخانهٔ پاریس آمده بوسیلهٔ عیسی بن اسحق بن زرعه . زنکر (۱) که نخستین باربسال ۱۸٤٦ این کتاب را درلایپزیگ منتشر کرده آنرا ازاسحق بن حنین دانسته واین اشتباه را تصحیح نموده است. ونریخ (۲) هم در کتاب مؤلفین یونانی در ترجمه‌ها وشروح عربی (۳) که بسال ۱۸٤۲ در لایپزیگ طبع شده بترجمهٔ اسحق بن حنین از این کتاب اشاره کرده است . اشکال امردرآنست که در الفهرست ابن‌الندیم که مترجمین ومفسرین قاطیغوریاس را اسم میبرد ذکری از اسحق بن حنین نیست بلکه سخن از حنین بن اسحق است لیکن تصریحی که در عبارت فوق آمده ما را از این تردید رهایی میدهد . کتاب قاطیغوریاس ترجمهٔ اسحق را دکتر عبدالرحمن بدوی در مجموعهٔ منطق ارسطو بسال ۱۹٤۸ در قاهره چاپ کرده است وعلاوه برچاپ زنکر که بدان اشاره کرده ایم یکبار دیگر بدست بویژ نیز بطبع رسیده است (٤) .

۲ ـ درهمین مجموعه ترجمه‌یی ازباری‌ارمینیاس (العبارة) آمده‌است. این ترجمه هم ازاسحق بن حنین‌است ودرآخر آن‌چنین آمده : «تم کتاب ارسطوطالیس باری‌ارمینیس ای فی‌العبارة نقل‌اسحق بن حنین . نقل من‌نسخة بخط الحسن بن سوار، نسخهامن‌نسخة یحیی‌بن عدی التی قابل بها دستور اسحق وبخطه، قوبل‌بدنسخة کتبت من‌خط عیسی‌بن اسحق‌بن‌زرعة نسخها من‌خط یحیی‌بن عدی المنقول من دستورالاصل الذی بخط اسحق ابن‌حنین» (٥) ابن‌الندیم هم بترجمهٔ اسحق ازاین کتاب اشاره کرده است (٦) این رساله

---

۱ - J. Th. Zenker ۲ - Wenrich

۳ - De Auctorum Graecorum versionibus et commentariis.

۴ - M. Bouyges : Bibliotheca Arabica Scholasticorum, Vol. IV.

۵ - منطق ارسطو، مقدمهٔ ج ۱ ص ۱۵ ٦ ـ الفهرست چاپ مصر ص ۳٤۸

را ایزیدورپولاك[۱] از روی نسخهٔ پاریس چاپ کرده‌است [۲] وچاپ دیگری از آن در حواشی کتاب تلخیص کتاب‌المقولات‌ابن‌رشد بدست موریس‌بویژ[۳] شده وآخرین‌چاپ آن در کتاب منطق ارسطو بدست دکتر عبدالرحمن بدوی انجام گرفته است .

۳ ـ ترجمهٔ مقالهٔ «الالف‌الصغری» از کتاب‌الحروف (الهیات)ارسطورا ابن‌الندیم باسحق نسبت داده است . این ترجمه اکنون دردست وهمانست که ابن رشد در شرح این مقاله اساس‌کارخود قرار داده [٤] و موریس بویژ ناشر تفسیرمابعد الطبیعه آنرا در کتاب مذکور نقل کرده است .

٤ ـ ترجمهٔ مقالةاللام از کتاب الحروف ارسطو (مقالهٔ دوازدهم) . این ترجمه را دکترعبدالرحمن بدوی درمجموعهٔ « ارسطو عندالعرب » (ج۱ص۱ـ۱۱) چاپ کرده است . وی‌بحث مفصلی‌دراثبات انتساب این‌ترجمه باسحق‌بن‌حنین نیزدارد [٥] . نسخه‌یی که بدوی اساس‌کار خود قرارداد نسخهٔ (٦ م الحکمة والفلسفة) از دارالکتب‌المصریة است . پیش‌ازوی همین فصل را دکتر ابوالعلاعفیفی درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فؤاد مصر (مجلد ٥ جزءاول ص ۸۹ـ۱۳۹) با مقدمه وترجمه‌یی ازانگلیسی [٦]منتشر کرده وچنین حدس زده است که ترجمهٔ قدیم این مقاله از ابوبشر متی‌بن یونس است.

٥ ـ تفسیر ثامسطیوس از مقالة اللام از کتاب الحروف ارسطو را ابن‌الندیم به اسحق‌بن حنین نسبت داده وازآن نسخی دردست است . دکتر عبدالرحمن بدوی نسخهٔ متعلق بدارالکتب مصر را که عنوان‌آن چنین‌است : « مقالةاللام شرح‌ثامسطیوس‌ترجمة اسحق‌بن حنین» درمجموعهٔ ارسطو عندالعرب بطبع رسانیده است (ج۱ص۱۲ـ ۲۲) و

---

۱ - Isidor Pollak ۲ - Hermeneutik des Aristoteles in der arabischen uebersetzung des Ishaq Ibn Honain

۳ ـ Maurice Bouyges ٤ ـ تفسیرمابعدالطبیعه لابن‌رشد چاپ بیروت سال۱۹۳۸

٥ ـ مقدمهٔ کتاب ارسطوعندالعرب ص ۹ـ۱٥

٦ ـ W. D. Ross در ۱۹۲٤ متن یونانی ودر ۱۹۲۸ ترجمهٔ انگلیسی مقالة اللام را منتشر کرد ودکتر عفیفی در ترجمهٔ خود آنرا اساس‌کار قرار داد تا تلخیصی را که اسحق‌بن حنین دربرخی موارد بکاربرده است جبران کند .

آن مشتمل است برفصول ۶ـ۹ ازتفسیرمذکور ونیز قسمتی دیگر « یعنی فصل‌های اول و دوم » از همین شرح راکه ترجمهٔ آن از اسحق است در ص ۳۲۹ ـ ۳۳۳ از کتاب مذکور بطبع رسانیده است وآن چنین آغاز میشود : « بسم‌الله الرحمن الرحیم رب اعن مقالةاللام شرح ثامسطیوس ترجمة اسحق‌بن‌حنین»

۶ ـ ترجمهٔ « مقالة فی‌العقل علی‌رأی ارسطوطالیس » از اسکندرالافرودیسی در جزومجموعهٔ شمارهٔ ۷۹۴ کتابخانهٔ اسکوریال از اسحق با تعلیقاتی ازوی . نسخه‌یی از این ترجمه در کتابخانهٔ مجلس نیز موجود است(۱) .

۷ ـ ترجمهٔ کتاب‌النفس اسکندر افرودیسی . این ترجمهٔ اسحق را سموئیل بن یهودا بسال ۱۳۲۵ میلادی بعبری ترجمه کرد . نسخهٔ کتاب النفس در مجموعهٔ شمارهٔ ۶۴۹ کتابخانهٔ اسکوریال مضبوط است .

۸ ـ ترجمهٔ کتاب‌الاصول اقلیدس از اسحق باصلاح ثابت‌بن‌قره مشتمل برپانزده مقاله . نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مجلس موجود است (۲) .

۹ ـ ترجمهٔ کتاب المعطیات اقلیدس از اسحق باصلاح ثابت وتحریر خواجه نصیرالدین طوسی. این کتاب دارای نودوپنج شکل‌است ودرمجموعهٔ تحریرات خواجه نصیرالدین طوسی (۳) چاپ شده است وچنین شروع میشود : « تحریر کتاب المعطیات لاقلیدس ترجمة اسحق واصلحه ثابت خمسة وتسعون شکلا » نسخ خطی متعدد آن هم دردست است .

۱۰ ـ ترجمهٔ شرح اوطوقیوس العسقلانی بر مشکلات کتاب الکرة والاسطوانة ارشمیدس، از اسحق ونیز نقل اواز چهارده شکل ازمقالهٔ‌اول این کتاب‌مبنای‌کارخواجه نصیرالدین طوسی در «تحریرالکرة والاسطوانة لارشمیدس » قرار گرفت. خواجه علاوه

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران ج ۲ ص ۳۹۶

۲ ـ ایضاً ج ۲ ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱ ۳ ـ مجموعة الرسائل حررها العلامة الفیلسوف الخواجه نصیرالدین محمدبن محمد بن الحسن الطوسی . طبع اول حیدرآباد سال ۱۳۵۸ جزء اول .

براین دوترجمه، نقل ناقص ونادرست دیگری را که مورد اصلاح ثابت بن قره قرار گرفته بود نیز مورد استفاده قرار داد لیکن از فحوای سخن وی چنین مستفاد میشود که چهارده مقالهٔ کتاب الکرة والاسطوانة ترجمهٔ اسحق بتمامی اساس کار تحریر اوقرار گرفت ودر مابقی این کتاب نیز ترجمهٔ اسحق ازشرح اوطوقیوس مورد نظروی بوده است : «... انی کنت فی طلب الوقوف علی بعض المسائل المذکورة فی کتاب الکرة والاسطوانة لارشمیدس زماناً طویلا لکثرة الاحتیاج الیه فی المطالب الشریفة الهندسیة الی ان وقعت الی النسخة المشهورة من الکتاب التی اصلحها ثابت بن قرة وهی التی سقط عنها بعض المصادرات لقصور فهم ناقلها الی العربیة عن ادراکه وعجزه بسبب ذلك عن النقل فطالعتها و کان الدفتر سقیماً لجهل ناسخه فسددته بقدر الامکان وجهدت فی تحقیق المسائل المذکورة فیه الی ان انتهیت الی المقالة الثانیة وعثرت الی ما اهمله ارشمیدس من المقدمات مع بناء بعض مطالبه علیه فتحیرت فیه وزاد حرصی علی تحصیله فظفرت بدفتر عتیق فیه شرح اوطوقیوس العسقلانی لمشکلات هذا الکتاب الذی نقله اسحق بن حنین الی العربیة نقلا علی بصیرة وکان فی ذلك الدفتر ایضاً متن الکتاب من صدره الی آخر الشکل الرابع عشر من مقالة الاولی ایضاً من نقل اسحق و کان مایذکره اوطوقیوس فی اثناء شرحه من متن الکتاب مطابقاً لتلك النسخة فوجدت من ذلك الدفتر ما کنت اطلبه و رأیت ان احرر الکتاب علی الترتیب . . . واذکر شرحها اشکل منه مما اورده الشارح اوطوقیوس... واثبت اعداد الاشکال علی حاشیتها بالروایتین فان اشکال مقالة الاولی فی نسخة ثابت ثمانیة واربعون وفی نسخة اسحق ثلاثة واربعون ففعلت ذلك ...» (۱)

۱۱ـ ازترجمه‌های کتاب المجسطی بطلیموس چنانکه دیده‌ایم(۲) یکی را باسحق ابن‌حنین نسبت داده‌اند. ازاین ترجمه نسخی دردست واز آنجمله است نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲٤۸۲ .نسخ خطی عربی که بدین عبارات آغاز میشود «جمل مافی المقالة الاولی من کتاب بطلیموس القلوذی المنسوب الی التعالیم وهو کتاب الکبیر

---

۱ ـ رجوع شود به تحریر الکرة والاسطوانة خواجه نصیرالدین طوسی چاپ حیدرآباد دکن ص ۲-۳ ۲ ـ همین کتاب ص ۷۰

المعروف بالمجسطی ترجمه من اللسان الیونانی الی اللسان العربی لابی الصقر اسماعیل بن بلبل اسحق بن حنین بن اسحق المتطبب وصححه ثابت بن قرة. این ابوالصقر اسمعیل وزیر الموفق برادر المعتمد بوده که درسال ۲۷۸ یا ۲۷۹ هجری کشته شده است. نسخهٔ مذکور شامل شش قسمت اول از کتاب المجسطی است و نسخه‌یی دیگر از همان کتابخانه بشمارهٔ ۲٤۸۳ شامل هفت مقاله. خواجه نصیرالدین طوسی ترجمهٔ المجسطی اسحق را تحریر کرده واز آن نسخ بسیار موجود است.

از قسطابن لوقا (ص۷۱ـ۷۳)

۱ ـ ترجمهٔ کتاب الاکرثاوذوسیوس. این کتاب در سه مقاله وپنجاه ونه شکل ودر برخی نسخ در پنجاه وهشت شکل است که بامر ابوالعباس احمدبن معتصم بالله از یونانی بعربی نقل شد. قسطابن لوقا تا شکل پنجم از مقالهٔ سوم را ترجمه کرد وبعداز آن مترجم دیگری آنرا بپایان برد وثابت بن قرةالحرانی اصلاح نمود. نسخی از این کتاب در کتابخانهٔ مجلس(۱) و کتابخانهٔ مدرسهٔفاضلیهٔ مشهد(۲) و کتابخانهٔ ملی پاریس (جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۷) و کتابخانهٔ برلین موجود است. تهذیبی هم از آن بدست محیی‌الدین محمدبن ابی‌الشکر مغربی‌الاندلسی شده است(۳). ترجمهٔ قسطارا خواجه نصیرالدین طوسی تحریر کرده واین تحریر در مجلد اول ازمجموعهٔ تحریرات خواجه درحیدرآباد چاپ شده ودرآغاز آن چنین آمده‌است: «کتاب الاکرلثاوذوسیوس هوثلاث مقالات وتسعة وخمسون شکلا وفی بعض النسخ بنقصان شکل فی العدد وقد امر بنقله من الیونانیة الی العربیة ابوالعباس احمدبن المعتصم بالله فتولی نقله قسطابن لوقا البعلبکی الی شکل الخامس من المقالة الثالثه ثم تولی نقل باقیه غیره واصلحه ثابت بن قره».

۲ ـ ترجمهٔ کتاب المساکین ثاوذوسیوس دردوازده شکل ازقسطا دردست است(٤). این ترجمه را خواجه نصیرالدین طوسی تحریر کرده وآن در مجلد اول از مجموعهٔ تحریرات وی بسال ۱۳۵۸ درحیدرآباد چاپ شد و نسخ خطی متعدد آن هم

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۸٤و۱۱٤

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ فاضلیه ص ۲٤٥

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص۱۱۱. فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ص۳۰۰-۳۰۱ فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۸.

٤ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۱۱۵ و۱۱۷-۱۱۸.

موجود است .

٣ ـ کتاب المطالع ابسقلاوس که نسخ آن در کتابخانهٔ مشهد [١] و دارالکتب مصر [٢] ودر کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 5052. Mf .258 باقیست . این کتاب را الکندی اصلاح کرد واین ترجمه واصلاح را خواجه نصیرالدین طوسی تحریر نمود وتحریر او درجزو مجموعهٔ تحریرات وی (ج٢ سال ١٣٥٩) در حیدرآباد چاپ شد .ترجمهٔ کتاب المطالع ابسقلاوس درمجموعهٔ شمارهٔ ٢٤٥٧ کتابخانهٔ ملی پاریس به‌اسحق بن‌حنین‌نسبت داده شده است .

٤ـ ترجمهٔ رسالة فی‌الآراءالطبیعیة التی یقول بها الحکماء ازفلوطرخس‌الیونانی. نسخهٔ این‌ترجمه در کتابخانهٔ حیدرآباد موجود است ونسخه‌یی دیگرازآن‌در کتابخانهٔ رحوم‌ابوعبدالله زنجانی در زنجان [٣] .

٥ ـ ترجمهٔ کتاب الفلاحة الرومیة تألیف قسطوس بن اسکورواسکینه را حاجی خلیفه درجزو سایر مترجمان به قسطا نیز نسبت داده است . راجع بنسخهٔ موجود این کتاب رجوع شود باسم سرجس‌بن هلیا الرومی درصحایف آینده ازهمین کتاب .

٦ ـ از آثار فلسفی قسطابن لوقا که خوداوتألیف کرده وازذکرآن دراینجاچاره نیست « کتاب فی‌الفرق (یا : الفصل) بین‌النفس‌والروح»است. قسطا دربیان‌فرق‌میان‌روح ونفس گوید : روح‌جوهری‌مجرد ونفس‌مادی‌است،روح متمکن‌درمکان‌نیست ونفس‌متمکن درمکان است ، روح محاط درجسم نیست ونفس محاط درجسم میتواند بود ، روح باقی و غیرفانی است ونفس ازمیان میرود و دوباره بوجود میآید ، نفس حکم آلتی برای روح دارد وامیال وفرمانهای آنرا باعضاء وحواس انتقال میدهد. دراین رساله قسطا بسیاری‌از اعمال جسم مانند تنفس ، دوران دم، احساس وحرکت‌را تعریف‌میکند ونیزراجع باعمال نفسانی مهمی مانند فکر، ادراك ، حفظ وغیره مطالعه مینماید . کتاب الفرق بین‌النفس

---

١ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٣ ص٣٥٦ و٣٥٩

٢ ـ منقول ازفهرست کتابخانهٔ خدیویه ج ٥ ص ٢٠٢

٣ ـ تذکرةالنوادر من‌المخطوطات العربیة . حیدرآباد ١٣٥٠ هجری ص ١٣٩ .

والروح را یوحنا هیسپالنسیس بلاتینی درآورده واین ترجمهٔ او را گابریلی بچاپ رسانیده[۱] وهورتن درباب آن مطالعهٔ دقیق کرده است[۲].

۷ ـ ترجمهٔ «کتاب فی رفع الاشیاء الثقیلة» از ایرن الاسکندرانی که از کتب بسیار مهم ومعتبر است. این ترجمهٔ قسطا بن لوقا را کارادوو با نقل آن بزبان فرانسوی بسال ۱۸۹۳ در روزنامهٔ آسیایی (دورهٔ نهم ج۱ص۳۸٦ـ٤۷۲ وج۲ص۱۵۲ـ۲٦۹و۴۲۰ـ۵۱٤) چاپ کرده است. ترجمهٔ آلمانی این کتاب را نیکس[۳] وشمیدت[٤] درسال ۱۹۰۰ چاپ کرده اند. از این کتاب اطلاعات جامعی ازعلم الحیل (مکانیك) یونانی بدست میآید واین همان کتاب الحیل ایرونست که قدما ترجمهٔ آنرا بقسطا نسبت داده‌اند.

علاوه برآثار موجودی که از قسطا نقل کرده‌ایم از تألیفات این دانشمند درطب و ریاضیات وطبیعیات کتب متعددی موجود است که هریك درجای خود مذکور خواهد افتاد.

از حبیش بن الحسن الاعسم (ص ۷۳ـ۷۴)

چند ترجمه از آثار ابقراط وجالینوس باقی مانده است. چنانکه میدانیم غالب کتبی که حبیش ترجمه کرد بحنین بن اسحق نسبت داده شدوحتی اکنون نسخی از ترجمه‌ها دردست است که دربعضی بحنین ودر برخی بحبیش نسبت داده شده است. بهرحال از آثاری که اکنون باسم حبیش موجود است کتب ذیل را نام میبریم:

۱ـ کتاب عهد ابقراط که حنین بن اسحق اصل آنرا از یونانی بسریانی وحبیش بمشارکت عیسی بن یحیی از سریانی بعربی درآورد. این کتاب درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است.

---

۱ - La Risalah di Qusta ben Luqa sulla differenza tra lo spirito el' anima-Rendiconti della Reale Accademia dei Lincei, XIX, 1910, p.622.

۲ - Die philosophischen Systeme der spekulativen Theologie im Islam, 2 ème édition, II, 1878, p. 117

۳ - L. Nix ٤ - W. Schmidt

۲ ـ کتاب منافع الاعضاء[۱] جالینوس در هفده مقاله که حبیش آنرا نقل وحنین اصلاح کرد . این کتاب در مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین بنام حبیش است ولی درنسخهٔ شمارهٔ ۲۸٥۳ کتابخانهٔ ملی پاریس بنام حنین آمده وانتساب آن بحبیش اصح است . شرحی ازعبدالرحمن بن علی بن ابی‌صادق براین کتاب دردست است[۲] .

۳ـ ترجمهٔ کتاب خصب البدن ازجالینوس درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

٤ ـ التشریح الکبیر (= کتاب التشریح) جالینوس، این کتاب هم باسم حنین موجود است وآنرا م. سیمون[۳] چاپ کرده وبرگشتراسر[٤] طی تحقیق ومطالعهٔ دقیق که درمقدمهٔ همان کتاب کرده انتساب این ترجمه را بحبیش مدلل ساخته است[٥] .

٥ ـ ترجمهٔ کتاب حیلة البرؤ که نقل آن بحبیش وحنین هردو نسبت داده شده ، باقیست ودرجزو آثار موجود حنین ذکر شده است .

از عیسی بن یحیی (ص۷۴ـ۷۵)

۱ ـ ترجمهٔ کتاب الاخلاط جزومجموعهٔ اثنی‌عشر ابقراط در کتابخانهٔ ایاصوفیه ودرمجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین موجوداست. این کتاب را عیسی برای احمدبن موسی بعربی درآورده بود .

۲ ـ ترجمهٔ عربی قسمتی از کتاب عهد ابقراط را ازترجمهٔ سریانی حنین به‌عیسی وقسمتی دیگررا بحبیش نسبت داده‌اند وما درذکر آثار حبیش از آن سخن گفته‌ایم .

ترجمهٔ کتب دیگری مانند ابیذیمیای ابقراط و کتاب تدابیر امراض الحادهٔ ابقراط هم بحنین وهم بعیسی بن یحیی منسوب است وما نسخ آنهارا درذکر آثارحنین نشان داده‌ایم.

عیسی بن یحیی هم دچارهمان سرنوشت حبیش شده وبسیاری از آثاراو بحنین منسوب گردیده است .

---

۱ ـ De usu partium

۲ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸٥٤

۳ ـ M. Simon: Sieben Bücher Anatomie des Galen

٤ ـ G.Bergstrasser

٥ ـ رجوع شود بدائرة المعارف اسلام ذیل عنوان حنین بن اسحق بقلم J. Ruska

از حجاج بن یوسف بن مطر (= مطران) (ص ۷۵)

۱ ـ ترجمه‌یی از کتاب المجسطی بطلیموس دردست است[۱] .

۲ ـ چنانکه میدانیم حجاج دوترجمه از اصول الهندسه (جومطریا) اقلیدس کرد یکی معروف به‌الهارونی ودیگرمشهور به‌المأمونی. اسحق بن حنین وابوعثمان الدمشقی نیز آنرا نقل کردند. نقل حجاج واسحق (باصلاح ثابت بن قره) اساس کارخواجه‌نصیرالدین طوسی درتحریر اقلیدس قرار گرفته ونسخ این تحریر بسیاراست .

از ثابت بن قرة الحرانی (ص۷۵ـ۷۸)

ترجمه‌های متعدد وتألیفات بسیاردردست‌است . تألیفات اووپسرش ابوسعید سنان ابن ثابت ونواده‌اش ابراهیم بن سنان هریك درجای‌خود مذکورخواهدشد واینك‌میپردازیم بذکرآثار منقول وبعضی از اصلاحات ثابت :

۱ـ ترجمهٔ مأخوذات ارشمیدس بتفسیرابوالحسن علی بن احمدالنسوی که‌نسخی ازآن‌موجوداست[۲] این‌ترجمه‌را خواجه‌نصیرالدین طوسی‌تحریر کرده وآن‌درمجموعهٔ تحریرات وی (ج۲ سال ۱۳۵۹) درحیدرآباد چاپ شده است .

۲ ـ از کتاب الکرة المتحرکة اوطولوقوس که ثابت آنرا ترجمه واصلاح کرده، نیزنسخی موجوداست[۳] وتحریرآن که بدست خواجه‌نصیرالدین طوسی صورت گرفته درجزومجموعهٔ تحریرات وی (ج۱سال ۱۳۵۸) درحیدرآباد چاپ شده است .

۳ـ کتاب المفروضات درسی‌وشش ودربعضی‌نسخ درسی وچهارشکل ازثابت بتحریر خواجه نصیرالدین طوسی در دست است که درجزو مجموعهٔ تحریرات وی چاپ شده . این کتاب‌را درغالب نسخ‌باسم ثابت وازتألیفات اوذکر کرده‌اند لیکن ترجمه یا اصلاح ثابت از«کتاب المفروضات» ارشمیدس‌است کما‌ابن‌الندیم آنرا جزو کتب موجودومنقول آن استاد محسوب داشته است[۴] .

---

۱ ـ رجوع شود به‌تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمن ج ۱ ص ۳۶۳

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص۱۱۵ . کتابخانهٔ خدیویهٔ مصرج ۵ص ۲۰۲ وجزآن

۳ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۶۷ . کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 5932. Mf 258 . فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ص ۳۰۹ـ۳۱۰ وص۳۵۵ . فهرست کتابخانهٔ مجلس ج۲ ص ۱۱۱و۱۱۷ـ۱۱۸

۴ ـ الفهرست ص ۳۷۲

٤ ـ «کتاب اوطولوقس فی‌الطلوع والغروب من اصلاح ثابت وهو مقالتان وستة وثلاثون شکلا». این عنوان تحریر خواجه نصیرالدین طوسی از کتاب مذکور است که درجزومجموعهٔ تحریرات آن استاد درحیدرآباد چاپ شده ونسخ خطی متعدداز آن دردست است.

٥ ـ «مقالة فی‌ان‌الخطین اذاخرجاعلی‌اقل من‌زاویتین قائمتین‌التقیا». ابن‌مقاله باسم ثابت در مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٥۷ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود ومسلماً ترجمهٔ اوست از اثر ابلونیوس بهمین نام که ابن‌الندیم درپایان فهرست کتب ابلونیوس ذکر کرده و گفته است «وقد ذکر ثابت‌بن قرة ان له (ای‌لابلونیوس) مقالة فی‌ان‌الخطین اذاخرجا علی اقل من‌زاویتین قائمتین یلتقیان» (۱) نسخهٔ مذکوردرچهارشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی‌سال ۳٥۹ هجری درشیراز استنساخ شده.

٦ ـ رسالة فی‌الشکل‌القطاع که در مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٥۷ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود وعبارتست از قسمتی از کتاب‌الاشکال‌الکریة از منالاوس.

۷ ـ کتاب ارشمیدس فی‌الدوائر المتماسة، ترجمه وتحریرثابت که نسخهٔ آن‌در کتابخانهٔ بانکیپور موجود است(۲).

۸ ـ «کتاب ارشمیدس فی‌اصول‌الهندسة» که ثابت‌بن قره آنرا از یونانی بعربی برای ابوالحسن علی بن یحیی نقل کرد (۳). این همان کتاب المأخوذات ارشمیدس است ودرمجموعه‌یی‌از رسالات ابواسحق‌ابراهیم‌بن سنان‌بن ثابت متعلق بکتابخانهٔ‌دائرة المعارف عثمانیهٔ حیدرآباد بدونسبت داده شده است(٤).

۹ ـ «کتاب اوطوقیس فی‌حکایة ما استخرجه القدماء من‌خطین بین خطین حتی یتوالی‌الاربعة متناسبة نقل‌ابی‌الحسن ثابت‌بن‌قرة» درجزومجموعهٔ شمارهٔ۲٤٥۷ کتابخانهٔ

---

۱ ـ الفهرست ص ۳۷۳

۲ ـ Catalogue of the Arabic and Persian manuscripts in the Oriental Public library at Bankipore, by Maulavi Azîmu'd - dîn Ahmad, Calcutta' volume XXII, p. 78-79.

۳ ـ ایضاً فهرست بانکیپور ج ۲۲ ص ۷۹ـ۸۰

٤ ـ تذکرةالنوادر من‌المخطوطات‌العربیة. ص ۱٥۱

ملی پاریس موجود وهمانست که بنام «کتاب فی الخطین» [۱] مشهور میباشد وابن الندیم ترجمهٔ عربی آنرا بثابت بن قره نسبت داده است .

۱۰ ـ کتابی منسوب بثابت بن قره درباب بیماریهای اسبان درنود فصل در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بنابر اشاره یی که در آن کتاب آمده ازفارسی (پهلوی) بعربی نقل شده واگر این سخن درست باشد ترجمه ازثابت نیست .

۱۱ ـ سه مقالهٔ آخر ازهفت مقالهٔ کتاب المخروطات یاقطع مخروطات ابولونیوس. ناقلان دورهٔ اسلامی هرهفت مقالهٔ کتاب را بعربی درآوردند واز ثابت جزسه مقالهٔ آخر اسم برده نشده است . از این ترجمه نسخی وازآنجمله نسخه یی در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است [۲] . تحریری ازاین کتاب بدست محیی الدین الاندلسی شده است [۳] متن عربی این کتاب بلاتینی ترجمه شده وهردومتن بسال ۱۷۱۰ بطبع رسیده است .

۱۲ ـ ترجمهٔ کتاب اقلیدس «فی القسمة» که بنابرنقل ابن الندیم ثابت آنرا اصلاح کرده وموضوع آن تقسیم خطوط مستوی است . نسخه یی ازآن درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است . وپیکد [۴] ترجمه یی از این رساله را درروزنامهٔ آسیایی (جزوهٔ سپتامبر ـ اکتبر ۱۸۵۱) چاپ کرد .

۱۳ ـ ترجمهٔ کتاب جغرافیای بطلیموس. ازاین کتاب دونسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجوداست. [۵] ابن الندیم از این کتاب بنام «کتاب جغرافیا فی المعمور وصفة الارض» یاد کرده وترجمهٔ مشهور ونیکوی آنرا از ثابت بن قرة دانسته است [۶] .

۱۴ ـ کتاب الثقل والخفة اقلیدس باصلاح ثابت بن قره در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6014 · Mf · 258 ونسخه یی دیگر در کتابخانهٔ ملی پاریس جزو مجموعهٔ شمارهٔ

---

۱ ـ الفهرست ص ۳۷۴ ۲ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۱۶۵

۳ ـ فهرست نسخ خطی عربی وفارسی وترکی لیندزبانا ص ۴ .

۴ ـ Woepcke

۵ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۱۵۵ و ۱۵۶

۶ ـ الفهرست ص ۳۷۵

۲٤۵۷ نسخ خطی عربی ونسخه‌یی دیگردر کتابخانهٔ فاضلیهٔ مشهد [۱] موجود است . در بعض نسخ موجود این کتاب بارشمیدس منسوب است وابن الندیم آنرا باقلیدس نسبت داده [۲] .

۱۵ ـ «کتاب عمل الدائرة المقسومة سبعة اقسام متساویة لارشمیدس ترجمة ابی‌الحسن ثابت‌بن قرة » اصلاح وتحریرمصطفی صدقی ازعلمای قرون متأخر.این‌نسخه در دارالکتب‌المصریه موجود است . [۳]

از ابوعثمان سعیدبن یعقوب الدمشقی (ص ۷۹ ـ۸۰)

۱ـ ترجمهٔ ایساغوجی فرفوریوس درمجموعهٔ شمارهٔ۲۳٤٦ نسخ‌خطی‌عربی کتابخانهٔ ملی پاریس [٤] با حواشی وتعلیقاتی که بیشتر از حسن‌بن سوار است . درآخرآن‌چنین آمده است : « تم مدخل فرفوریوس‌الموسوم بایصاغوجی نقل‌ابی عثمان‌الدمشقی قوبل‌به نسخة مقروءة علی یحیی‌بن عدی ، فکان موافقا .»

۲ـ درهمین مجموعه کتاب دیگری از منطقیات بنقل ابوعثمان دمشقی است وآن هفت مقالهٔ اول‌ازطوبیقاست . ابی‌عثمان خود میگوید دراین مقاله چندموضع‌است که ما آنرا چنانکه ازظاهرعبارت برمیآمدترجمه کردیم‌لیکن‌معنی‌آن‌درست برمامعلوم نشد، بازدرآن‌نظرخواهیم کرد وهرچه را معنای آن‌برما معلوم ودرست شد ذکرخواهیم نمود. درآخر مقالهٔ هفتم چنین آمده است : « تمت‌المقالة السابعة من کتاب طوبیقا نقل ابی‌عثمان سعیدبن یعقوب‌الدمشقی وهی آخرماوجدت من‌نقله لهذا الکتاب » [۵]

۳ ـ مقالة‌الاسکندرالافرودیسی فی‌القول فی‌مبادی الکل علی رأی ارسطوطالیس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ مجلس شورای ملی [٦] ونیز در کتابخانهٔ مشهد [۷] موجود است . درپایان نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد قسمتی از کتاب طیماوس بعنوان «اقاویل افلاطن

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ فاضلیه ص ۲٤٦ ۲ ـ الفهرست ص ۳۷۲
۳ ـ منقول از فهرست کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۲۰۳
٤ ـ شرح این مجموعه را در تکمله راجع به اسحق‌بن حنین وابن‌الخمار بیابید .
۵ ـ منطق ارسطو مقدمهٔ ج ۱ ص ۲۷
٦ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳۹٦
۷ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۲۵٤

فی کتاب طیماوس من کتبه فی امر النفس والعقل » نقل شده است . ترجمهٔ این کتاب در مجموعه‌یی بشمارهٔ ٤٨٧١ در کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق بابراهیم‌بن عبدالله النصرانی - الکاتب نسبت داده شده است .

٤ ـ ترجمهٔ یکی از مقالات الاسکندر الافرودیسی دراینکه « هل المتحرك علی عظم مایتحرك فی اول حرکته علی اول جزء منه ام لا ؟ » در جزو مجموعه‌یی بشمارهٔ ٤٨٧١ در مکتبة الظاهریة (دمشق) موجود است و دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ج۱ص۲۷۸ـ۲۸۰) چاپ کرده است .

در دنبال این مقالات مقالات دیگری بدین شرح از مجموعهٔ مذکور نقل وطبع شده است :

٥ ـ « مقالة الاسکندر الافرودیسی فی الرد علی کسوقراطیس[1] فی ان الصورة قبل الجنس واول له اولیة طبیعیة » .

٦ ـ «مقالة للاسکندر فی انه قدیمکن ان یلتذ الملتذ ویحزن معاً علی رأی ارسطو»

٧ ـ «مقالة الاسکندر الافرودیسی فی ان القوة الواحدة یمکن ان تکون قابلة للاضداد جمیعاً علی رأی ارسطوطالیس »

٨ ـ « مقالة الاسکندر الافرودیسی فی ان المکون اذا استحال استحال من ضده ایضاً معاً علی رأی ارسطوطالیس »

٩ ـ «مقالة الاسکندر فی الصورة وانها تمام الحرکة وکمالها علی رأی ارسطو »

١٠ ـ مقالة الاسکندر فی اثبات الصور الروحانیة التی لاهیولی لها »

١١ ـ « مقالة الاسکندر فی ان الفعل اعم من الحرکة علی رأی ارسطو» [2]

١٢ ـ « مقالة الاسکندر الافرودیسی فی ان الفصول التی بها یقسم جنس من الاجناس لیست واجب ضرورة ان تکون توجد فی ذلك الجنس وحده الذی ایاه تقسم ، بل قدیمکن

---

١ ـ ظ: کسنوقراطیس یعنی Xenocrates شاگرد مشهور افلاطون که درسال ۳۳۹ ق م. بریاست آکادمی رسید ودرسال ۳۱٤ ق.م درگذشت .

٢ ـ درپایان این مقاله چنین آمده است : هذه المقالات المنسوبة الی الاسکندر الافرودیسی کلها من نقل ابی‌عثمان سعید الدمشقی وهذه النسخة الثانیة من خط الدمشقی .

ان‌تقسم بها اجناس اکثرمن واحد لیس بعضها من‌نتائج بعض» که درحواشی آن‌تعلیقاتی از ابوعمر والطبری منقول از ابوبشر متی‌بن یونس القنائی یافته میشود .

۱۳ ـ مقالة فی‌اللون وای شیء هوعلی رأی‌الفیلسوف (یعنی‌ارسطو)درمجموعه‌یی متعلق بکتابخانهٔ اسکوریال وهمچنین در کتابخانهٔ برلین موجود است (۱)

۱٤ ـ «مقالة فی‌ان‌الزیادة والنموهما فی‌الصورة لافی‌الهیولی» که‌ترجمهٔ‌لاتینی آن هم موجود ونسخهٔ خطی آن درمجموعهٔ اسکوریال مضبوط است (۲) .

۱۵ ـ ترجمه‌یی ازمقالهٔ ثامسطیوس « فی‌الرد علی‌مقسیموس(۳)فی‌تحلیل‌الشکل الثانی والثالث الی‌الاول» . مقسیموس بتبعیت از رأی ایامبلیخوس وفرفوریوس معتقدبود که برهانهای شکل دوم وسوم از براهین کامله هستند درصورتیکه ثامسطیوس بپیروی از ارسطو معتقد بنقص‌آنها بود و بهمین سبب هم میان آندو مشاجره و بحثی در گرفت و ثامسطیوس این رساله را در رد نظر مقسیموس نوشت . این رساله در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۷۱ مکتبة‌الظاهریة دمشق موجود است ودکترعبدالرحمن‌بدوی‌آنرا درمجلد اول ازمجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ص۳۰۹ـ۳۲۵) چاپ کرده است .

۱٦ـ «المقالةالاولی من کتاب ببس فی‌الاعظام‌المنطقه والصم‌التی‌ذکرت‌فی‌المقالة العاشرة من کتاب اوقلیدس فی‌الاسطقسات » جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست. وپیکه مستخرجی از این رساله در زمرهٔ یادداشتهای آکادمی علوم ج ۱٤ منتشر کرده است (٤)

۱۷ ـ «المقالةالثانیة من‌تفسیرالمقالة العاشرة من کتاب اوقلیدس فی‌الاصول» که درمجموعهٔ فوق‌الذکرموجود واستنساخ آن ازاحمدبن محمدبن عبدالجلیل ریاضی‌دان معروف قرن چهارم ومؤرخ بتاریخ سال ۳۵۸ هجری است .

---

۱ ـ مقدمهٔ ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۵۵ ۲ ـ ایضاً ص ۵٦

۳ ـ مقسیموس ازمیری Maxime de Smyrne دانشمند قرن چهارم میلادی منسوب بمدرسهٔ ایامبلیخوس متوفی بسال ۳۷۰ میلادی‌است .

٤ ـ Wœpcke : Essai d'une restitution des travaux perdus d'Apollonius sur les quantités irrationnelles.

۱۸ ـ «تفسیر یحیی النحوی لکتاب جالینوس فی النبض الصغیر الی طوثرون نقل ابی عثمان الدمشقی» نسخهٔ آن بشمارهٔ 6230. we. 1184 در کتابخانهٔ برلین موجوداست.

۱۹ ـ ترجمهٔ کتاب تشریح العصب که خود قسمتی است از کتاب معروف جالینوس موسوم به المقالات الخمس فی التشریح بنام ابوعثمان در جزو کتاب المقالات الخمس جالینوس مضبوط در کتابخانهٔ برلین[۱] موجود است. باید بیاد داشت که ترجمهٔ همهٔ این کتاب را بحنین بن اسحق نیز نسبت داده‌اند.

از اصطفن بن بسیل (ص ۸۰)

ترجمهٔ کتاب الحشائش[۲] دیسقوریدس (دیاسقوریدس، ذیاسقوریدوس) العین زربی که بنام «الادویة المفردة»[۳] وخواص الاشجار[۴] و کتاب دیسقوریدس فی مواد العلاج[۵] ومفردات دیسقوریدس هم معروف میباشد، باصلاح حنین بن اسحق دردست است[۶]. لکلر[۷] راجع باین کتاب درروزنامهٔ آسیایی (شمارهٔ ژانویهٔ ۱۸۶۷) تحقیقی دارد. کتاب الحشایش درپنج مقاله است ودر آغاز مقالهٔ چهارم آن چنین آمده: «المقالة الرابعة من کتاب دیسقوریدس انا قد ذکرنا ایها الحبیب اریوس فی الثلاث مقالات التی سلفت من هذا الکتاب الافاویه والادهان والطیب والشجر والحیوان والبقول والنبات والعصارات والبزور ونحن آخذون فی هذه المقالة فی الکلام فیما بقی علینا من النبات واصول النبات». وازهمین شرح موضوعات کتاب معلوم میشود.

راجع بکتاب الحشایش، ابن ابی اصیبعه گفته است[۸] که ابوداود سلیمان بن

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ برلین ج ۵ ص ۵۰۲.

۲ ـ Traités des plantes ۳ ـ طبقات الاطبا ج ۲ ص ۴۶

۴ ـ در نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد ۵ ـ در نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا.

۶ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۴۹ نسخ خطی عربی (فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۳) ونسخهٔ ناقص دیگری بشمارهٔ ۲۸۵۰ (ایضاً ص ۵۱۳). کتابخانهٔ مشهد (فهرست آن کتابخانه ج ۳ ص ۲۵۴). کتابخانهٔ ایاصوفیه (دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۲۱). کتابخانهٔ جمعیت دائرة المعارف عثمانیه (تذکرة النوادر ص ۱۸۲). کتابخانهٔ بانکیپور کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا:

Supplement to the Catalogue of the arabic manuscripts in the British Museum. by Charles Rieu. London 1894, p. 536.

۷ ـ Leclerc ۸ ـ طبقات الاطبا ج ۲ ص ۴۶–۴۷

حسان معروف بابن‌جلجل طبیب اندلسی معاصرهشام‌المؤید بالله (۳۶۶ـ ۳۹۹ هجری) آنرا تفسیر کرده ودر آغاز کتاب گفته است که کتاب دیسقوریدس در بغداد در دولت عباسیان وبعهد جعفرالمتوکل ترجمه شده ومترجم آن از زبان یونانی بزبان عربی اصطفن‌بن بسیل بوده است واین کتاب را حنین‌بن‌اسحق تصفح وتصحیح کرد . اصطفن از اسامی یونانی این کتاب هرچه را معادلی در عربی یافت بتازی ترجمه کرد وهراسم را که معادلی درعربی نداشت همچنان بیونانی آورد تا مگربعد ازوآنهارابالفاظ معینی از عربی بنامند . چون این ترجمهٔ اصطفن باندلس رسید درایام الناصر عبدالرحمن بن محمد (۳۰۰ ـ ۳۵۰) صاحب اندلس ارمانیوس پادشاه قسطنطنیه درسال ۳۳۷ نامه‌یی بدونگاشت وهدایای گرانبهایی برای او فرستاو ودر جملهٔ این هدایا کتاب الحشایش دیسقوریدس مصور بتصاویر رومی عجیب وبمتن اصلی یونانی بوده است . ارمانیوس در نامهٔ خود بالناصر نوشته بود که از کتاب دیسقوریدس فایده‌یی نمیتوان گرفت مگر با مردی که زبان یونانی نیك بداند وابن ادویه را خوب بشناسد وچون در این هنگام کسی که زبان یونانی داند نبودآن کتاب‌همچنان در خزانهٔ عبدالرحمن الناصر بزبان یونانی باقی ماند وبزبان عربی ترجمه نشد وآنکه در دست مردم بود ترجمهٔ اصطفن بود که ازبغدادآورده بودند . الناصردرجواب نامهٔ خود بارمانیوس ازومردی‌را که‌آشنا بزبان یونانی ولاتینی باشد بخواست تا مترجمانی را که لاتینی بدانند تعلیم دهد وآنان بترجمهٔ عربی کتاب مبادرت کنند . ارمانیوس راهبی را بنام نقولا بقرطبه فرستاد و او درسال ۳۴۰ بقرطبه رسید وبیاری‌چندتن‌ازطبیبان آگاه‌اسماء عقاقیر کتاب‌دیسقوریدوس را تصحیح کرد .

ترجمهٔ دیگری از همین کتاب بدست سالم ملطی بامر حکمران دیاربکرالب ارسلان قتلغ بیك ابوالمظفربن تمرتاش غازی ابن ارتق شهاب‌الدوله ازحکمرانان ارتقی (قرن ششم هجری) از سریانی بعربی صورت گرفت ویکبار دیگرهم بدست مهران بن منصور ترجمه شد واین ترجمه درجزو نسخ خطی کتابخانهٔ مشهد بنام خواص الاشجار وجود است (۱)

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۲۵۴

از اسطاث (۱) (ص۸۰)

۱ ـ ترجمهٔ کتاب الحروف ارسطومعروف بالهیات تا آخر مقالةاللام در دست و همانست که ناشر« تفسیرمابعدالطبیعة لابن رشد » آنرا در کتاب مذکورنقل کرده‌است وآنچه ابوالولید بن رشد اساس کـار خود در تفسیر این کتاب قـرار داده غیر از مقالهٔ الالف الصغری که از ترجمهٔ اسحق‌بن حنین استفاده کرده بود از روی ترجمهٔ اسطاث است .

۲ ـ ترجمهٔ کتابی در فلاحت نبز برای یحیی بن خالد برمکی از وی در دست است (۲)

از ابن ناعمه (عبدالمسیح بن عبدالله الحمصی الناعمی) (ص۸۳)

۱ ـ ترجمهٔ سوفسطیقا (المغالطین) ارسطو که درمجموعه‌یی ازمنطقیات ارسطو متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس‌بشمارهٔ ۲۳٤٦ همراه سه ترجمهٔ دیگرازسوفسطیقامضبوط است وبدین‌کلمات‌ختم میشود: تم کتاب ارسطوطالس‌المسمی‌سوفسطیقافی‌التبصیر بمغالطة السوفسطائیة ، نقل‌الناعمی ولله علی ذلك‌الحمد والمنة .

۲ ـ ترجمهٔ انولوجیا منسوب بارسطومعروف به کتاب المیامر(۳) که از ده میمر پدید آمده است ، چهارمیمراول آن متضمن مباحث نوافلاطونی درباب مبداء اول وعقل کلی ونفس کلی ونفس ناطقه و نفوس بهیمیه ونامیه و طبیعیا و شرف عالم عقلی وازوم خلع بدن وتسکین حواس و وساوس نفسانی برای عروج بعوالم عقلانی است . در میمر پنجم راجع بخالق و کیفیت ابداع واحوال اشیاء در نزد او سخن رفته است و در میمر ششم از کواکب ودر میمر هفتم در نفس شریفه ودر میمر هشتم در صفت نار و در میمر نهم در نفس‌ناطقه وبقای‌آن بعد ازموت جسم ودرمیمردهم درباب علت‌اولی‌واشیائی کداز اوبوجود آمده‌اند. ازاین کتاب‌نسخ‌متعدد در کتابخانه‌های‌مجلس وموزهٔ‌بریتانیا ومشهد و کتابخانه‌های مصرواستانبول وبانکیپور وبرلین و کتابخانهٔ ملی‌پاریس وجزآن موجود است وبکبار درحاشیهٔ قبسات درتهران بسال ۱۳۱۵ وبار دیگردرسال ۱۸۸۲ بتصحیح و

---

۱ ـ Eustathius ۲ ـ تاریخ ادبیات عرب، برکلمن ، ج ۱ ص ۳٦۳-۳٦٤

۳ ـ میامر جمع کلمهٔ سریانی میمر (maïmar) بمعنی مبحث ، مقال ،گفتاراست .

تحشیهٔ فریدریك دیه‌تریسی دربرلن چاپ شده است. ابوعلی بن سینا را شرحی براین کتابست که دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا درمجموعهٔ ارسطو عند العرب با مقابلهٔ چند نسخه ازصحیفهٔ ۳۷تا۷٤چاپ کرده است وبنا برعقیدهٔ وی ابن تفسیر جزئیست از کتاب الانصاف شیخ.

از ابو بشر متی بن یونس القنائی (ص۸۳)

۱ـ ترجمهٔ کتاب فی الشعر (ابوطیقا) بعنوان «کتاب ارسطوطالیس فی الشعراء نقل ابی بشر متی بن یونس القنائی من السریانی الی العربیة» در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس دردست است. این ترجمه یك بار درلندن بسال ۱۸۸۷ وباردیگر در وین (۱۹۲۸ـ۱۹۳۲) طبع شده است [۱] وهر دو ناشر آن کتاب بترجمهٔ جداگانهٔ آن هم مبادرت کردند.

درهمین مجموعه برحواشی رسالات منطقی ارسطو تعلیقات و توضیحات مفصلی هست که قسمت بزرگ آن از حسن بن سوار وقسمتی دیگر از متی بن یونس میباشد.

۲ـ ترجمهٔ کتاب انالوطیقا الاواخر (انالوطیقا الثانیة) معروف به کتاب البرهان ارسطو هم درهمین مجموعه از ابوبشر متی دردست است وچنین شروع میشود:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. کتاب انالوطیقا الاواخر وهوالمعروف بکتاب البرهان لارسطوطالس، نقل ابی‌بشر متی‌بن یونس القنائی الی‌العربی من نقل اسحق‌بن‌حنین‌الی السریانی.» ودرآخرمقالهٔ اول آن‌چنین آمده‌است: تمت‌المقالة‌الاولی‌من کتاب‌ارسطوطالیس فی‌البرهان نقل ابی بشر متی‌بن یونس القنائی من‌السریانی الی‌العربی. نقلت من نسخة بخط الحسن‌بن سوار، قوبل به نسخة کتبت من‌نسخة عیسی‌بن اسحق‌بن زرعة المنقولة من نسخة یحیی‌بن عدی فکان موافقاً لها.» ودر آغاز مقالهٔ دوم هم باز بنقل آن بدست ابی‌بشر متی‌بن یونس از سریانی اشاره شده ودرآخر این مقاله چنین آمده است: «تمت

---

۱ D. Margoliouth: Analecta Orientalia ad Poeticam Aristoteliam. — Londini, 1887.

J. Tkatsch: Di Arabischen Uebersetzung der Poetik, Wien, 1928 — 1932

المقالة الثانية من انولوطيقا الثانية وهي آخر كتاب البرهان نقل ابي بشر متي بن يونس القنائي من السرياني الى العربي. نقلت من نسخة الحسن بن سوار. قوبل به نسخة كتبت من نسخة عيسى بن اسحق بن زرعه المنقولة من نسخة يحيى بن عدى فكان ايضاً موافقاً لها»(۱)

۳ـ تعليقاتي از ابو بشر بر مقالهٔ الاسكندر الافروديسي «في الفصول» ترجمهٔ ابي عثمان سعيد بن يعقوب الدمشقي در دست است. اين تعليقات را ابوعمر والطبري از ابو بشر نقل كرده ودكتر عبدالرحمن بدوى آنرا درحواشي مقالهٔ مذكور در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ص۲۹۵ـ۳۰۸) چاپ كرده است.

از ابوزكريا يحيى بن عدى (ص ۸۳-۸۴)

مترجم وفيلسوف بزرگ يعقوبي ترجمه ها وتأليفاتي دردست است. از تأليفات موجود او بعداً در ذكر آثار فيلسوفان سخن خواهيم گفت اما از ترجمه هاى او نقلي از سوفسطيقاى ارسطو جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ كتابخانهٔ ملي پاريس موجود است كه آنرا از سرياني بعربي نقل كرد واين ترجمه چنين شروع ميشود: « سوفسطيقا بنقل الفاضل ابي زكريا يحيى بن عدى اعلى الله منزلته ... » وبدين كلمات پايان مي يابد: «تم كتاب ارسطوطاليس في تبكيت(۲) السوفسطائين نقل الفاضل ابي زكريا يحيى بن عدى، رفع الله درجته والحقه بالابرار الصالحين والاخيار الطاهرين من اهل طبقته، من اللغة السريانية الى اللغة العربية »(۳)

از ابن زرعه (ص ۸۴)

مترجم وفيلسوف بزرگ يعقوبي ترجمه يي از سوفسطيقا جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ كتابخانهٔ ملي پاريس موجوداست كه باسه ترجمهٔ ديگر ازهمين كتاب همراه ميباشد. اين نسخه بدين نحو ختم ميشود: « تم كتاب سوفسطيقا اى التظاهر بالحكمة لارسطوطالس الفيلسوف نقل عيسى بن اسحق بن زرعه من السرياني بنقل اثانس ... »(٤). از ابن

---

۱ ــ منطق ارسطو ج۱ ص ۲٤ـ۲۵

۲ ــ تبكيت: درشتي وسرزنش كردن وغلبه كردن بحجت (صراح اللغة)

۳ ــ مقدمهٔ منطق ارسطو ج۱ ص ۲۸-۲۹.

٤ ــ ايضاً مقدمهٔ منطق ارسطو ج ۱ ص ۳۰

زرعه کتب متعددی در اثبات اصول مذهبی وی باقی مانده است که بعد از این مذکور خواهد افتاد.

از نظیف القس الرومی (نظیف بن یمن المتطبب) (ص۸۵)

که ابن‌الندیم از قصد او بنقل مقالهٔ دهم اقلیدس یاد کرده بود، ترجمه‌یی باقی مانده‌است بدین‌عنوان «هذا مانقله نظیف‌بن یمن‌المتطبب مما وجد فی‌الیونان‌من‌الزیادة فی‌اشکال المقالة العاشره» که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط وشامل دوقسمت است: نخست قضیهٔ اول از کتاب اقلیدس‌ودوم‌قضیهٔ ششم ازهمان کتاب. نظیف این قسمت را از یونانی ترجمه کرد.

از ابن وحشیة الکلدانی (ص۸٦-۸۷)

۱ ـ کتاب‌الفلاحة‌النبطیة که‌ابن وحشیه‌آنرا بسال ۲۹۱هجری ازلغت‌نبطی‌بزبان عربی‌درآورد، نسخ‌متعددی‌ازاین‌ترجمه‌موجوداست‌ازآنجمله‌در کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس‌بشمارهٔ ۲۸۰۳ نسخ خطی عربی ودر کتابخانهٔ ولی‌الدین استانبول بشمارهٔ ۲٤۸۵ ودر کتابخانهٔ حمیدیهٔ استانبول بشمارهٔ۱۰۳۱ودر کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ6205. Mq. 469 و٦۲۰٦.

تلخیصی ازاین کتاب بنام «مختصر کتاب الفلاحة» ترتیب یافته که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ بانکیپور موجود[1] وشامل ۲۵۸ باب است. تلخیص کننده در آخر کتاب چنین آورده است: «فرغ من کتابته واختصاره اضعف عبادالله واحوجهم الی‌عفوه ورحمته علی‌بن حسن بن محمد الحسینی العراقی بالقاهره المحروسة فی‌عشر رجب‌الفرد سنة ثلاث وسبعین وثمانمائة.».

علی‌بن‌حسن درتاریخ ترجمهٔ این کتاب چنین آورده است: «وهذا الکتاب عربه رجل ... کان ... عالما الشهیر بابن وحشیة فی‌سنة احدی وتسعین ومأتین من‌تاریخ العرب من‌الهجرة واملاه‌علی‌بن‌ابی(ظ:علی‌ابی)طالب احمدبن‌حسین‌بن‌علی‌بن‌احمد(ظ:محمد)بن بدالملك‌الزیات‌فی‌سنة‌ثمانی‌عشرة‌وتلثمائة‌من‌تاریخ‌العرب‌من‌الهجرة...» وازقول ابن‌وحشیة گفته‌است: «قال‌الفاضل ابوبکر احمدبن وحشیة ان هذا الکتاب صنفه ثلاثة انفار من حکماء النبط‌الاول منهم اسمه صغریث... ورجل حکیم اسمه ینبوشاذ فجاء بعدهما

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ بانکیپور ج ۲۲ ص ۱۵۲-۱۵۸

رجل اسمه قوثامی. » تلخیص کننده در مقدمهٔ کتاب چنین آورده است : الحمدلله‌لذی خلق السماء فسواهن سبع سموات ... اما بعد فیقول العبدالفقیر الی‌الله تعالی الغنی‌علی‌بن حسن‌بن‌محمد...الحسینی‌العراقی ان کتاب‌الفلاحة‌النبطیة هواجل ماصنف فی‌الفلاحات. وقد عربه الفاضل ابوبکر احمدبن وحشیة بالفاظ عربیات لکن فیه طول تسأمه‌النفوس عند طلب‌الارادات ... فاقتطفت منه احسن الزاهرات . . . فقال اعلم یا بنی انی وجدت هذاالکتاب فی‌جملة ماوجدت من کتب الکسدانیین مترجمة بترجمة معناها بالعربیة کتاب افلاح‌الارض واصلاح‌الزرع والشجر والثمار ودفع‌الآفات عنها الخ ...»

۲ ـ کتاب دیگری بنام « کتاب‌اسرارالطبیعیات فی‌خواص‌النبات » ازابن‌وحشیه جزومخطوطات جمعیت دائرةالمعارف عثمانیه درحیدرآباد موجود است[۱] .

از هلال بن ابی هلال‌الحمصی (ص ۸۹)

ترجمهٔ قسمتی از کتاب المخروطات ابولونیوس برغامسی باقیست . چنانکه میدانیم[۲] وی چهار مقالهٔ اول از کتاب مذکور را بعربی درآورده وترجمهٔ سه مقالهٔ دیگر را ثابت عهده‌دار شده بود . این کتاب را بعداً محیی‌الدین الاندلسی تحریر کرده بود وتحریر وی دردست است[۳] . متن عربی ترجمهٔ کتاب‌المخروطات نیز با ترجمهٔ لاتین آن بچاپ رسیده است[٤] .

از بسیل‌المطران (ص۸۹)

ترجمهٔ کتاب الاجنهٔ بقراط دردست ونسخه‌یی ازآن جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦٢٣٥ کتابخانهٔ برلین موجود است .

از تدرس (تذرس) السنقل(ص۹۰)

ترجمهٔ کتاب‌اناالوطیقاالاولی (التحلیلات‌الاولی ـ القیاس) ارسطودرمجموعهٔ‌شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

---

۱ ـ تذکرةالنوادر ص ۱۸٤ـ۱۸۵

۲ ـ رجوع شود به ص ۱۰٦ از همین‌کتاب ۳ـ فهرست کتابخانهٔ لیندزیانا ص ٤

٤ ـ رجوع شود بآثار موجود ثابت‌بن قرة درهمین کتاب .

ضبط اسم تدرس (تذرس)السنقل بدرستی برمن معلوم نیست. شاید تدرس (تذرس)[١] وتذاری[٢] وثادری الاسقف[٣] همه یکی وهم ریشه باکلمهٔ ثیادورس[٤] [٥] یا ثیاذورس[٦] باشد. در آغاز نسخهٔ خطی ترجمهٔ انالوطیقا الاولی که بعد راجع بآن سخن خواهیم گفت اسم ناقل «تذاری» آمده وبنابراین تذاری و ثیادورس (اسم ناقل همین کتاب در الفهرست) یکی است واز کجاست که این مرد همان نباشد که یکبار دیگر در الفهرست وطبقات الاطبا بشکل تذرس السنقل آمده وترجمه هایی از کتب حکمت بدو نسبت داده شده. اشکال این تطبیق دراینجاست که ابن الندیم با چند کلمه فاصله تذرس السنقل وتذاری را چون دو تن آورده است واگر یکی از این دو تکراری نباشد که بوسیلهٔ نساخ (ازاین جهت که ضبط این اسم بدوصورت درآمده بود) صورت گرفته باشد باید آندو اسم را ازیك شخص یعنی ازثیادورس بدانیم که از تصحیف تدرس (بکسر اول وضم دوم وسوم) پدید آمده باشد وبرای من تقریباً دراینکه تذرس و ثادری وتذاری و تیادورس همه صورتهای مختلفی ازاسم عربی شدهٔ «تئودورس» هستند تردیدی نیست. راجع به کلمهٔ «السنقل» فعلا اظهاری نمیتوانم کرد.

این تذرس یا تذاری یا تیادورس بهمان نحو که ابن الندیم و القفطی نوشته اند انالوطیقا الاولی ارسطو را بعربی ترجمه کرد وترجمهٔ خود را برحنین بن اسحق عرضه داشت تا اصلاح کند. راجع باین تیادورس دکترعبدالرحمن بدوی ناشرترجمهٔ انالوطیقا گوید[٧]: این تیادورس کیست؟ آیا همان ثیادورس ابوقره اسقف حران است که در ٧٤٠ میلادی (١٢٨هجری) ولادت یافته وبسال ٨٢٠ میلادی (٢١٠ هجری) در گذشته ست یا دیگری؟ غیر ممکن است که تیادورس ناقل انالوطیقا همین شخص باشد چه بن الندیم گوید که او نقل خود را برحنین عرضه داشت وحنین آنرا اصلاح کرد اما حنین بسال ١٩٤ هجری ولادت یافت (=٨٠٩ میلادی) وبسال ٢٦٤ هجری (= ٨٧٧

---

١ ـ طبقات الاطبا ج ١ ص ٢٠٤ الفهرست ص ٣٤١

٢ ـ الفهرست ص ٣٤١ ٣ ـ طبقات الاطبا ج ١ ص ٢٠٦

٤ ـ Theodoros ٥ ـ الفهرست ص ٣٤١

٦ ـ اخبار الحکما ص ٢٧ ٧ ـ مقدمهٔ منطق ارسطوج ١ ص ١٧

میلادی) در گذشت یعنی یازده سال پیش از وفات ثیادورس متولد شد وبنابراین محال است که ثیادورس ابوقره نقل خود را براو عرضه داشته باشد. پس ناگزیر این تذاری (= تیادورس) شخص دیگری غیر ازثیادورس ابوقره اسقف حران است. اشتاین شنایدر این فرض را با استفهام پیش کشیده است که این تذاری ممکن است اسقف کرخ بغداد باشد که ابن ابی اصیبعه او را ازبین اطباء یاد کرده است واین فرضی است که برای تأیید یا رد آن دلیلی نداریم.

کتاب انالوطیقا الاولی ترجمهٔ تذاری را دکترعبدالرحمن بدوی درجزومجموعهٔ منطق ارسطو (ج۱ ص ۱۰۱-۳۰۶) چاپ کرده است وپیش از آن چاپ نشده بود. بدوی سعی کرد تمام حواشی وتعلیقاتی که در نسخهٔ اصل موجود و از ابن الخمار است دراین چاپ نقل ودرج شود.

ابراهیم بن عبدالله النصرانی الکاتب

نام وی را درشمارمترجمان ذکر نکرده‌ایم. ابن الندیم [۱] والقفطی [۲] ترجمهٔ دو کتاب از کتب منطقی ارسطو را بوی نسبت میدهند. نخست طوبیقا (الجدل) که اسحق ابن حنین آنرا ازیونانی بسریانی نقل کرد ویحیی بن عدی نقل اسحق را بعربی درآورد وابوعثمان الدمشقی هفت مقاله ازآن وابراهیم بن عبدالله مقالهٔ هشتم از آنرا باز بعربی نقل کردند ونقل قدیم دیگری ازآن هم موجود بود.

دیگر کتاب ریطوریقا (الخطابه) که غیر از نقل قدیم نقلی از اسحق بن حنین ونقلی دیگر از ابراهیم بن عبدالله ازآن دردست بود.

۱- ترجمهٔ مقالهٔ هشتم ازطوبیقا ازدو کتاب مذکوردرمجموعهٔ شمارهٔ ۲۳۴۶ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است ودرآغاز آن چنین آمده: «المقالة الثامنة من کتاب طوبیقا بنقل ابراهیم بن عبدالله الکاتب من السریانی بنقل اسحق» درآخرآن هم همین مطلب بنحو ذیل تکرارشده است «تمت المقالة الثامنة من کتاب طوبیقا بنقل ابراهیم بن عبدالله وهی آخر الکتاب.»

۱ - الفهرست ص ۳۴۹ ۲ - اخبار الحکما ص ۲۷-۲۸

۲ ـ ازوجود ترجمهٔ ریطوریقا بدست ابراهیم صریحاً اطلاعی نداریم جز آنکه درهمان مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ که نام برده‌ایم ترجمه‌یی ازریطوریقای ارسطو ازسریانی بعربی موجود است که نام ناقل آن ذکر نشده وبعید نیست که این ترجمه از ابراهیم باشد که معمولا از سریانی بعربی نقل می کرد لیکن در این باب مطلقاً حکم قطعی نمیتوان کرد (۱) .

۳ ـ ترجمه‌یی از مقالات اسکندر الافرودیسی بعنوان « القول فی‌مبادی الکل بحسب رأی ارسطاطالیس الفیلسوف» که ابراهیم ازسریانی بعربی درآورد.ترجمهٔ سریانی از یونانی بدست حنین‌بن اسحق صورت گرفته بود . این ترجمه درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤٨٢١ در کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق موجود است ودرآخر آن چنین آمده : «تمت مقالة لاسکندر فی‌مبادی‌الکل علی رأی ارسطوطالس نقلها من‌السریانی‌الی‌العربیة ابراهیم‌بن عبدالله‌النصرانی‌الکاتب ومن‌الیونانی الی‌السریانی ابوزید حنین‌بن اسحاق ونقلته من‌خط وما فی‌مستهل ذی‌العقدة من‌سنة ثمان وخمسین وخمسمائة هجریة » .

از اسحق بن ابی الحسن بن ابراهیم

ترجمهٔ «مقالة فی‌الرد علی‌جالینوس فی‌مادة‌الممکن» ازآثارالاسکندرالافرودیسی ربی دردست میباشد این کتاب درمجموعه‌یی‌متعلق بکتابخانهٔ اسکوریال‌موجود است.

از سرجس(۲) بن‌هلیا (۳) الرومی

نام وی را درشمار مترجمان نیاورده‌ایم وازشرح احوال او اطلاعی‌دردست‌نداریم. کر وی در کشف الظنون‌آمده وترجمهٔ کتاب الفلاحة الرومیه‌بدونسبت داده شده‌است جی خلیفه میگوید :« کتاب‌الفلاحةالرومیة تألیف حکیم قسطوس‌بن اسکوراسکینه جمهٔ سرجس بن هلیا الرومی از رومی (یعنی زبان لاتینی) بعربی مشتمل بردوازده ، است وآنرا قسطابن لوقا البعلبکی واسطاث وابوزکریا یحیی‌بن عدی نیز ترجمه

---

۱ ـ دراین باب حکومت دکتر عبدالرحمن بدوی در مقدمهٔ کتاب ارسطو عندالعرب ص ۵۵-۵۰ قابل ملاحظه است .

۲ ـ Sergius ۳ ـ Elia

کرده‌اند وترجمهٔ سرجس کاملتر وبهتر از ترجمه های دیگر بود . این کتاب بفارسی ترجمه شده وایرانیان آنرا پورنامه (ظ: ورزنامه) خواندند ویکی ازمترجمان آنرا از فارسی بعربی درآورد لیکن دراین کار از عهدهٔ لوازم ترتیب و کمال برنیامده‌است» (۱) ازاین کتاب الفلاحةالرومیه در آثار منقول قسطا ویحیی‌بن عدی خبری نیست وترجمهٔ حال سرجس هم بدست نیامد لیکن‌ازاین کتاب‌الفلاحة نسخی دردست است از آنجمله درموزهٔ بریتانیا بنام کتاب‌الفلاحةالرومیة ازقسطوس‌بن لوقاالرومی (۲) ودرنسخهٔ کتابخانهٔ برلین (بشمارهٔ **6204 Lbg 291**) چنین معرفی شده است : « هذه نسخة کتاب ماوضع فسطوس‌بن‌اسکوراسکیته (اسکوراستیکد) عالم‌الروم الذی‌کان یسمی‌فلسوفة (کذا)فیما وصف ومالایستغنی الزارعون وغیرهم من‌الناس [عنه] ثم علمه فیما ینفعهم الله بدفی معایشهم ویسمی هذا الکتاب بالفارسیة برزنامه وتفسیر برزنامه کتاب الزرع وهو اثنی عشرجزءاً» وهمین‌اسم فسطوس در کتاب مذکورفاسوس نیزآمد وبر کلمن‌آنراکاسیانوس باسوس‌اسکولاستیکوس (۳) ضبط کرده (٤) . نسخه‌یی ازاین کتاب در کتابخانهٔ‌ولی‌الدین بشمارهٔ ۲۵۳۰ موجود است ودرسال ۱۲۹۳ (۱۸۷٦ میلادی) درقاهره بچاپ رسید .

از عیسی‌بن ابراهیم البصری

ترجمهٔ‌مقالدیی از روفوس راجع به یرقان درمجموعهٔ شمارهٔ 6232. Mo. 104 دردست است (٥) که‌آغازآن چنین‌است: مقالة جالینوس فی‌الیرقان نقل‌عیسی‌بن‌ابراهیم البصری . ازجالینوس کتابی بدین‌نام نداریم لیکن کتابی بهمین اسم درجزو آثار روفس ذکرشده است (٦) . درآخررساله چنین آمده : تم‌القول فی‌الیرقان لروفس .

ازاحمدبن یوسف‌المصری‌المهندس

ابن الندیم او را گزارندهٔ کتاب الثمرة (۷) بطلیموس ذکر کرده است (۸). از

---

۱ ـ کشف‌الظنون ص ۱٤٤۷ ۲ ـ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ٤٦۳

۳ ـ Cassianus Bassus Scholastikos ٤ ـ تاریخ ادبیات عرب ج۱ ص۳٦٤

٥ ـ فهرست نسخ کتابخانهٔ برلین ج ٥ ص ٥۰۱ ٦ ـ الفهرست ص ٤۰٥

۷ ـ Centiloquium ۸ ـ الفهرست ص ۳۷٥

کتاب الثمرة معروف بصدکلمه[١] نسخ متعدد موجوداست از آنجمله قسمتی از آن بعنوان الکلمة التاسعة من ثمرة بطلیموس در کتابخانهٔ ایاصوفیه [٢] و نسخه‌یی دیگر در همان کتابخانه درجزومجموعهٔ شمارهٔ ٤٨٥٣ ونسخه‌یی جزومجموعهٔ نسخ خطی پول سبات[٣] ونسخه‌یی دیگر در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 5874 Spr. 1839 بشرح احمد الطولونی الکاتب و نسخه‌یی در کتابخانهٔ اوپسالا جزومجموعهٔ شمارهٔ ٢٠٣ نسخ خطی عربی که بدین نحو شروع میشود : «هذا کتاب الثمرة لبطلیموس المسمی صدکلمه وهی مائة کلمة ماثورة عنه» ودر آخر آن با عبارتی پرغلط چنین آمده است . «تمت الفصول بحمدالله وعونه صد کلمة بطلیموس فی القضایة النجومیة علی الحوادیث الدوریة تألیف بطلیموس الکاهن فی الاصل وترجمه باللوغة العربیة لهارون الرشید اسحق بن حنین الطبیب و رتب کل کلمات وقضایا وفصول وهو مؤلف اصل فی علم النجوم والاحکام والموالید . . . » از این شرح چنین برمیآید که مترجم کتاب اسحق بن حنین است و آنرا برای هارون ترجمه کرده . اما چنانکه میدانیم اسحق درعهد هارون نبود وعلاوه براین نسبت ترجمهٔ این کتاب باسحق درجای دیگر نیامده است .

شروحی مانندشرح البتانی وطولونی وخواجه نصیر طوسی براین کتاب دردست است.

☆☆☆

ازارسطو (ص٩٣ - ٩٧)

علاوه برآنچه قبلا دیده‌ایم کتب ذیل دردست است :

١ ـ ترجمهٔ کتاب التفاحة که گویند بوقت وفات املاء کرده[٤] واز کتب منسوب بدوست .

٢ ـ ترجمهٔ کتاب المسائل الطبیعی موسوم به مابال[٥] منسوب بارسطو. این کتاب

---

١ - این اسم ترجمه از اسم اصلی یونانی آنست . ٢- دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص٢٨٦

٣ — Paul Sbath : 1500 manuscrits ... p.29.

٤ - فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ٢ ص ٣٦٠ . ٥ - ایضاً ص ٣٩٦

را از آنجهت درعربی بدین نام میخوانند که سؤالات آن به «مابال» شروع میشودمانند: مابال الحیوان الغیر الناطق یمشی ویدب حین ولد ولیس الانسان کذلك ؟ »

۳ ـ ترجمهٔ کتاب الاحجار منسوب بارسطو که نسخهٔ آن بشمارهٔ ۲۷۷۲ در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود وترجمهٔ آن درعنوان کتاب منسوب است به « لوقابن اسرافیون ». مترجم گفته است که این کتاب منتخبی است ازیك کتاب ارسطودرذکرهفتصد نوع از احجار وتحقیق درجواهر وترکیبات والوان وانواع ومعادن آنها .

٤ ـ ترجمهٔ کتاب نعت الحیوان . درمجموعه‌یی از آثارخطی عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا(۱) کتابی است بنام کتاب نعت الحیوان ومنافعه. جامع این کتاب برای آنکه مجموعهٔ کاملی راجع بحیوانشناسی در دست داشته باشد کتاب نعت الحیوان ارسطو ومنافع الحیوان ابن بختیشوع را دراین مجموعه گرد آورد . کتاب نعت الحیوان ارسطو همانست که ابن ابی اصیبعه بنام نعت الحیوانات الغیر الناطقه و مافیها من المنافع و المضار ذکر کرده‌است (۲) . ترجمه‌های لاتینی این کتاب هم موجوداست که بطبع رسیده.

۵ ـ کتاب المرآة ارسطو درباب خاصیت آئینه‌ها در مجموعهٔ شمارهٔ ٦۰۲۲ جزو نسخ خطی عربی کتابخانهٔ برلین موجود است .

٦ ـ ۹ چهار کتاب ذیل درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳۵ کتابخانهٔ برلین که یك مجموعهٔ طبی است بنام ارسطو ثبت شده است : کتاب الشباب والهرم. نفث الدم. الرطوبات. الصحة والسقم .

۱۰ ـ کتاب اسرارالنجوم . درآغاز نسخهٔ متعلق به اوپسالا چنین آمده‌است: «هذا کتاب الفاضل ارسطاطالیس الفه للملك الاسکندر فی علم القضاء من النجوم ووسمه بکتاب اسرارالنجوم» (۳).

۱۱ ـ کتاب الاحکام فی حوادث الایام عن ارسطاطالیس الفیلسوف . منسوب بارسطو شامل سی وهشت باب. این کتاب بشمارهٔ Mf. 39. 5873 در کتابخانهٔ برلین موجود است .

---

۱ ـ رجوع شود به ضمیمهٔ فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ص ۵۳۱-۵۳۲

۲ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ٦۹ ۳ ـ فهرست کتابخانهٔ اوپسالا ص ۹٤

١٢ ـ ذخيرة الاسكندر في الطلاسم لارسطاطاليس الحكيم رتبها على عشرة ابواب في تدبير الاكسيرات وتركيب السموم القاتلة والترياقات المخلصة منها وغير ذلك[١]. اين كتاب را بفارسي نيز در آورده اند و نسخهٔ آن در كتابخانهٔ مشهد موجود است[٢]. ذخيرة الاسكندر مشتمل است برده اصل از مقدمات و اصل صنعت اكسير و تركيب سموم و ترياقات مختلفه و احراز طلسمية و خواتيم سيارات سبعه و فنون طلسمات و بخورات و خواص اعضاء حيوان وغيره . اين كتاب هم از كتب منسوب بارسطو است .

از الاسكندر الافروديسى (ص ٩٩)

علاوه بر رسالاتى كه مانده و پيش از اين مذكور افتاده آثار ديگرى در دست است مانند :

١ ـ « مقالة فى ان الابصار لايكون بشعاعات تنبث من العين والرد على من قال بانبثات الشعاع » نسخه‌يى از آن جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٧٩٤ كتابخانهٔ اسكوريال و نسخه‌يى ديگر در كتابخانهٔ برلين موجود است .

٢ ـ « مقالة فى الحس والمحسوس على رأى ارسطوطاليس » ، نسخه‌يى از آن در كتابخانهٔ ملى پاريس بشمارهٔ ١٤٣٨٤ و نسخه‌يى درجزو مجموعهٔ مذكور از كتابخانهٔ اسكوريال موجود است .

٣ ـ « مقاله فى تأثير الاجرام السماوية وتدبيرها » ، نسخه‌يى از آن در مجموعهٔ مذكور از كتابخانهٔ اسكوريال موجود است .

٤ ـ « مقالة فى الرد على من قال انه لايكون شىء الا من شىء » . درهمان مجموعهٔ كتابخانهٔ اسكوريال .

٥ ـ « مقالة فى قوام الامور العامية » درهمان مجموعهٔ كتابخانهٔ اسكوريال .

٦ ـ « فى العناية على رأى ديموقراطيس و ابيقورس و آخرين » درهمان مجموعهٔ كتابخانهٔ اسكوريال .

٧ ـ « مقالة فى المادة والعدم والكون و حل مسألة من القدماء ابطلوا بها الكون

---

١ ـ فهرست مخطوطات كتابخانهٔ خديويهٔ مصر ج ٥ ص ٣٥٥-٣٥٦

٢ ـ فهرست كتابخانهٔ مشهد ج ٣ ص ٢٥٩

من کتاب ارسطوطالیس فی سمع الکیان » درهمان مجموعه .

۸ ـ «مقالة فی الاضداد وانها اوائل الاشیاء علی رأی ارسطوطالیس» درهمان مجموعه

۹ ـ «مقالة فی الهیولی وانها معلولة مفعولة » درهمان مجموعه .

۱۰ ـ فی الزمان ، این کتاب را ژراردودی کرمونا بلاتینی ترجمه کرد .(۱)

۱۱ ـ « کتاب فی التوحید» که آنرا نیز ژراردودی کرمونا بلاتینی درآورد. این کتاب درآغاز نسخه باسکندر ودرآخر آن به یعقوب بن اسحق الکندی نسبت داده شده است(۲)

از اقلیدس (ص۱۰۴ ـ ۱۰۵)

غیراز کتبی که پیش ازین دیده‌ایم کتابهای زیرین دردست است :

۱ ـ ترجمهٔ المناظر (اختلاف المناظر) در کتابخانهٔ مجلس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۸ وشمارهٔ ۲۰۹ موجود است . تحریر این کتاب از خواجه نصیرالدین طوسی در مجلد اول از مجموعهٔ تحریرات وی درحیدرآباد بطبع رسیده (۱۳۵۸ هجری) ودرآنجا هم ذکری از مترجم نشده است وند درنسخی که ناشر بدانها مراجعه کرده است. اصلاح این کتاب ازالکندی ونسخه‌یی از آن درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۶۷ کتابخانهٔ مجلس موجود است.

۲ ـ کتاب ظاهرات الفلك اقلیدس را هم خواجه نصیرالدین طوسی تحریر وتفسیر کرده واین تحریر نیز درمجلد اول از مجموعهٔ مذکور چاپ شده است . این کتاب در بیست وسه ودربعض نسخ بیست وپنج شکل است .

۳ ـ مقالة فی المیزان . این مقاله را وپکه در روزنامهٔ آسیایی (شمارهٔ سپتامبر- اکتبر) سال ۱۸۵۱ چاپ کرده است ونسخه‌یی از آن در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

۴ ـ « الزوایا الحادثة فی الدائرة لاقلیدس » دریك مقاله وده شکل ، نسخهٔ آن در دارالکتب مصر موجود است (۳) .

از ارشمیدس ص ۱۰۵ ـ ۱۰۶

کتابهای ذیل علاوه بر کتبی که قبلا درذکر مترجمان آوردیم موجود است :

۱ ـ مقدمة ارسطو عندالعرب ص ۵۷ ۲ ـ ایضاً ص ۵۸

۳ ـ منقول از فهرست کتبخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۲۰۴

۱ـ «مقالة ارشمیدس فی تکسیر الدائرة» جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۷ کتابخانهٔ ملی پاریس و نیز در مجموعهٔ شمارهٔ **5934 .Mf. 258** کتابخانهٔ برلین ودر مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۹ کتابخانهٔ مجلس ودر کتابخانهٔ اسعد افندی استانبول[۱] موجود است .

۲ ـ درمجموعهٔ مذکوراز کتابخانهٔ برلین کتابی دیگر ازارشمیدس بنام «فی تربیع الدائرة» ضبط است .

۳ ـ و بازدرهمان مجموعه کتابی دیگر بنام« کتاب المسبع فی الدائرة» (ابن الندیم: کتاب تسبیع الدائرة) باقیست .

٤ ـ رسالهٔ ناقصی درعلم البنکامات [۲] و کیفیت بحرکت درآوردن آدماکها وسایر آلات ساعت در مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۸ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بدین نحو شروع میشود : « قال ارشمیدس بعد حمدالله والثناء علیه ، انني لما رأیت اقاویل الناس فی عمل البنکامات غیر تامة ولامستقصاة الفت هذا الکتاب وعملته علی غایة الاستقصاء . »

از ارسطرخس (ص ۱۰۵)

ترجمهٔ عربی کتابی راکه از اسطرخس بنام حدالشمس والقمر ذکر کرده اند (وچنانکه حدس زده‌ایم باید بعدالشمس والقمر باشد) خواجه نصیرالدین طوسی بنام « کتاب ارسطرخس فی جرمی النیرین و بعدیهما» تحریر کرده وآن درمجموعهٔ تحریرات وی درحیدرآباد دکن چاپ شده‌است . چنانکه ازمطالعه درمنقولات قدما برمیآید این کتاب را اختصاراً جرم الشمس والقمر و گاه بعدالشمس والقمر هم میگفته اند . نسخ خطی متعدد هم ازآن دردست است .

از ثاوذوسیوس (ص ۱۰۸)

از ترجمهٔ کتاب فی الایام واللیالی نسخ خطی موجود است . این ترجمه کدارای و مقاله و۳۳ شکل است بدست خواجه نصیرالدین طوسی تحریر وتحریر او در مجلد

---

۱ ـ دفتر کتبخانهٔ اسعد افندی ص ۱۰٦ ۲ ـ horlogerie

اول ازمجموعهٔ تحریرات وی درحیدرآباد چاپ شده است .

از بطلیموس القلوذی (ص۱۰۸ـ۱۱۰)

غیراز کتبی که درذکر مترجمان آمده کتب ذیل باقیست :

۱ ـ « کتاب الاحجار والخزر » (۱) .

۲ ـ « کتاب المجالس » درعلم میقات (۲) .

۳ ـ « رسالة فی ترکیب الجفر » که برای شاگرد خود مورس تألیف کرد (۳)

از ابقراط (ص۱۱۴ـ۱۱۵)

علاوه بر کتابهای متعددی که درذکر آثار مترجمان ذکرشده ترجمهٔ آثار ذیل هم درمجموعهٔ ذیقیمتی بشمارهٔ ۶۲۳۵ درکتابخانهٔ برلین موجود است .

کتاب قسمة الانسان علی مزاج السنة ـ الوصایا ـ ترکیب الانسان ـ منافع الرطوبات ـ الامراض ـ الناموس فی الطب ـ الحمی المحرقة ـ علامات البحران ـ العین ـ فی نبات الاسنان ـ القلب ـ البثور ـ النفخ ـ الغدد ـ الجراح ـ جراحات الرأس ـ الخلع ـ سیلان الدم ـ اوجاع النساء ـ حیل علی حبل ـ کتاب الفصد .

ازمغنیس (٤) الحمصی

شاگرد ابقراط وطبیب مشهور قرن چهارم پیش ازمیلاد، ابن الندیم (٥) وابن ابی اصیبعه (٦) یك کتاب بنام « کتاب البول » اسم برده‌اند. ترجمهٔ این کتاب بعنوان « کتاب مغنیس الحمصی فی معرفة البول » درمجموعهٔ شمارهٔ **6232. Mo. 104** کتابخانهٔ برلین موجود است .

ازجالینوس (ص ۱۱۶ ـ ۱۱۹)

غیراز کتبی که پیش‌ازین گفتیم کتابهای زیرین هم باقیست :

---

۱ ـ Paul Sbath : 150 manuscrits ... p .29.

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ٥ ص ۲۷٤

۳ ـ ایضاً ص ۲٤۰

٤ ـ Magnès

٥ ـ الفهرست ص ٤۰۷

٦ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۳

۱ ـ قطعات منتخب از دو رسالهٔ جالینوس در ترکیب ادویه[۱] که نخستین را مسلمین با عنوان سریانی میامر ودومین را باسم یونانی قاطاطیون ذکر میکرده‌اند، در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۵۶ موجود است.

۲ ـ کتاب قوی‌الاغذیة[۲] درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس.

۳ ـ کتاب‌الادویةالمفردة [۳] درمجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ ملی پاریس.

٤ ـ کتاب فی‌تدبیرالصحة [٤] درشش‌مقاله بشمارهٔ ۲۸۵۸ در کتابخانهٔ ملی‌پاریس موجود است.

۵ ـ کتاب « فی‌الموت‌السریع » جزو مجموعهٔ شمارهٔ **6232.Mo·104** کتابخانهٔ برلین موجود است.

---

۱ — De Compositione medicamentorum secundum locos و:
De Composition medicamentorum per genera

۲ Traité des vertus des aliments ..

۳ Traité des medicaments simples --

٤ — Sur l'hygiène

ملحق دوم

زیاداتی بر آثار برخی از حکما

ابو نصر فارابی (ص ۱۷۹ ـ ۱۹۴)

برسطر ششم از صحیفهٔ ۱۹٤ افزوده شود :

غیراز کتبی که از ابونصر فارابی یاد کرده‌ایم از کتب ذیل نسخی‌دردست است :

۱ ـ فی‌اثبات‌المفارقات که نسخی‌از آن‌درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۳۵ متعلق بکتابخانهٔ تربیت تبریز[۱] و در مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸٥٤ کتابخانهٔ ایاصوفیه ودرمجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ونیز در کتابخانهٔ مشهد[۲] موجود است .

۲ ـ فی‌ماهیة‌الانسان، درمجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ تربیت تبریز موجود است.

۳ ـ الدعاوی‌الفلسفیة در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۷۰ مدرسهٔ حجیات موصل باقیست[۳].

٤ ـ الالفاظ‌الیونانیة وتقویم سیاسة الملوکیة والاخلاق ، نسخه‌یی از آن درجزو خطوطات جمعیت دائرة‌المعارف عثمانیهٔ حیدرآباد[٤] ودونسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیه شماره‌های ۲۸۲۰و۲۸۲۲ موجود است .

٥ ـ رسالة فی‌العلم‌الاعلی ، رساله‌یی از زینون‌الکبیر بشرح‌فارابی است‌دارای‌شش سمت : اول ـ فی‌الدلالة علی‌وجود‌المبداء‌الاول . دوم ـ الکلام فی‌صفاته . سوم ـ الکلام فی‌نسبة‌الاشیاء الیه . چهارم ـ الکلام فی‌النبوة . پنجم ـ الکلام فی‌الشرع. ششم ـ الکلام فی‌المعاد . این کتاب بشمارهٔ 5123.Pm.578 کتابخانهٔ برلین موجود است ونسخه یی دیگر در کتابخانهٔ مشهد[٥] .

٦ ـ تعلیقات ابی‌نصر الفارابی، ظاهراً همانست که‌ابن‌ابی‌اصیبعه‌تعالیق فی‌الحکمة

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ تربیت تبریز تألیف آقای محمد نخجوانی . تبریز ۱۳۲۹ .

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱۰۷

۳ ـ فهرست مخطوطات موصل ص ۱۱۸

٤ ـ تذکرة‌النوادر ص ۱۹۰ ٥ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج٤ ص۱۷۸-۱۷۹

نامیده است . از این کتاب نسخه یی بشمارهٔ 5374. Lbg. 368 در کتابخانهٔ برلین ودر مجموعهٔ شمارهٔ ٦١١ کتابخانهٔ مجلس ودر کتابخانهٔ مشهد[۱] باقیست .

۷ ـ کتاب‌الطبیعیات درجزو نسخ خطی کتابخانهٔ لیندزیانا موجود است[۲] .

۸ ـ سه رساله درمسائل منطقی درجزومجموعهٔ شمارهٔ ٥٩٥ کتابخانهٔ مجلس .

۹ ـ رسالة فی الماهیة والهویة در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦٣٤ مجلس شورای ملی باقیست .

۱۰ ـ رسالة فی‌علم‌الفراسة درهمان مجموعهٔ کتابخانهٔ مجلس

۱۱ ـ رسالة فی‌المبادی التی بها قوام الاجسام والاعراض درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦٣٤ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی باقیست .

۱۲ ـ السیاسات‌المدنیة معروف به مبادی‌الموجودات در کتابخانهٔ مشهد[۳] .

۱۳ ـ کتاب‌القیاس که تفسیری است از کتاب انالوطیقای ارسطو. نسخه‌یی‌از آن درمجموعهٔ شمارهٔ ٦١٢ کتابخانهٔ اسکوریال موجود است .

۱٤ ـ شرح کتاب المقولات (قاطیغوریاس) ارسطو درشمارهٔ مذکور کتابخانهٔ اسکوریال باقیست .

۱٥ ـ شرح کتاب‌الشعر ارسطو. این کتاب رساله‌یی کوتاهست که دکتر آربری آنرا درمجلهٔ تحقیقات شرقیه چاپ کرده است[٤] .

چند رسالهٔ دیگر در کتابخانهٔ ایاصوفیه ورسالات دیگری که غالب آنها را قبلا مذکور داشتیم .

ابوزکریا یحیی‌بن عدی‌المنطقی (ص ۱۹۴ـ ۱۹٥)

برسطر۱۸ ازصحیفهٔ ۱۹٥ افزوده شود :

علاوه بر کتبی که از او اسم بردیم آثار دیگری از وی خاصه آنها که درانبات

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ٥٠

۲ ـ Bibliotheca Lindesiana, Hand-List of oriental Manuscripts. 1898,p.28.

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱٤۲

٤ ـ Rivista d. Studi orientali, Vol .17.p.266.

اصول دین مسیح ودر کلام نصاری دارد موجود ومشهوراست . از آنجمله است :

سه کتاب : فی اثبات صدق الانجیل ، فی اختلاف لفظ الاناجیل ومعانیها ، فی قولنا تجسد من الروح القدس ومن مریم العذراء که درمجموعهٔ « عشرون مقالة فلسفية وجدلية لمؤلفين من العرب النصاری » بسال ۱۹۲۹ درقاهره بطبع رسید (۱) .

کتابی درجواب اعتراضات ابوعیسی محمدبن هارون الوراق بنام کتاب الرد علی کتاب ابی عیسی الوراق فی اصول الدین والتثلیث والتوحید که نسخی از آن بشماره های ۱۶۷ و۱۶۸ درجزء نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست . کتاب ابن الوراق در رد فرقه‌های یعقوبی و نسطوری وملکائی نوشته شده بود (۲) .

رسالاتی دیگر از یحیی بن عدی دراصول دین مسیح بنابررأی یعقوبیان در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۶۹ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بعضی را قبلا هم مذکور داشتیم واز آنجمله است :

مقاله‌یی درتوحید باریتعالی بنابررأی نصاری .

مقاله‌یی دراثبات قول نصاری دراینکه خالق ذات واحد وصفات سه گانه (اقانیم) است

رسالة فی تمثیل النصاری الابن بالعاقل دون المعقول والروح بالمعقول دون العاقل.

رساله‌یی درجواب مسائل راجع باقانیم ثلاث.

رساله‌یی در پاسخ سؤالی که درحضورعلی بن عیسی بن الجراح وزیر المقتدر عباسی اجع به تثلیث وتوحید از وی شده بود .

رساله‌یی درلزوم تأنس (تجسد) (۳) .

پاسخ سؤالی که مخالفان نصاری کرده ومعتقد بوده اند که عقیدهٔ بتأنس از مرتبهٔ مسیح میکاهد .

جواب یحیی بسه سؤالی که دوست او ابوعلی سعیدبن داودیشع درماه ذی القعدهٔ ۳۵ هجری از وی کرده بود .

---

۱ - Vingt traités philosophiques et apologétiques d'auteurs arabes chrétiens du IXe au XIVe siècle, publiés par Paul Sbath. Le Caire, 1929.p.168-176.

۲ - فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۴۰-۴۱ ۳ - Incarnation

رد اعتراضات یعقوب‌بن اسحق‌الکندی براصل تثلیث[۱] ،

تلخیص رساله‌یی درالوهیت عیسی مسیح از یحیی‌بن عدی جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ نسخ خطی عربی در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رساله‌یی درباب ادعیه وصوم درجزومجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ نسخ‌خطی‌عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

جواب سؤالاتی که یوسف‌بن الحکیم‌البحیری از شهر میافارقین ازوی کرده بود درمجموعهٔ مذکور کتابخانهٔ ملی پاریس .

رسالهٔ دیگری درسؤالات ابن‌الحکیم وپاسخهای وی درسال ۳۸٦هجری‌درهمان مجموعه از کتابخانهٔ ملی پاریس .

ابوعلی‌بن زرعه (ص۲۰۰)

برسطر ۷ از صحیفهٔ ۲۰۰ افزوده شود :

وآن چهار رساله عبارتند از: ۱ـ فی‌التثلیث ۲ـ فی‌المواضع التی فیها الاختلاف بین‌الیهود والنصاری وهی‌نسخ‌الشریعة التی اتی بها موسی ومجیءالسیدالمسیح ، والتثلیث والاتحاد الذی یقول به‌النصاری فی‌المسیح ، والقیامةالعامة . ۳ ـ فی‌المواضع‌التی فیها الخلاف بین‌المسلمین والنصاری وهی‌التثلیث والتشبیه و نبؤة محمد ٤ ـ فی‌امر العقل وتمثیل‌الاب والابن والروح‌القدس بالعقل والعاقل والمعقول[۲]

دیگر از آثار موجود ابن‌زرعه رسالات ذیل است :

رساله‌یی درابنکه نسبت‌اعتقادبه «حلول‌الالم بالابن‌الازلی» یعنی‌حلول‌الم‌جسمانی در عیسی ، بیعقوبیان دوراز صواب است ـ این رساله جزومجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ از نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رساله‌یی که درسال ۳۸۷ به بشر بن‌فنحاس‌بن شعیب‌الحاسب‌الیهودی‌فرستاد . این رساله شامل‌جواب پاره‌یی اعتراضات است ودرپایان‌آن‌توضیح‌معانی برخی‌ازاصطلاحات

---

۱ - رجوع شود به فهرست نسخ خطی عربی درکتابخانهٔ ملی پاریس ازدواسلان ص ۱٤

۲ ـ Vingt traités philosophiques et apologétiques d'auteurs arabes chretiens du IXe au XIVe siècle,publié par Paul Sbath, le Caire'1929,p-6,75.

مابعدالطبیعه آمده ، در مجموعهٔ سابق الذکر ومجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس .

پاسخ سؤالات یوسف‌بن الحکیم‌البحیری که درسال ۳۸۷ بدوفرستاده شده بود .

سؤالات دیگری از ابن الحکیم وپاسخهای او درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ کتابخانهٔ ملی پاریس .

رساله‌یی منسوب بابن‌زرعه که پس از مناظرات راجع بتثلیث وتأنس نوشت .

رساله‌یی درذکر علل عقیدهٔ بوحدت خالق بنابر رأی نصاری . این دو رسالهٔاخیر هم درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رساله‌یی درتوضیح عقاید یعقوبیان‌ورفع تهمت ازآن فرقه در مجموعهٔشمارهٔ۱۷٤ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

کتاب اوایل‌الادلة در رد اعتراضات ابوالقاسم‌عبدالله‌بن احمدالبلخی برمسیحیان کـه در ذی الحجهٔ سال ۳۸۷ تألیف شد ونسخهٔ آن در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

ابوعلی بن مسکویه (ص۲۰۰ـ ۲۰۲)

برسطر۱۹ از صحیفهٔ ۲۰۱ افزوده شود :

دیگر ازآثار موجود ابوعلی مسکویه کتب ذیل است :

۱ ـ الطهارة فی‌علم الاخلاق در مجموعه‌یی از مخطوطات عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا[۱] ونیز درجزومجموعهٔ شمارهٔ ٥٤۰۸ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۲ ـ نسخه‌یی ناتمام از کتاب فی‌جواب‌المسائل الثلث (درسه مسأله: اول دراثبات انع. دوم درنفس واحوال آن . سوم در نبوات) درجزؤ مجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ کتابخانهٔ مجلس موجود است[۲] ،

۳ـ کتاب جاویدان خرد (= جاودان‌خرد) که بشمارهٔ ۱۱٥ نسخ‌خطی کتابخانهٔ

۱ ـ Supplement to the Catalogue of the arabic manuscripts in the British Museum. by Charles Rieu. London, 1894, P. 492

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳۹۸

احمدیهٔ موصل موجوداست[۱]. نسخهٔ مذکور بعداز بسمله چنین شروع میشود: «الحمدلله رب العالمین وصلواته علی النبی محمد وآله اجمعین . قال الاستاذ ابوعلی احمدبن محمد اکرمه الله انی کنت قرأت فی الحداثة کتاباً لابی عثمان الجاحظ یعرف بکتاب استطالة الفهم علی العجز یذکرفیه کتاباً یعرف بجاویدان خردویحکی کلمات یسیرة فیه ثم یعظمه تعظیماً یخرج فیه عن العاده فی تعظیم مثله فحرصت علی طلبه فی البلدان التی حللت فیها حتی وجدته بفارس عند موبدان موبد فلما نظرت فیه وجدت له اشکالا ونظائر کثیرة من حکیم الفرس والهند والعرب والروم وان کان هذا الکتاب اقدمها واسبقها بالزمان فانه وصیة اوشهنج لولده وللملوك من خلفه وکان بعد الطوفان ولیس یوجد لمن کان قبله سیرة وادب یستفاد. فرأیت ان انسخ هذه الوصیة علی جهتها ثم الحق بها جمیع ما التقطته من وصایا وآداب الامم الاربع اعنی الفرس والهندوالعرب والروم لیرتاض بها الاحداث ویتذکر بها العلماء من الحکم العلوم...» نسخهٔ دیگرازاین کتاب درمجموعهٔ شماره ۵۴۰۸ کتابخانهٔ برلین محفوظ است واخیراً بطبع نیزرسیده .

ابن مسکویه درماوراءالطبیعه سه مسألهٔ اثبات وجودصانع ونفس ونبوت رامورد مطالعه قرار داده است . وی اثبات وجود صانع را از لحاظی آسان واز جهتی دشوار میداند . سهولت آن در وضوح وجود الهی وصعوبت آن درضعف عقول انسانی وعجز آن از درك حقایق امور است لیکن هر کس ارادهٔ وصول بحقیقتی کـرد بدان خواهد رسید بدان شرط که درکارخود صابر وپای برجای باشد ومشکلات آنرا آسان گیرد . ما باید نفس خود را از اوهامی که از طریق حواس (که همواره مایهٔ اشتباه ، در ادراك معقولات صحیح میشوند) حاصل میگردد ، برکنار داریم واین کار با مجاهدت بسیارهمراه است زیرا با مفارقت عادت ومخالفت با عامه دربسیاری از نظرهای آنان مقارن است. ابن مسکویه یکی از دلایل بارز توحید را اتفاق حکمای اوائل براین حقیقت میداند و گوید که همهٔ حکما مردم را بتوحید ولزوم عدل واقامهٔ سیاسات الهیه فرمان داده اند . ازدلایل ابن مسکویه در اثبات صانع حرکت است در موجودات و او ازحرکت شش چیز را

۱ ــ مخطوطات الموصل تألیف الدکتور داودالچلبی الموصلی . بغداد ۱۳٤٦ (۱۲۹۷ میلادی) ص ۳۰-۳۱

اراده کرده است : حرکة الکون ، حرکة الفساد ، حرکة النمو ، حرکة النقصان، حرکة الاستحاله ، النقلة . هرمتحرکی محتاج به محرکی غیرازخوداست ومحرك جمیع اشیاء باید غیرمتحرك باشد وتبدل وتغیر نپذیرد وآن صانع است که واحد است وجسم نیست وازلی است و وجود همهٔ اشیاء بدوست واو همهٔ آنها را از کتم عدم بوجود آورد .

ابن‌مسکویه درباب نفس گوید که آن جسم وعرض نیست وهمهٔ موجودات حاضر وغائب ومعقول ومحسوس را درك میکند، باقی است وهیچگاه فنا نمی‌پذیرد. مراتب نفس سه است: نفس بهیمی که پست‌ترین مراتب نفس است، نفس سبعیه که درمرتبهٔ وسط قراردارد نفس ناطقه که شریفترین مراتب نفس است . ازاین مراتب وقوای سه گانه ابن‌مسکویه بنفوس ثلاثه تعبیر میکند. نفس حالتی از کمال دارد که از آن بسعادت تعبیر می کنند وحالتی از نقصان که آنرا شقاوت مینامند . طریق تحصیل سعادت را ابن‌مسکویه در کتاب تهذیب اخلاق و کتاب السعادات یا کتاب ترتیب السعادات چنین توجیه میکند که هر کسی غایتی برای خود درنظر می گیرد وبدان توجیه می کند وآنرا سعادتی برای خود میداند، برخی دنبال لذت وثروت میروند و گروهی درطلب صحت یا غلبه یا علم می‌ایستند وعلت این اختلاف آنست که مردم سعادت قصوی را درنظر نمی گیرند و گرنه همهٔ لذتها را رها می کردند ودرجست وجوی آن میرفتند . دسته‌یی از سعادتهاست که درانسان وحیوان عمومیت دارد ولی این دسته از سعادتها درحقیقت سعادتی برای ما نیست زیرا در زمرهٔ کمالیات انسانی قرار ندارند ، آما آندسته که خاص انسان از جهت انسانیت اوست بتواند سعادت بمعنی واقعی خود نامیده شود منتهی این معنی برای همهٔ افراد آدمی عمومیت دارد . سعادتها که خاص انسان است برچند دسته میشوند دسته‌یی برای همهٔ افراد آدمی عمومیت دارد ودسته‌یی خاص انسان بمعنی واقعی خود است ودسته‌یی خاص خاص است وآن عبارت ازسعادتی است که همهٔ سعادتها درطریق ترقی بدان منتهی میشوند همهٔ سعادتها درآن ونتیجهٔ آنست ودرحقیقت میتوان آنرا آخرین غرض وبالاترین کمال دانست ـ آن دسته از سعادات که بین انسان وحیوان عمومیت دارد عبارتست از خوردن و آشامیدن وانواع دیگر آسایشها واین را درحقیقت نمیتوان سعادت خواند

زیرا کمال آدمی وقصد نهائی ازخلقت اودرآن نیست . وآندسته که بین همهٔ افـراد آدمی ازآن جهت که انسانند تعمیم دارد عبارتست ازصدور افعال براثر تفکر وتمییز و امثال آن واین‌معنی‌سعادتی‌است که برای هریك‌ازفرزندان‌آدم موجود است وهر کس میتواند بقدر بهرهٔ خوداز انسانیت ازآن نصیبی داشته باشد واین امرموهوب وفطـری است واختلاف مراتب مردم‌نتیجهٔ کیفیت استفاده ازاین‌استعداد است . اماسعادت خاص انسان بمعنی واقعی خود سعادتی است که صاحب علم یاصناعت فاضله‌یی بدان مـیرسد ومردم بنابراختلاف درعلوم وصناعات بایکدیگر در این مقام اختلاف درجـه دارنـد . برهرفرد ازآدمیانست که بحسب طبقه ومرتبهٔ خود سعادتی راکه خاص اوست بکامل ترین وجه وبالاترین حد امکان و تاآنجا که در توانـایی اوست بدست آورد . اگرچـه سعادات بسیار وازانواع مختلف استلیکن‌سعید واقعی آنست که جمیع اجزاءِ فلسفه راتحصیل کرده وهمهٔ صناعات را فهمیده وازحکمت بهرهٔ کامل برده باشد . کسی کـه بسعات قصوی رسیده باشد همواره شادمان وخرم ، گشاده‌آرزو ، امیدوار، وذارای‌آرامش قلب وآسوده خاطر است، بامور دنیا جز بمقدار کم توجه نمی کند، بامردمان درظاهـر مناسبات ونزدیکی وارتباط دارد اماباطن او باآنان مبـاین است و اودر حقیقت بـانفس خودسر گرم وبدان خوشدل است نه بغیرآن واین حال ملازم ویست وتغییرنمی‌پذیرد.

ابوالفرج بن الطیب(ص ۲۰۴-۲۰۶)

برسطر۱ ازصحفهٔ ۲۰۶ افزوده شود:

دیگر ازآثار موجوداو کتب ذیل را باید نام برد :

۱ ـ کتاب «فی‌العلم والمعجز» که درمباحث فلسفی ودینی عیسوی نوشت(۱) .

۲ـ رساله‌یی درتوبه که درجزو مجموعهٔ شماره ۱۷۳ نسخ خطی عربی کتابخـانهٔ ملی‌پاریس موجوداست (۲) .

۳ ـ تفسیرمقولات ارسطوطالیس که نسخه‌یی ازآن بخط هبةالله بن‌المفضل بـن

---

۱ ـ بیست رساله فلسفی‌وجدلی ازمؤلفین مسیحی‌عرب ازقرن نهم‌تاقرن۱٤ میلادی . تألیف سبات ، ص ۱۷٦-۱۷۹

۲ ـ فهرست کتاب خانهٔ ملی‌پاریس تألیف دواسلان ص٤۳ .

هبةالله المتطبب دردست‌است واودرروز جمعهٔ بیستم‌شعبان سال ٤٨٠از کتابت این نسخه فراغت جست (۱) .

ابو الخیر بن الخمار (ص۲۸۱)

برسطر ۱۸ ازصحیفهٔ ۲۸۱ افزوده شود :

نسخهٔ نفیس منطقیات ارسطو که در کتابخانهٔ ملی‌پاریس بشمارهٔ ۲۳٤٦ مضبوط است درحقیقت ازروی نسخهٔ یبست که ابوالخیربادقت وافر گردآورده ومقابله وتصحیح کرده وحواشی متعددی برآن افزوده است .

دراین‌مجموعه‌منطقیات ارسطو ومدخل‌فرفوریوس‌هریك بامقابلهٔ‌نسخ وتوضیحات کافی‌وتعلیقاتی‌ازابوبشرمتی‌ویحیی‌بن‌عدی وابوالخیربن‌الخمارآمده‌است.ابن‌الخمارعلاوه برآنکه ترجمه های عربی هر کتاب را بایکدیگر مقابله کرد، در بعضی‌موارد مراجعه بچند ترجمهٔ سریانی کتب منطقی‌ارسطومانندترجمه های‌حنین وثاوفیل واثالس‌راهم لازم دانست.تعلیقات‌ابن‌الخمار براین کتب گاه بسیار مفصل‌است وازمجموع‌آنها کتابی کامل بدست میآید وبرای اطلاع ازآنها رجوع شود بکتاب منطق ارسطو که با مقدمهٔ دکترعبدالرحمن‌بدوی بسال های ۱۹٤۸و۱۹٤۹درقاهره چاپ شده است . دراین چاپ حواشی‌وتعلیقات ابوالخیر ومتی ویحیی درذیل صحایف آمده است .

۱ــ فهرست کتبخانهٔ خدیویهٔ مصرج ٦ص۸۹ .

فهرست عام

اعلام تاریخی وجغرافیائی واماکن
واسامی کتب وفرق واقوام

۱ ـ فهرست اعلام تاریخی

آ

آبگارنهم = Abgar IX : ۱۲،۱۱
آربری (دکتر) = Arberry : ۳۷۵
آرتو کریستن‌سن : رجوع شود به : کریستن‌سن
آریابهاتا = Aryabhata : ۱۱۲،۲۸
آکاسیوس آرامی = Acacius l'Araméen ۲۱،۲۰،۱۹
آگاثیاس = Agathias : ۲۳
آلبینوناگی = Albino Nagy : ۱۶۳،۱۶۲
آلدومیلی = Aldo Mieli : ۳۷، ۱۹۴،۱۶۴،۸۲،۵۷
آلفرد آف سارا شل = Alfred of Sarachel : ۲۱۴
الامدی (علی) : ۲۱۶
آندرآ آلپاگو = Andrea Alpago : ۲۲۲
آنکو : ۱۱۱۲
آنگل گونزالزپالنچیا = Angel GonzalezPalencia : ۱۹۴،۱۹۳

الف

ابافرودیطوس = Epephrodit : ۷۷
اباالقشقری = Aba de Kashkar ، رجوع شود به مارابای دوم .
ابراهیم علیه‌السلام : ۳۰۸
ابراهیم (ازحوزهٔ گندشاپور) : ۳۹
ابراهیم (سلطان) : ۲۹۲
ابراهیم (فدیس) : ۱۲
ابراهیم بن ایوب‌الابرش : ۸۲
ابراهیم بن حبیب‌الفزاری : ۶۳،۴۲،۴۰
ابراهیم بن سیارالنظام : رجوع شود به نظام‌المعتزلی
ابراهیم بن سنان بن ثابت : رجوع شود به ابواسحق ابراهیم ...
ابراهیم بن‌الصلت : ۱۰۹،۸۰
ابراهیم بن عبدالله‌الناقل (الکاتب) النصرانی : ۳۶۴،۳۶۳،۳۵۳،۹۹،۹۵
ابراهیم بن عثمان : ۵۵
ابراهیم بن هلال‌الصابی : رجوع شود به ابواسحق ابراهیم بن هلال الصابی
ابراهیم مادی = Abraham le Mède : ۲۰،۱۹
ابراهیم مذکور : ۲۱۴
ابراهیم‌المروزی : ۱۵۲،۹
ابرخس (هیپارخوس) = Hipparchos de Nikeia (Hipparque de Nicée) معروف به Hipparque le Rhodien : ۱۰۷-۱۰۶،۲
ابرقلس : رجوع شود به برقلس
ابسقلاوس = Hypsykles : ۳۴۶ ، ۱۰۶
ابقراط بن ایرقلیدس (ایراقلیس) = Hippokrates (Hippocrate) de Kos fils de Herakleides :

،٣،٨،١٥،٤٤،٦٢،٦٥،٦٦،٦٧،٧٠،
٧٤،٧،٨١،٨٢،٩٠،١١٤-١١٥، ١١٦،
١١،١٢٠،١٢٣، ١٤٢، ١٧٦، ٣٣٢،
٣٣٣،٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧،٣٤٧، ٣٤٨،
٣٦،٣٧١

ن ابجر: رجوع شود به عبدالملك بن
جر كنانى

ى ابى اصيبعه (موفق الدين ابو العباس
د بن القاسم بن خليفة ابن يونس
عدى الخزرجى متوفى بسال ٦٦٨):
٨،٩،١٧،٥٧،٦١، ٦٢،٦٤،٧٥، ٧٦،
٨١،٨٢،٨٤، ٨٦، ٨٧،٨٨، ١٠٧،
١١٨،١٥٢، ١٧٣، ١٧٩، ١٨١،
١٨٤،١٨٧، ١٩٦،١٦٢، ١٦٣،
٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢١٢،٢١٩، ٢٥٦،
٢٩٢،٢٩٣، ٢٩٤، ٣٢٢، ٣٢٤،٣٢٨،
٣٥٢، ٣٥٥، ٣٦٣، ٣٦٧، ٣٧١، ٣٧٤
ى الحريش: ٥٠
ابى رمثة النميمى: ٣١
لاثير (ابو الحسن على بن ابى الكرم
. الجزرى): ١٤٠، ١٥٣، ١٥٤،
٢٩٢

سفنديار (بهاء الدين محمد بن حسن)
.

شعث (احمد بن محمد): ٣٣٧
طريق (ابو زكريا يحيى بن يا:
)، ٤٢،٤٤، ٤٥، ٤٩،٥٧، ٦٠،
٦١، ٦٤، ٩٦، ١١٨، ٢٢٠،٣٣١-
٣٤٠،

لان (ابو الحسن المختار بن الحسن)
٣٢٢ - ٣٣٢

وس العشارى (ابو اسحق ابراهيم)
٨٢، ٩٥،٩٦،٩٧، ٢٨١

بز: ٩٠،٩٤،٩٥

ابن النمار (ابو بكر حسين) رجوع شود به النمار
ابن تيميه: ١٦٨
ابن ثوابة (احمد ...): ١٤٤
ابن جبير (ابو الحسين محمد بن احمد الكنانى)
٢٧٩
ابن جلجل (ابو داود سليمان بن حسان): ٣٥٦
ابن الجوزى (جمال الدين ابى الفرج بن
الجوزى البغدادى): ١٤١، ١٤٣، ١٤٦
ابن الحبر: ٩
ابن حزم (ابو محمد على بن سعيد بن حزم
الظهرى الاندلسى): ١٤٧، ١٤٨، ١٦٨،
١٧٠، ١٧٦، ١٧٧
ابن الحكيم (يوسف بن الحكيم البحيرى)
٣٧٧، ٣٧٨
ابن حوقل: ٨١، ١٨٠، ١٨١
ابن خلدون: ٣٢، ٣٤، ٣٥، ٤٠، ٢٦٩
ابن خلكان: ١٥٣، ١٧٩: ١٨١، ٣٢٩
ابن الخمار: رجوع شود به ابو الخير بن
لخمار
ابن خنزابه: رجوع شود به ابن الفرات
ابن دهن: ٢٦، ٢٧، ٧٩
ابن راهويه الارجانى: ١٠٥
ابن رزين: رجوع شود به على بن رزين
ابن رشد: ٩٥، ٩٦، ١٥٩، ١٩٢، ٢٧٦، ٢٧٧
٣٤٢، ٣٥٧
ابن رضوان (ابو الحسن على بن رضوان):
١٧٧، ٣٢٢، ٣٢٣
ابن زرعه (ابو على عيسى بن اسحق بن زرعه):
٤٥، ٨٤، ٩٦، ١٠١، ٢٠٠، ٣٢٣، ٣٤٠، ٣٤١
٣٥٨، ٣٥٩-٣٦٠، ٣٧٧-٣٧٨
ابن زملكانى (الشيخ كمال الدين): ١٤٥
ابن زيله (ابو منصور حسين بن طاهر): ٢١٢،
٢١٧، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٩٠، ٢٩١
ابن سعدان (ابو عبدالله حسين بن احمد) ٢٩٨
ابن السمح رجوع شود به ابو على بن السمح.

ابن‌سینا (شیخ رئیس ابوعلی حسین بن عبدالله): ۹۵، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶-۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۵۸
ابن‌شهدی: ۸۱
ابن‌الصلاح: ۱۴۰، ۱۴۵
ابن‌الصلت : رجوع شود به ابراهیم بن‌الصلت
ابن طفیل (ابوبکر محمدبن عبدالملک ۱۹۲، ۲۱۸، ۲۶۳
ابن‌الطیب‌الجاثلیق (ابوالفرج عبدالله) ۲۰۴-۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۷، ۳۸۱-۳۸۲
ابن‌الطیفوری: ۴۷
ابن‌عباد : رجوع شود بصاحب بن‌عباد
ابن‌عباس(عبدالله بن‌عباس بن‌عبدالمطلب): ۳۳
ابن‌العبری (غریغوریوس ابوالفرج بن اهرون) ۱۸، ۹۵
ابن‌العمید: ۲۰۰
ابن فارس: ۱۴۵
ابن‌الفرائقی : رجوع شود به احمد بن الطیب‌السرخسی
ابن‌الفرات: ۱۳۰
ابن‌فهر: ۵۷
ابن کاکویه: رجوع شود به‌علاء الدوله کاکویه
ابن کرنیب(ابومحمدبن حسین‌بن‌اسحق) ۸۳، ۹۶
ابن کمونه: ۲۱۶
ابن‌المرخم(قاضی): ۲۷۹
ابن مسکویه (ابوعلی الخازن احمدبن محمدبن‌یعقوب) ۲۶، ۱۹۶، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۱۱، ۳۷۸-۳۸۱
ابن‌مقداد: ۱۹۹
ابن‌المقفع (عبدالله) : ۲۵، ۴۱، ۴۲، ۵۶-۵۸، ۹۴، ۹۵، ۳۲۸-۳۳۱
ابن المقفع (ابوبشرانباسویرس): ۳۳۰-۳۳۱
ابن‌المنجم: ۴۷
ابن ناعمه(عبدالمسیح بن‌عبدالله الحمصی) ۴۵، ۵۷، ۸۲، ۹۵، ۹۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۵۷-۳۵۸
ابن نباته: ۴۹
ابن الندیم (ابوالفرج محمدبن اسحق الندیم) : ۷، ۱۷، ۲۵، ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۸۱، ۸۵، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۵-۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۶: ۲۰۲، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۱.
ابوالقیس: ۳۳۵
ابن‌نوبخت : رجوع شود به ابوسهل بن نوبخت
ابن‌وحشیة‌الکلدانی(ابوبکر احمدبن علی‌بن‌قیس) : ۸۶-۸۷ ، ۳۶۰-۳۶۱
ابن‌الوراق : رجوع شود به ابوعیسی محمدبن‌هارون‌الوراق
ابن‌وهیلی (ثیوفیل): ۴۷
ابن‌هندو (ابوالفرج‌علی بن‌حسین) : ۲۸۱، ۳۲۱،
ابن هیثم (ابوعلی الحسن یا محمدبن الحسن‌البصری): ۱۳۰، ۱۷۷، ۲۹۲-۲۹۵
ابن‌الیمان: ۱۷۸
ابواحمداحمدالنهرجوری: ۱۳۹
ابواحمدمحمدبن‌ابراهیم: ۲۲۵
ابواحمدبن‌حسین‌بن اسحق: رجوع شود

به‌ابن کرنیب
ابواحمدالمهرجانی :۲۹۹
ابواسحق ابراهیم بن بکوس: رجوع شود به‌ابن بکوس .
بو اسحق ابراهیم بن سنان بن ثابت : ۳۵۹،۳۴۹،۷۰
بواسحق ابراهیم بن سیار: رجوع شود به نظام معتزلی
واسحق ابراهیم بن عیسی النصیبی: ۱۹۹
واسحق ابراهیم قویری: رجوع شود به یری
واسحق ابراهیم بن هلال الصابی : ۱۹۹
ر البرکات هبة الله بن علی بن ملکا البغدادی: ۳۲۴،۲۱
بشر انباسویرس ابن المقفع = Anba Sévé: رجوع شود به‌ابن المقفع
بشر متی بن یونس القنائی : ۱۵،۹، ، ۸۱، ۸۳، ۹۵، ۹۶، ۱۳۰، ۱۵۲ ، ۱۶۱،۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۳۴۲، ۳۵۸-۳۵۹، ۳۸۲
بکر احمد بن علی بن قیس بن المختار : ع شود به ابن وحشیة الکلدانی
بکر البرقی (احمد بن محمد) الخوارزمی: ۲
بکر بن ابی قحافه، ۱۳۸
بکر حسین التمار الدهری: رجوع شود مار
بکر خوارزمی: ۱۹۹
بکر القومسی: ۱۹۹
بکر محمد بن زکریای رازی: رجوع ه محمد بن زکریای رازی
بکر محمد بن عبید: ۱۵۶
ر محمد بن الیمان السمرقندی: رجوع ابن الیمان
ر احمد بن محمد صفاری: ۱۳۰
ابوجعفر الخازن: ۹۶
ابوجعفر محمد بن الحسین بن محمد بن مرزبان الکیا: ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۳۰: ۲۶۴
ابوجعفر محمد بن دشمنزار : رجوع به علاء الدولة کاکویه.
ابوجعفر محمد بن موسی بن شاکر : رجوع شود به محمد بن موسی
ابوجعفر منصور دوانیقی : ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۸، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۲
ابوحاتم البلخی: ۸۸
ابوحاتم الرازی: ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸
ابوحسان: ۴۶، ۱۰۹
ابوالحسن الحرانی الصابی (ثابت بن ابراهیم بن زهرون): ۸۶، ۳۲۲
ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان: رجوع شود ببهمنیار بن مرزبان
ابوالحسن ثابت بن سنان بن ثابت: رجوع شود به ثابت بن سنان بن ثابت
ابوالحسن ثابت بن قرة بن هارون الحاسب الحرانی الصابی، رجوع شود بثابت بن قره
ابوالحسن شهید بن حسین البلخی: رجوع شود به شهید بلخی
ابوالحسن علی بن ابراهیم بن بکوس : ۸۱، ۸۲
ابوالحسن علی بن احمد النسوی: ۳۴۹
ابوالحسن علی بن رامیناس العوفی: رجوع شود به العوفی
ابوالحسن علی بن رضوان : رجوع شود به ابن رضوان
ابوالحسن علی بن زیاد التمیمی : رجوع شود به علی بن زیاد التمیمی
ابوالحسن علی بن عیسی الوزیر: ۷۹
ابوالحسن علی بن محمد البدیهی : ۱۹۹

ابو الحسن علی بن هارون الرنجانی: ۲۹۹
ابو الحسن علی بن یحیی: ۳۵۰
ابو الحسن محمد بن یوسف العامری: ۲۰۰
ابو الحسن الوائلی: ۳۲۱
ابو الحسن المختار بن حسن: رجوع شود به ابن بطلان
ابو الحسین بن فارس: رجوع شود به ابن فارس
ابو الحسین العرونی (احمد بن عبدالله): ۲۱۹
ابو الحسین محمد بن احمد الکنانی: رجوع شود به ابن جبیر
ابو حفص عمر بن فرخان: رجوع شود به عمر بن فرخان
ابو حیان توحیدی: ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۹۶، ۱۹۸–۲۰۰، ۲۰۱، ۲۹۸
ابو الخیر بن الخمار (حسن بن سوار بن بابا): ۸۴–۸۵، ۹۶، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۸۱، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۸۳
ابو روح الصابی: ۸۳، ۹۰، ۹۶
ابو ریحان البیرونی (محمد بن احمد): ۲۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۳۱، ۲۸۱–۲۸۷؛ ۲۹۲
ابو زکریا الصیمری: ۱۹۹
ابو زکریا یحیی بن البطریق: رجوع شود به ابن البطریق
ابو زکریا یحیی بن عدی: رجوع شود به یحیی بن عدی
ابو زکریا یوحنا بن ماسویه: رجوع شود به یوحنا بن ماسویه
ابو زید احمد بن سهل البلخی (ابو زید البلخی): ۹۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۶،
ابو زید حنین بن اسحق: رجوع شود به حنین بن اسحق
ابو سعد همدانی: ۲۲۷، ۲۵۶
ابو سعید احمد بن علی: ۲۳۱
ابو سعید بن ابی الخیر: ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۲۹؛ ۲۳۰
ابو سعید بن دخدوک: ۲۰۹
ابو سعید سنان بن ثابت: رجوع شود به سنان بن ثابت
ابو سعید السیرافی: ۱۳۰
ابو سعید الغانمی: رجوع شود به الغانمی
ابو سلیمان محمد بن معشر البستی: رجوع شود به المقدسی
ابو سلیمان المنطقی السجستانی (محمد بن طاهر بن بهرام)، ۱۷۸، ۱۹۵–۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳
ابو سمح عیسی بن ثقیف الرومی الفیلسوف: ۱۹۶
ابو سهل بن نوبخت (خرشاذماه): ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۸
ابو سهل حمدونی: رجوع شود به بوسهل حمدوی
ابو سهل عیسی بن یحیی المسیحی: رجوع شود به ابو سهل المسیحی
ابو سهل الکوهی (القوهی) رجوع شود به ویجن بن رستم الکوهی
ابو سهل المسیحی: ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۸۷
ابو سهل ویجن بن رستم الکوهی: رجوع شود به ویجن بن رستم الکوهی
ابو صالح منصور بن اسحق سامانی: ۱۶۶
ابو الصقر اسمعیل بن بلبل: ۳۴۵
ابو طالب احمد بن حسین بن علی: ۳۶۰
ابو طالب رستم: رجوع شود به مجدالدوله.
ابو طاهر احمد: ۲۳۰
ابو الطیب سند بن علی الیهودی: رجوع شود به سند بن علی الیهودی
ابو العباس احمد بن المعتصم بالله: ۳۴۵
ابو العباس فضل بن ابو سهل بن نوبخت: ۵۹
ابو العباس مأمون بن مأمون بن محمد

خوارزمشاه: ۹۵، ۱۲۸، ۲۰۸، ۲۸۱
ابو العباس ناشی: رجوع شود به الناشی
ابو عبدالله زنجانی: ۳۴۶
ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف الخوارزمی: ۳۳۰
ابو عبدالله محمد بن یوسف شرف الدین الایلاقی: رجوع شود به شرف الدین الایلاقی
ابو عبدالله المعصومی: رجوع شود به المعصومی
ابو عبدالله الناتلی: رجوع شود به الناتلی
ابو عبید الجوزجانی (الفقیه ابو عبید عبدالواحد بن محمد الجوزجانی): ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۸۷–۲۸۹
بو عثمان الدمشقی: رجوع شود به ابو عثمان سعید بن یعقوب الدمشقی
بو عثمان سعد بن فتحون: ۱۴۷
بو عثمان سعید بن یعقوب الدمشقی، ۷۹–۸۰، ۹۰، ۹۶، ۹۸، ۱۰۵، ۳۳۰، ۳۴۹، ۳۵۰–۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۲
بو العلاء عفیفی: ۳۴۲
و علی احمد المرزوقی: رجوع شود به المرزوقی الاصفهانی.
و علی بن زرعه: رجوع شود به ابن زرعه
و علی بن السمح البغدادی: ۱۹۹
و علی بن سینا: رجوع شود با بن سینا.
و علی جبائی: ۱۴۳، ۱۴۵
و علی حسین بن عبدالله سینا: رجوع شود بن سینا
و علی سعید بن داود یشع: ۳۷۶
و علی سینا، رجوع شود به ابن سینا
و علی محمد بن الحسن بن الهیثم: رجوع به ابن الهیثم
و علی مسکویه: رجوع شود با بن مسکویه
ابو عمران موسی بن عبدالله بن میمون الاسرائیلی: ۱۷۸
ابو عمرو الطبری، ۳۵۴، ۳۵۹
ابو عمر یوحنا بن یوسف: رجوع شود به یوحنا بن یوسف.
ابو عیسی محمد بن هارون الوراق: ۳۷۶
ابو الفتح اصفهانی: ۸۹
ابو الفتح البستی: ۱۴۰
ابو الفتح فضل بن جعفر بن الفرات: رجوع شود به ابن الفرات
ابو الفتح النوشجانی: ۱۹۹
ابو الفتوح المسنوفی النصرابی: ۱۰۳
ابو الفدا: ۱۸، ۱۱۲
ابو الفرج بن الجوزی: رجوع شود به ابن الجوزی
ابو الفرج بن الطیب: رجوع شود به ابن الطیب
ابو الفرج علی بن حسین رجوع شود به ابن هندو
ابو الفرج قدامة بن جعفر: رجوع شود به قدامة بن جعفر
ابو الفرج ملطی: ۳۳
ابو الفضل بیهقی. ۱۲۷
ابو القاسم الانطاکی، ۱۰۵
ابو القاسم عبدالرحمن النیسابوری: رجوع شود به عبدالرحمن النیسابوری.
ابو القاسم عبدالله بن احمد البلخی: ۳۷۸
ابو القاسم عبیدالله بن الحسن: رجوع شود بن به غلام زحل
ابو القاسم عیسی بن علی بن عیسی: ۱۹۹
ابو القاسم الکرمانی: رجوع شود به الکرمانی
ابو القاسم الکعبی: رجوع شود به الکعبی
ابو القاسم المجتبی: ۱۹۹
ابو القاسم محمد بن حوقل: رجوع شود با بن حوقل
ابو قره: ۵۷

ابو قریش عیسی: ٥٣
ابو کالیجار: رجوع شود به فخر الدوله...
ابولونیوس (ابلونیوس) النجار البرغامسی = Apollonios de Perga:
١٠٦، ٩٨، ٧٧، ٢: ٣٥٠، ٣٥١، ٣٦١
ابو مالك الحضرمی الخارجی: ١٣٠
ابو محمد حسن بن موسی النوبختی: ١٤٥، ١٤٦
ابو محمد بن المهلبی: ٢٠٠
ابو محمد عبدالله بن حمود: ١٩٩
ابو محمد العروضی المقدسی: ١٩٩
ابو محمد علی بن احمد: رجوع شود به ابن حزم
ابو المعالی جوینی. ١٤٠
ابو معشر البلخی (جعفر بن محمد): ٢٥، ١٤٥، ١٦٢
ابو معین ناصر بن خسرو القبادیانی: رجوع شود به ناصر خسرو
ابو منصور بهرام بن خورشید. رجوع شود ببهرام بن خورشید..
ابو منصور ثعالبی: رجوع شود به ثعالبی
ابو منصور الحسن بن نوح القمری: ٢١١
ابو منصور حسین بن طاهر بن زیله: رجوع شود با بن زیله
ابو منصور المعمری: ٥٠
ابو نصر اوی (ناری) بن ایوب: ٨٩
ابو نصر شاپور بن اردشیر: ١٥٣
ابو نصر عراقی: ١٠٩، ٢١١
ابو نصر فارابی: رجوع شود به الفارابی.
ابو نوح الکاتب النصرانی: ٣٢٨
ابو الوفا محمد بن حاسب البوزجانی: ١٠٥، ١٠٧
ابو الولید بن رشد: رجوع شود با بن رشد
ابو هاشم جبائی: ١٤٣
ابو الهذیل العلاف (محمد بن الهذیل): ٤٣، ١٢٩، ١٤٣
ابو یحیی البطریق: ٦٢، ٣٣١
ابو یحیی المروزی ٩٠
ابو یعقوب اسحق بن حنین: رجوع شود به اسحق بن حنین
ابو یعقوب یوسف الناقل: رجوع شود به یوسف الناقل
ابو یوسف الرازی: ١٠٥
ابو یوسف الکاتب: ٩٥
ابیقورس = Epikouros: ٣٦٨
اثانس: ٣٥٩، ٣٨٢
اثاسیوس البلدی = Athanase (Atanasios) de Baladh: ١٤، ١٦
اثاسیوس الرهاوی = Athanase d'Edesse: ١٥
احمد بن ابی داود: ١٢٩
احمد بن ثوابه: رجوع شود با بن ثوابه
احمد بن حنبل: ١٣٥، ١٤٣
احمد بن سهل البلخی: رجوع شود به ابو زید احمد بن سهل البلخی
احمد بن الطیب السرخسی: ٩٤، ٩٥، ١٣٩، ١٤٤، ١٦٢، ١٦٥، ١٧٥
احمد بن محمد الخوارزمی البرقی: رجوع شود به ابو بکر البرقی
احمد بن محمد صفاری: رجوع شود به ابو جعفر احمد بن محمد
احمد بن محمد بن عبدالجلیل السجزی: ٣٥٤
احمد بن محمد بن یعقوب (ابو علی مسکویه) رجوع شود به ابن مسکویه.
احمد بن موسی: ٣٤٨
احمد بن موسی بن شاکر: ٤٦
احمد بن یوسف المصری المهندس: ٩٠
٣٦٥-٣٦٦

احمد خراسانی: ۲۳۲
احمد الطولونی الکاتب: ۳٦٦
احمد الکیال: رجوع شود به الکیال.
احمد النهرجوری: رجوع شود به ابو احمد احمد النهرجوری
ادوارد برون (E. Browne) رجوع شود به برون
اراتوس = Aratus: ۱۰٦
اراتوستنس
Eratosthenes de kyrene = ۲:
اردشیر بابکان: ۱۷، ۱۸، ۱۲۹
ارسطرخس = Aristarchos
Aristarque) de Samos): ۱۰۵، ۱۲۳، ۳۷۰
ارسطکاس: ۱۱۲
ارسطو (ارسطوطالیس - ارسطالیس
ارسطاغاریائی) = Aristoteles
(Aristote) de Stageira: ٤، ٦،
۸، ۱۳، ۱٤، ۱۵، ۱٦، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳،
۲۵، ۴۲، ٤٤، ۵٦، ۵۷، ٦۲، ٦۵، ٦۹، ۷۰،
۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸٤،
۹۰، ۹۳-۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،
۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲٤، ۱۳۲،
۱۳۷، ۱٤۰، ۱٤۲، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳،
۱۵٦، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱٦۰، ۱٦۳،
۱٦٤، ۱٦۸، ۱۸۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷٤،
۱۷۵، ۱۷٦، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸٤،
۱۸۵، ۱۸٦، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳،
۱۹٤، ۱۹٦، ۲۰۰، ۲۰٤، ۲۰۵،
۲۱٤، ۲۱٦، ۲۱۸، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳٦،
۲۳۷، ۲٤۰، ۲٤۱، ۲٦۳، ۲٦٤، ۲٦۵،
۲٦٦، ۲٦۷، ۲٦۹، ۲۷۵، ۲۷٦، ۲۸۰،
۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸٤، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۳،
۲۹٤، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۰،
۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳٤۰، ۳٤۱، ۳٤۲،
۳۵۲، ۳۵٤، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳٦۱،
۳٦۲، ۳٦٦-۳٦۸، ۳٦۹، ۳۷۵، ۳۸۲
ارسیجانس = Archigéne: ۱۲۰
ارسیسطراطس (ارسطراطس -
اراسیسطراطس - اراسیستراتس) =
Erasistrates (Erssistrate):
۳، ۱۱۵
ارشمیدس صقلی (سیسیلی) سیراکوزی
Archimedes (Arcihméde)
de Syrakousai: ۲، ۹۰، ۱۰۵-
۱۰٦، ۱۲۲، ۳٤۳، ۳٤٤، ۳۵۰، ۳۵۲،
۳٦۹-۳۷۰
ارطامیدورس = Artémidore
d'Ephése: ٦۹، ۹۷
ارلانگر = R. D'Erlanger: ۲۱٤
ارمانیوس: ۳۵٦
اریکل: ۱۱۳
اریوس: ۳۵۵
ازالیاس = Ezalias: ۱۹
الازرق (کاتب حنین): ٦٤
استاسیس (استاذسیس): ٤۲، ۱٦۸
استفانوس آرنالدوس = Stephanus
Arnaldus: ۷۲
اسحق بن ابراهیم المصعبی: ٤٦
اسحق بن ابی الحسن بن ابراهیم: ۳٦٤
اسحق بن حنین (ابو یعقوب): ٤۵،
۷۰-۷۱، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۹٤، ۹۵،
۹٦، ۱۰۹، ۱۱۸، ۳٤۰-۳٤۵، ۳٤٦،
۳۴۹، ۳۵۲، ۳٦۳، ۳٦٦، ۳۵۷، ۳۵۸،
اسحق بن سلیمان: ۸۹
اسحق بن الصباح الکندی: ۱٦۲
اسرائیل الاسقف: ۱۵۲
اسطاث (Eustathius (Eustache
ابن اوریباسیوس: ٦۷، ۱۱۹
اسطاث (مترجم): ۸۰، ۹٦، ۳۵۷، ۳٦٤
اسفار پسر شیرویه: ۱۷۵

اسقف العرب: رجوع شود به جرجیوس اسقف العرب
اسقلابیوس (اسقلبیوس) = Sculape: ۳۳۲
اسقلبیوس طرالیوسی = Asclépius de Tralleis: ۶، ۷۸، ۱۰۲
اسکندر = (Alexandros le Grand) ۱، ۱۰، ۱۱، ۲۷، ۲۱۷، ۳۳۲، ۳۶۷
الاسکندر الافرودیسی الدمشقی Alexanros d'Aphrodisias (Aphrodise): ۶۵، ۷۲، ۸۰، ۸۳، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۶۰، ۱۹۵، ۲۶۴، ۲۶۴، ۲۶۶، ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۶۹
اسکندر طرالیوسی Alexardros de Tralleis ۶۲، ۱۱۷، ۱۲۰
اسکوراسکیته (اسکوراستیکه): ۳۶۵
اسمعیل بن ابوسهل بن نوبخت: ۵۹
اسمعیل بن عباد: رجوع شود به صاحب بن عباد
اسمعیل الهروی: ۲۷۸
اشتاین شنایدر: ۳۶۳
اشعث بن قیس لکندی ۱۶۲
الاشعری (ابوالحسن) ۱۳۵، ۱۴۵
الصابی: رجوع شود به ابو اسحق ابراهیم بن هلال
اصطخری (ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی): ۲۱
اصطفانس القدیم: ۳۷، ۵۱
اصطفن آتنی: ۸
اصطفن الاسکندرانی = Stephano Alexandrios (stephen d' (Alexandrie): ۷، ۱۱۷
اصطفن بن بسیل (باسیل): ۶۵، ۵۸، ۸۰
۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۳۵۵ ۳۵۶
اصطفن بیزنطی = Stèphane de Byzance: ۱۴
اغلوقن = Glancon: ۳۳۷
افلاطن صاحب الکی: ۷۴
افلاطون (فلاطون - افلاطن - فلاطن) = Platon: ۴، ۶، ۱۴، ۱۷، ۲۳، ۴۴، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۶۰: ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۶۴، ۲۷۵، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۵۳.
افلوطین، رجوع شود به فلوطینس (فلوطین).
افنان (سهیل): ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۹۶
اقبال (عباس): ۵۹، ۱۳۶، ۳۲۱
اقریطون المزین = Criton: ۱۱۵
اقلیدس = Eukleides (Euclide) d'Alexandreia ۲، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۷۰، ۷۶، ۸۰، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۴-۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۷۶، ۲۸۸، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۹،
الب اینانج: ۳۵۶
الثا (مارون) = Elitha: ۱۳
امام فخررازی: رجوع شود به فخر-الدین رازی
الامفیدورس الاصغر = Olympiodoros d' Alexandreia: ۱۰۲
الامفیدورس الاصغر = Olympiodore le Jeune: ۶، ۷۰، ۸۰، ۸۳، ۹۶، ۱۰۲،
امونیوس (الحمونیوس) Ammonius ۴، ۶، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۸۵.

ونیوس سکاس=
Ammonius Sacca ۱۰۱
ین: ۴۲،۵۳،۵۴،۵۵:۶۱
ابون: Anabon: ۹۸
ی: ۱۱۳
یلاوس الاسکندرانی: رجوع شود به
ولاوس الاسکندرانی و نیز به اکیلاوس.
شیروای (خسرو): ۴،۱۸،۲۱،۲۲،
۲۴،۱۰۲
یمس Eudème: ۹۹،۳۴۹.
انیوس Uranios: ۲۳
یناسیوس برغامسی Oreibasios
(Oribase) de pergam:
۵،۶۷،۷۵،۸۰،۱۱۹،۱۲۰
یگن=Origène: ۴،۹۸،۱۶۱
لغ: ۱۹۷،۱۸۱
هنج (هوشنك): ۲۷۹
وقیوس (اوطوقیس) العسقلانی=
Eutocius d'Ascal: ۷۷،۸۰،
۱،۳۴۳،۳۴۴،۳۵۰
ولوقوس (اوطولوقس)
Autolykos de pyth:
۳۴۹،۳۵۰
طس (اوغوسطوس):Auguste:
۹.
س Homère: ۶۴
بس: ۱۱۹
ن الاسکندرانی (اهرون القس)
Aaron (Heron) d'Ale
drie (Herou l'ancien)
۵۲،۷۲:۱۰۷،۳۴۷
خس=
Jamblichos (Jambli
۹۹،۱۰۹،۱۱۱،۱۵۸،۲۲۸،۳۵۴

ایتیوس آمدی=
Aetius (Aëtius) d'Amide
۷،۱۱۷
ایرانشهری: ۱۱۶
ایرقلیدس :Herakleides: ۲
ایرن الاسکندرانی: رجوع شود به
اهرن الاسکندرانی
ایرن البیزنطی (اهرون البیزنطی)
Heron de Byzance (Heron
le Jeune) : ۱۰۷
ایزیدور پولاك (Isidor Pollak)
:۳۴۲
ایسیدوروس (ایزیدوروس)=
Isidoros : ۲۴
الایلاقی: رجوع شود به شرف الدین
الایلاقی
ایوب الابرش الناقل: ۸۲
ایوب بن القاسم الرقی: ۹۰
ایوب الرهاوی: ۱۶،۸۲

ب

بابك: رجوع شود به پابك
بادروغوغیا: ۱۱۲
بارسوما (برسوما) Barsauma
۱۳،۱۹،۲۰،۲۱
بارو=Barrow: ۱۲۲
باسیل المطران: ۴۲،۸۹،۳۶۱
باکالیجار (باکالنجار): رجوع شود به
فخر الدولد ابو کالیجار
باکوس Bacchus (بکوس، بکس،
بکش): ۸۱.
باکهر: ۱۱۳

بیس الرومی =
Pappus d'Alexandreia:
۳۵٤،۱۱۱،۸۰،۷۷
البتانی: رجوع شود به محمد بن جابر البتانی.
بختیار (عزالدوله): ۸٦
بختیشوع بن جورجیس: ۵۳،۵۲،۲۳
بختیشوع بن جبریل بن جرجیس: ۵۵
بختیشوع بن یحیی: ۵٦
بدوی (دکتر عبدالرحمن) ۵۷،۶۵،۲۰۱،
۲۰۲،۲۱۶،۲۱۸،۲۲۰،۲۹۰،۳٤۱
۳٤۲،۳۵۳،۳۵۸،۳٤۵،۳۵۹،۳٦۲،
۳٦۳،٤٦٤:۳۸۲.
البطریق (ابویحیی): رجوع شود به ابویحیی البطریق
بطلیموس (بطولوماوس) اول سوتر =
Ptolémée (Ptelémaios) Sòter
۱،۲،۳،۵،۱۰٤
بطلیموس دوم فیلادلفوس (بطولوماوس فیلادلفوس) =
Ptolémée philadelphe : ۲
بطلیموس القلوذی (بطلیموس) =
Ptolémaios Klaudios d' Alexandreia
۲،٤۲،٤٤،٦۰،٦۲،۷۷،۸۰،۱۰۱،
۱۰۸-۱۱۰، ۱۱۱،۱۲۲،۱۲۳،۱٦۰،
۱٦۱،۳۳۰،۳٤٤،۳٤۹،۳۶۵،۳٦٦،
۳۷۱
بطولوماوس: رجوع شود به بطلیموس.
البردیصانی = Bardesane: ۱۲،۱۳۱
برزو: ۲٦
برزویه: ۲٦
برسوما: رجوع شود به بارسوما
برقلس بیزنطی =
Proklosho Diadochos de Byzantion (proclus le Diadoque):
٦٤،۶۷،۲۳،۸٤،۱۰۱،۱۰۲،۱۰۳،۱۱۱
۱۵٦،۱۵۸،۱۵۹،۲۲۸
البرقی: رجوع شود به ابوبکر البرقی:
برگشترسر = G. Bergsträsser:
۳٤۸
برمانیدس = Parmenide: ۱۵٦
بروکلمن = Brockelmann:
۱٦٤،۲۳٤،۳٤۹،۱۵۷،۳٦۵
برون (ادوارد) E. Browne: ۲۱۲
برهادبشابا =
Berhadbeschaba: ۱۹
برهماگوپتا = Brahmagupta
۲۸،۱۱۲
بروبا = Probus: ۱۳،۱٦
بسیل المطران: رجوع شود به باسیل المطران
بشر بن فنحاس: ۳۷۷
البغدادی (عبدالقاهر) ۱۳۱،۱٤۱،۱٤٤
بقراط: رجوع شود به ابقراط
بکر = C.H. Becker: ۷۹
البلخی: رجوع شود به ابوزید احمد بن سهل البلخی
بلوشه = E. Blochet: ۲٦
بلیناس =
Plinius Caïus Secundus (Pline l'Ancien): ۳۳٤
بنیامین: ۸۳
بنیامین آرامی =
Benjamen l'Aramécn: ۱۹
بنیتا اشتروس = Benitta Strauss:
۸۸
بوبکر: رجوع شود به ابوبکر.
بوثاغورس: رجوع شود به فیثاغورس
بوسماکر Bussemacker: ٦۷

سهل حمدوی (حمدونی): ۲۱۰
لس (فولس-فولس) الاجانیطی =
Paulos d'Aigine (Paul
Egin: ۷، ۶۵، ۶۷، ۱۲۰
لص ایرانی = Paulus persa: ۱۸
ص پسر کاکی کرخه یی =
Paul fils de Kaki de Kar
۲۰۰
او نتورا کاولیری =
Bounaventoura Cavalli
۱
. (موریس) = M. Bouyges :
۹۷، ۳۴۱
کر (کلمنس)
Clemens Baeuml : ۱۹۴
الدوله دیلمی : ۱۵۳
م بن خورشید بن یزدیاد (ابو منصور):
تی : ۱۴۴
ار بن مرزبان (کیارئیس): ۲۱۲،
۲۸۹-۲۹۰، ۲۹۱
.نی: رجوع شود به ابوریحان بیرونی
(روژر) Roger Bacon: ۲۶۷
Baily =: ۲۶
ی: رجوع شود به علی بن زید...

پ

۱۲۹
یانوس = Priskianos ؛ ۲۴
گوستین)
Augustien pe : ۱۹۵
د: ۳۶

پوپر Popper : ۲۹۰
پولاك Pollak : ۹۵
پول سبات Paul Sbath: ۳۶۶، ۳۷۱،
۳۷۶، ۳۷۷
پول کراوس Paul kraus :
۲۵، ۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵،
۱۷۷، ۳۲۸، ۳۱۹، ۳۳۰
پیغامبر (پیغمبر، پیامبر): ۳۱، ۳۱، ۳۲،
۳۴،

ت

تاتین = Tatien: ۱۲، ۱۳
تدریس (تدرس السنقل): ۹۰،
۳۶۱ - ۳۶۳
تذاری: ۳۶۲، ۳۶۳
تراژان ۱۱۵، ۲۱۹
التفلیسی (عیسی الرقی): ۹۱
تکسانی الملکانی الحرانی: ۳۲۸
التمار (ابوبکر حسین): ۱۷۵، ۱۷۸
تنسر: ۱۷
التوحیدی: رجوع شود به ابوحیان...
تورناموس = Tyrtamos: رجوع
شود به ثاوفرسطس
توقشتل: ۱۲۱
تیادورس = Théodoros: ۲۲، ۹۵،
۳۶۲، ۳۶۳
تیاذوق: رجوع شود به ثیاذوق.
تیتلر J. Tytler: ۳۳۵
تیمور گورکان: ۳۰۱

ث

ثابت بن ابراهیم بن زهرون (ابوالحسن): رجوع شود به ابوالحسن الحرانی

ثابت بن سنان ثابت بن قره: ۷۹.

ثابت بن قره: ۱۰، ۴۵، ۴۷، ۷۰، ۷۵–۷۸، ۷۹، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۶۱، ۱۷۵، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۹–۳۵۲، ۳۶۱

ثادری الاسقف: ۲۶۲

ثاذون: ۳۸

ثاسلوس Thessalos : ۱۱۵

ثامسطیوس = Themistios de Paphlagonic ۶۹، ۷۰، ۸۳، ۱۰۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۵۴

ثاوذوسیوس الاسکندرانی النحوی = Theodosios d'Alexandreia: ۸، ۱۱۷

ثاوذوسیوس بیثینیائی = Theodosios de Bithynie : ۱۰۸، ۳۴۵، ۳۷۰–۳۷۱

ثاوذوسیوس طرابلسی: رجوع شود به ثاوذوسیوس بیثینیائی.

ثاوفرسطس = Theophrastos (Théophraste: ۸۳، ۹۷، ۳۴۰) d'Eresos

ثاون الازمیری = Théon de Smyrne : ۱۰۱

ثاون الاسکندرانی = Théon d'Alexaudrie : ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۱

ثاون سریانی: ۱۰۰

ثعالبی (ابومنصور): ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۵۴

ثوما الرهاوی = Thomasd'Edessa: ۱۶، ۵۸، ۱۱۸

ثیادورس ابوقره : ۳۶۲، ۳۶۳

ثیاذوق: ۳۸

ثیوذوسیوس اول = Theodose I ۵، ۲۰

تیوفیل (تاوفیل) ابن ثوما الرهاوی = Theophilos d'Fdessa: ۱۶، ۸، ۵۸، ۸۳، ۱۱۸، ۳۸۲

ج

جاحظ بصری (ابوعثمان) : ۵۷، ۱۴۷، ۱۷۴، ۳۷۹

جاحظ خراسان: رجوع شود به ابوزید احمد بن سهل البلخی

جاسیوس: ۸، ۱۱۷

جالینوس القلوذی = Galenos (Galien) Klaudios de Pergamon: ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۵، ۱۶، ۴۴، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸–۱۲۶، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۹۳، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۶۵، ۳۷۱–۳۷۲

جالینوس العرب: رجوع شود به محمد بن زکریای رازی

جاماسپ: ۲۵

جامی : ۲۲۹

جباری : ۱۱۳

جبرائیل (جبرئیل) بن بختیشوع: ۴۵،
۵۳،۵۴،۵۵،۵۶،۶۱،۶۴،۸۲،۹۰،
۱۲۷،۱۵۲.
جبرائیل بن عبیدالله: ۵۵
جبهر: ۱۱۳
جرجی زیدان: ۳۷
جرجیوس اسقف العرب =
Georgios(Georges) Evêque
des Arabes: ۱۴،۱۶
جعفر بن یحیی: ۴۵،۵۳،۵۴،۵۵
جعفر کاشانی: ۲۳۹
جمال الدین ابوالفرج ابن الجوزی: رجوع
شود به ابن الجوزی
جودر: ۱۱۳
جورجیس: ۲۲،۳۰،۵۲،۵۶،۱۱۶،
۱۲۷،۱۳۰
الجوهری: ۱۰۵
جهانگیر گورکانی: ۲۰۱
جهشیاری (محمد بن عبدوس): ۴۲،۴۶

چ

چانا کیا = Canakya: رجوع شود
به شاناق
چاندار گوپتا = Candragupta: ۸۸

ح

حاجی خلیفه: ۳۱:۵۸،۱۹۶:۱۳۳،۲۸۱،
۳۰۱،۳۴۶
الحارث بن کلده الثقفی: ۲۲،۳۰
الحاکم بامرالله: ۲۹۳
حبش بن عبدالله: ۱۱۳
حبیش بن الحسن الاعسم: ۴۵،۴۷،۶۷
۶،۷۳ – ۷۴،۷۵،۷۷،۷۹،۱۱۵،۱۱۸،
۳۳، ۳۴۷–۳۴۸.
حجاج بن یوسف بن مطر (حجاج بن
مطر): ۴۱،۴۴،۴۵،۴۹،۶۴،۷۵،
۹۶،۱۰۵،۳۴۹
حسن بن سوار بن بابا بن بهنام: رجوع
شود به ابوالخیر بن الخمار
حسن بن سهل، ۶۲
حسن بن سهل بن ابوسهل بن نوبخت: ۵۹
حسن بن محمد بن نجاء الاربلی: ۱۴۰،۲۷۹
حسن بن موسی بن شاکر: ۴۶
حسن بن نوح القمری: رجوع شود به
ابومنصور..
حسین بن طاهر (ابومنصور): رجوع شود
به ابن زیله
حسین بن عبدالله بن سینا رجوع شود
به ابن سینا
الحکم بن الناصر: ۱۴۷،۱۵۴،۱۵۵
حمدوی (حمدونی): رجوع شود به
بوسهل حمدوی
حنانه = Hannana: ۱۳
حنانیشوع = Hanan-isho: ۱۶
حنین بن اسحق (ابوزید): ۴۴،۴۷،۵۶،
۶۰،۶۲، ۶۳–۷۱،۷۳،۷۴،۷۵،۷۹،
۸۰،۸۱،۸۲،۹۰،۹۴،۹۵،۹۶،۹۸،۱۰۵
۱۰۹،۱۱۵،۱۱۶،۱۱۸،۱۱۹،۱۲۰،
۱۳۰،۱۶۲،۱۸۳،۳۲۳،۳۳۳–۳۴۰
۳۴۱،۳۴۷،۳۴۸،۳۵۶،۳۶۶،۳۶۲،
۳۶۴،۳۸۲
حیدر (علی بن ابیطالب ع): ۱۳۸
حیرون (جیرون) بن رابطه: ۸۹

خ

خاقانی (افضل الدین بدیل بن علی شروانی):
۱۳۷

خالد بن یزید حکیم آل مروان: ۳۷، ۵۱
خرشاذماه: رجوع شود به ابوسهل بن نوبخت
خسرو انوشیروان (خسرو اول): رجوع شود به انوشروان
خلف بن احمد صفاری: ۱۳۱
خلیل بن احمد: ۶۳، ۱۴۶
خواجه نصیرالدین طوسی: رجوع شود به نصیرالدین طوسی
الخوارزمی: رجوع شود به محمد بن موسی الخوارزمی
خیام (حکیم عمر بن ابراهیم الخیامی النیسابوری): ۲۳۴، ۲۷۸

د

دادویه: ۲۶
دارنبرك = Darenberg: ۶۷
داریشوع: ۹۰
داود الانطاکی: ۲۱۲
داود الچلبی (دکتر): ۳۷۹
داود بن حنین: ۷۰
داود بن سرابیون: ۴۷، ۵۳
داهر: ۱۱۳
دراقن = Dracon: ۱۱۵
دشمنزار (دشمنزیار) کاکویه: رجوع شود به علاءالدوله کاکویه
دقیقی: ۲۰۲
دمسقیوس الدمشقی = Damaskios de Damaskos (Damascius de Damas): ۵، ۲۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
الدمشقی: رجوع شود به ابوعثمان سعید بن یعقوب الدمشقی
دواسلان = Baron de Slane: ۱۶۴، ۳۷۷، ۳۸۱
دوبوئر = De Boer: ۱۶۴
دومی نیکوس گوندیسالوی = Dominicus Gundisalvi: ۱۹۳، ۱۹۴
دوهارله = De Harlez: ۲۶
دیاسقوریدس: رجوع شود به دیسقوریدس
دیتریسی (فریدریك) = Dieterici (Friedrich): ۱۹۳، ۳۰۱، ۳۵۸
دیدخس (دیادوخس): رجوع شود به برقلس بیزنطی
دیسقوریدس (دیاسقوریدوس ـ دیاسقوریدس) المین زری: Pédanius Dioskonrides (Discoride یا Discuride یا Diskyrides) d'Anazarbas: ۶۷، ۱۱۵، ۱۲۳، ۳۵۵، ۳۵۶
دیموقراطیس: ۳۶۸
دیوجانس لائرث = Diogène Laërce: ۹۷
دیونیسیوس (دیونیزیوس) = Dionysios Areopagites (Denys l'Aréopagite): ۱۵۸

ذ

ذوالریاستین: رجوع شود به فضل بن سهل
ذوالقرنین رجوع شود به اسکندر
ذوالیمینین: رجوع شود به طاهر بن الحسین
ذیاسقوریدس: رجوع شود به دیسقوریدس.
ذیمقراطیس = Dimokritos d'Abdera: ۱۶۷
ذیوفنطس = Diophantos d'Alexandreia: ۷۲، ۷۳، ۱۱۰

ر

راحه: ۱۱۳
رازی، الرازی (محمدبن زکریا):
رجوع شود به (محمدبن زکریای رازی):
الراضی: ۷۸
راوندی: ۱۸۷
ربن البطری (سهل): ۲۴، ۶۰
ربیع (پدر فضل وزیر هارون): ۱۲۶، ۱۲۷
رس = W.D. Ross: ۳۴۲
رستم: ۲۶
رستم بن شیرزاد: ۳۲۱
رسول اکرم (محمدبن عبدالله ص): ۲۹
۳۲، ۱۴۶
رشید: رجوع شود به هرون الرشید
رضاقلیخان هدایت. رجوع شود به
هدایت (رضاقلیخان)
رفاعی (دکتر احمد فرید): ۴۴
رودکی: ۲۰۲
روزبه پسر دادویه: رجوع شود به ابن المقنع.
روسکا = J Ruska: ۳۴۸
روفوس الکبیر الافسسی =
Rufus d'Ephèse: ۶۵، ۶۸، ۱۱۶،
۳۶۵
ریسنر = F. Risner: ۲۴۹
ریموند مرتان دومینیکی: ۲۱۷
رینو = J. T. Reinaud: ۱۱۲

ز

زبیدهٔ هاشمیه: ۴۲، ۵۵
زردشت: ۲۵
زروبا (زوریا) بن ماجوه (مانحوه)
الناعمی الحمصی: ۸۹
زکریای مدرسی Zacharia: ۶
زنکر = Julius Théod. Zenker:
۹۴، ۳۴۱
زنکل: ۱۱۳
زیدبن رفاعه: ۲۹۰
زینون (شاه رومی): ۱۲، ۱۶
زینون قبرسی =
Zénon de Chypre: ۳، ۱۱۰،
۳۷۴

ژ

ژراردوس کرمونی (ژرادودی کرمونا)
Gérardus cremonensis =
(gherardo di Cremona):
۱۶۳، ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۹۴، ۳۳۴، ۳۶۶

س

سالم ملطی: ۲۵۶
سبخت: رجوع شود به سویرس سبخت.
سبکی ۱۴۴، ۱۴۵
ستاره: ۲۰۶
سرجس بن هلیا الرومی (Sergius):
۳۴۶، ۳۶۴، ۳۶۵
سرجیس الرأسی: ۷۵
سرجیوس الرأس عینی =
Sergius de Rechaina
Sergius de Théodosiopolis:
۷، ۱۰، ۱۶.
سرجیوس (سرجون) وزیر: ۱۵
سسرد: Susruta: ۲۷، ۲۸، ۸۸، ۱۲۰
سعدبن ابی وقاص: ۳۳
سعیدبن فتحون: رجوق شود به ابوعثمان..
سعیدالخدری: ۳۳
سعیو بن هبة الله بن الحسین (ابوالحسن):
۳۲۳-۳۲۴
سعیدبن یعقوب الدمشقی: رجوع شود به
ابوعثمان سعیدبن یعقوب الدمشقی.

سفیان بن معاویه : ٥٨
سفیان ثوری : ١٤٣
سقراط (سقراطیس) بن سفرونیسقس = Socratis fils de Sophroniscos : ١٧، ٩٢، ١٤٢، ١٥٠، ١٧٣، ٢٩٨، ٣٠٨.
سلام الابرش: ٤٢، ٩٠
سلم الحرانی، صاحب بیت الحکمة: ٤٤، ٤٦، ٤٩، ٦٤، ١٠٩، ٤١٨
سلمویه: ٤٧، ١٢٧، ١٣٠
سلوانوس (Silvanus) القردی: ١٦،
سلوکوس اول: ١٣
سلیمان مشقی: ٢١٢
سلیمان دنیا (استاد): ٢١٧، ٢٢٧، ٢٥٦.
سماء الدولة بن شمس الدوله: ٢٠٩
سمعان مترجم: ٩٠
سمعانی: ١٤٠
سموئیل بن یهودا: ٣٤٣
سنائی، ابو المجدود بن آدم: ١٣٨.
سنان بن ثابت: ٤٥، ٧٨، ٧٩، ٣٤٩
سنبلیقیوس (سنبلیقیس) = Simplickios (Simplice) de Kilikia: ٦، ٢٤، ٩٦، ١٠٢، ١١١
سند بن علی الیهودی (ابو الطیب): ١١٣
السنقل: رجوع شود بتدرس السنقل.
سورانوس افسسی = Soranos d'Ephesos (سوراتوس الاصغر): ٨٠، ١١٨، ١١٩.
سورانوس القدیم: Soranos l'Ancien: ١١٩
سوتر = H. Suter : ٨٠، ٢٩٥
سوتر: رجوع شود به بطلیموس اول.
سوریانوس = Syrianos d' Alexandreia : ٤، ١٠٠، ١٠١
سویرس انطاکی = Sévère d'Antioche: ٦
سویرس سبخت = Severos (Sévère) Sebokht: ١٤، ١٦
سهراب : ٣٦
سهل بن ابو سهل بن نوبخت : ٥٩
سهل بن هارون: ٤٩
سهیل افنان: رجوع شود بافنان.
السهیلی (السهلی) ابو الحسن: ٢٠٨
السهیلی (السهلی) ابو الحسین احمد بن محمد: ٢٠٨
سیبویه: ٢٦، ١١٠
سیس ثنوی: ١٦٨
سیف الدوله حمدان: ٩١، ١٢٦، ١٨٢
سیمون = M. Simon : ٣٤٨
سیوطی : ١٥٤

ش

شاپور اول: ١٧، ١٨، ٢١، ٢٢، ٢٣
شاپور بن اردشیر: رجوع شود به ابو نصر شاپور...
شاپور دوم ذو الاکتاف : ٢٢
شارستانی: رجوع شود بشهرستانی.
شافعی (امام محمد بن ادریس): ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥
شاناق = Chanakya: ٨٧، ١٢٠
شرف الدین الایلاقی: ٢١٢
شملی: ٧٧، ٩٦، ١١٨
شمس الدوله ابو طاهر دیلمی: ٢٠٩
شمس المعالی قابوس: رجوع شود به
شمعون بیت ارشامی Simeon de Beit Arscham: ١٩

شمعون الراهب (طیبوية) بیت کرمایی
Siméon de Beit Garmai: ١٦
شمیدت = Schmidt: ٣٤٧
شوقی (عباس): ٢٩٥
شهاب الدین سهروردی (شیخ اشراق): ٢١٥، ٢٢٩، ٢٣٣، ٢٧٣
شهدی الکرخی: ٨١
شهرزوری (شمس الدین محمد): ١٧٩، ١٨٢، ٢٠٦، ٢١٢، ٣٩٩.
شهرستانی (محمد بن عبد الکریم): ١٣١، ١٩٦، ٢٣٧، ٢٨٠
شهید البلخی: ١٧٤، ١٧٨، ٢٠٢ - ٢٠٤
شیخ اشراق: رجوع شود به شهاب الدین سهروردی
شیخ الرئیس ابو علی بن سینا: رجوع شود به ابن سینا
شیر یشوع بن قطرب: ٤٧

ص

صاحب بن عباد (اسمعیل): ١٣١، ١٤٥، ١٤٧، ١٩٩.
صاعد اندلسی (قاضی صاعد بن احمد الطلیطلی متوفی بسال ٤٦٢): ٩، ٢٥، ٤٤، ١٤٧، ١٦٩، ٣٢٨، ٣٣٠
صدر الدین محمد شیرازی: ٢٧٣
صکه: ١١٣
صلاح الدین ایوبی: ١٣٣
صمصام الدولة بن عضد الدولة دیلمی: ١٥٣، ١٩٦، ٢٠٠، ٢٩٨
صنجهل: ١١٣

ط

طاهر بن الحسین ذو الیمینین: ٨٩
طبری: ٩٦
طغرل سلجوقی: ١٥٣
وثرون = Theutra: ٣٣٦، ٣٥٥
الطولونی: رجوع شود باحمد الطولونی.
طیبوية: رجوع شود بشمعون الراهب.
الطیفوری (عبد الله): ٥٣
طیماثاوس اول (جاثلیق) = Timothée: ١٦

ع

عباس اقبال: رجوع شود به اقبال (عباس)
عباس بن سعید الجوهری: ٨٨
العباسة: ٥٥
عبد الرحمن بدوی (دکتر): رجوع شود به بدوی.
عبد الرحمن بن علی بن ابی صادق: ٣٤٨
عبد الرحمن النیسابودی (ابو القاسم): ٢١٢، ٣٣٥
عبد العزیز: ٤، ٨، ٩، ١٥
عبد المسیح بن ناعمة الحمصی: رجوع شود باین ناعمه
عبد الملك اموی: ١٥
عبد الملك بن ابجر کنانی: ٩
عبد الملك الزیات: ٣٦٠
عبد الواحد جوزجانی: رجوع شود به ابو عبید الجوزجانی
عبد الله بن ابو سهل بن نوبخت: ٥٩
عبد الله بن حسن: ٢٠٦
عبد الله بن طاهر: ٦٠
عبد الله بن الطیب (ابو الفرج) رجوع شود باین الطبیب
عبد الله بن عباس: رجوع شود باین عباس
عباس
عبد الله بن علی: ٩٠
عبد الله بن المقفع: رجوع شود به ابن المقفع

عبدالله الطیفوری: رجوع شود با لطیفوری.
عبدیشوع (حبیب) بن بهریز: رجوع شود به ابن بهریز
عبیدالله (عبدالله) بن بختیشوع بن جبریل: ٥٥
عبیدالله بن جبریل بن عبیدالله: ٥٦
العروضی: رجوع شود به بختیار.
بن عبدالله
عزالدوله بختیار: رجوع شود به بختیار.
العزیز بالله: ٤٩
عضدالدوله (شهنشاه فناخسرو بن رکن الدوله): ٨٥، ٨٦، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٩، ٢٠٠
عطار (فریدالدین محمد): ٢٢٩.
عفیف الدین التلمسانی: ٢١٢
علاءالدولة بن کاکویه (علاءالدولة کاکویه): ١٣١، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٨، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٧٨.
علاءالدولة فرامرز بن علی: ٢٧٨
علاف الشعوبی: ٤٨، ٤٩
علی بن ابراهیم بن بختیشوع: ٥٦.
علی بن ابراهیم بن بکس: رجوع شود به ابوالحسن علی بن ابراهیم بن بکوس.
علی بن ابیطالب: ١٠٣، ٢٢٩، ٢٩٨
علی بن حسن محمد الحسینی العرافی. ٣٦٠، ٣٦١
علی بن ربن الطبری: ٦٠، ١٦٦
علی بن رضوان: رجوع شود با بن رضوان.
علی بن زیاد التمیمی: ٦٠
علی بن زید البیهقی: ٦٥، ٧٥، ١٠٣، ١٢٤، ١٢٨، ١٨١، ١٩٦، ٢٠٤، ٢١١، ٢١٢، ٢٥٦، ٢٨٠، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢.
علی بن عبیدالریحانی: ١٣٩
علی بن عیسی الاسطرلابی المنجم: ٤٠
علی بن عیسی: ٣٧٦.
علی بن مأمون خوارزمشاه: ٢٠٨.
علی بن هیثم: رجوع شود با بن هیثم.
علی بن یحیی رجوع شود به ابن المنجم.
عمر بن الخطاب: ٣٢، ٣٣، ٣٤
عمر بن سهلان الساوی: ٢٢٩
عمر بن عبدالعزیز: ٤، ٨، ٩، ٣٧، ٣٨
عمر بن فرخان الطبری: ٥٩، ٦٠، ١٦٢
عمر خیام: رجوع شود بخیام.
عمر فروخ: رجوع شود بفروخ
عمرو بن العاص: ٨، ٣٣، ١٠٣
العوفی (ابوالحسن علی بن رامیناس): ٢٩٩
عیسی (مسیح): رجوع شود بمسیح.
عیسی (ابوقریش): رجوع شود به ابوقریش
عیسی بن ابراهیم البصری: ٣٦٥
عیسی بن اسحق بن زرعه. رجوع شود به ابن زرعه
عیسی بن اسید النصرانی: ٧٧، ٧٩
عیسی بن جعفر: ٥٥
عیسی بن چهاربخت (صهاربخت، صهربخت): ٦٦، ٨٢، ٨٦
عیسی بن شهافا (شهلا): ٣٩، ٥٢
عیسی بن علی بن ابراهیم بن بکس: ٨٢.
عیسی بن ماسرجس: ٥٢
عیسی بن موسی: ٣٨
عیسی بن یحیی بن ابراهیم الناقل: ٦٧، ٦٨، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٨٠، ١١٨، ١١٩، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٤٣، ٣٤٧، ٣٨٤
عیسی الرقی التفلیسی: رجوع شود به التفلیسی.

غ

الغافقی (ابوسعید محمد بن محمد): ٢٣٤.

غوریوس اسقف نوسا = Gregorios de Nys ۱۰۰
زالی (حجة الاسلام محمد): ۱۰۴،
۱۴۰،۱۴۳،۱۴۸،۱۴۹،۱۵۰،
۲۷۶،۲۷۹
زحل (ابو القاسم عبیدالله): ۱۹۹

ف

ابی (ابو نصر محمد بن طرخان):
۸۳،۹۵،۱۳۵،۱۴۶،۱۵۰،۱۵۲
۱۵۹،۱۶۰،۱۷۷،۱۷۹-۱۹۴
۲۰۸،۲۱۶،۲۲۸،۲۳۷،۲۷۵،
۲۷۸،۲۷۹،۲۸۰،۲۸۲،۳۱۱،
۳۷۵-
س: رجوع شود بقسطوس.
ام محمد: ۵۵
(فیثون) الترجمان: ۸۹
دوله ابو الحسن علی دیلمی: ۲۰۹
دوله ابو کالیجار: ۲۱۲
دین ابو اسحق ابراهیم بن محمد: ۱۹۶
دین رازی (امام فخر): ۱۴۶: ۱۶۸
۱۷۸،۱۷۹،۲۱۶،۲۲۱،۳۸۰
ن شجنانا: ۳۸
: ۱۳۸
(ابو الحسن علی بن جولوغ سیستانی):
۲۰۲،۲۰۳
وس الصوری = Porphyros (Alias Malchos)de Ba
ou de T: ۴،۷،۱۳،۲۵،۵۷،
۷۳،۹۴،۹۶،۹۸،۹۹،۱۰۱،
۱۶،۱۸۳،۲۰۵،۲۹۳،۳۲۸،
۳۰،۳۵۴،۳۸۲
س): ۱۹۲،۱۹۴
(بدیع الزمان): ۱۹۴
Aphraate. ۱۸
دیتریسی: رجوع شود به
دیتریسی.
الفزاری (محمد بن ابراهیم): ۲۷،۴۰،
۶۳،۱۱۳
فضل الله زنجانی (شیخ میرزا...): ۱۸۶،
۲۱۸.
فضل بن ابو حاتم النیریزی: رجوع شود
به ابو العباس...
فظل بن ربیع: ۵۵،۱۲۶
فضل بن سهل ذو الریاستین: ۵۵،۵۹،۶۲
۱۲۹
فضل بن یحیی البرمکی: ۴۵،۵۵
فضیل بن عیاض: ۴۳
فلاذیوس = Palladius: ۸،۱۱۷
فلك المعالی منوچهر: ۳۲۱.
فلوطرخس = Plotarchos de Cheronaia (Plutarque de Chéronée): ۷۴،۹۸،۱۰۰،۳۴۶
فلوطینس (فلوطین، افلوطین) =
Plotino (Plotin) de Nikopolis: ۴،۹۸،۱۰۰،۱۰۲،
۱۵۶،۱۵۹،۱۸۵،۱۸۷،۲۱۸،۲۴۱،
۲۷۶،
الفندی (دکتر): ۲۲۳
فورژه = F. Forget: ۲۱۷
فولس الاجانیطی: رجوع شود به بولس
الاجانیطی
فولوبس = Polybe: ۱۱۵
فیثاغورس (فوثاغوراس، فوثاغوریا) =
Phithagoras de Samos: ۹۱،
۹۲،۹۸،۱۰۱،۱۳۲،۱۶۹،۲۹۸،۳۰۸
فیروز: ۱۳،۱۹،۲۰
فیلادلفوس: رجوع شود به بطلیموس دوم
فیلغریوس = Philigarius: ۷۷،
۸۶،۱۱۹

فیلوپنوس = Philoponos: رجوع شود به یحیی النحوی
فیلون الاسکندرانی (فیلون الیهودی = philon d'Alexandreia (Philon le Juif): ٤

ق

قابوس بن وشمگیر (شمس المعالی): ۱۳۱، ۲۹۰، ۳۲۱
القادر بالله: ۱۳٦
القاهر: ۷۸
قدامة بن جعفر (ابو الفرج): ۹٦
قریب (عبد العظیم): ۲۹۷
قزوینی: ۲۹۸
قسطا بن لوقا البعلبکی: ٤٥، ۷۱–۷۳، ۹۲، ۹٦، ۹۸، ۱۱۰، ۳٤٥–۳٤۷، ۳٦٤، ۳٦٥
قسطوس بن اسکورا سکینه: ۳٤٦، ۳٦٤، ۳٦٥
قطب الدین شیرازی: ۲۹٤
قطب الدین لاهیجی: ۲۹۲
قطب الدین مسعود شیرازی: ۲۷۳
القفطی (جمال الدین ابو الحسن علی بن القاضی الاشرف یوسف القفطی متوفی بسال ٦٤٦): ۷، ۲۲، ۳۳، ۳۸، ٤٦، ٤۷، ۵۳، ۵٤، ۵۵، ۵٦، ۵۹، ٦۰، ٦۱، ٦۲، ٦۳، ٦٤، ۷۱، ۷٦، ۸٦، ۱۱۰، ۱٦۳، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۹٦، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰٤، ۲۰۵، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳٦۲، ۳٦۳
القمری. رجوع شود با بو منصور الحسن ابن نوح القمری
قنواتی (الاب جورج شحاته): ۲۰۵
قوتامی: ۳٦۱
قویری (ابو اسحق ابراهیم): ۹، ۸۱، ۸۳، ۹۵، ۱٤٤، ۱۵۲، ۱٦۱.
قیصر: ۹۷، ۵
فیضاء الرهاوی: ۹۰

ك

الکاتبی (نجم الدین علی): ۱۷۹
کاچ = J. Katsch: ۹۵
کارادوو (بارون) = Baron Carra de Vaux ۱٦٤، ۱۹٤، ۲۱۲، ۲٦۷، ۲۹٦، ۳٤۷،
کاراکا = Karaka: ۲۷
کاستیگلیونی = Kastiglioni ۸۹، ۱۱٦، ۱۱۷، ۱۲۰
کاسیوس باسوس اسکولاستیکوس = CassiusBassusScholastikos: ۳٦۵
کاویراج کونجالال بهیشاگراتنا = Kaviraj Kunja Lal Bhishagratna: ۲۸
کپلر Kepler: ۱۲۲
الکرابیسی: ۱۰۵
کربن (هانری) Henry Korbin: ۲۱۸
الکرمانی (ابو القاسم): ۲۰٦، ۲۱۱
الکرمانی (محمد بن یوسف): ۱٤٦
کروس (پول) = Kraus(Paul): رجوع شود پول کروس
کریستن سن = Arthur Christensen: ۱۹
کسنوقراطیس (کسوقراطیس) = Xnocrates: ۳۵۳
الکعبی (ابو القاسم): ۱۷٤، ۱۷۷
کلمانت چهارم (پاپ): ۲٦۷
کمال الدین ابو الحسن فارسی: ۲۹٤

لکندی: رجوع شود به یعقوب بن اسحق الکندی
کنکه = Kanaka: ۲۶، ۲۷، ۸۷–۹۷، ۱۱۰
کوپرنیکوس = Cupernicus ۱۲
وشیار بن لبان الجیلی: ۱۱۰
ومی Koumi: ۱۳
یارئیس: رجوع شود به بهمنیار بن مرزبان
کیال (احمد): ۱۷۵
سوری موهان گانگولی = Kisori Mohan Gangu: ۲۷

گ

برلی Gabrielli: ۳۴۷
رسن دوتاسی: Garcin de Tassy ۳
لیله = Galileo: ۱۲۲
دزیهر = Goldziher: ۱۴۰، ۱۴۷، ۲۹۶، ۲۹۷
آشن = Mlle Goichon: ۲۱۹
رز: ۵۸
یوس = Golius: ۲۲۹
لموس کامراریوس = GuilielmusBamerar ۱۹۳
۵۸

ل

ر = Laudner: ۲۲۲
= Leclere: ۳۳۵، ۳۵۰
هیلگنبرگ = Luise
Hilger: ۲۸
سرافیون (اسرافیون): ۳۶۷
لونگین = Longin: ۴، ۹۸
لویس شیخو (الاب): ۲۰۱
لیث بن المظفر (لیث بن نصر بن سیار): ۱۴۶

م

مأمون: ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳: ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۱۶، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۵، ۸۰، ۸۷، ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۶۲، ۳۳۱
مأمون بن مأمون بن محمدخوارزمشاه: رجوع شود به ابوالعباس مأمون بن مأمون
مارابای اول: ۱۸، ۲۱
مارابای دوم: ۱۶
الماردینی: ۱۴۴
مارگولیوث = Margoliouth: ۹۵
مارمتی: ۱۸
ماری = Mari: ۱۹
مارینوس = Marinus: ۶، ۸، ۱۱۷
مازیار بن قارن: ۶۰، ۱۶۶
ماسرجویه (ماسرجیس): ۳۷، ۵۲
ماسویه: ۶۱، ۶۲
ماشاءالله بن اثری: ۲۴
ماکسیمس (مقسیموس افسسی) = Maxime d'Ephèse: ۱۰۰
مالك بن انس: ۱۴۳
مانی: ۱۶۹، ۲۸۲
مانی المجوسی: ۱۹۹
الماهانی: ۲۰۵
مایرهوف (دکتر ماکس...) = Meyerhof: ۱۰۳، ۱۶۶، ۲۰۲
المتوکل علی الله: ۹، ۱۰، ۱۵، ۵۳، ۵۵، ۶۱، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۸۲، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۲، ۳۵۶
متی بن یونس: رجوع شود به ابوبشر

متی بن یونس
مجدالدولة دیلمی (ابوطالب رستم): ۱۳۶، ۲۰۹
مجدالدین ابوالقاسم علی بن جعفر: ۲۸۰
المجتهد: رجوع شود به یحیی النحوی.
محب الاجتهاد: رجوع شود به یحیی النحوی.
محب التعب: رجوع شود به یحیی النحوی.
محمد(ص): ۱۳۹، ۳۰۸، ۳۷۷ و رجوع شود به: النبی: پیغامبر
محمد بن ابراهیم الفزاری: رجوع شود به الفزاری
محمد بن جابر البتانی: ۱۰، ۱۱۰، ۳۶۶
محمد بن الحسن بن الهیثم: رجوع شود به ابن هیثم
محمد بن حوقل (ابوالقاسم) رجوع شود به ابن حوقل
محمد بن الحنفیة: ۱۰۳
محمد بن خالد بن برمك: ۴۵، ۹۰
محمد بن زکریای رازی: ۲۷، ۹۴، ۹۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۶۵-۱۷۹، ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۸۲، ۲۸۳
محمد بن طاهر بن بهرام السجستانی: رجوع شود به ابوسلیمان منطقی
محمد بن الطرخان الفارابی: رجوع شود به الفارابی
محمد بن عبدالله بن احمد: ۲۹۱
محمد بن عبدالله بن المقفع: ۲۵، ۵۷، ۹۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰
محمد بن عبدالکریم الشهرستانی: رجوع شود بشهرستانی
محمد بن عبدالملك الزیات: ۴۷، ۱۲۹، ۱۳۹
محمد بن عبدون الجبلی: ۱۹۸
محمد بن محمد الارجانی: ۲۰۱
محمد بن موسی الخوارزمی: ۵۲، ۶۳، ۱۱۳
محمد بن موسی مترجم: ۷۶
محمد بن موسی بن شاکر: ۴۶
محمد بن هارون الوراق: رجوع شود به ابن الوراق
محمد بن یوسف الایلاقی: رجوع شود به شرف الدین الایلاقی
محمدخان قزوینی (میرزا): ۵۴، ۱۹۶
محمدلطفی جمعه: ۱۶۲
محمود الحفنی: ۲۱۵
محمود بن سبکتکین (سلطان): ۸۴، ۸۵، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۵۴، ۲۰۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۲
محمود بن عبدالله: ۲۰۷، ۲۰۹
محیی الدین الاندلسی: ۳۵۱، ۳۶۱
محیی الدین محمد بن ابی الشکر مغربی اندلسی: ۳۴۵
المختار بن حسن بن عبدون؛ رجوع شود با بن بطلان
مراجل: ۴۲
مرادثانی (سلطان): ۲۸۸
مربابای جندیسابوری = Mar Papa de Beit Lapat: ۱۵:۱۹
مرخنایاس بیت کرمایی = Marxenaias de Tahal de Beit Garmai: ۱۵، ۱۹
مرداویج پسر زیار: ۱۷۵
المرزوقی الاصفهانی (ابوعلی احمد): ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۶۸
مرقیون = Marcion: ۱۲
مرکوروش = Mar cyoré: ۱۵، ۱۹
مرلاحی: ۹۰
مرماری (مارماری) = Mar Mari: ۱۵
مروان بن الحکم: ۳۷
مریانوس: ۳۷

لمستظهر بالله: ۳۲۳
لمستعین بالله: ۵۵
لمستنجد بالله: ۲۷۹
سعود بن محمود بن سبکتکین: ۱۱۰،
۲۱۰
سعودی (ابوالحسن علی بن الحسین بن
ی المسعودی متوفی بسال ۳۴۶
جری): ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۱۲۹، ۱۳۰،
۱۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۹۵
سمعی: ۱۷۴
یح (عیسی علیه السلام)، ۵، ۶، ۱۱۷،
۱۹، ۱۹۷، ۳۰۸، ۳۷۶، ۳۷۷
یحازخا = Msiha Zkba: ۱۹
کوة (سیدمحمد): ۲۲۹
کویه (مسکویه): رجوع شود با بن
مسکویه
طفی صدقی: ۳۵۲
ویهٔ ثانی: ۳۷
متز: ۸۳
تصم بالله: ۴۷، ۵۱، ۶۰، ۶۱، ۱۳۴، ۱۶۲
تضد: ۹، ۷۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۹،
۱
تضد: ۳۴۵
الدوله: ۲۰۰
سومی (الفقیه ابوعبدالله محمد بن
۰): ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۹۱، ۲۹۲
ف الیسوعی (الاب) ۲۳۰
(مدنا) بیت اردشیری: ۱۹، ۲۰،
الحمصی = Magnès: ۳۷۱
در: ۵۵، ۵۶، ۷۰، ۷۸، ۱۳۰، ۳۷۶
ر بالله: ۳۲۳
سی (ابوسلیمان محمد بن
المعشر التستی): ۲۹۸، ۳۰۳
ی: ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۴
مقسیموس ازمیری = Maxime de
Smyrne: ۳۵۴
المکتفی بالله: ۷۰
ملاصدرا: رجوع شود بصدرالدین محمد
ملک الجبال حسین غوری: ۲۱۰
منالاوس = Menelaos
d'Alexandreia: ۷۷، ۱۰۷، ۳۵۰
منتصر (ابوابراهیم): ۲۰۸
منصور بن ابی عامر: ۱۴۷، ۱۵۱
منصور بن اسحق سامانی: رجوع شود
به ابوصالح...
منصور بن باناس: ۹۰
منصور بی نوح سامانی: ۲۰۸
منصور دوانیقی: رجوع شود به ابوجعفر
منصور
منکه: رجوع شود به کنکه
منئس = Mènon : ۱۱۵
منوچهری (ابوالنجم احمد): ۱۷۹
مورطس (مورسطس): ۱۱۲
موریس بویژ = رجوع شود به بویژ
(مورتس)
موسی (ع): ۳۲، ۱۹۷
موسی بن خالد الترجمان: ۶۵، ۷۹
موسی بن شاکر منجم: ۴۶
موسی بن میمون الاسرائیلی: ۱۷۶
۱۸۶
الموفق: ۳۴۵
مولوی علی: ۳۰۲
المؤیدبالله (هشام): ۳۵۶
المهتدی بالله: ۵۵
مهدی: ۴۱، ۵۲، ۵۸، ۱۶۲
مهران بن منصور: ۳۵۶
مهرن Mehren: ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۸،
۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۵
میخائیل: ۱۳۰

میخائیل بن ماسویه: ٦٢
میرزا ابوالفضل ساوجی: ٢٣١
میکا Mika: ١٩
مینورسکی: ١٨٢

ن

الناتلی (ابوعبدالله): ٨٢، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١١
الناشی (ابوالعباس): ١٧٤
الناصر عبدالرحمن بن محمد: ٣٥٦
ناصر بن خسرو القبادیانی: ١٦٥، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٦
الناعس: رجوع شود به یوسف الناقل.
نالینو، ٢٦٣، ٣٦٧
النبی: ١٣٩ ورجوع شود به محمد ص و به پیغامبر
نجاشی: ٥٩، ١٤٥
نجم الدین علی الکاتبی: رجوع شود به الکاتبی
نخجوانی (محمد): ٣٧٤
نرسی: ١٣، ١٩
نرسی مجذوم — Narsés le Lepreux: ١٩
نسطوریوس (نسطورس) = Nestorius: ١٢، ١٤
نصر بن احمد سامانی: ٢٠٣
نصیرالدین طوسی (خواجه): ٢٠١، ٢١٦، ٢٢٩، ٢٨٠، ٣٤٣، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٩، ٣٦٦، ٣٦٩، ٣٧٠
نضر بن الحارث: ٣٠
نظام معتزلی (ابراهیم بن سیار): ٤٣، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٤٠، ١٤١، ١٤٣
نظام الملك طوسی (خواجه): ١٢٨، ١٣٦
نظام عروضی: ٥٤، ١٤٥، ١٦٧، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢٨٩
ظیف القس الرومی (نظیف بن یمن ـ المتطبب): ٨٥، ٢٠٠، ٣٦٩
نعمة الله کرم: ٢١٥
نفتویه: ٢٦
نفیسی (سعید)، ٢٤، ٢١٣
نقولای راهب: ٣٥٦
نوبخت منجم: ٤٠، ٤٢، ٥٨، ٥٩
نوح بن منصور: ٢٠٦، ٢٠٨، ٢٢٢، ٢٣٣.
نهق الهندی: ١١٣
نیبرگ Nyberg: ٢٦، ١٧٠
النیریزی (فضل بن ابی حاتم): ١٠٥، ١١٠
نیقولاوس الاسکندرانی (انقلاوس، اکیلاؤس) = Nicolaos d' Alexbndreia: ٨، ٩٨، ١١٧
نیقولاوس (نیقلاوس) الدمشقی = Nicolaos Damaskenos (Nicolas de Damas ou Damascéne): ٧٧، ٨٤، ٩٦، ٩٧، ٩٨
نیقوماخس اسطاغاریایی = Nicomaque de stagire: ٩٣، ١٠٧
نیقوماخس الجهراسنی = Nicomaque de Gerasa: ٧٧، ١٠٧، ٣٣٢
نیکس = L. Nix: ٣٤٨
نیوتون = Newtou: ١٢٢

و

واتیه (پیر) Pierre Wattier: ٢١٥
الواثق: ٤٨، ٥٣، ٥٥، ٦١، ١٢٦، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٤
واراهامهیرا Varâhamihira: ٢٨، ١١١
واگبهاتا Vagbhata: ٢٧، ٢٨.

E.A. Vau Dyck = ديك:
٢٢٢:٢
Van. Vloten = لوتن ٣٣٠:
Woepcke = ٣٥١،٣٥٤،
٢
Wechel: = ١٠٧
Wenrich = ٣٤١
بن يعيش الرقنى ١٩٩
ن بن رستم الكوهى: ٧٩، ٩٠
E. Wiedmann = ن ٢١٤، ٢٩٣
توسون = م
William Thomson: ٨٠
الدكرفل =
Millbiald kirfel: ٢٨

ى

ى: ٤١، ١٦٣
ن (هرون) الرشيد: ٤١، ٤٢، ٤٣،
٤، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٩، ٦١، ٧٥،
١٠، ١٢٦، ١٢٧، ١٤١، ١٥٢، ٣٦٦
ن (هرون) الواثق: رجوع شود به
لواثق
: ١٣٨
كوس آريستيوپس =
Henricus Aristipp، ٢١٤
بن على: رجوع شود به ابو البركات
بن المفضل: ٣٨١
(رضاقلى خان). ١٨٢
لنجار: ١١٢
الاول: ٧٨
الثانى: ٧٨
الثالث:
Hermès Trismégist:
٢، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٣٢
س = Hermonius: ١٢
Hermis = ٦، ٢٤، ١٠١

هشام بن الحكم الرافضى: ١٤١
هلال بن ابى هلال الحمصى: ٤٥، ٨٩،
١٠٦، ٣٦١
هليا = Elia: ٦٤
همائى (جلال الدين): ١٥٠
هنيگمن = E. Honigman: ٨٧
هورتن = Horten: ١٦١، ٢١٣، ٢١٤،
٣٤٧
هيبا الترجمان = Ibas: ١٤، ١٦، ١٩
هيبارخوس رجوع شود به ابرخس
هيرقليطس = Héraclite ١٥٦
هيروفيلوس =
Herophilos (Hérophile)
de Chalkedonia: ٣، ١١٥
هيسپا لنسيس (يوحنا) =
Hispalensis (Johannes)
١٩٣، ٣٤٧

ى

ياقوت حموى (شهاب الدين ابو عبدالله
ياقوت بن عبدالله الرومى الحموى): ٢١،
١٤٤، ١٤٥، ١٦٥، ١٧٠، ٢٠٠، ٢٠٢
يانگ = G. Junge: ٨٠
يحيى النحوى الاسكندرانى الاسكلائى
(= محب الاجتهاد، محب التعب، المجتهد،
فيلوپنوس) =
Ioannes (Iohn) Philoponos
٦، ٨، ٧٢، ٨٤، ١٠٣ - ١٤٠، ١١٧،
١٢٠، ١٢٣، ١٥٩، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٨٦،
٢٩٣، ٣٥٥
يحيى بن ابى منصور الموصلى المنجم:
٤٦، ٥٠
يحيى بن البطريق: رجوع شود به
ابن البطريق
يحيى بن خالد بن برمك (برمكى): ٤٢،
٤٥، ٤٦، ٥٣، ٥٥، ٥٩، ٨٨، ١٩٩، ١٣٠،

٣٢٨، ٣٥٧
يحيى بن عدى المنطقى (ابو زكريا): ٤٥،
٨٣، ٨٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٩، ١٠٢، ١٦١،
١٩٤–١٩٥، ١٩٦، ٢٠٠، ٢٨١،
٣٤٠، ٣٤١، ٣٥٢، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٣،
٣٦٤، ٣٦٥، ٣٧٥–٣٨٨، ٣٨٢
يحيى بن هارون مترجم: ٦٥
يعقوب الرهاوى =
Jacob d,Edeasa: ١٤
يعقوب بن اسحق الكندى: ٧١، ٧٨، ٨٩،
٨٠، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ١٠٤، ١٠٨، ١٠٩،
١٣٩، ١٤٥، ١٦٢، ١٦٥، ١٧٥، ١٨٧،
١٨٨، ٢٨٢، ٣٤٦، ٣٦٩، ٣٧٧
اليعقوبى: ١٧٠
ينبوشاد، ٣٦٠
يوحنا بيت سلوخى (كركوكى) =
Jean de Beit Slokh: ٢٠
يوحنا بيت كرمايى =
Jean de Beit Garmai ١٩
يوحنا دمشقى (قديس) =
Ioannes de Damaskos
(Saint Jean de Damas): ٥،
١٥، ١٥٩
يوحنا القس (يوحنا بن يوسف بن الحارث):
٨٥
يوحنا هيسپا النسيس: رجوع شود به
هيسپا النسيس
يوحنا بن البطريق: رجوع شود به
ابن البطريق
يوحنا بن حيلان (جيلان، جيلاد): ٩: ١٥٢،
١٦١، ١٨٢
يوحنا بن ماسويه: ٤١، ٤٢، ٤٤، ٤٧، ٤٨،
٤٩، ٦١، ٦٢، ٦٤، ١٢٣، ١٣٠، ١٥٢
يوحنا بن يوسف: ٩٠
يوستى نيانوس = Ioustinianos:
٢٣، ٢٤، ١٠٢
يوسف عليه السلام: ٣٠٨
يوسف الناقل (ابو يعقوب يوسف بن عيسى)
٥٨
يوسف بن الحكيم البحيرى: رجوع شود
به ابن الحكيم
يوسف بن خالد: ٧٩
يولاميوس = Eulamios: ٢٤
يونان ابامى: ١٦

٢ ـ فهرست اسماء كتب ورسالات ومقالات

آ

ار العلوية (ارسطو) =
Meteorologica
(la Météorolog):٦٩، ٨٣، ٨٥،
٩٦، ٩٩، ١٠٢، ١٨٣، ٢١٤، ٢٤٠،

ر العلوية (ابن سينا):٢٢٦
ر المتخيلة في الجو. ٨٥
ل:٦٩
الجدل:١٨٣
الصبيان، ٩٠
العرب والفرس:٢٠١
الفلاسفة ونوادرهم:١٧
بقراط وفلاطن (كتاب في..)
Des dogmes d'Hippoe
et de Pla:٦٧، ٧٤، ١١٨.
سيسطراطيس در تشريح:١١٨
ل المدينة الفاضلة =
Der Musterste:١٨٤،
١٩١
لطبيعية يقول بها الحكماء (رسالة
٧، ٩٨، ٣٤٦
يا، ٢٨، ١١٢
م:١١٨

الف

ه لا يمكن ان يكون جرم العالم
:١٦٣
غرض ارسطاطاليس في كتاب
ما بعد الطبيعة، ١٩٣
الابانة عن وحدانيه الله :١٦٣، ١٦٤
ابدال الادوية المفردة (في..):٣٤٠
ابرخس (رسالة..) = Hipparque،
٩٢
الابصار، ٩٩
ابطال احكام النجوم:٢٢٦
ابطال جزء لا يتجزا (مقاله در..)٢٠٥
ابودقطيقا (البرهان) رجوع شود به انا
لوطقياى ثانى
ابوطيقا (الشعر) رجوع شود به بوطيقا
و به: الشعر
ابوسليمان منطقى سجستانى (رسالة..):
١٩٦، ١٩٨
ايديميا (امراض الوافدة) =
Des Edidémies:٦٦، ٧٤، ١١٤،
٣٣٥، ٣٤٨
اتفاق آراء ارسطوطاليس وافلاطون.١٨٣
اتفاق الفلاسفة واختلافهم في حظوظ:٦٠
اثبات صدق الانجيل (في..):٣٧٦
اثبات العقول الفعالة والدلالة على عددها
واثبات النفوس السماوية، ٢٩٠
اثبات المبداء الاول:٢٢٧
اثبات المفارقات (رسالة في..):٢٩٢،
٣٧٤
اثبات النبوة:٢٣٠، ٢٣٤
اثبات وجود الله :٢٢٧
اثنى عشر ابقراط، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٤٨
اثولوجيا (الربوبية، الميامر، الهيات) =
Theologia:٩٤، ٩٦، ١٥٦، ١٥٨،

١٦٣، ١٨٥، ٢٤١، ٢٦٦، ٢٧٦، ٢٩٨،
٣٥٧-٣٥٨
اجابة الدعاء وكيفية الزيارة (فى زيارة القبور والدعاء، فوائد من كتاب التعليقات فى سبب اجابة الدعا): ٢٢٨
الاجرام العلوية: ١٢٦، ٢٣٥
الاجرام والابعاد: ١٠٦
اجراء الطب: ١١٨
اجناس اقسامات داروها: ٧٨
الاجنة: ٨١، ٣٦١
اجوبة ست عشرة مسألة لابى الريحان: ٢٣١
اجوبة عشر مسائل: ٢٣١
اجوبة على مسائل ابى الريحان: ٢٣٥
اجوبة مسائل سئل عنها ابو على الحسين بن عبدالله بن سينا: ٢٣١
الاحاديث المروية: ٢٢٨
الاحجار: ٣٦٧
الاحجار والخزر: ٣٧١
احدى عشر: ٣٣٤
احصاء العلوم = (Catalogue de la Science ou scientiis): ١٧٣، ١٧٦، ١٩٣.
احكام الاعراب: ٦٩
الاحكام فى حوادث الايام: ٣٦٧
الاحكام وتفصيل الصحيح منها من السقيم (مقالة فى..): ٢٠٥
احوال الباه واسبابه: ٧٢
احوال النفس: ٢٢٢
اخبار الحكما (اخبار العلماء باخبار الحكما): ٧، ٢٢، ٢٥، ٢٨، ٣٢، ٣٨، ٤٦، ٤٧، ٥٢، ٥٣، ٥٥، ٥٦، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٥، ٦٩، ٧٠، ٧٣، ٧٥، ٨٦، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٩٤: ١٠٨، ١١٠، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٧، ١٧٩، ١٨١، ١٨٢، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٨٩، ٢٩٥، ٢٩٨، ٣٠١، ٣٣٢، ٣٢٣، ٣٢٨، ٣٦٢، ٣٦٣
اخبار الفلاسفة: ٩٨
اختصار القضايا: ١٨٣
اختصار كتاب ما بعد الطبيعة: ٧٨
الاختصار من طبيعيات الشفا: ٢٩١
اختصار المنطق: ٧٨
اختلاف اعضاء المتشابهة الاجزاء: ١١٨
اختلاف التشريح: ٧٤
اختلاف لفظ الاناجيل (فى..): ٣٧٦
اختلاف المناظر = Traité d' Oqtique (= المناظر): ١٠٥، ٢٩٤، ٣٦٩
اختلاف مواضع المساكن فى كرة الارض: ١٠٨
اختلاف الناس فى امر النفس: ٢٢٤
الاخلاط = Des Humeurs: ٧٤، ١١٤، ٣٣٥، ٣٤٨
الاخلاط الاربعة وما تشترك فيه: ٧٢
الاخلاق (ايثيقون = Ethique): ٧٠، ٧٤، ٩٤، ٩٦، ٩٨
الاخلاق (ابو على سينا): ٢٣٥، ٢٦٢
الاخلاق (جالينوس: ٧٩، ١١٨
اخلاق ناصرى: ٢٠١
الاخلاق والانفعالات النفسانية: ٢٣٠
آداب النفس: ١٦٥
الادوية المستعملة = Euporiste يا les Remédes faciles à préparer: ٨٠، ١١٩
الادوية المفردة = Traité des médicaments simples: ٦٧، ٧٧، ١١٨، ٣٧٢
الادوية المفردة (ديسقوريدس): رجوع شود به كتاب الحشائش
الادوية المفردة (حنين بن اسحق): ٧١
الادوية المنقية: ٧٧.

الاربعة =
Tetrabiblon ou Opus
Quadripartitum: ٦٢، ٧٧، ١٠٩، ٣٣٠، ٣٣١
ربعة مسائل فی امر المعاد رجوع شود به
المبداء و المعاد
لاربعین: ١١٦
لارثماطیقی (نیقوماخس): ٧٧، ١٠٧
.جوزة فی المنطق: ٢٢١
جهیر، ٢٨
رزاق: ٢٣٠
سطو عند العرب، ٢٠١، ٢١٦، ٢١٨،
٢٢: ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٩٠، ٣٤٢، ٣٤٢،
٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٤، ٣٦٩
رشاد فی الدخول فی الکفر: ٢٣٠
رغنن البوقی: ١١٢
رغنن الزمری: ١١٢
نون = Organon: ١٦، ٩٣، ١٨٣،
٣
کند: ٢٨
منة و الامکنة: ١٦٨، ١٧٨
ما بیع (کتاب..) =
Le Livre des Septenar
٣
ب الاعراض (نی..) =
De symptomatum cau
١
ب الامراض (فی..) =
De morbornm cau: ٣٣٨
ب الرعد و البرق: ٢٢٦، ٢٣٦
اب المتصلة بالامراض: ١١٨
النبات =
Les Causes des plar
٩
کر الجامع: ٨٩
اج السهام: ١٠٩
استخراج مسائل عددیة: ٧٣
استخراج المیاه: ١١٢
الاستسقاء: ٧٤
استطالة الفهم علی العجز: ٣٧٩
استعمال اسطرلاب کروی =
De spera solida: ٧٢
استعمال الشراب: ١١٦
اسرار الطبیعیات فی خواص النبات: ٣٦١
اسرار الکواکب. ٨٧
اسرار الموالید: ٨٩
اسرار النجوم: ١٠٧، ٣٦٧
الاسطقسات (کتاب فی...) (اقلیدس):
٣٥٤
الاسطقسات (فرفوریوس): ٩٨
الاسطقسات (کتاب فی..) (قسطا بن
لوقا)، ٧٢
الاسطقسات علی رأی ابقراط =
Des Eléments selon
Hiqpocrate: ٦٦، ١١٧، ٣٣٧
اسکندرنامه: ١٤
اسماء عقاقیر الهند: ٨٩
الاسنان و اللثة: ٦٨
الاسهال: ٦١
الاشارات و التنبیهات =
Liber Alixarat ٢٦١–٢١٧
٢٣٥، ٢٦٠، ٢٦٢، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧٣،
٢٩٠
الاشارة الی فساد علم احکام النجوم: ٢٢٦
اشکال اقلیدس: ٧٨
الاشکال الکریة Sqhèriques:
١٠٨، ٣٥٠
الاشیاء الخارجة عن الطبیعة (فی...):
رجوع شود بالعلل و الاعراض.
اصلاح الادویة المسهلة (کتاب..)
٦١، ٧٤
اصناف الاعراض (فی...) =

De symptnmatum differentiis: ٣٣٨
اصناف الامراض =
De morborum differentiis ٣٣٨
اصناف الحميات (الحميات) =
Des différentes fiévres: ٦٦:١١٧، ٣٣٩
الاصول (ارسطو) =
Traitès des Principes
(جزو السماع الطبيعى): ٩٤
اصول العامية. ٩٩
اصول علم الاخلاق: ٨٧
اصول علم البرهان (رسالة فى ..): ٢٢١
اصول الهندسة (افلاطون): ٩٢
اصول الهندسة (جومطريا) = اصول اقليدس =
Les Elémenis deGéometrie
٧٥: ٨٠، ١٠٤: ١٠٦: ٣٤٣: ٣٤٩، ١٥٠: ٣٥٤
اصول الهندسة (منالاوس): ١٠٨
اضافة الاحداث الى النجوم وتعليق احكام السعادة بها: ١٤٥
الاضحوية (= المعاد، رسالة اضحوية فى امر المعاد): ٢٥٦، ٢٧٧
اظهار حكمة الله فى خلق الانسان: ٢٨٧
الاعضاء الآلية) = كتاب المواضع الآلية =
De locis affectis)Des
٧٧: licuv mlades): ٢٤٠
الاعظام المنطقة...: ٣٥٤
اعلام النبوة: ١٦٩، ١٧٥
الاعمار والآجال (فى...) ٢٩٣
اغاليط السوفسطائين، ٧٨
الاغانى: ١٤٤
الاغذية (حبيش) ٧٤
الاغذية على طريق القوانين الكلية: ٧٢
اعراض ارسطاطاليس فى كتبه: ١٠١
اغراض ارسطوطاليس (= تحقيق غرض ارسطاطاليس فى كتب ما سد الطبيعة = فى اغراض الحكيم فى كل مقالة من الكتاب الموسوم بالحروف): ١٨٣، ١٩٣
اغراض كتب ارسطاطاليس المنطقية: ٨٤
الافصاح عن رأى القدماء فى البارى تعالى وفى الشرايع وموردیها (مقالة فى ..): ٢٨١
افضل هيات البدن (= رسالة فى افضل الهيأة): ١١٨: ٣٣٩
افعال البارى جل اسمه كلها عدل لاجور فيها (فى ان ..): ١٦٤
الافعال وانفعالات: رجوع شود به الفيض الالهى
افكار ارسطراطيس (كتابى فى ..): ١١٨
افلاح الارض واصلاح الزرع والشجر والثمار... ٣٦١
افورسموس = Aphorismus: رجوع شود به الفصول الابقراطية
افياس = Hippias: ٩٢
اقاويل افلاطن فى كتاب طيماوس... ٣٥٢، ٣٥٢
اقتصاص احوال الكواكب: ١٠٩
اقتصاص طرق الفضائل (رسالة فى ...) ١٩٦
اقراباذين (ابن بكوس): ٨١
اقريطن، رجوع شود به قريطن
اقسام الحكمة (اقسام العلوم الحكمية): ٢١٧
اقسام العلوم العقلية. ٢٣٥، ٢٣٦
اقوال الشيخ فى الحكمة: ٢١٨
الاكر = Spherica: ١٠٨: ٣٤٥
الالفاظ اليونانية وتقويم سياسة الملوكية والاخلاق، ٣٧٤
القيبيادس l'Alcibiade ٩٢، ١٠٢
الالوان، ٥٢
الهيات (كتاب الحروف ارسطو) =

Metaphysique ،٧٣،٨٠،٧٠
،٩٤،٩٦،٩٨،٩٩،١٠٠،١٨٣،٢١٦
٢٧٠،٣٤٢،٣٥٧
امارات الاقبال والدولة:١٦٧
الامتاع والمؤانسة:١٩٦،١٩٨
متحان الاطبا:٢٨١
لامتلاء:٨٠
لامراض:٣٧١
لامراض الحادة (تدبير امراض الحادة،
دبير ابقراط لامراض الحادة):٦٦،٦٧،
٧،٨٧،١١٤،١١٨،٣٣٦،٣٤٨
مراض الوافدة: رجوع شود به ابيديميا
العقل (فى..):٣٧٧
النفس (كتاب فى ...) : ٢٢٥
لوطيقا:١٤،١٦،٢٥،٥٦،٥٧ ،١٠٠٠،
١٠،٣٢٨،٣٦٢،٣٧٥
لوطيقا الاولى (تحليل القياس،
انالوطيقاى اول) =
Aualytica Priora (le
: premiers Analytique
،٧٠،٧٧،٨١،٩٣،٩٥،٩٨،٩٩،١٠٠:
١،١٦٠،١٦٣،١٨٣،٢٠٥،٣٦١،
٢،٣٦٣
طيقا الثانية (البرهان، انالوطيقاى
، انالوطيقاى دوم: انالوطيقا الثانية،
طيقا الاواخر، ابودقطيقا) =
Analytica posteriora (
derniers Analytiqeus)
Apodictiq:٦١،٦٩،٧٠،٨١،
٨٢،٩٣،٩٥،٩٩،١٠٠،١٠٤،١٥٢،
١٦٣،١٨٣،١٨٦،٢٠٥،٢٥٨؛٢٥٩
الاخيار باعدائهم:١١٨
ادراك الحقائق جهة واحدة (فى..):
١١:٣٢،٢٨٣،٣٠٨
كة الملك سرمدية (فى...)١٨٣
ان خارج السماء لافراغ و لاخلاء (مقالة
فى...)٢٩٣
الانساب سمعانى:١٤٠
انس الفريد:٢٠٠
ان فاعل هذا العالم انما يعلم ذاته من جهة
فعله (فى...)٢٩٣
الانصاف:٢١٥-٢١٦ ،٢١٨:٢٣٦،
٢٦٤،٢٦٥:٢٧٦،٣٥٨
ان الطبيب الفاضل فيلسوف (كتاب
فى...) =
De meilleur médecin et
philosophe:٦٧،١١٨
ان الكمية والبرودة والحرارة ايست
بجوهر (كتاب):٢٢٦
ان للجسم محركا من ذاته طبعاً (فى..):١٦٧
ان المحرك الاول لا يتحرك (فى..)٧٥،١١٨
ان النفس جوهر بسيط غير داثر (فى.):١٦٣
ورجوع شود بكتاب النفس الكندى
انولوطيقا: رجوع شود به انالوطيقا
اوايل الادلة:٣٧٨
اوتوديمس = Euthydéme ،٩٢
اوثوفرون = Euthyphron ،٨٢:
اوجاع الكلى والمثانة.٧٨
اوجاع النساء:٣٧١
اوجاع النقرس (كتاب فى..):٧٢
الاورام:١١٨
الاوزان والمكاييل:٧٢
اوستا:٢٦،١٨٢
اوقات الامراض:١١٨
الاهوية والمياه والبلدان (رسالة الماء
والهواء، رسالة الاهوية والبلدان) =
Le livre des airs des eaux
et des lieux:
٦٦،١١٤،١١٧:٣٣٠
ايام البحران فى امراض الحادة (كتاب
فى..):٧٢

الایام واللیالی (کتاب فی. .) : ۳۷۰
ایثیقون اوذیمس = l'Ethique à Eudéme ۹۹،۹٤
ایثیقون نیقوماخس = l'Ethiuqe à Nicomaque : ۱۸۳،۹٤
ایثیقون ماغالن (ماغانس) la grande Ethique : ۹٤
ایران در زمان ساسانیان l'Iran sous Les Sassanides : ۱۹
ایساغوجی (المدخل) = Isagoge : ۱۳،۲۵،۵۷،۵۸،۷۰،۷۳،۹۰،۹۸،۱۶۰، ۱۸۳،۲۰۵،۲۰۷،۲۹۳،۳۲۸،۳٤۰، ۳۵۲،۳۸۲.
ایضاح البراهین عن مسائل عویصة : ۲۲۳
ایضاح غلط المنتقد علیه (ای علی الرازی) فی العلم الالهی: ۲۷۷.
الایقاع : ۱۱۲
الایقاعات : ۱۸۳
این Ion : ۹۲

ب

باری ارمینیاس (باری ارمانیاس ، باریر مینیاس، باربیمناس، باری ارمینیس، العبارة) De l'Interpretatione یا l'Hermeneia یا Peribermeneias : ۱۶،۲۵،۵۶، ۵۶،۶۹،۷۷،۸۱،۹۳،۹٤،۹۷،۹۸،۱۰٤، ۱۶۳،۱۶۸،۱۸۳،۲۰۵،۳۲۸،۳٤۱.
الباه : ۱۱۶.
البثور: ۳۷۱.
البحث عن الطریقة المعترفة المذکورة فی کتاب الآثار العلویة (کتاب فی...) : ۲۸۲.
البحران (کتاب) Des Crises : ۶۶،
۱۱٤،۱۱۷،۳۳۹.
البخار: ۷۳.
برزنامه: ۳۶۵ ورجوع شود به ورزنامه
البرسام : ۶۲،۱۲۰.
برمینیدس: رجوع شود به ارمانیدس.
البروالاثم : ۲۳۰.
البرهان (اودقطیقا) رجوع شود به انالوطیقای ثانی.
البرهان (رازی) ۱۶۷.
البرهان (فارابی) : ۱۸۳
البرهان المنطقی (فی...) : ۱۶۳
بستان العقل: ۱۷۸.
البصیرة : ۶۲
بطلان قول من زعم ان جزأ لا یتجزأ (فی...) ۱۶۳ .
بعد الشمس والقمر : ۳۷۰
البلاغة فی الحکومة والخطابة : ۲۲۰ ورجوع شود به ریطوریقا .
البلغم : ۷۲.
بلوهرو بوذاسف: ۲۶،۳۰۸.
بوطیقا (کتاب الشعر) = Poetica (la Poétique) : ۷۰،۸۳،۹۳، ۹۵،۱۶۳،۱۸۳،۲۰۵،۲۱۹،۳٤۰، ۳۵۸.
البول: ۶۹،۳۷۱ .
بولیطیقا رجوع شود به السیاسة .
البهجة فی المنطق:۲۲۲
البهجة والسعادة ۲۹۰ .
البیاض الذی یظهر فی البدن: ۷۸.
بیان الجوهر الثمین: ۲۲۶.
بیان الصورة المعقولة المخالفة للحق (کتاب فی...) : ۲۲۵.
بیان المعجزات والکرامات (رسالة فی...) ۲۲۹.
بیان الهویة والالهیة : ۲۳۵.
بیست رسالهٔ جدلی وفلسفی ازمولفین

مسیحی: ۳۸۱
بیست مقاله : ۵۰
بیماریهای اسبان : ۳۵۰

پ

و Pschito : ۱۲
سیدهانتیکا =
Pancasiddhânti : ۲۸، ۱۱۲.
نامه: رجوع شود بورزنامه.
ی فی شفاء الامراض (التأتی لشفاء
اض ، کتاب جالینوس الی اغلوقن
أتی لشفاء الامراض) : ۶۶، ۱۷ ،
.
ات العلویة : ۱۸۳.
لروحانیات (رسالة بلیناس فی...) :

س: ۲۸۳
س Théagès : ۹۲.
ادبیات: ۱۹۴.
ادبیات عرب Geschichte
der Arabischen Litter :
۳۳۱، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۶۵.
لاسلام : ۱۳۶ .
لاسلام السیاسی والدینی والثقافی
لاجتماعی: ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۶۷ .
طبا : ۷۱.
تمدن الاسلامی: ۲۹، ۳۰، ۳۷،
، ۴۰، ۵۳، ۵۵، ۶۳، ۶۵، ۸۷.
لحکماء : ۱۷۹، ۲۹۹.
لفلاء : ۱۵۴ .
الم والمبداء والانبیاء : ۶۹.
ب = Histoire de la
Mé : ۸۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۰.
رستان : ۳۲۱.
بری : ۶۰

تاریخ طبیعی l'Histoire
Naturelle : ۳۳۴ .
تاریخ فلاسفة الاسلام فی المشرق و
الغرب : ۱۶۲، ۱۶۴ .
تاریخ فلسفه دراسلام: ۲۹۵.
تاسوعات = Les Ennéades
(Neuvaines) : ۴، ۱۰۲، ۱۵۶،
۱۸۵، ۲۴۱، ۲۷۶.
تبکیت السوفسطائیین (کتاب ارسطو
طالیس فی...) : رجوع شود بکتاب
سوفسطیقا
تتمة صوان الحکمة : ۶۰، ۶۵
۷۰، ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۰۳،
۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۱،
۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱،
۲۱۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۶، ۲۷۸، ۲۸۶،
۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸،
۲۹۹: ۳۰۳، ۳۲۱ .
التثلیث (کتاب فی...) : ۱۹۵، ۳۷۷.
تجارب الامم : ۲۰۰، ۲۰۱ .
تحریر الکرة والاسطوانة لارشمیدس:
۳۴۳.
تحریر کتاب المعطیات : ۳۴۳.
التحصیل (= التحصیلات): ۲۸۹، ۲۹۰.
تحصیل الآن من الزمان عند الهند: ۱۱۳.
تحقیق الانسان : ۲۲۴.
تحقیق غرض ارسطاطالیس فی کتب ما
بعد الطبیعة: ۱۸۳.
التحقیق فی نقض کتاب العلم الالهی لمحمد
ابن زکریاء الرازی: ۱۷۷.
تحقیق ماللهند: ۱۶۸، ۱۷۰.
التحلیل: ۱۰۵.
التحلیلات الاولی: ۳۶۱.
تحویل سنی العالم: ۱۰۹.
تحویل سنی الموالید: ۵۹.
التدبیر: ۱۱۶ .

تدبير الابدان فى سفر الحج: ٧٣.
تدبير ابقراط لامراض الحادة (تدبير امراض الحاده) : رجوع شود بامراض الحادة .
تدبير الاصحاء : ١١٨، ٣٣٨ .
تدبير الصحة = sur l'hygiène : ٣٧٢.
تدبير الملطف : ١١٨.
تدبير الناقهين : ٦٨.
التذكرة : ٥٣.
تذكرة النوادر عن المخطوطات العربية حيدر آباد : ١٦٨، ٢٤٦، ٣٥٠، ٣٥٥، ٣٦١، ٣٧٤ .
التراث اليونانى فى الحضارة الاسلامية : ٢٥، ٥٧، ٦٥، ٦٩، ١٠٣، ١٤٠، ١٤٧، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٢٠، ٢٦٣، ٢٦٧، ٢٧٩، ٣٢٨، ٣٣٠ .
ترييع الدائرة (فى...) : ١٠٦، ٣٧٠ .
ترتيب العادات : ٢٠٠.
التركيب : ١٠٥.
تركيب الادوية (رسالة جالينوس فى...) : De Compositione medicamentorum : ٧٤، ١١٨، ٧٣٢.
تركيب الانسان : ٣٧١ .
تركيب الجفر (رسالة فى...) : ٣٧١ .
الترياق De Theriaca : ٦٣، ٦٧، ١١٨، ٣٣٣، ٣٤٠.
الترياق (روفوس) : ١١٦.
تزكية النفس: ٢٢٥.
تسبيع الدائرة : رجوع شود به كتاب - المسبع فى الدائرة .
تسطيح الكرة. ٧٧، ١١١.
تسع رسائل فى الحكمة والطبيعيات: ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣٥.
تسمية اعضاء الانسان = Des nomes des partiet du corps humain : ٢١٦.
التشبيه والتمثيل : ٥٩
التشريح = del' Anatomie : ٥٦، ٦٤، ٧٤، ١١٤، ١١٨، ٣٤٨.
تشريح آلات الصوت : ١١٨.
تشريح الاموات : ١١٨
تشريح حيوان الحى (تشريح الاحياء) : ٧٤، ١١٧.
تشريح الرحم: ٧٤، ٧٧، ١١٨.
تشريح العروق الضوارب: ٣٣٩.
تشريح العروق الغير الضوارب : ٣٣٩
تشريح العصب : ٣٣٩، ٣٥٥.
تشريح العضل: ٣٣٩.
تشريح العظام : ٣٣٩
تشريح العين : ١١٨
تعاليق فى الحكمة: رجوع شود بتعليقات ابى نصر الفارابى .
تعاليق حكميه: ١٩٦.
التعبير (كتاب...) ٢٨٧.
تعبير الرويا (ارطاميدورس) : ٦٩، ٩٨.
تعرف علل الاعضاء الباطنة: رجوع شود به المواضع الآلمة .
تعرف الحكمة واقوال الحكما (رسالة فى...) ٢١٨ .
تعريف المرء عيوب نفسه: ١١٨.
تعقب المواضع الجدلى: ٢٢٢.
تعلق النفس بالبدن: ٢٢٤.
تعليقات ابى نصر الفارابى (تعاليق فى - الحكمة) : ٣٧٤.
التعليقات على حواشى كتاب النفس لارسطاطاليس: ٢١٨، ٢٦٦
التعليقات فى الحكمة (كتاب تعاليق...) ٢١٩.
تعليق فى المنطق: ٢٢٢.
كتاب التفاحة = Livrd de la Pomme : ٢٩٨، ٣٦٦.
تفاسير = Les Commentaires

١.
ير ايساغوجى : ٢٨١.
يرثامسطيوس ازمقالة اللام ارسطو:
٣ .
ر سورة الاخلاص (سورة التوحيد ،
الصمدية) : ٢٢٨، ٢٣٥.
رسورة ثم استوى ... ٢٢٨
رسورة الفلق (المعوذة الاولى):
.
سورة الناس (المعوذة الثانية) :
.
الصمدية : رجوع شود به تفسير
سورة الاخلاص .
فارسى رسالة القدر : ٢٢٧.
كتاب اثولوجيا : ٢٦٦.
كتاب التشريح الصغير: ٢٠٥.
كتاب النفس ارسطو: ٢٧٨.
ما بعد الطبيعة (ابن رشد) : ٩٦،
٢٧٨، ٣٤٢، ٣٥٧.
لمعوذتين: ٢٢٨، ٢٧٦، و رجوع
تفسير سورة الفلق وسورة الناس .
قولات ارسطوطاليس: ٣٨١.
احوال كتب جالينوس (كتاب
...) : ٣٣٩.
معرفة = Pronostica
ypocratis (les pron
d'Hippo : ٦٦، ٧٤، ١١٤،
٣٣.
حكمة وفروعها : ٢١٧ ورجوع
د باقسام العلوم الحكمية .
دائرة (مقالة ارشميدس فى...):
ليس: ١٤١، ١٤٣، ١٤٦.
تاب المقولات: ٣٤٢.
سائل طبيعية ارسطو: ٢٩٣.
تلخيص المنطق: ٢٢١.
تمثيل النصارى الابن بالعاقل.. (رسالة
فى..) : ٣٧٦.
التمجيد (فى خطبة التمجيد ، الخطبة
التوحيدية، الخطبة الالهية): ٢٢٧.
التمدن الاسلامى: رجوع شود بتاريخ
التمدن الاسلامى.
التنبيه والاشراف: ٨، ١٠، ١٧٠، ١٩٥.
تنقيص المحم: ١١٦.
التوحيد (افلاطون) : ٩٢.
التوحيد (كتاب فى..) از الكندى :
١٦٣، ٣٦٩.
توحيد (كتاب..) از يحيى بن عدى:
١٩٥ .
تورات : ٣٢، ٣٠٧ .
التوسط بين ارسطوطاليس وجالينوس
فى المحرك الاول: ٢٨٧.
التوطئة فى المنطق: ١٨٣.
تولد الجنين: ١١٨.
تولد الحصاة : ٦٩.
تولد النار بين الحجرين : ٦٩.
التوهم فى الامراض والعلل: ١٢١.
تهذيب الاخلاق : ١٩٥.
تهذيب الاخلاق وتطهير الاعراق: ٢٠١
تهافت الفلاسفة : ١٠٤، ١٢٤، ١٥٠،
٢٧٩ .
تهافت التهافت : ١٩٢، ٢٧٧.

ث

ثاطاطس (ثاطيطس) = leThéétète
٩٢ .
الثالوجيا (الربوبية) =
les Elements de théologie:
١٥٦، ١٥٩.
الثقل والخفة : ١٠٥، ٣٥١ .

الثمرة: ١٠٩، ٣٦٥-٣٦٦.
الثمرة المرضية فى بعض رسالات الفارابية = Alfârâbi's philosophi - sche Abhandlungen : ١٩٣.

ج

الجامع : ٢٠٠.
جامع البدائع : ٢٠١ ، ٢٢٨ ، ٢٢٩ ، ٢٣٥.
جاودان (جاويدان) خرد: ٢٠٠، ٢٠١، ٣٧٨، ٣٧٩.
جبر ومقابله (ذيوفنطس) : ٧٢.
جداول (جدول) زيج بطليموس المعروف بالقانون المسير = la Table Chronologique ou Canon des règnes (royal) : ١٠٩، ١١١.
الجدل: رجوع شود به طوبيقا.
الجذام : ٦٢.
الجراح : ٣٧١.
جراحات الرأس = Des Plaies de la têtes: ٦٦، ١١٤، ٣٧١.
الجزء : ١٨٣.
الجزء الذى لا يتجزأ : ٧٣.
الجسم ، ٢٢٦.
جغرافيای بطليموس (كتاب جغرافيا فى المعمور وصفة الارض) = La Géographie: ٧٧، ١٠٩، ٣٥١.
الجمانية الالهية : ٢١٢.
الجمع بين الرايين (الجمع بين رأيى - الحكيمين): ١٨٣، ١٨٤، ١٩٣.
الجمل من الادلة المحققة لبقاء النفس - الناطقة : ٢٢٥.
جواب المسائل الثلث (فى..) ٣٧٨.
جوامع ابى زيد حنين بن اسحق لكتاب ارسطوطاليس فى الآثار العلوية: ٣٣٣
جوامع اثنى عشر: رجوع شود به اثنى عشر.
جوامع الاسكندرانيين فى اسماء اعضاء الانسان: ٣٣٧.
جوامع جالينوس درمعجونات: ٣٣٣.
جوامع رياضى = Collections mathématlpues : ١١١.
جوامع الموجود لخواطر الهنود فى حساب التنجيم: ١١٣.
جواهر الاجسام (فى..) : ١٦٣.
جواهر الاجسام السماوية: ٢٢٦.
جومطريا: رجوع شود باصول الهندسة.
الجوهر: ١٨٣.
الجوهر النفيس: ٢٢٦، ٢٣٦.
جوهر وعرض : ٢٢٦.

چ

چهار مقاله : ٥٤، ٨٥، ١٢٨، ١٤٦، ١٦٤، ١٦٧، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢٨٢، ٢٨٩.

ح

الحاصل : ١٦٧.
الحاجة الى التنفس: ٦٨، ٨٠.
الحاجة الى النبض : ٧٤.
حال المعاد : رجوع شود باحوال النفس.
حانوت الطبيب: رجوع شود بقاطيطيون.
الحث على تعلم الطب (فى..) ١١٨.
الحث على الذكر (حث الذكر، الذكر): ٢٢٨، ٢٣٦.
حجة ارسطاطاليس فى التوحيد: ١٠١.
الحجج العشرة فى جوهرية نفس الانسان الناطقة: ٢٢٤.

حدث : ٢٢٦.
دالجسم : ٢٢٦ .
دالشمس والقمر: ١٠٥، ٣٧٠ ورجوع
شود به بعدالشمس والقمر .
وث الاجسام : ٢٢٦.
حدود (رسالة فی..) : ٢١٩.
حدود (ابرخس) رجوع شود به
صناعة الجبر.
حدودالفلسفة: ١٦٥.
حدود وتعريفات: ٢٣٥.
رب والقتال : ١٠٩.
كات (حركة) الصدروالرئة : ٨٠ ،
١ .
كات المجهولة : ٦٧، ١١٨.
كة =
traité du Mouvem : ٩٤ .
كةالعضل: ٦٨، ٨٠، ١١٨
كةالحيوان(حركاتالحيوانالمكانية
لارض) = La Marche des
anime : ٩٤ .
وف (كتاب..) رجوع شود بـه
الهيات ارسطو .
بالتلاقی علی جهةالجبر والمقابلة
(كتاب فی..):٧٣.
واللذة : رجوع شود به فلبس
(le Philebe)
والمحسوس De Sensus at
Sensi : ٨٢، ٩٤، ٩٦، ٩٧.
ش = traité de Plantes :
١١٦، ٣٥٥، ٣٥٦.
ة (كتاب فی..) : ١١٩.
علم وحكمة : ٢٣٠
صحة = la Diététique :
١ .
لم التوحيد: ٢٢٧.
الحقن : ٨٠، ١١٩.
حقيقةالروح : ٢٢٥.
حقيقت وكيفيت سلسلهٔ موجودات وتسلسل
اسباب ومسببات (رساله در..) : ٢٣٤.
حكاية ما استخرجه القدما من خطين بين
خطين حتى يتوالى الاربعة متناسبة:
رجوع شود بكتاب فی الخطين.
حكمةالاشراق:٢٧٣
الحكمة العرشية: ٢١٠.
الحكمة العروضية:٢١٩.
حكمةالمشرقيين (الحكمة المشرقيه ـ
الفلسفة المشرقية):١٢٤، ٢١٠، ٢٢٠،
٢٢٢، ٢٣٦، ٢٦٣، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨،
٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٣ .
الحكمةالموهة : رجوع شود به
سوفسطيقا .
حكمةالموت : ٢٣٤.
حل شكوك اقليدس : ١٠٧
حل مسائلی دربارهٔ مشكلات خسرو پادشاه
ايران = Solutiones Corum
de qnibus dubitavit
Chosroes Persarum rex : ٢٤
حلول : ١٩٥.
حماسه سرايی درايران:١٨٢، ٣٠٥.
الحمام (كتاب..) ٦١، ٧٣ .
الحميات(جالينوس) رجوع شود به
اصناف الحميات.
الحميات(فلاذيوس) = traité des
fièvres : ١١٧ .
الحميات المشجر (كتاب..) ٦١
الحمی الربع:١١٦.
الحمی المحرقه: ٣٧١.
الحيات والموت :٨٧.
حی بن يقظان:١٩٢، ٢١٧–٢١٨، ٢٢٨،
٢٢٩، ٢٣٥، ٢٦٣، ٢٨٩، ٢٩١.

حيلة البرؤ (مداواة الامراض) = De Methodo Curandi (la methode de Guérire) : ٦٧،٦٨،٧٤،١١٨،٣٣٨،٣٤٧.
الحيل (كتاب) = Les Mécaniqes ٧٢،٣٤٧.
حيل على حبل: ٣٧١.
حيل المتنبين: رجوع شود به مخاريق الانبياء .
الحيوان ارسطو = Historia Animalium (Histoire des animaux) : ٦٢،٨٤،٩٤،٩٦،٩٧، ١٦٠،٢٠٥،٢٤٠،٢٨٩ .
الحيوان (جاحظ) : ٥٧.

خ

خاندان نوبختى (كتاب..) : ٥٩.
خرميدس le Charmide : ٩٢ .
خصب البدن : ٧٤،٣٤٨ .
الخطابة : رجوع شود به ريطوريقا.
الخطابه (فارابى): ١٨٣.
خطبة توحيدية : ٢٣٤.
الخطبة الغراء : ٢٢٨،٢٣٤ .
خطط مقريزى: ١٣٢،١٣٣،١٥٤.
خطوط متوازى : ١٠٦.
الخطين (كتاب فى..) : ١١١، ٣٥٠، ٣٥١ .
الخلاء : ١٨٣.
خلاصة الوفا فى اختصار رسائل اخوان الصفا: ٣٠١
الخلع: ٣٧١
خلق الرحم (فى.) ١١٩
الخلوة : ٢٢٩
خمس رسائل لابن بطلان وابن رضوان المصرى: ٣٢٢.
خنجر ايمان ضد يهود ومسلمين: ٢١٧.
خواص الاشجار: رجوع شود بكتاب الحشائش
خواص مثلثات قائم الزوايا: ١٠٦

د

دائرة المعارف اسلام Encyclopénie de l'Islâm : ٨٧،١٤٧،١٨٢، ١٦١،١٦٤،١٦٧،١٩٤،٢٠٢،٢٩٥، ٣٤٨
داتسنان دينيك : ٢٦
دانش عربى (اسلامى) = La Science arabe : ٣٧،٥٧،٥٨،٦٣،٨٢،٨٩، ١٦٤،١٦٧،١٩٤،٢٠٢
دانشنامهٔ علائى (حكمت علائى) : ٢٣١-٢٣٣ ، ٢٨٨،٢٨٩
دبستان رها (كتاب..) = l'Ecole d'Edesse : ١٩
الدخول الى علم الطب (كتاب..): ٧٢
در باب ابن المقفع (مقاله..) ٥٧
در تحقيق خلاف ميان ابى زكريا يحيى ابن عدى وابى اسحق ابراهيم بن بكوس: ٢٨١
درة الاخبار: ٢٩١،٢٩٨
الدعاء : ٢٢٩
الدعاوى الفلسفية : ٢٧٤
دفتر كتبخانهٔ اسعد افندى : ٣٧٠
دفتر كتبخانهٔ ايا صوفيه: ٣٣٧،٣٣٨، ٣٣٩،٣٥٥
دفع ضرر السموم: ٧٣
دفع الهم عند وقوع الموت (فى دفع الغم من الموت، الشفاء من خوف الموت): ٢٠١،٢٣٥
دلالة الحائرين: ١٧٨
الدم : ٧٢

دوائر المتماسة (فی..): ۱۰۶، ۳۵۰
دوائر والدواليب: ۱۱۲
دواب: ۱۱۵
اتسارون = Diatessaron: ۱۲
كرت: ۱۸، ۲۶

ذ

ذ الجنب والرئة (كتاب فی..): ۱۱۶
بحة: ۱۱۶
بول: ۶۷، ۱۱۸.
خيرة ۷۸
رة الاسكندر فی الطلاسم: ۳۶۸
كر (كتاب..) Traité de la: Mémn
ات (وصايای ذهبيه): ۹۱، ۱۰۱

ر

وبية: رجوع شود به اثولوجيا.
ل نجاشی: ۵۹، ۱۴۵، ۱۴۶
ز المنطقی: رجوع شود بارجوزة فی المنطق
ة التنفس: ۱۱۸
علی ابی القاسم البلخی: ۱۷۷
علی برقلس: ۱۰۳، ۱۰۴
علی الثنوية (رسالة فی..): ۱۶۵
علی الجاحظ فی نقض الطب (فی مناقضة الطب): ۱۴۷، ۱۷۴
لمی الرازی فی العلم الالهی (كتاب نی..): ۱۷۷
لمی الرازی فی العلم الالهی واثبات لرسل: ۱۷۸
ی شهيد فی لغز (ن: تثبيت) المعاد:

فرفوريوس بانابون المصری:

۱۶۷

الرد علی كتاب ابی عيسی الوراق: ۳۷۶
الرد علی المسمی فی رده علی القائلين بقدم الهيولی: ۱۷۴، ۱۶۸
الرد علی المنجمين: ۱۴۵
الرد علی المنانية (رسالة فی..): ۱۶۵
الرد علی الناشی فی نقضه الطب: ۱۷۴
رسائل ابن سينا: رجوع شود برسائل عرفانی ابن سينا
رسالهٔ ابوسليمان منطقی سجستانی: رجوع شود بابوسليمان منطقی سجستانی (رسالة..)
رسائل اخوان الصفا: ۱۴۷، ۱۹۶، ۲۶۹–۵۲۰.
رسائل الشيخ ابی علی الحسين بن عبدالله ابن سينا فی اسرار الحكمة المشرقية = رسائل عرفانی ابوعلی.. ورسائل ابن سينا) = Traités mystiques d' Abou Ali al Hossain ben Ahdallah ben Sina ou d'Avlcenne: ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۵
رسائل فلسفية لابی بكر محمد بن زكريای رازی): ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۳
رساله درجواب مسائل راجع باقانيم ثلاث: ۳۷۶
رسالة فی الرد علی رسالة ابی الفرج بن الطيب: رجوع شود بالقوی الطبيعية
الرسالة القبرية: ۳۳۵
رسالة للبيرونی فی فهرست كتب محمد ابن زكريا الرازی: ۲۷، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۸۲، ۲۸۳
الرسالة المشوقة فی المدخل الی علم الفلسفة: ۳۲۱

الرسالة الموجزة فی اصول المنطق:
رجوع شود با لموجزة فی المنطق
الرطوبات:٣٦٧
رفع الاشیاء الثقیلة (کتاب فی..):٣٤٧
رفع سرور الاغذیه:٦١
رقعة الی ابی سعید بن ابی الخیر:٢٣٠
الروائح والطعوم:٥٢
الروائح وعللها:٧٢
روانشناسی ابن سینا:٢٢٢
رورنامهٔ آسیائی =
Journal Asiatique:٣٤٧،
٣٥١،٣٥٥،٣٦٩
الرؤیا (ارطامیدورس):٦٩
الرؤیا (فارابی):١٨٣
رؤیة الاهلة بالجنوب:٧٨
الریاضة (فلوطرخس):٩٨
الریاضة بالکرة الصغیرة:٧٤،١١٨
الریاضة بالکرة الکبیرة:٧٤
ریطوریقا (الخطابة) =
Rhetorica (la Rhétorique):
١٣،٧٠،٩٣،٩٥،١٨٣،٢٠٥،٢٢٠،
٢٢٢،٣٤٠،٣٦٣،٣٦٤
الریموس (کتاب..):١١٢

ز

زاتسپرم:٢٦
زاد المسافرین:١٦٦،١٦٧،١٦٩،١٧٢،
١٧٤،١٧٨
الزمان (اسکندر الافرودیسی).٣٦٩.
الزمان (فارابی)١٨٣
الزمان والمکان (فی..) ١٦٧
الزوایا الحادثة فی الدائرة :٣٦٩
الزهد:٢٢٩
الزیارة فی المسائل التی لحنین:٧٤
الزیارة والدعا:٢٣٥
زیج ارکند ١١٣
زیج بطلیموس: ٩٠
زیج شهریار (زیك شتریار):٢٥،٦٠
الزینة:١١٥
الزینة فی المنطق:٢٩٠

س

سبع رسائل (مجموع رسائل الشیخ
الرئیس): ٢٣٦
السبعین:٦٧،٧٥،١١٩
ستة عشر (جالینوس):٧،٨،٦٦،٦٧،٦٨،
٧٩،١١٦،١١٨،١١٨،٣٣٦،٣٣٧،٣٣٨،٣٣٩
السحر والطلسمات والنیرنجات و
الاعاجیب:٢٢٦
السدر والدوار:٦١
سر الاسرار =
Secreta secretorum
(کتاب السیاسة فی تدبیر الریاسة)٦٤،
٣٣١-٣٣٢
سرح العیون: ٤٩
السرطان (..):١١٩
سر القدر:٢٢٧،٢٣٦
السعادة (فی..):٢٨١
السعادة (کتاب..): ٢٠١
السعادة الموجودة ١٨٤
السعادة والحجج العشرة: ٢٣٦
السعادة والشقاوة الدائمة فی النفوس:٢٢٠
سفر الاسرار:١٦٩،٢٨٣
سفر الجبابرة :٢٨٣
السفسطیقا (ارسطو) رجوع شود به
سوفسطیقا
السفسطیقا فی اباتة المواضع المغلطة
للباحث (ابن سینا):٢٢٠
السکر ١٢١٠
السکون بین حرکتی الشریان:٧٨:٧٩
سلامان وابسال (ابن سینا):٢٢٩
سلامان وابسال (ترجمة حنین):٣٣٤

مان وابسال (جامی): ۲۲۹
ماء والعالم =
De coelo et mundo (l
Ciel et le Monde))
۱۶۰،۱۰۰،۹۶،۹۴،۸۳،۶۹
۲۹۳،۲۶۵،۲۴۰،
اع الطبیعی (سمع الکیان) =
La Physiq: ۷۲،۷۷،۸۰،۸۲،
۹۲،۹۶،۹۸،۹۹،۱۰۰،۱۰۴،۱۸۳،
۲۴۰،۲۶۵،۳۶۹
لکیان (ارسطو): رجوع شود به
ع الطبیعی
لکیان (رازی): ۱۶۷
لکیان (کندی): ۱۶۳
م (دیسقوریدس) De venenes،

م (شاناق): ۸۸،۱۲۰
نمس: ۷۸
.نامه: ۱۴
اق، رجوع شود به صفوة النجح.
ند (سیدهانتا): ۲۸،۴۰،۶۳،۱۱۲
ند الکبیر: ۴۰
ك الارض والانبیاء، ۱۷
زاج المختلف: ۷۷
ء: ۷۲
ائین: رجوع شود به سوفسطیقا.
س = Le Sophiste: ۷۰
۹۲،۹۸،۱۰۲
بقا (سفسیطقا، سوفسطائیین،
المغالطین، حکمة المموهة) =
Sophistici elenc
réfutation des sopb
les réfutations sophisti
۸۳،۸۴،۹۳،۹۵،۹۹،۱۶۳،
۲،۳۵۷،۳۵۹

سوفسطیقا (ابن سینا): ۲۲۲
السهر: ۷۲
السیاسات المدینة. رجوع شود به مبادی
الموجودات
السیاسة (افلاطون) =
la Politique ou De la
Royauté: ۷۰،۹۲
السیاسة (بولیطیقا) ارسطو =
la politique: ۹۴،۱۶۰
السیاسة (رسالة فی..) (فارابی) ۱۹۳
السیاسة (ابن سینا): ۲۳۰،۲۶۲
السیاسة فی تدبیر الریاسة: رجوع شود
به سر الاسرار
السیاسة المدنیة: ۱۸۴
سیاستنامه: ۱۳۶
سیدهانتا، رجوع شود به السندهند.
السیر، ۲۰۰
سیرة الفلسفیة (سیرة الفاضلة، سیرة الحکما)
۱۶۷،۱۶۸،۱۷۳،۱۷۴
سیرة الفیلسوف (فی..): ۲۸۱
سیر السبعة: ۱۰۹
سیرك (شرك): ۹۰
سیلان الدم: ۳۷۱

ش

شاپور گان: ۲۸۳
شامل: ۲۸۲
الشباب والهرم: ۳۶۷
شجرة الحکمة: ۱۴۷
شرائط البرهان، ۱۸۳
شرح اثولوجیا: ۲۱۸
شرح اسماء الله. ۲۲۷
شرح اصول اقلیدس: ۱۰۷، ۱۱۱ ورجوع
شود به حل شکوك اقلیدس
شرح برمشکلات الکرة والاسطوانة
(اوطوقیوس العسقلانی): ۳۴۳

شرح رسالة حنى بن يقظان: ٢٩١
شرح كتاب الشعر: ٣٧٥
شرح كتاب المقولات: ٣٧٥
شرح كتاب النفس ارسطو: ٢٣٣
شرح مخروطات ابلونيوس: ١١١
شرح مذهب ارسطاطاليس فى الصانع: ١٠١، ١٨٥
شرح مقالة اول ارشميدس درباب كره و اسطوانه: ١١١
شرح منظومة نجومى اراتوس: ١٠٦
الشعر (ابوطيقا، بوطيقا) رجوع شود به بوطيقا
الشفا: ٢١٣–٢١٤، ٢١٥، ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٦٣، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧١، ٢٧٩؛ ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠
الشفا من خوف الموت. رجوع شود به دفع الهم عند وقوع الموت
شفق (رساله در باب..) ٢٩٤
شكستگيها =
Traité des fractures: ١١٩
الشكل القطاع (رسالة..): ٣٥٠
شكل الكرة والاسطوانة (كتاب فى..): ٧٣
شكند گمانيك ويچار: ٢٥، ٢٦
الشكوك على ابرقلس: ١٦٧

ص

صبح اليقين: ٢٨٣
الصحة والسقم: ٣٦٧
صد كلمه: رجوع شود بكتاب الثمرة
الصرع: ١١٦
صفات لصبى يصرع: ٨٠
الصفار والحيات والديدان التى تتولد فى البطن: ١٢٠
صفة اسباب السخونة الموجودة فى العالم واختلاف فصول السنة (فى..) ٢٨٢
صفة كون الجنين: ٧٨
الصفرا: ٧٢
صفوة النجح ٨٩،
الصلاة وماهيتها (ماهية الصلوة، الكشف عن ماهية الصلوة، الصلاة) ٢٢٩، ٢٣٥
الصناعة =
ars parva (l'Art médical): ٦٦، ١١٧، ٣٣٨
صناعة الجبر (الحدود) ١٠٧،
صناعة الجبر (المسائل العددية): رجوع شود به المسائل العددية
الصناعة الصغيرة ٣٣٦
الصناعة الكبيرة: ٣٣٨
صنعة العلاج بالحديد: ٧١
صوان الحكمة: ١٧٨، ١٩٦، ٢٠٣
الصوت، ٦٩، ١١٨
الصوت والبحة: ٦١
صورة الارض: ٢١، ٨١: ١٨٠
الصورة المعقولة: ٢٢٥

ض

ضحى الاسلام: ٤٩

ط

طبايع الحيوان: ٩٤
الطب الروحانى (طب النفوس): ١٦٨، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٨
طبقات الاطباء: رجوع شود به عيون الانباء فى طبقات الاطباء
طبقات الامم: ٩، ٢٥، ١٤٧، ١٦٧، ١٦٩، ٣٢٨
طبقات الشافعية: ١٤٤: ١٤٥
طبيعة الانسان =
le Traité de la nature de l'homme: ٦٦، ١٠٠، ١١٤، ١٢٠، ٣٣٤

ة الجنين :٧٥
تى الالم واللذة (فى ..):٢٩٣
يعيات: ٣٧٥
.يق الى اكتساب الفضيلة:٧٨
وع والغروب =
Des levers et couch
des astres:١٠٤، ٣٥٠
نا (الجدل) =
Topica(les Popiqu:٧٠،
٨٣، ٩٣، ٩٥، ٩٩، ١٠١، ١٠٤، ١٨٣،
٣٥٢، ٣٦٣
عمار الحيوان وقصرها:٩٤
والعرض:٢٢٦
رة فى علم الاخلاق:٣٧٨
رسالة..):٢٢٩، ٢٣٥
ن (Timée) Timaios :
٩٢، ٩٨، ١٠١، ١٦٠، ١٦٨،
٣٥

ظ

الفلك (كتاب الظاهرات).
٣٦
:٢٣٣
لام:١٣٥

ع

كتاب فى...):١١٨
..)١٦٧
تعالى (رسالة فى..):٢٩٢
سالة..): رجوع شود به
ار
جوع شود بيارى ارمينياس
المنطق (كتاب فى..):٧٣
س:٨٠، ١١٨
سالة التوحيد، معرفة الله وصفاته
وافعاله) :٢٢٧، ٢٣٦
عرق النساء (كتاب..):١١٩
العروش (العروس): ٢٢٦
العروق (العروق الضوارب، العروق الغير
الضوارب):٦٧، ٣٣٩، ورجوع شود
به تشريح العروق.
العشرة: فصول:٢٢٢
عشرون مقالة فلسفية:٢٠٠، ٣٧٦
العشق (رسالة فى..):٢٢٩، ٢٣٥، ٢٩١
العصب:٦٧، ١١٧
عصر المأمون:٤٤، ٤٩
العضل:٦٧، ١٢٨
العطش:٧٢
العظام:٦٧، ١١٧
العقاقير:١٢١
العقل (كتاب فى..):٨٤
العقل (فارابى):١٨٣، ١٩٣
العقل (= فى مائية العقل):١٦٣، ١٦٤
عقل الكل:٢٢٧
العقل والمعقول:٩٨
العقول:٢٢٦
عكس المقدمات:٩٩
علاجات الحبالى :١٢١
علاج التشريح: رجوع شود به التشريح-
الكبير
علاج الصداع:٦١
علاج العين:٦٨
علاج النساء اللاتى لا يحبلن:٦١
العلامات التى يستدل بها على احوال الموت
لابقراط: رجوع شود به رسالة الموت.
علامات الاسقام:١١٩
علامات البحران:٣٧١
العلة :١٥٦، ١٥٧
علة كسوف الشمس والقمر:٧٨
علة الموت فجأة:٧٢
علل اختلاف الناس فى اخلاقهم وسيرهم و

شهواتهم واختياراتهم:٧٣
علل الاشياء (كتاب فى..):٢٠٥
علل التنفس:٦٨، ٨٠، ١١٨
علل العين وعلاجاتهم: ١٢٠
علل الكيميا وية =
traité des maladies chimiques: ١١٩
علل النساء: ١٢٠
العلل والاعراض (فى الاشياء الخارجة عن الطبيعة):٦٦، ١١٨، ٣٣٨
علم الاخلاق:٢٣٦
علم (اطلاع) ارسطوطاليس در تشريح ١١٤
العلم الاعلى (رسالة فى..):٣٧٤
العلم الالهى (فارابى):١٨٣
العلم الالهى على رأى سقراط:١٦٧
العلم الالهى الكبير (رازى):١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٧
علم البنكامات: ٣٧٠
علم تعبير الرؤيا:٢٢٥
علم الحيل (مكانيك):٣٤٧
علم الفراسة (فى..)٣٧٥
العلم اللدنى: ٢٢٩
العلم والمعجز: ٣٨١
العمل بالاسطرلاب (ايرن الاسكندرانى) ١١١
العمل بالاسطرلاب (ثاون الاسكندرانى): ١١١
العمل بذات الحلق:٢١١
العمل بالكرة:٧٨
العمل بالكرة الكبيرة النجومية (كتاب فى..):٧٣
عمل التشريح = De anatomicis admistrationibus: ٣٣٧
عمل الدائرة المقسومة سبعة اقسام متساوية (ارشميدس):٣٥١
العناية على رأى ديموقراطيس وابيقورس وآخرين (فى..):٣٦٧
العين:٦٨، ٣٦١
عيون الانباء فى طبقات الاطباء:٧، ٨، ٩، ١٦، ١٧، ٢٢، ٢٥، ٢٧، ٣٠، ٣١، ٣٧، ٤١، ٥٧، ٥٨، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٥، ٦٩، ٧٠، ٧٣، ٧٥، ٧٦، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٨، ٨٩، ١٠٨، ١١٠، ١١٧، ١٢٧، ١٤٥، ١٤٦، ١٥١، ١٥٢، ١٥٤، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٧، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٢، ٢٣١، ٢٨١، ٢٩٠، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٥٥، ٣٦٢، ٣٦٧، ٣٧١.
عيون الحكمة:٢٣٥
عيون المسائل:١٨٣، ١٨٩، ١٩٣
العهد (رسالة..):٢٢٩، ٢٣٥، ٢٣٦،
عهد ابقراط le Serment ٦٦، ٧٣، ٧٤، ١١٤، ٣٤٧، ٢٤٧

غ

الغدد:٣٧١
الغذا = de Alimentaiion: ٩٦، ١١٤
غزالى نامه:١٥٠
الغضب =
La guérison de la Colére. ٩٨
غورجياس = le Gorgias:٩٢، ١٠٢

ف

فاتحة العلوم:١٤٩
فاذن = le Phédo ٩٢، ١٠١، ١٠٢
الفارابيان:١٩٢، ١٩٤
الفال النجومى:٥٩

فخرى:٤٧
ـرس = le Phédre:٩٢
فراسة:٢٢٥
فردوس:٧٣
اردوس فى ماهية الانسان.٢٢٩
فرق:٦٦،١١٧
رق (كتاب فرق الطب، كتاب فى فرق الطب للمتعلمين) =
De sectis ad eos qui inutreducuntur (les sect enmédecin:٦٦،١١٧،٣٣٦
ـق بين الحرارة الغريزية والغريبة :٢٢٦
ق بين الحيوان الناطق وغير الناطق. (كتاب فى..):٧٣
ـق بين الغذاء والدواء والمسهل (كتاب فى..):٦٨
ق (يا الفصل) بين النفس والروح (كتاب فى..)٣٤٦
ق بين الفرق :١٣١،١٤١،١٤٤،١٧٥.
ق بين النفس والروح (كتاب فى..):٧٣
ق بين الهيولى والجنس:٩٩
اطيا:٢٨٣
نيدس (برمينيدس =
le Parmenide:٩٢،١٠١
ك قطعات اوستا =
Lexique des fragments l.Avesta:٢٦
اغورس = le Protagoras:٩٢
(كتاب فى..):٧٣،١١٨،٣٧١
والحجامة :٦١:٧٧،٨٠
على رأى ارسطاطاليس :٩٩
ن الحكم:١٨٢،١٨٦،١٩٣
ل (الفصول الابقراطية فى اصول الطبية ،افورسموس) =
Aphorismus(les Aph mes:٦٦،٧٠،٨٢،١١٤،٣٣٥
ل (اسكندر افروديسى)٣٥٩
الفصول (تعريف اسم الله وشرحه) :٢٢٧
الفصول الثلاثة (رسالة فى اثبات الصانع و ايراد البرهان القاطع عليه):٢٢٧
فصول الحكمة:٢٢٧
الفصول الموجزة:٢٢٢
فصول ومسائل :٢٣١
الفصل فى الملل والاهواء والنحل ١٦٨، ١٧٠، ١٧٧
الفصول الابقراطية: رجوع شود به الفصول (افورسموس).
الفضاء:٢٢٦
الفعل والانفعال:٢٣٦
الفلاحة (نرجمهٔ اسطاث):٣٥٧
الفلاحة الرومية :٣٤٦، ٣٦٤، ٣٦٥
الفلاحة الصغيرة :٨٧
الفلاحة النبطية:٨٧، ١١٩، ٣٦٠، ٣٦١
فلبس (الحس واللذة) lePhilébe:٢٩، ١٠٢
الفلسفة القديمة :١٦٧
الفلسفة المشرقية: رجوع شود به حكمة المشرقيين
الفوائد:١٠٥
فوائد الحكمة (رسالة فى..): رجوع شود به تعريف الحكمة واقوال الحكما
الفوز الاصغر، ٢٠٠
الفوز الاكبر:٢٠٠
الفهرست: ٧، ١٥، ١٧، ١٨، ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٧، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٢: ٤٣، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٦، ٥٨، ٦٠، ٦٢، ٦٥، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٧، ٨٩، ٩٤، ٩٦، ٩٩، ١٠٨، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١٣٩، ١٤٧، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٩٤، ١٩٦، ٢٠٢، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٣، ٣٣٦، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٩،

٣٥٠،٣٥١،٣٥٢،٣٦٢،٣٦٣،٣٦٥،٣٧١
فهرست کتابخانهٔ ایاصوفیه، ٣٤٠
فهرست کتابخانهٔ بانکیپور، ٢٠٥، ٣٦٠
فهرست کتابخانهٔ برلین: ٣٣٧، ٣٥٥
فهرست کتابخانهٔ برون، ٣٠١
فهرست کتابخانهٔ تربیت، ٣٧٤
فهرست کتابخانهٔ خدیویه، ٣٣٣، ٣٤٦، ٣٦٩، ٣٧١، ٣٨٢
فهرست کتابخانهٔ کمبریج: ٢١٣
فهرست کتابخانهٔ لیندزیانا: ٣٥١، ٣٦١، ٣٧٥
فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ١٦٤، ٢٨٩، ٣٣٧، ٣٤٣، ٣٤٩، ٣٧٨
فهرست کتابخانهٔ مشهد، ١٦٤، ١٩٣، ٣٢٤، ٣٤٩، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٧٤، ٣٧٥.
فهرست کتابخانه ملی پاریس: ١٦٤، ٣٣١، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٥٥: ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٨١
فهرست کتب محمد بن زکریا: رجوع شود به رسالة للبیرونی..
فهرست مخطوطات موصل: ٣٧٤، ٣٧٩
فی البحث علی تعلم الطب: ٦٧
فی حجج المثبتین للماضی مبدأ زمانیاً: ٢٢٦
الفیض الالهی (الافعال والانفعالات): ٢٢٥
فی قولنا نجسد من الروح القدس: ٣٧٦
فیما یعرض للثة والاسنان: ٨٦
فیما ینبغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفة: رجوع شود به ما ینبغی ان یتقدم..

ق

قاطاطیون (قاطیطون، قاطیطریون): ٣٥٥، ٣٧٢
قاطیغوریاس (المقولات) = Cetegoriae (Les Categaries): ١٦، ٢٥، ٥٦، ٥٧، ٦٩: ٨١، ٩٣: ٩٤، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٤، ١٦٠، ١٦٣، ١٦٨، ١٨٣، ٢٠٥، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٤٠: ٣٤١
القانون (اقلیدس): ١٠٥
القانون المسعودی: ١١٠
قبسات: ٣٥٧
القدر (رسالة فی القضاء والقدر، فی استناد حقیقة القضاء) ٢٢٧: ٢٣٥
قرآن: ٢٩، ٣١، ٣١، ٤٣، ٥٥، ١٣١، ١٤٠، ١٤٤، ٢٢٨: ٣٠٧
قراضة الطبیعات: ٢٣٤
قراطولس = Cratyle: ٩٢
القرانات الصغیر: ٨٩
قرص العود (رسالة فی..) ٦٨
قرص الورد (رسالة فی..): ٦٨
قریطن (اقریطن) le Criton.le: ٩٢
القسمة (کتاب اقلیدس فی..): ١٠٥. ٣٥٢.
قسمة الانسان علی مزاج السنة: ٣٧١
قصیدة الهیه، ١٦٧
قصیدة عینیة روحیه: ٢٨٨
القصیدة المزدوجة: رجوع شود به ارجوزة فی المنطق
القصیدة المصرعة، رجوع شود به ارجوزة فی المنطق
القضاء والقدر: ٢٢٧، ٢٣٥
القضایا فی المنطق، ٢٢١
قطع مخروطات (قطع مخروطیة. المخروطات). ١٠٦، ٣٥١: ٣٦١
قطع النسب المحدودة. ٧٧
القب. ٣٧١
القوانین الطبیعیة فی الحکمة الفلسفة ١٦٨
القوباء: ٨٦، ١١٩
القوة والضعف: ٧٢

قوس قزح (مقالة فى..): ٦٨
القول فى مبادى الكل بحسب رأى
ارسطاطاليس الفيلسوف: ٣٦٤
القول فى النفس والعالم: ١٦٩
لقولنج: ٦١
وى الادوية المسهلة: ١١٨
لقوى الاربعة (مقالة فى..) ٢٠٥
وى الاطعمة ومنافعها ومضارها: ٥٢
وى الاغذية =
traité des vertus des
aliments ..٦٨، ١١٨، ٣٧٢
قوى الانسانية وادراكاتها: ٢٣٦
وى الطبيعية: ٦٦، ١١٧: ٢٠٥: ٣٣٩
ى العقاقير ومنافعها ومضارها: ٥٢
وى النفسانية، ٢٢٢
ى النفس وادراك الانسان. ٢٣٥
ياس (فارابى)، ٣٧٥
ياس (ابن سينا) ٢٢٢
ياس: رجوع شود به انالوطيقا الاولى.
م الارض وسط السماء. ٢٣٥

ك

نا فى فى الموسيقى: ٢٩١
امل (يوحنا بن ماسويه). ٦١
امل (ابن الاثير): ٤٢، ١٣٦، ١٥٣،
١: ٢١٠، ٢٧٩، ٢٩٢
بدو خلقتها وما يعرض فيهما من الامراض
(كتاب فى..): ٧٢
بان الى انابون =
Les lettres â Anal: ٩٨
ب ارسطوخس فى جرمى النيرين و
ها: رجوع شود به بعد الشمس والقمر.
الله: ٣٢: ٣٣، ٣٤: ورجوع شود به
قرآن.
جالينوس الى اغلوقن: ٣٣٧
عانة اسكولاستيك اسلامى =
Bibliotheca Arabica
scholasticotum: ٩٤، ٩٦
كتاب دستى پهلوى =
Hilfsbuch des pehlevi:
٢٦، ١٧٠
كتب بقراط الصحيحة: ٦٧، ١١٨
الكثرة: ٧٧
الكرة المتحركة =
De la sphére en
mouvement، ١٠٤، ٣٤٩
الكرة والاسطوانة. ١٠٦: ٣٤٣
٣٤٤
الكسر = Des Fractures. ٦٦،
١١٤، ٣٣٤
كشف الظنون: ٣٢، ٣٣، ٣٤، ١٩٦،
٢٣٣ ٢٩١، ٢٩٩، ٣٢١، ٣٦٤، ٣٦٥.
الكشف والبيان فى علم معرفة الانسان:
٢١٢
كلام فى المنطق: ١٩٦
كلمات الصوفية (رسالة فى..): ٢٢٩
الكلمة الالهية (فى ذات الله وصفاته)، ٢٢٧
الكلم الروحانية فى الحكم اليونانية. ٣٢١
كليله ودمنه: ١٤، ٢٦، ٥٥، ٢٩٧
الكمال الخاص بنوع الانسان: ١٩٦
الكمال والتمام: ٦١
الكواكب الدرارى فى شرح البخارى:
١٤٦
كون الحيوان =
La génértion des animaux
.٩٤
الكون والفساد =
generatione et corruptione
(de la génération et
corruption) ٦٩، ٧٠، ٧٢، ٨٠، ٨١
٨٣، ٩٤، ٩٦، ٩٩: ١٠٠: ١٠٢: ١٠٤

الكناش (جورجيس) : ٥٢
كناش ابن بكوس : ٨١
كناش اهرن القس : ٥٢،٣٧،٧
كناش ثيادورس : ٢٢
كناش ثيادوق : ٣٨
الكناش الخف : ٧١
كناش فولس الاجانيطى =
De Mèdecine : ٦٧ ، ١٢٠
الكناية : ١٨٣
كنز الاحياء : ٢٨٣
كنوز المعزمين : ٢٢٦،٢٣٣
الكى : ٦١
كيفية الاستدلال : ١٦٧
الكيموس : ٧٧،١١٨

ل

لاخس le Lachès : ٩٢
اللبن : ٦٨،١١٦ .
اللذة ، ١٦٧،١٦٨،١٧٣
اللواحق : ٢٦٨،٢٧١
لواحق المقولات =
postpredicamenta : ٣٤٠
الليل والنهار =
de diebus et noctibus : ١٠٨

م

الماء الاصفر (كتاب فى ...) : ١١٩
ماء الشعير : ٦١
الماء والهواء والامكنة : رجوع شود به الاهوية والمياه و البلدان .
المأخوذات : ١٠٦،٣٤٩،٣٥٠
المأمونى (ترجمة اقليدس) : ٤٢،١٠٥، ٣٤٩ .
مائية الشىء الذى لانهاية له : ١٦٣
مائية العقل والابانة عنه (فى...) ١٦٣
مائية اللذة : رجوع شود به اللذة
مابال (المسائل الطبيعى، مسائل طبيعيه) : ٢٩٣،٣٦٦،٣٦٨
مابعد الطبيعة ارسطو : رجوع شود به ماوراء الطبيعه ارسطو.
مابعد الطبيعة ثاوفرسطس : ٨٣،٩٧
مادیگان چترنگ : ٢٦
ماذكر افلاطن فى طيماوس : ١١٨،٣٣٣.
مالابد للفقيه من الحساب : ١٤٤
الماليخوليا : ٩٩،١١٦
مانكسانس = le Màxènc ، ٩٢.
مانن = le Ménon : ٩٢
ماوراء الطبيعه (ارسطو) : ١٨٠،١٩٥.
ماهية الانسان (فى...) : ٣٧٤
ماهية الحزن : ٢٢٤
ماهية الصلاة (فى...) ٢٣٥
ماهية العلم واقسامه (فى..) : ١٦٣
الماهية والهوية (رسالة فى..): ٣٧٥.
مايتبغى ان يتقدم الفلسفة (فى...) : ٨٣ ، ١٩٣
مايصح ومالا يصح من احكام النجوم (فى..): ١٧٩،١٨٣،١٩٣
المباحثات : ٢١٨، ٢٢٥، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٨٩،٢٩٠،٢٩١.
المباحث الشرقية : ١٦٩
مبادىء آراء المدينة الفاضلة : رجوع شود به آراء اهل المدينة الفاضلة .
المبادى الانسانية : ١٨٣
المبادى التى بها قوام الاجسام (رسالة فى ...) : ٣٧٥
مبادىء الموجودات : ١٨٤،١٨٦،١٨٩، ٣٧٥
المبداء : ٢٣٦
المبداء والمعاد : ٢٢٥،٢٢٦،٢٣٤
متفكران اسلام =
les penseurs de l'Islâm : ١٩٤

لثات (ارشمیدس) : ۱۰۶،۹۰
ثلثات (منالاوس) : ۱۰۸
المجالس : ۳۷۱
جالس السبع : ۲۳۱
جسطی La composition mathèmatique یا Megis
، Almageste : ۱، ۲، ۴۲، ۴۶، ۶۰،
، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱ ،
۱، ۲۰۷، ۲۸۸، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۹
؛ آسیایی = journal Asiatique : ۲۱۲.
؛ آموزش و پرورش : ۳۰۵
؛ تحقیقات شرقیه = Rivistad . atudi orient
: ۳۷۵
شرق : ۲۳۴
مهر : ۲۴
ی الفصحاء : ۱۸۲
ی الحکمة : ۳۰۱
عة الرسائل : ۲۳۰، ۲۳۶
ع رسائل الشیخ الرئیس : ۲۲۸
عة رسائل شیخ الرئیس (چاپ
مهران) : رجوع شود به رسائل
لشیخ ابی علی الحسین ...
عة الرسائل (خواجه نصیر الدین
طوسی) : ۳۴۳
عة الرسائل الکبری : ۱۳۹
ة رسالات طبی = qandectes
۵۲
ن : ۶۰
ء الاول : ۱۹۶
افکار المتقدمین و المتأخرین :
۱۶، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۷۹.
لمبیب : ۶۱، ۶۷، ۱۱۸
الانبیاء : ۱۶۸، ۱۷۵
ء الارواح بعد مفارقة الاشباح :
مختصر ارسطو فی النفس : ۲۲۵
مختصر انالوطیقای اول : ۱۶۵
مختصر انالوطیقای ثانی : ۱۶۵
المختصر الاوسط . ۱۸۳
مختصر باری ارمینیاس : ۱۶۵
مختصر الدول : ۳۳
المختصر فی العلم الموسیقی : ۲۸۸
مختصر قاطیغوریاس : ۱۶۵
المختصر الکبیر : ۱۸۳
مختصر کتاب الفلاحة : ۳۶۰
المختصر الموجز : ۱۸۳
المخروطات (ابلونیوس) : رجوع شود
به قطع مخروطات
مداراة العدو والانتفاع به : le profit
qu ' on peut tirer de ses
ennemis : ۹۸
المدارج فی معرفة النفس : ۲۲۵
مداواة الامراض (کتاب فی...) رجوع
شود به حیلة البرؤ
المدخل الی علم الهندسة : ۷۳
المدخل المنطقی : ۱۶۳
المدخل الی القیاسات الحملیة : ۹۸
المدخل الی المجسطی : ۷۸، ۱۱۱
المدخل الی المنطق (جالینوس) : ۷۴ ،
۱۱۸
المدخل الی المنطق (رازی) : ۱۶۷ .
مدخل جغرافیای مشرقیان =
Introduction à la Gèog -
raphie des Orientaux : ۱۱۲
المدخل فر فوریوس (ایساغوجی) :
رجوع شود به ایساغوجی .
المرآة (ارسطو)، ۷۵، ۳۶۷ .
مراتب العلوم = De ortus
scientiarum : ۱۸۳ ، ۱۹۴ .
مراتب قوی الانسان (رسالة فی...) :

١٩٦
مراتب الموجودات (رسالة في...): ٢٩٠
المرض وشرب الدواء: ١٠٩
المرة السوداء: ٦١، ٧٧، ٨٠، ١١٨.
مروج الذهب: ١٧، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٤
المزاج: ٦٦، ١١٧، ٣٣٧
مسألة النبوة: ٢٣٥
المسائل: ٢٢٧
المسائل الاثنا وعشرون مع اجوبتها: ٢٣١
مسائل ثاوفرسطس: ٨٥
مسائل الجبر (المسائل العددية، صناعة الجبر): ١١٠
المسائل الحكمية (رسائل غريبة في الحكمة): ٢٣١
مسائل سئل عنها الشيخ الرئيس: ٢٣١
المسائل الطبيعي: رجوع شود به ما بال.
المسائل العشرة: ٢٢١
المسائل العشرينية: ٢٣١
المسائل الفلسفية: ١٩٣
المسائل في الطب: ٦٨، ٧٤
المسائل المشرقية: ٢٢٠
مساحت اشكال مسطحه: ٧٨
المساكن = de habitationibus: ١٠٨، ٣٤٥
مسالك الممالك: ٢١
المسامرة في اخبار خوارزم: ١٢٧
المسبع في الدائرة (تسبيع الدائرة): ١٠٦، ٣٧٠
المستوفى: ٢٠٠
المشارع والمطارحات: ٢١٥
مصابيح: ٢٣٠
المصارعة (المصارع): ٢٨٠
مصارع المصارع: ٢٨٠
المطالب العالية. ١٧٩
المطالع: ١٠٦، ٣٤٦
المعاد: ٢٣٤
المعادن: ٢١٤
معاني ايساغوجي: ٨٤
معاني العقل: ١٩٣
معجم الادبا: ١٣٠، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٦٥، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٣٢١
معجم البلدان: ٢١، ١٨٠، ٢٠٢.
المعتبر: ٢٧٨
معراجيه (رسالة): ٢٣٣
معرفة اوجاع المعدة و علاجها: ٦٨، ٦٩
معرفة البول (في ...) رجوع شود به البول.
معرفة الخدر و انواعه و علله و اسبابه وعلاجه: ٧٢
معرفة كمية تميز الاجرام المختلفة: ١٠٧
معرفة النفس الناطقة و احوالها (في...) ٢٢٣
المعطيات = les Donnèes: ١٠٥، ٣٤٣.
المعمور من الارض (في...): ٨٤
معنى الزيارة و كيفية تأثيرها (كتاب في ...): ٢٣٥
المعوذة الاولى: ٢٣٥
المعوذة الثانية ٢٣٥
معيار العلم: ١٤٨
المغالطين (ارسطو): رجوع شود به سوفسطيقا
المغالطين (فارابي): ١٨٣
مفاتيح العلوم: ٣٣٠
المفارقات و اعداد العقول و الافلاك: ٢٩٢
المفارقات والنفوس: ٢٩٠
مفردات ديسقوريدوس: رجوع شود به كتاب الحشائش.
المفروضات: ١٩٦، ٣٤٩
مفصل الفقرة الاولى (كتاب في...): ١١٨

فصل فی شرح المحصل : ۱۷۹
قابسات : ۱۳۰، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱
ضد الفلاسفة : ۱۵۰
قالات الخمس فی التشریح =
des administrations ana
tomiqu : ۶۶، ۱۱۷، ۳۳۹، ۳۵۵ .
ة الاسکندر الافرودیسی فی القول فی
مبادی الکل علی رأی ارسطو طالیس :
۳۵۲ .
ة الالف الصغری : ۳۴۲
ة ابی الحسن علی بن رضوان فی ان
ما علمه یقین ... : ۳۲۳
ارسطاطالیس فی النفس : ۳۲۱
الحدود والفروق : ۳۲۴
در اثبات قول نصاری ... ۳۷۶
در تصحیح مسائل جبر : ۷۸
در توحید باریتعالی بنا بر رأی نصاری
۳۷۶
درهندسه : ۷۸
رازی در رد انتقادات کعبی : ۷۷
ت السبع : ۳۳۷
ت العشرین لارسطوطالیس: رجوع
ود به سر الاسرار .
فلسفیة قدیمة لبعض مشاهیر فلاسفة
عرب : ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۳۰
اسکندر الافرودیسی فی الرد علی
سوفراطیس : ۳۵۳
ی الاضداد : ۳۶۹
ی ان الابصار لایکون الشعاعات
ث من العین : ۳۶۸
ان الخطین اذا خرجا علی اقل
زاویتین قائمتین التقیا : ۳۵۰
ات الزیادة والنموهما فی
ورة لا فی الهیولی : ۳۵۴
سکندر فی ان الفعل اعم من الحرکة .

مقالة الاسکندر فی انه قد یمکن ان
یتذالملتذ ویحزن معاً : ۳۵۳.
مقالة فی تأثیر الاجرام : ۳۶۸
مقالة فی تحدید مبادی الاقاویل . . . :
۲۳۴ .
مقالة فی الجهة التی یصح علیها القول فی
احکام النجوم : ۱۸۶
مقالة فی الحس والمحسوس : ۳۶۸
مقالة فی الرد علی جالینوس فی مادة
الممکن : ۳۶۴
مقالة فی الرد علی مقسیموس : ۳۵۴
مقالة الاسکندر فی الصورة : ۳۵۳
مقالة فی العقل علی رأی ارسطوطالیس:
۳۴۳ .
مقالة فی الفرق بین الهیولی و الجنس:
۳۳۳ .
مقالة فی قوام الامور العامیة : ۳۶۸
مقالة فی اللون : ۳۵۴
مقالة فی مابعد الطبیعة : ۱۶۸
مقالة فی المادة والعدم ... : ۳۶۹
مقالة فی المیزان : ۳۶۹
مقالة فی النفس : ۲۲۲
مقالة فی الهیولی : ۳۶۹
مقالة اللام : ۳۴۲
المقالة المصریة : ۳۲۲
المقدمات : ۱۸۳
مقدمة ابن خلدون : ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۲۶۹.
مقدمة شاهنامهٔ ابومنصوری : ۵۰
المقولات : رجوع شود به قاطیغوریاس.
المقولات العشر (فی...) : ۱۶۳
المکان (رسالة) : ۲۹۳، ۲۹۵
الملائکة : ۲۲۷
الملل والاهواء والنحل : ۳۱، ۱۹۶، ۲۳۷، ۲۶۲، ۲۸۰
الممکن الوجود : ۲۲۷

المناسبات = le Lysi : ٩٢
المناظر : رجوع شود به اختلاف المناظر.
مناظرات امام فخر رازی : ١٦٩
المناظرات بين ابی حاتم الرازی وابی بكر الرازی : ١٦٩
منافع الاعضاء = de l' usage des parties du corps humain ٦٨، ٧٤، ١١٧، ٣٤٨
منافع الاعضاء الحيوان : ٨٤
منافع الحيوان : ٣٦٧
منافع الرطوبات : ٣٧١
مناقب الاطباء : ٥٦
المنامة : ٢٢٥ ورجوع شود به علم تعبير الرؤيا
المناهج والآيات : ٢٨٠
المنطق (فی...) : ٢٢١
منطق ارسطو : ١٤، ١٨، ٥٧، ٨٣، ٩٢، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٥٢، ٣٥٩، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٨٢.
منطق پسر سينا la Logique du fils de Sina ٢١٥.
منطق الطير : ٢٢٩
منطق المشرقيين (منطق حكمة المشرقيين) ١٢٤، ٢٢١، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣.
منطقيات ارسطو : ٣٨٢
المنقذ من الضلال : ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠
من لا يحضره الطبيب : ١١٩
المنتحل من اقاويل المنجمين : ٥٩
منهاج السنة النبوية : ١٦٨
المنی : ٦٧، ٧٤، ١١٨
مواد العلاج : رجوع شود به كتاب الحشائش.
المواضع الآلمة (تعرف علل اعضاء الباطنة) : Des lieux malades = ٧٤، ٧٧.
المواضع التی فيها الاختلاف بين اليهود والنصارى (فی...) : ٣٧٧
مواضع التی فيها الخلاف بين المسلمين والنصارى (فی...) : ٣٧٧
المواضع المنتزعة من الجدل : ١٨٣
المواعظ (النصيحة لبعض الاخوان : ٢٢٩
مواقع الالهام : ٢٢٩
المواليد : ١٠٩
المواليد (ابوسهل نوبختی) : ٥٩
الموت (رسالة ...) : ٣٣٢، ٣٣٣
الموت السريع (فی..) : ٣٧٢
الموت والحياة : ٢٢٩
الموجز الكبير : ١٢٢
الموجز فی المنطق : ٢٢١، ٢٢٢
الموسيقی (اقليدس) . رجوع (شود به كتاب النغم .
الموسيقی (بطليموس) = les Harmoniques : ١٠٩
الموسيقی (فارابی) : ١٨٣
الموسيقی (ابن سينا) : ٢٣٦
الموسيقی (فی...) از بهمنيار : ٢٩٠
الموسيقی الكبير : ١٠٧
موسيقی عربی la Musique arabe ٢١٤.
موضوع العلم المعروف بما بعد الطبيعة (فی ...) : ٢٩٠
مؤلفات ابن سينا : ٢٠٥، ٢١٢، ٢٢٠، ٢٣٠، ٢٣٣، ٢٨٨.
مؤلفين يونانی در ترجمه ها و شروح عربی = De Auctorum graecorum Versionibus et Commentariis : ٣٤١.
المولودين لسبعة اشهر = Du Fœtus de sept mois : ٦٦، ٧٧، ١١٤.
المولودين لثمانية اشهر = Du Fœtus de huit mois :

.١١٤،٦٦
یامر : رجوع شود به اثولوجیا .
مر (در علم ادویه) رجوع شود
به ترکیب ادویه .
ان النظر : رجوع شود به ارجوزة
فی المنطق .
س = Minos : ٩٢

ن

موس فی الطب : ٣٧١
ارسطوطالیس در بارهٔ هنر شعر :
١٥، ١٨، ١٩، ٢٤، ٢٦، ٩٦.
دانشوران : ١٢٣، ٢٣١، ٢٩٢
ت = de plantis : ٧٧، ٩٧
الاسنان (فی...) ٣٧١
ت والحیوان : ٢٢٦
ه (رسالهٔ ...) : ٢٣٣
س = du poules : ٦٦، ١١٧
ن الی طو ثرون : رجوع شود به
النبض للمتعلمین
ن الصغیر : ٧٩، ٣٣٦، ٣٥٥
ن الکبیر : ٦٦، ٧٤، ١١٧، ٣٣٩
ن للمتعلمین (کتاب النبض الی
طو ثرون) : ٣٣٦
ن ومعرفة الحمیات وضروب البحرانات:
٧٢ .
ت (نقض الادیان) : ١٦٨، ١٧٥ .
قرآن) : ١٣٨ و رجوع شود به
رآن .
و شربه فی الولائم : ٧٢
: ٢١٤ — ٢١٥ ، ٢١٩، ٢٢٢ ،
٢٦٢، ٢٦٧، ٢٧٤، ٢٨٨، ٢٩٠.
٦٢ :
١٨٣ .
المحدودة (کتاب فی...) : ١٠٦
ی امر النفس : ٧٨
نعت الحیوان الغیر الناطقه : ٣٦٧
نعت الحیوان ومنافعه : ٣٦٧
النغم (کتاب الموسیقی) : ١٠٥
نفث الدم : ٣٦٧
النفخ : ٣٧١
کتاب النفس ارسطو (مقالة ارسطاطالیس
فی النفس = De Anima
(Traitè de l Ame) : ٦٩ ،
٧٠، ٩٤، ٩٦، ٩٩، ١٠٠، ١٠٢ ،
١٨٢، ٢١٨، ٢٦٥، ٢٩٢، ٣٢١.
النفس . از اسکندر افرودیسی : ١٨٣،
٣٤٣ .
النفس . از فلوطر خس : ٩٨
النفس . (رسالة فی ان النفس جوهر
بسیط غیر دائر . از الکندی) :
١٦٣، ١٦٤ .
النفس . (فارابی) : ١٨٣
النفس . از ابن سینا (چند رساله بایـن
نام) : ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٣٣، ٢٣٤ ،
النفس (فی...) . از ابن زیله : ٢٩١
النفس . از ابو البرکات : ٢٧٨
النفس الصغیر : ١٦٧
النفس الفلکیة : ٢٢٦
النفس الکبیر : ١٦٧
النفس والعقل : ٢٢٥
النفوس : ٢٢٥
نقض الادیان : رجوع شود به النبوات .
نقض الطب الروحانی : ١٧٨
نقض علی ابی بکر الرازی المتطبب، ١٧٧
نقض کتاب البلخی لکتاب العلم الالهی
والرد علیه (کتاب فی...): ١٧٧
نقض علی شهید البلخی فی امر اللذة، ١٧٨
نقض مسائل الملحدین : ١٦٥
نقض نقض البلخی للعلم الالهی، ١٧٧
النکت فی المنطق : ٢٢٢
النموذار فی الاعمار : ٨٩

نوادر الفلاسفة والحكما : ٦٩
نوادر المسائل : ٤٦
نوادر محفوظة من طوبيقا : ٧٨
النواميس = les Lois : ٧٠، ٩٢، ١٦٠، ١٨٤ .
نواميس هرمس : ٧٨
النوم = Traitè du Sommeil ، ١٠٠
النوم والرويا : ٧٣
النهـايه و اللانهاية (فى حجج المثبتين للماضى مبداء زمانيا) : ٢٢٦
النهمطان : ٥٩
النيرنجيات : ٢٢٦، ٢٣٣
النيروزية : ٢٣٥

و

الواحدة والوحدة : ١٨٣
وجع الكبد : ١١٩
وجع المفاصل : ٧٨
وجع النقرس : ١١٩
الورد الاعظم : ٢٢٩
ورزنامه : ٣٦٥
الوزراء والكتاب : ٤٢، ٤٦
وسيلة الطلاب فى معرفة الاوقات : ١٤٤
الوصايا : ٣٧١
وصيت ابو على مسكويه : ٢٠١
الوفاق بين رأى الفلاسفة والنصارى . ٢٨١ .
و فيات الاعيان : ٧٦، ١٥٣، ١٦٧، ١٩٤، ٣٢٩ ،

ه

الهارونى (ترجمة كتاب اقليدس) : ٤١، ١٠٥، ٣٤٩ .
هل المتحرك على عظم ما يتحرك فى اول حركته : ٣٥٣
الهيئة و تركيب الافلاك (فى...) : ٧٣
الهيولى (فى ...) : ٢٨١
الهيولى الصغير : ١٦٧، ١٦٨ .
الهيولى الكبير : ١٦٧، ١٦٨

ى

يتيمة الدهر فى محاسن اهل العصر : ١٢٧، ١٤٠، ١٥٤
اليرقان (فى ...) : ١١٩، ٣٦٥
اليرقان والمرار : ١١٦
يشتها : ٢٦

۳ ـ فهرست اسامی قبایل و اقوام و فرق

آ

امیان : ۱۰، ۱۱، ۳۵
بختیشوع : ۴۵، ۴۷ ، ۵۲ — ۵۵ ،
۶۱، ۷۱، ۱۲۰
برمك : رجوع شود به برامکه
بویه : ۱۲۶، ۱۹۶
حمدان : ۱۵۴
زیار : ۱۲۶، ۱۳۱
عراق : ۱۲۶
ماسرجیس (ماسرجویه) : ۵۱
مأمون : ۱۲۶
نوبخت : ۵۸ — ۵۹

الف

ان الصفا : ۹۲، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۸۷ ،
۱، ۱۹۷، ۲۹۶ — ۳۲۰ .
لغدرانیین (اسکندرانیان) : ۹، ۱۰،
۳۱، ۷۰، ۹۱، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۵،
، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۸۵، ۲۴۱،
، ۲۷۳، ۲۹۵، ۳۳۸ .
ولائیین : ۱۵
بلیه (شیعهٔ اسمعیلی، باطنیه، بواطنه) :
۱۳۳، ۱۳۶، ۲۹۶، ۳۰۷.
ره (اشعریه) : ۱۴۳، ۲۷۵، ۲۷۷
نیان : ۲۴
ونیون جدید (افلاطونیان جدید ،
لاطونیان) : ۴، ۶، ۱۲، ۱۴، ۱۵ ،
۱۰۰، ۱۰۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸ ،
۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۴،
، ۲۳۷، ۲۷۶، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۷،
۳۱۲ .
امویان : رجوع شود به بنی امیه .
اهل تشیع : رجوع شود به شیعه .
اهل سنت (سنیه) : ۱۴۶، ۱۹۷
اهل سنت وحدیث (اهل حدیث) : ۱۳۱ ،
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹ ،
۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۱.
ایرانیان : ۱، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰،
۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰،
۴۱، ۴۲، ۴۸، ۵۱، ۸۶، ۹۱، ۱۰۴، ۱۱۳،
۱۳۳، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۶، ۳۰۷، ۳۶۵.
ایلك خانیه : ۲۰۸
ایوبیان : ۱۳۷

ب

بابلیان : ۱۷، ۲۹، ۳۰
باطنیه (بواطنه) : ۱۳۶ و رجوع شود
به اسمعیلیه .
برامکه : ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۵، ۸۸،
۸۹، ۹۰، ۱۳۰، ۱۴۶.
براهمه : ۱۶۹
بطالسه : ۱، ۴.
بنی امیه (خلفای اموی ، امویان) :
۱۴، ۳۱، ۳۶، ۳۸، ۵۰، ۶۹.
بنی بختیشوع : رجوع شود به آل
بختیشوع .
بنی عباس (خلفای عباسی ، عباسیان) :
۱۶، ۲۶، ۲۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۱، ۷۱،
۲۶، ۳۵۶.
بنی موسی (بنی موسی بن شاکر = بنی
منجم) : ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۶۵، ۱۰۶

بنی‌هاشم : ٦٩

ت

تابعین : ٣٢،٣٤
تازیان : ٣٠،٣١،٥١ و رجوع شود به عرب .
ترکان (ترك) : ١٧٩،١٨٠،١٨١ .
توری Turiya : ١٨١

ث

ثنویه : ١٤١

ج

جینیان : ٢٥

ح

حرانیان : ١٠،٨٦،١٦٩
حکمرانان ارتقی : ٣٥٦
حنابله : ٢٧٠

خ

خاندان بختیشوع : رجوع شود به آل بختیشوع
خاندان ثابت : ٧٥–٧٩
خاندان حنین : ٦٣–٧١
خاندان کرخی : ٨١
خاندان ماسرجیس : رجوع شود به‌آل ماسرجیس
خاندان نوبخت : رجوع شود بـه آل نوبخت
خرلخ (قرلق) : ١٨٠،١٨١
خلفای اموی اندلس : ١٢٦،١٥٤
خلفای راشدین : ٣١
خلفای عباسی: رجوع شود به‌بنی‌عباس.
خلفای فاطمی : ١٢٦،١٣٣،١٥٤ .
خوارج : ٣٦
خوارزمشاهان : ١٢٦ ، ١٣٠
خیونان : ١٨١

د

دوستداران اجتهاد : ٦
دهریه (دهریان) : ١٤١،١٤٢
دیالمه : ١٢٦،١٣٦
دیصانیه : ١٧٥

ر

رومیان:٥،١٠،١٩،٤١،٩١،١١٠،٣٧٩.
رهبان : ١٥

ز

زرتشتیان (مجوس) : ١٢٥،١٣١،١٦٩، ١٩٧،١٩٩ ،
زنادقه (مانویه،منانیة،مانویان .) :٤١، ١٣١ ، ١٣٥،١٣٦ ، ١٥٧ ، ١٥٨، ١٦٥ ، ٢٨٢ ، ٢٨٣ .
زیاریان : رجوع شود به‌آل‌زیار .

س

ساسانیان (پادشاهان ساسانی):١، ٢٧، ٢٤،١٢٩ .
سامانیان (پادشاهان سامانی) : ١٢٦ ، ١٣٠،١٥٤،٢٠٨ .
ستاره‌پرستان : رجوع شود به‌صابئین.
سریانیان : ١، ٩، ١٥، ٤١، ٥١، ٨٦، ٩١،١١٣،
سلاجقه : ٢٧٨
سلوکیان : ١١
سمنیة : ١٤١
سنیه : رجوع شود به اهل‌سنت .

ش

ه (اثنی عشریه) :۳۶، ۱۳۱، ۱۴۵ ،
۱۴۶، ۱۷۵، ۱۹۷، ۲۹۶، ۳۰۷.

ص

ئین :۱، ۳۰، ۷۵، ۱۶۹، ۲۸۳.
ابه: ۳۲:۳۴ .
ریان (سلاطین صفاری): ۱۳۰.
یه : ۱۳۷، ۱۸۸، ۲۹۷، ۳۰۷.

ط

ونیون : ۱۵۴

ظ

یه : ۱۴۷

ع

ان: رجوع شود به بنی عباس .
یان: ۳۰۷
(عجمیان) : ۳۴، ۳۵ و رجوع شود
به ایرانیان .
مذهبان: رجوع شود به معتزله .
(عربان ، اعرابیان) : ۵، ۹، ۱۶،
۳، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸ ،
۱۰، ۱۲۷، ۲۰۱، ۳۷۹.

غ

۱، ۱۸۱.
ن (غزنویه) : ۸۴، ۲۱۰، ۲۱۵ ،
۲۹ .

ف

۳۷ ورجوع شود به ایرانیان .
۱۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹،
۱، ۱۴۴، ۱۹۷.

فیثاغوریون جدید : ۹۲، ۱۶۴، ۲۹۷ ،
۳۰۰، ۳۰۷.
فیلوپونیان (دوستداران اجتهاد):۱۶۱

ق

قدریه : ۳۶ ، ۱۴۱ و رجوع شود به
معتزله
قوم نبطی : رجوع شود به نبطیان .

ک

کلدانیان (کلدانیین، کسدانیین) :۲۵،
۳۰، ۳۶۱.

م

مانویه (مانویان): رجوع شود به زنادقه .
متکلمین: ۴۱، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۳،
۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۸۶،
۱۸۷، ۱۹۲، ۲۶۶، ۲۷۹.
مجبره : ۳۶
مجوس: رجوع شود به زرتشتیان :
محدثین : رجوع شود به اهل سنت و
حدیث .
محمرة : ۱۷۵
مرجئة : ۱۹۷
مرقیونیان = Marcionites :
۱۲، ۴۱
مسلمین(مسلمانان) : ۶، ۹، ۱۰، ۱۵، ۲۷،
۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶،
۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۹۱، ۹۸،
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶،
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲ ،
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹ ،
۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵ ،
۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱ ،
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱،

١٥٤، ١٥٦، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠ ،
١٦١، ١٦٢، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٩ ،
١٨٣، ١٩٤، ١٩٧، ٢٣٦، ٢٣٧ ،
٢٦٣ .
مسیحیان : ١١، ١٢٥، ١٢٧، ١٣٥، ١٥٩،
١٦٠ ، ٣٣١، ٣٧٨ و رجوع شود
به نصاری
مشائین (فلاسفهٔ مشاء) ١٥٦، ١٥٨، ٢١٥،
٢٢٥، ٢٣٦، ٢٦٣، ٢٦٦، ٢٦٨،
٢٧٠، ٢٩٨ .
معتزله : ٣٦، ٤٣، ٥٠، ١٢٩، ١٣١، ١٣٤،
١٣٥، ١٣٦، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢ ،
١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٧، ١٥١ ،
١٥٤، ١٥٨، ١٦١، ١٦٤، ١٩٧ ،
٢٧٥، ٢٩٢، ٢٩٦، ٢٩٨، ٣٠٧ .
مغولان : ٥٠
مونوفیزیان = Monophysites :
١١، ١٦

ن

نبطیان : ١، ٨٦، ٨٧ .
نسطوریان : ١٦، ١٩، ٢٠، ٢١، ٥١ ،
١٥٩ .
نصاری (نصرانیان) : ٩، ١٨، ٣٠، ١٣١،
١٤٢، ٢٨٣، ٣٧٦ ورجوع شود
به مسیحیان .
نوافلاطونیان . رجوع شود به افلاطونیون
(افلاطونیان) جدید .

ی

هشامیه : ١٤١
هفتالان : ١٨١
هندوان : ١، ١٧، ٢٢، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٨٦ ،
١٠٤، ١١٢، ١٢٠، ١٢١، ١٢٥ ،
١٦١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٣٠٧ .

ی

یعقوبیان (نصارای یعقوبی ، مسیحیان
یعقوبی) = Les Jacobites :
١٦، ٨٣، ١٥٩، ١٩٥، ٢٠٠، ٣٠٠،
٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨ .
یونانیان : ١٧، ٢٢، ٢٤، ٢٥، ٢٧، ٣١ ،
٩١، ٩٢، ١٠٤، ١١٠، ١١٢، ١٢٢ ،
١٢٣، ١٣٣، ١٣٨، ١٦١، ٢٣٦ ،
٢٦٤ .
یهود : ٣٠، ١٣١، ١٤٢، ٢٨٣ .

٤ ـ فهرست اماکن و اعلام جغرافیایی

آ

، : رجوع شود به اثینه .
بایجان : ۱۷۵، ۲۸۹.
ای‌صغیر : ٤، ۱۷، ۳۱، ٤۱، ٤۸، ۱۰٤،
۱۰۸، ۱۵۷.
ای مرکزی : ۱، ۲۹، ۱۸۱ .
= Amide : ۷، ۱۰.

الف

د : ۲۰۹
(اطراد) : ۱۸۰، ۱۸۱.
آتن)=Athenai(Athène)
۱، ٤، ۱۲، ۲۳، ۵۱، ۹۱، ۹۳، ۱۰۰،
۱۰۲، ۱۰٤، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲٤ ،
۱۶۱ .
ط = Aigina : ۷ .
ره : ۱۲۶
، : ۲۰
ان : ۷۱، ۱۵۷
: ۱۱٤، ۱۱۶
= Smyrne : ۳، ۱۱۶ .
ان : ۱۸۰، ۱۸۱
ل ، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۷ ،
۲۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲ ،
۲۲، ۲۲٤، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸،
۲۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳٤ ،
۲۳، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۳۲ ،
۳۳، ۳۳٤، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۷۰ .
د : ۳۲۱ .
اریا = stageira : ۹۳.

اسکندریه=
Alexandreia(Alexandrie) :
۱، ۲، ۳، ٤، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱٤ ،
۱۵، ۱۶، ۲۳، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۵۱،
۶٤، ۷۲، ۷۸، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۹۹،
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰٤، ۱۰۵،
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰ ،
۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱٤، ۱۱۵، ۱۱۶،
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲٤، ۱۵۱ ،
۱۵۲، ۱۵۷، ۱۸۳، ۱۸٤، ۱۶۱ ،
۲۳۶، ۲۶٤.
اسکول دیرقدیس افثینوس : ۱۵
اسکول مرماری : ۱۵، ۸۳
اسکی حلب (= قنسرین) : ۱٤
اشتوتگار = Stutgart : ۲۲۹.
اصفهان : ۱۵٤، ۱۷۵، ۲۰۹، ۲۱۰ ،
۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳٤، ۲۹۲.
افریقا : ۲۹
افشنه : ۲۰۶
البرز : ۲۶
اندلس : ۲۹، ۱۲۶، ۱٤۷، ۳۵۶.
انطاکیه=Antioche: ۵، ۶، ۸، ۹،
۱۰، ۱۱، ۲۱، ۳۸، ۱۵۱، ۱۵۲،
۳۲۲.
انقره : ٤۱، ٤۷، ۶۱.
اهواز ، ۵۸
ایتالیا : ۲۹۰، ۳۳۵.
ایران: ۱، ٤، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰،
۲۱، ۲۲، ۲٤، ۲۵، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ٤۰،
۵۱، ۸٤، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱٤، ۱۲۰،
۱۳۶، ۱۵۷، ۱۶٤، ۱۷۰، ۱۹۸ ،

١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٢٥، ٢٢٧ ،
٢٣٢،٢٣٣، ٢٩٨ .

ب

بابل : ٢٥
باتانيا Batanea : ٩٨
بال : ٢٩٤
بخارا : ١٥٤،٢٠٦،٢٠٧،٢٠٨،
برلين : ١٧،٢٤،١٦٤،١٦٥،١٦٦،
١٧٣،٢١٥،٢٩٢، ٣٥٨، و رجوع
شود به كلية مواردى كه نام كتاب-
خانهٔ برلين آمده است .
برغامس =
pergamon (pergame) :
٣،١٠٦،١١٦ .
بريتانيا : ١٤ ، و رجوع شود به كليهٔ
مواردى كه نام موزهٔ بريتانيا آمده
است .
بصره : ٥٦،٨٧،١٥١:١٦٢،٢٩٣.
بطائح : ٨٧
بعلبك : ٧١
بغداد : ٣، ١٥، ١٧،٢٣، ٣٩،٤١، ٤٢،
٤٧، ٤٨، ٤٩،٥٠، ٥٢، ٥٣، ٥٨،
٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥،٧١، ٧٦،
٧٩، ٨١، ٨٢، ٨٤، ٨٥، ٨٦،٨٨،
١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٥١ ،
١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٦٢، ١٦٥ ،
١٦٦، ١٨٢، ١٩٥، ١٩٩، ٢٠٤ ،
٢٠٨، ٢٦٤، ٣٢١، ٣٥٦، ٣٦٣ ،
٣٧٩ .
بلخ : ٢٤،٢٠٦.
بمبئى : ١٤٥،١٤٦،٣٠١.
بيت اردشير : رجوع شود به ريواردشير.
بيت الحكمة : ٤٤،٤٦،٤٨،٤٩:٥٠،٥٩،
٦٠،١٠٩،١٥٣.
بيت لاباط : رجوع شود به گند شاپور.
بيت المقدس ٢١٧.
بيروت : ٩،١٥،٢٥، ١٤٧،١٨٦، ١٩٢،
١٩٣،٢٠١، ٢٢٢ ، ٢٢٩، ٢٣٠ ،
٢٦٢، ٢٩٠، ٣٢٨، ٣٤٢.
بيزنطه (بيزانتيوم ، بيزانس) =
Byzantion : ٤،٥،٩،٢٣،١٦١.
بيمارستان برامكه : ٧٩
بيمارستان سيده : ٧٨
بيمارستان عضدى : ٨١،٨٢،٣٢٣.
بيمارستان گندشاپور : ٢٢،٢٦،١٥٢.
بين النهرين : ١،١٠،١١،٨٦.

پ

پاراب : رجوع شود به فاراب .
پاريس : ١٨،٢٤،٢٧،٦٧،١١٢،١١٦ ،
١٦٧، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ٢١٢ ،
٢١٥، ٣٤٢، و تمام مواردى كه
نام كتابخانهٔ ملى پاريس آمده
است .
پيرنه (جبال) : ١،٢٩.

ت

تبرستان : رجوع شود به طبرستان .
تبريز : ٣٧٤.
ترکستان : ١٨٠،١٨١.
ترکيه : ٣٣،٣٠١،٣٢١.
تكريت : ١٩٥.
توران : ١٨٢.
تورين = Turiyana : ١٨١.
تهران (طهران) : ٥٠، ١٣١، ١٦٧ ،
٢٠١، ٢١٣، ٢١٧، ٢٢١، ٢٢٩ ،
٢٣١، ٢٣٢ ٢٦٢، ٢٨٩ ، ٢٩٥ ،
٢٩٨، ٣٢١، ٣٢٩، ٣٧٥ .
تيران (طيران) : ٢١٠

فون : رجوع شود به طیسفون .

ج

رم : ۲۰۹
ل قفقاز: ۲۹
جان: ۲۸۷
یره : ۱۰، ۱۱، ۱۸
یشابور (جندیسابور) : رجوع شود به گندشابور
: ۵۶
ذانك : ۲۰۲
(گی) : ۱۷

چ

: رجوع شود به شاش.
: ۲۵

ح

، = Carrhae : ۹، ۱۰، ۷۵، ۱۲۵، ۱۵۲، ۱۸۲.
: ۱۰، ۱۸۲.
ن : ۱۶.
آباد : ۱۶۸، ۱۹۳، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۴.
۶۳

خ

س (خالسیس ادبلوم) = Chalcis ad Belur : ۱۴
بانه : ۱۱، ۹۱، ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۶.
دیك (شرق ادنی) : ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ : ۳۱، ۵۱، ۹۱، ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۵۲، ۱۸۴، ۱۶۱.
، : ۲۹، ۴۲، ۴۶، ۱۸۰، ۱۶۶.

خرمیشن: ۲۰۶
خزانهٔ تیموریه : ۱۶۴، ۲۱۶
خزانة الحکمة: رجوع شود به بیت الحکمة.
خزانة دارالحکمة : رجوع شود به بیت الحکمة .
خزانة الکندیة : ۱۶۲.
خوارزم : ۸۴، ۸۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۸۱.
خوزستان : ۸۵

د

دارالتعلیم = Lycée : ۹۷.
دارالحکمة : ۱۵۴:
دارالعلم الحاکم: ۱۵۴:
دارالعلم شاپور بن اردشیر: ۱۵۳.
دارالکتب المصریة : رجوع شود به کتابخانهٔ مصر.
دارالمناظرة : ۱۲۹.
دانشگاه فؤاد : ۳۴۲.
دبستان ایتالیا = l'Ecole Italique ۱۱۴
دبستان ایرانیان = Ecole des perses : ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۹، ۲۰.
دبستان رها : ۱۹
دجله : ۱۹۵
دزفول: ۲۱
دمشق = Damaskos (Damas) : ۵، ۶، ۱۵، ۱۵۴، ۱۸۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۴ .
دهستان: ۲۰۹
دهلی: ۲۲۸ .
دیاربکر: ۳۵۶.
دیرقنی: ۱۵

دیر کفر (Kafar) : ۱۹
دیرمارمتی : ۱۸
دیلم (دیلمان) : ۱۷۵

ر

رأس‌العین (رأس‌عین) = Rechaina(Thèodosiopolis) ۷۵،۱۰،۷
رقه : ۸۶
روم (رومیه) : ٤، ٥،٦٢، ١١٤، ١١٦، ١١٩، ١٢٠، ٢١٥.
رودس = (Rohdes) : ٩٩،١١٤.
روم : ٤،٥،١٣، ١٧، ٤٠، ٤١، ٤٣، ٤٤، ٤٩، ٥٥، ٦١، ٦٥، ٧١، ٧٦، ٩٧، ٣٦٥.
روم‌شرقی : ٥،٢٩.
رها = Edessa یا Orfa (Urfa) (Edesse) : ١٠، ١١، ١٢، ١٣، ١٦:١٨، ١٩، ٢٠، ٢٣، ٥٨.
ری : ١٢٦، ١٣٦، ١٥٤، ١٧٥، ١٦٥، ١٦٦، ٢٠٩، ٢٩٢، ٣٢١.
دیواردشیر (ریشهر، بیت‌اردشیر) : ١٧، ٢٠، ٢١.

ز

زنجان : ١٨٦، ٢١٨، ٣٤٦.

س

ساروبه : ١٧
ساموس = Samos : ٩١
سبانیکث : ١٨١
سغد : ١٤
سلوکیه : ١٩، ٢٠، ٢١
سمرقند : ٢٠
سمنگان : ٢٠٩
سند : ٢٩
سوریه : ١٠، ١٢، ١٤، ١٦، ٢٣، ٢٤، ٨٧، ١٦٠.
سوریهٔ خاص : ١١
سیحون : ١٨٠
سیراکوز : ٢، ١٠٥
سیرن = Cyrène : ١١٤
سیسیل : رجوع‌شود به‌صقلیه.

ش

شاپورخواست : ٢١٤
شاش : ١٨٠، ١٨١
شالون سورسون = Chalon-sur-saon : ١٩٦.
شام : ١، ٩، ٦٥، ٧١، ١٢٦
شرق‌ادنی : رجوع‌شود بخاور نزدیك.
شوش : ١٠، ٢١
شوشتر : ٢١
شیراز : ٢١، ١٥٤، ٣٥٠

ص

صقلیه (سیسیل) : ٤٤، ٤٩، ١٤٧.
صور = Tyron : ٩٨

ط

طائف : ٣٠
طبرستان (تبرستان) : ٦٠، ١٧٥، ٣٢١
طرابلس ، ١٠٨
طرالیوس = Tlalleis : ٦، ٦٢.
طوس : ٢٠٩
طیران : رجوع‌شود به‌تیران.

ع

عراق : ١٠، ١٧، ٥٦، ٧١، ٨١، ١٥٧، ٢٠٤، ٢٩٣.

عربستان :۲۹،۳۱.
عموریه : ٤١:٤٨،٦١.
عین‌زربه =
Anazarbas (Anazarba) :
٦٧،١١٥.

غ

غزة : ٢٤،١٣٠.
غزنین (غزنه):٨٥،٢١٠.

ف

فاراب : ١٨٠،١٨١.
فارس : ٢٥،٣٥،٥٦،١٠٣.
فاریاب : ١٨٠،١٨١.
فرات : ١٠،١١،١٤،١٨
فردجان : ٢٠٩،٢١٧
فریبورگ = Pribourg: ٢٥
فسطاط : ١٥٤
فلسطین : ١٦٠
فریگیه = Frigie : ٢٤
فینیقیه : ٢٤

ق

قاهره : ٢٥، ٥٧، ١٣٩، ١٤٨، ١٥٠ ،
١٥٤، ٢٠٠، ٢٠١، ٢١٢، ٢١٥ ،
٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٣ ،
٢٢٤، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠ ،
٢٣١، ٢٣٣، ٢٣٥، ٣٣٦، ٢٦٢ ،
٢٦٧، ٢٧٣، ٢٩٠، ٣٢٢، ٣٤١ ،
٣٦٠،٣٧٦،٣٨٢.
قبرص (قبرس) : ٤٩،٩٩.
قرطبه : ٤٩،١٥٤،١٥٥،٣٥٦
نزوین : ٢٠٩
سطنطنیه : ٥، ٦، ٦٩، ٣٥٦. و رجوع
شود به بیزنطه
قنسرین Kennesrin : ١٠، ١٤ ،
١٥ .

ك

کاره Carrhae(Carre) : رجوع
شود به‌حران
کتابخانهٔ احمدثالث : ٢١٨،٢٢١،٢٢٧
٢٣٤.
کتابخانهٔ ادوارد برون : ٣٣٧.
کتابخانهٔ اسعد افندی : ٢٢٦، ٢٣٤ ،
٣٣٣،٣٣٤،٣٧٠
کتابخانهٔ اسکندریه : ٥.
کتابخانهٔ اسکوریال :٦٩،١٩٣،٢٢١،
٢٢٢، ٣٢٣، ٣٣٣، ٣٤٣، ٣٥٤ ،
٣٦٤،٣٦٨،٣٧٥.
کتابخانهٔ امبروزیانا :٢٢،٢٩٠،٣٣٥،
کتابخانهٔ اوبسالا: ١٦٨،٢١٩، ٣٦٦ ،
٣٦٧.
کتابخانهٔ ایاصوفیه : ٢٢٠،٢٢٢،٢٢٤،
٢٢٨، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧ ،
٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤٨، ٣٥١ ،
٣٥٥،٣٦٦،٣٧٤،٣٧٥.
کتابخانهٔ بانکیپور : ٢٢٥، ٣٥٠،٣٥٥،
٣٥٧،٣٦٠.
کتابخانهٔ برلین : ٢١٩،٢٢٢،٢٢٣،
٢٢٧، ٢٣١، ٢٨٨، ٣٣٣، ٣٣٤ ،
٣٣٥، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٥ ،
٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٥١، ٣٥٤ ،
٣٥٥، ٣٥٧، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٥ ،
٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٧٠، ٣٧١ ،
٣٧٢، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٨ .
کتابخانهٔ بودلئن(بودلیان) :٢١٧،٢١٩،
٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٩ ،
٢٩٠،٣٣٧.
کتابخانهٔ پرتو : ٢٢٦،٢٣١.

کتابخانهٔ تربیت : ۳۷٤ .
کتابخانهٔ جارالله : ۲۸۸.
کتابخانهٔ جمعیت دائرة‌المعارف عثمانیهٔ حیدرآباد :۱٦۸،۳۵۰،۳۵۵،۳٦۱.
کتابخانهٔ حمیدیهٔ : ۳٦۰.
کتابخانهٔ خدیویه : ۳۳۳، ۳٤۹،۳۵۲، ۳٦۸ونیز رجوع بشود به کتابخانهٔمصر.
کتابخانهٔ دانشگاه سن ژزف : ۳۲۸ ، ۳۳۰،۳۳۱
کتابخانهٔ رامپور : ۲۰٦: ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲٦، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۹۰ ، ۳۲۱.
کتابخانهٔ زنجان : ۲۱۹.
کتابخانهٔ سرابیون (Sèrapion) : ٥
کتابخانهٔ سن ژرمن (Saint - Geomaim) : ۲٤
کتابخانهٔ ظاهریه (المکتبةالظاهریة) : ۳۵۳،۳۵٤،۳٦٤.
کتابخانه فاتح :۲۲۱.
کتابخانهٔ فاضلیه : ۳٤۵،۳۵۲ .
کتابخانهٔ کوپرولی: ۲۲۲،۲۹۰
کتابخانهٔ لیدن :۲۱۷،۲۱۸،۲۱۹،۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲٦، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱ ، ۲٦۲.
کتابخانه لیندزیانا : ۳۳۱،۳۷۵.
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران : ۲۵ ، ۱٦٤، ۱۹٦، ۲۱۹ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹ ، ۲۳۱، ۳۰۱، ۳۲۱، ۳۳٦، ۳٦۹ ، ۳۷۰،۳۷٤،۳۷۵،۳۷۸.
کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیه : ۳۲۲،۳۲۳، ۳۳۳،۳۳٤،۳۷۹.
کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار (دانشکدهٔ معقول ومنقول) : ۲۳٤،۲٦٤،۲٦۵.
کتابخانهٔ مشهد (کتابخانهٔ آستانهٔقدس رضوی) ۱۹۳،۱۹٦،۲۱۷،۲۱۹،۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲٦، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲ ، ۲۳٤، ۳۲٤، ۳۳۵، ۳٤۵، ۳٤٦ ، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵٦، ۳۵۷، ۳٦۸ ، ۳۷٤،۳۷۵.
کتابخانهٔ مصر (دارالکتب المصریة) : ۱٦٤، ۲۰۱، ۲۰٦، ۲۱۷، ۲۱۸ ، ۲۲۷. ۲۹۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳٤۰ ، ۳٤۲، ۳٤٦، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳٦۹،
کتابخانه ملی پاریس : ۳۳۱، ۳۳۲ ، ۳۳٤، ۳۳۵، ۳۳٦، ۳۳۷، ۳۳۸ ، ۳٤۰، ۳٤٤. ۳٤۵، ۳٤٦، ۳٤۸ ، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵٤، ۳۵۵ ، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳٦۰، ۳٦۱، ۳٦۳، ۳٦۷، ۳٦۸، ۳٦۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷٦، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۲ .
کتابخانه موزهٔ بریتانیا : ۲۱۷، ۲۱۸ ، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۵، ۱۲٦، ۲۲۷ ، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۸۹ ، ۲۹۱، ۳۳۱، ۳۳٤، ۳۳۵، ۳۵۵ ، ۳۵۷، ۳٦۵، ۳٦۷، ۳۷۸.
کتابخانه مونیخ : ۲۸۸
کتابخانـه نور عثمانیه : ۲۲۰، ۲۲۲ ، ۲۲٦،۲۳٤.
کتابخانه واتیکان : ۲۲۰،۲۹۰،۳۳۳:
کتابخانه ولی‌الدین :۳٦۰،۳٦۵.
کتابه وین : ۲۸۸.
کدر : ۸۰،۱۸۰،۱۸۱.
کرخ : ۸۱،۳۲۲،۳٦۳.
کروتن= Croton :۱۱٤.
کعبه :۱۳۷.
کلکته :۲۷،۲۸،۳۰۱،۳۳۵.
کمبریج :۸۰،۳۰۱.
کنجده :۱۸۰،۱۸۱.

کنید = Cnide: ۱۱٤
کوس = Cos: ۱۱٤
کیلیکیه = Kilikia: ٦، ۲٤، ٦۷، ۱۰۲، ۱۱۵.

گ

گرگان: ۱۵٤، ۲۰۹، ۲۸۹، ۳۲۱.
گرگانج: ۱۵٤، ۲۰۷
گنج خانه مأمون: رجوع شود به بیت الحکمة.
گند شاپور (گند شاه پوهر، وه اندو شاهپوهر، بیت لاباط): ۱، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲٦، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ٤۷، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ٦۱، ٦٤، ۸۲، ۸۷، ۹۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۲.

ل

لاهور: ۷۰.
لایپزیگ: ۳۰۱، ۳٤۱.
لکنهو: ۳۳۵.
لندن: ۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۵۸.
لیدن: ۲۱، ۳۷، ۸۱، ۱٤٦، ۱٦۷، ۱۷۰، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۹۰.
لیدیه: ۲٤، ٦۲، ۱۸۰.
لیکیه = Lycie: ۱۰۱.

م

مادرید: ۱۹۳.
المارستان العتیق: ۱۳۳.
ماوراء النهر: ۱۲٦، ۱۸۱، ۱۸۲.
مداین: ۱۷.
مدرسه اسکندریه: ۵، ۹.
مدرسه ایرانیان، رجوع شود به دبستان ایرانیان.
مدرسه حجیات: ۳۷٤.
مدرسه‌ها: رجوع شود به دبستان‌ها
مدرسه قنسرین: ۱٤.
مدرسه نصیبین: ۱۳.
مدینة السلام: ۷۹، ۲۲۵.
مرو: ۲۰، ۲٤، ۱۵۲.
مصر: ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۵، ۱۷، ۲۵، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ٤۰، ٤۲، ۵۱، ۵۷، ٦۵، ٦۹، ۷٦، ۷۸، ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۲٦، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱٤۱، ۱٤٤، ۱٤۵، ۱٤۹، ۱۵۵، ۱٦۲، ۱٦٤، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱٦، ۲۲۱، ۲۵٦، ۲٦۲، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۲۹، ۳٤۲، ۳٤۹، ۳۷۱.
مکتبة الظاهریة: رجوع شود به کتابخانه ظاهریه.
مکه: ۷۹.
موزهٔ بریتانیا: ۱٤، ۲۰٦ ورجوع شود بمواردی که نام کتابخانه موزهٔ بریتانیا آمده است.
موصل: ۱۸، ۹۰، ۱۵٤، ۳۳۳، ۳۳٤، ۳۷٤.
مونیخ: ۳۳۵.
میافارقین: ۳۷۷.
میلان: ۳۳۵.

ن

نسا: ۲۰۹.
نصیبین = Nissibis (Nisibe): ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۱.
نقش رستم: ۱۷.
نوسا = Nysse: ۱۰۰.
نیشابور (نیشابور): ۱۵٤، ۲۰۹، ۳۲۱.

و

واسط: ۸۷.

وستکند : ۱۸۰، ۱۸۱.
وسیج : ۱۸۰.
وه‌اندوشاه‌پوهر: ۲۱. ورجوع شود به گندشاپور
وین : ۳۵۸.

ه

هرا (Harâ)= دراپرزئیتی = هربرز: ۳۶.
هرات : ۲۰.
همدان : ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۷.
هندوستان (هند) : ۱، ۱۷، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۸۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۰۱، ۲۳۵، ۲۹۸.

ی

یونان : ۱، ۲، ۵، ۱۴، ۳۱، ۳۴، ۶۵، ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۱، ۲۰۱، ۲۹۸.

انتشارات دانشگاه تهران

۱ - وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ - A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳ - آراء فلاسفه دربارهٔ عادت	ترجمهٔ » پرزو سپهری
٤ - کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥ - تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ - بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ - حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰ - نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
۱۱ - گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲ - اساس‌الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳ - تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱٤ - روش تجزیه	تألیف » علی‌اکبر پریمن
۱٥ - تاریخ افضل - بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان	فراهم‌آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦ - حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷ - فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸ - راهنمای دانشگاه	—
۱۹ - مقررات دانشگاه	—
۲۰ - درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱ - راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲ - راهنمای دانشگاه بفرانسه	
۲۳ - Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲٤ - موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥ - حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦ - زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارك	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷ - هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸ - اصول گدازو استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر یکانه حایری
۲۹ - اصول گدازو استخراج فلزات » دوم	» » »
۳۰ - اصول گدازو استخراج فلزات » سوم	» » »

ریاضیات در شیمی	نگارش دکتر هورفر
جنگل شناسی جلد اول	» مرحوم مهندس کریم ساعی
اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
فیزیولوژی گیاهی جلداول	» » اسمعیل زاهدی
جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
تاریخ صنایع ایران ـ ظروف سفالین	» » مهدی بهرامی
واژه نامه طبری	» » صادق کیا
تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی	» عیسی بهنام
تاریخ اسلام	» دکتر نیاض
جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
Les Connexions Normales	» » هشترودی
کالبد شناسی توصیفی (۱) ـ استخوان شناسی	» دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم

دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیك نفس ـ دکتر نائینی

روان شناسی کودك	نگارش دکتر مهدی جلالی
اصول شیمی پزشکی	» » آ . وارتانی
ترجمه وشرح تبصرة علامه جلداول	» زین العابدین ذوالمجدین
اکوستیك « صوت » (۱) ارتعاشات ـ سرعت	» دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
انگل شناسی	» » ناصر انصاری
نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی پور
هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشك
درس اللغة والادب (۱)	» دکتر محمدی
جانور شناسی سیستماتیك	» » آزرم
پزشکی عملی	» » نجم آبادی
روش تهیه مواد آلی	» » صفوی گلپایگانی
مامالی	» » آهی
فیزیولوژی گیاهی جلددوم	» » زاهدی
فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح الله امیرهوشمند
شیمی تجزیه	» » علی اکبر پریمن
شیمی عمومی	» مهندس سعیدی
امیل	ترجمه مرحوم غلامحسین زیرك زاده
اصول علم اقتصاد	تالیف دکتر محمود کیهان
مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
آسیب شناسی	» دکتر آرمین

۶۷- کالبدشناسی توصیفی (۲) ـ مفصل شناسی	تألیف دکتر کمال جناب
۶۸- درمانشناسی جلد اول	» » امیراعلم- دکتر حکیم-
۶۹- درمانشناسی » دوم	دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس
۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	تألیف دکتر عطائی
۷۱- شیمی آنالیتیك	» » »
۷۲- اقتصادجلداول	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۳- دیوان سیدحسن غزنوی	» دکتر گاگیك
۷۴- راهنمای دانشگاه	» » علی‌اصغر پورهمایون
۷۵- اقتصاد اجتماعی	بتصحیح مدرس رضوی
۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	—
۷۷- زیبا شناسی	تألیف دکتر شیدفر
۷۸- تئوری سنتتیك گازها	» » حسن ستوده تهرانی
۷۹- کارآموزی داروسازی	» علینقی وزیری
۸۰- قوانین دامپزشکی	» دکتر روشن
۸۱- جنگل‌شناسی جلد دوم	» » جنیدی
۸۲- استقلال آمریکا	» » میمندی‌نژاد
۸۳- کنجکاویهای علمی و ادبی	» مرحوم مهندس ساعی
۸۴- ادوار فقه	» دکترمجیر شیبانی
۸۵- دینامیك گازها	—
۸۶- آئین دادرسی در اسلام	» محمود شهابی
۸۷- ادبیات فرانسه	» دکتر غفاری
۸۸- از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	» محمد سنگلجی
۸۹- حقوق تطبیقی	» دکتر سپهبدی
۹۰- میکروب‌شناسی جلد اول	» » علی‌اکبر سیاسی
۹۱- میزراه‌جلد اول	» » حسن افشار
۹۲- » » دوم	تألیف دکتر سهراب- دکتر میرداماد ی
۹۳- کالبد شکافی (تشریح عملی دست‌وپا)	» » حسین گلاژ
۹۴- ترجمه وشرح تبصره علامه جلد دوم	» » » »
۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۳) ـ عضله شناسی	» » نعمت‌الله کیهانی
۹۶- » » (۴) ـ رگ شناسی	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۷- بیماریهای گوش وحلق و بینی جلداول	» دکتر امیراعلم- دکتر حکیم
۹۸- هندسهٔ تحلیلی	دکتر کیهانی- دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس
۹۹- جبر و آنالیز	» » »
۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)	تألیف دکتر جمشیداعلم
	» » کامکار پارسی
	» » » »
	» » بیانی

۱۰ـ تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰ـ آزمایش و تصفیه آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
۱ـ هشت مقاله تاریخی و ادبی	» نصرالله فلسفی
۱ـ فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱ـ جغرافیای اقتصادی جلد اول	» دکتر محسن عزیزی
۱ـ الکتریسیته و موارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱ـ مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱ـ تلخیص البیان عن مجازات القران	» سید محمد باقر سبزواری
۱ـ دو رساله ـ وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱ـ شیمی آلی جلد اول انوری و اصول کلی	» دکتر عابدی
۱ـ شیمی آلی «ارگانیک» جلد اول	» » شیخ
۱ـ حکمت الهی عام و خاص	نگارش مهدی تمشهٔ
۱ـ امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی
ـ آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
ـ هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
ـ شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
ـ باغبانی (۹) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
ـ اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
ـ فیزیك پزشکی	» دکتر فرهاد
ـ اکوستیك «صوت» (۲) مشخصات صوت ـ اوله ـ تار	» » اسمعیل بیگی
ـ جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
ـ چشم پزشکی جلد اول	» دکتر ضرابی
ـ شیمی فیزیك	» » بازرگان
ـ بیماریهای گیاه	» » خبیری
ـ بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
ـ اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین‌العابدین ذوالمجدین
ـ تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
ـ کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
ـ امراض واگیردام	» » رستگار
ـ درس اللغة والادب (۴)	» » محمدی
ـ واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
تك یاخته‌شناسی	» » عزیز رفیعی
حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
عضله و زیبائی پلاستیك	» » کیهانی
طعم جذبی و اشعه ایکس	» » فاضل زندی

۱۳۹- روان‌شناسی (ازلحاظ تربیت)	نگارش دکتر مینوی ویحیی مهدوی
۱۴۰- ترمودینامیك (۱)	» » علی‌اکبر سیاسی
۱۴۱- بهداشت روستائی	» مهندس بازرگان
۱۴۲- زمین شناسی	نگارش دکترزوین
۱۴۳- مکانیك عمومی	» » یدالله سحابی
۱۴۴- فیزیولوژی جلداول	» » مجتبی ریاضی
۱۴۵- کالبدشناسی وفیزیولوژی	» » کاتوزیان
۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی جلداول	» » نصرالله نیك نفس
۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی(۵) قسمت‌اول سلسله اعصاب محیطی	» سعیدنفیسی
۱۴۸- کالبدشناسی توصیفی(۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	» دکترامیراعلم-دکترحکیم
۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای‌حواس پنجگانه	دکتر کیهانی-دکترنجم‌آبادی-دکترنیك نفس
۱۵۰- هندسه‌عالی (گروه و هندسه)	» » » »
۱۵۱- اندام‌شناسی گیاهان	» » » »
۱۵۲- چشم پزشکی (۲)	تألیف دکتر اسدالله آل‌بویه
۱۵۳- بهداشت شهری	» » پارسا
۱۵۴- انشاء انگلیسی	نگارش دکتر ضرابی
۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیك) (۲)	» » اعتمادیان
۱۵۶- اسیب شناسی(گانگلیون استلر)	» پازارگادی
۱۵۷- تاریخ علوم‌عقلی درتمدن اسلامی	» دکتر شیخ
۱۵۸- تفسیر خواجه عبدالله انصاری	» » آرمین
۱۵۹- حشره‌شناسی	» » ذبیح‌الله‌صفا
۱۶۰- نشانه‌شناسی(علم‌العلامات) جلد اول	بتصحیح علی‌اصغر حکمت
۱۶۱- نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	تألیف جلال افشار
۱۶۲- آسیب‌شناسی‌عملی	» دکتر محمدحسین‌میمندی‌نژاد
۱۶۳- احتمالات‌وآمار	» » صادق صبا
۱۶۴- الکتریسته‌صنعتی	» » حسین رحمتیان
۱۶۵- آئین دادرسی کیفری	» » مهدوی اردبیلی
۱۶۶- اقتصاد سال اول(چاپ‌دوم اصلاح‌شده)	» » محمد مظفری زنگنه
۱۶۷- فیزیك (تابش)	» » محمدعلی هدایتی
۱۶۸- فهرست کتب‌اهدائی آقای مشکوة (جلددوم)	» » علی‌اصغر پورهمایون
۱۶۹- » » » » » (جلدسوم-قسمت‌اول)	» » روشن
۱۷۰- رساله بودونمود	» علینقی منزوی
۱۷۱- زندگانی‌شاه‌عباس‌اول	» محمدتقی دانشپژوه
۱۷۲- تاریخ بیهقی (جلدسوم)	» محمودشهابی
۱۷۳- فهرست‌نشریات ابوعلی‌سینا بزبان فرانسه	» نصرالله فلسفی
	بتصحیح سعید نفیسی
	» » »

۱ – آسیب‌شناسی اورژانسی سیستم رتیکولو اندوتلیال	« دکتر آرمین
۱ – نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیک	« مرحوم زیرک‌زاده
۱ – فیزیولوژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱ – خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس)	« « زندی
۱ – تاریخ مصر (جلد دوم)	« احمد بهمنش
۱ – سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین	« دکتر صدیق اعلم
۱ – فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم – قسمت دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱ – اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱ – رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱ – پیوره	« « محمود سیاسی
۱ – چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱ – آسیب‌شناسی (جلد دوم)	« دکتر آرمین
۱ – یادداشت‌های مرحوم قزوینی	فراهم آورده آقای ایرج افشار
۱ – استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱ – جغرافیای عمومی (جلد اول)	« « مستوفی
۱ – بیماریهای واگیر (جلد اول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱ – بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی
۱ – حساب جامع و فاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱ – ترجمهٔ مبدء و معاد	ترجمه آقای محمود شهابی
۱ – تاریخ ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱ – تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم)	« « « «
۱ – درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	« دکتر پرفسور شمس
۱ – شیمی و فیزیک (جلد اول)	« « توسلی
۱ – فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱ – داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۱ – علم العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۱ – استخوان شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
۱ – پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۱ – علم النفس ابن‌سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
قواعد فقه	« آقای محمود شهابی
۱ – تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
۱ – فهرست مصنفات ابن‌سینا	« « مهدوی
۱ – مخارج الحروف	تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل‌خانلری
۱ – عیون الحکمه	از ابن‌سینا – چاپ عکسی

۲۰۹- شیمی بیولوژی	تألیف دکتر مافی
۲۱۰- میکربشناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۲۱۱- حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس‌دواچی
۲۱۲- هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳- حقوق مدنی	« « سیدحسن امامی
۲۱۴- ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
۲۱۵- مکانیك استدلالی	« پرفسور فاطمی
۲۱۶- ترمودینامیك (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۸- گروه بندی وانتقال خون	« دکتر یحیی پویا
۲۱۸- فیزیك، ترمودینامیك (جلداول)	« « روشن
۲۱۹- روان پزشکی (جلدسوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰- بیماریهای درونی (جلداول)	« « میمندی‌نژاد
۲۲۱- حالات عصبانی یا نورز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم - دکترحکیم دکتر کیهانی- دکترنجم آبادی- دکترنیك نفس
۲۲۳- علم‌الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴- الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵- هیدرولیك عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلداول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷- آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
۲۲۸- اصول الصرف	« علی‌اکبر شهابی
۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران	تألیف دکترعلی کنی
۲۳۰- فیزیك، ترمودینامیك (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱- راهنمای دانشگاه	—
۲۳۲- مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۳۳- بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق
۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	« دکترتقی بهرامی
۲۳۵- ترجمه‌النهایه باتصحیح ومقدمه (۱)	« آقای سیدمحمدسبزواری
۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلداول)	« دکتر رحمتیان دکترشمسا
۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰- شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« ضیاءالدین اسمعیل بیکی
۲۴۲- پانزده گفتار	« آقای مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا

۱ـ اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر احمد هومن
۱ـ علم‌العلامات (جلدسوم)	« « میمندی نژاد
۱ـ بتن آرمه (۲)	« آقای مهندس خلیلی
ـ هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
ـ فیزیولوژی گل‌ورده بندی تك لپه‌ایها	« « زاهدی
ـ تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
ـ ترجمه‌النهایه باتصحیح ومقدمه (۲)	« آقای سبزواری
ـ حقوق مدنی (۲)	« « دکتر امامی
ـ دفتر دانش وادب (جزء دوم)	ـــ
ـ یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب ، ت ، ث ، ج)	« ایرج افشار
ـ تفوق وبرتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
ـ تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
ـ کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار وتناسل ـ پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی دکتر نجم‌آبادی ـ دکتر نیك نفس
ـ حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
ـ کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)	« « میربابائی
اصول ساختمان ومحاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
بیماریهای خون ولنف (بررسی بالینی وآسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
سرطان شناسی (جلد اول)	« « آرمن
شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیرکیا
بیماریهای واگیر (جلددوم)	« « بینش‌ور
انگل شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
بیماریهای درونی (جلددوم)	« « میمندی‌نژاد
دامپروری عمومی (جلداول)	« « بهرامی
فیزیولوژی (جلددوم)	« « علی کاتوزیان
شعر فارسی (درعهد شاهرخ)	« « یارشاطر
فن انگشت نگاری (جلداول و دوم)	نگارش ناصرقلی وادسر
منطق التلویحات	« دکتر فیاض
حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی‌آبادی
فیزیولوژی اعصاب	« « « چهرازی
کالبد شناسی توصیفی (۹) دستگاه تولید صوت وتنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکترحکیم ـ دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی ـ دکترنیك نفس
اصول آمار وکلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« « جناب ـ دکتر بازرگان
مکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکترحسین سهراب ـ دکترمیمندی‌نژاد

۲۷۸ـ ویروسها	«	« فرج‌الله شفا
۲۷۹ـ تالفیت‌ها (آلکها)	«	« عزت‌الله خبیری
۲۸۰ـ گیاه‌شناسی سیستماتیك	«	« محمد دروبش
۲۸۱ـ تیره‌شناسی (جلددوم)	«	« پارسا
۲۸۲ـ احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی	«	مدرس رضوی
۲۸۳ـ احادیث مثنوی	«	آقای فروزانفر
۲۸٤ـ قواعد النحو	«	قاسم تویسرکانی
۲۸۵ـ آزمایشهای فیزیك	«	دکتر محمد باقر محمودیان
۲۸٦ـ پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی	«	« محمود نجم‌آبادی
۲۸۷ـ بیماریهای خون (جلدسوم)	«	« یحیی پویا
۲۸۸ـ جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول	«	« احمد شفائی
۲۸۹ـ مکانیك فیزیك (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی و فرضیه نسبی)(چاپ‌دوم)	تألیف دکتر کمال‌الدین جناب	
۲۹۰ـ بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)	«	« محمدتقی قوامیان
۲۹۱ـ اکوستیك (صوت) چاپ دوم	«	« ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲ـ چهار مقاله	بتصحیح	« محمد معین
۲۹۳ـ داریوش یکم (پادشاه پارسها)	نگارش	« منشی‌زاده
۲۹٤ـ کالبدشکافی تشریح عملی سروگردن ـ سلسلهٔ اعصاب مرکزی	«	« نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵ ـ درس اللغة والادب (۱) چاپ‌دوم	«	« محمد محمدی
۲۹٦ـ سه گفتار خواجه طوسی	بکوشش	محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۷ ـ Sur les espaces de Riemann	نگارش	دکتر هشترودی
۲۹۸ ـ فصول خواجه طوسی	بکوشش	محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹ ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم) بخش سوم	نگارش	محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰ ـ الرسالة المعینیة	«	« « «
۳۰۱ ـ آغاز و انجام	«	ایرج افشار
۳۰۲ـ رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی	بکوشش	محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳ ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم) بخش چهارم	«	« « «
۳۰٤ ـ حل مشکلات معینه خواجه نصیر	«	« « «
۳۰۵ ـ مقدمه قدیم اخلاق ناصری	«	جلال‌الدین همائی
۳۰٦ـ بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه)	نگارش	دکتر امشه‌ای
۳۰۷ـ رساله بیست باب در معرفت اسطرلاب	«	مدرس رضوی
۳۰۸ـ مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین	«	« « «
۳۰۹ـ سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی	«	محمد مدرسی (زنجانی)
۳۱۰ـ فیزیك (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف)	«	دکتر روشن
کتاب هفتم		
۳۱۱ ـ رساله جبر و مقابله خواجه نصیر طوسی	بکوشش	اکبر دانا سرشت

۳۱۳ ـ راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ		—
۳۱٤ ـ احوال وآثارمحمدبن جریری طبری	تألیف	آقای علی‌اکبر شهابی
۳۱۵ ـ مکانیك سینماتیك	»	دکتر احمد وزیری
۳۱٦ ـ مقدمه روانشناسی (قسمت اول)	»	دکتر مهدی جلالی
۳۱۷ ـ دامپروری (جلد دوم)	»	« تقی بهرامی
۳۱۸ ـ تمرینات و تجربیات (شیمی آلی)	»	« ابوالحسن شیخ
۳۱۹ ـ جغرافیای‌اقتصادی (جلد دوم)	»	» عزیزی
۳۲۰ ـ پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترك انسان ودام)	»	» میمندی‌نژاد
۳۲۱ ـ اصول نظریه ریاضی احتمال	تألیف	دکتر افضلی‌پور
۳۲۱ ـ رده‌بندی دولپه‌ای ها و بازدانگان	»	» زاهدی
۳۲۱ ـ قوانین مالیه ومحاسبات عمومی ومطالعه بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال	»	» جزایری
۳۲۰ ـ کالبدشناسی انسانی (۱) سروگردن (توصیفی ـ موضعی ـ طرز تشریح)	»	» منوچهرحکیم و » سیدحسین گنج‌بخش
۳۲ ـ ایمنی‌شناسی (جلد اول)	»	» میردامادی
۳۲ ـ حکمت‌الهی‌عام وخاص (تجدید چاپ)	»	آقای‌مهدی الهی‌قمشه‌ای
۳۲ ـ اصول بیماری‌های ارثی‌انسان (۱)	»	دکتر محمدعلی‌مولوی
۳۲ ـ اصول استخراج معادن	»	مهندس محمودی
۳۲ ـ مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی ومالی	جمع‌آوری	دکتر کی‌نیا
۳۳ ـ شلیمر		دانشکده پزشکی
۳۳ ـ تجزیه ادرار		مرحوم‌دکتر ابوالقاسم بهرامی
۳۳ ـ جراحی‌فك وصورت	تألیف	دکتر حسین‌مهدوی
۳۳ ـ فلسفه آموزش وپرورش	»	» امیرهوشمند
۳۳ ـ اکوستیك (۲) صوت	»	» اسماعیل‌بیگی
۳۳ ـ الکتریسته صنعتی (جلداول‌چاپ‌دوم)	»	مهندس زنگنه
۳۳ ـ سالنامه دانشگاه		—
۳۳ ـ فیزیك‌جلدهشتم ـ کارهای آزمایشگاه‌ومسائل ترمودینامیك	»	دکتر روشن
۳۳ ـ تاریخ اسلام (چاپ دوم)	»	» فیاض
۳۳ ـ هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	»	» وحدتی
۳٤ ـ آداب‌اللغة‌العربیة‌وتاریخها (۱)	»	» محمد محمدی
۳٤ ـ حل‌مسائل ریاضیات عمومی	تألیف	دکتر کامکارپارسی
۳٤ ـ جوامع الحکایات	»	» محمد معین
۳٤ ـ شیمی تحلیلی	»	مهندس قاسمی
۳ ـ ارادهٔ معطوف بقدرت (اثر نیچه)	ترجمه	دکتر هوشیا
۳ ـ دفتر دانش وادب (جلد سوم)	مقالهٔ	دکتر مهدوی
۳ ـ حقوق مدنی (جلداول تجدید چاپ)	تألیف	دکتر امامی

۳٤۸ ـ آب شناسی هیدرولوژی	تألیف دکتر جنیدی
۳٤۹ ـ روش شیمی تجزیه (۱)	» » فخرالدین خوشنویسان
۳۵۰ ـ هندسهٔ ترسیمی	» » جمال عصار
۳۵۱ ـ اصول الصرف	» علی اکبر شهابی
۳۵۲ ـ استخراج نفت (جلد اول)	» دکتر جلال الدین توانا
۳۵۳ ـ سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان	ترجمه دکتر سیاسی ـ دکتر سیمجور
۳۵٤ ـ کورش کبیر	تألیف دکتر هادی هدایتی
۳۵۵ ـ فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)	مهندس امیرجلال الدین غفاری
۳۵٦ ـ اقتصاد اجتماعی	دکتر سید شمس الدین جزایری
۳۵۷ ـ بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ)	» خبیری
۳۵۸ ـ بیماریهای مغز و روان (۳)	» حسین رضاعی
۳۵۹ ـ آئین دادرسی در اسلام (تجدیدچاپ)	آقای محمد سنگلجی
۳٦۰ ـ تقریرات اصول	» محمود شهابی
۳٦۱ ـ کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ ـ عضله شناسی اسب)	تألیف دکتر میربابائی
۳٦۲ ـ الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه	» سبزواری
۳٦۳ ـ بی‌حسی‌های ناحیه‌ای دردندان پزشکی	» دکتر محمود مستوفی
۳٦٤ ـ چشم و بیماریهای آن	» » باستان
۳٦۵ ـ هندسهٔ تحلیلی	» » مصطفی کامکار پارسی
۳٦٦ ـ شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)	» » ابوالحسن شیخ
۳٦۷ ـ پزشکی عملی	» » ابوالقاسم نجم‌آبادی
۳٦۸ ـ اصول آموزش وپرورش (چاپ سوم)	» » هوشیار
۳٦۹ ـ پرتو اسلام	بقلم عباس خلیلی
۳۷۰ ـ جراحی عملی دهان ودندان (جلد اول)	تألیف دکتر کاظم سیمجور
۳۷۱ ـ درد شناسی دندان (۱)	» » محمود سیاسی
۳۷۲ ـ مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم)	ـ
۳۷۳ ـ تیره شناسی (جلد سوم)	» » احمد پارسا
۳۷٤ ـ المعجم	بتصحیح مدرس رضوی
۳۷۵ ـ جواهر الآثار (ترجمهٔ مثنوی)	بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر
۳۷٦ ـ تاریخ دیپلوماسی عمومی	تألیف دکتر محسن عزیزی
۳۷۷ ـ Textes Français	» بانو نفیسی
۳۷۸ ـ شیمی فیزیك (جلد دوم)	» دکتر علی اکبر توسلی
۳۷۹ ـ زیباشناسی	» آقای علینقی وزیری
۳۸۰ ـ بیماریهای مشترك انسان ودام	» دکتر میمندی نژاد
۳۸۱ ـ فرزان تن وروان	» » بصیر
۳۸۲ ـ بهبود نسل بشر	» » محمد علی مولو
۳۸۳ ـ یادداشتهای قزوینی (۳)	ایرج افشار
۳۸٤ ـ گویش آشتیان	تألیف دکتر صادق کیا

۳۸۶ ـ ایران بعد از اسلام	»	عباس خلیلی
۳۸۷ ـ تاریخ مصر قدیم (جلداول چاپ دوم)	»	دکتر احمد بهمنش
۳۸۸ ـ آرگلونیاتها (۱) سرخس‌ها	»	» خبیری
۳۸۹ ـ شیمی صنعتی (جلد اول)	»	» رادفر
۳۹۰ ـ فیزیك عمومی الکتریسیته (جلد اول)	»	» روشن
۳۹۱ ـ مبادی علم هوا شناسی	»	» احمد سعادت
۳۹۲ ـ منطق و روش شناسی	»	» علی اکبر سیاسی
۳۹۳ ـ الکترونیك (جلد اول)	»	» رحیمی قاجار
۳۹۴ ـ فرهنگ‌غفاری (جلد دوم)	»	مهندس جلال‌الدین‌غفاری
۳۹۵ ـ حکمت الهی عام وخاص (جلد دوم)	»	محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای
۳۹۶ ـ گنج جواهر دانش (٤)	»	حسن آل طه
۳۹۷ ـ فن کالبد گشائی و آسیب شناسی	»	دکتر محمدکار
۳۹۸ ـ فرهنگ غفاری (جلد سوم)	»	مهندس جلال‌الدین‌غفاری
۳۹۹ ـ مزدا پرستی در ایران قدیم	»	دکتر ذبیح‌الله‌صفا
٤۰۰ ـ اصول روشهای ریاضی آمار	»	» افضلی پور
٤۰۱ ـ تاریخ مصر قدیم (جلد دوم)	»	» دکتراحمدبهمنش
٤۰۲ ـ عدد من بلغاء ایران فی‌اللغة	»	قاسم‌تویسرکانی
٤۰۳ ـ علم اخلاق (نظری وعملی)	»	دکتر علی‌اکبر سیاسی
٤۰٤ ـ ادوارفقه (جلددوم)	»	آقای محمودشهابی
٤۰۵ ـ جراحی عملی دهان‌ودندان (جلددوم)	»	دکتر کاظم سیمجور
٤۰٦ ـ فیزیولوژی با لینی	»	» گیتی
٤۰۷ ـ سهم الارث	»	نصراصفهانی
٤۰۸ ـ جبر آنالیز	»	دکترمحمدعلی مجتهدی
٤۰۹ ـ هوا شناسی (جلد اول)	»	» محمد منجمی
٤۱۰ ـ بیماریهای درونی (جلدسوم)	»	» میمندی نژاد
٤۱۱ ـ مبانی فلسفه	»	» علی‌اکبر سیاسی
٤۱۲ ـ فرهنگ غفاری (جلد چهارم)	»	مهندس‌امیر جلال‌الدین غفاری
٤۱۳ ـ هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	»	دکتراحمد سادات عقیلی
٤۱٤ ـ کالبد شناسی(عضله‌شناسی مقایسه‌ای) (جلدپنجم)	»	» میربابائی
٤۱۵ ـ سالنامه دانشگاه ۱۳۳٦-۱۳۳۵	—	
٤۱٦ ـ یادنامهٔ خواجه نصیر طوسی	نگارش دکتر صفا	
٤۱۷ ـ تئوریهای اساسی ژنتیك	»	» آزرم
٤۱۸ ـ فولاد وعملیات حرارتی آن	»	مهندس هوشنگ خسروپار
٤۱۹ ـ تأسیسات آبی	»	مهندس عبدالله ریاضی

٤٢٠ ـ بیماریهای اعصاب (جلد نخست)	نگارش دکتر صادق صبا
٤٢١ ـ مکانیك عمومی (جلد دوم)	» دکتر مجتبی ریاضی
٤٢٢ ـ صنایع شیمی معدنی (جلد اول)	» مهندس مرتضی قاسمی
٤٢٣ ـ مکانیك استدلالی	» پرفسور تقی فاطمی
٤٢٤ ـ تاریخ فرهنگ ایران	» دکتر عیسی صدیق
٤٢٥ ـ شرح تبصره آیة الله علامهٔ حلی (جلد اول)	» زین‌العابدین ذوالمجدین
٤٢٦ ـ حکیم ازرقی هروی	بتصحیح مرحوم علی عبدالرسولی

از

آثار دیگر مؤلف

آنچه جداگانه بطبع رسیده است :

۱- حماسه سرایی در ایران ازقدیمترین عهد تاریخی تاقرن چهاردهم هجری (چاپ دوم)

۲- جشن نامهٔ ابن‌سینا ، مجلد اول ، سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن‌سینا

۳- اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید با حواشی و مقابلهٔ نسخهٔ استانبول باتسخ لنین گراد و کپنهاگ

٤- تاریخ تحول نظم و نثر فارسی (چاپ سوم)

٥- لایب نیتز، شرح احوال و آثار و آراء او

٦- تاریخ مختصر طب و بیمارستانها در ایران

۷- دانشهای یونانی درشاهنشاهی ساسانی

۸- اخوان‌الصفا

۹ - رافائل ، ترجمه ازآثار لامارتین (چاپ‌دوم)

۱۰- مرگ سقراط ، ترجمه ازآثار لامارتین (چاپ‌دوم)

۱۱- آیین سخن، درمعانی وبیان فارسی (چاپ‌دوم)

۱۲- رسالهٔ نفس ازابن‌سینا

۱۳-ملاحظاتی در بارهٔ قدیمترین عهد آیین زرتشتی ترجمه از «آرتور کریستن‌سن»

۱٤- بهرام چوبین ، مستخرج ازترجمهٔ تاریخ طبری باتصحیحات وحواشی

۱٥- چهار مقاله ، مستخرج از مقالهٔ اول ودوم چهارمقالهٔ نظامی عروضی با حواشی و شرح لغات

۱٦- رستم واسفندیار، مستخرج ازشاهنامهٔ فردوسی باحواشی وشرح لغات

(این سه رسالهٔ اخیر درجزو سلسلهٔ «شاهکارهای ادبیات فارسی» طبع شده‌است

۱۷- تاریخ ادبیات درایران ، جلد اول ازآغاز عهد اسلامی تا دورهٔ سلجوقی (چاپ دوم)

۱۸- مزداپرستی درایران، ترجمه ازآثار کریستن‌سن

۱۹-کیانیان » » » »

۲۰ - تاریخ ادبیات درایران ج ۲ از اواسط قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری

CALL No. ۹ ۱۴ د۱۲ ت ۱۵
AUTHOR ذبیح اللہ صفا -
TITLE تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی

Acc. No. ۳۷۱۱
Book No. د۱۲ ت ۱۵-۱۴
Class No. ف ۱۰۹
Author ذبیح اللہ صفا -
Title تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی -

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.